UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228868
UNIVERSAL
LIBRARY

سعید نفیسی

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران

در دورهٔ معاصر

مجلد اول

از آغاز سلطنت قاجارها

تا پایان جنگ نخستین با روسیه

انتشارات

کتابخانه مرکزی
228868

بانی شرق

۱۳۳۵

بیشتر بحدس ودلخواه خودچیزی گفته‌اند. وآنگهی شمارهٔ این کتابها چندان نیست وشاید از هیچ دورهٔ‌ای باین اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد وشاید کتابهایی نوشته باشند که هنوز انتشار نیافته وبدست ما نرسیده باشد.

کتابهای رایجی که درین دوره‌داریم نخست « تاریخ قاجاریه » از مجلدات ناسخ التواریخ تالیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب بلسان الملکست.

سند دیگری که درپیش ماست پایان کتاب «منتظم ناصری» و دومجلد دوم و سوم «مرآة البلدان ناصری» و کتاب «المآثر والاثار» هرسه تألیف محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات ناصرالدینشاهست که در پایان زندگی اعتمادالسلطنه لقب داشت. وی نیز تا جایی که ناسخ التواریخ بوده آنرا تلخیص کرده وسپس وقایع زمان خویش را بهمان روش آورده است.

سند دیگر فصلی ازپایان «روضة الصفای ناصری» ازرضا قلی خان هدایت الله باشی امیر الشعراست که وی کتاب معروف میرخواند مورخ مشهورقرن نهم را بزعم خود تهذیب کرده یعنی درانشای آن دست برده وازآنجاییکه وی کتاب را بپایان رسانیده گرفته و بزمان خود رسانیده است، یعنی تاریخ ایران را ازدوران صفویه تا روزگار خود برآن افزوده است.

کتابی بنام «حقایق الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفرخان حقایق نگار درتهران در ۱۲۸٤ قمری انتشار یافته که جزیك مجلد ازآن منتشر نشده و بهمان وقایع سال ۱۲۸٤ مینجامد. این کتاب خلاصهٔ نسبة بی‌طرفانه ایست اما نمی دانم بچه سبب بسیار کم انتشار یافته است.

برای دورهٔ بعد کتابی که داریم «منتخب التواریخ مظفری» تألیف حاج میرزا ابراهیم خان آشتیانی صدیق الممالکست که در طهران درسال ۱۳۲٤ چاپ شده وچون تاریخ عمومی ازصدراسلامست ناچاردروقایع باختصار کوشیده است و باهمهٔ مختصری فوایدی دربردارد.

دربارهٔ «تاریخ نو» تألیف جهانگیرمیرزای قاجار وشرح حال عباس میرزا ملك آرا درجای خود بحث خواهم کرد.

درین چند سال نزدیك بما چند کتاب دربارهٔ مردان این دوره ویا حوادث این زمان تألیف کرده‌اندمانند «یاداشت هایی اززندگانی خصوصی ناصرالدینشاه» تألیف دوستعلی معیرالممالك و «سپسهالار اعظم» تألیف محمودفرهاد و « عباس میرزا نایب السلطنه » تألیف ابوالقاسم لاچینی و «عباس میرزا» تألیف ناصرنجمی و «زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر » تألیف حسین مکی و «امیرکبیروایران» درسه مجلد تألیف فریدون آدمیت. دربارهٔ این کتابها نیز که برخی از آنها بسیار سودمندست وبرخی دیگرعجولانه نوشته

شده و ناچار نواقصی دارد بجای خود بحث خواهم کرد.

در بارهٔ حوادث دوران انقلاب نیز کتابهایی مانند «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ نهضت ایران» تألیف ح. مدیر حلاج و «تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان» در شش مجلد و «تاریخ مشروطهٔ ایران» در سه مجلد تألیف سید احمد کسروی و «تاریخ بیداری ایران» تألیف حبیب‌الله مختاری و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده در هفت مجلد و «تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی» تألیف یحیی دولت‌آبادی (مجلدات ۲ و ۳ و ٤) و «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» تألیف محمدحسین ادیب هروی‌خراسانی و «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمهٔ احمد پژوه و «انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن» تألیف م. پاولویچ وو. تریا وس. ایرانسکی ترجمهٔ م. هوشیار و «انقلاب مشروطیت ایران» تألیف ایوانف و «تاریخ انقلاب و تحول آذربایجان» تألیف حسین فرزاد و «حکومت تزار و محمد علی میرزا» تألیف ن. پ. مامونتوف ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی و «فرار محمد علی شاه» تألیف داود مؤید امینی و «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» تألیف حاج محمد باقر ویجویه پرداخته شده است که در بارهٔ مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

درباره پاره‌ای ازمسایل مربوط باین دوره ازتاریخ ایران نیزاین کتابها تاکنون چاپ شده است: «مأموریت ژنرال گاردان درایران» تألیف کنت آلفرد دوگاردان ترجمهٔ عباس اقبال، «روابط ناپلیون وایران» تألیف عباس میرزا، «سیاست ناپلیون درایران» تألیف دکترخان بابابیانی، «جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس» تألیف جمیل قوزانلو، «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود درهشت مجلد، «جنگ انگلیس وایران» تألیف کپتین هنت انگلیسی ترجمهٔ حسین سعادت نوری، «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات درایران» تألیف ابراهیم تیموری «فارس وجنگ بین‌الملل» تألیف رکن‌زاده آدمیت، «سیاست دولت شوروی درایران» تألیف م. ع. منشور گرکانی، «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا» ترجمه احمد تو «امپریالیزم انگلیس در ایران» یاد داشت های ژنرال ماژوردنسترویل - ترجمهٔ حسین‌خان انصاری، «تحولات سیاسی درنظام ایران» تألیف جهانگیر قائم‌مقامی، «قرارداد روس وانگلیس راجع بایران» تألیف ع. وحید مازندرانی، «وقایع صد سال قبل درایران» تألیف عباس محتشم نوری، «تاریخ بنیان قاجار» تألیف رضا جهانسوز، «دکترحشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده» تألیف محمد تمیمی‌طالقانی، «قیام خیابانی» تألیف س. علی آذری، «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان درخراسان» تألیف علی آذری، «ختم غائلهٔ

دیباچه

از روزی که فرزند آدمی وارد زندگی اجتماعی شده است همیشه حوادث ووقایع جهان زادهٔ علل و اسباب مادی بوده است. سراسر تاریخ جز تلاشهای پی در پی آدمی زادگان برای تأمین زندگی و بهبود یافتن آن زندگی چیز دیگر نیست. بهمین جهت تاریخ در نزد دانشمندان امروز مصداق ومفهوم دیگری دارد که قرنها تاریخ نویسان از آن غافل بوده اند. همیشه افکار وعقاید هر گروه وهر طایفه‌ای نیز زادهٔ حوائج مادی آن قوم بوده است. بدین جهت حتی در تاریخ ادیان وعقاید فلسفی و اجتماعی نیز باید علل و اسباب مادی را جست و در میان نهاد. درین تردیدی نیست که هرگز اندیشهٔ فرزند آدمی مجرد نبوده وجهات مادی فکری را فراهم کرده وآنرا پروبال داده ونیرو بخشیده و از آن نتیجه گرفته وهر زمان که آن علل واسباب مادی ازمیان رفته آن اندیشه نیز رخت بر بسته واندیشهٔ دیگری که دلیل و محرك مادی دیگر داشته جا شین آن شده است.

سراسر تاریخ ایران جز جنب وجوش وتلاش ملت ایران برای تأمین زندگی مادی خود چیز دیگر نیست. کسانی که می‌خواهند سرگذشت چندهزار سالهٔ نیاگان مارا روشن کنند چاره جزین ندارند که همین علل واسباب وجهات مادی را بجویند واز تجزیه وتحلیل آنها نتیجه بگیرند. ناچار چنین کاری چندان آسان نیست وجستجوهای بسیار لازم دارد که هرروز وظیفهٔ مورخ را دشوار تر ودامنهٔ کار اورا گشاده ترمی کند.

هرچه روابط میان اقوام وملل بیشتر شود و موانع طبیعی که در زمانهای باستان مردم را محصور ودور ازیك دیگر نگه می‌داشته است بیشتر ازمیان برداشته شود کار مورخ دشوار ترست. قطعاً در زمان هخامنشیان آنچه در مغرب اروپا رخ می‌داده در اوضاع ایران مؤثر نبوده است، اما امروز حوادث امریکای جنوبی نیز در حوادث کشور ما مؤثرست چه برسد بآنچه در نواحی نزدیك تر بما رخ می‌دهد.

درین نیز جای شك نیست که پیوستگی شگرفی درمیان حوادث امروز ودیروز جهان هست. آنچه امروز پیش می‌آید قطعاً دنبالهٔ آن چیزیست که دیروز وپریروز وپارو پیرار روی داده است. حوادث جهان حلقه های زنجیر پیوسته بیك دیگرند. بهمین جهت هرگز نمی‌توان تاریخ دوره‌ای رااز تاریخ دورهٔ دیگر تفکیك کرد وناچار هرچه دوره‌ای بدوران

دیگر نزدیك تر باشد آگاهی ازآن برای اطلاع از دورهٔ بعد واجب ترست . امروز درایران توجه خاصی نسبت بتاریخ هست واین توجه بسیار طبیعی و بجاست زیرا مـردم می‌خواهند بدانندآنچه امروز می بینند ازکجا سرچشمه می گیرد .

بهمن جهت یکی ازواجب ترین‌کارها اینست که ما مردم ایران را ازگذشتهٔ پدرانش آگاه کنیم . هر کسی ازگذشته خبرنداشته باشد نمی‌تواند آینده را بسازد . توجهی که مخصوصاً درین زمان نسبت بتاریخ نزدیك بزمان ما دارند بسیار طبیعی و حتـی بسیار لازمست .

چندسال‌پیش هیئت تحریریهٔ مجله ارتش ازمن خواستار شد سلسله مقالاتی دربارهٔ «ایران درصد وهفتاد سال اخیر» بنویسم . ازهمان زمان خودرا آماده کردم کتابـی در تاریخ اجتماعی وسیاسی‌دورهٔ معاصرایران یعنی ازآغاز سلطنت قاجارها تا امروزآماده کنم . سلسله مقالاتی که درمجلهٔ آرتش انتشار یافت مقدمه‌ای برای این‌کار بود. درهمان زمان بسیاری از دور و نزدیك ازمن خواستار شدند دنبالهٔ این‌کار رارها نکنم. یکی‌از مهم ترین وظایف کسانی که قلم بدست دارند اینست که آنچه را مردم خواستارآنند در نظر بگیرند ، چون‌پزشکی که هردردی پیش اوببرند درمان کند.

چیزی که بازمرا درین‌کار استوارتر کرد این بود که می‌دیدم درین روزها گروهی بابن‌کار دست زده ودربارهٔ برخی ازادوار تاریخ معاصرایران بحث می کنند .آنچه‌درین زمینه نوشته اند من خوانده‌ام و باید بگویم که کمترآن حقیقتی راکه درپیرامون اسنادو مدارك معتبر جای‌گرفته است درین کتابها دیده‌ام . برخی را نادانی برانگیخته‌و بیشتر خواسته‌اندکسی را بزرگ وکسی راکوچك کنند وکسی را بشوینـد و کسی را بد نام کنند . تاریخ شریف تر وبالاتر ازآنست که باین‌دوستی‌ها ودشمنی‌هاآلوده شود.کاری ازین زشت ترنیست که کسی بخواهد حق وحقیقت را بفریبد .

وانگهی تقریباً در همهٔ این کتابها تاریخ را بهمان مصداق مدروس قدیم بمیـان آورده اند . درپی علل واسباب نگشته‌وحوادث راباوسایلی توجیه کرده‌اندکه‌آن‌وسایل جهت وعلت اصلی وحقیقی بروزآن واقعه نبوده است . یك تن یاتنی‌چند بسیارکوچك‌تر وناتوان‌تر ازآنند که بتوانند حادثه‌ای رافراهم کنند یابرگردانند وجهت‌آنراتغییردهند. حادثه است که ایشان را باخود می برد وایشان می‌پندارندکه راهنمای آن حادثه‌انـد یـا آنکه کسی برای خوشامدگویی بایشان می کوشد ایشان را راهنمای حوادث قراردهد .

اینك دانشمندان جهان تعصب ورزیدن درتاریخ را بسیار زشت می‌دانند و چه بسا بتهای بزرگ راکه درین زمانهای اخیر تاریخ نویسان بیدار وبزرگوار شکسته اند . چه بسا مردان گمنام راکه ناماور کرده‌اند !

این انگیزه‌ها مرا واداشت بتدوین کتابی درتاریخ اجتماعی‌وسیاسی دوران‌معاصر ایران‌آغاز کنم . ناچاراین کتاب مجلدات‌چند خواهد داشت . این مجلد بامضای‌عهدنامهٔ گلستان درمیان ایران وروسیهٔ تزاری در۱۲۲۸ قمری یعنی ۱۴۷ سال پیش می‌انجامدو

چون قهراً می‌بایست از آغاز دورهٔ معاصر شروع کنم اینست که از آغاز سلطنت قاجار ها در ایران شروع کرده ام. مجلدات دیگر نیز پی در پی انتشار خواهد یافت و از خوانندگان گرامی جداً درخواست می کنم در هرجا که بلغزشی برخوردند برمن منت بگذارند و مرا از آن بیاگاهانند و از کسانی که اسنادی درین زمینه‌ها که مورد بحث این کتابست سراغ دارند مصرا خواهشمندم از دادن آنها یا راهنمایی کردن بدانها دریغ نکنند و مرا و خوانندگان این کتاب را ازین منت بازندارند.

تهران ۸ امرداد ماه ۱۳۳۵

سعید نفیسی

فهرست مطالب

ایران ما درین صدو هشتاد سال ص۱ـ منابع تاریخ قاجار ها ۱ـ نژاد قاجارها ۵ـ آمدن طوایف ترك بـایران ۷ـ قاجارها ازچه نـژاد بودند؟ ۱۳ـ ظهورقاجارها در تاریـخ ایران ۱۹ـ قاجارها پیش ازسلطنت ۲۵ـ نیاگان آقـا محمد خان۳۱ـ سرانجام محمد حسن خان ۳۷ـ فرزندان محمد حسن خان ۳۸ـ حسینقلی خان جهانسوز ۳۹ ـ آقا محمد خان ۴۲ـ آغازکار آقا محمدخان ۴۴ـ جنگهای آقا محمدخان در نواحی دیگرایران ۴۵ـ لشکر کشی بقفقاز ۴۹ـ بپادشاهی نشستن آقا محمد خان ۵۱ـ انقراض سلطنت افشارها ۵۱ـلشکر کشی دوم گرجستان ۵۲ـ هیأت ظاهری آقا محمد خان ۵۲ـ سیرت آقا محمد خـان۵۳ـ مناسبات گرجستان باایران۵۹ـ سفر دوم گـرجستان ۶۸ـ اوضاع اجتماعی ایران درزمان آقا محمد خان ۷۲ـ نتیجهٔ کشته شدن آقا محمد خان ۷۴ـ فتحعلی‌شاه ۷۵ـ اختلاف ایران وروسیه۸۴ـ فتحعلی‌شاه و ناپلئون اول۹۰ـ سفیران ناپلئون در ایران ۹۳ـ عهد نامهٔ فینکن شتاین ۹۵ـ هیأت نظامی فرانسه در ایـران۱۰۰ـ دستور های ناپلئون بژنرال گاردان ۱۰۲ـ مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن ۱۰۸ـکارهای ژنرال گاردان درایران ۱۱۴ـ وساطت گاردان درمیان ایران و روسیه ۱۲۱ـ نتیجهٔ وساطت فرانسه درمیان ایران وروسیه۱۳۰ـمذاکرات صلح ایران و روسیه بمیانجی گری فرانسه ۱۳۹ـ مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه۱۴۵ـ مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه۱۵۱ـ نامهٔ فتحعلی‌شاه بوزیر امورخارجهٔفرانسه۱۷۴ـ مکاتبهٔ عبـاس میرزا نایب السلطنه با ناپلئون ۱۷۶ـ مکاتبـهٔ صدر اعظم ایران بـا دربار فرانسه ۱۸۶ـ کار های افسران هیئت نظامی گـاردان در ایران ۲۰۰ـ هیئت نظامی گاردان درایـران ۲۰۶ـ اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی ۲۱۰ـ سرنـوشت کارخانهٔ توپریزی اصفهان ۲۱۵ـ نتیجهٔ مأموریت تانکوانی درایران ۲۲۱ـ نتیجهٔ مـأموریت گـادان درایران ۲۲۴ـ اختلاف ایران و روسیه ۲۳۰ ـآغاز جنگهای ایران و روسیه ۲۳۷ـ لشکر کشی بایروان ۲۴۲ـ جنگهای سال ۱۲۲۰ قمری ۲۴۵ـ وقایع گیلان و دریای خزر ۲۴۷ـ جنگ دوم گنجه ۲۴۸ـ تصرف قلعهٔ شوشی ۲۴۹ـکشته شدن تسیتسیانف ۲۵۰ـ نتیجهٔجنگ‌های نخستین تا پایان سال۱۲۲۰ـ ۲۵۲ـ سیاست ایران دربرابر این حوادث۲۵۳ـعهدنامهٔ گلستان ۲۵۴ـ نیروی نظامی‌ایران درآن زمان ۲۶۱ـ وصیت نامهٔ ساختگی پترکبیر۲۶۴ـ

نسخهٔ دیگر ازعهد نامهٔ فینکن شتاین۲٦۷- مرتضی قلی‌خان درروسیه ۲۷۱- مقدمات جنگ دوم باروسیه ۲۸۸ - مناسبات ایران و روسیه پیش ازقاجارها ۲۹۲- قرارداد منعقد در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳-۲۹۲- عهد نامهٔ منعقد با اشرف در رشت در ۱۳ فوریه۱۷۲۹-۲۹۵- عهدنامهٔ منعقد دررشت در۲۱ ژانویه ۱۷۳۲-۲۹۹-عهد نامهٔ منعقد در گنجه‌در۱۰ مارس۱۷۳۵- ۳۰۵- جزییات وقایع کرجستان درین دور۳۱۱۰-فهرست نام‌های کسان‌ونسب‌ها ۳۳۷- فهرست نامهای‌جاها ۳۵۹- فهرست نامهای کتابها ۳۷۲-غلطنامه۳۷۵

فهرست تصاویر

کریم‌خان‌زند درمیان‌ص۲۴-۲۵
آقا محمد خان ۴۰-۴۱
شهرطهران درزمان آقا محمدخان ۴۸-۴۹
قصرقاجار ازساختمانهای آقامحمدخان ۵۰-۵۱
فتحعلی‌شاه ۸۰-۸۱
لشکرگاه فتحعلی‌شاه درسلطانیه ۱۰۰-۱۰۱
شهر بوشهر درزمان‌فتحعلی‌شاه ۱۱۸-۱۱۹
شهر شیراز درزمان‌فتحعلی‌شاه ۱۲۸-۱۲۹
یکی ازاعیان‌ایران‌درزمان‌فتحعلی
شاه ۱۳۰-۱۳۱
عباس‌میرزا نایب السلطنه ۲۱۶-۱۷۷
خانهٔ سفیرفرانسه درطهران ۲۰۸-۲۰۹
میدان شاه دراصفهان در زمان
فتحعلی‌شاه ۲۱۶-۲۱۷
برتخت نشستن فتحعلی‌شاه درکنار
فرزندان‌ووزیرانش ۲۲۲-۲۲۳
لباس‌سربازان ایرانی که افسران
فرانسوی ترتیب داده بودند ۲۲۴-۲۲۵
حرکت قیقاج سواران ایرانی ۲۶۲-۲۶۳
مرتضی‌قلی‌خان برادرآقامحمدخان ۲۸۶-۲۸۷
ژنرال آلکسی پتروویچ یرمولف ۳۳۴-۲۳۵
ژنرال یرمولف درپیری ۳۳۶-۳۳۷

ایران ما درین صد و هشتاد سال

امروز دیگر جای هیچ گونه سخن نیست که تاریخ در پرورش روح ملی وخصال مردانه ودوستداری میهن وسرزمین نیاکان وبالاتراز همه دوستداری فرهنگ وسنن و شئون ملی ونژادی بهترین وبرترین وسیله است. بهراندازه که تاریخ زمانهای دورازما این سود های فراوان رادر برداشته باشد قطعاً ویقیناً تاریخ زمانهای نزدیك بماچندبرابر سود خواهدداشت، زیراکه زندگی امروز ما بزندگی این روزها نزدیك تروپیوسته ترست وما از تاریخ زمان نزدیك بخود برای زندگی امروز بهره مند ترمی شویم وبیشتر عبرت می گیریم.

اگر درتاریخ روزگار خود بخواهیم فرو رویم وژرف بنگریم بسیاری ازوقایعی که مابچشم خود دیده‌ایم دنباله ونتیجهٔ واقعهٔ دیگریست که چند یاچندین سال پیش روی داده است وبدین جهة تاریخ دوران ما لااقل باتاریخ نزدیك ترین دوره بماپیوستگی کامل دارد. بدین‌جهة برای مطالعه وژرف بینی درتاریخ معاصرایران ناچاریم ازتاریخ قاجارها یعنی دوران پیش از امروز آغازکنیم. ناچار باید برگردیم بصدوهشتادسال پیش‌ازین. درآن زمان هنوز تاریخ ما متکی برسالهای قمری بود ووقایع درهمهٔ کتابها بسال قمری ضبط شده است واگرمن هم‌این‌کار را نکنم‌خوانندگان همه بدشواری شگفتی برخواهند خورد و هیچ یك ازین حوادثی را که شرح خواهم داد در جای دیگر نخواهندیافت. اینست که ناچار باید تامدتی دراز خوانندگان سالهای قمری را درذهن داشته باشند.

منابع تاریخ قاجارها

نوشتن تاریخ ایران درزمان قاجارهاازضبط همهٔ سوانح تاریخ‌ایران‌دشوارترست، زیراکه هنوز نفعها و غرضها دربارهٔ این خاندان وکسانی که یار و یاورشان بوده‌انده فرو ننشسته وهنوز بسیاری از صحایف تاریخ گرفتار این دوستیها ودشمنی های نادرست وناموجهست. آن قسمت از حوادث که در زمان ما روی داده هنوز بدست مردم بیطرف نیفتاده وآن قسمت ازسوانح‌هم که پیش ازروزگارما روی داده‌است تاریخ‌نویسانی آنها را ضبط کرده‌اند که یا حاشیه نشین کارگزاران آن زمان ویا ازهمه جایی خبر بوده‌اند و

بیشتر بحدس ودلخواه خودچیزی گفته‌اند. وآنکهی شمارهٔاین کتابها چندان نیست وشاید از هیچ دورهٔای باین اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد وشاید کتابهایی نوشته باشند که هنوز انتشار نیافته وبدست ما نرسیده باشد.

کتابهای رایجی که درین دوره‌داریم نخست «تاریخ قاجاریه» از مجلدات ناسخ التواریخ تالیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب بلسان الملکست.

سند دیگری که درپیش ماست پایان کتاب «منتظم‌ناصری» و دومجلد دوم و سوم «مرآة البلدان ناصری» و کتاب «المآثر والاثار» هرسه تألیف محمدحسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات ناصرالدینشاهست که در پایان زندگی اعتمادالسلطنه لقب‌داشت. وی‌نیز تا جایی که ناسخ‌التواریخ بوده آنرا تلخیص کرده وسپس وقایع زمان خویش‌را بهمان‌روش آورده است.

سند دیگر فصلی ازپایان «روضة الصفای ناصری» ازرضا قلی‌خان هدایت الله‌باشی امیر الشعراست که وی کتاب معروف میرخواند مورخ مشهورقرن نهم‌را بزعم‌خودتهذیب کرده یعنی درانشای آن دست برده وازآنجاییکه وی کتاب را بپایان رسانیده گرفته و بزمان خود رسانیده است، یعنی تاریخ ایران را ازدوران صفویه‌تا روزگار خود برآن افزوده است.

کتابی بنام «حقایق‌الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفرخان‌حقایق نگار درتهران در۱۲۸٤ قمری انتشار یافته که جزیك مجلد ازآن‌منتشر نشده وبهمان وقایع سال۱۲۸٤ مینجامد. این کتاب خلاصهٔ نسبة بی‌طرفانه ایست اما نمی دانم بچه سبب بسیار کم‌انتشار یافته است.

برای‌دورهٔ بعد کتابی که داریم «منتخب‌التواریخ مظفری» تألیف حاج‌میرزاابراهیم خان آشتیانی‌صدیق‌الممالکست که در طهران‌درسال۱۳۲٤چاپ شده وچون تاریخ‌عمومی ازصدراسلامست ناچاردروقایع باختصار کوشیده است وباهمهٔ‌مختصری فوایدی‌دربردارد.

دربارهٔ «تاریخ نو» تألیف‌جهانگیرمیرزای قاجار وشرح‌حال‌عباس‌میرزاملك‌آرا درجای خود بحث خواهم کرد.

درین چند سال نزدیك بما چندکتاب دربارهٔ مردان این‌دوره ویا حوادث این‌زمان تألیف کرده‌اندمانند «یاداشت هایی اززندگانی خصوصی ناصرالدینشاه» تألیف دوستعلی معیرالممالك و«سپهسالار اعظم» تألیف محمودفرهاد و«عباس میرزا نایب السلطنه» تألیف ابوالقاسم‌لاچینی و«عباس میرزا» تألیف ناصرنجمی و«زندگانی میرزا تقی‌خان امیر کبیر» تألیف حسین مکی و«امیر کبیروایران» درسه مجلد تألیف فریدون‌آدمیت. دربارهٔ این کتابها نیز که برخی از آنها بسیار سودمندست وبرخی دیگرعجولانه نوشته

شده و ناچار نواقصی دارد بجای خود بحث خواهم کرد :

در بارهٔ حوادث دوران انقلاب نیز کتابهایی مانند «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ نهضت ایران» تألیف ح . مدیر حلاج و « تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان» در شش مجلد و «تاریخ مشروطهٔ ایران» در سه مجلد تألیف سید احمد کسروی و «تاریخ بیداری ایران» تألیف حبیب‌الله مختاری و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران » تألیف دکتر مهدی ملک‌زاده در هفت مجلد و «تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی» تألیف یحیی دولت‌آبادی (مجلدات ۲و۳و۴) و «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» تألیف محمدحسین ادیب هروی‌خراسانی و «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمهٔ احمد پژوه و «انقلاب مشروطیت ایران وریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن » تألیف م . پاولویچ وو . تریا وس . ایرانسکی ترجمهٔ م . هوشیار و « انقلاب مشروطیت ایران » تألیف ایوانف و «تاریخ انقلاب وتحول آذربایجان» تألیف حسین فرزاد و «حکومت تزار و محمد علی میرزا » تألیف ن . پ . مامونتوف ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی و «فرار محمد علی شاه » تألیف داود مؤید امینی و « تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» تألیف حاج محمد باقر ویجویه پرداخته شده است که دربارهٔ مندرجات آنها نیز جای سخن هست.

درباره پاره‌ای ازمسایل مربوط باین دوره ازتاریخ ایران نیزاین کتابها تاکنون چاپ شده است :«مأموریت ژنرال گاردان درایران» تألیف کنت آلفرد دوگاردان ترجمهٔ عباس اقبال ، «روابط ناپلیون وایران» تألیف عباس میرزا ،«سیاست ناپلیون درایران» تألیف دکترخان بابابیانی، «جنگ ده‌ساله یا جنگ اول ایران با روس» تألیف جمیل قوزانلو، «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود درهشت مجلد ، «جنگ انگلیس وایران» تألیف کپتین هنت انگلیسی ترجمهٔ حسین سعادت نوری، «عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات درایران» تألیف ابراهیم تیموری ، «فارس وجنگ بین‌الملل» تألیف رکن‌زاده آدمیت، «سیاست دولت شوروی درایران» تألیف م . ع . منشور گرکانی ، «نامه‌های سیاسی سفیر بریتانیا » ترجمه احمد توکلی ، «امپریالیزم انگلیس در ایران» یاد داشت های ژنرال ماژوردنسترویل - ترجمهٔ میرزا حسین‌خان انصاری، «تحولات سیاسی درنظام ایران» تألیف جهانگیر قائم‌مقامی، «قرارداد روس وانگلیس راجع بایران» تألیف ع. وحید مازندرانی، « وقایع صد سال قبل درایران» تألیف عباس محتشم نوری ، «تاریخ بنیان قاجار» تألیف رضا جهانسوز ، «دکتر حشمت که بوده ، جنگل گیلان چه بوده » تألیف محمد تمیمی‌طالقانی ، « قیام خیابانی » تألیف ص.علی آذری، «قیام کلنل محمدتقی خان پسیان درخراسان» تألیف علی آذری ، «ختم غائلهٔ

سمیتکو» تألیف شرف‌الدین قهرمانی ، «جنگ ایران ـ روس» تألیف جمیل قوزانلو .

برای دورهٔ پس‌ازمشروطیت «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار» و «تاریخ بیست سالهٔ ایران» درسه مجلد تألیف حسین مکی و «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ـ انقراض قاجاریه» تألیف ملك الشعراء بهار نیز چاپ شده که در برخی ازحوادث راهنما تواند بود .

ازین فهرست مؤلفاتی که ایرانیان درین دوره فراهم کرده‌اند و چاپ شده است چون بگذریم شاید معتبرتر وسودمندترین منابع برای تاریخ این دوره کتابها واسنادی باشد که بزبانهای اروپایی فراهم کرده‌اند . درین دوره راه اروپاییان برایران ازهمیشه بیشتر باز بوده است وصدها مسافر باندیشهای گوناگون صواب و ناصواب وبا مهر و کین بایران آمده و درباز گشت یا بحقیقت گویی وحقیقت جویی ویا برای جلب مشتری وسود ورزی کتابهایی بزبانهای مختلف و بیشتر بانگلیسی وفرانسه و آلمانی وروسی پرداخته‌اند وگاهی هم بزبانهای دیگر اروپایی مانند دانمارکی وسوئدی و نروژی وهلندی وایتالیایی واسپانیایی ولهستانی ولی بمراتب کمتر از آن چهار زبان اصلی کتابهایی انتشار یافته‌است که درضمن هزاران رطب ویابس و غث و سمین گاهی هم مطلب تاریخی وحقیقتی جستن می کند .

همهٔ این کتابها را که شمارهٔ آنها ازهزار می گذرد نمیتوان بکسانی که در پی تاریخ این دوره‌اند توصیه کرد و بلکه بیشتر باید آنها را بیدار کرد که ازین کتابها برحذر باشند، یالااقل مندرجات آنها را با احتیاط بپذیرند و همیشه با بدگمانی بآنها بنگرند . حتی دراسناد سیاسی که برخی ازدول بزرگ اروپا برای تزکیه و تبرئه سیاست خود نشر داده‌اند حقیقت دگرگونست وحوادث را بمیل خود گردانیده‌اند .

در میان این کتابها چند کتاب تاریخ هم هست که گاهی باختصار وگاهی مفصل تر حوادث را شرح داده‌اند ودربارهٔ آنها نیز نباید مطلقاً نیك بین وزود باور بود . یکی از آنها که بیش ازهمه درایران رواج دارد کتابیست درتاریخ ایران که سرجان ملکلم فرستادهٔ شرکت هندوستان که دوبار بایران آمده بزبان انگلیسی نوشته و درهمان دوران انتشار ببرخی از زبانهای اروپایی ترجمه شده ومترجمی زبردست آنرا بفارسی بسیار روان هم درآورده وسه بار دربمبئی چاپ شده ودرایران رواج کامل یافته است . این کتاب هرچند خلاصهٔ روشن وراهنمای خوبی برای مطالعه در وقایعست بسیارجاهای غرض آلود دارد که ناچار بیان احساسات وعقاید وحتی سیاست یك مأمور انگلیسی درآن دوران پر کشمکش زمان فتحعلی شاهست .

درتاریخ زمان فتحعلی شاه کتابی بفارسی هست بنام « مـآثر سلطانیه » تألیف

عبدالرزاق بیك دنبلی متخلص بمفتون که درهمان زمان در تبریز بسال ۱۲۴۲ چاپ شده وقهراً ازآن هم مانندسایر کتب تاریخ عهد قاجاری که راجع باین سلسله نوشته شده است انتظار راست گویی نمی توان داشت .

تا جایی که من خبر دارم درین دوره چند کتاب نوشته شده که هنوز انتشار نیافته است :

۱) جهان آراء تألیف میرزا صادق وقایع نگارمروزی .

۲) نخبة الاخبار تالیف حاج عبدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف بمدرس که تاریخ عمومیست ودر زمان محمد شاه تألیف کرده وفصل تاریخ قاجاریهٔ آن تااندازه‌ای مفصلست .

۳) تذکرة السلاطین تألیف محمود میرزا قاجار پسر فتحعلی شاه متخلص بشناکه تألیفات دیگرهم دارد .

٤) جنة الاخبار تألیف آقا محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی که تاریخ عمومیست تا زمان محمد شاه ودرضمن تاریخ قاجارها را دارد .

۵) تاریخ فتحعلی شاه تألیف سید فضل‌الله حسینی شیرازی متخلص بخاوری .

٦) تاریخ محمدی تألیف محمد بن محمد تقی ساروی درتاریخ آقا محمد خان که بفرمان فتحعلی شاه در ۱۲۱۱ نوشته است .

۷) تاریخ فتحعلی شاه قاجار تألیف نویسندهٔ مذکور که بفرمان عباس میرزا نایب السلطنه در ۱۲۱۷ تألیف کرده است .

۸) تاریخ ملك آراء تألیف علیقلی بن محمد چلاوی مازندرانی در تاریخ فتحعلی شاه تا وقایع سال ۱۲۰۹.

۹) تاریخ آل قاجار تألیف مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سبلانی تاوقایع سال ۱۲٦۹ که برای قهرمان میرزا والی آذربایجان نوشته است .

۱۰) مفرح القلوب تألیف محمد ندیم بن محمدکاظم بارفروشی متوفی در ۱۲٤۱.

نژاد قاجارها

هیچ چیز باندازهٔ عقاید تاریخ نویسان در بارهٔ برخی از نژادهای آدمی دستخوش تغییر نیست ودرهردوره‌ای عقیده‌ای نوین با دلایلی نوآیین آشکار می‌شود . تاچند سال پیش درمیان نژادهای بشری بنژادپرشماره‌ای قایل بودند که آنرا نژاد «اورال‌وآلتایی» می‌دانستند زیرا که یك سر آنرا درناحیه اورال وسردیگرش را درناحیهٔ آلتایی می پنداشتند.

درآن زمان یکی ازشعب بزرگ این نژاد را «ترك و مغول» می نامیدند یعنی

شعبه‌ای که هم مغول را در بر بگیرد و هم ترک را . امروز بیشتر از دانشمندان بدین نکته مایلند که ترک را از مغول تفکیک و تجزیه کنند و حتی برخی ترکان را شعبه‌ای و آنهم یکی از شعب اصلی نژاد آریایی یاهند و اروپایی و یا هند و ایرانی می شمارند و درین عقیده چنان بجای دور میروند که مهد نژاد آریایی و نخستین سرزمین آنرا دامنه‌های تیان شان میدانند .

تاریخ ایران بهترین سندیست که بدین نکته گواهی میدهد، زیرا که در تاریخ ما ترکان نزدیک نهصد سال پیش از مغولان پیدا شده‌اند، چنان که درحدود آغاز قرن پنجم میلادی ایران از دوسو با دو نژاد بیگانه روبرو شده است . آنکه درمرزهای شمال شرقی ایران پدید آمده ایرانیان بدان هفتال و تازیان هیطل وهیاطله گفته‌اند و درنظر تاریخ نویسان امروز قطعاً از نژاد ترک بوده‌اند و آنکه درمرزهای شمال غربی در پشت کوههای قفقاز پیدا شده آنرا ایرانیان همیشه خزر نامیده‌اند و آنهم باتحقیقات امروزین مسلمست که ازهمین ترکان امروز بوده‌اند .

بدین گونه ازهمان زمان ترکان درسه سوی دریای خزر یعنی درمشرق و شمال ومغرب آن می زیسته‌اند و بطوایف و قبایل بسیار منشعب میشده‌اند که برشمردن همه آنها خود کتابی جداگانه میخواهد و آنچه درتاریخ ما وادبیات ما بیش ازهمه نام برده شده ترکان یغما وخلج یا خرلخ وغز وخرخیز (قرقیز) و باشغرد وقزاق وقراقالپاق وسلجوق وترکمان وکلموك وقارغلی وتغزغز و برطاس وقرلغ درشمال شرقی ایران وقراپاپاخ وکیماك و بجناك وسالور وبایندر وافشار وبیکدلی وبرسخان وبیات وخزر درشمال غربی ایران است وسه طایفه بزرگ نیز بوده‌اند بنام بلغار وقبچاق وتاتار که زمانی درهمهٔ کرانهٔ دریای خزر زیسته‌اند واندك اندك طوایف دیگر درمشرق جابریشان تنگ کرده‌اند و تنها مغرب دریا را برایشان گذاشته‌اند .

اما مغولان درپایان قرن ششم هجری وقرن سیزدهم میلادی یعنی نزدیك نهصد سال پس از ترکان درتاریخ پدید آمده‌اند وچون خویشاوندی نزدیك با ترکان داشته‌اند از آن زمان بیشتر ترك ومغول را ازیك نژاد دانسته‌اند .

درمیان مغولان پادشاه جهانگیر بختیاری پیدا شده که با سرعتی بسیار شگفت و بمراتب بیش از اسکندر وهرجهانگیر دیگر جهان متمدن را زیر پی سپرده است وازآنوقتی که چنگیز مغول بدین گونه تاریخ را شگفت زدهٔ خویش کرده است بسیاری از ترکان و مخصوصاً ترکانی که درایران بوده‌اند وترکان ترکیهٔ امروز افتخاررا درآن دانسته‌اند که خودرا از نژادمغول وازبازماندگان چنگیز بشمارند.

جهانگیر دیگری که پس ازچنگیز پیدا شده وتا اندازه‌ای در پیشرفت بدو میرسد

تیمورگورکن با وجود آنکه حتماً از ترکان ازبك بوده و زبان و نژادش هر دو پیوستگی کامل با زبان و نژاد ازبکان امروزداشته بهمین دلایل برای کسب شرف خودرا بچنگیز ومغولان بسته‌است . شکی نیست که درمیان طوایف ترك ازبکان و ترکمانان برزخی وحد فاصلی درمیان ترك ومغول وشاید مخلوطی ازهردو نژاد باشند اماطوایف دیگر ترك را مطلقاً مغول نمی توان دانست .

درایران هم چه بدلخواه خود قاجارها وچه بسنتی که پیش از آن در میان تاریخ نویسان رایج بوده است قاجارها را از باز ماندگان مغول دانسته‌اند و همه مورخانی که دردوره قاجاریه از نژاد و نسب آنها بحث کرده‌اند بهمین جا رسیده‌اند.

آمدن طوایف ترك بایران

پیش ازین گفتیم که ترك ومغول دو نژادجداگانه‌اند وآخرین عقیدهٔ بعض دانشمندان اینست که ترکان از نژاد آریایی یاهندواروپایی‌اند، منتهی برخی طوایف هستند که چون در میان مغولها و ترکها زیسته‌اند مخلوطی ازین دو نژادند وازطوایفی که اکنون درجهان هستند چند طایفه این خاصیت را دارند یعنی برزخ دو نژادند .

درقرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرك ترك که در سواحل جیحون می زیسته اندك اندك بجنوب مایل شده و نخست خوارزم وسپس ناحیهٔ گرگان راهم گرفته و کم کم بومیان وسکنهٔ قدیم آنجارا رانده‌است . این قبیله بزرك بدو شعبهٔ کوچکتر «غز» و «تغزغز» تقسیم میشده‌است . گروهی که بایران آمده اند ترکمان نام داشته‌اند ودرمیانشان طایفه‌ای از بازماندگان سلجوق نام بوده که باسم سلجوقیان در ایران وناحیهٔ و سیعی از کشور های اسلامی پادشاهی کرده‌اند .

ترکمانان ازهمان زمانی که بدین نواحی فرود آمده‌اند در آنجا مانده‌اند واینك قسمتی از آنها جمهوری ترکمنستان شوروی وقسمت دیگر ترکمانان سرزمین گرگان رافراهم میکنند.

اززمانیکه ترکان درمشرق ومغرب دریای خزر پدیدار شده‌اند قبایل ترك را بدو شعبهٔ اصلی «ترکان شرقی» و «ترکان غربی» تقسیم کرده‌اند وزبانهای ترکی امروز راهم بترکی شرقی وترکی غربی قسمت می کنند .

یکی ازطوایف ترکان شرقی که دردورهٔ پیش ازمغول چندان نامی نداشته درنیمهٔ دوم قرن هشتم هجری اندك اندك بزرگتر شده وچون تیمورگورکن ازیشان بوده است در زمان وی وجانشینانش بازنیرومندتر شده واین همان طایفهٔ ایست که از قرن نهم ببعد همیشه همسایهٔ شمال شرقی ما بوده است ومخصوصاً در دورهٔ صفویه درتاریخ ایران نامش بسیار برده میشود وازآن زمان بنام «ازبك» یا «اوزبك» معروف شده وزبانش یکی ازشعب

ترکی شرقیست که بآن «ترکی جغتای» یا «جغتایی» میگویند و گاهی هم «جاغاتای» نوشته‌اند که همان از یکان امروز باشند.

ترکان غربی چنانکه پیش ازین اشاره رفت قرنها درشمال کوههای قفقاز میزیسته‌اند ورشته کوههای بلند ودشوار گذر آن سرزمین مانعشان بوده‌است که بایران بتازند وحتی پادشاهان ساسانی بدین مانع بزرگ وطبیعی قناعت نکرده دیوار بسیار استواری مانند دیوار چین در برابرشان ساخته‌اند چنانکه دیواری هم در برابر ترکان شرقی کشیده بودند

معروفترین طایفهٔ ترکان غربی همان خزرها و بلغارها وقبچاقها بوده‌اند وطوایف جزء آنها که بعدها بایران آمده اند بیات وافشار و بایندر وسالورند و بدلایلی که پس ازین خواهد آمد قاجارها راهم باید ازیشان دانست.

* * *

تازیان پس از آنکه بر ایران دست یافتند و کشور بسیار وسیعی فراهم کردند هنگامی که پایتخت خودرا ببغداددرخاك ایران آنروز آوردنددیدند که برای اداره کردن اینکشور بدین پهناوری بسپاهی ولشکری نیازمندند درآن زمان تازیان ازتمدن جهان بسیار دور بودند واینکار بدین دشواری یعنی پایداری در میدانهای جنك ازیشان ساخته نبود.

درآنزمان درهمهٔ جهان معمول بود که جنك را باسربازان وافسران مزدور میکردند ودولت هایی که پیش بین‌تر ومتمول تر بودند با سربازان زرخرید حوایج نظامی خودرا تأمین میکردند.

خلفای بغداد از ۱۳۲ قمری که برسرکار آمدند تا بیش ازهشتادسال هنوز بآن درجه ازتمول نرسیده بودند که سرباز زرخرید داشته باشند. درآن زمان این ناحیهٔ شاداب‌مرد خیز که درشمال وجنوب البرز واقع شده وامروز بنام گیلان معروفست بدو ناحیهٔ ممتاز تقسیم میشد وهریك ازین دو ناحیه مردمی داشت که نام جداگانه داشتند. ناحیهٔ شمال البرز در ساحل دریای خزر مسکن «گیل» ها بود و بهمین جهت آنجا را گیلان یعنی سرزمین گیلها میگفتند. ناحیهٔ جنوب البرز تارود بارو قزوین مسکن «دیلم» ها بود وآنجا را دیلمستان یعنی جایگاه دیلمان میخواندند. گیلها ودیلمها درسراسردورهٔ ساسانی بهترین سربازان وجنگجویان ایران بودند چنانکه در دورهٔ هخامنیشان هم دلیر ترین سربازان ایرانی «امرته» ها یا «امرد» ها بودند که ازهمین ناحیهٔ رودبارومنجیل برخاسته‌اند. دلاوری ودلیری گیلها مخصوصاً درزمان ساسانیان باندازه‌ای معروف بود که بمهمترین سرداران وسپهسالاران ایران که کار بزرگی کرده بودند «گیل گیلان» یعنی «مرد مردان» و «دلیردلیران» لقب میداد و فرماندهی سربازان گیل را بآنها میسپردند. گیلها مخصوصاً

در جنگهای تدافعی زبردست بودندچنانکه سپرداران و نیزه داران گیل معروف بوده‌اند. دیلمهادرجنگهای تعرضی وحمله‌معروف بودندو بهمین جهت‌زو بین‌دیلمی شهرت بسیارداشت.

خلفای بغداد هم درین مدت بیش از هشتاد سال همواره برای پاسبانی از کشور پهناور خود مزدوران گیل ودیلم را بکار میبردند.

اندك اندك فرماندهان دیلمان که نیروی عظیمی بدستشان افتاد بسودخودقیام کردند و بهمین جهتست که چندتن ازین فرماندهان نخست «مرداویج» پسر زیار دیلمی در ۳۱۵ و پس ازو عماد الدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی در ۳۲۰ و پس ازوعلاء الدوله ابوجعفرمحمدبن دشمن‌زیار کاکویه‌در۳۹۸ بدستیاری سپاهیانیکه داشتند نه تنها خود را مستقل کردند و بپادشاهی رسیدند بلکه دراندیشهٔ برانداختن خلفا بودند و پادشاهان بویه کارشان بجایی رسید که تا بغداد هم رفتند و نه تنها بخود عنوان شاهنشاه یعنی عنوان رسمی پادشاهان ساسانی‌را دادند بلکه خلیفه را خانه‌نشین کردند و تنها مقام روحانی و پیشوایی‌دینی برای او باقی گذاشتند وخلیفه هم ناچارشد بایشان لقب «امیر الامراء» بدهد وخود تنها برای پیشنمازی روزهای‌آدینه بیرون بیاید و یکسره بمسجد برود و از آنجا بکاخ خود باز گردد. استیلای دیلمان و گیلان بر کارهای‌خلافت مخصوصاً بیشترازین جهت خطرناك بود که ایالات شمالی ایران درکنار دریای خزر یعنی گیلان و مازندران امروزو گیلان ودیلمستان وطبرستان وروبان‌آنروزپس‌از برافتادن ساسانیان هنوز تسلیم تازیان نشده بودند چنانکه تا قرنها پس‌از آن هم نشدند.

درین ناحیهٔ بسیاروسیع که پشت کوه‌های بلند البرز قرارگرفته وبهترین پناهگاه برای نژاد ایرانی‌در برابرتازیان بود یعنی‌ازدشت مغان (نه مغان که درست نیست) و سر زمین طالش‌تا کنار رود اترك چندین‌سلسلهٔ ایرانی پشت‌در پشت و پی‌در پی‌استقلال‌داشته‌اند بدین گونه: ساجیان درمغان وطالش ازحدود ۲۵۰ تا ۳۱۸ ـ سالاریان یا مسافریان در همین ناحیه از ۳۳۰ تا ۳۸۷ ـ روادیان درهمین سرزمین از ۴۲۰ تا ۵۱۱ ـ شعبهٔ‌دیگراز روادیان بنام شدادیان از ۳۴۰ تا ۴۶۸ ـ خاندان دابویه یا اسپهبدان طبرستان تا فومن از۲۵ تا ۱۴۱ ـ باوندیان درمازندران از ۴۵ تا ۷۳۴ ـ خاندان افراسیاب درمازندران از۷۵۰ تا ۹۰۹ ـ بادوسپانیان درروبان‌ونورو کجورورستمدارازه ۴ تا۹۸۳ـ جستانیان دردیلمستان ازحدود ۱۸۰ تا ۴۳۴.

این نه سلسله که پی‌در پی درین نواحی مستحکم و با حفاظ پادشاهی کرده‌اندچنان زمینه را برای مخالفت با تازیان‌آماده ساخته‌اندکه بهترین پناه‌گاه دشمنان ایشان شده بود چنانکه حسن بن زید بن محمدکه ازفرزندان زید شهید بود و از دشمنان سر سخت خلفای بغداد بشمارمیرفت در۲۵۰ بطبرستان گریخت و مردم‌آن سرزمین باو گرویدند و

او را بپادشاهی برداشتند وتا ٤٢٤ علویان درآن سر زمین پادشاهی کرده‌اند . پس از ایشان بازسلسلهٔ دیگری ازسادات مرعشی حسینی از ۷٦۰ تا ۸۸۰ درمازندران وسلسلهٔ دیگر سادات کیایی حسینی از ۷۷۰ تا ۱۰۰۱ درگیلان پادشاهی داشته‌اند و بدین گونه نخستین کسی که این نواحی را یکسره پیروخود کرد شاه عباس بزرگ بود ونزدیك هزارسال برخی ازین نواحی درهمان استقلالی که اززمان ساسانیان برایشان مانده بود باقی ماندند.

پس سخت آشکارست که برتری مردم این نواحی و استقلالشان برکارهای دربار خلیفه تا چه اندازه برای خلفای بغداد هراس‌انگیز وخطرآمیز بوده است .

عنصردیگری که درآن زمان ممکن بود سپاهیان مزدور برای خلفای بغداد فراهم کنند مردمی بودند که هنوزهم بنام کرد معروفند واینك در نتیجهٔ حوادث شوم وخانمان بر افکن گروهی ازیشان در بیرون ازخاك ایران یعنی دراتحاد جماهیرشوروی وعراق وترکیه وسوریه زندگی می کنند ولی قطعاً وبی‌هیچگونه‌سخن‌وچون وچرا ازآغازایرانی بوده‌اند وکسی‌را درین بحث مجال شك نیست .

از زمان هخامنشیان درمیان طوایف چادرنشین فارس ما بنام کرد برمی‌خوریم. در دورهٔ ساسانیان بیشتر کردها در نواحی مرکزی ایران درمیان اصفهان وآباده میزیسته‌اند وطوایف دیگری دراطراف دریاچهٔ نیریزتا دل کرمان وازآنجا تا حوالی بوشهر هم بوده‌اندکه طوایف ممسنی و بویراحمدی و کوه گیلویه وشبانکاره بازماندگان ایشانند . دلایل بسیارهست که اصلاساسانیان کرد بوده‌اند و بی‌هیچ‌شکی لااقل مادراردشیر بابکان دختریکی‌از پیشوایان قبایل کرد ناحیهٔ نیریز بوده است .

بازدلایل دیگرهست که کرد اصلادرزبانهای ایرانی بمعنی بیابان گرد وکاملامرادف همان کلمهٔ Nomade فرانسه است که از ریشهٔ Nomas یونانی بمعنی چراننده است وشگفت‌تر اینکه درزبان فارسی هم کرد را بمعنی «گله چران» بکاربرده‌اند وطبیعی‌هم هست زیراکه چادرنشینان همیشه گله‌داربوده اند . معنی کرد باگله چرانی باندازه‌ای ملازم یکدیگرست که دردورهٔ ساسانی وتا مدتی ازدورهٔ اسلامی طوایف مختلف کردهارا «رم» می گفتند واین همان کلمه‌ایست که درزبان امروزما «رمه» شده است و این کلمه بزبان عرب هم رفته منتهی اغلب بخطا آنرا «زم» وجمع آنرا که می‌بایست «رموم» باشد «زموم» نوشته اند .

این بحث هرچه بنظر خوانندگان شگفت بیاید و با همهٔ تازگی که دارد بدلایل بسیار نیرومند متکیست و دریغ دارم که بواسطهٔ اینکه ازمطلب اصلی خود دور میفتم نمی‌توانم آن دلایل را یك‌یك بر شمارم .

دربسیاری ازمتون زبان فارسی همیشه که خواسته‌اند طوایف چادرنشین ایران را

برشمارند ایشان را کرد نامیده‌اند و درین‌اواخر کرد اصطلاحی خاص شده است برای چادرنشینان ایرانی نژادکه نژاد و زبانشان‌ترک وتازی‌نباشد . بهمین‌جهتست که‌هرطایفهٔ ایرانی‌راکه بترکی‌وتازی‌سخن نمی‌رانده وازنژاد ترک وعرب‌نبوده‌وچادرنشین‌بوده در هرجاکه بوده است کرد گفته‌اندچنانکه مثلا بختیاریها ولرها و همهٔ چادرنشینان فارس و کرمان‌وخراسان‌ونواحی‌مرکزی‌وغربی وشمالی‌ایران‌رادرهرکجابوده‌اندکرد دانسته‌اند وحتی‌آنهایی‌را هم که ازنژاد ایرانی‌اندوبزبانهای ایرانی(اقسام کردی) سخن می رانند درهرکشوردیگرباشندکرد می‌دانند و این نکته بسیارمتقن وعالمانه است ودلایل بسیار باخوددارد و گمان ندارم دانشمندان هیچ دیاری رنج بحث وردآنرا برخود هموارکنند .

درآغازدورهٔ خلفای عباسی کردان هم چنانکه هنوزاین خاصیت نژادی را ازدست نداده اند مردمی‌سلحشورودلیربوده‌اند وممکن بودخلفای بغداد درصدد برآیندکه‌ایشان را هم درکارهای نظامی مزدورکنند ورقابتی‌درمیانشان باگیلان ودیلمان بر انگیزند تا بدین وسیله شاید خطرآن دونژاد راکمترکنند وهمین‌کار راکردند اماکردان هم همان رگ ایرانی وهمان بیزاری ازبیگانگان درخونشان بودودوتن ازپیشوایان‌ایشان هم‌که پس‌ازدیلمان افسران مزدور خلفا شده بودند قیام‌کردند ونخست حسنویه بن حسین‌کرد برزیکانی از کردان مغرب ایران در۳٤۸ دینور (نزدیك کرمانشاه) ونهاوند وشاپورو بروگرد (بروجرد) واسدآباد راکه پنج شهرمهم مغرب ایران درآن زمان بودمتصرف شد وسلسله‌ای فراهم‌کردکه تا ٤۰٦ درآنجا حکمرانی می‌کردند وبسلسلهٔ حسنویه معروفند . پس ازو ابوالفتح محمد بن عناز که اوهم‌کرد بود در ۳۸۱ در ناحیهٔ حلوان و کرمانشاه مستقل شد و سلسلهٔ عنازی را تشکیل داد که تا ٤۳۷ استقلال داشته‌اند . مهم‌ترین طایفه‌ای‌که از کردان بسلطنت رسیده خاندان معروف ایوبیست که صلاح‌الدین ابوالمظفریوسف بن ایوب بن شادی یکی از معروف‌ترین جنگجویان اسلام در ٥٦٤ تأسیس کرده وتا۹۳۰ درنواحی مختلف شام (سوریه) و مصر ویمن پادشاهی کرده‌اند . شادی جد صلاح‌الدین ازکردان ناحیهٔ دوین در ارمنستان بوده است .

این‌نافرمانی‌ها وسرکشی‌های‌دیلمان وگیلان وکردان خلفای بغداد رابدان‌واداشت مردمی دیگر راکه جنگی ودلاور ودرضمن فرمان بردارترو رامتر واگردرست بخواهید ازحس ملیت بیگانه‌تر وازتمدن وشهرنشینی‌که لازمهٔ‌آن دوستداری زادگاه نیاکانست دورترباشند بکاربکشند وخطرهای‌گوناگون این طوایف ایرانی را بجان نخرند . در جهان متمدن‌آن روز جزترکان مردم دیگری نبودندکه این شرایط دربشان فراهم‌باشد. بهمین جهت هشتمین خلیفهٔ عباسی ابواسحق محمد المعتصم بالله پسر هارون‌الرشیدکه از ۱٦رجب ۲۱۸تا ۱۸ ربیع‌الاول ۲۲۷ خلافت کرده است پس‌ازآنکه هشتاد سال‌پدرانش

آن چاره جویی‌ها را کرده بودند سرانجام بترکان متوسل‌شد وچون مادرش‌هم کنیز ترك بود خون ترك بیشتروی را بر بن‌کار برانگیخت وهشت هزار یا بگفتهٔ دیگر هجده هزار ترك را خرید و بدین گونه سپاهی از ترکان زرخرید فراهم کرد که پشتیبان خلافت او و رقیب دیلم و گیل و کرد باشند.

هرچند که تاریخ نویسان درین زمینه بحثی نکرده‌اند امـا قطعاً این ترکانی کـه بیغداد رفته و بدین گونه مسلح شده‌اند واشکری فراهم کرده‌اند می بایست از ترکان غربی باشند که هنوزدرآن سوی کوههای قفقاز میزیسته‌اند زیرا که راهشان بعراق نزدیك تر و بازتر بوده ودرین زمان ما مطلقاً اثری از ترکان درمرکز ومغرب ایران نمی بینیم و بدین گونه ممکن نیست ترکان شرقی بیغداد رفته باشند زیرا که قطعاً می بایست از راه ایران رفته باشند وکمترین اثری ازیشان درین زمان در ایران دیده نشده است.

این کارمعتصم درایران انعکاسی پیدا کرد که بزیان مطلق ایران بـود وچندی بعد یك باره وتاجاودان سرنوشت ایران رادگرگون کرد وجریان تاریخ این سرزمین بلادیده ورنج ودرد کشیده را تغییرداد.

یکی ازشاهکارهای بزرگ شاهنشاهی ساسانیان این بود که در مرزهای ایران و دربرابر بیگانگانی که ازهرسو آرزومی کردند بایران بتازند وکیسه های تهی را پـر کنندطوایف مختلف نژاد ایرانی رااستقلالهای‌داخلی‌داده‌بودند، بدین‌معنی که‌حکمرانانی ازهمان نژاد بریشان گماشته بودندکه پدر بر پسردرآن‌ناحیه فرمانروابودند وقهرآمنتهای دلسوزی و توجه را بپاسبانی خاك پدران خود داشتند وشاهنشاه ساسانی حتی ایشان را لقب شاه می داد وخود شاه این شاهان یعنی شاهنشاه ایران بود وگاهی هـم عناوین و القاب مخصوص وموروث داشتند. دربرخی‌ازنواحی استقلال این شاهان محلی باندازه‌ای بود که حق سکه زدن هم داشتند و تنها می بایست در سال مبلغ معینی خراج و هدایای نوروز ومهرگان بدربار بفرستند ودرجنگها عدهٔ معینی سرباز روانه کنند که خرج مسلح کردن ورفت وآمد وتوقف درمیدان جنگ وحتی گاهی فرماندهی این سربازان هم بـا همان شاه محلی یا حکمران آن سرزمین بود. این روش مخصوص برای پاسبانی مرزهای ایران مخصوصاً دربرابر ترکان شرقی وغربی درچند قرن پی‌درپی بسیار سودمند افتاد و نیزهمین سبب شد که تازیان چون ازرخنهٔ جنوب شرقی که چنین سدی دربـرابرآن نبود وارد ایران شدند در آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان که بالعکس سد بسیـار استواربود بمانع بزرگ برخوردند وچندین سال بـرابری همین حکمرانـان محلی و پاسبانان دلیرمرزهای ایران راه را بریشان بست وچون دیگرحکومت مرکزی‌درایران نبود که ایشان را دلیر کند ونیروبدهد ویاری بفرستد سرانجام ازپای درآمدند.

اما همین زمینه که درچند قرن درمرزهای شمال شرقی یعنی درماوراءالنهر فراهم شده وریشه گرفته بود نخستین وسیله را برای رهایی ایران از چنگ تازیان فراهم کرد و پس‌ازکوشش های فراوانی که مردم این سرزمین برای رهایی ازین قید جانکاه کردند سرانجام بازماندگان یکی ازهمین خاندانهای محلی که درناحیهٔ سامان در خاك سمرقند حکمرانی مستقل داشتند وبهمین جهة ایشان را «سامان خداه» یعنی خداوندگارسامان می گفتند مستقل شدند وراه استقلال و بیرون آمدن اززیر بارخلیفهٔ تازی را بنواحی دیگر ایران آموختند وسلسلهٔ دلیر وایران دوست سامانی بدین گونه فراهم شد .

سامانیان همینکه استیلای ترکان غربی را دردربار بغداددیدندومتوجه خطر آن شدند چاره‌را درین دیدند که ایشان هم ترکان شرقی را بعنوان مزدور وزرخرید بخود بپذیرند واز اوایل قرن چهارم بدین کاردست زدند، غافل ازاینکه ترکان ایلك خانی در ۳۸۳ سلسلهٔ ایشان را برخواهند انداخت وحتی زیردستانشان البتگین وسبکتگین که ازهمان افسران زرخرید ترك بودند بپادشاهی خواهند رسید وایلك اندك سایر طوایف ترك بایران راه می یابند وغزوترکمانان وسلجوقیان رابپادشاهی می‌رسانند وپس‌ازآن خوارزمشاهیان و قراختاییان که آنها نیزترك بودند روی کارمی آیند وایشان همراه را برمغول بازمی کنند ومغول هم روزی که ازتاخت وتازهای دیوانه‌وار بسرزمین خود بر می گردند وسیله را برای انتشارترکان درنواحی دیگرفراهم می کنند .

امادرین گیرودارترکان شرقی ازماوراءالنهر تجاوز نکرده وبایران امروز نیامده‌اند ویگانه سبب آن بوده است که ترکمانان درخوارزم وگرگان سرراهشان راگرفته‌اند و نگذاشته‌اند که ازقلمروایشان بگذرند وانگهی ترکان شرقی جای آبادان وحاصل خیزی را برایگان بدست آورده بودند ونیرویی پرزورترازیشان پیدانشد که ایشان‌را ازآن ناحیهٔ حاصل خیز پرنعمت سواحل سیحون وجیحون براند وترکان غربی بالعکس رانده شده‌اند و نیروی زورمندتری ایشان‌را ازسرزمین خودبیرون کرده وبایران وکشورهای غربی آسیا رانده‌است وبهمین‌جهة بدلایل بسیارهمهٔ ترکانی که درین نواحی غربی جای گزین شده‌اند ازهمان ترکان غربی بوده‌اند .

قاجارها ازچه نژاد بودند

تاریخ نویسانی که تاریخ قاجارهارا نوشته‌اند همه‌ایشان را ازنژاد مغول دانسته‌اند، اما چون هیچگونه سند کتبی بکار نبرده اند این خود می رساند که تنها بگفته ومیل سرکردگان این طایفه‌رفته‌اند. پیش ازین هم گفتم که بسیاری ازطوایف ترك بازمانده و نبیرهٔ چنگیزو پادشاهان مغول بودن‌را افتخاری پنداشته‌وخودرا بایشان نسبت داده‌اندچنانکه

تیمور گورکن هم همین کار را کرده است. در نظر مورخ دقیق ژرف‌بین هیچ تردید نیست که تیمور قطعاً از نژاد همین از بکان امروز بوده است زیرا که نه تنها در سر زمینی که ایشان هنوز آنجا هستند بجهان آمده و پرورش یافته است بلکه زبانی که وی و همهٔ بازماندگانش تا آخرین روزی که بوده‌اند بدان سخن میرانده‌اند همان زبان ترکی جغتایی یا جغتایست که زبان از بکان امروز باشد، همهٔ بازماندگان تیمور بدین زبان سخن میرانده و شعر می گفته اند و یکی از شاهکارهای نثر این زبان کتاب معروف بابر نامه است که خاطرات و یادداشت های ظهیرالدین بابر موسس سلسله بابری هندوستان و نوادهٔ تیمورست وچون وی نیز بهمین دلایل خود را از بازماندگان مغول میدانسته خاندانش بسلسلهٔ مغول شده وحتی اروپاییان پادشاهان بابری هند را « مغول بزرك » می گفتند .

قاجارها نیز برای اینکه بجهان گیریها و کشور گشایی های چنگیز فخر کنند وخود را در آن شریك وسهیم بدانند بخطا خود را مغول دانسته و نسب خود را نخست بتیموریان واز آن راه بایلخانان مغول رسانده وحتی قراقویونلوها و آق‌قویونلوها راهم که با ایشان معروف نزدیك بوده‌اند باخود درین نسبت نادرست شریك کرده‌اند.

این ادعای شفاهی سر کردگان قاجار را تاریخ نویسان این سلسله پروبال داده و همه در آن بحث کرده‌اند. چون سراسر این ادعا بی بنیادست نقل آن ضرور نیست و تنها بکلیات آن اکتفا میکنم . این مورخان گفته‌اند که قاجارها باهولاکوخان پیشوا و سر کردهٔ مغول در ٦٥٦ هجری وارد ایران شده‌اند و تا ٧٣٦ که سلسلهٔ ایلخانان مغول منقرض شده بحال چادر نشینی و بیابان گردی از کنار جیحون گرفته تا دشت مقان زندگی کرده‌اند و چون در ٧٣٦ دست ایلخانان از پادشاهی ایران کوتاه شد ایشان زندگی خود را درخطر دیدند واز ایران بشام یعنی سوریهٔ کنونی هجرت کردند تا اینکه تیمور گورکن در ٨٠٣ بدان سرزمین رسید وقاجارها را در آنجا دید ، ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفت و با خود بایران باز گردانید .

دور نیست که قاجارها وقتی بسرزمین سوریه رفته باشند واحتمال هم می رود که این سفرشان پس از استیلای مغول روی داده باشد و نیز ممکنست که تیمور ایشان را بایران آورده باشد اما این وقایع چنانکه تاریخ گواهی میدهد سبب دیگر دارد و پیوستگی ایشان را بمغول نمی رساند بلکه نسبت ایشان را بترکان غربی منتهی میکند .

پیش از این گفتم که در مرز های شمال غربی ایران در آن سوی کوههای قفقاز طوایف مختلف از نژاد ترك ساکن بوده‌اند . در سال ٦١٩ هجری مغولان از همین راه قفقاز بروسیهٔ امروز و بسرزمین سلاوها تاختند و تا سال ٧٠٢ استیلای مغول بر همهٔ روسیه باقی بود وسپس تا ٨٦٦ بر قسمتی از این کشور مستولی بوده‌اند . در آغاز قرن هشتم هجری که

سلاوها اندك اندك مغولان را از کشور خود میراندند ازچهارسوی یعنی ازشمال ومشرق وجنوب ومغرب ولی بیشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه می دادند و نواحی راکه در همسایگی ایشان و بدست اقوام وملل دیگر بودازدستشان می گرفتند وآنهاراآنطرف‌تر می راندند. ازجمله طوایفی که سلاوها از جای خود بیرون کردند و زمینشان راگرفتند همین ترکان غربی بودند وایشان دو راه بیشتر نداشتند یکی آنکه از کوههای قفقاز بگذرند و بجنوب آن یعنی بشمال غربی ایران آنروز پناه ببرند ودیگر آنکه درسواحل دریای سیاه پراکنده شوند وهمین کار راهم کردند وبهمین جهتست که از آن زمان ترکان درترکیهٔ امروز ودرشبه جزیرهٔ بالکان وشبه جزیرهٔ کریمه ودر شمال وجنوب رود ارس پدیدار شده‌اند.

سلسله هایی از ترکان درین نواحی بپادشاهی آغاز کرده‌اند همه ازین روز ببعد پیدا شده‌اند:

خاندان کرمیان در کوتاهیه در ۶۹۹، خاندان حمید اوغلو درآناطولی در ۷۰۰، خاندان تکه اوغلو درانطالیه پس از ۷۰۰، خاندان منتشا اوغوللری درناحیهٔ دیگر از آناطولی پس از ۷۰۰، خاندان ذوالقدر اوغوللری درالبستان ومرعش در ۷۴۰، خاندان آل عثمان در ۶۹۹، خاندان گرای در کریمه در ۸۲۳، خانهای غازان در ۸۴۹، خانهای قاسموف در ۸۵۶، جلایریان در ایران وعراق در ۷۳۶، چوپانیان درآذربایجان در ۷۱۸، طغاتیموریان درمازندران در ۷۳۷، قراقویونلو درآذربایجان در ۷۸۰، آق قویونلو در آذربایجان در ۷۸۰.

ازین فهرست پیداست که پس از مغول و درست‌تر بخواهید در زمانی که سلاوها مغولان را از کشور خود میرانده وترکان دست نشانده وهمدستشان راهم از سرزمین خود بیرون میکرده اند درکشورها و نواحی که دراطراف قلمرو ترکان غربی درقفقاز بوده است یعنی درآناطولی وترکیه وسوریه و کریمه وغازان وعراق وآذربایجان ومازندران چهارده سلسله از نژاد ترك درحدود ۷۰۰ تا ۸۵۶ یعنی بیشتردرقرن هشتم که دنبالهٔ این وقایع بوده است تشکیل شده و بدینگونه و با این دلایل گمان ندارم دیگر مورخ باریك بین وحقیقت جویی بتواند منکر شود که این ترکان درنتیجهٔ توسعهٔ قلمرو سلاوها ومخصوصاً فرودآمدن آنها بجنوب روسیه وقفقاز بدین نواحی مجاور رفته واین سلسله‌ها را تشکیل داده‌اند. بدین گونه این نکته نادرست که تقریباً همه آنرا مکرر کرده‌اند که ترکان مغرب یعنی ترکهای ساکن ایران وترکیه اززمان سلجوقیان باین نواحی آمده وبازماندگان همان سلجوقیانند کاملا رد می شود.

برین دلیل معتبر تاریخی چندین دلیل دیگر میتوان افزود:

نخست آنکه سلجوقیان هرگز این همه جمعیت همراه خود نداشته‌اند که بتوانند سکنهٔ همهٔ نواحی ترک نشین ایران وقفقار وترکیه‌را فراهم کنند . لشکریان پادشاهان سلجوقی سربازان مزدورمرکب ازعوامل مختلف مردم آن‌زمان بوده‌اند وهرگز تاریخ ایران که نخستین میدان تاخت وتاز سلجوقیان بوده‌است نشان نداده که هیچ یك ازپادشاهان سلجوقی گروه بسیاری که بتواند سکنهٔ این نواحی وسیع‌را تغییردهد با خود ازین سوی ایران بدان سوی یعنی ازخراسان وگرگان بنواحی غربی وشمال غربی برده باشد .

دلیل دوم اینست که ادبیات ترکی شرقی یعنی ترکی جغتایی ازقرن ششم پدیدارشده واین دلیلست که ترکان شرقی درحدود قرن ششم بسرزمین امروزی خود آمده‌اند ولی ادبیات ترکان غربی قدیم تر ازقرن دهم نیست و این خود میرساند که درین زمان تازه بدین نواحی آمده بودند وکاملا متمدن شده وادبیاتی پیدا کرده‌اند .

دلیل سوم اینست که بجزقاجارها بعضی دیگرازطوایف ترك هم نخست که بنامشان برمی‌خوریم درهمین نواحی غربیست از آن‌جمله‌اند افشارها وبیاتها و باياندرها که آق قویونلوها ازآنها بوده‌اند .

دلیل چهارم اینست که زبان ترکان شرقی با زبان ترکان غربی اختلاف دارد. ترکان شرقی امروز بدودستهٔ بزرگ تقسیم می‌شوند که هریك زبانی جداگانه دارند یعنی ازبکان وترکمانان وزبان ازبك بزبان ترکمان نزدیکست . ترکان غربی نیز همین حال را دارند وبدودستهٔ بزرگ منقسم می‌شوند که هریك زبانی دارند یعنی یك دسته ترکان ایران وقفقازند ودستهٔ دیگر ترکان عثمانی یا ترکیهٔ امروز وترکی آذربایجانی نیز بترکی ترکیه نزدیکست . ما می‌دانیم که سلجوقیان ترکمان بوده‌اند و زبانشان همان زبان ترکمانان امروز بوده است. اگر مردم این نواحی غربی بازماندگان سلجوقیان بوده‌اند دلیل ندارد که همان زبان سلجوقیان را نگاه نداشته باشند چنانکه ترکمانان نگاه داشته‌اند وبچه‌دلیل ترکمانان مشرق دریای خزرزبان خود رانگاه‌داشته‌وترکمانانی که میگویند درمغرب آن دریا بوده‌اند زبان خود را رها کرده و زبان دیگری اختیار کرده باشند ؟ ازسوی دیگر می‌دانیم که زبان اقوام ترك که درآن‌سوی کوههای قفقاز می‌زیسته اند یعنی زبان خزرها وقبچاقها وبجناکها و بلغارها همان زبانیست که امروز تاتارهای ولگا وغازان و مردم آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران و همهٔ ترکی زبانان کشورما و تاتارهای کریمه و ترکان عثمانی یا ترکیه بدان سخن می رانند و این خود بزرگترین دلیلست که این ترکان غربی خود بازماندگان همان ترکان ماوراء قفقازند.

مهم‌ترین دلیل که همیشه معتبرترازهردلیل دیگرست دلیل نژادیست . ترکان شرقی که ترکمانان وازبکها امروز کامل‌ترین نمونهٔ آنها هستند بنژادهای شرق اقصی یعنی چین

ومنچوری و تبت ومغولستان شبیه‌ترند تا بهر نژاد دیگر و بالعکس ترکان غربی بنژاد آریایی ایرانی وهندی واروپایی شبیه‌ترند تا بهر نژاد دیگر .

درین صورت شك نیست که اگر قاجارها بشام رفته واز آنجا بایران آمده باشند مربوط بهولاکو و تیمور وجنب وجوش و تاخت و تازهای مغولان نیست، بلکه بـالعکس ازین جاست که ترکان ماوراء قفقاز راسلاوها از جایگاه خود رانده‌اند و گروهی ازیشان که قاجارها باشندنخست بشام‌رفته‌وسپس‌دراوایل قرون نهم یا تیمور آنها را بایران آورده است یا اینکه خود بایران آمده‌اند .

گویا این نکته که‌قاجارها وقتی بشام رفته واز آنجا بایران‌آمده باشند درست باشد زیراکه درمیان طوایف ترکان غربی طایفهٔ معروف بیات هست و درمیان طوایف قاجار طایفه‌ای هست بنام «شامبیاتی» یعنی بیاتهای شام و این می‌رساند که قـاجارها ببیاتها نزدیك بوده‌اند ولااقل این طایفهٔ شامبیاتی مدتی درشام مانده است .

دلیل بسیارقوی برینکه قاجارهـا ازنژاد مغول و حتی از ترکان شرقی نبوده اند اینست که درهمهٔ اسناد نسب خود را بطایفهٔ «سالور» رسانده‌اند و سالورقطعاً از همان ترکان ماوراء قفقاز بوده ودرمیان طوایف ماوراء قفقازهمه جا نام آنها را با خزرهـا و قبچاقها و بلغارها و بجناکها ودیگران با هم برده‌اند .

بازدلیل دیگر اینست که قاجارها ازنخست خود را خویشاوند نزدیك آق قویونلو دانسته‌اند وحتی بپادشاهی این سلسله فخر کرده‌اند و نام دیگراین طایفه «بایندر» است و بایندر نیز ازطوایف ترکان ماوراء قفقاز بوده‌ونامشان رابا طوایف‌دیگر آن‌سر زمین توأم کرده‌اند .

وانگهی قاجارها تنها در دورهٔ صفویه درتاریخ ایـران پیدا شده‌اند . درین شك نیست که صفویه ازاولاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی ازمردم‌آذربایجان بوده‌اند وچون‌مادر شاه اسمعیل دختراوزون حسن پادشاه آق‌قویونلو یعنی‌ازترکان‌آذربایجان بود و مریدان پدرانش پیشوایان‌طریقهٔ صفوی نیزهمین ترکان‌بودند شاه اسمعیل ازمیانشان«قزلباشها» یعنی سربازان خود را برگزید و بیاری ایشان بسلطنت رسید ودردورهٔ صفویه طوایـف ترك‌آذربایجان مهم‌ترین ودرحقیقت یگانه عامل نظامی بودند . بهمین جهتست که‌ماتنها درین دوره بنام سه طایفهٔ بزرگ ترك که دست نشانده وپشتیبان سلطنت صفویه بوده‌اند برمی‌خوریم: قاجارهارهاوافشارهاو بیاتها.طوایف کوچك‌تررا که کمتر بودند صفویه بدو دسته‌تقسیم کردند یك‌دسته‌را درآذربایجان گذاشتندو«شاهیسون»یا«شاهسون» نامیدند ودستهٔ دیگر را بفارس بردند و برخی طوایف ایرانی وعرب راهم باآنها توام کردند و دستهٔ بزرگی بنام «قشقایی» فراهم کردندکه مرکب ازین سه عنصر کرد یعنی ایرانی و

عرب و ترك زبانست .

چون پادشاهان صفوی از آذربایجان برخاسته‌اند وقزلباشها آذربایجانی بوده‌اند و قاجارها مانند افشارها و بیاتها هم از آذربایجان آمده‌اند پس شك نیست که قاجارها از ترکان غربی بوده‌اند و نه مغول .

دردوره‌ای که قاجارها درایران بیشتر ازهمه وقت پراکنده شده بودند در آذربایجان ومازندران و گرکان (استراباد) واطراف طهران بودند وهرگز اثری ازیشان درنواحی شرقی دیده نشده است. این خوددلیلست برین که ازغرب آمده‌اند و اگر ازشرق آمده بودند می بایست درمشرق ایران هم بوده باشند .

زبان قاجارها نیز درهمهٔ مراحل ترکی غربی بوده است واین همان زبانیست که نخستین شاعر آن شاه اسمعیل صفویست که خطایی تخلص میکرده وهنوز هم یکی از بهترین شاعران زبان ترکی غربی بشمار می‌رود و می‌دانیم که مادرش از ترکان بایندری یعنی آق‌قویونلو بوده است .

دلیل مهم پیوستگی ترکان غربی خصایص زبانی آنانست که بیکدیگر کاملا مربوطند و بحث درین زمینه سخن را بدرازا می کشد اما ازیکی دومثال بسیار محسوس نمی‌توان گذشت : یکی آنست که درمیان همهٔ این طوایف ترکان غربی علامت نسبت برای تسمیهٔ قبایل و طوایف کلمهٔ « لو » است که بدین شکل مینویسند وتلفظ درست آن « لی » است و بسیاری از طوایف ترکمان غربی نامشان با این جزء ترکیب شده است مانند قراقریونلو وآق قویونلو و شاملو وعزالدین لو واینانلو وقوانلو و دوانلو وسپانلو و قایخلووخزینه دارلوو کهنه‌لوو کرلو و بکتلو وسوباتایلو وچلبیانلو وغیره . این جزء و ازین گونه نامهای مرکب با لو درمیان ترکان شرقی نیست .

پیوستگی ترکان غربی با یك دیگر باندازه‌ایست که هنوز طوایف جزء بنام قشقایی که ضبط درست آن « قاشقای » است در دور ترین نقاط شمالی قلمرو ترکان غربی هستند وهمین نام درمیان ترك زبانان جنوب ایران دیده میشود . آهنگها و سرودهایی هم هست که هردو گروه با این همه مسافت و بیش ازسیصد سال زمانی که درمیانشان هست هنوز می‌خوانند وتغنی می کنند .

درین صورت وبا دلایلی که پیش ازین آوردم وتحقیقی که درین زمینه کرده‌ام گمان ندارم شکی مانده باشد که :

۱) قاجارها مغول نبوده‌اند بلکه ترك بوده‌اند .

۲) ترکمان وسلجوقی نبوده‌اند بلکه از ترکان غربی وخویشاوند نزدیك خزرها و قبچاقها و بلغارها و بجناکها بوده‌اند .

۳) نژادشان بطایفهٔ سالور می‌رسیده است که ازهمین‌طوایف ماوراءقفقاز بوده‌اند.

٤) درحدود قرن هشتم با سایر طوایف ترك ماوراء قفقاز از آن سر زمین هجرت کرده‌اند.

٥) نخست بشام رفته و پس‌ازمدتی ازآنجا بایران آمده‌اند.

٦) مغولان آنها را بایران نیاورده‌اند بلکه نزدیك دویست سال پس‌از آمدن‌مغول، ازشام بایران آمده‌اند.

۷) زبانشان ترکی غربیست.

۸) صفویه آنها را ازآذربایجان بمازندران و گرگان ومرکزایران برده‌اند.

۹) با افشارها و بیاتها و بایندرها بسیار نزدیك بوده وحتی‌شریك سرنوشت‌وشاید همسفرایشان بوده‌اند.

ظهور قاجارها درتاریخ ایران

درمباحث گذشته معلوم شد که‌درقرن هشتم پس ازآنکه مغولان ازروسیه رفتند و سلاوها ازشمال بسوی جنوب آن سرزمین فرودآمدند وجارا برترکان‌غربی تنك کردند این طوایف هم ازسرزمین اصلی و باستانی خود یعنی ماوراء قفقازچشم‌پوشیدندو گروهی ازتنگه های قفقاز گذشتند و باران وآذربایجان یعنی نواحی شمال‌وجنوب‌رود ارس‌آمدند وگروهی دیگر بسواحل جنوبی دریای سیاه یعنی کریمه وترکیه امروز پناه بردند. قاجارها جزو این قبایل بخاك ایران‌آمده‌اند وتاریخ نویسانی‌هم که دردورهٔ پادشاهیشان تاریخشان را نوشته‌اند همه‌این‌نکته را متذکرشده‌اند که‌قاجارها تاسال ۷۳٦ دردشت‌مقان چادرنشین بوده‌اند و درین سال پیشوایشان که خود وقبیله خود را درخطر میدید ایشان را برداشت وباخود بشام برد.

این گروه از تاریخ نویسان نام جد قاجارها را «قاجارنویان» نوشته‌اندو گفته‌اند که وی پسر « سرتاق نویان بن نویان بن جلایرین پزون تکین » مغول بوده است که با هلاکوخان از مغولستان بیرون‌آمده وهولاکوریاست‌طوایف قاجاررا باین سرتاق‌نویان سپرده وپس ازمرگ هولاکو جانشین وی اباقا اورابمنصب‌اتابیکی برگزیده وسپس‌از کنار جیحون تاکرانهٔ رود قزآقاج دردشت مقان راباو سپرده است و وی در٦٩٤ مرد و پس ازو پسرش قاجار نویان جانشین اوشد.

پیداست که این نکته با قراین دیگر بهیچ وجه درست نمی آید زیرا میدانیم که زبان قاجارها همیشه ترکی‌غربی بوده‌و نویان کلمه‌ای است‌اززبان‌ترکی‌شرقی ویاجغتایی ودرین زبان بمعنی فرمانده وسرکرده وشاهزاده ونجیب زاده است وهمان کلمه ایست که

« نوبین» هم می نویسند واگر بخواهیم کلماتی را که در تسمیهٔ قاجارها بکاررفته ترکی جغتایی بدانیم گذشته از آنکه بسیاری از آنها درین زبان نیست کلمهٔ «قاجار»هم در ترکی جغتایی « فراری» و« گریزان» معنی میدهد و البته بنفع این طوایف نیست که نامشان بدین گونه تحقیر آمیز باشد . درین مطلب بسیار مشکوك که بیشتر ساختگی بنظر میآید نام جد سرتاق نویان را «جلایر» ضبط کرده‌اند . مامی‌دانیم که «جلایر» نام یکی ازطوایف مغول بوده وامیر حسن بزرگ که سلسلهٔ جلایریان رادرسال۷۳۶درمغرب ایران وسرزمین عراق تاسیس کرده ازین قبیله بوده است وبهمین جهتست که این خاندان را جلایریان گفته‌اند . پیداست که قاجارها درزمانهای بعد که خواسته‌اند نسب خودرا بمغول بپیوندند جلایر را که نام یکی ازقبایل مغول بوده‌است نام یکی ازاجداد خود کرده وسال ۷۳۶ را که آغاز سلطنت جلایریانست سال رفتن اجدادخود بشام وانمود کرده‌اند واین تاریخ رابدین گونه بدست آورده‌اند .

اما سرتاق نویان پدرقاجار نویان ظاهراً وی را از جای دیگر آورده وبااین قبایل مربوط کرده‌اند . درتاریخ مغول یك سرتاق بن باتوین توشی بن چنگیز نوادهٔ چنگیزخان هست که معاصر منکوقاآن ونصرانی بوده ودرتاریخ جهانگشای جوینی(چاپ اوقاف گیپ ج ۱ ص ۲۲۳) ذکر او هست ودیگر سرتاق نامیست که اوهم از امرای مغول ومعاصر باکیخاتون خان بود و در تاریخ وصاف (چاپ بمبئی ج۳۳ص۲۸۲)ذکری ازو رفته‌است. چنان مینماید که درتاریخ مغول این نام‌را یافته وقاجارها را بدو پیوسته‌اند تا بدین‌وسیله نسب آنها را بچنگیز برسانند.

دلیل دیگر اینکه سال ۷۳۶راتاریخ رفتن قاجارها بسرزمین شام گرفته‌اند اینست که درین سال ابوسعید پادشاه‌سلسلهٔ ایلخانی مغول درگذشته و چون جانشین نیرومندی نداشته است امرایش برنواحی‌مختلف کشورش‌مستولی‌شده‌اندو کسانی که خواسته‌اند نسب قاجارها را بمغولان برسانند درصدد برآمده‌اند ازین راه ایشان‌راهم جزوامرای دربار ابوسعید درآورند .

درهرصورت تاریخ نویسانی‌هم که گفته‌اندقاجارهادر۷۳۶ازدشت مغان بشام‌رفته‌اند منکر این‌نکته نیستند که در ۹۹۵ یا۹۹۶ شاه عباس‌بزرگ طوایف قاجار را بسه قسمت کرده : قسمتی رادرمرودربرابرازبکان وقسمتی‌رادرگنجه‌وایروان وقسمت سوم‌را درقلعهٔ مبارك‌آباد درسرزمین‌استراباد نشانده است . این نکته که قاجارها درقرن دهم نیز در آذربایجان ودرحدود گنجه وایروان‌بوده‌اند خوددلیل دیگریست که ازترکان غربی باید شمرده شوندوهمین نکته خود دلیلست که تا اواخر قرن دهم وزمان شاه عباس هنوز در آذربایجان ودرمجاورت قفقازمیزیسته‌اند . دردورهٔ صفویه‌ارزمان‌شاه عباس‌ببعد قاجارها

اندك‌اندك همه‌رو باسترا باد نهاده‌ودر آنجا گرد آمده‌اند، بدین‌معنی که‌شمارهٔ ایشان درین ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است وازهمانجا دردوره های‌بعدبمرکزایران واطراف طهران و بخراسان ومازندران رفته‌اند و بهمین جهتست که از آن بعد بدودسته‌بزرك‌تقسیم شده‌اند: آنهایی راکه در بالای قلعه سکنی داشتند یخاری باش‌یا یوخاری باش گفتند و آنهایی راکه درپایین ساکن بودند اشاق باش یا اشاقه‌باش نامیدند.

تاریخ نویسانی که درین‌زمینه بحث کرده این‌نکته راآورده اند که اگر شاه‌عباس قاجارهارا درناحیهٔ مرو و ناحیهٔ استراباد نشاند برای‌آن بود که در مرو مانع ازتاخت و تاز ازبکان و دراستراباد مانع ازتاخت و تاز ترکمانان شوند و همین نکته دلیلست که قاجارها از نژاد دیگری بجزترکان شرقی یعنی ازبکان وترکمانان بودند وگرنه با ایشان مخالفت نمیکردند ومانع ایشان نمیشدند واین نژادجزهمان‌ترکان‌غربی نتواندبود.

یکی ازمآخذ معتبری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجارها برای رساندن نسبت این قبیله بمغول‌بدان استشهادمیکنند گفتهٔ فتحعلیشاه قاجارست واین خود میرساند که‌قاجارها خود این نسبت را ساخته‌اند وآنهم پس‌از رسیدن بپادشاهی بوده‌است، یعنی چون درآن زمانها پادشاهی مغول و تیموریان راکاملا مشروع و حتی افتخارآمیز میدانسته‌اند برای اینکه سلطنت قاجارها را هم این صفت ببخشند و ازین موهبت بر خوردار کنند نسبشان را بمغول رسانیده‌اند تا براعتباروشرفشان بیفزایند.

قدیم ترین سندی که من برین گفته وانتساب یافته‌ام رسالتیست بنام«ملوك‌الکلام» ازمنشآت میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان متخلص بصاحب که ازادیبان وشاعران نامی دربارفتحعلی شاه بوده ودر زمان‌وی مدتی صاحب دیوان یعنی رییس دفترمخصوص‌شاهی ومنشی دستگاه سلطنت بوده‌است. فتحعلی شاه درپایان زندگی خود اطلاعاتی بوی‌داده وازوخواسته است که‌آنها را بنویسد تا درسرقبراو برسنك بکنند ووی هم این رساله را ازروی‌همان اطلاعات‌بانشای معمول‌آن زمان‌نوشته‌استوپس‌ازمرگ او برسنگ کنده‌اند واینك دردیوارمقبرهٔ او درقم باقیست. این رساله «ملوك‌الکلام» که بدین‌گونه وبدین اندیشه فراهم شده است مأخذ ومرجع همه تاریخ نویسانیست که پس از آن درین زمینه گفتگو کرده‌اند. همین‌مطالب‌در کتاب‌دیگری که گویادرهمان دوره‌نوشته شده‌و«شمایل خاقان» نام‌گذاشته‌اند وآنرا بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی ادیب معروف‌آن‌زمان نسبت می‌دهند دیده می شود وچنان مینماید که فتحعلی شاه در همان هنگام که این‌مطالب را بمیرزا تقی علی‌آبادی داده بمیرزا ابوالقاسم قایم مقام هم داده است که اوهم بنویسد وهر کدام را بپسندد بپذیرد وانشای میرزا تقی را چون مغلق‌تروپر کنایه واستعاره‌تر بوده است بیشتر پسندیده وبهمین جهة پس ازمرگش برسرخاك وی جاگذاشته‌اند.

این تاریخ نویسانی که نسب قاجارها را بمغول رسانیده‌اندایشان‌را بازمانده کوک خان پسرچهارم اغوزخان نیای همهٔ ترکان میدانند ومی گویند کوک خان دو پسر داشت که دوطایفه ازنژاد او بوده‌اند یکی بایندرها ودیگر بچنه‌ها یا قبیلهٔ بچنه . پیش ازین گذشت که بایندرها از ترکان غربی بوده‌وقطعا زمانی در آنسوی کوههای قفقاز زیسته‌اند . بچنه هم ظاهرا یاتحریف و یا ضبط دیگری ازنام‌همان‌طوایف بجناك یا بچناکست که پیش‌ازین گفتم روسها ایشان راپچنك می گویند واین هم‌دلیل دیگرست که قاجارها از ترکان‌غربی بوده‌اند زیرا که خود نسبت خویش را ببایندرو بچنه می‌رسانده‌اند .

یکی ازدلایل سست بودن این انتساب قاجارها بمغولان اینست که‌در برخی ازجاها بجای اینکه نسبشان را بقاجارنویان برسانند بقرآجار نویان می‌رسانند وفرهاد میرزا معتمدالدوله پسرعباس میرزا نایب‌السلطنه که دانشمندترین شاهزادهٔ قاجاربوده است در کتاب جام جم که خود تألیف کرده این روایت راگرفته است . مقصود ازین اختلاف هم پیداست : قراجار نویان تحریفی از نام «قراجه نوین» است که ازامرای لشکر مغول در خراسان بوده است وهمین نکته که قاجارها خود این نام را گاهی قاجار نویان و گاهی قراجارنویان نوشته‌اند خود دلیل برسست بودن این نسبست .

چنان مینماید که قاجارها درزمانی که شاه عباس آنها را باصطلاح کوچانیده واز دشت مقان بجاهای دیگر رانده است نخست باستراباد نرفته‌اند زیرا که فرهاد میرزا معتمدالدوله میگوید اول کسیکه ازگنجه‌آمد شاهقلی خان بود که در اواخر دولت شاه سلیمان‌صفوی باستراباد آمد . ازین‌جا پیداست که قاجارها تنها درحدود ۱۰۷۷ تا۱۱۰۵ که شاه سلیمان پادشاهی می کرده است باستراباد آمده‌اند .

شاه‌عباس بزرگ پس ازسلسله جنگهایی که از۱۰۱۵ تا۱۰۲۷ با لشکریان‌عثمانی درآذربایجان وقفقاز کرد عدهٔ کثیرازمردمی راکه درمرزهای کشورعثمانی ساکن بودند وحتی برخی ازارمنیان راکه دربرابرسپاهیان عثمانی ایستادگی نکرده بودند ناگزیر کرد ازآنجا بجاهای دیگرایران بروند وبطریق اولی طوایف ترك زبان راکه‌باترکان عثمانی بیشترسازش داشتند ازآنجاراندوازجمله‌ترك زبانان قشقایی‌هستند که ازآن‌زمان درفارس جای گرفته‌اند وروی همرفته همهٔ قبایل ترك زبان که درنواحی مختلف ایران باقی مانده‌اند ازآن زمان درین سرزمین‌ها مستقرشده‌اند . این هم بازدلیل دیگریست که قاجارها ازترکان غربی ونزدیك وسازگار با ترکان عثمانی بوده‌اند وبهمین جهةشاه عباس آنها را ازآذربایجان رانده است .

تاریخ نویسان دورهٔ قاجار دربارهٔ سر نوشت این طوایف پس از تیموریان وپیش از صفویه اطلاعاتی می‌دهندکه ظاهراً از روایات شفاهی قاجارهاگرفته‌اند از آن جمله

می‌گویند که پس ازمرگ تیمور گور کن تا جلوس شاه اسمعیل صفوی قاجارها در خاك شروان ومقان و شکی و ساوچبلاغ مکری (مهاباد)و طارم و زنجان‌و کردستان ساکن بوده‌اند و بدین گونه از زاویهٔ شمال غربی ایران یعنی‌همان نواحی مجاورقفقاز که درقرن هشتم بدانجا آمده بودند تجاوز نکرده‌اند .

شاه اسمعیل صفوی مؤسس این سلسله که در۲۵ رجب ۸۹۲ بجهان آمد و در دوم رمضان سال۹۰۷ درتبریز بپادشاهی نشست‌ودر۱۹رجب۹۳۰در گذشت نسبش پنج پشت بشیخ صفی الدین‌اردبیلی عارف‌مشهوراواخر قرن‌هفتم واوایل قرن هشتم می‌رسید که حنفی بود ودرنواحی اردبیل ومغانش وقسمتی ازدشت مقان که درآن زمان «گشتاسفی» می گفتند طریقه‌ای ازتصوف را رواج بسیارداده بود که بمناسبت نام وی آنرا طریقه «صفویه» گفته‌اند و پس ازوفرزندانش تا زمان سلطان حیدر پسرسلطان خلیل که پدرشاه اسمعیل باشد ازمریدان بسیاری که‌خاندانشان درین نواحی‌داشته‌اند بهره‌مند می‌شده‌اندوسرانجام شاه اسمعیل همین مریدان‌را مسلح کرد و باخود یار کرد و بدستیاری آنان بسلطنت ایران رسید. مادرشاه اسمعیل‌حلیمه‌دختراوزون حسن پادشاه معروف آق قویونلو بود ووی از کودکی زبان مادرش که زبان ترکی بودکاملا مانوس شده وزبان طبیعی وخانوادگیش بود وبهمین جهت هنوزوی یکی ازبهترین شاعران زبان ترکی غربی یاآذربایجانیست‌و نخستین کسیست که بدین زبان شعرگفته است وخطائی تخلص می کرده و تنها غزلیات خوبی بدین زبان‌نگفته بلکه مثنوی ده‌نامه‌ای هم‌سروده که‌معروفست. شاه اسمعیل چادرنشینان ترك زبان شمال وجنوب رود ارس را که بیشترشان مریدان خانواده‌اش بودند مسلح کرد وعلامت امتیازی که برایشان قرارداد کلاه سرخ بود و بهمین جهت آنها را «قزلباش» یعنی‌سرخ سرمی گفتند .

قزلباشها گروه مخصوصی را فراهم می کردند که پشتیبان واقعی سلطنت صفوی بودند وفرماندهانشان نیزازخودآنان بودند و کسانی‌را که‌ازنژاد دیگر بودند درمیانشان راه نمی‌دادند وافراد این دسته که بیشترآنان سواربودند بدین نام و نژاد بسیارمغرور بودند وبدان فخرمی کردند . تا زمان شاه عباس قدرت قزلباشها هم چنان برقرار بودو مقتدرترین گروه سلطنت صفویه بشمار می‌رفتند، اما شاه عباس بزبردستی اندك اندك از شمارهٔ ایشان کاست تا اینکه قدرتشان را یکسره درهم شکست . بالاترین تدبیری که‌شاه عباس دربرانداختن قزلباشان کرد این بود که ایشان را شهرنشین کرد واملاك ومستغلاتی بدیشان بخشید و باصطلاح دستشان را بملك داری بند کرد واز نفوذ نظامیشان کاست . این کار برای صفویه شوم بود زیرا بمحض اینکه نیروی قزلباشان از میان رفت در برابر طوایف مسلح دیگرمخصوصاً افغانها و پس‌ازآن افشارها نتوانستند پایداری کنندوسلطنت

را ازدست دادند .

درهمان آغاز که شاه اسمعیل طوایف ترك زبان را در آذربایجان بیشتیبانی سلطنت خاندان خود جلب کرد چندی نگذشت که چادرنشینان مسلح در آذربایجان نا امنی و پریشانی فراهم کردند ومخصوصاً در بیشتر از تاخت و تاز های ترکان عثمانی بخاك ایران بواسطهٔ رابطهٔ همزبانی وهم نژادی که با ایشان داشتند همدست می شدند وراه را بر ترکان عثمانی می گشودند . در ۹۱٤ که شاه اسمعیل دست آخرین بازماندهٔ سلسلهٔ آق قویونلو را کوتاه کرد درصدد برآمد که ترکان چادرنشین آذربایجان را هم دفع کند اما گرفتاریهای دیگر باو مجال نداد .

پیداست که قاجارها درین حوادث و تاخت و تازها دست داشته اند و بهمین جهة یگانگی وهم نژادی خود را با قراقویونلوها وآق قویونلوهاهمیشه تکرار کرده وحتی آنرا مایهٔ افتخاردانسته وسلطنت خود را دنبالهٔ طبیعی وارثی سلطنت آنها شمرده اندواین هم دلیل دیگرست که درین موقع یعنی دراواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هنوز درین نواحی می زیسته وازترکان غربی بوده اند .

جانشینان شاه اسمعیل یعنی شاه طهماسب وشاه اسمعیل دوم وشاه محمد خدا بنده هم با همهٔ کوششی که دردفع این طوایف چادرنشین ترك زبان کردندبواسطهٔ گرفتاری درحوادث دیگر ازعهده کار برنیامدند وسرانجام شاه عباس این کاردشوار را پیش برد .

درآن زمان که اروپاییان هنوزاستیلای کامل برسواحل دریای روم ودریای سیاه و دریای سرخ پیدا نکرده بودند راه دریا های جنوب بسیار دراز و پر خطر بود و بهترین راه تجارت شرق بغرب آسیای صغیر واز آنجا شمال ایران بود. بهمین جهة صفویه از روزهای نخستین که بپادشاهی پرداختند ازین اوضاع بهره مند شدند و نه تنها مال فراوان وسرشار بدست آوردند بلکه نیروی سلطنت خود را درتقویت تجارت آن زمان قراردادند . سلاوهای روسیه روز بروزدر جنوب سرزمین خود بیشتر پیشرفت می کردند وترکان قفقاز را بسوی جنوب می راندند .آذربایجان که در سرراه تجارت شرق و غرب بود میدان تاخت وتازاین طوایف چادرنشین ترك شده بود . بهمین جهة شاه اسمعیل از همان آغاز که بدین مانع برخورد درصدد شد ترکان را ازین راه تجارت شرق بغرب بر دارد، اما از ۹۱٤ که خاندان آق قویونلو را برانداخت تا ۹۳۰ درین شانزده سال مجال نکرد این کار را پیش ببرد وپس ازوشاه طهماسب همواره گرفتار جنگ با ازبکان درمشرق ایران بود واوهم فرصت این کار را نیافت وسلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم وشاه محمد خدا بنده هم برای این کار کافی نبود . اینست که تنها شاه عباس توانست در ۹۹۵ یا ۹۹٦ برخی ازطوایف ترك زبان چادرنشین آذربایجان را از آنجا براند و بدین گونه

کریمخان زند

(ازکتاب « ایران » تألیف لوی دوبر فرانسوی چاپ پاریس ۱۸٤۱ م . ۱۲۵۷ق .)

توانست قاجارها را بگرگان وخراسان وقشقایی‌هارا بنواحی فارس و برخی‌ازشاهسونها را بمرکز ایران و برخی ازافشارها را بمشرق و پاره‌ای از طوایف دیگر را باطراف همدان وقزوین وقم وساوه‌ونواحی مرکزی ایران‌براند وحتی برخی ازیشان را بکرمان ببرد واین ترك زبانان‌چادرنشین که درین نواحی‌ایران پدیدآمده‌اند ازآن زمان دریـن سرزمین‌ها ساکن شده‌اند. نام قاجارها هم تنها ازاواسط قرن‌دهم درتاریخ دیده می‌شود وپیش ازآن یا هنوز بایران نیامده بودند ویاآنکه هنوزپا برجا نشده وناچار درحوادث دست اندرکارنبوده‌اند.

قاجارها پیش ازسلطنت

درتاریخ ایران تنها از اواسط قرن دهم بکلمهٔ قاجار برمی‌خوریم و این همان کلمه‌ایست که در زبان مردم ایران «قجر» شده وحتی در ترکیباتی مانند «سر قجری بستن» که نوعی ازآرایش مویهای زنان بوده و«رقص قجری» بهمین‌صورت مخفف‌آمده است واین خود دلیل برینست که دوالف ممدود کلمهٔ‌قاجاردراصل بفتحه بیشتر نزدیك بوده است تا بحرکت مد.

قاجارها ازاواسط قرن دهم تا سال۱۱۹۳ که‌آقا محمد خان‌بپادشاهی رسیدنزدیك دویست وپنجاه سال دردورهٔ صفویه ودورهٔ افشارها وزندیه در حوادث ایران دست اندر کاربوده‌اند. تاریخ نویسان دربارقاجار پیش ازسال ۱۱۹۳ که آقا محمد خان بسلطنت بنشیند سه تن دیگرازسرکردگان این طایفه واز نیاکان‌آقا محمد خان را شاه دانسته و مدت تاخت و تاز آنها را هم جز و تاریخ این سلسله آورده‌اند بدین‌گونه که سرکشی فتحعلی خان را از۱۱۳۳ تا ۱۱۳۹وقیام محمد حسن خان را از۱۱٦٤ تا ۱۱۷۲وعصیان حسینقلی خان معروف بجهانسوز را از ۱۱۸٤ تا ۱۱۹۱ جزو مدت سلطنت این خاندان دانسته‌اند وبدین‌گونه بیش‌از۲۱ سال برمدت سلطنت این سلسله افزوده وآغازپادشاهی ایشان را شست سال بالا برده‌اند. این نکته حاجت بتأکید ندارد که قیام فتحعلی خان‌در ۱۱۳۳ درزمان شاه سلطان حسین صفوی وسپس‌طغیان محمدحسن خان در۱۱٦٤درزمان شاهرخ افشاروپس ازآن‌طغیان‌حسینقلی خان در ۱۱۸٤ در زمان کریم خان هیچ‌یك‌عنوان پادشاهی نداشته زیرا که این هرسه تن چنانکه بعد خواهدآمد درگوشه‌ای ازخاك‌ایران برخاسته وسربشورش وفتنه برافراشته‌اند. نه شش سال استیلای فتحعلی خان درآن ناحیه ونه هشت سال‌تسلط محمد حسن‌خان درجای‌دیگرونه‌هفت سال تاخت‌وتازحسینقلی‌خان‌در ناحیهٔ دیگرعنوان‌سلطنت نداشته‌وتنها برناحیهٔ کوچکی مستولی‌شده‌اند وپس ازاندکی هم حکومت مرکزی ایشان را دفع کرده وازمیان برده است ودرحقیقت استیلای این سه تن

سرکردهٔ قاجاردرین نواحی حکم سرکشی بسیاری ازروسای طوایف مسلح وچادرنشین ایران را داشته است که کراراً در حوادث تاریخی برپا خاسته و نسبت بحکومت مرکزی نافرمانی کرده وسرانجام ازمیان رفته‌اند .

این تعبیر خاص ظاهراً از تاریخ نویسان دورهٔ قاجارست و پیش ازیشان کسی سلطنتی برای این سه تن قایل نشده است. بهترین دلیلی که درین زمینه دارم اینست که بر سرخاکشان هم‌چیزی ننوشته‌اند که دلالت کند ایشان را پادشاه می‌دانسته‌اند . از آن‌جمله فتحعلی خان درمحل معروف به «خواجه ربیع» دربیرون شهرمشهد مدفونست و در زیر گنبد بقعه که نزدیك مدخل اورا بخاك سپرده‌اند سنگی برسرخاکش گذاشته‌اند که کتیبهٔ منظومی دارد وآن کتیبه را من خود درسفرسال۱۳۲۷خوانده‌ام و برای اینکه ثابت شود درهمان زمانی که او را بخاك می‌سپرده‌اند حتی نزدیکانش هم که کتیبه‌ای بر سر قبرش گذاشته‌اند مدعی مقام سلطنتی برای او نبوده‌اند و این اشعار که بر سنگ مزار اوست مطلقاً چنین مطلبی را نمی رساند آن اشعار را عیناً هم چنانکه بر سنگ کنده اند نقل می کنم :

جهان عزوشان فتحعلی خان آن فلك قدری
که داد ازوی شرف قاجاررا حق‌درجهانبانی
در دریای تمکین ، آن‌بلند اقبال فرزانه
که بودی‌درخورش‌خاقان، اگرمیکرددربانی
زمین گشتی بخودنازان،فلك درموکبش‌تازان
نمودی در صف هیجا چو آغازسرافشانی
عدو گر حمله‌اش دیدی زجان نومید گردیدی
سپاگرددنهان، طالع چوشد خورشیدنورانی
برای دفع یاجوج ستم سدی شدی محکم
بعالم تیغ او دان سد و او اسکندرثانی
زعالم رفت ناگه ، در غم او خلق راد ایم
فرو ریزد ز جزع دیده‌ها یاقوت رمانی
شهادت‌یافت چون‌آن‌نوجوان و کرد کار آخر
بهشت جاودان دادش بدل زین دار ظلمانی
سوال سال تاریخش چو کردم‌ازخرد ،گفتا:
«مقامش سایهٔ طوبی پناهش لطف یزدانی»

مصرع آخراین قطعه که شاعرخواسته است بحساب جمل وابجد تاریخ مرگ‌فتحعلی

خان را بسراید ۱۱۴۳ میشود وحال آنکه باتفاق همهٔ تاریخ نویسان وی در ۱۱۳۹ ازمیان رفته است وشاعر درحساب خود چهار سال اشتباه کرده ویك دال زیادتر آورده است که برابر با عدد چهارست . وانگهی ازروش اشعارش هم پیداست که شاعر توانائی نبوده است واینکه اشعارسنگ قبرش را شاعرمتوسطی سروده ودرآنها هم با همهٔ مبالغها و اغراقهایی که خواسته است بگوید و او را باسکندر هم مانند کرده است باز عنوان پادشاهی باو نمیدهد واین سند هم ازعصراو وازبازماندگان مستقیم او باقی مانده است خود بهترین دلیلست که مقام شاهی را تنها تاریخ نویسان دوره قاجاربرایش قائل شده‌اند.

درین دورهٔ ۲۵۰ ساله که قاجارها پیش از آنکه بپادشاهی برسند نامی از خود درتاریخ ایران گذاشته‌اند بیشترساکن ناحیه استراباد و مأموردفع تجاوز وفتنهای بی‌در پی چادرنشینان ترکمان بوده‌اند .

ترکمانان از روزنخست که کرانهای شرقی وجنوب شرقی دریای خزر راگرفته و درخوارزم وگرگان قدیم یعنی ترکمنستان شوروی وگرگان امروزی گزین شده‌اند همواره بنواحی مجاورخود مخصوصاً خراسان آن روزواستان نهم امروزونواحی مرو و سرخس ونسا وابیورد تاکنار رود مرغاب که تا قرن حاضر همیشه جز وخاك ایران بوده است پیوسته می‌تاخته ومال مردم را تاراج وزنان وکودکانشان را اسیرمیکرده‌اند .

درمدت نهصد سال همیشه دفع ترکمانان وجلوگیری از تاخت و تازشان یکی از مهمترین کارهای دولت‌های ایران بوده است.صفویه یکی از چارهایی که اندیشیدند این بود که چادرنشینان قاجار را از آذربایجان باستراباد وحوالی آن ببرند وبدین وسیله دوسود ببرند یکی آنکه ایشان‌را ازهمسایگی ترکان عثمانی که همزبان وهمنژادشان بودنددور کنند ونگذارند دیگربا هم بسازند وآذربایجان ونواحی اطراف را درخطر اندازند و دیگرآنکه دربرابرترکمانان که نسبت بایشان بیگانه بودند ایستادگی کنند و باصطلاح دفع فاسد بافسد کرده باشند .

از اوسط قرن دهم تا پایان قرن دوازدهم یعنی مدت دویست و پنجاه سال وظیفهٔ عمدهٔ قاجارها همین بوده و پشتیبانی که نخست صفویه و سپس افشارها و زندیه ازیشان میکرده‌اند برای همین مقصودبوده است.اما گاه گاهی سرکردگان قاجارازهمین پشتیبانی دربارهای ایران دلیرشده وبنفع خود وزیان کشور برمی‌خاسته وبسرکشی و طغیان دست می‌زده ونه‌تنها درهمان نواحی خود بتاخت وتاز وغارت وکشتارمشغول میشده‌اند،بلکه بسرزمینهای همسایه هم می‌تاخته‌وروزگاررا برمردم سخت میکرده‌اند، چنانکه مخصوصاً فتنهٔ سه تن ازیشان فتحعلی خان و محمد حسن خان وحسینقلی خان ازحوادث مهم قرن دوازدهم بشمار میرود ونزدیك شصت سال سران قاجاردرشمال شرقی ایران نه تنهامایهٔ

مایهٔ دردسردولت بوده‌اند بلکه زحمت مردم آن‌نواحی را هم‌فراهم کرده‌اند

چنان مینماید که قاجارها درناحیهٔ گرگان واسترابادتازمان سلطنت شاه‌طهماسب اول کاملا پابرجانشده بودندزیرا که درتاریخ‌تنها اززمان شاه طهماسب ما بنام‌سر کردگان قاجار که کارهایی بدیشان رجوع کرده‌اند برمی‌خوریم و آنچه‌دربارهٔ سر کردگان‌وروسای قاجارها پیش ازفتنهٔ فتحعلی خان در۱۱۳۳درتاریخ ایران ضبط کرده‌اند بدین گونه‌است:

در۹۴۳ شاه طهماسب پس ازسپری شدن فصل‌زمستان برای گرفتن قندهار وزمین داورازهرات رهسپارشد وبکنار رود هیرمند واز آنجا بقندهار رفت و چون آن شهر را گرفت حکمرانی آنجا را ببداق خان قاجار که ازهمراهان و سر کردگان سپاهیانش بود داد وی نخستین کس ازقاجارهاست که کارمهمی باو داده‌اند زیرا که حکمرانی قندهار که مانند دروازهٔ هندوستان بوده است در آن زمان از کارهای مهم دربار صفویه بشمار میرفته است .

درسال۹۵۳ که شاه طهماسب بجنگ گرجستان میرفت چون بشهر گنجه رسید ودر ناحیهٔ پولاق اردو زد ازآنجا کوگجه سلطان قاجار را که ازسر کردگان این طایفه بود با چند تن دیگراز روسای قبایل با پنج هزارسوار شماخی نزد القاص میرزا شاهزاده معروف‌صفوی‌فرستاد و یك سال بعد که‌شهرشروان را پس گرفت و حکمرانی آنرا بپسرش اسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل دوم داد همان کوگجه سلطان قاجار را پیشکاراو کرد .

در۹۵۹ که شاه اسمعیل با پادشاه عثمانی‌درجنگ بود بیرام بیك قاجار را با چند تن دیگرازرؤسای‌طوایف بجنگ عثمانی فرستاد وبیرام بیك باکیخسرو گرجی‌شاهزاده گرجستان بداوایلی رفتند ودرآنجا ازاسکندرپاشا حکم ارزن‌الروم که فرمانده‌سپاهیان عثمانی بود شکست سختی خوردند .

در۹۶۲ بازدرزمان شاه طهماسب ترکمانان باردیگر بسرکشی آغاز کردند و شاه طهماسب همان کوگجه سلطان رابا عده‌ای بسرکوبی ایشان باسترابادفرستاد.ترکمانان بعلی سلطان والی خوارزم پناه بردند واوبا سپاهیان خود بیاری ایشان‌آمد ولی صلح کردندودرین میان کوگجه سلطان درهمان جادر گذشت .

در۹۶۷ که ازبکان بتحریك والی خوارزم بخراسان تاخته وتا نیشابورآمده بودند شاه طهماسب بداق سلطان قاجاررا با عده‌ای بدفع آنها مأمورکرد وایشان ازشهربیرون آمدند وربیس ازبکان درجنگ کشته شد وایشان فرار کردند .

در ۹۹۲ درزمان شاه محمد خدا بنده‌الله قلی بیك قاجاربمنصب قورچی‌باشی شاه عباس‌اول که درآن‌زمان ولیعهد ایران بوده است منصوب شده .

در۱۰۱۱ شاه‌عباس اول‌پس‌ازمدتی محاصره قلعه ایروان راگرفت و حکمرانی آن

ناحیه‌را بامیر گونه‌خان قاجارداد. این امیر گونه‌خان سر کرده قاجارها از رجال معروف دربار شاه عباس اول بوده است.

در ۱۰۱۵ شاه عباس شهر گنجه را از عثمانیان پس گرفت و پس از گشودن آن شهر حکمرانی آنجا را بمحمد خان زیاد اوغلی قاجارداد.

در ۱۰۱۷ پس از مردن حکمران مرو شاه عباس اول حکمرانی آنجا را بمهراب خان سر کرده ایل قاجارداد واو را بدانجا فرستاد.

در ۱۰۲۶ در زمان شاه عباس اول محمد پاشا وزیر اعظم عثمانی با لشکریانی از دیار بکر بارزن الروم آمد واز آنجا بسوی ایروان تاخت. امیر گونه خان قاجار که هم چنان حکمرانی ایروان را داشت از آن شهر دفاع سختی کرد. چنانکه محمد پاشا پس از آنکه چهل هزار تن کشته داد نومید بسرزمین خود باز گشت.

در ۱۰۳۱ شاه عباس اول چلبی بیك نام قاجار را که از قورچیان او بود بسفارت بدربار عثمانی فرستاد که درضمن فتح قندهاروجزیره هرمزرا بسلطان عثمانی خبر بدهد.

در ۱۰۳۲ امیر گونه خان سابق الذکر که درضمن بیکلربیکی چخورسعد بر سرراه ایروان بگرجستان هم بود از جانب شاه عباس اول مامور شد اخسقه درخاك گرجستان رابگیرد و گرجیان راکه شوریده بودند سر کوبی کند.

در ۱۰۳۵ امیر گونه خان که هم چنان حکمران ایروان و بیکلربیکی چخورسعد بود درجنگ دیگری که باگرجیان کردزخم برداشت و برای معالجه بایروان رفت ودرهمانجا مردوشاه عباس مقامش رابپسرش طهماسب قلی خان داد. در ۱۰۴۱ شاه صفی همان طهماسب قلی خان راکه هم چنان بجای پدرحکمران ایروان و بیکلربیکی چخور سعد بود بسر کوبی کردان که بآذربایجان تاخته بودند مأمور کرد و وی ایشان راتا سرزمین دیار بکرو اطراف خلاط وعادل جواز دنبال کرد و فیروزمند ازین سفر باز گشت.

سال دیگر یعنی در ۱۰۴۲ شاه صفی شهرمرو راکه ازبکان متصرف شده بودند پس گرفت وحکمرانی آن ناحیه را بمرتضی قلی خان پسرمهراب خان قاجار سابق الذکر داد ودرهمین سال درجنگ باگرجیان گروهی ازقاجارهای قراباغ آذربایجان کشته شدند و پس از آنکه گرجیان را باردیگر دفع کردند شاه صفی محمد قلی خان زیاد اوغلی قاجار را بامیرالامرایی وحکمرانی قراباغ گماشت و وی بگنجه رفت و آنجا را حاکم نشین خود کرد.

در ۱۰۴۳ باز درزمان شاه صفی باردیگر کردان محمودی و کردهای کردستان و قارص ودیار بکر بچخورسعد تاختند وطهماسب قلی خان قاجار که هم چنان امیرالامراء و حکمران آن نواحی بود کردهارا شکست داد و پراگنده کرد. درهمان سال شاه صفی کلبی

خان قاجار را که دردربارمنصب دواتداری داشت با سپاهیانی بموصل و جزیره و عماریه فرستاد وایشان باکردان جنگیدند وفتح کردند . درهمان سال مرتضی‌قلی‌پاشا بیکلربیکی دیاربکر که خواستاروزارت بوددراندك زمانی سپاهی ازدیاربکرو کفه‌ومرعش‌وآبلستان و آناطولی وقرامان گردآورد وبیاری حکمران وان رفت وخلیل پاشا بیکلربیکی ارزن الروم هم باوبپیوست و با پنجاه هزارتن بخاك ایران تاختند . شاه صفی هم طهماسبقلی خان‌قاجار بیکلربیکی رابا چندتن دیگربوان فرستادودرین جنگ هم فیروز شدند .

در۱۰۵۷ شاه عباس دوم مرتضی قلی خان قاجارپسرمهرابخان را که حکمران‌مرو ومشهد بود سپهسالاری داد .

در۱۰۵۸ که شاه عباس دوم‌آهنگ زیارت مشهد کرده بودکه بتسخیرقندهاربرود مرتضی قلی خان قاجارسپهسالارخود را پیشاپیش بقندهار روانه کرد .

در۱۰۶۰ مرتضی‌قلی‌خان قاجارسپهسالار را شاه‌عباس دوم منصب‌قورچی‌باشی داد.

در۱۰۷۵ گدا علی خان پسر دیگر مهرابخان قاجار که حکمرانی دورق را داشت درگذشت.

در۱۱۱٤ که‌گرگین خان پادشاه گرجستان برشاه سلطان حسین صفوی شوریده بود وی‌کلبعلی خان قاجار راکه حکمران‌گنجه بودبا لشکری بجنگ وی‌فرستادو کلبعلی خان اورا شکست داد وباردیگرتفلیس راگرفت .

در۱۱۲٤ که افغانها برایران مستولی شده بودند بزرگان دربارصفویه که همان امرای قزلباش باشند صلاح درآن دیدندکه طهماسب میرزاپسر مهتر شاه سلطان حسین وولیعهد ایران را ازاصفهان که بدست افغانها افتاده بود بیرون ببرند تاآسیبی باونرسد وتاج‌وتخت‌ایران سرپرستی‌داشته‌باشد وطهماسب میرزا راباهشت‌تن ازسرکردگان‌قاجار ازاصفهان بقزوین فرستادند .

افغانها سرانجام برایران کاملا مسلط شدند وسرکردهٔ ایشان محمود بن‌میرویس‌در در۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را پادشاه ایران خواند و سر انجام اشرف بن عبدالله افغان که در۲ شعبان ۱۱۳۷ پس‌ازکشته شدن محمود جانشین‌او شده بود این پادشاه صفوی را در۱۱٤۱ کشت .

ظاهراً تاریخ نویسان درضبط این تاریخها بخطا رفته‌اند زیراکه دراصفهان نزد آقای‌روانپدرپیس سابق‌اداره‌باستان شناسی آنجانسخهٔ خطی‌از زادالمعادمجلسی دیدم‌که مالك آن درهمان‌اوقات پشت‌آن‌بخط‌خودیادداشتهایی کرده‌است‌وازآن جمله‌تاریخ جلوس اشرف ومرگ او ومرگ شاه سلطان حسین را نوشته است‌که عیناً نقل می‌کنم :

« بتاریخ یوم‌الاحد هشتم‌شهرشعبان المعظم مطابق۱۱۳۷ کهسی ودوروزازنوروز

فیروز ئیلان ئیل گذشته بوداشرف سلطان دردارالسلطنه اصفهان جلوس نموده و بتاریخ عصر روز سه‌شنبه یازدهم شهر مزبور... (اینجا دراصل مطلبی بوده که تراشیده‌اند) برحمت ایزدی واصل شده و مدت سلطنت اودوعام وپنج ماه وبیست یوم می‌شود» .

«بتاریخ یوم‌الثلثاء بیست ودویم شهرمحرم الحرام سنهٔ ۱۱۴۰ مطابق قوی ئیل مرحمت وغفران پناه سلطان حسین بجوار رحمت ایزدی پیوسته و بتاریخ یوم‌الاحد بیست وهفتم درمسجد شاه غسل داده ودرجوار امامزاده اسمعیل مدفون ساخته .»

بدین گونه تاریخ درست اینست که اشرف روز یکشنبه هشتم شعبان ۱۱۳۷ که روز اول اردی بهشت آن سال بوده دراصفهان بتخت نشسته ودوسال وپنج ماه وبیست و یك روز پس ازآن یعنی در روز ۲۹ ذی‌الحجهٔ ۱۱۳۹ ازجهان رفته و شاه سلطان حسین روز سه شنبه ۲۰ محرم ۱۱۴۰ درگذشته وروز یکشنبه ۲۷ (پس از پنج روز) پیکرش را در مسجد شاه اصفهان غسل داده ودر بقعهٔ امامزاده اسمعیل در شهر اصفهان بخاك سپرده‌اند.

نیاگان آقا محمد خان

سر کردگان قاجار پس ازآنکه از زمان شاه طهماسب اول در دربار صفویه اندك اندك بمقامات عالی رسیدند سرانجام مرتضی قلی خان پسرمهراب خان که درآن زمان سر کردهٔ ایشان بود در ۱۰۵۷ سپهسالار ایران ودر ۱۰۶۰ قورچی باشی که بالاترین منصب نظامی ایران درآن زمان بود شد .

پس ازمرتضی قلی خان کسی که درمیان سر کردگان قاجاردرتاریخ اسمش برده می‌شود فتحعلی خان پسرشاه قلی خان پسرمهدی خان پسرولی خان پسرمحمد قلی‌خانست که پیش ازین گفتم تاریخ نویسان دورهٔ قاجار برای خوش‌آمد این طایفه اورا پادشاه دانسته‌اند ودورهٔ طغیان و گردن کشی او را دورهٔ سلطنت شمرده اند .

دربارهٔ پدران فتحعلی خان جز همین ذکری که تاریخ نویسان دورهٔ قاجار ازنسب او کرده‌اند درتاریخ دیگر اثری نیست و نمی‌دانیم شاهقلی خان ومهدی خان وولی خان و محمد قلی خانی که درین نسب نامه نام برده‌اند چه مقامی داشته‌اند و آیاحقیقت تاریخی داشته‌اند یانه . تاریخ نویسان دربارهٔ سال ولادت فتحعلی خان اختلاف دارند وهم در ۱۰۹۷ وهم در ۱۱۰۴ ضبط کرده‌اند .

درهرصورت فتحعلی خان معلوم نیست چه خویشاوندی بامرتضی قلی‌خان سپهسالار و قورچی باشی زمان شاه سلطان حسین داشته است وازآغاز کاراو نیز آگاهی درست در دست نیست تنها تاریخ نویسان دورهٔ قاجارها (وآنهم معلوم نیست از کدام منبع) آورده‌اند که فتحعلی خان دوبرادر داشته بنام فضعلی بیك ومهر علی بیك ومادرشان شهربانو نام‌داشته

است. فتحعلی خان نخست درقلعهٔ مبارك آباد استراباد جایگاه پـدران خود مـی زیسته و حکمرانان مازندران ازو بیمناك بوده‌اند. سرانجام محمد خان ترکمان حکمران قزوین و استراباد بتحریك میرزا احمد قزوینی وزیر خود درصدد برآمده است وی را از میان بردارد و درین کار چندتن از سرکردگان قاجار را باخود همدست کرد و بی‌خبر برمبارك آباد تاخت و فتحعلی خـان را با دو برادرش گرفتار کرد و در بند افکند.

فتحعلی خـان پس از چندی از زندان گریخت و بمیان طوایف ترکمان بموت رفت و پس از مدتی جمعی ازقاجار اشاقه باش همدست شدند ودو برادرش فضلعلی بیك و مهرعلی بیك را اززندان بیرون آوردند و کشتند و برای اینکه فتحعلی خان برمبارك آبـاد دست نیابد اصلمش خان قاجار را بردروازهٔ آن گماشتند. فتحعلی خان چون این خبر را شنید درنهان بااصلمش خان ساخت و باگروهی از ترکمانان بموت بدانجا تاخت واصلمش خان در قلعه راگشود وفتحعلی خان محمد خان ومیرزا احمـد را گـرفت و کشت واز آن روز در استراباد واطراف نیرویی بهم زد ودست بنواحی دیگر انداخت.

نخست ناحیهٔ فندرسك را از شکر بیك نامی که از کردان جهان بیك لو بود پس از جنگی گرفت و او را کشت واز آنجا آهنك مازندران داشت که در راه باو خبر رسید که محمد حسین خان وفضلعلی بیك ومحمد تقی بیك با چند تن دیگر از سران قاجار تهیه می بینند با او دربیفتند. فتحعلی خان مرد محتاط و حیله گری بـود وایشان را بمجلس ضیافتی دعوت کرد که درآنجا کارشان را بسازد. اما محمد حسین خان پی بـرد وازنیمه راه گریخت ودیگران بدعوت او آمدند وجان بـرسر این کار گذاشتند وازآن پس کار فتحعلی خان روز بروز بالاتر رفت.

در ۱۱۳۵ که خبر محاصرهٔ اصفهان بدست افغانها بفتحعلی خان رسید باهزار تن از سواران خود بیاری مردم اصفهان رفت وچندبار با افغانها جنگید. اعیان دربارشاه سلطان حسین ازو هراسان بودند و بیم داشتند اندیشهٔ پادشاهی کند. بهمین جهة فتحعلی خان دلگران شد و باستراباد بازگشت وچون او رفت افغانها در ۲۶ شوال ۱۱۳۵ اصفهان را گرفتند.

پس از آن که افغانها بسوی شهرری تاختند مردم این شهر از فتحعلی خان یـاری خواستند واوآمد درابراهیم آباد ورامین با افغانها روبرو شد وچون شب رسید باو خبر دادند شاه طهماسب که درین موقع درآذربایجان بود ازشنیدن خبر کشته شدن شاه سلطان حسین بمازندران آمده است. فتحعلی خان بشتاب آهنگ مازندران کـرد ودر ساری بشاه طهماسب رسید. شاه طهماسب که این دستیاری را ازودید بروی خوش پذیرفتش ووی شاه طهماسب را باستراباد برد وآنجا لشکری آماده کـرد وبخراسان رفت وشهر مشهد را محاصره کرد ودرضمن محاصره درهمان بیرون شهر مشهد نزدیك بقعهٔ خواجه ربیع کشته

شد و در همانجا بخاکش سپردند . درین سفر نادر شاه افشارهم جزو سرداران رکاب شاه طهماسب بوده وتاریخ دورهٔ قاجار کشته شدن‌اورا بتحریك نادرشاه می‌دانند .

فتحعلی خان دو پسرداشت بنام محمد حسن‌خان ومحمد حسین‌خان.دومی در کودکی مرد و پسر نخستین پس ازمرگ پدر درزمان نادرشاه بنای سرکشی راگذاشت . ولادت‌اورا بسال۱۱۲۷ ضبط کرده اند و پیداست که‌در۱۱۳۹ که پدرش کشته شده دوازده سال داشته است . چون برشد رسید بمیان طوایف ترکمان رفت و گروهی ازیشان رابا خود یارکرد و باسترآباد تاخت وآن شهر راگرفت .

محمد زمان بیك حکمران استرآباد ازآنجا گریخت ودرساحل رود اترك بابهبود خان سرکرده سپاه نادرشاه یارشد و باهم بگرگان‌آمدند ومحمد حسن خان با ایشان روبرو شد وبهبود خان شکست خوردومحمد زمان بیك هم گریخت‌ودر کنگاور درموقعی که نادر شاه ازموصل بازمی‌گشت باو رسید وازآن واقعه باو خبر داد . نادرشاه محمد حسین خان ازسرکردگان قاجار راکه با او بود با لشکریانی باسترآباد فرستاد ومحمد حسن خان بار دیگر بدشت گرگان گریخت و بطایفهٔ داز پناه برد . نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان محمد حسن‌خان‌رابفرستادگان او بسپارندوسرکردگان‌ترکمان درجایگاه طایفهٔ دازگردآمدند ومصلحت را درآن میدانستند که محمد حسن‌خان‌راتسلیم کنند . بکنج نام‌که سرکردهٔ آن طایفه‌بود باین کار راضی شداما زنش محمد حسن‌خان را درسرای خود پنهان کرد ودرمیان مردان قبیله رفت ومعجر ازسر خودبرگرفت‌وگفت شمادرسایهٔ این معجر بنشینید و کار را بما زنان بازگذارید . مردان ازین کار شرمنده شدند ومحمد حسن خان را با دواسب ویك غلام ویك بازشکاری فرار دادند و بفرستادهٔ نادرشاه گفتند ازو خبر ندارند. محمد حسن خان مدتی‌سرگردان‌بودو با باز شکارمیکرد ومی‌زیست تا اینکه روزی‌بازرا رها کرد و بازنگشت . ناچار یکی از اسبان راکشتند و وخوردند وپس‌ازچندی اسب‌دیگر را هم خوردندوپس ازچندی‌دیگراز گرسنگی‌نزدیك بمردن‌بود که سوارانی باو رسیدند ومعلوم شدکه نادرشاه کشته شده‌وآن سواران‌درپی اوهستند . سرانجام بار دیگر در۱۱۶۰ استرآباد راگرفت وازین قرارطغیان وسرکشی او پس از ۱۱۴۸ یعنی جلوس نادر بوده است .

چون کریم خان زند در۱۱۶۳ میرزا ابوتراب دختر زادهٔشاه سلطان حسین‌صفوی را بپادشاهی ایران برگزید وخود عنوان وکیل الرعایا گرفت در۱۱۶۵ بجنگ محمد حسن خان تاخت . تاریخ نویسان دورهٔ قاجارمی نویسندمحمدحسن خان در۱۱۶۴ بسلطنت رسیده است وچنانکه پیش ازین گفتم معنی این گفتهٔ تملق آمیزاینست که درین سال سر بر افراشته و سر کشی کرده است .

کریم خان درین جنگ چهل روز استراباد رامحاصره کردولی سرانجام لشکریان محمد حسن خان بیرون آمدند و گردایشان را گرفتند وسپاهیان کریمخان چیزی نمانده بود ازگرسنگی از پادر آیند و کرم خان و شجاع الدین خان زند که ازسرکردگان اردوی کریم خان بودند نیز کشته شدند ومیرزا ابوتراب صفوی که بنام شاه اسمعیل سوم دراردوی کریم خان بود از کریم خان گریخت و بپای حصار شهر آمد وازمحمد حسن خان زنهارخواست و کریم خان ناچار از راه کتل نعل شکن بازگشت وقاجارها سپاهش را دنبال کردند ودر راه آسیب بسیار بدیشان رسانیدند .

محمد حسن خان شاه اسمعیل سوم را باشرف (بهشهر) مازندران برد.امامقیم خان از رؤسای ساری باسبز علی خان لاریجانی همدست شد ودریك فرسنگی بار فروش(بابل) بامحمد حسن خان روبرو شدند . درهمان آغاز جنگ گلولهٔ زنبورك بمقیم خان رسید واورا زخمدار کرد وبدینگونه گرفتار شد ومحمد حسن خان دستورداد هیزم بسیار گرد آوردندو آتش زدند ومقیم خان را بهمان حال زخمداری سوختند و سپس آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی مشهد سری (بابل سری) را که از محترمین مازندران بودند گرفت و پس از آنکه بیست هزار تومان ایشان را جریمه کرد همه را کشت و بدینسان همهٔ مازندران بدستش افتاد .

در۱۱٦۸ که احمد شاه ابدالی پادشاه جدید افغانستان پس از تصرف قندهارو کابل و هرات مشهد راهم گرفت شاه پسند خان افغان رابا پانزده هزار سوار بتسخیر استراباد فرستاد . ابراهیم خان وعباسقلی خان بغایری وعیسی خان کرد وعلی خان قلیجی باچندتن دیگر از بزرگان خراسان که یارای برابری باافغان ها نداشتند از خراسان نزدمحمدحسن خان گریختند وهدایای گرانبها باخود برایش آورده بودنداز آنجمله الماسی بود بنام دریای نور که هشت مثقال میشد والماس دیگری بنام تاج ماه که پنج مثقال بود . محمدحسن خان ایشان را بخوشی پذیرفت ومحمد ولی خان قاجار یوخاری باش را باحسین خان برادرش بجنگ افغانها فرستاد وایشان با چهار هزار تن سپاهی درسبزوار باافغانها روبرو شدند و ایشان را شکست دادند وتامشهد گریزانیدند .

پس ازین واقعه محمد خان بالشکریان خودآهنگ قزوین و گیلان کرد وآنجارا گرفت وازآنجابسوی مرکز ایران تاخت ودر راه فرماندهسپاهیان کریم خان راشکست داد وازآن جمله محمد خان معروف بجاکله را باهفده تن ازسرکردگان اسیر کردوآنها را باستراباد فرستاد وخود بسوی اصفهان رهسپارشد . کریم خان بدفع او آمد ودر جلون آباد چهار فرسنگی اصفهان باهم روبرو شدند و پس از مدتی زدوخورد باز کریم خان شکست خورد و بشیراز رفت ومحمد حسن خان اصفهان راهم گرفت .

در۱۱۶۹ محمد حسن خان آهنگ آذربایجان کرد و با آزاد خان افغان حکمران آن سرزمین جنگید ووی با بیست هزار سپاهی درشش فرسنگی ارومیه بامحمد حسن‌خان روبرو شد وسرانجام آزاد خان شکست خورد و گریخت‌و بتفلیس رفت . محمد حسن‌خان چهارهزارتن ازافغانان‌دست نشاندهٔ آزادخان راهم باخود همدست کردوتاشهرشوشی تاخت وپس‌از تاخت وتاز درآن‌نواحی بتبریز برگشت‌وبدین گونه‌در ۱۱۷۰ برسراسر آذربایجان هم مسلط شد و پسر مهتر خود آقامحمدخان مؤسس‌سلسله قاجاررا که‌درآن‌زمان‌هجده‌ساله بود بحکمرانی آذربایجان گماشت وخودآهنگ فارس کرد . چون بکاشان رسید شیخعلی خان زند که درغیاب محمد حسن خان ازجانب کریم خان حکمران اصفهان شده وآنجا را گرفته بود بشیراز گریخت ومحمد حسن خان با پنجاه هزارسوارو پیاده وارد اصفهان‌شد وچون مردم اصفهان گرفتارقحط شده بودند گندم ازعراق آورد ورفع آن گرفتاری‌را کرد.

در۱۱۷۱محمد حسن خان‌آهنگ شیراز کرد ودریك فرسنگی شهراردو زد وشهر را محاصره کرد ودربن‌میان بزرگان فارس که کارش‌را درپیشرفت می‌دیدند بدومپیوستند ازآن جمله نصیرخان لاری با شش هزارتفنگچی باو پیوست .

درین میان که چهل روزازمحاصره شهر گذشته بود چون قحط هم چنان در حدود فارس واصفهان زندگی رابرمردم سخت می‌داشت سپاهیان محمد حسن خان هم درزحمت بودند وافغانهایی که با او بودند نیم‌شب ازو روبرگرداندند وبکریمخان پیوستندوچون لشکریان‌دیگراین‌حال‌رادیدند سست‌شدند ودرسپاه محمد حسنخان تفرقه‌افتاد وهرگروه بسرزمین خودبازگشت وچون‌محمد حسن‌خان‌ازسراپرده‌خود بیرون‌آمداندك جماعتی را دید که‌مانده‌اند. میخواست با همان عده قاجار که با اوهست وتفنگچیان‌نصیرخان لاری ایستادگی کند اما محمد ولی خان قاجاردولو که با او بود ویرا نصیحت کرد ووی تسلیم شد ونخست دستورداد اسبش‌را که «قراقوزی» نام داشت زین کردند ودختر کی‌اصفهانی راکه ازآنجا با خودآورده ودل باو بسته بود برآن‌نشاند ومقداری جواهر راکه‌همراه داشت برزین اسب بست وباو گفت تا اصفهان هیچ جا درنگ مکن ومن از پی تو میآیم وآن دخترهمه جا ازکنارراه رفت تا بشهراصفهان رسید وچون درشهرراه می‌پیمودا تفاقاً یکی‌ازقاجارها که اسب‌رامیشناخت درخیابانهای اصفهان اورا دید وعنان‌اسب راگرفت‌و پرسید اسب محمد حسنخان را از کجاآورده‌ای. دختر تفصیل‌راگفت وآن مرد قاجاردختر را بخانه خود برد وبپدرش سپرد وبرهمان اسب قراقوزی نشست و نـزد محمد حسنخـان رفت ودرسمیرم باو رسید وبدینگونه محمد حسنخان پس‌ازسه روزازآن شکست باصفهان رسید ودرآنجا هم درنگ نکرد ویکسره بمازندران رفت .

محمد ولی خان قاجارچون محمد حسنخان را باصفهان روانه کرد حسین خان دولو

قاجار بوخاری باش هم که ازسوی محمدحسنخان حکمرانی اصفهان را یافته بود ازپی این خبر بیدرنگ بمازندران رفت که آنجا را بگیرد و نگذارد محمد حسنخان بر آن سر زمین دست یابد . صفرعلیخان قوانلو بدین مطلب پی برد و محمد خان قوانلوعمزاده محمد حسن خان را که ازجانب وی حکمرانی مازندران را داشت بوسیله سفیری خبر کرد که مانع از دستبرد حسینخان شود .

محمد حسنخان هم که ازشیراز باصفهان رسید در باغ قوشخانه که از ساختمانهای صفویه بود فرودآمد وچون از رفتار حسینخان دولو خبرشد دیگر ازجنگ با کریمخان چشم پوشید وشتابان بمازندران رفت. ازسوی دیگرچون مکتوب صفرعلیخان بمحمدخان قوانلو رسید ترسید افغانهایی که محمدحسنخان ازآذربایجان بمازندران برده است پس ازورود حسین خان با او بسازند و پیش ازآنکه خبربایشان برسد هشتاد تن ازسرانشانرا بیهانه مهمانی بخانهٔ خود خواند وهمه را درغل وزنجیر کشید و بزندان فرستاد . افغانها چون خبرشدند جمع شدند وسنگر بستند ومحمد خان هم یوسف خان هوتکی را که ازسران مازندران بود با پنجاه تن دیگر ازسرکردگان بدفع افغانها فرستاد و اوهم افغانها را شکست داد و برخی راکشت و برخی را اسیر کرد .

حسین خان که با افغانها همدست شده و بایشان امیدوار بود چون بفیروزکوه رسید وازحالشان خبرشد ازراه هزارجریب وفولاد محله باسترابـاد رفت وازرفتن بمازندران منصرف شد ومحمد خان پس ازدفع افغانها شش هزارسوار آماده کردومنتظر آمدن محمد حسنخان بود وچون او بعلی آباد رسید محمدخان بپیشباز اورفت و با هم بساری رسیدند و چون چند روز آنجا ماندند لشکری فراهم کردند ومحمد حسنخان آهنگ استراباد کردو چون حسینخان دولو میدانست که ازعهده برنمی آید خویشاوندان و برادران خودرا برداشت و بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همدست شد . محمد حسن خان چون باسترابـاد رسید اورا دنبال کرد ودر بیرون شهردامغان اردو زد و حسین خان را درشهرمحاصره کرد.

درین میان خبررسید که شیخعلی خان زند با سپاهی بفیروزکوه رسیده است.محمد حسنخان ترسید که وی بمازندران برود ومحمد خان ازعهده جنگ بااو برنیاید . ناچار دامغان را رها کرد وشتابان بساری رفت . در راه لشکریان او بکلی خسته شدند و اندك اندك ازو روبرمی گرداندند ومی رفتند وچون بساری رسید ترکمانانی هم که با او بودند ازو برگشتند وشهررا غارت کردند و بسرزمین خود رفتند .

بازمحمد حسنخان ناچارشد باگروهی ازاشاقه باش وغلامان خود باسترابادرودو شیخعلی خان بی مانع وارد ساری شد وحسین خان دولو هم ازدامغان باوپیوست . محمد

حسن خان باردیگر در استراباد سپاهیانی گرد آورد و باشرف رفت و شیخعلی خان هم با او روبرو شد و جنگ در گرفت. پس از چند روز جنگ شیخعلی خان در صدد شد نخست استرابادرا بگیرد تا محمدحسن خان پناهگاهی نداشته باشد و با همه لشکریان خود ازراه ساحل باسترابادرفت. محمد حسنخان هم ازراه خیابان رهسپار استراباد شد و در ناحیه کلباد بهم رسیدند، چنانکه یك فرسنگ درمیانشان فاصله بود. سر انجام جنگ در کناردریا درگرفت وچون نتیجه نداد محمد حسن خان باسترابادو شیخعلی خان از کلباد باشرف رفت.

محمد حسن خان پس ازرسیدن باسترابادکس بخراسان فرستاد وولی خان و نجف خان سرکردگان کردان شادلو را بخود خواند وایشان با ده هزارسوار بیاری اورفتند. سپس سبزعلی خان شامبیاتی را که درسفر آذربایجان با او بود ودردشت قبچاق ازورو برگردانده بود دوباره با خود یار کرد. سبب اعتراض سبزعلی خان ازمحمد حسن خان این بود که محمدولی خان دولو که نزدمحمدحسنخان مقرب بود پدرسبزعلیخان را کشته بود ووی ازترس جان خود ازمحمد حسنخان روبرگردان شد.

محمد حسنخان باردیگر بدینگونه خود را برای جنگ با شیخعلی خان زندآماده می‌ساخت.

سر انجام محمد حسن خان

آخرین بار که محمد حسن خان دراسترابادتهیه برای جنگ با شیخعلی خان زند دید ازتفنگچیان استرابادی وجماعت کرایلی وحاجی لرو کفشلر و کنول هفت هشت هزار تن گردآورد وسپس محمد ولی خان و برادرانش وعمزادگان حسین خان دولورا بمشاورت جمع کرد ودرنهان، بسبزعلی خان گفت چون من از مجلس مشاوره بیرون رفتم تو ببهانهٔ خون پدرمحمد ولی خان را بکش.

بدین گونه ببهانه‌ای ازمجلس بیرون رفت وسبزعلی خان با غلامان خود محمدولی خان وصادق خان و گروهی ازسران یخاری باش را کشتند. پس ازین واقعه محمد حسن خان با هجده هزارسوارو پیاده بجنگ شیخعلی خان رفت ودر بیرون شهراشرف جنگ درگرفت. پس اززد وخوردهای بسیار نخست کردان خراسانی شکست خوردند و بخراسان گریختند. محمدحسن خان چندی با پیادگان خود ایستادگی کردوچون یارای برابری نداشت از راه خیابان گریخت وسپاهیان شیخعلی خان هم دنبالش می کردند. درمیان راه پل شکسته‌ای پیش آمد وچون گذشتن همهٔ مردم از آن پل ممکن نبود محمد حسن خان در کنار پل فضایی را دید که درمیان جنگل درخت نداشت و بدانجا تاخت اما پای اسبش درگل فرورفت.

درین هنگام سبزعلی نام که سابقا از غلامان او بود اما ازو روی برگردانده و بشیخعلی خان پیوسته بود با محمد علی آقای دولو برادرحسین خان وده سواردیگر بآنجا رسیدند واورا دیدند و بروی حمله بردند و سرش را جدا کردند .

چون این خبر بمحمد خان قوانلودراستراباد رسید باآقا محمد خان پسرمهترمحمد حسن خان وحسین قلی خان پسردومش وفرزندان دیگراو بگرگان رفت .

دربارهٔ سال کشته شدن محمد حسن خان درمیان تاریخ نویسان اختلافست : برخی در ۱۱۷۱ و برخی در ۱۱۷۲ نوشته‌اند وچون کسانی که مدت سرکشی او را عنوان سلطنت داده‌اند گویند نه سال پادشاهی کرد و وی در ۱۱٦٤ بنای طغیان راگذاشته است تاریخ ۱۱۷۳ یا لااقل ۱۱۷۲ بدست می آید ودرهرصورت ۱۱۷۱ نادرست‌ترست .

پس‌ازکشته شدن محمدحسن‌خان‌سرش‌را جداکرده و یکی از قاجارها آنرا در توبره‌ای گذاشته و نزد کریم‌خان که درآنموقع درطهران بوده‌آورده است .تاریخ‌نویسان دورهٔ قاجارمی‌نویسند درین موقع کریم خان درمیان دارالامارهٔ خود نشسته بود . در زاویهٔ شمال غربی حیاط معروف بگلستان درکاخ سلطنتی طهران در سمت چپ ساختمان معروف باطاق موزه فضای کوچکی هست موسوم به «خلوت کریم خانی» که ازبناهای کریم‌خان زندست‌وظاهرا وی درآن موقع درین محل بوده است . درهرصورت مینویسند که آن مرد قاجار نزدیك کریم خان آمد وسررا با همان توبره نزداوبرد . پرسیدچیست؟ گفت : سرمحمد حسن خانست .کریم خان چون شنید ازجای جست و هم چنان پای برهنه ازنشیمن خود بزیرآمد وسر را ازتوبرددرآورد وبادست خود بآب‌شست وموی‌راشانه زد وگلاب افشاند وسوگواری کرد .

روزدیگردر تابوت گذاشت وخود پیاده تا دروازهٔ شهر از آن تشییع کرد و همهٔ بزرگان دربارش را هم بدان کارواداشت وبدین گونه آنرا دربقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم درجنوب تهران بخاك سپردند .

فرزندان محمد حسن خان

محمدحسن خان‌نه پسرودودختردداشت: پسران بترتیب سن نخست‌آقا محمد خان که در ۱۱۵۵ ولادت یافته بود ودر ۱۱۹۳ بنای تاخت وتاز راگذاشت ودر ۱۲۰۹ در طهران بپادشاهی ایران نشست ودر ۱۲۱۱ کشته شد . پس ازو حسینقلی خان که در ۱۱٦٤ ولادت یافته ودر ۱۱۸٤ سرکشی کرد ودر ۱۱۹۱ ازجهان رفت ودراستراباد بخاکش سپردند . حسینقلی خان‌پدرفتحعلی‌شاهست که چون نام جدش را داشت نخست درزمان ولیعهدی‌باو «باباخان» می گفتند. آقا محمدخان وحسینقلی خان هردو ازیك مادر وازخواهر ولدخان

قاجار بودند که پدر سلیمان خان نظام الدوله از اعیان معروف دربار آقا محمد خان بوده است .

پسران سوم وچهارم محمد حسن خان مرتضی قلی خان ومصطفی قلی خان بوده اند که مادرشان دختر حسین خان دولو بوده که پدرش مصطفی خان باشد . پسر پنجم جعفرقلی خان ومادرش دختر محمد خان قاجار عضدالدین لو بود . پسر ششم مهدیقلی خان و پسر هفتم عباسقلی خان مادرشان از مردم کرد محلهٔ استراباد بود . مهدیقلی خان پسری داشت بنام ابراهیم خان که قاجارها اورا «ابراهیم خان عمو» می گفتند وعباسقلی خان درجوانی در گذشت و کسی ازو نماند . پسر هشتم وی رضاقلی خان ومادرش ازمردم استراباد و پسر نهم علیقلی خان ومادرش ازمردم اصفهان وظاهرا همان دختر اصفهانی بود که پیش ازین ذکرش رفته است .

دودختر محمد حسن خان نخستین شاه جهان بی بی خانم نام داشت . کریم خان او را از قزوین بشیراز برد که برای محمد رحیم خان پسر خود بگیرد . دختر کریمخان او را سزاوار همسری برادرش ندانست و گفت سزای قاطرچیانست واو را بقزوین برگردانیدند و پس ازچندی علی مرادخان زند اورا بعقد خود درآورد و پسری بنام خانلرخان آورد .

بواسطه همین توهینی که درزمان کریم خان بخواهر آقا محمد خان کرده بودند چون بپادشاهی رسید دختر کریم خان را که اسیر کرد بانتقام این گفته به «بابا فاضل» نام قاطرچی بخشید وسالها در طهران در خانهٔ این مرد بود و درین حال درگذشت . دختر دوم محمد حسن را زنی ازقاجارها که به «زبیده خاله» معروف بود برای پسرخود گرفت و وی درجوانی مرد و کسی ازو نماند .

محمد حسن خان خواهری داشته است که ظاهراً همسر ابوالحسن خان علیشاه محلاتی پیشوای اسمعیلیه جد چهارم آقاخان کنونی بوده که در ۱۱۷۰ حکمران کرمان شده و نخستین کس ازین خانوادهٔ آقاخانست که نامش درتاریخ آمده است .

حسینقلی خان جهانسوز

تاریخ نویسان دوره قاجار پس ازفتحعلی خان ومحمد حسن خان و پیش ازآقامحمد خان برادر کهتر او حسینقلی خان راهم پادشاه میدانند امـاچنانکه گفته شد این مطالب درست نیست زیرا که وی نیز مانند پدروجدش تنها چندسالی سر کشی کرده و پس ازهفت سال ازمیان رفته است .

چنانکه گذشت پس ازکشته شدن محمد حسن خان محمد خان قوانلو پسران او را

برداشت و بگرگان برد وچندسال درمیان ترکمانان بموت ماندندو پس‌از چندی مصلحت را درآن دیدند که درسلك خدمتگزاران کریم خان زند درآیند و نزداورفتند وظاهراً در زمانی که وی هنوز درطهران بوده بخدمتش پیوسته اند. کریم‌خان هم آقامحمد خان را که پسر مهتر بود و درین زمان سی سال داشت باخود بشیراز برد و برادران دیگر را با خویشاوندان در قزوین گذاشت .

چون آقا محمد خان در ۱۱۵۵ ولادت یافته و درین موقع سی سال داشته است پیدا است که این واقعه یعنی بیوستنش بدربار کریم خان در ۱۱۸۵ بود و درین زمان حسینقلی خان ۲۱ سال داشته است .

چندی پس ازین واقعه حسینقلی‌خان برای دیدارآقا محمد خان از قزوین بشیراز رفت ودرباز گشت کریم خان‌حکمرانی دامغان را باو داد وچون بدامغان رسید همان‌داعیه که درسر پدر وجدش بود دروهم پیداشد و در صدد برآمدنخست دشمنان خانوادگی را ازمیان برداردو بالشکری باستراباد‌تاخت‌و گروهی‌ازسران یوخاری باش را کشت‌ودرین واقعه بی رحمی وخونریزی‌بسیار کرد و بهمین جهة بود که اورا «جهانسوز »لقب دادند. بزرگان‌طوایف کتول‌وحاجی‌لررا هم کشت. مرتضی‌قلی خان‌ومصطفی‌قلی خان برادرانش بدان جهة که مادرشان‌ازیوخاری‌باش‌بود واین‌طایفه بدیشان‌آسیبی نمی رساندند‌راستراباد درامان‌بودند وچون خبرتاخت وتازبرادر را شنیدند ازشهر بیرون آمدند و نزداورفتند وحسینقلی خان پس ازگرفتن‌استرباد بدامغان بازگشت.

درین هنگام محمد خان سوادکوهی معروف به « دادو » که ازجانب کریم خان حکمرانی مازندران را داشت‌ازکارهای حسینقلی‌خان هراسان‌شدودرصددشد پیش‌ازآنکه ازو آزار بیند ازپایش درآورد . بهمین جهة لشکری بنوکنده برد که در آن موقع مرتضی قلی خان درآنجا بود تاآنجا رابگیرد . چون این خبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیغام داد که بامحمدخان‌جنگ کندتا اوهم بیاریش برسد .

پس‌ازاندك‌مدتی‌خود رابساری رساند وگماشتگان‌محمد خان که در ساری بودند هراسان شهررا رها کردند . چون خبر بمحمد خان رسیدآهنگ‌ساری کرد وچون‌خواست از رستم‌کلا بگذرد مرتضی قلی خان که کمین کرده بود بروی تاخت واوراشکست داد ومحمد خان راگرفت ودست بسته نزد حسینقلی خان فرستاد وحسینقلی خان اورا باغل و زنجیر ببار فروش (بابل) برد و پس‌ازآنکه همه‌اموالش‌راگرفت او راکشت ومازندران را تسخیر کرد .

این خبر که بکریمخان رسیدمهدی خان پسرمحمد خان دادورا بحکمرانی‌مازندران گماشت واو دربار فروش بحکومت نشست. حسینقلی خان بی خبر ببارفروش تاخت و

آقا محمدخان

ازکتاب دوبو

صحبگاهی بآن شهر رسید ومهدی خان چون خبرشد کار ازکار گذشته بود. راه گریز پیش گرفت ومدتی در خرابهای شهر پنهان بود وسرانجام کسان حسینقلی خان اورا یافتند و در زندان انداختند وحسینقلی خان همه مخالفان خود را برانداخت ومازندران را گرفت و همهٔ دژهایی را که دراستراباد در دست مخالفانش بود ویران کرد .

کریم خان چندبار لشکر بدفع او فرستاد وازعهده اش برنیامد. سرانجام الله وردی خان جاجرمی که ازقدیم با او همدست بودوی را بجاجرم خواند وحسینقلی خان بدانجا رفت وچون آنجا رسید نصرالله میرزا پسرشاهرخ افشار هم بجاجرم رفت که درآنجا با حسینقلی خان همدست شود، اما حسینقلی خان بدین کار تن درنداد و نصرالله میرزا ازپیش اورفت .

همینکه حسینقلی خان از جاجرم بیرون رفت ترکمانان کوکلان با دو هزار سوار بجاجرم تاختند و دربیرون شهر سنگر بستندوجنگ درگرفت. الله وردی خان کسی را نزد حسینقلی خان فرستاد وباو این واقعه را خبرداد وحسینقلی خان با دویست تن بجاجرم برگشت و ترکمانان پشیمان شدند وبا او صلح کردند وبرگشتند .

از سوی دیگر رؤسای یوخاری باش که پیشرفت کار حسینقلی خان را دیدند بیمناك شدند وچون دیدند از کریم خان هم کاری دردفع او ساخته نیست چند تن از ترکمانان یموت را که درسپاه حسینقلی خان بودند بمال فریفتند وایشان هم نیم شبی خود را بپشت سراپرده اش رساندند ودرخواب اورا با گلولهٔ تفنگ کشتندو کشندگان اورا کسی نشناخت وپیکرش را درشهر استراباد بخاك سپردند .

چون خبر کشته شدن حسینقلی خان بکریم خان زند رسید زکی خان زند رامأمور حکمرانی مازندران کرد . از حسینقلی خان دو پسر ماند یکی همان فتحعلی خان معروف ببا باخان که فتحعلی شاه باشد ودر ۱۱۸۵ ولادت یافته است ودیگری که مانند پدرحسینقلی خان نام داشته وچون نام پدرش را بدو گذاشته اند پیداست که پس از کشته شدن او در ۱۱۹۱ بجهان آمده است . هنگامیکه حسینقلی خان حکمران دامغان شد زنی ازطایفهٔ عضدالدین لوقاجار گرفته که بعد ها درزمان سلطنت فتحعلی شاه بمهد علیا معروف شده است وازآن پس دردربارقاجارهمیشه مادرپادشاه را مهد علیا میگفتند . این زن نخست در ۱۱۸۵ فتحعلی شاه را زاد و چون حسینقلی خان را کشتند باردار بود و در صحرای ترکمان پسردیگری زادکه همان حسینقلی خان دوم باشد .

پس از کشته شدن حسینقلی خان کریم خان زند بمرتضی قلی خان بردار وی فرمان دادکه زن وفرزندان حسینقلی خان را از میان ترکمانان بازگرداند واواین کار را کرد . چون آقا محمدخان پس ازمرگ کریم خان ازشیراز بمازندران رفت زن برادرخود را بعقد خود درآورد وبادو برادرزاده اش بخانه خود برد وتا زنده بود با او بودند .

آقا محمد خان

پسر مهتر محمد حسن خان و برادر مهتر حسینقلی خان جهانسوز آقا محمد خان چنانکه گذشت در ۱۱۵۵ از خواهر محمد خان قاجار ولادت یافت. در دورهٔ قاجارها در املای نام آقا محمد خان بدعتی گذاشته و گفته‌اند که چون وی خصی بوده کلمه آقا که در برخی از زبانهای ترکی اصلا بمعنی رییس دربار و چیزی مانند آنست وسپس درمقام تکریم بکار برده‌اند در مورد وی باید باغین «آغا» و درمورد هر کس دیگر با قاف «آقا» نوشته شود، بهمین جهة خواجه سرایان را هم «آغا» می نوشتند، غافل از آنکه این کلمهٔ ترکی را ترکها خود بهردوشکل نوشته‌اند، کلمه یکیست چه درمورد مرد باشد وچه درمورد دیگر واین امتیاز درمیان مرد وخصی ضرور نیست.

روز سه شنبه سیزدهم صفر سال هزار و صد و نود و سه قمری کریم خان زند در شیراز درگذشت. آقا محمد خان که پس از سرکوبی برادرش در شیراز گروگان بود تا هم او سرکشی نکند و هم افراد دیگر خانواده‌اش آرام بمانند از غفلتی که پاسبانانش در بارهٔ او کردند بهره‌مند شد و با یك تن خادم از شیراز گریخت.

این نکته دهان بدهان از پیران واز کسانی که خود در آن زمان می زیسته‌اند بما رسیده است که آقا محمد خان درزمانی که درشیراز بود چیزی نداشت و کریم خان عمداً برای اینکه مردم را با خود همدست نکند و اندیشه سرکشی نداشته باشد نمی گذاشت چیزی داشته باشد بهمین جهة هنگام مرگ کریم خان تنگ دست بود وهمینقدر توانست یکی از «جلوداران» دستگاه کریم خان را بفریبد ووی دواسب از طویلهٔ کریم خان دزدید و با هم شتابان ازشیراز بیرون رفتند.

کسانی که این واقعه را نقل کرده‌اند گفته‌اند آقا محمد خان باندازه‌ای تنگ‌دست بود که بپول آن زمان بیش از دو «پول» یعنی کمترین واحد پول در آن روزگار که معادل دو دینار امروزست با خود نداشت وچون بنخستین منزل پس ازشیراز رسیدند وخود وجلودارش بسیار گرسنه بودند حیله‌ای کرد و آن این بود که بر دردکان جگرك فروش رفت و یك نان سنگك بیك پول خرید و باو گفت یك پول جگرك درمیان این نان بگذار و همین که آن مرد جگرك را درمیان نان گذاشت و نان اندکی چرب شد بهانه آورد که جگرکت خوب نیست و آنرا پس داد و بدین گونه نان خود را چرب کرد و با جلودارش خورد.

درین جا دو نکته بیاد می آید یکی آنست که در بعضی از نواحی ایران جگرك را «حسرة الملوك» می گویند و شاید این اصطلاح اشاره‌ای باین واقعه باشد و دیگر آنکه

کمترین خوراك را درزبان فارسی «یك پول‌جگرك» اصطلاح کرده‌اند وحتی درموردی که کسی برای چیز کوچك و بی‌قدروبهایی دستگاهی می‌چیند این مثل بسیاررایجست که «یك پول جگرك سفره قلمکار نمی‌خواهد» . شاید این اصطلاح واین مثل هم اشاره‌ای بدین واقعه باشد .

درهرصورت گویا درین نکته که آقا محمد خان روزگار پیش‌ازسلطنت خود را در تنگ دستی و ناکامی گذرانده است تردیدی نباشد، زیرا که می‌دانیم‌چون بپادشاهی‌رسید مرد بسیارلییم وتنگ چشمی بود واین صفت وی را همهٔ معاصرینش بتأکید و اصرار یاد کرده‌اند . چنان می‌نماید که دورهٔ تنك‌دستی وحسرت آغازعمرش او را بدین گونه لییم کرده‌باشد و عموماً کسانی که کودکی وجوانی‌خودرا درتنگ‌دستی گذرانده باشند بدین صفت می‌گرایند .

آقا محمد خان ازشیرازیکسره باصفهان رفت ودرانجا چند تن ازکسانش راکه درشهربودندید وازیشان‌یاری گرفت و بورامین آمد وطوایف قاجار راکه درآنجابودند با خود همدست کرد .

آقا محمد خان شانزده سال درنواحی مختلف ایران تاخت وتاز کرد تا اینکه توانست درماه ذیقعدهٔ سال۱۲۰۹ درطهران بخود عنوان پادشاهی بدهد وتاج وتخت ایران را بدست آورد . ازذیقعدهٔ ۱۲۰۹ تا ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ (نهم آبانماه ۱۳۰۴ شمسی) که سلطان احمد شاه آخرین پادشاه قاجارخلع شد این خاندان بحساب سالهای قمری ۱۳۴ سال و۴ماه وچند روزدر ایران پادشاهی کرده‌اند . البته پیداست که متملقان نسبت بخاندان قاجارسلطنت آنها را ازجلوس ترکان‌آق قویونلوآغاز کرده‌اند و برخی هم از زمان فتحعلی خان گرفته‌اند وبدلایلی که پیش ازین آوردم این نکته درست نیست .

پس‌ازمرگ کریم خان زند نخست برادرش‌زکی‌خان کارها را بدست گرفت‌وبرای اینکه حق فرزندان کریم‌خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را بردو پسر کریم‌خان ابوالفتح‌خان‌ومحمدعلی‌خان گذاشت.اماچون مردی‌بی‌باك وخونریز بود پس‌ازاندك‌زمانی زیردستانش درایزد خواست اورا کشتند وابوالفتح خان پسردوم کریم خان را بپادشاهی برداشتند واودرشیراز بتخت نشست . چندی نگذشت که عمش صادق خان اورا کور کردو اندکی بعد در۱۱۹۶صادق‌خان را هم علی مراد خان پسر زن و برادر زاده‌اش کشت و وی هم چندی بعد در۱۱۹۹مرد وجعفرخان پسرصادق خان بجای او نشست .

درین گیرودار که پیشوایان وسرکردگان طوایف زند بدین گونه بجان یکدیگر افتاده بودند ومجال برابری با دشمنان خود نداشتندآقا محمد خان توانست بآسانی بسیار باهمان سواران قاجار که آنها را با خود همدست کرده بود ازاستراباد بنای دست‌اندازی

بنواحی مجاور بگذارد و گیلان ومازندران واصفهان وهمدان وتبریز را بگیرد وخاندان زند تنها فارس و کرمان را دردست داشتند . جعفرخان را هم درسال ۱۲۰۳ زهر دادند و کشتند و پسرش لطفعلی خاه پهلوان معروف خاندان زند جانشین اوشد .

دردستگاه خانواده زند درشیرازحاج محمد ابراهیم نام کلانترشهر بیش ازهمه نفوذ داشته وسرانجام لطفعلی خان را بپادشاهی رسانیده است . تاریخ نویسان زمان دربارهٔ این مرد بسیاربد بین وبدگو بوده‌اند . لطفعلی خان چون بپادشاهی رسید بیش ازبیست سال نداشت . داستان زد وخوردهای لطفعلی خان باآقا محمد خان وسرانجام‌اویکی از حوادث شورانگیز تاریخ ایرانست .

آغاز کار آقا محمد خان

گفتم که لطفعلی‌خان زند چون بپادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت، با این همه جوان دلاوری بود وازهیچ چیز بیم نمیکرد . یگانه عیبی که درو بود این بود که بجوانی ودلاوری ونجیب زادگی خود مغرور بود ودرکارها سختگیری می کرد و درکینه وانتقام جویی پا فشاری داشت وبهمین جهة بمحض‌اینکه درمیان وی وحاج محمد ابراهیم کلانتر شیرازنقاری درگرفت این نقارمنتهی بدشمنی سخت شد . حاج محمد ابراهیم هم مردی کینه جوی ولی‌درضمن دو روی‌بود وپنهانی باآقا محمد خان که درآن زمان‌کارش کم کم بالا می گرفت همدست شد واورا دلیر کرد که بشیرازحمله کند .

چون‌آقا محمد خان‌بشیراز نزدیك شدحاج محمدابراهیم که کلانتربود برشهر مسلط گشت وچون لطفعلی خان درین هنگام درشهرنبود همینکه خبر باو رسید با شتاب بسیار بشیراز برگشت، اما نتوانست شهر را ازهمدستان‌حاج محمد ابراهیم بگیرد .

سال دیگر بازلطفعلی خان بمحاصرهٔ شیراز برگشت ودرین زمان‌آقا محمد خان‌در اصفهان بود ودوبارسپاهی بحمایت حاج محمد ابراهیم بشیرازفرستاد وهر دوبارلطفعلی خان‌آنها را شکست داد وعاقبت‌آقا محمد خان چاره را جزین ندید که خود بجنگ لطفعلی خان برود . لطفعلی خان درین جنگی که باآقا محمد خان روبرو شده منتهای دلیری‌را نشان داده وپس ازآنکه پیشتازان لشکرآقا محمدخان را شکست داد و آنها روبفرارنهادند با چند صد تن ازهمراهان خود برای دنبال‌کردن فراریان برلشکریان آقا محمد خان‌که سی هزارتن میشدند حمله برد وتاجایی که آقا محمد خان چادر زده بود تاخت .

بواسطهٔ تاریکی شب ورعبی که نام اودرهمهٔ دلهای ایرانیان‌آن زمان افکنده‌بود تقریباً تمام لشکر آقا محمد خان را پراکنده کرد و میخواست بسراپردهٔ وی داخل‌شود

واو را بکشد ولی یك تن ازهمراهانش شاید باندیشهٔ خیانت او را ازین کار بازداشت وگفت آقا محمدخان گریخته است . وی ازشنیدن این سخن فریب خورد ودرین میان صبح شد وهوا روشن شد و بازمانده سپاهیان آقا محمد خان دلیر شدند و ناچار لطفعلی خان از آنجا بازگشت و بکرمان رفت وسپس روی بخراسان نهاد و پس ازرنج بسیار بر گشت وشهر کرمان رامحاصره کرد و گرفت. آقامحمدخان هم باتمام لشکر خود بکرمان تاخت وشهر رامحاصره کرد واین محاصره چهارماه کشید وعاقبت همراهان لطفعلی خان باوخیانت کردند وشهر را تسلیم آقا محمد خان کردند . بازهم لطفعلی خان سه ساعت در کوی و برزن شهر مقاومت می کرد وچون چاره را منحصر بفرار دید همینکه شب شد با سه تن ازهمراهانش ازمیان سپاه دشمن گریخت .

چون روزشد و آقا محمد خان دانست کـه لطفعلی خان گریخته است کینهٔ خود را متوجه مردم بیگناه شهر کرمان کرد وفرمان داد که همهٔ مردم شهر بجز کودکان و پیران شکسته را بکشند یا کور کنند وچنانکه نوشته اند درآنروز بیست هزار زن و کودك را درمیان لشکریانش قسمت کرد .

چند روز پس ازین واقعه لطفعلی خان را بخیانت گرفتار کردند و نزد آقا محمدخان بردند و وی دستور داد کورش کنند و بدین گونه پادشاهی او درسال ۱۲۰۹ قمری منقرض شد و دیگر کسی ازخاندان زند درایران بپادشاهی نرسید. لطفعلی خان را پس ازین واقعه بطهران آوردند وپس ازچندی درطهران مرد و معروفست در بقعهٔ امـامزاده زید طهران او را بخاك سپرده اند .

جنگهای آقا محمد خان در نواحی دیگر ایران

پس ازمغلوب شدن لطفعلی خان دیگردرجنوب ومغرب ومرکزوشمال غربی ایران مانعی دربرابر آقا محمد خان نبود وتوانست بآسانی مازندران وگیلان وعراق و فارس وکرمان ومرکزومغرب ایران را بدست بگیرد . اما درخراسان هنوز بازماندگان نادر شاه وشاهزادگان افشار پادشاهی می کردند ودرتمام مدتی که خانـدان زند در ایـران فرمانروایی داشته اند کسی مزاحمشان نشده بود .

هنگامی که آقا محمد خان پس ازمرگ کریم خان ازشیراز گریخت و بایل قاجار پیوست همهٔ پیشوایان این طایفه ازو پیروی نکردند ودرمیان خاندانش هم برسر جاه طلبی های او نفاق افتاد وآقا محمد خان توانست بزحمت بسیار قسمتی ازایل قاجار را باخود همراه کند وسپاهی شامل سی هزارتن فراهم سازد . درآن زمان پیشوایان قاجـار همه درشهر استرابادآن روز وگرگان امروز مقیم بودند وآقا محمد خان صلاح کارخود را درین دید

که پایتخت خود را درجایی قراردهد که نزدیك‌تر بطوایف قاجار باشد و بهمین جهة شهر طهران را که دراواخر صفویه درنتیجه آمد ورفت‌های پیاپی پادشاهان صفوی ازاصفهان بخراسان و مازندران و آذربایجان و مغرب ایران قصبه بزرگی شده و در زمان کریم خان آبادتر گردیده بود پایتخت خود کرد و برج و بارویی برای آن ساخت که همان ارك طهران باشد که تا سی‌وچندسال پیش هنوز آثار آن باقی بود ودرین شهر بپادشاهی ایران نشست .

درزمانی که محمد حسن خان پدرآقا محمد خان بنای طغیان راگذاشت عادلشاه برادرزاده نادرشاه درخراسان سلطنت می کرد وپس ازاینکه محمد حسن خانرا شکست داد دو پسراو را اسیر کرد و پسرمهتر یعنی آقامحمد خان‌را که پنج یاشش ساله بودمقطوع النسل ساخت. این کودك ازهمان اوان‌ترشروی وبدخوی شده بود وناکامی آغازجوانی‌و حالت خاصی که در روان شناسی جالب توجهست دروجود وی قساوت قلب وخونریزی‌و بی‌رحمی وحتی لئامت طبع ودرویی‌فراهم کرد و کینه جوی وبدل و بدگمان شد .

پس ازمرگ عادلشاه آقا محمد خان ازخراسان گریخت ونزد پدربازگشت و در همه سر کشیهای پدرباوهمراه بود . پس‌ازآنکه‌محمدحسن‌خان کشته شدآقا محمد خانرا باسارت نزدکریم خان بردند واورا درشیرازنگاه داشتند وحتی کریم خان بمنتهی درجه با اوملایم ومهربان بود . پس ازچندی کریم خان را اندك اندك نسبت بوی اعتمادی دست داد وحتی درکارهای کشوربا اوشوریمی کرد وانعامهای وافر باو می‌داد و آزادش گذاشته بود درشهرشیرازبهرکجا می‌خواهد برود وبلکه باواجازه می‌داد که بربهترین اسبان وی سوارشود وداطراف شیرازبشکاربرود،منتهی اجازه نداشت ازاطراف‌شیراز دورتر رود وبهمین جهة بود که در روزمرگ کریم خان توانست بدان‌آسانی ازشیراز بگریزد .

یکی ازصفات برجسته‌آقا محمد خان این بود که بمنتهی درجه بر نفس خود استیلا داشت ومی‌توانست احساسات خود را پنهان کند ودگرگون وانمود سازد ومردم رابدین گونه فریب دهد . بهمین جهة چون‌کارش بالاگرفت باکمال احتیاط قدم برمی‌داشت ، منتهی گاهی حس‌خون خواری‌و کینه جویی‌اختیار ازدستش می‌ربود. پس ازفرار ازشیراز بشتاب خود را بطهران رساند وتنها درراه اندکی دراصفهان درنگ کرد .

معروفست درآن موقع علافی دراصفهان بود محمد حسین نام که باکسان‌آقا محمد خان وسران ایل قاجارداد وستد داشت وآقا محمد خان چون باصفهان رسید نزد اورفت وعلوفهٔ اسب خود را ازو نسیه کرد ووی نیزچون مردی پیش بین وزیرك بود دریافت که این مردکارش بالا می گیرد وازین معاملت زیان نخواهدکرد .آقا محمد خان هم چون

کارش پیش رفت این مرد را بخود نزدیك کرد واوهمان حاج محمد حسین اعتماد ـ الدوله اصفهانی صدراعظمست .

پس ازین درنگ مختصردراصفهان آقا محمد خان یکسره بطهران آمد و یك شب درآنجا ماند و بمازندران رفت ودرآنجا جمعی ازطوایف قاجار بروگردآمدند ولی در خاندان پدری مخالف بسیارداشت که زیربارش نمی‌رفتند وحتی برادرانش بروبرخاستند ویکی‌ازبرادران بروخیانت کرد ودرنتیجه آقا محمد خان درجنگی شکست خوردودستگیر شد وچیزی نمانده بود دشمنان اورا کور کنند ولی از آن گرفتاری نجات یافت و باز کوشش کرد وگروهی را با خود یارکرد .

درین هنگام علی‌خان افشارکه سرکردهٔطوایف افشاردرآذربایجان بودپریشانی اوضاع را غنیمت شمرد و بداعیهٔ سلطنت برخاست وگروهی هم بروگرد آمدند . آقا محمد خان نامه‌ای باو نوشت وباکمال فروتنی ازوی دعوت کردکه با یك دیگرملاقات کنند ودرآن نوشته بودکه طوایف ترك ومغل که درایرانند باید با یکدیگرمتحدشوند و نگذارند که ایرانیان خود بسلطنت برسند . علی خان همواره از حیله و بی‌اعتباری مواعیدآقا محمد خان هراسان بود وبهمین جهة دعوتش‌را نپذیرفت.آقا محمد خان باسپاه خود بجنگ او رهسپارشد وچنان وانمودمی کردکه بجنگ می‌رود، اما چون باو نزدیك شد یکی ازبرادرانش راکه همراهش بود نزد علی خان فرستاد و او در حضور سران ایل افشار ازجانب آقا محمد خان پیغام دادکه نباید دوایل ترك با یکدیگربجنگند و مجالی بدشمنان بدهندکه برایشان چیره شوند. اگرطوایف افشار با وی همراهی کنند وبا قاجارها هم پیمان شوند ایالاتی که در دست افشارهاست ازیشان خواهد بود وکسی حدآن نخواهد داشت که بخاکشان تجاوزکند و با این اتحاد می‌توانند دشمنان خود را ازمیان بردارند .

این حیله وتزویردل علی خان را نرم کرد وباآقا محمد خان همدست شد و همواره با اوبود تا اینکه روزی علی خان نزدیکی ازسران سپاه خود مهمان بود وآقا محمدخان کس درپی اوفرستاد واورا خواندکه درکارمهمی با وی‌شورکند و علی خان در رفتن نزدآقا محمد خان ازبس شتاب کرده بود سلاح با خود بر نداشت وچون وارد خانهٔآقا محمد خان شد چند تن برسراوریختند وچشمانش را بیرون آوردند وفردای آن روزهم باکسانی که با اوهمراه بودند جنگ کردند وآنها را ازپا درآوردند .

پس ازین واقعه آقا محمد خان درصدد شد دست برادران خود را ازکار کوتاه کند وسه تن ازیشان که ازو امان نداشتند از ایران گریختند . یك تن دیگراز برادرانش را که گرفت کور کرد وتنها ازبرادرانش جعفرقلی خان مانده بودکه‌قسمت‌عمده پیشرفتهای

خود را مدیون او بود ولی چون با با خان برادرزاده خود را که بنام فتحعلی شاه پادشاهی نشست ولیعهد خود کرد گمان برد که شاید جعفرقلی خان ازین برادر زاده تمکین نکند ودرصدد آزار او بود . چون جعفرقلی خان حکمرانی اصفهان را از آقا محمد خان خواست وی این کار را ازو دریغ کرد و او را بمازندران فرستاد . پس ازچندی جعفرقلی خان را نزد خود خواند، لیکن وی از آمدن ابا کرد وچون درمیان زیردستان خود نفوذ بسیار داشت آقا محمدخان می ترسید که با او ازدرمخالفت درآید. سرانجام مادر خود را شفیع برانگیخت که برادر را نزد وی بفرستد وحکمرانی اصفهان را باو وعده کردوخواست که پیش ازرفتن باصفهان بطهران نزد او بیاید . جعفرقلی خان هم چنان درتردید بود ولی چون آقا محمد خان پی در پی پیغامهای بسیارمحبت آمیزمی فرستاد ووعدهٔ صریح میداد که پیش ازیك شب او را درطهران نگه ندارد سرانجام جعفرقلی خان خام شد وفریب خورد ونزد برادر بطهران آمد . اوهم وی را با کمال خوشرویی پذیرفت . فردای آنروز پس از آنکه آقا محمدخان برخی راهنمایی ها دربارهٔ حکومت اصفهان باو کرد واو را بدین گونه فریب داد گفت گمان دارم که شما هنوزاین قصرسلطنتی طهران را درست ندیده اید، خوبست با باخان شما را راهنمایی کند ببینید وپس از تماشای آن برگردید، بازمطالبی دیگرهست که میخواهم باشما درمیان بگذارم . جعفرقلی خان هم بتماشای قصر بیرون آمد وهنگامی که ازدالانی تاریك می گذشت چند تن برسراو ریختند واورا کشتند . تا چندی پیش درطهران روبروی کاخ دادگستری کنونی تالاربسیاربزرگی ازهمان زمانهای آغازدوران قاجارها بود که آنرا عمارت خورشید می گفتند وبجای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون هست ساخته اند ودرزیرآن تالاربزرگ دالان درازتاریکی بود که می گفتند جعفرقلی خان راآنجا کشته اند .

پس از کشتن جعفرقلی خان آقا محمد خان درصدد برانداختن ترکمانانی برآمد که ازسالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش هم مساعد بوده اند ومیخواست بدین گونه ازهمراهی که با برادرش جعفر قلی خان کرده اند انتقام بکشد .این بود که باسپاهی بجنگ ایشان رفت ودرین جنگ خونریزی بسیار کرد وعدهٔ کثیراز زنان وفرزندان ترکمانان را اسیر کرد وبا خود برد وعده ای ازین زنان تن باسارت و بردگی درندادند ودر راه خود را کشتند .

ازآن روزدشمنی بسیارسخت وکینه ای درمیان ترکمانان ایران در برابر خاندان قاجار پیدا شد وبهمین جهة بود که تقریباً درتمام مدتی که قاجارها درایران پادشاهی داشتند ترکمانان هروقت توانستند برنواحی مجاورخود تاختند ومخصوصاً راه خراسان بطهران همواره مورد تاخت وتازشان بود ومسافران را غارت می کردندوزن وفرزندشان

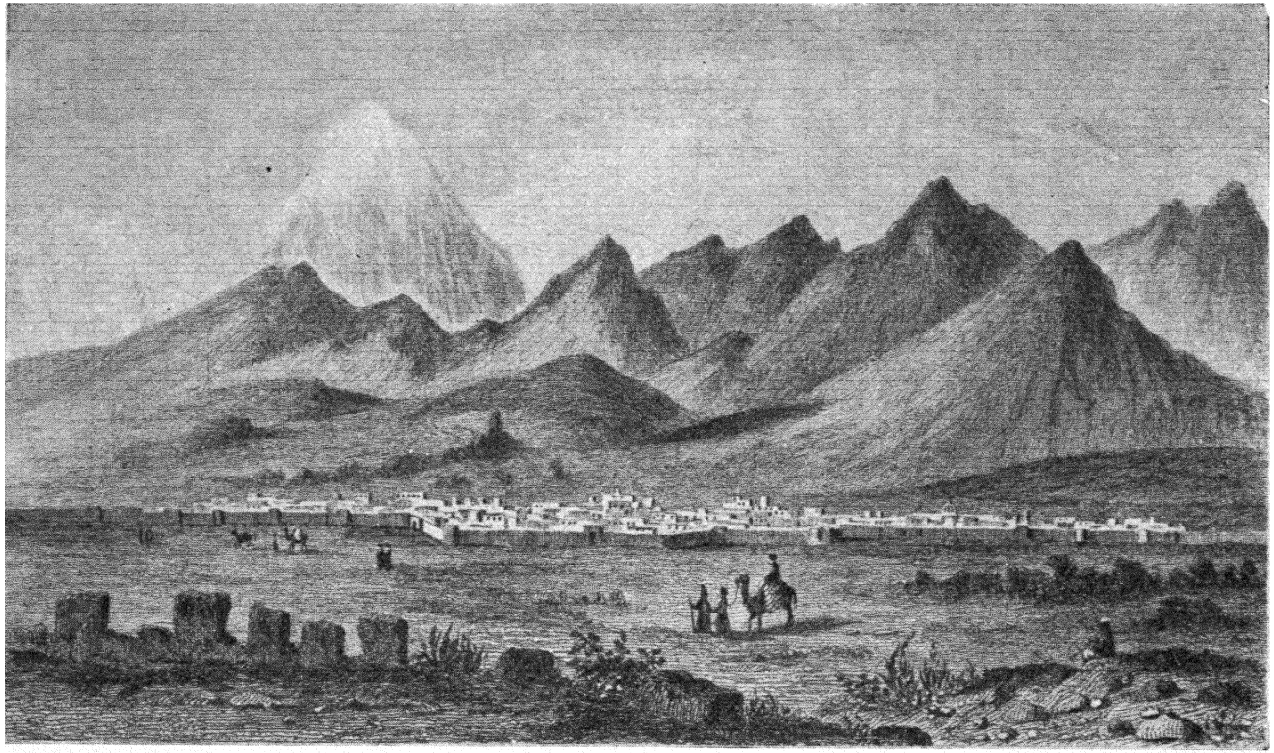

شهر طهران در زمان آقا محمد خان

از کتاب « ایران » تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس(**۱۸۴۱ م ۱۲۵۷ ق .)**

را باسیری می‌بردند واین اسیرگرفتن زن وفرزند را انتقام همان واقعه می‌دانستند و از طرف دیگرهم مأموران دولت هروقت که میتوانستند وترکمانان را شکست می‌دادند با ایشان همین معامله را تجدید می کردند واین بود که تا تقریباً پنجاه سال پیش که برده‌فروشی از ایران برنیفتاده بود کنیز زرخرید ترکمان در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت .

لشکرکشی بقفقاز

درسراسر دوره صفویه گرجستان تا سواحل شرقی دریای سیاه جزو خاك ایران بود وهروقت سلاطین آل عثمان نیرومند شده وآنجا را تصرف کرده بودند پادشاهان صفوی بجنگشان رفته و آن سر زمین را پس گرفته بودند . منتهی چون پادشاهان گرجستان مسیحی بودند صفویه یك قسم اتحادی با ایشان برقرار کرده بودند و دربرخی کارهای جزیی استقلالی بپادشاهان گرجستان داده ودرضمن برای اینکه ایشان مطمئن باشند همیشه شاهزادگان گرجستان و ولیعهد های آن کشور بعنوان گرو گان اما باکمال احترام دردربارصفویه دراصفهان بوده‌اند وهنگامی که پادشاه سلف می‌مرده است ولیعهد وجانشین او با تشریفات ازاصفهان می‌رفته و برتخت می نشسته وحتی درمیان خاندانهای مهم گرجستان وخانوادهای متنفذ ومعروف اصفهان هم خویشاوندی بوده وبیشتر آنها زنان گرجی داشته‌اند، حتی شاهزادگان ونجیب زادگان گرجستان همسر پادشاهان و شاهزادگان صفوی می‌شده‌اند . پس ازانقراض صفویه وضعف دربارایران پادشاهان گرجستان اندك اندك درانديشه استقلال برآمدند وازسوی دیگر روسها برمتصرفات جنوبی خود افزوده وازشمال با ایشان همسایه شده بودند وناچارهروقت که پادشاهان گرجستان ازجانب دربارایران نگران وبد دل می‌شدند می کوشیدند پشتیبان وهواخواهی دربار روسیه را جلب کنند .

چون آقا محمد خان برخاندان زند قیام کرد هراکلیوس دوازدهم پادشاه مسیحی گرجستان پریشانی اوضاع ایران را غنیمت شمرد وزیربارحمایت روسیه رفت . آقامحمد خان پس ازآنکه درایران پیش برد درسال ۱۲۰۹ درصدد شد باگرجستان جنگ کند و باکمال شتاب وسیله برای این کارفراهم ساخت. هنرعمدهٔ نظامی آقا محمد خان که سبب کامیابی وغلبهٔ اودرهمهٔ میدانهای جنگ شده اینست که باکمال سرعت می‌توانسته است سپاهیان خود را برای جنگ مسلح وآماده کند و با سرعت فوق‌العاده بمیدان جنگ می‌رسیده وبدین گونه همیشه چند روز زودترازآنکه حریف انتظاراو را داشته است بر سراو می‌تاخته واورا بدین گونه بغفلت می گرفته وکاررا ازپیش می‌برده است واین یگانه

هنر نظامی او بوده وجزین صفت دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازمست نداشته است.

درین جنك هم آقا محمد خان همین اصول را بکار بست و بپادشاه گرجستان مجال نداد که خبر بشود وازروسیه یاری بخواهد. این بود که با کمال شتاب سپاه خود را که شمارهٔ آن بشست هزار می‌رسید دراطراف طهران جمع کرد و تا روز حرکت هیچ کس نمی‌دانست بکجا خواهد رفت.

چنانکه پیش ازین اشاره رفت آقامحمدخان در کتمان نیت واندیشهٔ خود توانایی و خود داری خاص داشت و همیشه در جنگها تا فرمان حرکت نداده بود لشکریانش ازمقصد اوخبر نداشتند. عادتش این بود که سپاهیان رابطهران احضار میکرد ودرجلگه وسیع اطراف طهران آنها را جمع می‌آورد وخود درتپه‌ای که درشمال طهران برسرراه شمیران درطرف راست جادهٔ کنونی واقعست وبعدها فتحعلی شاه در آنجا ساختمانی بنام قصر قاجار ساخت که اخیراً ویران کردند لشکرگاه می کرد ودر آنجا سامان لشکر خود را می‌داد وفرمان حرکت صادر میکرد.

درین جنك لشکر آقا محمد خان بیشتر مرکب ازسوار نظام تندرو بود وبا سرعت بسیار ازطهران عزیمت کرد و بزودی شهرهای ایروان وشوشی را که برسراه ودردست مخالفانش بود گرفت وعدهٔ کافی برای نگاهبانی این دوشهر که دومرکز نظامی مهم بر سرراه ایران بگرجستان بود گماشت وبازماندهٔ سپاه خود را برداشت وبسوی تفلیس حرکت کرد وبا چهل هزار سپاهی بشهر تفلیس رسید.

هراکلیوس بمحض اینکه خبرشد توانست ده هزار تن را برای دفاع پایتخت خود گردآورد ودیگر فرصت نیافت ازروسیه یاری بخواهد. این بود که عدهٔ او برای دفاع از پایتخت سخت ناتوان بود وباآنکه گرجیان منتهای دلیری ودلاوری را درین جنگ نشان دادند ازعهده دفاع برنیامدند وناچار ازشهر گریختند وهراکلیوس هم خود بکوهستان اطراف تفلیس پناه برد.

آقا محمد خان بدین گونه وارد شهر بی‌مدافع شد وخونریزی بسیار درآن کرد و کلیساهای شهر را ویران ساخت وشانزده هزار پسر ودختر اسیر گرفت و بعدها با خود بایران آورد.

این بی‌رحمی وخشونت فوق العادهٔ آقا محمد خان زیان بسیار بزرگی بایران زد و آن این بود که کینهٔ سختی دردل گرجیان دربارهٔ ایران فراهم شد ودیگر گرجستان بایران باز نگشت.

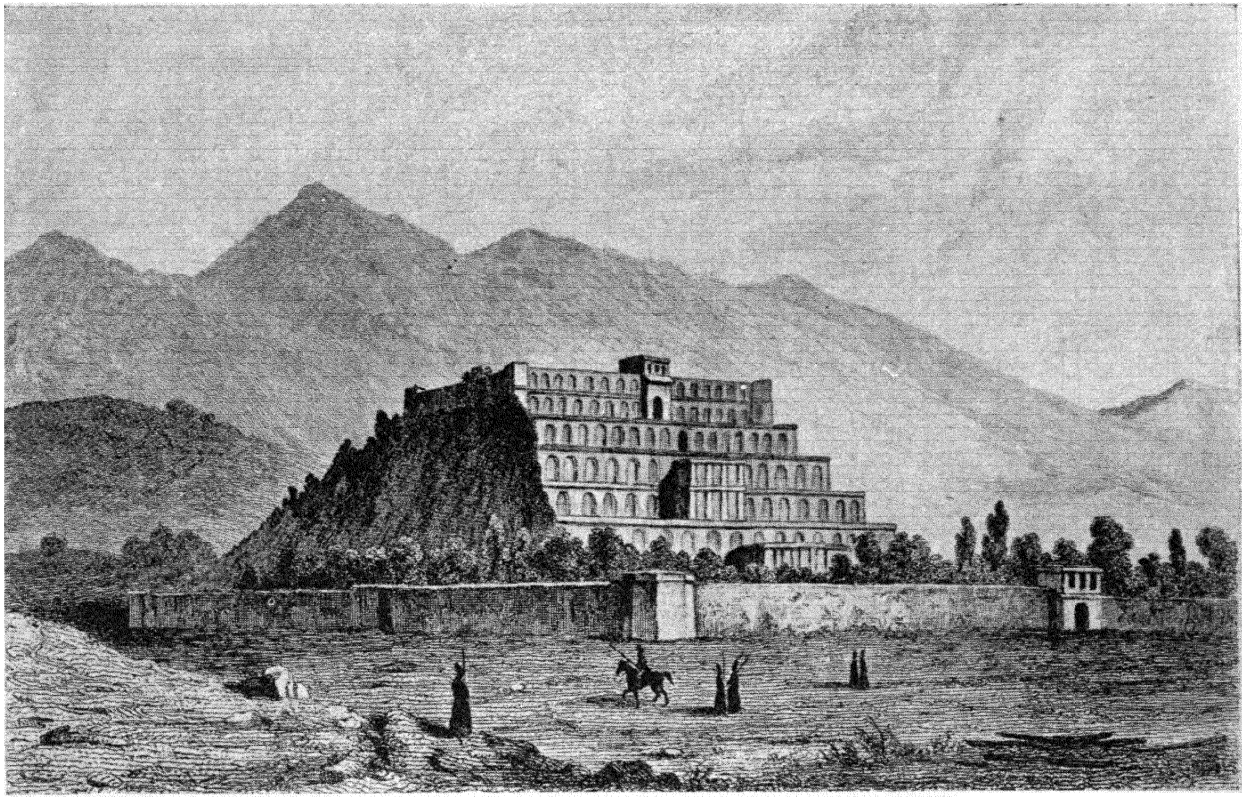

قصر قاجار از ساختمانهای آقا محمد خان

از کتاب دوبو

بپادشاهی نشستن آقا محمد خان

تا این زمان آقا محمد خان قاجار هنوز دعوی پادشاهی ایران را نداشت . پس از جنگ گرجستان آقا محمد خان بمنتهی درجهٔ غرور خود رسید و ازین پیشرفت‌های خیره کننده که تا آنزمان تنها جنبهٔ تاخت و تازداشت خود بیش از همه حیرت زده شد و بهمین جهة چون دیگر مانعی در برابر خویش نمی‌دید درصدد شد علناً خود را بپادشاهی ایران اعلان کند و درسال ۱۲۱۰ سران سپاه خود را برای همین مقصود بطهران احضار کرد .

درمجلسی که با حضور سرکردگان درطهران تشکیل داد تاجی را که پیش ازوقت تهیه دیده بود بدست گرفت و گفت اگر ایشان موافقت کنند تاج را برسر خواهد گذاشت ، اما بدین شرط پادشاهی را می پذیرد که همهٔ حاضران سوگند یاد کنند که تا زنده‌اند از یاری و وفاداری با او دست برندارند . پس از آنکه همه سوگند خوردند تاج مروارید نشانی را که آماده کرده بود برسر گذاشت و شمشیری را که ازسر قبر شاه اسمعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی آورده بودند بر کمر بست و بدین وسیله خود را جانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهب شیعه قرارداد .

انقراض سلطنت افشارها

پس از کشته شدن نادرشاه سلطنت بازماندگان او درایران بکلی برچیده نشد ودر تمام دورهٔ سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان هم چنان حکمرانی داشتند و گویا کریم خان خان عمداً مزاحم ایشان نبوده است . آقا محمدخان که بسلطنت ایران نشست درصدد برآمد این خانواده را برانداز د این بود که ببهانهٔ زیارت عازم مشهد شد و در باطن می‌خواست دست جانشینان نادر را از آنجا کوتاه کند ودرضمن بجواهر و نقدینهٔ فراوانی که معروف بود هنوز دردست بازماندگان نادر هست دست بیابد .

چون آقا محمد خان نزدیک مشهد رسید شاهرخ میرزا پسر رضا قلی میرزا و نوهٔ نادرشاه که آخرین شاهزادهٔ خاندان افشار بود ودرخراسان استقلال داشت ودرانثنای زدو خورد های سابق دستگیر شده و کورش کرده بودند مصلحت را درین دانست که باو پناه ببرد تا جان وی درامان باشد این بود که نزد آقا محمد خان رفت . آقا محمد خان هم در رواق امام هشتم درحضور همهٔ بزرگان خراسان سوگند یاد کرد که آسیبی باو نرساند و و پس از آنکه او را خام کرد جواهری را که پیش او سراغ داشت خواستار شد و چون شاهرخ میرزا از تسلیم آن خود داری کردوی را درشکنجه کشیدند و چندان شکنجه کردند که چیزی نمانده بود جان بسپارد. این بود که از ترس جان خویشتن جایی که آن گوهرها

را در آن پنهان کرده بود نشان داد و آقا محمد خان آنها را تصرف کرد . می نویسند در آن گوهرها یاقوت بسیار درشتی بود که اورنك زیب پادشاه معروف هند بر تاج خود نصب کرده و نادر از هندوستان آورده بود .

پس از آنکه آقا محمد خان برین گوهرها دست یافت شاهرخ میرزا را با همهٔ کسانش از خراسان بمازندران فرستاد، اما در درراه بواسطه زخمهایی که هنگام شکنجه دادن باو زده بودند جان داد و در آن زمان شست وچهارسال داشت و بدین گونه سلطنت خاندان افشار در ۱۲۱۰ قمری پس ازمرك شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ این خاندان منقرض شد.

لشکر کشی دوم گرجستان

آقا محمد خان باین اندیشه بخراسان رفته بود که نخست کار بازماندگان نادرشاه را بسازد و از آنجا بماوراءالنهر لشکر بکشد و با خان بخارا که پس از کشته شدن نادرشاه مستقل شده بود جنك کند و آن سر زمین را هم بگیرد اما همان زمان که درمشهد بود باوخبر رسید که ازروسیه یاری بپادشاه گرجستان رسیده ودوباره گرجیان نواحی را که وی گرفته بود تصرف کرده اند واز رود ارس گذشته و بآذربایجان رسیده اند .

این بود که آقا محمد خان ناچار باردیگر راه گرجستان را پیش گرفت وازخراسان بآذربایجان رفت ودرین میان حوادث نیز یاری مخصوص باو کرد و آن این بود که درهمان اوان درماه نوامبر ۱۷۹۶ میلادی (جمادی الاولی ۱۲۱۱ قمری) یکاترین ملکهٔ معروف روسیه که پشتیبان بسیارقوی نصارای گرجستان بود مرد و آقا محمد خان برای سرکوبی گرجیان مانع بزرگی درپیش نداشت . اما روزگار با اوهم یاری نکرد بدین معنی که هنگام توقف درآذربایجان که می خواست دراوایل بهار بگرجستان بتازد در موقعی که در حوالی شهر شوشی در آن سوی رود ارس لشکرگاه ساخته بود شب ۲۱ ذی الحجه ۱۲۱۱ دوتن از لشکریانش بچادری که درآن خفته بود وارد شدند و بزخم کارد او را کشتند .

هیأت ظاهری آقا محمد خان

از زمان قدیم تصویری از آقا محمد خان در ایران واروپا انتشار دارد که چهرهٔ بسیارلاغر بی موی او با تاجی مروارید نشان بشکل بیضی در آن دیده می شود . درین تمثال خطوط چهره او بسیار طبیعی نیست وظاهراً در زمانهای بعد ازواین تصویرخیالی را ساخته اند . یگانه سندمعتبری که دربارهٔ هیأت ظاهری اوهست آنست که سرجان ملکلم انگلیسی در کتاب معروف تاریخ ایران خودآورده است. سرجان ملکلم در سال ۱۲۱۵

قمری مطابق با ۱۸۰۰ میلادی ازجانب شرکت هندوستان بسفارت بدربار ایران آمده است ودرین موقع تازه چهارسال از کشته شدن آقامحمدخان گذشته بود و بهمین جهت اطلاعاتی که وی بدست آورده است می بایست کاملا درست باشد. سرجان ملکلم می نویسد آقامحمد خان لاغر و باریك اندام بود وازدور جوانی چهارده پانزده ساله بنظر می آمد. چهره چین خورده داشت و بی مو ومانند چهره پیرزنان بود وچون بیشتر درخشم بود سیمای خوش آیند نداشت. بهمین جهة اگر کسی بروی او مینگریست وی درخشم میشد و بدین گونه کسی جرأت نداشت بر چهرهٔ او بنگرد. می نویسند که وی اغلب گرفتار حمله صرعی بوده است و گاهی درسفرها این حالت روی می داده وهروقت که مبتلی می شدتا دوساعت بی هوش ودر حال تشنج بوده است. روزی درشکار اسب وی در باطلاقی فرو رفته ودر آن حال گرفتارهمان حملهٔ صرعی شده بود. سربازی که باوی بود برنج بسیار اوواسبش را از باطلاق بیرون کشید ودر کنار او ایستاد تا بهوش آید. چون چشم باز کرد ووی رادید ازو بسیار ممنون شد و باو انعامی وعده کرد، اما مدتها گذشت و بوعدهٔ خود وفا نکرد وآن سرباز که جرأت نمی کرده است مطالبه کند هرزمان که با او روبرو میشد برچهرهٔ او می نگریست شاید بدینوسیله وعده اورا بیادش آورد. روزی که باز برچهرهٔ اومینگریست درخشم شد وفرمان داد چشمان اورا بیرون آوردند.

درین تردید نیست که آقامحمدخان در پنج یاشش سالگی پس از شکست خوردن پدرش بدست لشکریان عادلشاه برادر زادهٔ نادرشاه اسیر شده ودرهمان زمان اورا مقطوع النسل کرده اند و ناچار نمو ورشد طبیعی او کامل نبوده و بهمین جهتست که بسیار لاغر و نحیف بودو نیز بهمین سبب گرفتار صرع بود. این نکته درتاریخ ثابت شده که بسیاری از دلاوران درمیدانهای جنگ حال طبیعی نداشته اند و بیشترشان گرفتار حملهٔ صرعی میشده ودر آن حال کارهای شگفت می کرده اند وحتی این نکته را دربارهٔ ناپلئون اول سردار بسیار معروف فرانسوی هم نوشته اند.

سیرت آقا محمد خان

درمیان تاریخ نویسان که دربارهٔ وی بحث کرده اند بازسرجان ملکلم بیش ازدیگران اوصاف وی را شرح داده است. می نویسد که بالاترین شهوت وی ریاست بود و پس از آن امساك درخرج وسپس انتقام و کینه جویی، اما بیشتر امساك وانتقام رادرمقام جاه طلبی ازیاد می برد و برای استرضای ریاست دوستی خویش ازهیچ چیز دریغ نداشت.

حقیقت دیگری که در بارهٔ وی منکر نمی توان شد اینست که اگر می توانست بفریب وخدعه کاری از پیش ببرد بزور متوسل نمیشد. پیران مادهان بدهان این نکته را

مکرر آورده‌اند که ازیکی از نزدیکان آقا محمد خان پرسیده اند آیا وی شجاع بوده است یا نه ؟ او گفته است البته شجاع بود ولی من هرگز بیاد ندارم بشجاعت کاری از پیش برده باشد و حیله و تزویر او کار را چنان از پیش میبرد که دیگر حاجت بدلاوری نداشت .

فکر وی بسیار عملی بوده و برای پیش بردن مقصود خود از هیچ روی گردان نمی شده است و هر وسیله‌ای را جایز می‌شمرده . معاصرینش گفته‌اند که ظاهراً دعوی دینداری میکرده وحتی درلشکر کشی‌ها وسفرها نیم شبان بر می خاسته و نماز میکرده و با این همه با برادرش جعفر قلی خان بقرآن قسم خورده بود که وی را بیش از یك شب درطهران نگاه ندارد وچون اورا کشتند و کشته‌اش را نزد او بردند دستور داد فوراً ازشهر بیرون ببرند که برخلاف سوگند خود رفتار نکرده باشد .

دیگر از صفات او که همهٔ تاریخ نویسان درآن اتفاق کرده‌اند بی رحمی اوست و حتی این لطیفه را ازیکی ازعمال نزدیك اوروایت کرده‌اند که هروقت ازپیش او میآمد دست بر سر خود می‌نهاد تا ببیند بجای خود هست یا نه ! در نتیجه این سختگیریها و بدرفتاریها و پیمان شکنی‌ها هرگز بهیچ کس اطمینان نداشته ودر سراسر مدت فرمانروایی خود بزرگان ومتنفذین ایران را مجبور می کرده‌است که همیشه چندتن از نزدیکان خود را بگروگان نزد او بفرستند تا بدین وسیله بدیشان اعتماد کند .

در برابر این صفات طبیعی که برخی از آنها ناشی از نقص خلقت او بوده است تردیدی نیست که مردی کاردان و باکفایت ومدبر بوده چنانکه نه تنها بسرعت هرچه تمامتر ایران را گرفت و بپادشاهی رسید بلکه سرزمینی را که پریشان و گرفتار ملوك الطوایف وراهزنان مسلح و گردن کشان بود امن کرد و جهانیان را از پیشرفت‌های خود خیره ساخت .

در امور داخلی ایران وی برخی اصلاحات کرد از آن جمله این بود که دستورداد بهر شهری که وارد می شود کسی باستقبال او نرود . پیش ازو در دورهٔ صفویه و پس از آن دردورهٔ افشارها وخاندان زند درسراسر ایران معمول شده بود که مکاتبات دولتی را با انشای پرتکلف و پرازکنایه و استعاره وعبارت پردازیهای زاید ومخل می نوشتند واو نخستین کسیست که دستور داده‌است مکاتبات و احکام وفرمانهای دولتی را بزبان ساده بنویسند وازعبارت پردازی خود داری کنند وهروقت فرمانی یا حکمی پیش اومی بردند که امضا کند و باصطلاح آنروز «صحه» بگذارد یعنی بگوید صحیح ودرستست وادارمی‌کرد میخواندند واگر بعبارات مغلق ومقدمهٔ منشیانه آغاز کرده بودند نمی گذاشت بخوانند ودستور می‌داد عوض کنند .

ازطرف دیگر بمراسم درباری بسیارمقید بود، چنانکه می نویسند وقتی سفیری از سوی پادشاه افغانستان بدربار او آمده بود و کسی که سفیر را نزد او برد گفت سفیر پادشاه

افغانستان برای پای بوسی غلامان آستان شما آمده است .آقـا محمد خان چنان درخشم شد که چیزی نمانده بود حکم کشتن آن بیچاره را بدهد و گفت چگونـه ممکنست سفیر پادشاهی پای غلامان ما را ببوسد ؟ و باید احترام سلطنت را نگاه داشت . سپس دستور داد آن کسی را که تا این اندازه نسبت بسلطنت بی‌احترامی کرده است بچوب ببندند و قسمت عمده‌ازدارایی اورا ضبط کرد .

دیگر ازکارهای مهم او در کشور داری این بود که سربازان ولشکریان خود را بسیار رعایت میکرد وهمیشه جیره وحقوقشان را بموقع می‌رساند ودرآسایش آنها جدی داشت . درجنگهای آن زمان که هنوزغارت کردن جزو آیین رسمی کشورگیری بوده‌است تا وی اجازه نمیداد کسی حق نداشت دست بیغما دراز کند . اما در برابراین سختگیریها منتهای رعایت را نسبت بلشکریان خودداشت، چنانکه گفته‌اند درمحاصرهٔ کرمان وجنك بالطفعلی‌خان سپاهیانش عده‌ای اززنان‌را اسیر کرده و با خودآورده بودند . پس‌ازچندی چندتن ازمحترمین کرمان بایك تن ازعلمای بسیارمحترم بطهران نزد اوآمدندوخواستار شدند که اسیران را پس دهند . آقا محمدخان گفت من هرگزراضی نمیشوم آنچه دردست سپاهیان منست ازیشان پس بگیرم و ازطرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند ، لشکریانرا راضی کنند وهرکرا میخواهند با خود ببرند .

این‌رعایت فوق‌العاده‌ای که‌دربارهٔ لشکریان خود داشت‌سبب‌شده بود که‌سپاهیانش نیز نسبت باومنتهای دلبستگی را داشتند واوهم نه تنها رعایت‌آسایش آنها را می‌کـرد بلکه وسیلهٔ تفریح ودرضمن ورزش ایشانرا درسواری‌وبکاربردن اسلحه فراهم می‌آورد، چنانکه هروقت جنگی درمیان نبود لشکریان خود را با خود بشکارمـی برد وشکارهای بسیاربا شکوهی فراهم می کرد .

بااین همه بواسطهٔ جنگها وتاخت وتازهای بسیار که‌کرد سر انجام لشکریـانش خسته شدند وازدستش بتنگ‌آمدند ودراواخرپادشاهی او ازو نـاراضی بودند چنانکه عاقبت ببهانه‌ای درلشکرگاه ودر حین لشکرکشی سه‌تن از لشکریانش‌او را کشتند .

تردیدی نیست که مردان مقطوع‌النسل بی‌رحم وسخت گیر وشدیدالعمل میشوند و این صفات درونیز بمنتهی درجه بوده است . وانگهی ازکودکی ببیابان‌گردی وتاخت و تازوغارت‌وکشتارخوی گرفته‌ومرارتهایی که‌درین‌راه کشیده‌بود کینه‌وقهری‌دردل‌اوفراهم ساخته بود وبهیچکس رحم نمیکرد . معروفست درمدتی که درشیرازبوده و اجازهٔ رفتن ازآنجا نداشته است چون کریم خان نسبت باوبازهم مهربان بوده او راروزها درمجلس خود می‌نشانده ووی هم چنان‌که روی قالی‌های فاخردستگاه کریم خان نشسته بودچون دیگرکاری ازو برنمی‌آمد با چاقو فرش زیرپای خود را می‌درید وحتی گفته‌اند که چـون

بردستگاه کریم خان درشیرازدست یافت افسوس خورد و گفت اگر میدانستم روزی این فرشها بمن تعلق میگیرد این کار را نمیکردم .

پیداست که این سخت‌گیریها و بی‌رحمی‌ها مخصوصا درجنگها بیشترظاهر میشده و بهمین جهة کشتارهایی که آقا محمد خان درضمن کشورگیریهای خود کرده بخصوص در گرفتن شیرازواصفهان وقتل عام کرمان وتفلیس معروفست . درکرمان حتی پیشوایان دینی وطلاب مدارس وزنان پیروکودکان را معاف نکردند وتا خبردستگیری لطفعلی خان باو نرسید بمردم شهرامان نداد ودرتفلیس هم خونریزی بمنتهای شدت خود رسید:

شدت عمل آقا محمد خان حتی متوجه نزدیکان اومیشده وازنخست که بنای کشور گیری راگذاشت چون درمیان قاجارها نفوذی نداشت حتی کسانش ازو پیروی نکردندو تنها راهی که‌داشت‌این بود که بوسیلهٔ خوف وخشیت برآنهاغالب‌شود ودرین کار باندازه‌ای مبالغه کرد که حتی با برادران خود رضا قلی‌خان ومرتضی‌قلی‌خان‌وجعفرقلی‌خان و مهدی قلی خان جنگ کرد وازآن پس این نفاق‌درخاندان شاهی قاجارماند واتحادو پیوستگی که لازمهٔ خانوادگیست‌درین‌خاندان نبوده است چنانکه‌پس‌ازمرگ‌فتحعلی شاه پسرانش برسرسلطنت باهم نزاع کردند وپس ازمرگ محمد شاه همین اوضاع پیش‌آمد.

دربارهٔ لئامت وامساك اودرخرج کردن نیزدرکتابها مطالب فراوان هست ودرین زمینه نمی‌توان شك کرد . دلیل‌آنهم واضحست که‌وی خردسالی‌وجوانی خود رادرعسرت وتنگدستی گذرانده وبیشتراوقات ازتهیهٔ وسایل زندگی محروم‌بوده است، چنانکه در موقع فرارازشیرازتهی دست بود وچیزی که سبب پیشرفت‌کاراوشد این بود که مالیاتی راکه ازعراق و مازندران بفارس می‌بردند غارت‌کرد و وسیله برای تامین لشکرکشی خود فراهم ساخت وازآن پس‌نیزمصارف لشکریان خودرا ازغارت نواحی مختلف‌ایران بدست می‌آورد ودرزمان اومالیات ایران وضع مرتبی نداشت .

در بارهٔ تنگ چشمی او داستانهای بسیار گفته‌اند از آن جمله گفته‌اند که با ولیعهد وبرادر زاده‌اش فتحعلی شاه که ازهمه پیش اوعزیزتربود همواره برسر خوزاك سخت‌گیری می‌کرد ومعروفست که باومی‌گفت ایران استطاعت‌آنرا ندارد که تودورنك خورش برسرسفرهٔ خود داشته باشی . درسبب کشته شدنش گفته‌اند که آنروز خربوزه‌ای برایش‌آورده بودند ویك نیمه ازآنرا درناهارخورده ونیمی دیگر راگفته بود برای شام‌بگذارند وچون‌موقع شام رسیدوخربوزه‌راخواست معلوم‌شدسه‌تن ازخدمت‌گزارانش خورده‌اند.درخشم شد وفرمانداد آن سه تن را فردا صبح بکشند وآنها نیز که ازجان خود درهراس بودند شبانه همدست شدند وبرسر بالینش رفتند وبزخم‌کارد او را ازمیان برداشتند.

نیز آورده‌اند که چون در خراسان بر شاهرخ میرزا آخرین شاهزادهٔ افشار دست یافت و جواهر نادر شاه را که نزد او بود بشکنجه ازو گرفت از دیدن آن گوهرهای گرانمایه چنان شاد شده بود که در اطاق را بروی خود بسته بود و بر روی آنها می‌غلتید.

بهمین جهتست که جامهٔ فاخر نمی‌پوشید و غذای لذیذ نمیخورد و سفرهٔ وسیع نمیگسترد و بسیار ساده زندگی میکرد و بتجمل و تشریفات نمی‌پرداخت و این همه برای آن بود که خرجی فراهم نکند. معمولا درجنگها یادرشکار برسر سفره‌ای که روی زمین می گستردند می‌نشست و خوراك بسیار ساده‌ای می‌خورد و همراهان نزدیکش را هم بر آن سفره مینشاند. گویند روزی که با همراهان خود نان جو و ماست میخورد یکی از درباریان هم بر آن سفره نشست و با وی بخوردن مشغول شد. درمیان خوراك ناگهان دستش را گرفت و مانع ازخوردن اوشد و گفت هرچه پلو ومرباهای لذیذ می‌خواهی بخور من حرفی ندارم اما راضی نیستم ازین سفره‌ای که برای لشکریان منست چیزی بخوری.

دیگر ازحکایاتی که سرجان ملکلم دربارهٔ لئامت آقا محمد خان آورده اینست که وقتی مردی دهقانرا برای خطایی که کرده بود بمجازات کشیده بودند ومیخواستند گوشش رابیرند جلاد را خواست ودستورداد درحضوراومجازاتش کند. دهقان پولی بجلاد وعده کرد که همه گوشش را نبرد وچون آقا محمدخان این مطلب را شنیدروستایی را نزد خو خواند وگفت اگردو برابر پولی که بجلاد وعده کردی بخودم بدهی گوشت را نمی برم. دهقان بدست و پای اوافتاد وازو شکرگزاری کرد وتصور کردشوخی کرده است بهمین جهت راه افتاد که برود آقا محمد خان او را نزدیك خود خواند و جداً پول را ازومطالبه کرد.

نیز نوشته‌اند زمانی با درویشی شریك شد ودرویش درحضوراو بدربار آمد و نخست وی برای فریفتن دیگران چیزی باوداد و درباریانرا دعوت کرد هریك چیزی بدرویش بدهند وهریك برای رقابت با دیگری وجلب توجه اوسعی کردند بیشتر بدهند و بدین گونه درویش مبلغ خطیری گردآورد ولی طمعش جنبیدوشبانه فرار کردو آقا محمدخان هرچه درپی او گشت او را نیافت واین واقعه را خود برای درباریان خویش روایت کرده ودستورداده است آندرویش را هرجا بیابند دستگیر کنند، اما درویش ظاهراً از ایران رفته وهرچه گشته‌اند اورا نیافته‌اند.

در جوانی که آقا محمد خان در شیراز در دستگاه کریم خان میزیسته است کریم خان مهربانی بسیار باومیکرده وهمیشه اورا درمجالس خود می نشانیده و حتی در کارهای مهم با اوشورمیکرده است. اما وی همینکه برخانوادهٔ زند چیره شد ازهیچ

گونه آزار و بی احترامی بزن و مرد آن خانواده خود داری نکرد در ایران معروف بود میگفتند وقتی که شیراز را گرفت قبر کریم خان را شکافت و سرش را با خود بطهران آورد و در زیر پلهای قسمتی از ساختمانهای کاخ گلستان که در ضلع شمال غربی آن واقعست و بحیاط سرچشمه معروفست و مظهر آب در آنجاست دفن کرد که هروقت از آن پلها بالا و پایین میرود سرش را لگد مال کند . این مطلب در میان مردم ایران بسیار رایج بود و پس از خلع قاجاریه آجر فرش زیر آن پلها را شکافتند و استخوانهایی بدست آوردند و درهمانموقع عکسی برداشتند که معروفست . نیز معروفست که چون شیراز را گرفت خانهای شاهزادگان زند را ویران کرد و هرچه داشتند بباد غارت داد .

دیگر از مطالبی که درحق ناشناسی او معروفست و از پیران شنیده‌ام اینست که در حین توقف در شیراز یکی از مردان دستگاه کریم خان باو بسیار مهربانی میکرد و چون وی در شیراز حکم اسیری را داشت و دیگران همه او را خرد میگرفتند و این مرد یگانه کسی بود که با او مهربان بود آقا محمد خان همیشه از وی امتنان داشت و در هر موقع از و یاری میخواست و وی هم دریغ نمیکرد . روزی که درحمام بود آقا محمد خان هم وارد شد و آنمرد درباره وی بسیار مهربانی کرد و نزدیک خود نشاند . آقا محمد خان بسیار ممنون شده بود و گفت اگر روزی بخت بامن یار شود و بدولت برسم سزای این مهربانی های تراخواهم داد . آنمرد گفت از قدیم گفته‌اند که دولت مانند مرغیست که بر سر کسان مینشیند و بالهای بسیار بلند دارد و بر روی چشمها می گسترد بطوری که مانع از دیدن می‌شود . آقا محمد خان گفت چنین نیست و اگر آن روز برسد بتو نشان میدهم . اتفاقاً درموقعی که آقا محمد خان اصفهان را گرفت آنمرد جزو کارگزاران خاندان زند در اصفهان بود و دستگیر شد و اورا هم با دیگران آوردند که درحضور آقا محمد خان بکشند . وی برای اینکه عهد دیرین خود و گفتگوی آنروز درحمام را بیادش بیاورد دو دست را روی چشمان خود گذاشته بود . آقا محمد خان دستور داد او را پیش آوردند و سبب این کار را پرسید وچون او مطالب را گفت درخشم شد و فرماند اد نخست چشمانش را درآوردند و پس از آن سرش را ببریدند .

از این گونه روایات درباره آقا محمد خان و صفات شخصی او در اسنادی که اززمان وی مانده وحتی در خاطره پرانی که مادیده‌ایم بسیار بوده است . پیداست که ایرانیان در همان زمانی که وی زنده بوده است دل خوشی ازو نداشته‌اند و کارهایش را نمی پسندیده‌اند .

مناسبات گرجستان با ایران

کشوری که از زمانهای قدیم ایرانیان بآن گرجستان گفته‌اند ناحیهٔ نسبة وسیعیست که شمال و مغرب آن را کوهستان و جنوب و مشرق آن را دشتی حاصلخیز فرا گرفته است . درشمال آن رشته کوههای قفقاز ودرجنوب آن ارمنستان ودرمشرق سرزمینی واقع شده که ایرانیان قدیم بآن اران می گفتند وجایگاه آلانیان قدیم بودو اینك جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان وجمهوری نخجوان را تشکیل می‌دهد ومغرب گرجستان بدریای سیاه می‌رسد .

ایرانیان درزمان قدیم باین سرزمین گردستان گفته‌اند وسپس دردورهٔ بعد آنرا گرجستان نامیده‌اند ومردم آن دیار بکشور خود « ساخارثولو » (۱) می گویند . کلمهٔ گرج و گرجی را درزبان تازی « جرز » و گرجستان را نیز گاهی « جرزان » نوشته‌اند . درزمانی که قلمرو پادشاهان گرجستان توسعه یافته کشورشان شامل قسمت غربی و مرکزی ناحیهٔ ماوراء قفقار بوده است .

درین سر زمین مللی که از یك نژاد و اندك اختلافی درزبانهای ایشان هست از زمان قدیم مسکن داشته‌اندرزبانهای آنها را که بیك دیگر نزدیك اند از نظر زبان‌شناسی جزو دستهٔ زبانهای « خارثولی » (۲) می‌دانند وخطی دارند که ازخط یونانی گرفته‌اند ولی درآن تصرف بسیار کرده‌اند. درنتیجهٔ همسایگی وروابط نزدیك که باایران داشته‌اند یك عده معتنا به کلمات فارسی وارد زبان گرجی شده و برخی ازشاهکارهای ادب ایران رابزبان گرجی ترجمه کرده‌اند ازآن جمله است شاهنامهٔ فردوسی وویس ورامین فخرالدین اسعد گرگانی .

گرجستان بچند ناحیهٔ جزء تقسیم شده که مهمترین آنها کاخت و کارتیل و ایمرت و مسخت بوده است . یکی از نواحی آن سرزمین لازیکای قدیم یالازستان دوره‌های بعد بوده که گاهی هم استقلال پیدا کرده است .

دین اکثریت گرجیان امروز ارتودوکس یونانیست و برخی ازطوایف این نژاد درزمانهای بعداسلام آورده‌اند، مانند لگزیان یالزگیان وآجارها و گروهی ازابخازیان.

دردورهٔ هخامنشی سرزمین گرجستان مانند کشورهای مجاور آن جزو خاك ایران بوده است. پس ازآن دولتهای نیمه مستقلی در کارتیل و کاخت تشکیل شده ودردورهٔ ساسانی مدتهای مدید گاهی بتصرف امپراطوران بیزنتیه در آمده و گاهی از ایالات ایران بوده است .

---

(۱) Sakharthwelo (۲) Kharthweli

گرجیان خود مدعی‌اند که زنی بنام «نینو» دین ترسا را بآنجا برده ودرآغاز قرن چهارم میلادی مردم گرجستان بآن گرویده‌اند و «میریان» پادشاه گرجستان نخست این دین را پذیرفته و مردم را بآن دعوت کرده است. استقلال کلیسیای گرجستان را در انجمن عمومی نصارای جهان درسال ٦٨٠ میلادی برسمیت شناخته‌اند.

پادشاهان ساسانی باآنکه درارمنستان گاهی منتهای سخت گیری را برای برانداختن دین ترسایان کرده‌اند درگرجستان این معامله را روانداشته‌اند واین می‌رساند که نصارای گرجستان با زردشتیان ایران و دربار ساسانی بیش‌از مردم ارمنستان سازش داشته‌اند.

از زمانی که دولت بیزنتیه یعنی روم شرقی و رومیةالصغری در آسیا تشکیل شده همواره درسر گرجستان بادولت ساسانی اختلافی در میان بوده و کرارا زد وخوردهایی برانگیخته‌اند وتاپایان دورهٔ ساسانی این کشمکش درمیان بوده‌است وسرانجام آخرین بار در ٦٢٧ هراکلیوس امپراطور بیزنتیه گرجستان را از ایران گرفت اما بزودی تازیان که برایران تاختند این سرزمین را هم جزو قلمرو خود کردند و تنها بگرفتن جزیه از نصارای گرجستان قناعت کردند و گرجیان را دردین خود آزاد گذاشتند.

دردورهٔ اسلامی تفلیس که در مرکز گرجستان واقعست مهم‌ترین شهر آن سرزمین شدوشهری بود که ترسایان ومسلمانان درآن باکمال سازگاری زندگی کردند.

درپایان قرن دوم هجری سلسلهٔ باگراتیان که تازیان بآنها «بقراطیان» می‌گفتند ودست نشاندهٔ خلفا بودند قدرتی گرفتند و از جنوب قلمرو خود را وسعت دادند. بهمین جهت ناحیهٔ گنجه کرارا جزو گرجستان شده ودرقرن ششم هجری گرجیان قسمت عمده از سرزمین اران‌راهم متصرف شده وتاآذربایجان ایران پیش‌رفته‌اند وشهر تبریز نیزمدتی دردست آنها بوده است چنانکه خاقان اختسان ممدوح عمدهٔ خاقانی که‌شروان و قسمتی از آذربایجان راهم داشته از پادشاهان گرجستان بوده است.

پیش‌ازآن درقرن پنجم سلجوقیان گرجستان راهم گرفتند وتنها درسال ٤٩٣ هجری که ترسایان در جنگ صلیبی شهر اورشلیم را متصرف شدند داوید پادشاه گرجستان کارگزاران سلجوقی را از آنجا راند و در دورهٔ سلطنت تامار ملکه معروف گرجستان از ٥٨٠ تا ٦٠٩ دولت گرجستان باوج ترقی رسید وپس‌از آن باز دورهٔ انحطاط آغاز شد،زیرا که پادشاهان مغول گرجستان راگرفتند وپس‌از آن تیمور گورکان در ٧٨٩ و ٨٠٦ شش‌بار بگرجستان لشکر کشید.

درقرن نهم هجری که‌سلسلهٔ باگراتیان هنوزدرگرجستان فرمانروایی داشت،این‌سر زمین به‌ناحیهٔ مستقل کرتیل وکاخت وایمرت تقسیم‌شد و پنج‌ناحیهٔ مستقل کوچك‌هم‌تشکیل یافت واز آن پس دیگر حکومت واحدی درین ناحیه بر سرکار نیامد.

پس‌از برچیده‌شدن امپراطوری بیزنتیه که دیگر ازخارج دولتی باگرجستان‌یاری نمی کرد ازیك سوترکان عثمانی وازیك‌سو دولت ایران وازسوی دیگرلگزیان نواحی مختلف گرجستان راتصرف کردند تااینکه‌درقرن یازدهم هجری پادشاهان کرتیل‌وکاخت دست نشاندهٔ پادشاهان صفوی شدند .

از سوی شمال روسها بمرزهای گرجستان رسیده بودند و چون با مردم گرجستان هم کیش بودندوظاهرا دعوی پشتیبانی ازآنها داشتند وفرمانروایان‌ایران کرارا بامردم گرجستان بدرفتاری کرده بودندگرجیان تمایلی نسبت بدربار روسیه‌بهم‌زدند، چنانکه در ۹٦۵ لوان‌دوم پادشاه‌کاخت از ایوان چهارم‌واسیلیویچ تزار روسیه در برابر صفویه یاری‌خواست . درزمان شاه‌عباس اول الکساندر پادشاه گرجستان ازباریس فئودروویچ گادونوو تزار معروف روسیه مدد خواست و در ۱۰۲۸ تیموراز پادشاه گرجستان نیز سفیری بدربار میخائیل فئودوروویچ رومانوف نخستین تزار خاندان رومانوفها فرستاد وازو استمداد کرد. ولی نیروی تزارهای روسیه هنوز بجایی نرسیده بود که‌باگرجستان یاری مؤثری بکنند، بهمین جهت وضع این سرزمین تغییری نکرد وتنها دردورهٔ سلطنت و اختناگ ششم پادشاهان گرجستان اندك‌نیرویی بهم‌رساندند

هراکلیوس دوازدهم که از ۱۱۷۵ تا ۱۲۱۳ سلطنت کرده است، گاهی در برابر دولت‌عثمانی و لگزیان ولشکریان ایران ایستادگی کرد ولی درزمان وی‌حوادث شومی رخ‌داد ازآن جمله طاعون سختی بود که در ۱۱۸٤ روی آورد وقتل‌عام آقامحمدخان‌در ۱۲۱۰ بود. بهمین‌جهت‌جانشین‌وی گرگی دوازدهم در۱۲۱۵ کشورخودرابروسیه‌واگذار کرد وچندسال بعد در ۱۲۱۹ نیز ناحیهٔ ایمرت یکی از ولایات روسیه شد .

دردورهٔ صفویه از۱۰۲٤ تا ۱۱۱۵ که اوج قدرت شاهان صفوی در گرجستان بوده است همیشه از دربار صفویه حکمرانی بگرجستان می‌فرستاده‌اند وکسانی که بحکومت گرجستان رفته‌اند بدین قرارند: عیسی‌خان در۱۰۲٤ ، علیقلی‌خان در۱۰۲۵، پیکارخان در۱۰۲۵ ، قرچکای‌خان در ۱۰۳۳، سلیم‌خان در۱۰٤۳، مرتضی قلی‌خان ملقب بشهنواز خان در ۱۰٦۹ ، بیژن‌خان در ۱۰۸٦ ، عباسقلی‌خان در ۱۰۹۹ ، کیخعلی‌خان از ۱۱۰٦ تا ۱۱۱۵ زمان شاه سلطانحسین .

در ۱۲۰۹ ابراهیم خلیل‌خان که از جانب ایران از ۱۱۷۷ تا ۱۲۱۱ حکمرانی قراباغ داشت باردیگر از ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۱ باین مقام رسید در موقعی که آقا محمدخان در کرمان وفارس بود موقع را غنیمت شمرد با حکمران تفلیس واعیان شروان‌و شماخی وقبه ودربندهمدست شد و بنای سرکشی راگذاشتند. آقا محمدخان دربازگشت بطهران بمیرزا اسدالله‌خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود وپس ازآن بنام اعتمادالدوله

صدراعظم ناصرالدین شاه شددستور داد که لشکری گرد آوردودر بیرون شهر لشکرگاه ساخت وعازم آذربایجان شد .

پس از آنکه باردبیل رسید بمحمد حسین‌خان قوانلو دستور داد تاباعده‌ای در سه فرسنگی قلعهٔ پناه‌آباد در سرپل خدا آفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل‌خان نتواند پل را ازمیان بردارد . باهمهٔ شتابی که محمد حسین‌خان کرد چون برسر پل‌رسید دید که ابراهیم‌خان‌پل راشکسته‌است وخبر بآقامحمدخان داد. وی‌هم سلیمان‌خان راکه ازفرماندهان لشکرش بود مامور کرد پل را ازنو بسازد وچون پل‌را تعمیر کردند چهار برج در دوطرف آن ساختند تا لشکریان خود را ازپل بگذراند و مصطفی‌خان قاجار را بسوی طالش روانه کرد وسلیمان‌خان رابا پنج‌هزار تفنگچی و محمدحسین‌خان برادر حاج محمد ابراهیم صدراعظم را باسه‌هزار سپاهی درپی مصطفی‌خان فرستاد .

اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن وفرزند ودارایی خود را سوار کشتی کردند وبسوی سالیان راه افتادند . اما مردم سالیان ازترس آنهاراراه ندادند وایشان ناچاردر میان دریا لنگر انداختند . تفنگچیان گیلانی مامور شدند که بشنا بمیان دریا بروند و کشتی‌های ایشان را اسیر کردند . سلیمان‌خان و مصطفی‌خان مردمی راکه بکوهها پناه برده بودند آزار بسیار کردند وجمعی کثیر را اسیر گرفتند . این اسیران راکه نزدآقا محمدخان بردند چندتن ازیشان راکشت و فرزندانشان را بمازندران واردبیل فرستادو تنها شاهنوازخان پسرشاه پلنك راکه از سران گیلان بود بخود نزدیك کرد .

پس ازین واقعه از پل خدا آفرین گذشت ودرراه مصطفی‌خان‌را بالشکری برای سرکوبی ارمنیان ناحیهٔ قپان‌فرستاد ووی‌هم جمع کثیری‌از زن ومرد وپیر وجوان رااسیر کردو باصدوشانزده سربریده‌نزد آقامحمدخان فرستاد.وی‌هم اسیران رادرمیان‌لشکریان خود تقسیم کرد ورضاقلی خان نام را بناحیهٔ دیگر برای تاخت‌وتاز فرستاد .

سپس‌درمنزلی معروف بتخت طاوس عبدالرحیم‌خان شیرازی وچراغ‌خان بختیاری را با عده‌ای بپاسبانی پل گماشت و سلیمان‌خان ومصطفی‌خان را با ده‌هزار سپاهی برای گرفتن‌قلعهٔ پناه‌آبادفرستادوایشان‌درنیمه راه‌بلشکریان ابراهیم‌خلیل‌خان برخوردندوجنگی کردند وآن لشکریان بقلعه گریختند و ایشان قلعه را محاصره کردند . آقامحمدخان در دنبال آنها رسید و برقلعه توپ بست وجمعی را کشت. سپس‌مصطفی‌خان را با پنج هزار سپاهی بعسکران سه‌فرسنگی پناه‌آباد فرستادکه راه رابرفراریان ببندد ورضاقلی‌خان‌را هم باعده‌ای بتخت طاوس روانه کردکه راه مسافران وکاروانیان رابگیرد .

سرانجام ابراهیم خلیل خان بـا ده هزارتن ازقلعهٔ پناه‌آباد بیرون رفت وجنگی درگرفت وهزارتن ازسپاهیانش کشته‌شدند وگروهی نیزاسیرشدند . آقا محمد خان‌دستور

داد نامه‌ای بابراهیم خلیل خان بنویسند واورا باطاعت دعوت کنند . نوشته‌اند که منشی درآن نامه این شعر را نوشته بود :

زمنجنیق فلك سنگ فتنه می بارد　　تو ابلهانه گریزی بآبگینه حصار

وابراهیم خلیل‌خان درجواب این‌شعررا نوشت:

گرنگهدارمن آنست که من میدانم　　شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد

سپس پیرقلی‌خان وعبدالله خان که ازسران لشکرآقا محمد خان بودند مامورشدند محمد بیك واسد بیك برادر زادگان ابراهیم خلیل خان راکه دربیرون قلعهٔ پناه آباد بودند بگیرند و نزدآقا محمدخان ببرند . ابراهیم خلیل خان ازشنیدن این خبربرآشفت ویکی‌ازخویشاوندان خود رانزدآقا محمدخان فرستاد و پیشنهادکرد یکی‌ازنزدیکان‌خود رابگروگان بلشکرگاه آقامحمدخان بفرستد وهرسال خراجی بپردازد و بر پیری‌او ببخشاید واجازه دهد وقتی دیگرخود بنزد او برود . وی ایـن پیشنهاد را پذیرفت ومحمد خـان قاجارایروانی وجوادخان حکمران گنجه، وملك مجنون وملك قلی وملك اسمعیل ازسران آندیاربا پیشکش‌های فراوان نزدآقا محمد خان رفتند . شیخعلی خان پسرفتحعلی خـان ازاعیان شهرقبه بدست‌یکی ازنزدیکان خودپنج هزارتومان‌نقدبرای اوفرستاد .حسین‌خان حکمران باکویه (بادکوبه یا باکو) نیزنامه‌ای باپیشکش فرستاد وسلیمان پاشاحکمران بغداد هم چند اسب تازی وچند استرنزد او روانه کرد .

سرانجام آقامحمد خان‌پس ازسی‌وسه‌روز که‌دربیرون‌پناه‌آباد لشکرگاه‌ساخته بود روزی سران لشکرخود را جمع کرد وبایشان دستورداد که جوانان قاجارکه از سی‌سال کمترداشتند با جوانان طوایف دیگرکه همراه او بودند در یك سو بایستند و پیران و سالخوردگان‌قاجاروطوایف‌دیگرکه بیش از پنجاه سال داشتند درسوی دیگرجابگیرند وخود نخست درمیان جوانان رفت وگفت ما ازعراق‌برای گرفتن قلعهٔ پناه‌آباد آمده‌ایم وآنرا محاصره کردیم وکاری ازپیش نبردیم ، اکنون زمستان درپیشست وعلوفـه تنگ یاب خواهد شد ، چه مصلحت میدانید بمانیم وجنگ بکنیم یا برگردیم ؟

جوانان گفتندهرچه‌دستور بدهید همان‌خواهیم کرد. وی رااین‌سخن خوش‌آمدوگفت این جوانان خردمند مرا وکیل خود کرده‌اند . سپس ازپیران و سالخوردگان پرسید چه بایدکرد ؟ پیران قاجارگفتند زمستان درپیشست وآذوقه وعلوفه بزحمت بدست خواهـد آمد ، صلاح درآنست که بطهران برگردیم وزمستانرا بمانیم وبهاردوبـاره باین جـا برگردیم.

آقا محمد خان گفت رای شما درست نیست . بزرگان قاجارمیخواهند بطهران‌نزد زنان خود بازگردند وسران آذربایجان‌همین هوس رادارند وهیچ فکرنکردندکه بزنان

خود چه خواهند گفت . آیا آنها نخواهند گفت که همه بزرگان ایران رفتند و درین سفر نتوانستند ازعهدهٔ یك جارچی برآیند ومقصود او ازجارچی ابراهیم خلیل خان بودزیرا که یکی ازنیا گان اواین منصب را داشته است .

چون آقا محمد خان این سخنان راگفت پیران وسالخوردگان گفتند ما ازین جا نمی رویم تااین قلعه رابا خاك یکسان نکنیم وابراهیم خلیل خان رانگیریم آقامحمدخان گفت شما درست می گویید اما چون من وکیل جوانانم بصوابدید ایشان کارمی کنم . بامداد فردا باید هریك ازلشکریان بنهٔ خود را بردارد وخود سوارشود ودرکنار بارگیر جا بگیرد تا من بگویم چه باید کرد .فردای آن روزکه همه آماده شدند وی راه تفلیس را درپیش گرفت ولشکریانش نیزدرپی اورهسپارشدند ودرمنزل قراچای بنهٔ خود راگذاشتند وحاج محمد ابراهیم خان اعتمادالدوله هم درآنجاماندواز آنجا بهراکلیوس پادشاه گرجستان که درآن زمان درایران باو «ارکلی خان» می گفتند نامه نوشت که درخواست ابراهیم خلیل خانرا پذیرفتم وچند روزی باو مهلت دادم واینك عازم تفلیس هستم . چون این کشور از زمان شاه اسمعیل صفوی تاکنون همیشه جزو ایران بوده باید فرمان گزار ما باشی

ارکلی خان باین نامه اعتنایی نکرد و بتهیهٔ برج وبارو وتدارك جنگ پرداخت واز تفلیس با سپاهیان خود بیرون رفت . جنگی سخت درگرفت ودر آن هنگام باد سختی وزیدن گرفت ومانع کارگرجیان وارمنیانی که درسپاه هراکلیوس بودند شد وایشان بشت بمیدان جنگ دادند . لشکریان آقا محمد خان همآنها را دنبال کردند تا بدروازهٔ شهر رسیدند. درین میان چهارصد تن ازمردم چرکس که اندیشهٔ کشتن آقا محمد خان راداشتند ازدروازه بیرون رفتند وگرد سراپردهٔ اوراگرفتند وبرخی ازطنابهای چادر را با تیغ بریدند . وی نترسید وازجایی که نشسته بود برنخاست و بتفنگ چیان مازندرانی که با او بردند فرمان تیرانداختن داد وبرخی از آنها راکشتند وکسانی که ماندندگریختند . درین موقع ارکلی با چند تن ازسران سپاه خود بشهررفت وزنش راکه تاریخ نویسان ایران بنام «ده فال» یادکرده اند با خواهر ودخترخود برداشت واز تفلیس بکاخت و کرتیل گریخت وبکوهستان آنجا پناه برد .

آقا محمد خان هفتاد تن ازسران گرجی راکه گرفتارشدند کشت و وارد شهر شد وهرچه از زر وسیم ونفایس یافتند غارت کردند وپانزده هزار زن ودختر وپسررا اسیر گرفتند وکشیشان را دست بستند ودر رود کراندانختند وکلیساها را سوختند وخانها را ویران کردند وپس از سه روز از تفلیس بیرون رفتند .

درین هنگام آقا محمد خان جوانان را نزد خود خواند وآنها را نواخت وگفت

من وکیل شما بودم و بوکالت شما این کار را کردم و از آنجا بگنجه رفت و در دهانهٔ جواد که ملتقای رود کر بارودارس باشد شنید که مصطفی‌خان دولو را که بادوازده‌هزار تن بدفع مصطفی خان حاکم شروان فرستاده است کشته‌اند . حاکم شروان چون یارای برابری با او در خود ندید بغیت داغی که پناه‌گاه‌خوبی بود رفته بود و مصطفی خان دولو شروان را گرفت. درین هنگام‌سلیمان خان‌برادرمحمد حسن خان حکمران شکی که از برادررنجیده بود نزد الکساندرلگزی حاکم« جاروتله» رفته بود و لشکری از آجا بجنگ برادر آورد . محمد حسن خان هم چون‌یارای برابری نداشت بآقداش گریخت و بآقا محمدخان خبرداد. وی هم بمصطفی خان‌دولو دستورداد بیاری او برخیزد و مصطفی خان با لشکریان خود بآقداش رفت . دربن‌میان حاجی سعید وحاجی نبی که از اعیان آن دیار بودند نزد آقا محمد خان رفتند و ازمحمد حسن خان بدگفتند و وی دستور داد که مصطفی خان محمدحسن‌خان را بگیردو با اموال وی نزد او بفرستد وحکمرانی‌شکی را بسلیم خان‌خان بدهد وخود بشروان برگردد.

مصطفی‌خان هم اورا گرفتار کرد واموالش را گرفت و بدین بهانه بنای بیدادگری راگذاشت و کسان محمد حسن خان واعیان‌آن سرزمین را شکنجه داد ومال بسیاراز ایشان گرفت و یك نیمه ازمال محمد حسن خان را هم برای خود برداشت . چون این خبربآقا محمد خان رسید او را احضار کرد و علیقلی خان را بجای او گماشت . مصطفی خان هم بسوی لشکرگاه‌آقا محمد خان رهسپارشد ، اما کسانی که ازو آزارديده بودند درنیمه راه بروتاختند وجنگی درگرفت وپس ازآنکه چندین تن از دوسوی کشته شدند سرانجام مصطفی خان هم کشته شد .

آقا محمد خان ازشنیدن این خبرپریشان شد وچون علیقلی خان بعد ازمصطفی‌خان قاجاربآنجا رفت دردفع مصطفی خان شروانی کوشید وتا سرزمین «قنداغی» اورادنبال کرد واو را درمیان گرفت وکار را بروسخت کرد تا اینکه خراجی بعهده گرفت .علیقلی خان دردشت مقان بآقا محمد خان رسید وبا او بطهران‌آمد .

سرجان‌ملکلم می گوید درآن گیرودار که مردم گرجستان فاسد شده و باهم‌اختلاف داشتند وحتی پسران‌ودختران خود را بمردم‌ایران وعثمانی می‌فروختند یك تن‌ازارمنیان آن سرزمین که یوسف امین نام داشت ومردی دلیروفتنه جوی بود ارمنیان و گرجیان را برانگیخت که با دول اسلام درافتند . دربن میان کریم خان زند از هراکلیوس خواست عروس خود راکه زن پسر مهتراو بود و بیوه مانده بود با ولیعهد خودگرگین خان که مراد همان گرگی سابق الذکرست وداماد خود داودخان ودوازده تن‌ازپسران بزرگان دیار و دوازده‌دختر زیبای دوشیزه که پیش ازدوازده‌سال نداشته باشند نزد وی بفرستد

تاگروگان باشند. فرستادهٔ کریم خان پیغام داد که اگراین کار را نکنندلشکری مامور گرجستان خواهد شد.

بزرگان دربارهراکلیوس اصرارداشتندکه وی ایـن پیشنهادرا بپذیرد ولـی هراکلیوس‌خود زیربارنرفت وچون کریم خان گرفتاری دیگرپیدا کرد این کار پیش نرفت. ملکلم پس ازشرح این واقعه جزییاتی ازفساد مردم آن سرزمین واختلاف در میان آنهـا آورده است وحتی می گوید در جنگهاسران لشکرمی گریختند و بدشمن تسلیم میشدند.

سپس جای‌دیگرمی گوید هراکلیوس میخواست‌حمایت تزارهای روسیه را برمردم گرجستان که ترسا بودند جلب کند وپشتیبانی زورمند داشته باشد وبهمین جهت‌آقا محمد خان عزم کرد اورا تنبیه کند.

می گوید در زمان فتنهٔ افغان پترکبیربا دربارعثمانی قرارگذاشت که شمال‌وشمال غربی ایران را در میان خود قسمت کنند. نادرشاه مانع ازیـن کارشد وچـون اورفت و اوضاع‌ایران بهم‌خورد ملکه‌روسیه قبول کرد گرجستان‌تحت‌الحمایهٔ او باشد و عهدنامه‌ای بسته‌شد که والی گرجستان خود وازجانب‌بازماندگان‌خود پذیرفت ازاطاعت ایران‌بیرون رود ودرحمایت دربار روسیه قراربگیرد.

یکاترین (کاترین) ملکه روسیه نیزپذیرفت که او و بازماندگانش همیشه پشتیبـان والی گرجستان باشند. حتی درین عهد نامه قید شده بود که نه‌تنهاآنچه اکنون‌درتصرف والی گرجستانست‌درحمایت ملکه روسیه خواهد بودبلکه هرجایی‌راهم که بعدتصرف کند همین حال را خواهد داشت.

ازسوی دیگریکاترین خیال تجاوز بنواحی دیگرایران هم داشت، چنانکه مرکز تجارتی‌دراشرف مازندران‌دایرکرده بود. در۱۱۹۷هجری (۱۷۸۳م.) یك‌تن ازامیران روسیه باچندکشتی جنگی باشرف‌آمدواجازه خواست درآنجاتجارت‌خانه‌ای دایرکند، اما چون درداد‌وستدبسیارارزان میفروختند و گران‌میخریدند وپیدا بودکه‌اندیشهٔ سوداگری ندارندآقا محمد خان‌بدگمان‌شد ودستورداد ایشان‌راگرفتارکردند. پس ایشان رادعوت کردوشراب بسیارداد وچون مست‌شدندهمه راگرفتند ونزد او بردند وچون عذرخواهی کردندعفوشان کرد وخلعت‌دادو گفت بایدازین کاربگذرندوبدین گونه این کارسرنگرفت.

ازسوی دیگرلشکریانی که وقتی بیاری پادشاه گرجستان‌فرستاده بود پس ازچهار سال که مشغول‌محاصره شهر گنجه بودندبناگاه بازگشتند. چون‌آقا محمدخان‌آهنگ‌تاختن بگرجستان کرد نقشه‌اش این بود که راه را برلشکریان روسیه ببندد که بیاری گرجیان نروند. پس ازفتح کرمان دستورداد که لشکریان در بهار دراطراف طهران جمع شوند ونزدیك شست هزارتن گردآمـدند. پنجاه وسه روز پس ازنوروزیعنی دربیست وسوم

اردی بهشت ازطهران عازم شد و تاآن‌زمان کسی نمیدانست بکجا خواهد رفت .

لشکریان خود را سه قسمت کرد : یك قسمت را ازسمت راست بمقان و شروان و داغستان فرستاد وقسمت دیگرازسمت چپ بسوی ایروان پای‌تخت ارمنستان رفتند وخود درمیان ایشان راه قلعهٔ شوشی راگرفت که ازدژهای‌استوارقراباغ‌بود. چنانکه پیش‌ازین گذشت سلیمان خان پل رود ارس رابست وازان گذشتند .

لشکریانی که بسوی مشرق رفته بودند ازکرانهٔ دریای خزر گذشتند و امرای‌آن نواحی‌یا تسلیم شدند ویا شکست‌خوردند . اما سران ایروان وشوشی بهراکلیوس‌تاسی کردند وبنای مقاومت گذاشتند . چون هراکلیوس را دعوت کردندکه نزدآقا محمد خان برود گفت من جزملکه روسیه فرمانبردار کسی‌نیستم. چون لشکریان آقا محمدخان بیشترسوار بودند فتح ایروان وشوشی رامصلحت ندید وتنها باظهاراطاعت سرکردگان آن نواحی بسنده کرد وکسانی را بمراقبت ایشان گماشت .

پس ازان دستورداد که لشکریان او که درسمت چپ بودند درگنجه‌باو بپیوندندو باآنکه سپاه وی در راه پراگنده شده بودند بازچهل هزارلشکری با خود داشت و با این عده بتفلیس تاخت . هراکلیوس چون بواسطه شتابی که‌آقا محمد خان بکاربرده‌بود امیدوارنبود دربار روسیه با اویاری کند با لشکریان خود که چهاریك سپاه آقا محمد خان نمی‌شد درپانزده میلی تفلیس با او روبرو شد .گرجیان منتهای دلاوری راکردند اما شکست خوردند وهراکلیوس بکوهستان گریخت وآقا محمد خان وارد تفلیس شد .

سپس می‌گوید نمی‌توان شماره کسانی راکه در تفلیس کشته شدند تخمین زد .پس از آن شمارهٔ اسیران گرجی را پانزده هزار وبقولی دیگر بیست وپنج هزارمی‌نویسد . سپس‌می‌گوید زمستان را دردشت‌مقان در ملتقای رودکر بارود ارس گذارند. پس‌ازذکر واقعهٔ شروان چنانکه گذشت می‌گوید مصطفی‌خان حکمران ایروان هم نزدآقا محمدخان رفت وتسلیم شد . اما ابراهیم خلیل خان حکمران شوشی‌هم‌چنان درمخالفت بود وآقا محمد خان دستورداد سر زمین او را بکلی ویران وتاراج کردند . دریـن سفرگرجستان بود که بخیال تاجگذاری وسلطنت افتاد وامرای قوانلو بیش ازهمه محرك او دریـن کار بودند. بنابرین کلاه کیانی برسر گذاشت و گردن‌بندی‌ازمروارید آویخت وشمشیری که در مقبرهٔ شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود وصفویه‌آنرامتبرك میدانستند برکمربست .

ملکلم‌می‌گوید رسم چنین بود که یك شب‌آن شمشیر را برسرقبرشیخ صفی‌الـدین می‌گذاشتند وتمام شب ازروح‌اوهمت می‌طلبیدند وروزدیگرشیلان‌می‌کشیدند وآن‌شمشیر رابرکمرمی بستندومبالغ خطیر بزیردستان وتنگ دستان میدادند .

دخالت دربار روسیه درکارهای قفقازچنانکه بجای خود بتفصیل خواهدآمد بیشتر

از زمان پتر کبیر شروع شده است و وی در ۱۱۳٤ (۱۷۲۲ م.) ببهانهٔ اینکه برخی از اتباع روسی را کارگزاران ایران کشته‌اند از تنگه دربند گذشت و شهر شماخی را محاصره کرد و درین زمان بموجب عهد نامه‌ای نواحی ساحلی دریای خزر را تصرف کرد. اما چند سال بعد آن نواحی را بنادرشاه پس دادند. چون هراکلیوس در گرجستان بسلطنت نشست در ۲٤ ژوییه ۱۷۸۳ میلادی (۲۳ شعبان ۱۱۹۷) در گئورگیوسك (۱) عهدنامه‌ای با دربار روسیه امضا کرد و دست نشانده آن شد. دوازده سال بعد آقا محمد خان برای تنبیه او این لشکر کشی را کرد و بگفتهٔ دیگر بیست هزار اسیر با خود برد. هراکلیوس تنها مختصر یاری از دربار روسیه دید و در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ ه.) درگذشت. پسرش ژرژیا گرگی و یا گرگین، بنا بر آنچه در ایران معمول بود، نیز گرفتار انقلابات و حوادث شوم بود و دایماً با لزگیان و لشکریان ایران میجنگید و همواره از پاول اول تزار روسیه یاری میخواست و درهمین حال درگذشت.

ماری یا مریم که زن بیوهٔ اووجانشین او بود نخست خواست از زیر بار دربار روسیه بیرون رود و حتی گفته‌اند ژنرال تسیتسیانوف افسر معروف روسی را که مامور شده بود او را بمسکو ببرد بزخم کارد کشت و سرانجام تسلیم شد. پسرش داویدیا داود چندی پس ازان واقعه درسال ۱۸۰۰ م. (۱۲۱۵ ه.) کشور خود را کاملا بالکساندر اول امپراطور معروف روسیه واگذاشت و بامادرخود بپترزبورك رفت و در آنجا درگذشت و ازان روز گرجستان از ایالات روسیه بشمار رفت.

سفر دوم گرجستان

هنگامی که آقا محمد خان بازماندگان نادرشاه را براندا خته و درخراسان بود میخواست بماوراءالنهر بتازد و آنجا را از دست ازبکان بگیرد. درین میان قاصدی از طهران رسید و نامه‌ای از حکمرانان آذربایجان آورد که محمدخان بیکلربیکی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیکلربیکی تبریز وخوی و دیگران نوشته بودند که چون درسال گذشته گروهی از لشکریان روسی در تفلیس کشته شده بودند یکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه که تاریخ نویسان زمان معلوم نیست بچه سبب همیشه اورا «خورشید کلاه» لقب داده اند برای انتقام هشتاد هزار سپاهی با صد توپ بمقان فرستاده و اینك در «ارض جواد» لشکرگاه ساخته‌اند و گروهی دربند را محاصره کرده‌اند و مردم باکو و سالیان و طوالش بآنها تسلیم شده‌اند و مردم شروان و گنجه هم فرمانبردار گشته‌اند.

آقا محمد خان ازین خبر بسیار پریشان شد و درهمان دم محمد ولی خان قاجار را با ده هزار سوار درخراسان گذاشت و فتحعلی خان کتول را مامور حکمرانی مشهد و تعمیر روضهٔ

(۱) Gueorguievsk

امام هشتم و گرفتن مالیات کرد و بشتاب بطهران آمد . در طهران محمد حسن خان که بدربارشاه زمان امیر افغانستان رفته بود با «کدوخان» که از کابل بسفارت آمده بود آمدند و پاسخ نامه‌ای را که درفتح خراسان بشاه زمان نوشته بود آوردند که در آن ناحیهٔ بلخ را بدولت ایران واگذار کرده بود.

پس ازان خبر رسید که یکاترین دوم درگذشته و پاول پسر پتر بجای او نشسته است وچون این خبر بسپاهیان روسیه که درقفقاز بوده‌اند رسیده است رفته‌اند وشروان ودربند را تخلیه کرده‌اند . درهمین زمان آقا محمد خان تدارك رفتن بقفقاز را می‌دید . پیش از مرگ یکاترین شبی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشسته بود و باانبری آتشهارا پس و پیش می کرد و تمام شب را درین حال بود وچون روز شد با خشم تمام انبر را درمیان منقل کوفت چنانکه آتشهادراطاق پراگنده شد و گفت : « ای خدای قاهر یا او رابکش یا مرا ازمیان بردار!» وچند روز بعد خبرمرگ یکاترین را باو رساندند .

بدین گونه درماه ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۲ درطهران لشکریان خودراجمع کردوازراه اردبیل بکنار رود ارس رسید ودرآنجا لشکرگاه ساخت وده هزارسوار برای گرفتن قلعهٔ پناه آبادفرستاد. ابراهیم‌خلیل خان باردیگر پل راشکسته بودو بااین همه ازآب گذشتند چنانکه کشتی هایی که لشکریانش‌را می بردند شکستندو برخی از آنهاغرق شدند. ابراهیم‌خلیل خان بازهراسان شد و بی درنگ خانوادهٔ خودرا برداشت وبشکی وسرزمین لگزیها رفت وآقا محمد خان بآسانی پناه‌آباد راگرفت وآنجا راغارت کرد .

درهمین زمان سه تن ازخدمت گزاران وی که باوخیانت کرده بودند وتهدید کرده بود که فردابکشدشان وهرچه‌شفاعت کرده بودندبجایی نرسیده‌بود شبانه با هم‌ساختند و ودرهمان شب بیست‌ویکم ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ دوتن ازیشان بستر او نزدیك شدند ونزدیك بامداد بادشنه‌اورا کشتند وصندوقچه‌جواهر و بازو بندهای‌جواهرنشان‌وشمشیرمرصع والماس دریای نوروتاج ماه راکه همیشه همراه او بود برداشتند وبصادق خان شقاقی پناه‌بردند.

جان ملکلم می گویددرسبب اینکه چرا باراول که آقا محمد خان بگرجستان‌لشکر کشید یکاترین باگرجیان یاری‌نکرد اختلاف کرده‌اند . کسی که تاریخ گرجستان‌را نوشته گفته است که ژنرال گوداویچ فرمانده معروف سپاه روسیه در آن زمان در شش منزلی تفلیس بود . هراکلیوس کرارا ازویاری خواست و وی نپذیرفت زیراکه گمان نمی کرد کار بآنجا خواهد کشید و می‌پنداشت آنچه درباره لشکرآقا محمد خان می گویند مبالغه است و وی درهرصورت پیش ازآنکه شوشی‌وایروان را بگیرد بتفلیس نخواهد رفت . سپس می گوید حقیقت اینست که ژنرال گوداویچ درآن زمان در «گئورگیوسك» بود و لشکریانش دراطراف سیاه کوه پراکنده بودند ونمیتوانست تا سه چهارهفته آنهاراجمع

گند و بتفلیس برسد وشاید هم که هراکلیوس از لشکریان روسیه واهمه داشته ومیترسیده است اگر بتفلیس برسند درکارسلطنت اوخللی وارد شودوامیدوار بوده است که واقعه‌ای آمدن آقا محمد خان‌را بعقب بیندازد.

ازتدابیری که یکاترین درین موقع کرده پیداست که تنهامقصود اوحمایت از گرجیان نبوده و بیشترمی کوشیده است آقا محمد خان‌را ازسلطنت بردارد ومرتضی قلی‌خان برادر کهتروی راکه باو پناه برده بود بجای او بنشاند وشمال ومغرب ایران را هم بدین‌وسیله برقلمروخود بیفزاید.

چون خبرشکست هراکلیوس و فراروی بپترزبورگ رسید یکاترین گوداویچ را باهشت هزارسپاهی بگرجستان فرستاد وعده دیگررا مامور دربند کرد که زمستان را در آنجا بگذرانند و در بهارسی و پنج هزارسپاهی دیگر بفرماندهی والریان زوبف روانه کرد ووی دربند وباکووطالش وشماخی وگنجه راگرفت وپیش ازآنکه زمستان برسد سراسر نواحی کرانهٔ غربی دریای خزرازمصب رود اترك تا مصب رود کررا روسها تصرف کردند واز راه رود کر باگرجستان مربوط شدند.

پس ازآن زوبف با لشکریان خود ازارس گذشت ودرصحرای چمن‌مقان لشکر گاه ساخت وگرجیان درشمال پشتیبان لشکراو بودند ونیزعده‌ای را ازهشدرخان (حاجی طرخان) بیاری اوفرستادند وپیشروان آنها جزیرهٔ لنکران را هم گرفتند ودرانديشه گرفتن انزلی ورشت بودند.

آقا محمد خان در بهارسال ۱۲۱۲ روانهٔ آذربایجان شد. چون یکاترین درگذشت وپاول بجای او نشست زوبف را احضار کرد وازشنیدن این خبر آقا محمدخان دلیرتر شد. درهمین میان هراکلیوس هم درگذشت وگرگین خان بجای پدر نشست وچون لشکریان روسیه ازقفقاز رفتند وی چنان ازترس آقا محمد خان پریشان شد که پانزده هزار لگزی را بیاری خود خواند وایشان نیز بعدها هزاران زحمت فراهم کردند.

آقا محمد خان هنوزشست میل تا کنارارس راه داشت که باوخبررسید اعیان‌شوشی خواسته‌اند ابراهیم خلیل خان را بگیرند ووی بداغستان گریخته است وآقا محمد خان‌را دعوت کرده بودند که زودتر بیاری ایشان برخیزد. وی بنهٔ خود را در راه گذاشت و با سواران‌خود رهسپارشد. چون بکنارارس‌رسید رود طغیان کرده بود. بهمین جهت فرمان داد که ازآب بگذرند وچون کشتی باندازه نبود جمعی ازلشکریانش غرق شدند و وی پیش ازآنکه وضع وخیم شود وارد شوشی‌شد.

سه روزپیش ازآنکه باین شهر برسد درمیان صادق خان گرجی پیشخدمت‌وخداداد نام فراش برسرپولی نزاعی درگرفت. صادقخان چند روزپیش‌هم برمسند آقا محمدخان

آب ریخته بود واو راخشمگین کرده بود وچون این دوتن با هم نزاع کردند و بانگشان برخاست آقا محمد خان بیشترخشم گرفت وفرمان داد هردو را بکشند . صادق خان شقاقی که ازسر کردگان معروف لشکراو بود شفاعت کرد و وی نپذیرفت و گفت چون شب جمعه است فردا آنها را بکشند .

برخی از نزدیکان وی برای سرجان ملکلم حکایت کرده‌اند که درین هنگام اختلال حواسی درو پدید آمده و گرفتارجنونی شده بود و کارهای دیوانه وارمی کردواز آن جمله این کار بود . سرانجام آن دوتن یعنی صادقخان گرجی پیشخدمت وخداداد فراش با عباس نامی ازخدمت گزاران وی همدست شدند وشبانه با خنجر کاراو را ساختند .

برخی گفته‌اند که این کار بتحریك صادق خان شقاقی بوده چنانکه پس از کشته شدن آقا محمد خان جواهر اورا برداشتند و نزد وی بردند و باو پناه بردند ووی پس ازین واقعه بیاری لشکریان خود دعوی سلطنت داشت .

بدین گونه شب جمعه بیست ویکم ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ آقا محمد خان درشست و سه سالگی پس از نوزده سال تاخت وتازدرایران ودوسال پادشاهی ازجهان رفت . یکی از شیرین کاریهای بسیار شگرف حوادث جهان اینست که دوتن که کارشان بیك دیگر بسیار شبیهست سرنوشتی مانند یکدیگردارند .

نادرشاه از ۱۱٤٤ بنای تاخت وتاز را درجهان گذاشت وچهارسال بعد در ۱۳ رمضان ۱۱٤۸ درصحرای مقان یاران خود راگردآورد و بوسایلی که پیش ازوقت برانگیخته بود آنها را واداشت باو پیشنهاد پادشاهی ایران بکنند . درشب ۱۲ جمادی الاخره که گرفتارجنون خطرناکی بود درلشکرگاه فتح آباد نزدیك خبوشان (قوچان امروز) در شمال شرقی ایران بدست سرکردگان قاجاروافشار کشته شد .

آقا محمد خان ٤۹ سال پس ازو بتاخت وتازآغاز کرد و۱۷ سال پس از آن و٦۲ سال پس ازتاج گذاری نادر بهمان گونه وسیله برانگیخت که یارانش سلطنت ایران را باو پیشنهاد کنند. دوسال پس ازان واقعه و۵۲ سال پس از کشته شدن نادردرنزدیکی شهر شوشی درشمال غربی ایران ونزدیك همان جایی که نادرتاج برسر گذاشته بود هنگامی که گرفتارجنون شده بود بدست خدمت گزاران خود کشته شد . بدین گونه دوتن که بخونریزی سربرکشیدند وهردو زمینه چیدند که بسلطنت ایران برسند وهردو درپایان زندگی دیوانه شده بودند یکی درشمال شرقی ایران ودیگری درشمال غربی این کشور شبانه بدست خدمتگزاران خود کشته شدند وبدین گونه بهره از دیوانگی خود بردند ! نادردر ۲۸ محرم ۱۱۰۰ بجهان آمد و چون کشته شد شست سال و چهار ماه و۱۲ روز ازعمرش گذشته بود . آقا محمد خان در ۱۱۵۵ بجهان آمده بود وچون کشته شد نزدیك شست وسه سال داشت .

اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقا محمد خان

دورهٔ ۱۹ ساله فرمانفرمایی آقا محمد خان کوتاه‌تر از آنست که بتوان آنرا دوره‌ای جداگانه دانست واوضاع اجتماعی واقتصادی ایران را درین دوره شرح داد .رویهمرفته اساسی که صفویه از آغازقرن دهم درحکمرانی ایران نهاده بودند تا آغازدورهٔمشروطیت درایران برقرار بود وحتی اصطلاحات ترکی که صفویه برای صاحبان منـاصب درباری آورده بودند والقابی که بسران و کارگشایان وسرکردگان میدادند هم چنان بیش از سیصد سال دردربارایران معمول بود . تقسیمات اداری وروش اداره کردن کشوروفراهم آوردن سپاه ونفوذی که روحانیان در کاردولت داشتند وباری که ازطوایف چادر نشین میخواستند وبهمین‌جهت نواحی‌مختلف را دستخوش تاخت وتازوتاراج ایشان کرده‌بودند هم چنان برقراربود . درحقیقت کشورایران حکومت ملوك الطوایفی داشت که دردست طوایف چادرنشین مسلح بود وسرکردگان ایشان پشتیبان هرکس می شدند او را بـر سرکارمیآوردند .

مردم شهرنشین و برزگران وپیشه‌وران بازیچهٔ حوادث واین دسته‌بندیها بـودند . حتی احترامی که اصناف درشهرها داشتند ودولت مرکزی ازآنها حساب می‌بـرد ودر خشنود نگاهداشتن ایشان می کوشید دردورهٔ انقلاب وپریشانی که‌پس ازصفویه درایران روی داد از میان رفت . بهمین جهت اوضاع اقتصادی ازان پس روبویرانی گـذاشت و مخصوصاً دردوره‌آقا محمد خان تجارت درایران بسیارتنزل کرد وراه بازرگانی ایران باکشورهای‌دیگر یکسره بسته‌شد. بواسطهٔ لشکرکشیها وزدوخوردهایی که درهرگوشه وکناردرگرفت رفت وآمد زیان بسیاردید .

آقا محمد خان بجزجلب رضایت لشکریانی که از مردم چادرنشین ایران با خـود یارکرده بود درآسایش طبقات دیگرمردم اندك کوششی نداشت وتنها می کوشیدآنهارا دلخوش وراضی نگاه بدارد . اموراداری دردستگاه سلطنت او حتی همان ترتیب‌منظم دربارصفوی را هم نداشت ووی بجزکارهای نظامی بکارهای دیگر توجه نمی کرد . تـا بپادشاهی نرسیده بود باکسانی که می‌ترسید با او درافتندمدارا می کرد وچون ازیاری ایشان بی‌نیازشد منتهای سخت‌گیری و بیداد را روا داشت وکورمی کـرد ومی کشت . چیزی که بسیارناگواربود این بود که‌پس ازبیدادگریهای‌معروف‌نادرشاه‌درزمان کریـم خان اندك مدتی حکومتی نرم ومهربان برسرکارآمده بود وآقا محمد خان دوباره آن نرمی وسازگاری با مردم را ازمیان برد و بهمان ستم ورزیها بازگشت ، چنانکه حتی با خاندان خودبدرفتاری می کرد وتنها باروحانیان که ازمخالفت آنها باك داشت بتزویر

ملایمت میورزید .

با زیردستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری میکرد. ملکلم می نویسد تنها باحاج محمد ابراهیم شیرازی‌ملایم بودوبادیگران سازشی نداشت واغلب کارگزاران خود را جریمه کرد ویکی را بدیگری می‌فروخت و کسی را دربرابر مبلغی که داده بود بر دارایی وزندگی دیگری چیره می کرد . می گوید پیش‌ازآنکه حاج محمد ابراهیم‌را بوزارت برگزینند درزمانی که میرزا شفیع‌مازندرانی که بعدصدراعظم شددردستگاه‌وی بود خواست مبلغی از میرزا شفیع بگیرد . نخست درصدد بود حاج محمد ابراهیم را بر میرزا شفیع بر انگیزد اما میرزا شفیع پیش دستی کرد . یکی از نوکران حاج محمد ابراهیم در مجلس عام شال راکه علامت منصب او بود از کمر میرزا شفیع باز کرد و بگـردن وی انـداخت که علامت سرشکستگی بود و بدین‌گونه او را بخانه حاج محمد ابراهیم کشید . حاج محمد ابراهیم چون مرد بسیار حیله‌گری بود بخوشرویی بااورفتار کرد وباو گفت که این کار بدست آقامحمد خان شده است . سرانجام چون میرزا شفیع هـرچه کوشید نتوانست مبلغی راکه آقا محمد خان درانتظارآن بود بپردازدحاج محمد ابراهیم‌بازماندهٔ آن‌مبلغ را ازخود دادومیرزاشفیع نجات‌یافت‌ودوباره بکارگماشته شد.

با قاجارهانیز که وی‌را بپادشاهی رسانده بودندغدرکردو سران دولو راکه بیش از همه مدیون ایشان بود واداشت خانوادهٔ خود را بطهران بیاورند ولشکریـانی راکه فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراگنده کردو بدین‌گونه نیروی ایشان را ازمیان برد وایل قاجاررا که‌پیش ازو بسیار نیرومند بودند ناتوان کردواز پادرآورد.

برخی تصرفات که‌دررسوم وآداب آن‌زمان کرده‌اینست که‌هروقت بطهران برمیگشت بمردم شهر اجازه نمی دادچنانکه‌پیش ازو معمول‌بود ازو پیش‌باز کنند و نیز دستورداد که فتح نامها و مکاتیب و فرمانهای دولتی را بانشای مغلق کنایه و استعاره دار ننویسند و بزبان ساده بنویسند .

درهمه کارها همیشه حق رابکسی‌می‌داد که بیشترباو پول‌برساند . بعامه مردم‌ایران وطبقه سوم مردم اعتنا نمی کرد.حاج محمد ابراهیم خود برای ملکلم‌حکایت کرده است که وقتی دوتن ازمردم طبقه‌سوم که توانگرشده بودند می‌خواستندناحیه‌ای‌را اجاره کنند واین کار خواهان بسیار داشت ، اما این دوتن بیشتر می دادند . وی گفته است که‌چون می دانستم آقا محمد خان بواسطه حرصی که بپول دارد خشنود خواهد شد بایشان گفتم با من نزد شاه بروند وچون ایشان را دید و پرسید اسم ورسم هردوراگفتم وگفتم برای چه‌آمده‌اند وچه می‌دهند . گفت من بااین مردم سروکاری ندارم. گفتم باید بمبلغی که‌میدهند توجه کنید . گفت من ازین مبلغ میگذرم واین گونه مردم نباید پیش من بیایند .

هم اتکای او در سلطنت بلشکریانش بود . بهمین‌جهت حتی‌درموقعی که درجنك نبودبا ایشان نشست‌و برخاست‌داشت و یا بشکارمی رفت‌وهمواره با ایشان برزمین می نشست وهم خوراك میشد و همان جامه ساده ایشان را می پوشید وتنها در روز هـای عید جامه فاخر می پوشید .

در دوسالی که عنوان پادشاهی‌داشت و کم کم کشور راامن کرده‌بود و دیگر مردم سر کش یارای‌طغیان رانداشتند بر کسانی که‌تعدی میکردند رحم‌نمی کرد ودورهٔ آسایشی که بسیار کوتاه بود فراهم کرد .

نتیجه کشته شدن آقا محمد خان

چون‌آقا محمد خان را در بیرون شهرشوشی کشتنددر لشکروی پریشانی روی‌داد. پیکراورا گذاشتند وشهرشوشی‌را رها کردند .صادقخان شقاقی لشکریان خودرا برداشت و بسرزمین خود بآذربایجان رفت وسر کردگان دیگرهم همین‌کار را کردند . حاج محمد ابراهیم شیرازی صدراعظم که باوی همراه بود بازماندگـان لشکر را دل داد وبیاری ولیعهد یعنی فتحعلی شاه که درآن‌زمان بباباخان معروف بود وحکمرانی فارس‌راداشت برخاست وایشان را بطهران‌آورد .

امامیرزا محمد خان دوانلو قاجار که درنخست باآقا محمد خان درافتاده‌وسرانجام باو تسلیم شده‌وحکمرانی طهران را داشت چون خبر کشته شدن اورا شنید دروازه‌هـای شهر را بست ودرانتظارفتحعلی شاه بودکه ازشیراز برسد . اما فتحعلی‌شاه تاآغازسال بعد تاج‌گذاری نکرد .

درین میان صادقخان شقاقی درآذربایجان دعوی پادشاهی داشت وحسینقلی خـان برادرفتحعلی شاه نیزدرین دعوی بود اما هردو پیش نبردند . محمد خان پسرزکی خان زند هم درین زمان‌در بصره‌بود. با بیست‌سی‌تن‌همدستان خودباصفهان رفت ومردم‌اصفهان هراسان شدند وباوراه دادند ویك دو روزدراصفهان فرمانروایی کرد ولی بزودی‌مردم اورا رها کردند وبخاك عثمانی گریخت .

درخراسان نیزجنگ‌هایی روی داد و درافغانستان سر کردگان مختلف بجان یك دیگرافتادند ومجال دست اندازی بخاك ایران نداشتند . اندکی پس ازکشته شدن آقا محمد خان بیکی خان پادشاه ازبك هم‌که بادولت ایران سازگارنبود درگذشت وپسرش حیدرتوره که دربخارا حکمرانی داشت نیروی‌آنرا نیافت که بخاك ایران‌تجاوز کند . از سوی مغرب گرجستان یکسره جزوخاك روسیه شد.

فتحعلی شاه

پس از آنکه آقا محمد خان در لشکرگاه شوشی در قفقاز کشته شد ولیعهدش که در تهران بود بپادشاهی نشست. چون نام جدش فتحعلی خان را داشت در تمام مدت ولیعهدی اورا باباخان می گفتند و بنام فتحعلی شاه بتخت نشست . روز شنبه ۲۱ ذی الحجهٔ ۱۲۱۲ قمری بتخت نشست و روز پنجشنبه نوزدهم جمادی‌الاخرهٔ ۱۲۵۰ درگذشت و بدینگونه ۳۷ سال و پنج ماه و بیست و نه روز قمری درایران پادشاهی کرد . وی درسال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود و بهمین جهة در روز جلوس خود بیست و هفت سال و دردم مرگ شصت وچهار سال داشت .

ظاهراً عمش آقا محمد خان کشور آرامی را که همه سر کشانش سر کوبی شده بودند برای او گذاشت اما درحقیقت جنگهای سخت وخونریزیهایی که درداخلهٔ کشور ومرزها کرده بوددشمنان بسیارفراهم‌ساخته وپادشاهی برادر زاده وجانشینانش را دشوار کرده بود و بهمین جهة فتحعلی شاه در ۳۷ سال واندی سلطنت خود همیشه گرفتار حوادث داخلی و خارجی طاقت فرسای بود . دشوارتر ازهمه نگاهداری ایالات سرحد شمال غربی ایران درقفقاز بود زیرا که کشتار بسیار جان‌گزای عمش در جنگ گرجستان همهٔ نصارای آن سوی رود ارس را ازایران خشمگین وهراسان کرده بودوسلاوهای شمال که درین موقع دیگر باایشان هم‌خاك شده بودندواندیشه جهانگیری داشتند ازین نفاقی که درمیان ایرانیان ونصارای دست نشانده شان افتاده بود بهانه پشتیبانی ازیشان هرچه بیشتر بهره مند شدند .

درغرهٔ محرم ۱۲۱۱ که آقا محمد خان بلشکرکشی دوم گرجستان رفته بود این برادر زاده را در پایتخت گذاشته وسر رشته کار های کشور را بدست اوداده بود و با این همه چون درآن سوی رود ارس کشته شد فتحعلی شاه بمشکلاتی برای رسیدن بپادشاهی موروث خود برخورد که از همه مهمتر اختلافات خانوادگی بود. این اختلافات را عهد شکنی ها وکج پیمانی ها وحق ناشناسی های معروف آقا محمد خان فراهم کرده بود که حتی باخویشان نزدیك خویش وفانمی کرد وازآن پس این اصول درسلطنت قاجارها باقی ماند وهر پادشاهی که بتخت می نشست مدعیان ومخالفانی درخانوادهٔ خودداشت، چنانکه پس از مرگ فتحعلی شاه برادران واعمام محمدشاه برو بیرون آمدند وحتی پس ازمرگ محمدشاه هم ناصرالدین شاه درمیان اعمام و برادران خود مدعیانی داشت .

فتحعلی شاه باآنکه در ۲۷ سالگی بپادشاهی رسیده بود مهم‌ترین خصال جوانی را که دلیری ودلاوری باشد نداشت ودرحقیقت همهٔ معایب عمش درو بود ومحاسن اورا که

تدبیر وشجاعت باشد نداشت چنانکه بهمان اندازهٔ وی لئیم ومال‌دوست بود و بلکه درین زمینه از عم‌خود نیز تجاوز کرده بود. عمش آقا محمد خان از پرداخت خرج لشکرکشی و حقوق سربازانش خود داری نداشت و بالعکس یکی از اسباب عمدهٔ شکست خوردن وی درهر دوجنگ با روسها این بود که حتی از پرداخت حقوق سربازان ورساندن خوراك و علوفهٔ آنها در میدان جنگ خویشتن داری می کرد وگاهی هم امیدوار بود که دولت انگلستان درمخارج جنگی اوشرکت کند.

اعتقاد بخرافات مانند اوراد وسعد ونحس ستارگان وتوسل بدعانویس وطلسم و جادو وامثال این اباطیل جبن طبیعی او را سخت‌تر وچندبرابر کرده بود و بهمین جهة قوهٔ تصمیم وتحمل شدابد درو نبود. بهترین معرف روحیات او اینست که خویشتن را مردی بسیار زیبا وجالب ترین مردان روزگار خویش در شرق وغرب جهان می‌دانسته است و بهترین سندی که ازین دعاوی گذاشته اینست که دراواخر زندگی خود بمیرزاتقی علی آبادی ملقب بصاحبدیوان ومتخلص بصاحب که ازشاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و دراواخر پادشاهیش منصب صاحبدیوانی یعنی باصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص وی را داشته است دستور داده رساله ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد واوهم رساله کوچکی با انشای پرتکلف معمول آن زمان نوشته که « شمایل‌خاقان » نام گذاشته ودر همان زمان نسخهای متعدد بخط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته وتذهیب کرده‌اند که هنوزهم در بازارهای ایران خرید وفروش میکنند. پس از مرگ وی همین رساله راروی‌سنگ مرمر باخط‌خوش کنده‌و برسرقبرش‌درصحن قم گذاشته‌اند. درین‌رساله شکست های وی را هم معکوس و فتح جلوه داده اند. دیگر از معایب‌اساسی کاراو در پادشاهی وسیاست این بوده است که گویا درمدت عمر بیش ازهزارزن گرفته و درهر صورت ۱۵۸ تن از آنهارا در کتابها نام برده‌اند و ازین زنان ۲۶۲ پسرودختر داشت که ۱۵۹ تن ازآنها درحیوة وی مردند وصد وسه تن پس از مرگ اوزنده بودند که ۵۷ تن پسر و ٤٦ تن دختر باشند.

زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان وگرجی و کردوترك وچرکس وجز آن بوده‌اند وقهراً فرزندانشان که ازنژادها ومادرهای مختلف بوده وحتی هرگز خلطه وآمیزشی با یکدیگر نداشته‌اندهیچگونه الفت وانس ویگانگی نمی‌توانسته‌اند بایکدیگر داشته باشند وحتی بالعکس دشمنی ورقابت سختی درمیانشان بوده ودردربار وی همواره برسر ولیعهدی درمیان پسرانش آتش اختلاف باندازای زبانه می زده که سراسرمملکت درین آتش میسوخته ودودستهٔ مخالف یکی بروس و دیگری بانگلیس متوسل می شده وقهراً این دسیسه ها وفتنه ها عواقب بسیاروخیم درکارهای کشور داشته‌است.

درمیان پسران وی قطعاً از همه شایسته‌تر و دلیرتر و منزه‌تر عباس میرزا نایب‌السلطنه بوده وچون وی پسرارشد نبوده است و برادران مهتری هم دعوی ولیعهد داشته اند در همهٔ جنگهای مهمی که درزمان وی شده وفرماندهی سربازان حقاً بعهده او بوده است برای خفیف کردن وسرشکسته کردن اودردربارحتی بغلبهٔ بیگانه راضی می شده‌اند و بوسایل مختلف کارشکنی نمی گذاشته‌اند پول بلشکریان او برسانند و باویاری بدهند، تا اینکه درمیدان جنگ درمانده شود وازپای درآید واین حقیقت بسیار تلخ درهمهٔ اسنادی که ازین دوره بما رسیده است لایح و آشکارست.

خبط فاحشی که فتحعلی شاه کرده بود واین نفاقها واختلافها را روزبروز وخیم‌تر می کرد این بود که حکمرانی نواحی مختلف ایران ومخصوصاً نواحی سرحدی حساس را مانند مغرب وجنوب غربی وشرقی و جنوب ایران بپسران خودداده بود ونه تنها ایشان با یکدیگر نفاق داشتند وازهرگونه کارشکنی وفتنه جویی دربرابر یکدیر خود داری نمیکردند بلکه بیشتراوقات ازفرمانبرداری ازحکومت مرکزی شانه تهی میکردند وناچار این اوضاع ازنیروی ایران دربرابرهمسایگان و بیگانگان می کاست و بپیشرفت مقاصدشان راآسانتر میکرد، چنانکه درتاریخ ایران هیچ دوره‌ای وخیم‌تر ازسلطنت سی وهفت سالهٔ فتحعلی شاه نیست ودرهیچ روزگاری باین اندازه نواحی مهم ازدست ایران بیرون نرفته‌است.

چیزی که عواقب این پریشانی‌هارا درایران وخیم‌تر میکرد این بود که درسلطنت فتحعلی شاه رقابت بسیارسختی درمیان دولت های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیز آسیا وافریقا درگرفته بود وهردولت آسیایی وافریقایی که نیروی مادی ومعنوی برای برابری با این اوضاع ودفاع ازخاك خود نداشت قهراً با سرعتی شگفت ازپادرمی آمد ومستعمره ویا تحت‌الحمایهٔ دولتی اروپایی میشد.

درشمال ایران امپراطوری وسیع روسیه روزبروز نیرومندتر و وسیع‌تر میشد. در مغرب ایران همهٔ دول اروپا همدست شده بودند سلطنت جابرومقتدرآل عثمان را از پای درآورند و وارث متروکات آن شوند. در مشرق ایران پای انگلستان درکشور پهناور هندوستان روزبروزاستوارترمیشد وثروتهای سرشاری مانع هند همهٔ دولتهای بزرگ جهان مخصوصاً امپراطوری‌های روسیه وفرانسه و اتریش را خیره کرده و آنها راهر روز و هرشب بهوس میانداخت که دست انگلیس را ازهند کوتاه کنند و خودجانشین آن شوند. ایران همسایه هندوستان وراه‌طبیعی وصول بدان سرزمین ازقارهٔ اروپامخصوصاً برای روسیه وفرانسه بود. ناچار روسیه می بایست هرچه بیشتر بتواند ایرانرا کوچك کند وراه خود را بهندوستان نزدیك‌تر سازد. امپراطوری فرانسه هم امیدوار بود از راه ایران دست بهندوستان بیازد.

درین میانه انگلستان نفع وآرزوی تصرف زمین‌های ایرانرا نداشت اما آن دولت

هم‌صمیمانه مدافع ایران نبود و جداً نمی‌خواست آنرا در برابر دولت‌های متجاوز اروپا و آسیا پاسبانی کند زیرا که نخست می کوشید درمیان هندوستان ومتصرفات روسیه فاصله را هر چه بیشتر وسیع وسدرا استوارتر کند وافغانستانی مستقل تشکیل دهد که دیواری در برابر هندوستان باشد و برای اینکه ایران نتواند مانع شود بهترین راه این بود که ایران ناتوان شود یا نا توان بماند و حتی مانع نبود که دیگران آنرا ناتوان کنند چنانکه گاهی دولت عثمانی و گاهی دولت روسیه این کار را میکردند و بمانعی بر نمیخوردند .

دلیل دوم این بود که ایران نفوذ فرهنگی و اخلاقی ومدنی عجیبی درهندوستان داشت . بیش ازهشتصد سال بود که زبان فارسی زبان رسمی همه دولتهای هند و حتی رابطه میان اقوام مختلف هند بود که زبان یکدیگررا نمیدانستند و اختلاف دینی با یکدیگرداشتند . فکرایرانی وتمدن ایرانی درسراسرهندوستان رواج قطعی مسلم‌داشت و برای‌دولت اروپایی که میخواست برتری حتمی‌درهند بدست‌آورد رقیب بسیارخطرناک و نیرومندی بود .

درجنوب ایران اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس راگرفته بودند و برای اینکه راه هندوستان همیشه آرام باشد می بایست این اعراب فرمانبرداردست نشانده حکومت هند باشند. دولت‌ایران درنتیجهٔ قرنها استیلای مادی ومعنوی بردریاهای‌جنوب نفود سرشاری‌برتازیان این نواحی داشت وبسیاری‌ازلنگرگاه های مهم دریاهای جنوب بدست ایرانیان بود . این هم لازم میکرد که دولت ایران چندان نیرومند نباشدوتازیان اطراف خلیج فارس واوقیانوس‌هند ازمقاصدآن پیروی نکنند .

این اوضاع جهان ایران را میدان سخت‌ترین رقابت‌های سیاسی درمیان دول‌اروپا ومخصوصاً درمیان روسیه وانگلستان قرارداد. دربارناتوان فتحعلی شاه درین میان‌چون برکاهی‌لرزان بدین‌سو وبدان‌سو، گاهی‌متمایل بدین‌وگاهی‌متمایل بدان بود. این‌سیاست ایرانرا تشویق میکرد با روسیه جنگ کند تا هم از قوایش‌کاسته شود وهم پیشرفت روسیه را بسوی هند مانع گردد و هم دول دیگری که گرداگرد ایران بودند از آن بهره‌مند گردند ودیوارهای هندوستان روزبروز بلندتر و استوارترشود .

در برابراین حوادث واین سیاست های رنگارنگ زیرپرده هر کشوری که مردان بزرگ وسرداران دلاوروسیاست مداران‌ورزیده نداشت نمی‌توانست پایداری کند . پادشاه ناتوان مال دوست گرفتاردسایس هم‌نمیتوانست مردان بزرگ را بپروردو بهمین جهة بود که درسلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه دردربار ایران مرد بزرگی که این نقایص ذاتی پادشاه را جبران کند پیدا نشد . تنها عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز بواسطه خصال جبلی که درو بود چند تن مردان شایسته پرورش داد که معروف ترین

آنها میرزا عیسی قایم مقام فراهانی معروف بمیرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قایم مقام نویسندهٔمعروف متخلص بثنایی بودند ولی این دومرد بزرگ درین دریای طوفانی ودرمیان این همه دسیسه وفتنه چه میتوانستندکرد ؟ این اوضاع ناچار میبایست حوادث بسیارشومی بزاید وآثارآن تا جاودان درتاریخ ایران بماند .

در زمان فتحعلی شاه دشواری دیگری که در راه ایران بود این بود که در اروپا مردان بزرگی بودند که سرنوشت جهان متمدن را دگرگون کرده بودندوسراسرجهان بازیچه قدرت سیاسی ونظامی آنها شده بود وحتی کشورهای نیرومند تر ازایران در برابر نقشهای‌جهانگیری‌ناپلئون اول امپراطور فرانسه وپاول وآلکساندر امپراطوران روسیه وپرنس مترنیخ صدر اعظم اتریش زبون شده بودند ودرضمن دول اروپاباشتاب بسیار درصدد تسخیر کشور های آسیا وافریقا برآمده وسیاست خاصی راکه «سیاست مستعمراتی» نام گذاشته اند پیش گرفته بودند . در همین قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری بود که روزبروز بردامنهٔ متصرفات ومستعمرات دول اروپا درآسیا و وافریقا افزوده می‌شد وناچار سرزمینهایی که دول بزرگ اروپا رابخود جلب میکردند برای حفظ استقلال خود ودفاع در برابر حرص وطمع اروپا حاجت بمردان بزرگ داشتند وایران ازین نعمت بزرگ محروم‌بود.درهمین قرن بیش‌از یك ثلث ازخاك‌ایران ازسوی شمال شرقی وشمال غربی ومشرق ومغرب از دست ایران رفت .

نکته دیگر اینست که درتاریخ تمدن بشر ثابت شده است بالاترین‌دورهٔ ترقی‌نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادیست که مصادف با اواخر قرن سیزدهم واوایل قرن چهاردهم هجری بوده است وبیشتر از اختراعات واکتشافاتی که پایهٔ تمدن جدید را فراهم کرده در همین دوره راه تکامل پیموده است و کشور هایی که درین دوره گرفتار مشکلات بوده ونتوانسته‌اند بخود بپردازند وازین پیشرفت علم و فن‌بهره‌مند شوند زیان بسیار برده‌اند وایران یکی ازآن کشورهاست . تردیدی نیست که تاپایان دورهٔ صفوی ایران درعلم وصنعت ازهیچ کشورجهان پست‌تر نبود، بلکه درپاره‌ای‌ازصنایع بسنت دیرین‌هنوز پیشوای جهانیان بشمار میرفت‌وتنها درین دوره که حکومت ناشایسته و دولت زبون و ناتوان‌کار های‌کشور رابدست‌گرفته بود وجهانیان بشتاب هرچه‌بیشتر بسوی پیشرفت قدم برمی‌داشتند ناتوانی وسستی قوهٔ حاکمه در ایران مردم این سر زمین راکه از آغاز تاریخ هرگز درعلم وهنر ازهیچ‌کاروانی بازپس نمانده بودند از همهٔ این بهره های بزرگ بازداشت .

فتحعلی شاه درکارهای کشور باهیچکس مشورت نمیکردوحتی دربسیاری‌ازموارد در برابرگفتهٔ دیگران لجاج نشان داده است و همهٔ کارهای کشور را برای خودبرگذار

میکرد و بزرگترین سرشکستگی ایران درین دوره این بود که شخص پادشاه از همه چیز ومخصوصاً از اوضاع جهان وسیاست بسیار پیچیدهٔ درهم آنروزگار یکسره بی خبر بود و بااین همه غروری هم درو بود که نمیگذاشت در پی تحقیق وجستجو برآید . بهترین دلیل برین نکته همان کتیبه‌ایست که بگفتهٔ وی نوشته و برسر قبرش درقم بردیوار نصب کرده‌اند. درآنجا حتی شکست های فاحش خود را معکوس وانمودمی کند وهمهٔ زیبایی های باطنی وظاهری را برای خود بر شمرده‌است وخودرا موجود کامل می پندارد . بهمین جهة بود که برتری درهیچکس نسبت بخود نمیدید وحتی از ناپلئون سردار معروف فرانسوی خود را کمتر نمیدانست و بعادت قدیم درباریان ایران همهٔ پادشاهان جهان را دست نشانده خود می پنداشت . این نکته از بدیهیاتست که غرور بزرگترین وسرسخت ترین دشمن آدمیست و کسانی که مغرور باشند کورو کری هستند که خطاهای خویش را نمیبینند و نمی شنوند وحتی ناصحان و خرده گیران را دشمن خود می شمارند و بجان ایشان هم ابقا نمی کنند .

فتحعلی شاه درسیاست خارجی وهنگام برابری با دول بزرگ که با او سر وکار داشتند یعنی با روسیه وانگلستان وفرانسه وعثمانی همواره باهمین غرور بمیدان میآمدو هرگز تصور این را نمی کرد که هیچ یك ازین دول بتوانند بروی چیره شوند ویااینکه خود خبطی وخطایی کرده باشد .

اوهم مانند عم وسلفش آقامحمدخان بسیار پول دوست ولئیم بودوحتی هنگام لشکر کشی ودرسخت ترین موارد جنگ میخواست صرفه جویی کند . در پایان دوجنگی که با روسیه کرد ودر هردوشکست خورد در ضمن گفتگوهایی که برای صلح میکرد همهٔ سخن درین بود که غرامات جنگی را کمتر کنند ومطلقاً گفتگویی درین زمینه پیش نیامد که از خاك ایران کمتر بیگانه بازگذارد. چنانکه پس ازین درجای خود ذکر خواهم کرد در عهدنامه‌ای که با انگلستان امضاء کرده است ماده‌ای هست که اگر ایران بادولت روسیه وارد جنگ شود انگلستان درماه مبلغی درهزینهٔ جنگ باایران یهاری کند وخلف وعده انگلستان درین باره زمینهٔ مذاکراتی شده‌است که تا چندسال دوام داشته ویگانه گلهٔ فتحعلی شاه از عهد شکنی دولت انگلیس نپرداختن این مبلغ موعود بوده است .

پیداست که چنین پادشاهی قهراً دربار خود را از مردم متملق زبون پر میکند و برای اینکه چیزی از کیسهٔ خود بدیشان ندهد ایشان را آزاد میگذارد که هرچه میخواهند ازمردم کشور بربایند وغارت کنند وهرروز وهرشب او را از راه تملق بفریبند وگمراه کنند و کارهای بدش را درپیش چشمش بیارایند وجلوه دهند .

فتحعلی شاه
ازکتاب دوبو

درمیان این متملقین گروهی روحانی نمایان هم بودند که دلش را بدست آورده وقهراً وی را ظاهر پرست وعوام فریب کرده بودند وکم کم اعتقادبخرافات دراندیشهٔاو ریشه گرفته بود ومهمترین کارهای جهان را میخواست بدین وسیله پیش ببرد. توسل او بروحانی نمایان دردو واقعهٔ بسیار مهم جلوهٔ شگرفی درتاریخ ایران کرده است:یکی در جنگ دوم با روسیه وحکم جهادیست که دستاربندان تبریز داده اند وآن وقایع بسیار شوم را دربی داشته است ودیگر فتنه طهران و کشتن گریبایدوف سفیر روسیه است که محرك آن نیزدستاربندان پایتخت بوده‌اند.

در همان جنگ دوم با روسیه برای تحریك مردم میرزا عیسی قایم مقام پیشکار آذربایجان و پدر میرزاابوالقاسم‌قایم مقام متخلص‌بثنایی که ازشاعران ونویسندگان‌نامی زمانه‌بوده وسمت‌پیشکاری آذربایجان و عباس‌میرزانایب‌السلطنه‌و ولیعهدایرانرا داشته وبعد ها در زمان محمد شاه صدر اعظم ایران شده است رساله‌ای شامل فتوی شرعی بجهاد واحکام جهاد ومحسنات جهاد بزبان فارسی‌نوشته ودرچاپخانهٔ سربی که در همان زمان ازاروپا آورده بودند دوبارچاپ کرده واین رساله نخستین کتابیست که بزبان فارسی درایران چاپ کرده‌اند و بنام «رسالهٔ جهادیه» معروفست.

پیداست جنگی که با این وسایل ومقدمات بدان‌آغاز کنند نتیجهٔ نظامی و سیاسی آن چه خواهد بود.

حقیقت‌آشکاراینست که درآن زمان ایران ازسوی شمال وجنوب ومشرق بازیگاه سیاست اروپایی ومطامع بیگانگان شده بود وبرای نجات ایران ازین خطرجانکاه کسی میبایست که‌گذشته ازصفات مردی ومردانگی وجانفشانی وایثار زروسیم‌ازسیاست جهان وازآرزوهای دیرین هریك ازین دول‌بزرگ با خبرباشد وبتواند بوسایل‌خویش راه خطر را ببندد یا لااقل بنیروی سازگارتری بپیوندد ونیروی ناسازگاری رابدین وسیله دفع کند،یا بعبارت دیگر بدولتی متوسل شود و خطردولت دیگررا بدینوسیله از میان ببرد وبرای اینکارصفات و اطلاعاتی لازم بود که فتحعلی شاه و درباریانش ازآن تهی دست بودند.

وضع ایران بیشتر ازین حیث دشوار بود که‌پادشاهان صفوی مدت نزدیك بدویست وپنجاه سال درهرچهارسوی ایران‌جنگ کرده بودند وهمهٔ همسایگان ایران مانندولت عثمانی ودولت روسیه وحکومت بخارا وافغانستان وهندوستان وتازیان ساکن خلیج فارس ازایران رنجش بسیارداشتند.سیاست مذهبی صفویه که ایران را در برابر تجاوز آل‌عثمان نجات‌داد تعصب شدیدی‌درایران فراهم کرد که درمیان‌ایران وهمهٔ‌همسایگانش چه ترکان عثمانی وچه ازبکان وافغانهاوچه ارمنیان وگرجیان دشمنی سختی پیش‌آورده

بود و پس از آن نادرشاه و آقا محمد خان این کینه درمیان ایرانیان و نصاری را سخت تر کرده بودند و ازطرف دیگر آندشمنی در میان از بکان و افغانها و مردم خاك عثمانی نیز وخیم ترشد .

در زمان فتحعلی شاه بزرگترین خطر از سوی شمال غربی ایران و قفقاز پیش آمد زیرا که نصارای این ناحیه مخصوصاً در نتیجهٔ تاخت وتازهای شاه عباس و نادرشاه وآقا محمد خان روز بروز ازایران رنجیده‌ترشده بودند و هنگامی که سلاوهای روسیه فاصله میان خود وایشان را ازمیان برداشتند و بدیشان همسایه شدند واین رنجش و کینه ودشمنی را دیدند سیاست خاصی پیش گرفتند که برای ایشان بسیارسودمند و برای ایران بسیار زیان آور بود، بدین معنی که امپراطور روسیه خود را پشتیبان رسمی نصارای قفقاز دانست و بدین وسیله سرانجام آن نواحی زرخیز ازدست ایران رفت .

درشرق ایران سرزمین پهناورهندکه درادوارمختلف طمع هرجهانگیری را تحریك کرده است و آن را ذخیره‌ای برای غارت زروسیم دانسته‌اند روز بروزدر دام مخصوصی که انگلستان گسترده بود بیشتر راه می یافت وروز بروز برنفوذ و برتری انگلستان در آن سرزمین میفزود . ازقرن پنجم هجری و از زمان محمود غزنوی زبان فارسی و فکر ایرانی کاملا درهندریشه گرفته و چنان جایگیرشده بود که حتی اقوام مختلف هندکه زبان یك یکدیگر نمیدانستند بزبان فارسی متوسل می‌شدند وفارسی هشتصد سال زبان درباری وزبان رسمی هندوستان بود وفکرایرانی حتی ادبیات وفلسفهٔ هندوان را هم اداره میکرد. هنگامی که انگلیسها واردهندوستان شدند این رقیب توانا یعنی فکر و زبان ایران رادربرابر خود دیدند و برای اینکه در پیشرفتهای خوددر آن دیار این رقیب توانا رادربرابر نداشته باشند راه طبیعی این بود که آنرا ازپای درآورند یالااقل ناتوان کنند، زیرا قطعاً در آن زمان نفوذ ایران که ازدوهزار وچهارصدسال پیش سراسر آسیای اسلامی رافرا گرفته بودهنوزدر توانایی خود باقی بودوجداً مانع می شد که هیچ نیروی دیگری درین سرزمین‌ها و مخصوصاً درهندوستان که حتی زبان راهم پذیرفته بود پیش ببرد. افغانستان که همسایهٔ دیگر هندوستان بوددر پاره‌ای ازمسایل مانع سیاست انگستان درهند بشمارمی رفت وچون رسیدن بدان سرزمین دشوار و پرخرج بود بهترین وسیله این بود که بدست ایرانیان آنرا ناتوان کنند وفتحعلی شاه که همواره مستعد فریفته شدن در برابر این تحریکات غرورآمیز بود مجری این سیاست انگلستان شد و وی را فریفتند و بتاخت وتازدرآن سرزمین گماشتند و نتیجه این شد که ازین سوی هم کدورت ورنجش سخت‌ترشد .

یکی ازنقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطورمعروف فرانسه رفتن بهندوستان وکوتاه کردن دست انگلستان ازآن سرزمین بود ونقشه‌ای که کشید این بود که از راه روسیه وایران بهندوستان بتازد .فتحعلی شاه مطلقاً ازاوضاع جغرافیایی این کشورها و

ازرموز نظامی خبر نداشت و نمیتوانست بواهی بودن این نقشه بسیارجسورانهٔ ناپلئون و عکس‌العملی که قطعاً انگلیسها در برابر آن فراهم خواهند کرد پی برد . این بود که فوراً تصور کرد می‌تواند بدین وسیله دل ناپلئون را بدست‌آورد و بتوسط او نواحی از دست رفته را ازروسیه پس بگیرد ودر نتیجهٔ این اندیشهٔ کودکانه دولت انگلستان را هم ازخود رنجانید . درهمین اوان حوادث سرحدی بادولت عثمانی سبب شد که باآن دولت هم جنگی بکند وشاید دراینکاردیگران هم وی را تحریك کرده باشند . در هـرصورت نتیجه این شد که دولت عثمانی نیزرنجید .

پس ازچندی که سیاست انگلستان دردربارفتحعلی شاه پیش رفت واو را بهانـهٔ اینکه با روسیه صلح کرده است بنقض عهد با ناپلئون و ادار کردند آخرین تکیه‌گـاه احتمالی اوهم که ناپلئون باشد ازدستش‌رفت . درضمن تازیان‌سواحل خلیج‌فارس درنتیجهٔ خبطهای پی‌درپی دربارطهران ازدولت ایران رنجش داشتند ودرشمال شرقی هم دولت بخارا ودولت خیوه کراراً ازایران رنجیده بودند .

این بود که روزگاربسیاردشواری برای ایران پیش‌آمد که رهایی از آن محـال بود. ازیك‌سوهمهٔ همسایگان ایران یعنی‌دولت بخارا ودولت‌خیوه وافغانستان‌وهندوستان وتازیان خلیج‌فارس ودولت عثمانی ازدربارایران کینه در دل داشتند وازسوی دیگر سه دولت بزرگ‌آنروزجهان انگلستان وروسیه وفرانسه هریك بجهتی خشمگین شده واز سیاست ناپایداروسست و بی‌اعتبارایران خوشدل نبودند .

بهمین جهت مقارن جنگ دوم ایران با روسیه نه‌فرانسه ازایران‌پشتیبانی‌می‌کرد، نه عثمانی، ونه انگلستان وفتحعلی شاه از هرسو رانده شده بود ودربرابر نیروی عظیم روسیه که‌ناپلئون اول‌را هم ازپای درآورده بودجز پرکاهی که باندك جنبش بادی‌ناپدید شود چیزی نبود .

جنگ دوم روسیه وشکست فاحش ازلشکرپاسکیویچ سردارمعروف روسی‌وعهد نامه ترکمان چای ضررمعنوی بسیاربزرگی بایران زدکه هنوزما گرفتارآنیم و شایـد بدین زودیها دست از سرما برندارد وآن این بود که ایرانیان کاملا مرعوب اروپا شدند وچنان رعب و وحشت اروپا دردل ایرانیان افتاد که‌ازآنروز تاکنون کمتر کسی‌درایران جرأت کرده است برخلاف نفع احتمالی واندیشهٔ محتمل اروپا قدمی بردارد وهمهٔ‌ایرانیان درین مدت‌مدیدمقاومت‌با اروپا وایستادگی دربرابرهوی وهوسهاوخواهشها وحرصهاو طمع‌های آنراسفاهت‌محض‌و نوعی‌ازجنون‌و گشادبازی خطرناك‌پنداشته‌اند واگرچندسالی این اندیشه ازدل‌ایرانیان بیرون رفت متأسفانه حوادث شهریورماه ۱۳۲۰ ایـن رعب و وحشت را باردیگردردلهای ما جایداد .

کسانی که بحوادث زمان فتحعلی شاه بنگرند و نگاهی سطحی بر تاریخ آنروزگار بیفکنند شاید این اندیشه دردلشان راه یابد که فتحعلی شاه سیاست باز زبردست وحیله گری بوده، بدین معنی که کاملا ابن الوقت بوده است و بمقتضای زمان گاهی بدان متوسل میشده و بهر کس که در آنروز نیرویی درو می پنداشته متوسل میشده ومی کوشیده است بطفیل او گلیم خود را از آب بدر برد. این نکته درست نیست زیرا که بواسطهٔ بیخبری ازسیاست جهان همیشه وقتی بدان نیرو متوسل میشده که دیگر دیر شده بود و توسل بدان فایده نداشت. شاید هم این خطا نتیجهٔ تردید ووسواس او بوده است که سرانجام وقتی مصمم میشد که دیگر موقع آن کار گذشته بود واین زیانیست که همواره مردم سست رأی ومردد می برند و کسانی که ضعف اراده دارند درموقعی از وسواس و تردید بیرون می آیند و مصمم می شوند که دیگر کار از کار گذشته است.

نتیجه قاطع سلطنت فتحعلی شاه برای ایران این شد که اگرهم درنتیجهٔ تاخت و تازهای صرع آمیز آقا محمد خان سرحدات ایران نسبت بپیش از آن توسعه‌ای گرفته و بدخواهان ایران در برخی از نواحی سر کوبی شده بودند ودوباره نام ایران رعبی دردلها افکنده بود همه این فواید درسلطنت فتحعلی شاه ازدست رفت وایران دردورهٔ تنزل و انحطاطی وارد شد که تاکنون هرگز جبران نشده است و بهمین جهة می توان سلطنت فتحعلی شاه راآغاز دورهٔ نزول و وخیم ترین دورهٔ تاریخ ایران دانست.

اختلاف ایران و روسیه

در زمانهای تاریخی تا پایان قرن هجدهم میلادی (پایان قرن دوازدهم هجری) همیشه مرز طبیعی ایران ازسوی شمال غربی رشته کوههای قفقاز بوده است. درحدود قرن سوم میلادی طوایف چادرنشین ترک که ازترکستان چین راه افتاده بودند تدریجاً همهٔ سواحل شمالی دریای خزر را گرفته و بسوی مغرب آن دریا پیش رفته‌اند، اما ازسوی مشرق رود جیحون وازسوی مغرب کوههای قفقاز مانع از پیشرفت آنها شده‌است. بهمین جهت درپشت جیحون ودرپشت کوه قفقاز مانده و با نژاد ایرانی همسایه شده‌اند. در آن زمان ایرانیان درصدد برآمده‌اند در برابر آنها دیواری دردوانتهای کشور شاهنشاهی ساسانی بسازند وهمین کارچندین قرن ترکانرا مانع شده‌است که بخاك ایران واردشوند، چنانکه درمشرق تنهادرقرن چهارم هجری و درمغرب تنها درقرن هشتم هجری ازموانع طبیعی گذشته و دست اندازی بخاك ایران کرده‌اند.

درسراسراین دوره که ترکان درشمال وقسمتی ازمغرب دریای خزرساکن بوده اندازسوی شمال ومغرب با طوایفی از نژاد آریایی همسایه بوده‌اند که تاریخ نویسان

ایرانی آنها را «سقلاب» یا «صقلاب» و اروپاییان «سلاو» نامیده‌اند .

سلاوها که نخست درشمال ساکن بوده‌اند در قرن دوم میلادی بدو شعبهٔ شرقی و غربی تقسیم شده‌اند وسپس درقرن پنجم میلادی سلاوهای شرقی هم بدودسته شمالی وجنوبی منقسم گشته‌اندوازیك سوی تا رود دنیپروازسوی دیگر تا کرانهای دریای سیاه ودریای آزو تا کنار رود دون پیش رفته‌اند . این پیشرفت های سلاوها بسوی جنوب ترکانی را راکه‌درپشت کوه‌قفقازدرمرزشمال غربی‌ایران بوده‌اندبسوی ایران‌رانده واندك‌اندك از کوه قفقاز گذشته و وارد خاك ایران‌آن روز وسرزمین طبیعی و مـوروثی آرایاییـان ایرانی شده‌اند .

در زمانی که سلاوها بسوی‌سواحل شمال غربی دریای خزرومصب رود ولگاپیش می‌رفته‌اند گاهی که‌ترکانراشکست داده‌وبسوی‌جنوب رانده‌اند با ایرانیان روبروشده‌اند ونخستین بارکه نامی ازروسها درتاریخ ایران برده میشود درسال ۲۹۸ هجری و۹۱۱ میلادیست که جمعی ازروسها با شانزده کشتی دریـای خزررا پیموده وبخـاك طبرستان حمله کرده‌اند وزد وخوردی درمیان روی داده است .

تا اواخرقرن هفدهم میلادی (اواخرقرن یازدهم هجری) چند تاخت و تازی کـه روسها بنواحی مختلف ایران کرده‌اند هنوزحالت دستبرد نداشته ودنباله‌ای‌پیدانمیکرده است . نخستین دستبردی که روسها بخاك ایران زده‌اند یکی ازمدارج واقعه‌ایست کـه درتاریخ روسیه‌هم اهمیت بسیاردارد.

یکی ازقزاقان ناحیهٔرودون ستنکو رازین‌نام عدهٔ‌بسیار ازمردم سرزمین دنیپررا که‌بدانجاپناه‌برده وگرفتارقحطی شده‌بودند با خودهمدست کرد ودرسال ۱۶۶۸میلادی (۱۰۷۹ قمری) بنای سرکشی‌راگذاشت واندك‌اندك‌درسواحل دریای‌خزرپیشرفت کردتا اینکه دربهارآن سال از راه دریا بسواحل ایران درمیان دربند و باکو تاخت . شاه سلیمان‌صفوی (شاه‌صفی دوم) که از۳ ربیع‌الثانی ۱۰۷۷تا ۱۳ذی‌الحجهٔ ۱۱۰۵ پادشاهی کرده است حکمران گیلان را مأمورکردکه با او برابری کند ومردم‌آن سرزمین دفاع سختی کردند ولشکریانش راکه تا دروازهٔ شهر رشت رسیده بودند عقب نشاندند ووی برای انتقام ازین واقعه درشهرفرح‌آباد مازندران کشتارسختی کرد . در تـابستان سـال ۱۶۶۹ میلادی (۱۰۸۰قمری) کشتی‌های ایران راکه برای دفع‌اومجهز کرده بودندغرق کرد اما دیگربخاك ایران دستبردی نزد .

درآغازقرن هجدهم تسارهای روسیه درنتیجه راندن وفرمان گزارکردن‌طوایف ترکان غربی که‌قرنهاحایل‌درمیان سلاوها وایرانیان بوده‌اند بقلمرو ایران‌رسیده اند.در آن زمان هنوز ارمنستان‌وگرجستان که‌مدتها پادشاهان صفوی‌وسلاطین‌عثمانی برسرآنها

زد وخورد کرده‌اند بیشتر تابع وخراج گزار ایران بودند. در گرجستان سلسله‌ای ازامیران نصاری پادشاهی میکردند که کاملا بتمدن ایرانی خو گرفته و نه تنها بیشترشان نامهای ایرانی داشته اند بلکه فرزندان و نزدیکان خود را باصفهان میفرستاده واغلب دختران خود را بشاهزادگان صفوی می داده‌اند .

ازمیان تسارهای روسیه نخستین کسی که درصدد کشور گشایی ازسوی ایران برآمد پتر کبیر بود که ازیك سوی میخواست برمتصرفات آل عثمان دست بیازد وازطرف دیگر بر نواحی ایران مسلط شود . نقشهٔ اساسی وی این بود که روسیه رامرکز روابط اروپا وآسیا کند وبهمین جهت پس از آنکه کشورهای بالتیك رادست نشاندهٔ خود کرد درصدد شد بسوی دریاهای آسیاراهی باز کند وپس ازجنگ با کشور عثمانی درسال ۱۷۱۱ میلادی (۱۱۲۳ قمری) بسوی ایران متوجه شد . شاه سلطان حسین صفوی جانشین ضعیف و درماندهٔ شاه سلیمان که در ۱۴ ذی‌الحجهٔ ۱۱۰۵ بسلطنت رسید ودر ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان وی را ازپادشاهی خلع کرد ناتوان‌تر ازآن بود که بتواند مانع از جهانگیری پتر کبیر شود .

در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ قمری) آرتمی والینسکی (۱) را از دربار خود مأمور سفارت ایران کرد وبرای وی دستوری ازوزارت امور خارجهٔ تسار نوشتند که پتر کبیر خود برخی مطالب بخط خویش برآن افزوده‌است وآنچه بخط اوست باحروف سیاه نموده می شود : درعبور از متصرفات ایران چه در خشکی وچه در دریا وعبور از همهٔ شهرها وبندرها وجاهای دیگر باید ازوضع عمومی این نواحی کسب اطلاع کند و بداند رودهای بزرگی که بدریای خزر می‌ریزند کدامند و **تاکجا در داخلهٔ این رودها می توان با کشتی رفت و آیا رودی نیست که از هند بیاید ودرین دریا بریزد** ، در بندرها کشتی های جنگی و بازرگانی که شاه ایران درین دریا دارد کدامند ، قلعها واستحکامات کندامند ، مخصوصاً دربارهٔ گیلان تحقیق کند کوهها وراه‌های دشوار گذر که بنا بر آنچه می گویند آن ناحیه را ازولایات دیگر ایران درکنار دریای خزر جدامی کنند کدامست .

درضمن پتر کبیر باواختا نگ پادشاه گرجستان رابطه‌ای بهم زد ومیخواست بوسیلهٔ اوازاوضاع ارمنستان هم با خبر باشد وچون گرجیان وارمنیان مسیحی بودند وگاهی که ترکان عثمانی بکشورشان می‌تاختند باآنها بدرفتاری میکردند وگاهی از ایرانیان هم بواسطهٔ اختلاف دینی ناراضی میشدند پتر کبیر درصدد بود رسما خودرا پشتیبان و حامی نصارای گرجستان وارمنستان معرفی کند.

درین میان افغانها براصفهان پایتخت ایران مستولی شدند ومحمود افغان در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد وخود را بجای او بپادشاهی ایران رسانده.

۱ـ Artemi Volynski

این خبر که بپتر کبیر رسید بهانهٔ پشتیبانی از سلطنت صفویه بنای دست اندازی بخاک ایران را گذاشت ودرماه‌های مه‌وژون آن‌سال یعنی‌دوماه آخر بهار که‌مصادف باصفرو ربیع الاول ۱۱۳۵ می‌شده است ازراه رود ولگا بنیژنی‌نوگورود وازآنجا بحاج طرخان رفت‌واز راه‌خشکی ودریا بشهردربند که‌درخاك ایران بودحمله برد ودرین حمله۲۲هزار پیاده و نه هزارسوارازسربازان خود و بیست هزارقزاق و بیست هزار کالموك وسی‌هزار تاتاروپنج هزارملاح همراه داشت.

پیداست که دولت بسیارضعیف ایران که افغانها بدان آسانی آنرا ازپادرآورده بودند نمی‌توانست با این نیروی عظیم که سربصد وشش هزارتن می‌زد برابری کندوتنها قوه‌ای که درمقابل‌آن بود لشکریان محلی‌آذربایجان وگیلان بودند و آنها هم پس از اندك مقاومتی ازپا درآمدند. مردم دربند دروازها را بازکردند وتسلیم شدند ولی بواسطهٔ اینکه بیم قحطی می رفت پتر کبیر ناچارشد بحاج طرخان بازگردد ودر راه قلعه‌ای ساخت که‌آنرا «سویاتوی کرست (۱)» یعنی« چلیپای مقدس» نام‌گذاشت.

با این همه دسته‌ای ازلشکریان خود را مامورگرفتن گیلان کرد و بدین‌گونه در ماه نوامبر۱۷۲۲ (صفر۱۱۳۵) شهررشت تسلیم شد ودرماه ژوییه ۱۷۲۳ (شوال همان سال) مردم باکوتسلیم شدند. درماه سپتامبر سال۱۷۲٤ (محرم ۱۱۳۷) در سن پترزبورگ عهدنامه‌ای درمیان فرستادهٔ ایران ودربار پتر کبیر امضا شد وتسار متعهد شده بود که با شاه طهماسب پادشاه صفوی یاری کند و نیرویی بمدد او بفرستد بشرط اینکه پادشاه ایران تا « جاودان مالکیت » نواحی دربند وباکو و ولایات گیلان ومازندران واسترابادرا بدولت روسیه واگذارکند.

پس ازآنکه در۱۱محرم ۱۱۳۵محمود افغان شاه سلطان حسین را خلع کرده‌بود چند تن ازمردان‌دربارصفویه در۲۰محرم همانسال شاه طهماسب دوم را بپادشاهی‌اختیار کرده بودند که‌سرانجام نادرشاه در۱٤ ربیع‌الاول ۱۱٤٤ اورا خلع کرد. شاه‌طهماسب برای اینکه دربرابرافغانها پایداری کند بهرکس وهرچیزمتوسل شده بود وازآن جمله این عهد نامه را با پتر کبیر امضاکرده است،اما پدیدآمدن نادرشاه مانع شده است که دربار روسیه ازین عهدنامه بهره‌مند شود.

ناتوانی دربارایران درین دوره وپیشرفت روسها درقفقازوآذربایجان سبب شد که مسلمانان این نواحی بدربارعثمانی متوسل شدند وازآنجا یاوری وپشتیبانی‌خواستند وبهمین جهة حتی دولت مسیحی گرجستان درسال ۱۷۲۳میلادی (۱۱۳۵ قمری) قیمومت

---

۱ — Sviatoy krest

دولت عثمانی را اسما پذیرفت . با این همه پتر کبیر نواحی را که درسواحل غربی دریای خزر از ایران گرفته بود هم چنان دردست داشت وحتی دربار عثمانی در عهد نامه‌ای که در ماه ژون ۱۷۲٤ (رمضان ۱۱۳٦ قمری) با دولت روسیه بست آن نواحی راجزو خاك روسیه شناخت ودرین عهد نامه قید شده است که مرز روسیه وعثمانی در ۲۲ ساعت فاصله ازمغرب شهر دربندست وخط مستقیمیست که ازشماخی بملتقای رودارس و کورمیرسد .

درآن زمان سواحل شرقی دریای خزرهم جزو خاك ایران بود و پتر کبیر می‌خواست ازآن جانب هم قلمرو امپراطوری خود را توسعه دهد، بهمین جهة در آغاز سال ۱۷۱٦ میلادی (محرم ۱۱۲۸ قمری) کنیاز آلکساندر بکوویچ چرکاسکی (۱) را که از نژاد چرکس بود و پیش از آن سفری باین نواحی کرده بود مامور کرد دو قلعه یکی درمصب سابق رود جیحون و یکی درجایگاه کنونی شهر کراسنو ودسك (۲) بسازد وسپس نزد خان خیوه برود و اورا قانع کند که قیمومت روسیه را بپذیرد وازواجازه بخواهد که یکی از بازرگانان روسیه ازراه جیحون بهندوستان برود ، دربارهٔ راههایی که بهندوستان میرود اطلاعاتی بدست آورد و ببیند که آیا خان بخارا مایل بدوستی با روسیه هست یا نه . جاهایی که برای ساختمان این دو قلعه اختیار کرده بودند هوای سازگاری نداشت وازسوی دیگر چادرنشینان بیابانهای اطراف با مردم خیوه همدست شده وراه را برلشکریان بکوویچ چرکاسکی گرفته بودند و وی هم بیش از یك عدهٔ سه هزار نفری که از نژادهای مختلف بودند چیزی همراه نداشت . پس اززدوخوردی که درماه اکتبر ۱۷۱۷ میلادی (ذی‌القعدهٔ ۱۱۲۹ قمری) درجایی که تا شهر خیوه شش روز راه بود روی داده بود دشمن حیله کرد و بهانهٔ اینکه یافتن آذوغه وخوراك آسان تر باشد بکوویچ چرکاسکی را وادار کرده بودند سربازان خودرا بپنج دسته قسمت کند و بدین وسیلهٔ مردم خیوه توانسته بودند هر دسته‌ای را تنها گرفتار کنند وسلاحشان را بگیرند و اسیر کنند. بکوویچ چرکاسکی را هم اجازه داده بودند بعنوان سفیر روسیه وارد خیوه شود ولی سرش را بریده و بردروازهٔ شهر آویخته بودند. برای انتقام ازین خیانت پتر کبیر در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۱۳۲ قمری) سفیرحاکم خیوه را بزندان افکند ووی درزندان مرد .

مشکلات تصرف این نواحی باندازه ای بود که نه تنها پتر کبیر از دنبال کردن نقشه خود چشم پوشید بلکه جانشینانش هم تا صد وپنجاه سال پس ازین تاریخ درین نواحی کاری نکردند .

پس از پتر کبیر تا هفتاد سال دیگر دولت روسیه بخاك ایران تجاوزی نکرد و رعبی که جنگهای نادرشاه درمیان همسایگان ایران افکنده بود مانع ازین کارشد .

---

۱ — Alexandre Bekovitch-Tcherkaski ۲ — Krasnovodsk

درزمان یکاترین دوم پس از جنگ دوم باعثمانی که دولت روسیه نتوانست چنانکه می خواست آن دولت را از پای درآورد وملل عیسوی بالکان را دست نشاندهٔ خود کند و ظاهراً بپشتیبانی آنها بر خیزد درباریان وی نقشهٔ دیگر ازسوی دیگر طرح کردند. درین موقع اختیار دولت بدست پلاتون زوبف (۱) نام سروان سوار نظام افتاده بود که ملکه باو دل سپرده بود ووی مصمم شده بود برادرش والریان (۲) را بفرستد که ایران را بگیرد وروابط روسیه را با هندوستان برقرار کند وپس از آنکه شهرهای ایران را تصرف کرد ودرهریك پادگانی گذاشت برقلمروعثمانی درآسیای صغیر بتازد ودرضمن سردارمعروف ژنرال آلکساندر سووارف (۳) ازبالکان عبور کند و باستانبول نزدیك شود واز سوی دیگر ناوگان روسیه وارد بوسفور شود وازراه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و درصدد بود که یکاترین را وادار کند خود باآن ناوگان همراه باشد.

دراواخرماه فوریه ۱۷۹۶ میلادی (شعبان ۱۲۱۰ قمری) والریان زوبف از سن پترزبورگ رهسپار شد ووعده میکرد که درماه سپتامبر همان سال (ربیع الاول ۱۲۱۱ ق) دراصفهان باشد.

می بایست سپاهی شامل ده هزارتن بفرماندهی ژنرال کارساکف (٤) از کوههای قفقاز بگذرد وتفلیس را بگیرد وزوبف با بیست هزار سرباز می خواست ازساحل غربی دریای خزر بجانب ایران فرودآید وچون دردربند وباکو بمقاومتی بسر نخواهند خورد بلشکریان کارساکف ملحق شود و باهم بسوی اصفهان بروند. امادرماه سپتامبر که زوبف وعده کرده بود دراصفهان باشد هنوز تاسرحد ایران ششصد ورست راه داشت که پیمودن آن دشوار بود. بهمین جهت از سن پترزبورگ دو ولان (۵) نام مهندس فرانسوی را بانقشهای جغرافیایی ودستورهایی بیاری اوفرستادند وچون سر انجام دانست که این نقشه جزخیال واهی نیست درباکو ماند تا اینکه ملکه یکاترین در ۱۷/٦ نوامبر ۱۷۹٦ (جمادی الاولی ۱۲۱۱ ق) درگذشت و پاول امپراطورجدید بمحض اینکه بجای مادر نشست فوراً لشکرکشی بایران را موقوف کرد.

آقا محمد خان در ذی القعدهٔ ۱۲۰۹ درطهران بخود عنوان سلطنت ایران داده و درسال ۱۲۱۰ تاج برسر گذاشته ودرهمان سال ۱۲۰۹ پیش ازآنکه عنوان سلطنت بخود بدهد بگرجستان حمله برده وآن جنگ معروف را کرده بود. اراکلی یا هراکلیوس پادشاه گرجستان تحت الحمایهٔ یکاترین دوم ملکهٔ روسیه بود وناچار این حمله آقا محمد خان بروبسیار ناگوارآمد. درضمن مرتضی قلی خان برادر کهتر آقامحمد خان که ازو

(۱) Platon Zoubof (۲) Valerian (۳) Souvorof (٤) Korsakof (۵) de Volan

امان نداشت وازبیم بروسیه گریخته بود بدربار یکاترین پناه برده ودرآماده کردن این لشکر کشی مؤثر بوده است .

اندیشهٔ لشکر کشی یکاترین ومامور یت والریان زوبف یگانه نتیجه‌ای که داداین بود که دشمنی در میان دربار روسیه ودربار ایران را سخت تر وفتحعلی شاه را از آغاز سلطنت، از روسیه هراسان کـرد وهمین سبب شد که دوجنگ بزرگ در میان دو کشور روی داد .

فتحعلی شاه و ناپلئون اول

همچنان که تاریخ نویسان اروپا تصرف استانبول را بدست سلطان محمد فاتح آل عثمان درسال ۱۴۵۳ میلادی (۸۵۷ق) یکی از مهمترین وقایع تاریخ اروپـا میدانند و معتقدند که درین سال سر نوشت اروپا تغییر کرد سال۱۱۵۲ قمری و۱۷۳۹ میلادی را که نادرشاه وارد دهلی پایتخت هندوستان شد و پادشاه بابری آن سرزمین را از پادرآورد باید یکی از مهمترین حوادث تـاریخ آسیا دانست و گفت که درین سال سر نوشت آسیا تغییر کرد .

پیش‌ازآن همهٔ دول جهان نامی ازهندو ازثروت سرشاری که از هزاران سال در آن کشور پهناور اندوخته شده بود شنیده بودند،اما هیچ کس جرأت نمی کرد بهندبتازد واندیشهٔ تصرف هند را دردماغ خویش بپزد. شکست فاحش محمد شاه هندی از نادرشاه پرده از روی کار برداشت وجهانیان باشگفتی بسیار که نخست باور کردن آن دشوار می نمود پی بردند که بیهوده ازین کار می‌ترسیده‌اند و گرفتن هندوستان ازمحالات نیست .

ازآن روزدول بزرگ اروپا آرزوی گرفتن هند را در دل جای دادند وهر کدام توانستند باین کار جسورانه دست زدند .

نخست فرانسویان در سال ۱۵۰۳ م . (۹۰۸ق .) وپس از آن انگلیسها در سال ۱۶۰۰ م . (۱۰۰۸ ق) در هندوستان بکشور ستانی آغاز کرده بودند وازآن ببعد کاملا دلیرشدند. پیشرفت انگلیسها درهندو کوتاه کردن دست فرانسویان ازین کشور نـه تنها باعث حسد همهٔ دول بزرگ جهان شد بلکه مدتهای مدیـد سیاست روسیه وفـرانسه را نیز متوجه هندوستان کرده بود وچون راه طبیعی وصول بهندوستان از خشکی کشورایران بود این بود که ازآغاز قرن نوزدهم میلادی وقرن سیزدهم هجری کشور هـای اروپا و مخصوصاً آنها که آرزوی گرفتن هند را دردل داشتند توجه خاصی بایران پیدا کردند و همین توجه بدبختی‌ها ودشواریهای جانفرسا برای ایران فراهم کرد .

ناپلئون بناپارت سردارمعروف فرانسوی که درنتیجهٔ کشورستانی های شگرف در

۱۸۰٤ میلادی (۱۲۱۹ق .) بتخت امپراطوری فرانسه نشست اندیشهٔ بسیارجسورانه ای داشت که ازراه ایران بهندوستان بتازد . خبرتاخت وتازآقا محمد خان بگرجستان و تسخیرتفلیس وقتل عام وحریق آنجا بگوش اورسیده بود وتصورمیکرد جانشین آقامحمد خان هم مانند اودرمیدانهای جنگ کامیاب خواهد شد .

درزمانی که ناپلئون درصددشد ازایران دربیشرفت این نقشهٔ جسورانه یاری بخواهد فتحعلی شاه مشغول جنگ اول با روسیه بود که از ۱۸۰۳ م (۱۲۱۸ ق) تا ۸ شوال ۱۲۲۸ق. (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) بیش ازده سال دوام داشت . درنخستین مراحل این جنگ که فتحعلی شاه ناتوانی خود را دربرابرالکساندراول تسار روسیه حس کرد چون خبر جهانگیری ناپلئون اول واختلاف اوبا تسارروسیه بوی رسیده بود درصددشدازناپلئون برای جنگ با روسیه یاری بخواهد . بهمین مقصود در۱۲۱۹ق . نامه ای بانشای پر از کنایه واستعارهٔ معمول آنزمان بناپلئون نوشت وازوخواست دربهارآینده که وی بجنگ روسیه خواهد رفت ناپلئون هم ازسوی خود بروسیه بتازد تا هردو متفقاً دولت روسیه را بجای خود بنشانند.

این نامه که بناپلئون رسید وی را دراندیشهٔ دیرین اتحاد با ایران برای حملهٔ بهندوستان یاری کرد ودرصدد شد با ایران رابطه بهم زند وسفیرانی بایران بفرستد . نخست آمده ژوبر(۱) راکه خاورشناس جوانی بود مأمورکرد از راه ترکیه بایران بیاید وسپس آدژودان ژنرال رومیو(۲) را درپی اوفرستاد . ژوبردر خاك عثمانی گرفتار و مدتی زندانی شد وبهمین جهة رومیوزودتر بایران رسید ونامه‌ای ازناپلئون برای فتحعلی شاه آورد که در ۳۰ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ق .) ازپاریس نوشته شده بود. ژوبرهم چون بایران رسیدنامهٔ دیگری ازناپلئون بتاریخ ۱٦ فوریهٔ ۱۸۰۵ (۱٦ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ق) همراه داشت .

فتحعلی شاه درماه رمضان ۱۲۱۸ وارد جنگ با روسیه شد . نخست با غروری که از زمان غلبهٔ آقا محمد خان برگرجستان درذهن اوجای گرفته بود بمیدان آمد ولی دراندك زمانی حس کرد که ازعهده برنخواهدآمد واین بود که بناپلئون توسل یافت.دولت انگلستان هم که تازه ببسط منافع ونفوذ خود درهندوستان آغاز کرده بود درایران منافع بسیارداشت وناچاربود که پیشرفت روسیه را درایران ونفوذ فرانسه راکه خطرناك‌ترین رقیب خود میدید درین سرزمین مانع شود ودرضمن ازقوای ایران هم بکاهد تا نتواند درهندوستان وافغانستان ازنفوذ معنوی خود بزیان انگلستان بهره مند شود . بهمین جهة

---

۱ — Amédée Jaubert

۲ — Adjudant-Général Romieu

رقابت بسیارسختی درمیان روسیه وفـرانسه وانگلستان درایـران‌در گرفت .انگلستـان می کوشید ایرانرا بدست روسیه‌ضعیف کند ومانع ازنفوذ فرانسه‌شود. روسیه درمدتی که با فرانسه متحد بود درایران بنفع فرانسه ودرمدتی که رقیب‌آن‌بود بضررآن‌قیام‌میکرد. سیاست فرانسه هم همواره بزیان انگلستان وگاهی بسود وگـاهی بزیان روسیه بود . فتحعلی شاه بسیارنادان‌تر وناتوان‌ترازآن بودکه درین‌گیرودارودرمیان این سیاست‌های جانکاه‌کاری بنفع ایران ازپیش ببردواینست‌که هرچه‌میکرد بزیان‌کشورتمام‌میشد. بالاترین خطای اوآن بودکه میخواست بیاری فرانسه‌که راهی بایران نداشت و بسیار دورازایران بود و بیاری انگلستان که درسیاست خود صمیمی وباوفا نبود ومی‌خواست‌هر دوسنگ یعنی ایران وروسیه را بهم بساید با روسیهٔ‌نیرومند زمان الکساندراول دربیفتد واندیشهٔ واهی تسلط برگرجستانرا عملی‌کند وبزعم خود انتقام ازتجاوزات دولت‌تساری بگیرد. زیان بزرگ این سیاست فتحعلی‌شاه برای ایران این شدکه هروقت‌بفرانسویان پروبال میداد کینهٔ انگلستان سخت‌ترمیشد وانگهی فرانسه دراروپا برای پیشرفت‌مقاصد خود بسازش با روسیه بیشترحاجت داشت وروسیه را بایران نمی‌فروخت واز همه‌گذشته وقتی‌که روسیه فرانسه را شکست داد وناپلئون ازمیان رفت خشم‌آن دولت نسبت‌بایران تیزترشد ونیروی عظیمی راکه داشت در برابر ایـران بکارگماشت . هـروقت هـم که بانگلستان نزدیك میشد فرانسه وروسیه هردونگران می‌شدند . جای دیگراین نکته را ثابت خواهم‌کردکه درین هنگام دولت انگلستان همیشه ایرانرا بجنگ بـا روسیه تشویق میکرده و حتی وعده میداده است کـه نه تنها در هزینهٔ جنگ شرکت‌کند بلکه افسرانی هم برای فرماندهی لشکریان ایران بفرستد وپیداست این نقشه برای‌آن بوده است‌که ایران‌گرفتارجنگ باروسیه شود ودرافغانستان‌کاری ازپیش نبرد ودرضمن‌نیروی نظامی‌آن درمیدانهای جنگ با روسیه ازپادرآید ودرجای دیگرمانع سیاست انگلستان نشود ونتواند با نقشهٔ شوم ناپلئون هم یاری‌کند.

هنگامی‌که ناپلئون نقشهٔ حملهٔ برهندوستان از راه ایران را طرح‌کرد درصدد بر آمد از راه روسیه وایران وافغـانستان لشکری بهندوستان بفرستد،بهمین جهة درضمن اینکه میکوشید ایرانرادرین‌کارشرکت دهد باپاول‌تسار روسیه قرارگذاشت که‌یك عده سپاهیان فرانسه از راه قفقاز رهسپارشوند ودولت روسیه هم عده‌ای ازلشکریان خودرا باآنها همراه کند .

پیش ازآنکه ناپلئون‌درصدد جلب فتحعلی شاه برآمده باشد انگلیسهانیز کوشیده بودنداورا باخود یارکنند و درسال ۱۸۰۰میلادی (۱۲۱۵ق) دربارلندن کمپانی‌هندوستان

را وادار کرده بود سفیری بایران بفرستد و سرجان ملکلم (۱) معروف مؤلف تاریخ ایران وسفرنامهٔ مشهوری که ازوماند بعنوان سفیر کمپانی هندوستان بایران آمده و بگفتگوهایی آغاز کرده بود . چون امیدوار نبودند که فتحعلی شاه تنها بمذاکره قانع شود تدبیری بنظرشان رسیده بود که دولت انگلستان جزیرهٔ قشم را درخلیج فارس بگیرد وفتحعلی شاه را بدین گونه بترسانند ومرعوب کنندتا ازدرسازش درآید . دولت انگلستان هم این پیشنهاد سرجان ملکلم وشرکت هندوستانرا پذیرفت ودرصدد اجرای آن بود اما معلوم نیست بچه‌سبب ناگهان ازین کارچشم پوشیدند وخواستند ازراه‌دیگر بنتیجه برسند این بود که سرجان ملکلم مبالغ گزافی هدایا ورشوه بفتحعلی شاه و درباریانش داد و بیش ازدومیلیون روپیه درآن سفرخرج کرد تا ازوقول گرفت که در افغانستان برخلاف منافع انگلستان قدم برندارد. اما سه‌سال بعد شاید در نتیجهٔ غروری که ازهمین راه دروپیدا شده بود وارد جنگ با روسیه شد و چون در قدم نخست بمانع بسیاربزرگی برخورد درصدد شداین بارازفرانسه یاری بگیرد ودرنتیجه خشم انگلستان را هم بخود جلب کرد ، شاید درآن موقع ازرقابت ودشمنی درمیان فرانسه وانگلستان خبر نداشته است .

سفیران ناپلئون در ایران

ناپلئون نخست در۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) آمده ژوبر را مامور سفارت ایران کرد . وی ازراه استانبول وآسیای صغیررهسپارایران شد و چنانکه پس ازین خواهد آمد در راه گرفتاریهای سخت برایش پیش‌آمد وچون دربار فرانسه ازو بی‌خبر بود ناپلئون شتاب داشت‌هرچه زودتر روابط خودرا با ایران‌برقرار کند.دراوایل اکتبر۱۸۰۵ (اوایل‌رجب ۱۲۲۰)آدژودان‌ژنرال رمیورا بانامهٔ دیگری که در۳۰مارس ۱۸۰۵(سلخ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹) بفتحعلی شاه نوشته بود از راه بغداد بایران فرستاد. رومیوحامل هدایا وپیغامهای ناپلئون برای جلب توجه ومساعدت فتحعلی شاه در لشکر کشی بهندوستان بود . دربارطهران نخست بخوشی واحترام اورا پذیرفت اما پس از چند روزتوقف درطهران ناگهان وبی آنکه گرفتاربیماری شده باشد درگذشت وکسی ندانست سبب مردن اوچه بوده است وتنها میتوان حدس زد بوسیلهٔ کسانی که ورود او بطهران بضررشان بوده است او را ازمیان برده باشند . دربارطهران بشتاب او رادر قبرستان بیرون شهردرجنوب طهران بخاك سپرد .

آمده‌ژوبرسفیردیگرناپلئون‌یکی ازخاورشناسان معروف‌آن زمان بوده‌وزبانهای

۱- Sir John Malcolm

ترکی وعربی را نیکومیدانسته و با ناپلئون بمصررفته بود وازاوضاع کشورهای اسلامی خبرداشت ودرانشای احکام ومکاتیب بزبان تازی منشی ناپلئون درسفرمصر بود و پس از آبان او بروسیه رفته وازاوضاع آن کشورهم خبرداشت و بعد ازآن مدتی دراستانبول ماموریت داشته‌است وازاوضاع کشورعثمانی هم آگاه بود و بهمین جهت بهترین نماینده‌ای بود که ناپلئون میتوانست بایران بفرستد .

ژوبر برای اینکه دولت عثمانی ورقیبان فرانسه مانع ازسفراو نشوند ماموریت محرمانه داشت و باودستورداده بودند بلباس مبدل وناشناس بایران سفرکندوتا کردستان عثمانی بی‌مانع آمد،اما همینکه بشهر بایزید در کردستان عثمانی رسید پاشای آن شهر که ازجانب دولت عثمانی حکومت داشت بی آنکه بهانه‌ای بتراشد وی راگرفت و درسیاه چالی بحال زار زندانی کرد . پیداست که دراینکارهم دست کسانی که ازسفر اوزیان میدیده‌اند درکار بوده است . این سفیر بیچاره تا پاشای بایزید زنده بود در زندان ماندو تنها پس ازمرگ اوتوانست خود را ازمهلکه نجات دهد . سرانجام توانست بزحمت بسیارعباس میرزا نایب‌السلطنه پسرفتحعلی شاه راکه ولیعهدایران وحکمران آذربایجان بود ازحال خود خبر کند ودربارایران کوشش بسیار کرد تا اینکه توانست ژوبر را از مرگ نجات دهد وبایران بیاورد .

ژوبرازراه آذربایجان عازم تهران شدوچون فتحعلی شاه بیشترتابستانها باردوگاه خود درسلطانیه میرفت که ازآنجا بروسیه لشکر کشی کند ژوبر را در ١٤شوال ١٢٢٠ (٥ژوییه ١٨٠٦) درچمن سلطانیه بحضورخود پذیرفت . ژوبر پس ازآنکه تقریباً یکماه درایران ماند فتحعلی شاه را باتحاد با فرانسه دعوت کرد و ماموریت سیاسی خود را بهترین‌وجهی انجام داد و درضمن طرح عهد نامه‌ای درمیان ایران وفرانسه ریخت که رضایت دولت ایرانرا درطهران بدان جلب کرد وقرارشد سفیری ازایران بااوبدربار ناپلئون برود که عهدنامه را در آنجا امضاء کنند. فتحعلی شاه میرزا محمد رضا خان حکمران قزوین را مامور کرد که با ژوبر بفرانسه برود ووی در٢٥صفر ١٢٢٢ (٤ مه ١٨٠٧) دراردوگاه نظامی فین کن شتاین (١) درخاك لهستان‌هنگامیکه ناپلئون‌مشغول جنگ با پروس بود بحضوروی رسید وهدایای فتحعلی شاه ونامهٔ او را بناپلئون‌رساند. پس ازآنکه چندی درورشو متوقف بود باردیگر بحضور ناپلئون پذیرفته شد و سرانجام عهدنامه‌ای که تهیه شده بود درمیان دولت فرانسه ودولت ایران بامضا رسید .

عهدنامهٔ فین کن شتاین در١٦ ماده در ٤ ماه‌مه ١٨٠٧ مطابق با٢٥ صفر ١٢٢٢ بامضای « عالی‌جناب شهامت نصاب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی

---

١ — Finkenstein

قزوین و وزیر شاهزاده محمد علی میرزا » نمایندهٔ ایران وهوگ برنارماره دوك دوباسانو(۱) ازرجال دربار ناپلئون وازوزرای همراه او درین جنگ رسیده است . درین موقع ناپلئون مشغول جنگ با اتحادیهٔ چهارم اروپا بود که مرکب بود از پروس و روسیه وانگلستان وسوئد که باهم برای مخالفت با او هم عهد شده بودند .

ناپلئون نقشهٔ حملهٔ بهندوستان را از راه قفقاز وایران باپاول امپراطور روسیه طرح کرده وبا او درین کار هم پیمان شده بود وپاول بعهده گرفته بود پنجاهزارسرباز بایران بیاورد وبادستیاری دولت ایران از راه هرات (که درآن زمان هنوز جزو خاك ایران بود و بهمین جهت انگلیسها چندین بار کوشیدند تاآنرا از ایران جدا کردند) بهندوستان حمله کند . پیش ازآنکه ناپلئون با ایران روابطی بهم زند درسال ۱۸۰۱ (۱۲۱۶ ق .) پاول تسار روسیه بدست درباریانش کشته شد وجانشین اوآلکساندراول این تعهد را بهم زد،حتی باکشور های دیگر اروپا برای مخالفت با ناپلئون اتحاد کرد . بهمین جهت ناپلئون دیگر بیاوری روسیه برای لشکرکشی بهندوستان امیدوار نبود و بوسیلهٔ این عهدنامه با ایران میخواست قوای خودرا درایران برای لشکرکشی بهندوستان بکار ببرد .

عهدنامه فینکن شتاین

عهدنامهٔ فینکن شتاین از اسنادیست که برای تاریخ ایران اهمیت بسیاردارد. نخست ازین حیث که در میان دولت ایران ودولت ناپلئون بناپارت یکی از بزرگترین مردان تاریخ جهان بسته شده وناپلئون بواسطهٔ قدرت نظامی که داشته است کمتر با دولتهای بیگانه عهدنامه بسته واین عهدنامهٔ با ایران از اسنادیست که در آن روزگار اختصاصی دارد.دوم آنکه این عهدنامه حوادث مخصوصی درآسیا وبخصوص درایران فراهم کرد که عواقب آن مدتها باقی بود وشاید تا امروز باقی باشد . بهمین جهت این عهدنامه راکه در ۱۸۰۷ مه = ۲۵صفر۱۲۲۲ درفینکن شتاین بامضای نمایندگان دودولت رسیده است از متن فرانسه آن ترجمه می کنم :

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان پادشاه ایتالیاواعلیحضرت پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستانه وعقد معاهدهٔ اتحاد این کسان را مأمور می کنند :

« اعلی حضرت امپر اطور فرانسویان وپادشاه ایتالیاآقای هوگ برنارماره وزیر مشاور ودارای حمایل لژیون دونورو نشان سنت اوبر(۲) ازکشور باویرو نشان خدمت گزاری ازکشور باد(۳).

---

(۱) Hugues-Bernard Maret, duc de Bassano

(۲) Saint-Hubert (۳) Bade

پادشاه ایران جناب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی قزوین و پیشکارشاهزاده محمد علی میرزا .

ایشان پس از ارائه ومبادلهٔ اعتبار نامهای خود درین موافقت کردند:

مادهٔاول ـ در میان اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلی حضرت پادشاه ایران صلح ودوستی واتحاد همیشگی برقرار خواهد بود .

مادهٔ دوم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال کشور کنونی اعلیحضرت پادشاه ایران راحمایت میکنند .

مادهٔ سوم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا گرجستان را حقاً ازآن اعلیحضرت پادشاه ایران میدانند .

مادهٔ چهارم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بعهده میگیرد همهٔ کوشش خود را بکار برد تا روسها گرجستان وخاك ایران راترك کنندو برای رسیدن باین نتیجه درعهدنامهٔ صلح خواهد کوشید. تخلیهٔ این نواحی همیشه جزوسیاست و نظریات او خواهد بود .

مادهٔ پنجم ـ اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا یك سفیر فوق العاده وچند منشی سفارتخانه دردربار ایران خواهد داشت .

مادهٔ ششم ـ چون اعلیحضرت پادشاه ایران خواستارست پیاده نظام و توپخانه واستحکامات نظامی خود رابنابرروش اروپایی اصلاح کند اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکند توپهای صحرایی وتفنگها وسر نیزه هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او فراهم کندو بهای این اسلحه برابر ارزش آنها دراروپا خواهد بود .

مادهٔ هفتم ـ اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکنند بهر اندازه افسر توپخانه ومهندسی و پیاده نظام که اعلی حضرت پادشاه ایران آنها را برای استحکام دژها وایجاد توپخانه و پیاده نظام ایران بنابرروش فنی نظام اروپایی لازم داشته باشد دراختیارش بگذارد .

ماده هشتم ـ اعلیحضرت پادشاه ایران هم ازسوی خودتعهد میکند که همهٔ روابط سیاسی وتجارتی خود را با انگلستان قطع کند وفوراً بآن دولت اعلان جنگ بدهدواز همان دم باآن خصمانه رفتار کند. بنابرین اعلی حضرت پادشاه ایران متعهدست وزیرمختاری را که ببمبئی فرستاده بخواهد و کنسولها و نمایندگان وکارگزاران دیگر کمپانی انگلیسی را در ایران و بندرهای خلیج فارس فوراً ازآنجا بیرون کند وهمهٔ کالا های انگلیسی را ضبط کند ودرقطع هرگونه رابطه با انگلیسها چه درخشکی وچه در دریا بولایات خود

حکم اکید بدهد واز پذیرفتن هر وزیر مختار یاسفیر یاکارگزاری که درضمن جنگ ازآن دولت بیاید خود داری کند .

مادهٔ نهم ـ درهر جنگی که انگلستان و روسیه درآن در برابر فرانسه وایران اتحاد کنند فرانسه وایران نیز بهمان گونه در برابر آن دودولت اتحاد خواهند کرد وهمین که یکی ازمتعاهدین که در تهدید یا حمله قرار گرفته باشد رسماً بدیگری طلاع دهد متحداً در برابر دشمن مشترك جنگ خواهند کرد وازآن پس درباره هرگونه روابط سیاسی و تجارتی بمدلول ماده پیش رفتار خواهند کرد .

ماده دهم ـ اعلی حضرت پادشاه ایران همهٔ نفوذ خود را بکار خواهد برد تا افغانان ودیگر اهالی قندهار را با ارتش خود دربرابر انگلستان متحد کند و پس ازآن که بدان نواحی راه یافت لشکری بمتصرفات انگلستان درهندوستان فرستد .

ماده یازدهم ـ چنانکه از نیروی دریایی فرانسه یك دسته کشتی بخلیج فارس وبندرهای اعلیحضرت پادشاه ایران برسد اعلیحضرت پادشاه ایران همهٔ وسایل و تسهیلاتی راکه لازم باشد فراهم خواهد کرد .

ماده دوازدهم ـ اگر اعلیحضرت امپراطور فرانسویان وپادشاه ایتالیا اراده کند که برای حمله بمتصرفات انگلستان در هند ارتشی از راه خشکی بفرستد اعلیحضرت پادشاه ایران همانگونه که متحد صمیمی و باوفای اعلیحضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست بآنها راه خواهد داد که از کشورش بگذرند . اگر این کار عملی شود دودولت پیشاپیش قرار مخصوص خواهند گذاشت وراهی را که ارتش باید درپیش بگیرد ولوازم ووسایل نقلیه که لازم شود و یاوری راکه اعلیحضرت پادشاه ایران می تواند درین راه بکند درآن معین خواهند کرد .

مادهٔ سیزدهم ـ هرچه ازلوازم وتدارکات درایران بلشکریان بری و نیروی دریایی داده شود بنابر مدلول مواد دیگر این عهدنامه ببهایی که درکشور بمردم کشور داده میشود بحساب خواهد آمد .

مادهٔ چهاردهم ـ مقررات مادهٔ دوازدهم که در بالا ذکر شده تنها شامل حال فرانسه است ، بنابرین این حقوق نباید باعقد عهدنامهای دیگر با انگلستان یا روسیه واگذار شود .

ماده پانزدهم ـ برای بهره جویی هردوطرف یك عهدنامهٔ تجارتی هم درطهران بسته خواهد شد .

ماده شانزدهم ـ این عهدنامه تاچهار ماه دیگر از تاریخ امروز درطهران نیز امضاء خواهد شد و بتصویب خواهد رسید .

درلشکرگاه امپراطوری درفینکن شتاین در ٤مه ۱۸۰۷ (۲۵صفر ۱۲۲۲)منعقد شد و بامضا رسید .

امضای‌هوگ ب. ماره

امضای سفیر ایران

رونوشت مطابق اصلست. وزیر روابط خارجی

ش . م . تالران ، پرنس دوبنوان (۱)

پیداست که امضای این عهدنامه چه ولوله‌ای درمحافل سیاسی اروپا ومخصوصاًدر دربار روسیه وانگلستان که این عهدنامه بزیان‌آنها بسته شده‌بود میفکند. از جسارت فکری و بلند پروازی مخصوص ناپلئون‌عجیب‌نیست که چنین‌عهدنامه ای را در نظرگرفته باشد و چیزی که بسیار شگفتست سستی رای و بی خبری فتحعلی شاهست که حاضر شد درهمسایگی روسیه وانگلستان با فرانسه‌ای که درآن سوی جهان واقع شده بود وهیچ راهی بایران نداشت چنین قراری‌بگذارد واعلان جنگ گستاخانه‌ای‌بانگلستان در برابر وعدهٔ واهی پس گرفتن گرجستان ونواحی دیگر از روسیه بعهده بگیرد .

امضای این عهدنامه هرچندکه موهوم بوده باشد ونتیجهٔ عملی‌ازآن نگرفته‌باشند زیان سیاسی بسیار بزرگی بایران زد وآن این بودکه دولت انگلستان‌بر بدگمانی‌های سابق خود نسبت بایران بدگمانی دیگر هم افزود .

نخستین بدگمانی انگلستان این بود که فرهنگ ایران وزبان فارسی وتجارت ایران درهندوستان نفوذ عجیب وفوق‌العاده‌ای داشت ودرحقیقت هندوستان‌مستعمرهٔفکری ایران بود وهرتجارتی که باهرکشور دیگری ازجهان داشت‌بتوسط ایران‌بود.انگلیسها برای اینکه در هند رسوخ کنند چاره‌ای جز ین نداشتندکه‌نفوذ ایران را براندازند و برای اینکه بدین نتیجه برسند راهی جزضعیف کردن ایران وازپا در آوردن آن نبود وبرای اینکار بهتر ازهمه این بودکه هر چه بیشتر ممکن شود ایران راکوچك بکنندو منابع مهم ثروت راکه آن روز مخصوصاً نواحی حاصلخیز مغرب دریای خزر بود از دستش بگیرند وآنرا گرفتار زدوخورد باهریك ازهمسایگان‌که ممکن باشد بکنند و همسایگانی که درآن زمان‌ممکن بود بجان ایران بیفتند در درجه اول دولت نیرومند تسارهای روسیه ودرجه دوم دولت‌طماع عثمانی ودردرجه سوم‌طوایف‌راهزن وبی‌انضباط وسرکش تازیان اطراف خلیج فارس بودند .

گذشته ازینکه فرانسه نیرومندترین دولت نظامی‌آن روزگار وحریف تاریخی انگلستان درهند آن سرزمین را ازدور تهدید میکرد تسارهای روسیه هم باشتاب هرچه

(۱) Ch. M. Talleyrand, Prince de Bénévent

تمامتر روز بروز بهندوستان نزدیکتر میشدند وچیزی نمانده بود بسرحد آن سرزمین زرخیز برسند . دولت کوچکی درمیان هندوستان ونواحی نیم مستقل آسیای مرکزی که روسها آنها رایکی پس ازدیگری ازپا درمیآوردند درنتیجهٔ ضعف وتجزیهٔ خاك ایـران چندی پیش تشکیل شده بود وآن دولت افغانستان بود .

درشب ۱۱ جمادی‌الاخرهٔ ۱۱۶۰ که نادر شاه را چندتن از زیردستانش درفتح آباد قوچان کشتند از جمله لشکریانی که با او بودند برخی از مردم طایفهٔ چادر نشین ابدالی ازافغانها بودند ورییسشان احمد خان درهنگامه‌ای که از کشته شدن نادرشاه پیش آمده بود برخی از جواهر گران بهایی راکه نادر از هند آورده وهمیشه باخود همراه داشت ربود وبسرزمین خود یعنی افغانستان امروز گریخت و بدین گونه در ۱۱۶۰ کشوری که امروز بنام افغانستان خوانده میشود از ایـران جدا شد . هنگامی که انگلیسها وارد هندوستان شدند افغانها نیرومند شده وحتی در ۱۱۶۲ سرزمین لاهور وملتان ودر ۱۱۷۰ دهلی راگرفته ودر ۱۱۷۴ بار دیگر بهندوستان تاخته بودند .

پیداست که نفع دولت انگلستان در هند این بود که افغانها را در میان هندوستان وآسیای مرکزی که روسها روز بروز درآن بیشتر پیش میرفتند نگاه بدارد ونیرودهد و حتی مـانع از پیشرفت منافع ایـران در آنجا بشود واحیانـاً گاهی هـم ایران را بنفع افغانستان کوچك بکند، چنانکه باکوششهای فراوان بر ناحیهٔ هرات که در لشکر کشی بافغانستان وهندوستان اهمیت بسیار داشت ودروازهٔ هندوستان بشمار میرفت وپیش ازآن جزو خاك ایران بود سه بارافغانها تاختند وایرانیان آنرا پس گرفتند وتفصیل جنگهای هرات پس ازین خواهد آمد .

همین نفوذ فوق‌العادهٔ مادی ومعنوی که ایران در هند داشت چند برابر آنـرا در افغانستان که مردم آن فارسی زبان وازهمان نژاد ایرانی بودند داشت و نـاتـوان شدن دولت ایران درافغانستان نیز بنفع سیاست انگلستان بود .

بدگمانی دوم انگلستان را همین عهدنامهٔ فینکن شتاین فراهم آورد زیـرا دولت انگلستان دید بمحض اینکه حریف نیرومندی درارو پامانند ناپلئون پیدا کند دولت ایران باآن عهد میکند که منافع انگلستان را درآسیا مخصوصاً درخلیج فارس وافغانستان که دو دروازهٔ مهم هندوستان بشمار میرفتند مانع شود ودرین ۱۴۸ سالی که ازامضای عهدنامهٔ فینکن شتاین میگذرد همیشه کوشش انگلستان درایران این بوده است که دیگر ایران نتواند با رقیبان منافع انگلستان درین نواحی سازش کند .

برای پیش بردن این مقصود دووسیله‌ای که انگلستان بکار برده یکی گرفتار کردن ایران در پیچ وخمهای سیاست خارجی و گاهی جنگهایی باهمسایگان زورمند ودیگـر

رعب افکندن درداخلهٔ کشور و تضعیف قوای روحانی واحیاناً بهره جویی ازعوامل داخلی بوده است .

هیئت نظامی فرانسه درایران

یگانه نتیجه‌ای که ایران ازعهدنامهٔ فینکن شتاین گرفت آمدن هیئت نظامی فرانسه بایران بود . ازدوتن سفیری که پیش از آن ناپلئون بایران فرستاده بود آجودان ژنرال رومیو نظامی بود ووی ماموریت داشت دراوضاع ایران مطالعه کند و ببیند درصورتیکه اتحادی درمیان ایران وفرانسه برقرار شودایران تاچه اندازه میتواند درین کار یاری کند. رومیو اندکی پس از ژوبر ازفرانسه از راه استانبول رهسپار شده بود ودراواسط ماه مه ۱۸۰۵ (صفر ۱۲۲۰) باستانبول رسید ودرآن موقع ژوبر هنوز درآن شهر بود. برای آنکه مردم بمقصد اوپی نبرند رومیو از بیراهه با اوتره (۱) نام منشی خود بسوی ایران حرکت کرد ودراثر وقایعی که شاید عمداً پیش آورده باشند مجبور شد نزدیك چهل روز درحلب بماند ودرآنجا بیکر (۲) کنسول انگلستان سرانجام بمأموریت او پی برد و بیدرنك جونز (۳) کنسول انکلستان دربغدادرا ازسفر اوخبر کردواوهم بلندن اطلاع داد. سرانجام رومیو از راه همدان دراوایل اکتبر ۱۸۰۵ (اواسط رجب ۱۲۲۰) هرطورشده بودخود را بطهران رساند و باآنکه دولت ایران ورودش را بشادی تلقی کرد ناگهان پس از چند روز درنك درین شهر ببیماری که معلوم نشد چه بوده است درگذشت .

پریشانی دولت ایران درین واقعه خود می‌رساند که این مرك شاید طبیعی نبوده باشد زیرا باتأثر واحترام بسیار جنازه اش را در جایگاه مخصوصی در بیرون دروازهٔ شاه عبدالعظیم که ظاهراً هنوز آثاری از آن باقیست بخاك سپردند. قرینه‌دیگری که در بارهٔ این واقعه وطبیعی نبودن آن دردستست اینست که دراسناد ایرانی و کتابهای آن زمان مطلقاً اشاره‌ای بآمدن رومیو وماموریت او ودرگذشتن او نیست .

میرزا محمدتقی سپهرلسان الملك درناسخ التواریخ دروقایع سال ۱۲۲۱ که بمناسبت ورود ژوبر بدربار ایران خلاصه‌ای ازتاریخ روابط ایران وفرانسه را نوشته کمترین اشارتی بآمدن رومیو ندارد ومطلب راچنین ادا کرده است :

« . . . روزجمعهٔ بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون زد (٤) وتا چمن سلطانیه عنان بازنکشید . این هنگام موسی (٥) ژوبرازدولت فرانسه برسالت آمد، چه روزگاری بود

---

(۱) Outrey (۲) Baker (۳) Jones

(٤) مقصود بییلاق رفتن فتحعلی شاه بسلطانیه است .

(٥) درآن زمان کلمه «مسیو» فرانسه را چنین می‌نوشتند .

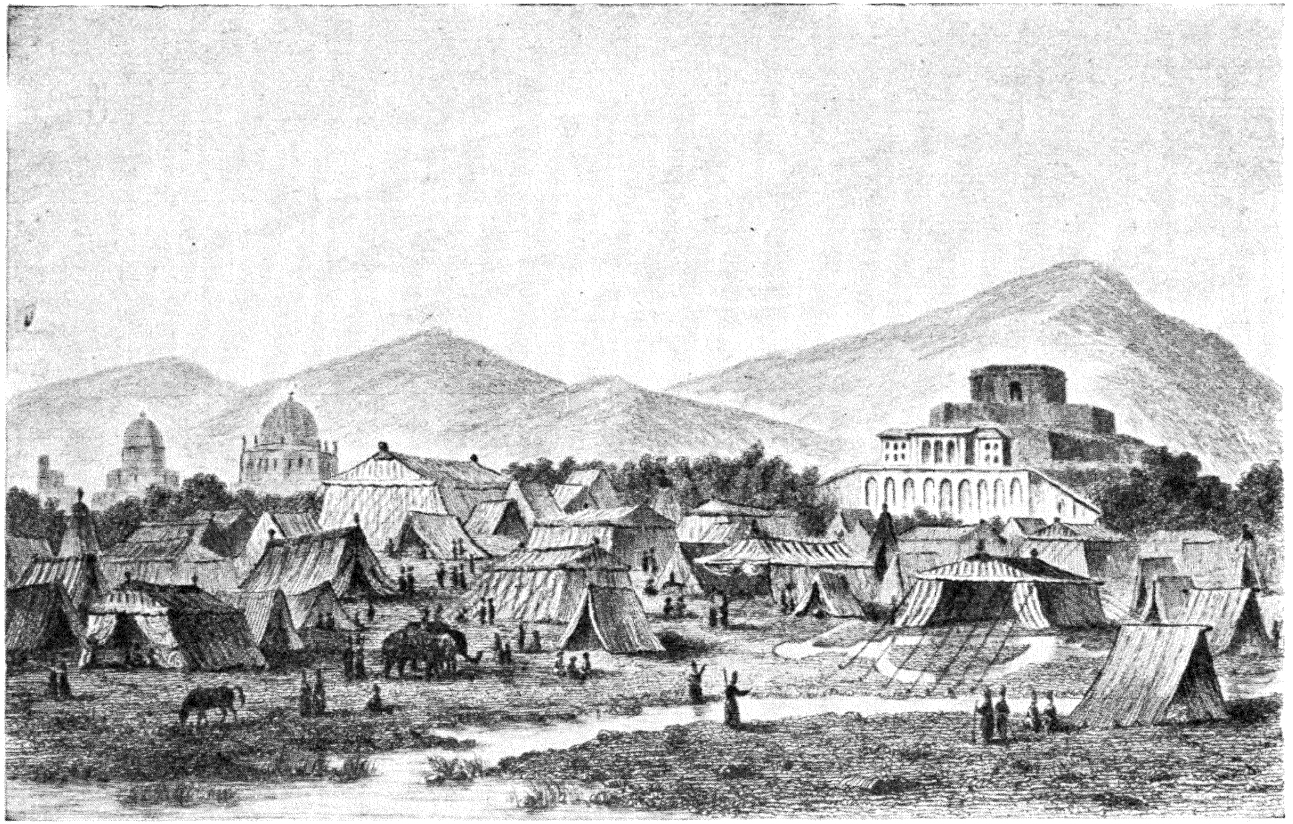

لشگرگاه فتحعلی شاه در سلطانیه

(ازکتاب«ایران» تألیف لوی دوبو فرانسوی چاپ پاریس ۱۸۴۱م. ۱۲۵۷ق.)

که پادشاه فرانسه درخاطرداشت که با دولت ایران‌ساز موالات طراز کند وطریق وداد بازدارد ، چنانکه درسال شهادت آمحمد شاه (۱) دوتن رسول ازدولت فرانسه باسواد عهدنامهٔ سلاطین‌صفویه که‌درمیان دولتین‌رفته بود بدارالملك‌طهران‌آمدند. وقتی برسیدند که هنوز بعد ازشهادت‌آقا محمد شاه شهریارنامدارفتحعلی شاه ازشیراز باز طهران نشده و برتخت جلوس نفرموده بود . لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ایشانرا بمعاذیر دلپذیر بازفرستاد وهمچنان بعد ازقتل سکنهٔ کربلا، چنانکه مذکورشد ، اسمعیل بیك بیات سفیر بغداد گشت. یك تن ازبازرگانان‌ارامنه که‌داودنام داشت وتجارت فرانسه‌میگذاشت بنزدیك اورفته ومکتوبی چند بخط فرانسه بنمود وخود را ازجانب‌آندولت سفیرخواندو وباتفاق اسمعیل‌بیك بطهران‌آمد، اولیای دولت ایران سخن اورا استوارنداشتندو کتاب اورا بکذب پنداشتند . این هنگام که سلطنت مملکت‌فرانسه را ناپلیون داشت‌وبادولت روس کاربمعادات میگذاشت موسی ژوبررا بدولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشنست و خصومت ما با ایشان مبرهن ، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند ، خاصه این وقت که وداد واتحاد دولت ایران وفرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیانست. چون موسی ژوبرطی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد، محمود پاشاکه حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه وعثمانیه اورا گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان اورامقتول‌نمود . چون این خبردراردبیل معروض حضرت نایب‌السلطنه‌افتاد درحال مکتوبی بحاج یوسف پاشاکه ایالت‌ارزن‌الروم‌داشت‌فرستاده‌اوراگسیل ساخت و موسی ژوبربدرگاه نایب‌السلطنه‌آمد وازآنجا درچمن سلطانیه حاضرحضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستارشد که شاهنشاه ایران درپاسخ نامهٔ ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرماید که بمعنی پادشاهست تا در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود. ملتمس اومقبول افتاد . پس برحسب فرمان پاسخ نامهٔ اونگارشد و میرزا رضای قزوینی منشی ،که روزگاری وزارت شاهزاده‌محمد علی میرزا را داشت ،باتفاق او بسفارت فرانسه مامور گشت ..».

پیداست شرحیکه مولف ناسخ‌التواریخ دربارهٔ امپراطوری ناپلئون و برسمیت شناختن او نوشته مبالغه آمیزست وهمین بیان مختصر روحیات مردم‌آنزمانرانشان‌میدهد.

برای اجرای عهد نامهٔ فینکن شتاین ناپلئون مصمم شد سفیری بایران بفرستد که درضمن ریاست هیئت نظامی فرانسه را هم داشته باشد. برای این‌کار ژنرال کلودماتیو- کنت دوگاردان (۲) را برگزید . این ژنرال چهل ویك ساله در۱۱ ژوییه ۱۷۶۶ در

(۱) دراصل چنینست .

(۲) Claude-Mathieu Comte de Gardane

مارسی بندرمعروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود ودر ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت ازایران درلنسل (۱) در ناحیهٔ باسزالپ (۲) فرانسه درگذشت . وی پیش ازانقلاب فرانسه درسواره نظام منصب سروانی داشت واز ۱۷۹۲ ببعد درنتیجهٔ شجاعتهایش زودتر از آنچه میبایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو (۳) سردارمعروف فرانسوی در ۱۷۹۹ اورا منصب سرتیپی داد ودر ۱۸۰۴ فرمانده پاسبانان شخصی ودر ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ مامور ایران شد وپس از بازگشت ازین سفر در ۱۸۰۹ چون چنانکه میبایست ازعهده برنیامده بود از نظر ناپلئون افتاد وپس ازچندی لقب کنت و بیست و پنج هزار فرانك باو انعام دادند وچون در ۱۸۱۱ درماموریت نظامی که در پرتغال باو رجوع کرده بودند شکست خورد بازازنظر ناپلئون افتاد وباردیگر بکار برگشت ودردورهٔ صد روزهٔ ناپلئون جزوافسران زیردستش بود .

دستورهای ناپلئون بژنرال گاردان

نسخهٔ تعلیمات ودستورهایی که ناپلئون بژنرال گاردان داده وتکلیف او را در ماموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و درلشکرگاه خود درفینکن شتاین آنرا صادر کرده است و ازین قرارشش روز پس از امضای عهدنامهٔ فینکن شتاین گاردان را مامور ایران وازهمانجاروانه کرده است. متن این دستور که بامضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبریست که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان میرساند وترجمهٔ آن از روی متن فرانسه بدینگونه است :

«دستور برای ژنرال گاردان

درلشکرگاه امپراطوری فینکن شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هر چه زودتر که بتواندوارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس ازورودش چاپاری خواهد فرستاد ویك ماه بعد یك تن ازافسرانی راکه همراهش هستند روانه خواهد کرد .

درعبورازاستانبول همهٔ وسایل را بکارخواهد برد تا مکاتبهٔ اوبا وزیر روابط خارجی (٤) ومکانبه آن وزیربا اوسریع باشد. اگرممکن شود که این کار راباکار گزاران بابعالی (٥) بکند بهترست هرهشت روزمکاتبه کند . **همه مکاتیب فوری که اهمیتی**

---

(۱) Lincel (۲) Basses-Alpes (۳) Moreau

(٤) درآنموقع بجای وزیرامورخارجه وزیرروابط خارجی می گفتند .

(٥) درآسیا بدربارعثمانی باب عالی و بزبان فرانسه Porte یا Sublime Porte میگفتند

داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی وچه برای ژنرال سباستیانی (۱) برمز نوشته خواهد شد .

نخستین مکاتیب فوری مخصوصا باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که دربارهٔ آن هیچ اطلاع مسلمی در دست نیست مناسب باشد. جغرافیا و نقشه برداری آنکشور، سواحل ، جمعیت، مالیه، وضع نظامی وجزییات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد ومحتویات نامهای فوری او را تشکیل دهد ومجلداتی فراهم کند . ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خودبداند(۲) : گرجستانرا ازدستشان بدر برده‌اند، زیباترین ولایاتشان راتهدید می کنند ؛ هنوزسلسلهٔ پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند واز روزی که برسر کار آمده همواره باآن درجنگ بوده اند .آقای ژنرال گاردان همهٔ این دلایل را یادآوری خواهد کرد ؛ بعض ایرانیان را بر روسها خواهد انگیخت .آنها را بکوششهای دیگر و بلشکر کشیهای بیشتر تحریك خواهد کرد . برای ادامهٔ عملیات نظامیشان ازهمهٔ راهنمایی‌هایی که آزمودگیش باو تلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزادهٔ عباس میرزا که فرمانده سپاه وچنان که می نماید مورد اعتماد آنست رابطه بهم زند . بایدایران درمرزهای روسیه پراکندگی بسیارفراهم کند واین موقع راکه روسها سپاه خود را درقفقازضعیف کرده و قسمتی از آنرا باروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد وبایالاتی که بزوراسلحه یا بدسیسه از دستشان گرفته‌اند برگردند .گرجستان که آخرین شاه آنجا را وادار کرده‌اند کشورخود رابآنها واگذار کند کاملا تسلیم آنها نشده ومردم آنجا چنین مینماید که افسوس صاحبان قدیم خود را میخورند . وانگهی سلسلهٔ کوهی که مدخل ایرانرا حفظ میکند درشمال گرجستان واقعست : اهمیت دارد که روسیه همهٔ این گذرگاهها را دردست نداشته باشد .

آقای ژنرال گاردان همهٔ دقتها را خواهد کرد تاایران و بابعالی عثمانی نامیتوانند دربارهٔ عملیات خود درمیان دریای سیاه ودریای خزربا هم اتفاق کنند . نفع این هر دو امپراطوری یکیست: همهٔ کشورهای جنوب روسیه یکسان درخطرند زیرا که زمین حاصلخیزتر وآسمان ملایم تر را ببیابانهای خود ویخهای خود ترجیح میدهد . اما ایران نفع دیگری هم دارد که مخصوص بآنست وآن اینست که مانع از پیشرفت انگلستان درهندوستان شود.

ایران امروز درمیان روسیه ومستملکات انگلیس در فشارست. هرچه بیشتر این مستملکات بسوی مرزهای ایران منبسط شوند باید بیشتر ازتوسعهٔ آیندهٔ آن ترسان باشد :

---

(۱) ژنرال سباستیانی Sebastiani ازسرداران معروف ناپلئون و سفیر کبیرفرانسه در ترکیه آنروز

(۲) البته این عبارت نقل قول ومقصود ناپلئون روسهای تزاریست .

مارسی بندرمعروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود ودر ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت ازایران درلنسل (۱) در ناحیهٔ باسزالپ (۲) فرانسه درگذشت . وی پیش ازانقلاب فرانسه درسواره نظام منصب سروانی داشت واز ۱۷۹۲ ببعد درنتیجهٔ شجاعتهایش زودتر از آنچه میبایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو (۳) سردارمعروف فرانسوی در ۱۷۹۹ اورا منصب سرتیپی داد ودر ۱۸۰۴ فرمانده پاسبانان شخصی ودر ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ مامور ایران شد و پس از بازگشت ازین سفر در ۱۸۰۹ چون چنانکه میبایست ازعهده برنیامده بود از نظر ناپلئون افتاد و پس ازچندی لقب کنت و بیست و پنج هزار فرانك باو انعام دادند وچون در ۱۸۱۱ درماموریت نظامی که درپرتغال باو رجوع کرده بودند شکست خورد بازازنظر ناپلئون افتاد و باردیگر بکار برگشت ودردورهٔ صد رورهٔ ناپلئون جزوافسران زیردستش بود .

دستورهای ناپلئون بژنرال گاردان

نسخهٔ تعلیمات ودستورهایی که ناپلئون بژنرال گاردان داده وتکلیف او را در ماموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و درلشکرگاه خود درفینکن شتاین آنرا صادر کرده است و ازین قرارشش روز پس از امضای عهدنامهٔ فینکن شتاین گاردان را مامور ایران وازهمانجاروانه کرده است. متن این دستور که بامضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبریست که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان میرساند وترجمهٔ آن از روی متن فرانسه بدینگونه است :

«دستور برای ژنرال گاردان

درلشکرگاه امپراطوری فینکن شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هر چه زودتر که بتواندوارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس ازورودش چاپاری خواهد فرستاد ویك ماه بعد یك تن ازافسرانی راکه همراهش هستند روانه خواهد کرد .

درعبورازاستانبول همهٔ وسایل را بکارخواهد برد تا مکاتبهٔ او با وزیر روابط خارجی (٤) ومکاتبه آن وزیر با اوسریع باشد. اگرممکن شود که این کار را باکارگزاران بابعالی (٥) بکند بهترست هرهشت روزمکاتبه کند . **همه مکاتیب فوری که اهمیتی**

---

(۱) Lincel (۲) Basses-Alpes (۳) Moreau

(٤) درآنموقع بجای وزیرامورخارجه وزیرروابط خارجی می گفتند .

(٥) درآسیا بدربارعثمانی باب عالی و بزبان فرانسه Porte یا Sublime Porte میگفتند

داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی وچه برای ژنرال سباستیانی (۱) برمز نوشته خواهد شد .

نخستین مکاتیب فوری مخصوصا باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که دربارهٔ آن هیچ اطلاع مسلمی دردست نیست مناسب باشد. جغرافیا ونقشه برداری آنکشور، سواحل ، جمعیت،مالیه، وضع نظامی وجزییات مختلف آن باید نخستین منظورجستجوهای ژنرال گاردان باشد ومحتویات نامهای فوری او را تشکیل دهد ومجلداتی فراهم کند . ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خودبداند(۲) : گرجستانرا ازدستشان بدر برده‌اند، زیباترین ولایاتشان راتهدید می کنند ؛ هنوزسلسلهٔ پادشاهان کنونی را نشناخته‌اند واز روزی که برسر کار آمده همواره باآن درجنگ بوده اند .آقای ژنرال گاردان همهٔ این دلایل را یادآوری خواهد کرد ؛ بغض ایرانیان را بر روسها خواهد انگیخت .آنها را بکوششهای دیگر وبلشکر کشیهای بیشتر تحریك خواهد کرد . برای ادامهٔ عملیات نظامیشان ازهمهٔ راهنمایی‌هایی که آزمودگیش باو تلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزادهٔ عباس میرزا که فرمانده سپاه وچنان که می نماید مورد اعتماد آنست رابطه بهم زند . بایدایران درمرزهای روسیه پراکندگی بسیارفراهم کند واین موقع راکه روسها سپاه خود را درقفقازضعیف کرده و قسمتی از آنرا باروپا فرستاده‌اند غنیمت بشمارد وبایالاتی که بزوراسلحه یا بدسیسه از دستشان گرفته‌اند برگردند . گرجستان که آخرین شاه آنجا را وادار کرده‌اند کشورخود راباآنها واگذار کند کاملا تسلیم آنها نشده ومردم آنجا چنین مینماید که افسوس صاحبان قدیم خود را میخورند . وانگهی سلسلهٔ کوهی که مدخل ایرانرا حفظ میکند درشمال گرجستان واقعست : اهمیت دارد که روسیه همهٔ این گذرگاهها را دردست نداشته باشد .

آقای ژنرال گاردان همهٔ دقتها را خواهد کرد تاایران وبابعالی عثمانی تامیتوانند دربارهٔ عملیات خود درمیان دریای سیاه ودریای خزربا هم اتفاق کنند . نفع این هر دو امپراطوری یکیست:همهٔ کشورهای جنوب روسیه یکسان درخطرند زیرا که زمین حاصلخیزتر وآسمان ملایم تر را ببیابانهای خود ویخهای خود ترجیح میدهد . اما ایران نفع دیگری هم دارد که مخصوص بآنست وآن اینست که مانع ازپیشرفت انگلستان درهندوستان شود.

ایران امروز درمیان روسیه ومستملکات انگلیس در فشارست. هرچه بیشتر این مستملکات بسوی مرزهای ایران منبسط شوندباید بیشتر ازتوسعهٔ آیندهٔ آن ترسان باشد :

---

(۱) ژنرال سباستیانی Sebastiani ازسرداران معروف ناپلئون و سفیر کبیرفرانسه در ترکیه آنروز

(۲) البته این عبارت نقل قول ومقصود ناپلئون روسهای تزاریست .

اگر ازهمین امروز دراندیشهٔ دفع این خطر نباشدو بزیان انگلستان ازهمهٔ عملیات فرانسه در برابر آن پشتیبانی نکند در معرض این خطر خواهد بود که روزی مانند شمال هندوستان یکی از ایالات انگلستان شود .

فرانسه ایران را ازدو نظر جالب میداند : بعنوان دشمن طبیعی روسیه و بعنوان وسیلهٔ عبور برای لشکر کشی بهندوستان .

بواسطهٔ همین دومنظورست که عده‌ای کثیر صاحبمنصبان مهندسی و توپخانه وابسته بسفارت ژنرال گاردان شده‌اند . بایدآنها راگماشت که نیروهای نظامی ایرانرا نسبت بروسیه وحشت‌انگیزتر کنند وجستجوها واستخبارهایی بکنند و گزارشهایی ترتیب‌دهند که معلوم کنند موانعی که لشکر کشی درعبوراز آنجا بدان برمیخورد کدامست و برای رفتن بهندوستان چه از راه حلب وچه از راه یکی ازبندرهای خلیج فارس کدام راه را بایدپیش بگیرد .فرض کنیم درشق اول سپاهیان فرانسه با رضایت بابعالی دراسکندرون پیاده شوند ؛ درشق دوم ازدماغهٔ نیك عبور کنند ودرمدخل خلیج فارس از کشتی پیاده شوند . درشق اول‌وشق دوم باید اطلاع داد ازمحل‌فرودآمدن تا هندوستان‌راه کدامست واشکالات آن چیست،آیا سپاهیان وسایل نقلیهٔ کافی‌خواهند یافت ،آیا راهها اجازه‌خواهد داد که توپخانه را با خود ببرند ، ودرصورتیکه موانعی باشد چه وسایلی خواهند داشت که از آن حذر کنند یا بر آنها غالب شوند و آیا بحد وفور آذوقه و مخصوصاً آب خواهند یافت ؟

درشق دوم بندرهایی که مناسب برای پیاده کردن باشد کدامست ، بندرهایی که کشتی‌های دارای سه‌عرشه و کشتی‌های هشتاد توپ و کشتی‌های هفتاد وچهارتوپ بتوانند درآن وارد شوند کدامست ؛ بندرهایی که بتوان درآنها آنشبارهایی جا داد کدامست تا اینکه کشتی‌ها دربرابرحملات ناوگان دشمن‌درپناه باشند؟ کدامست بندرهایی که ناوگان بتواندرآنجا پول بدهد وآب و خوراك بدست بیاورد ؟

اگرآقای ژنرال گاردان تنها بود نمیتوانست بهیچ یك ازین پرسشها پاسخ بدهد، زیراکه مادراروپای خود وحتی درمرکزآلمان میبینیم اطلاعاتی که مردم کشور می‌دهند همیشه نادرست و نامفهومست . اما ژنرال گاردان مهندسین نظامی ودریا داری‌وافسران توپخانه در زیرفرمان خواهد داشت که راهها را خواهند پیمود ، محل را معاینه‌خواهند کرد ، بندرهای امپراطوری ایران را نه تنها در خلیج فارس بلکه دردریای‌خزرخواهند دید ، نقشهایی خواهند کشید و برای او وسیله‌فراهم خواهند ساخت که پس از چهار ماه توقف در ایران گزارشهای مفصل و شایان اعتماد در بارهٔ موضوعهای مختلف این استخبارها بفرستد . همیشه مراقب خواهد بود که هرچه میفرستددو نسخه باشد، تا اینکه

اطلاعات باین مهمی اگراتفاقی برای چاپار بیفتد گم نشود .

این افسران نیزاین فایده را خواهند داشت که اطلاعاتی دربارهٔ فن نظام اروپا بایرانیان خواهند داد و بـآنها یاری خواهند کـرد استحکامات تازه ای برای دفاع قلاع خود بسازند .

دو منظور عمده‌ای که درپیشست بدین گونه تامین خواهد شد زیرا که ایران برای روسها وحشت انگیزتر خواهد گشت ووسایل عبور وهرچه مربوط باین کشورست کاملا معروف ماخواهد شد . اینست قسمت نظامی .

اما قسمت سیاسی، ژنرال گاردان مجازست قراردادهایی ببندد تا ازفرانسه تفنگ با سرنیزه وتوپ ویك عده افسر وافسر جزء کافی برای تشکیل کادر یکعدهٔ ۱۲۰۰۰ نفری که ایران تجهیز خواهد کرد فرستاده شود . بهای اسلحه را افسران توپخانه از روی ارزش آن در اروپا معین خواهند کرد . پرداخت آن درقرارداد قید خواهد شد . مقصود اعلیحضرت از دریافت بهای این اسلحه این نیست که ازپانصدیا ششصد هزار فرانك خرج خود داری کند بلکه برای اطمینان ازین نکته است که دولت ایران چون پـول آنها را داده باشد بیشتر بآن اعتنا خواهد کرد تا اینکه باوداده باشند . وانگهی مطمئن خواهد شد که چون آنها را میخرددرحقیقت اراده داردآنها رابکار ببرد . این اسلحه وافسران وافسران جزء را ناوگان اعلیحضرت حمل خواهد کرد . درقرارداد محل پیاده کـردن و طریقهٔ پرداخت بهای این اسلحه را معین خواهند کردوممکنست قسمت عمدهٔ آن آذوغه مانند نان خشك وبرنج وگاو وغیره برای ناوگان باشد که پس از پیاده کردن آنچه آورده‌اند درین دریاها بهم خواهند پیوست. مقداراسلحه‌ای که تهیهٔ آنرا بعهده خواهند گرفت میتواند بالغ برده هزار تفنك وتاسی توپ صحرایی باشد .

سرنوشت افسران وافسران جزء هم چه آنهایی که همراه ژنرال گاردان هستند وچه آنهایی که فرستاده خواهند شد باید درین قرارداد معین باشد . اعلیحضرت حقوقی را که در فرانسه دریافت میکنند برای آنها باقی خواهد گذاشت ؛ امامناسبست از ایران حقوق وفوق العاده‌ای که همیشه برای اروپاییانی که ازوطن دور میشوند لازمست بگیرند .

اگر جنگ با روسیه دنباله داشته باشد وایـران میل داشته باشد وژنرال گاردان هم پس ازآنکه کشور را خوب بشناسد فرستادن ٤ یا ٥ گردان ودویا سه آتشبار توپخانه را برای تشکیل ذخیره سپاه ایران لازم بداند ژنرال گاردان میتواند این قررا بگذارد وامپراطور آنرا تصویب خواهد کرد .

این وزیر مختارالبته تا اندازه **ازاوضاع کارها باخبرست** که بداند تنها بوسیلهٔ اختفای کامل واطلاعات درست دربـارهٔ محل پیاده کـردن نیرو میتوان ناوگانی بیـاری

ایران فرستاد .

درصورتیکه یك عدهٔ ۲۰/۰۰۰ نفری فرانسوی بهندوستان فرستاده شود لازمست بدانند چه عده کمکی ایران باین‌سپاه خواهد افزود ومخصوصاً چنانکه بیش‌ازین گفته‌شد آنچه درباب محل پیاده کردن وراههایی که در پیشست و آذوغه وآب‌لازم‌برای‌لشکر کشی را باید دانست.نیز باید دانست کدام فصل برای عبور ازخشکی مناسبست .

ماموریت ژنرال‌گاردان بهمین منتهی نمیشود : باید با ماهراتها (۱) مربوط شود **وهرچه‌قطعی‌تر ازپشتیبانیی که‌ممکنست** سپاهیان درهندوستان بیابندمطمئن گردد.این شبه جزیره ازده‌سال پیش چنان تغییر کرده است که‌آنچه دربارهٔ آنست بزحمت در اروپا معروفست . هیچ چیز از اطلاعاتی که ممکنست کسب کند و روابطی که ممکنست بر قرار سازد مفیدتر نیست .

سرانجام ژنرال‌گاردان نباید از نظر دور کند که منظور عمدهٔ ما استقرار اتحاد سه‌گانه درمیان فرانسه و **بابعالی‌وایرانست ونیز اینست که‌راهی** بهندوستان باز کنیم ومعاونینی‌در برابر روسها بدست آوریم . اگر اجرای‌این منظورآخر را بتوان از راه تاتارستان (۲) توسعه داد جالب دقت خواهد بود . چون روسیه نگران مرزهای خودست **دیر یازود نتیجهٔ وسایلی** را که‌ما برای‌خود تهیه کرده‌ایم که مزاحم مرزهای آن بشویم خواهیم دید .

آقای ژنرال‌گاردان رسیدگی خواهد کرد چه یاوری ایران می تواند با تجارت ما بکند ، کدام‌یك ازمواد کارخانه های مادرآنجا جالب خواهد بود ودرعوض‌چه‌میتوانیم ازآنجا بگیریم . سپس او مجازست دربارهٔ یك عهدنامهٔ تجارتی براساس عهدنامهای ۱۷۰۸ و۱۷۱۵ (۳) گفتگو کند . باجزیرهٔ فرانسه (٤) مربوط خواهدشد و **بیشتر با این توجه بتجارت** آنجا مساعدت‌خواهد کرد که‌جزیرهٔ‌فرانسه باید نخستین بار انداز تجارت کشور ما باخلیج فارس‌باشد » .

امضای ناپلئون

این دستور مشروحی که ناپلئون‌بژنرال‌گاردان‌داده همهٔ اهمیتی راکه درآن زمان برای‌رقابت‌با انگلستان‌وروسیه بایران‌میداده‌است‌می رساند ودرضمن‌نمونه ای ازصراحت گفتار او وتوجه خاصیست که بجزییات مسایل نظامی داشته ویکی ازخواص عمدهٔ‌اوست.

(۱) راجه های جنوب هندوستان

(۲) مقصود ترکستانست

(۳) مقصود عهد نامهای فرانسه با شاه سلطان حسین صفویست

(٤) جزیرهٔ موریس

هیئت سفارت باژنرال گاردان مرکب از پانزده تن اعضای سیاسی بوده است بدین گونه: گاردان برادرژنرال دبیر نخست، روسو(۱) دبیردوم که در بغداد بوده ودرآن زمان رهسپار ایران شده بود، لاژار (۲) دبیر سوم، ژوانن (۳) مترجم اول که پیش از وقت بطهران آمده بود، آندرآس نرسیا (٤) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی بعنوان مترجم دوم موقتی بایران فرستاده و باسروان بونتان (٥) دراردوی شاهزاده عباس میرزا بوده است، ژوانوار (٦) معاون مترجم، تانکوانی (۷) معاون مترجم که ژنرال سباستیانی موقتاً فرستاده است، بواسون (۸) آتاشهٔ سفارت، اسکالون (۹) مترجم، دوپره (۱۰) که با مهندس ترزل (۱۱) ببغداد فرستاده شد، دکترسالواتوری (۱۲) پزشك وجراح نخست موقتی سفارت، داماد (۱۳) مبلغ مذهبی کشیش سفارت که ازصومعهٔ سن بنوا (۱٤) درمحله پرای استانبول مامور باین کار شده بود، فرانگوپولو (۱٥) کشیش ازهمان صومعه. گذشته ازین عدهٔ غیر نظامی ۱٤ تن افسر وافسرجزء ازصنوف مختلف نیزهمراه ژنرال گاردان بایران آمده اند وهیئت نظامی را که برای تقویت سپاه ایران درنظر گرفته بود تشکیل میدادند. بدین گونه:

کامیل ترزل (۱٦) ستوان مهندس جغرافیا و آجودان ژنرال گاردان که بماموریت ببغداد فرستاده شد. کامیل ترزل در ۱۷۸۰ درپاریس ولادت یافته ودر ۱۸٦۰ درگذشت. وی ازافسران معروف نیمهٔ اول قرن نوزدهم درفرانسه شد و برتبهٔ ژنرالی رسید و مخصوصاً در جنگهای الجزایر کارهای مهم کرد. برنار (۱۷) ستوان مهندس که هنگام ورود بخاك ایران درزور آباد در بیرون شهر خوی ازطاعون مرد، تروئیلیه (۱۸) سروان مهندس که بماموریت بحلب فرستاده شد، لامی (۱۹) سروان مهندس، بونتان سروان مامور اردوی عباس میرزا، بیانکی (۲۰) سروان مهندس ایتالیایی. وی ازخاورشناسان معروف زمان خود شده و زبان ترکی را بسیار خوب فراگرفته بود و باژ. د. کیفر (۲۱) فرهنگی برای زبان ترکی بفرانسه نوشته که معروفست. شارل نیکولا بارون فابویه (۲۲) ستوان پونخانه، فابویه در پونتا موسون (۲۳) در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸٥٥

---

(۱) Rousseau (۲) Lajard (۳) Jouannin
(٤) Andréas Nerciat (٥) Bontemps (٦) Joinnard
(۷) Tancoigne (۸) Boisson (۹) Escalon (۱۰) Dupré
(۱۱) Trézel (۱۲) Salvatori (۱۳) Damade
(۱٤) Saint-Bénoit (۱٥) Frangopoulo (۱٦) Camille-Trézel
(۱۷) Bernard (۱۸) Truilhier (۱۹) Lamy
(۲۰) Bianchi (۲۱) J. D. Kieffer
(۲۲) Fabvier (۲۳) Charles - Nicolas Baron Pont - à - Mousson

درگذشت واو نیز از افسران بسیار معروف فرانسه در نیمهٔ اول قرن نوزدهم شد و بر تبهٔ ژنرالی رسید و در جنگ استقلال یونان که از برخی از کشورهای اروپا لشکریانی بیاری یونانیان فرستاده بودند وی از فرانسه مامور شد و در آن جنگ کارهای مهم کرده است، ربول (۱) ستوان توپخانه، پین (۲) سروان سوار، پرئو (۳) نقشه بردار، وردیه (٤) سروان تیپ ٦١ پیاده، فینو (٥) گروهبان همان تیپ، مارشال (٦) گروهبان همان تیپ، دامرون (۷) گروهبان همان تیپ.

این هیئت چهارده نفری افسران و درجه داران فرانسوی یادگارهایی چند در نظام ایران گذاشته‌اند، از آنجمله دو کارخانهٔ توپریزی در تهران و اصفهان دایر کرده‌اند، جنگ با سرنیزه را که سابقاً در ایران معمول نبود رواج داده‌اند، لباس یك شکل (اونیفورم) و تشکیل صنفهای مختلف و مجزای پیاده نظام و سوار نظام و توپخانه و مهندس و حتی ایجاد توپخانهٔ کوهستانی بجای زنبورکهایی که پیش از آن در سپاه ایران معمول بود کارهای آنهاست. حتی اصطلاح سرباز یادگار آن دوره است. پیش از آن بتقلید روسها در ایران سالدات می گفتند و هنگامیکه گاردان باصطلاح آنروز «نظام جدید» را تشکیل داد چون نخستین دسته‌های آن در آذربایجان مشغول کار شدند از میرزا ابوالقاسم فراهانی نویسنده و شاعر معروف که بعدها قایم مقام لقب گرفت و صدراعظم ایران شد خواستند که اصطلاح جدیدی برای افراد تابین بسازد و وی کلمهٔ «سرباز» را که از اصطلاح «سرباختن» فارسی گرفته بود وضع کرد.

مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن

دشواری جان فرسایی که ژنرال گاردان برای پیش بردن ماموریت خود در ایران و جلب توجه فتحعلی شاه داشت تردید رأی عجیب پادشاه ایران بود که ممکن بود از این ساعت بآن ساعت تغییر عقیده بدهد. نمی توان فتحعلی شاه را در این کار مقصر دانست زیرا که با ارتباط کندی که در آن زمان درمیان ایران و فرانسه وجود داشت و یگانه راهی که داشتند راه ترکیه بود بعد وسط دو ماه از این کشور بآن کشور راه بود و انگهی تفاوت در میان تمدن دو کشور باندازه‌ای بود که هنوز برای ایرانیان و مخصوصاً برای مردان کامل و معمری که دربار فتحعلی شاه از ایشان تشکیل می شد فهم و درك اوضاع فرانسه بسیار دشوار بود.

هنگامی که رومیو سفیر اول ناپلئون نزد فتحعلی شاه رفت چون انگلیسها بقصد کارشکنی اطلاعاتی درباره انقلاب فرانسه و کشتن لوی شانزدهم و برچیدن خاندان

---

(۱) Reboul (۲) Pépin (۳) Préaux (٤) Verdier (٥) Finot
(٦) Marchal (۷) Damron

سلطنتی قدیم باوداده بودند وقهراً برای پادشاهی درآسیاشنیدن این واقعه واهمهٔ مخصوص فراهم میکرد تا مدتی رومیو مجبور بود درپاسخ فتحعلی‌شاه علت این وقایع وجرایم و خطاهای لوی شانزدهم را توضیح دهد ونتیجهٔ انقلاب وعظمت فرانسه را دردورهٔ ناپلئون بگوید، تاذهن این پادشاه بی خبر را از شایبه‌ای که درآن وارد کرده بودند تهی کند و ودل اورا برای ناپلئون واتحاد با او بدست بیاورد .

رومیو نخستین کسی بود که ازجانب ناپلئون بفتحعلی‌شاه پیشنهاد کرد با فرانسه متحد شود وروابط خودرا باانگلستان قطع کندودر برابر این کار وعده کرد سپاهی بگرجستان بفرستد ودرضمن کمك هایی هم بکند . این پیشنهاد فتحعلی‌شاه را نرم‌تر کرد . اما بواسطهٔ همان تردید ودودلی مخصوصی که داشت باز درنظر گرفت ببیند انگلیسها چه وعده باو میدهند . درین زمان انگلستان هنوز نمایندهٔ دایمی ومخصوص در دربار طهران نداشت ونزدیك ترین مأمورانگلیسی مستر جونز (۱) نام کنسول انگلستان در بغداد بود.

پیش ازین وقایع سرجان ملکلم سفیر شرکت هندوستان بایران آمده ووعده هایی داده بود، اما فتحعلی‌شاه سندی دردست نداشت وجواب صریحی هم باو نداده وهمان شك وتردید را درکار اوهم نشان داده بود . این بار بوسیله محمد نبی خان قزوینی که پس از کشته شدن حاج خلیل خان اولین سفیر ایران درهند انگلیس بود و نمایندگی ایران را از اکتبر ۱۸۰۵ (رجب ۱۲۲۰) ببعد درآن مستعمرهٔ جدید داشت بجونز کنسول بغداد رجوع کردند و برای رعایت احتیاط که ببینند جواب انگستان چه خواهد شد چندان اعتنایی بـرومیو و پیغامهای ناپلئون نمیکردند. اما چندی نگذشت که رومیو چنانکه پیش ازین گفتم بی‌مقدمه درطهران تلف شد. پیداست که مانع عمده برای سیاست انگلستان حضور رومیو درطهران بود وچون او مرد دیگر دلیلی نداشت در جواب دادن عجله کنند وهمین کار را کردند .

سرانجام جونز از بغداد باستانبول رفت که باسفیر انگلستان درآنجا درین زمینه سخن بگوید. درین میان دربهار سال ۱۲۲۱ (۱۸۰۶) محمد نبی خان از هند خبر داد که فرمانفرمای آن سرزمین موضوع را بلندن نوشته است ودوسالست که وزرای انگلستان درین باره گفتگو میکنند وهنوز تصمیم نگرفته اند .

پیداست که این بهانه جویی ودفع الوقت دولت انگلستان تاچه اندازه مانع بود که فتحعلی شاه یك طرف را اختیار کند . رومیو درسفرایران یك منشی هم که اوتره (۲) نام داشت باخود آورده بود و وی را هم مانند رومیو مسموم کرده بودند اما جان دربرده وپس از مرگ نـاگهانی رومیو سرگردان درطهران مـانده بود وشایـد بیم داشت که بی نتیجه بفرانسه باز گردد. ناچار فتحعلیشاه باو متوسل شد ووی از راه بغداد بفرانسه

---

(۱) Jones (۲) Outrey

رفت . چندی پس ازآن واقعه که ژوبر بطهران رسید ومواعیدسابق را مکرر کردچون هنوز خبری در رد وقبول از انگلستان وهند نرسیده بود فتحعلی شاه دیگر از تردید بیرون آمد ومیرزا رضای قزوینی را بسفارت بدربارناپلئون فرستاد .

ژوبر بواسطهٔ رنجهای فراوانی که در راه برده بود نمیتوانست در طهران بسیار بماند وانگهی ناتوانی که در راه بروچیره شده بود فتحعلی شاه را نیز نگران کرد و میترسید اوهم بمیرد ومرگ دوسفیر ناپلئون درطهران عواقب وخیمی داشته باشد. این بود که ژوبر روز ۵ژوئن ۱۸۰۶ (۱۷ ربیع الاول ۱۲۲۱) بطهران رسید وفتحعلی شاه عجله کرد زودتر کار را با او تمام کند وویرا بفرانسه برگرداند . این بود که اورا بیش از ۱۹ روز درطهران نگاه نداشت وروز ۲٤ ژون (۷ ربیع الثانی آن سال) که بعادت هر سال برای ییلاق بسلطانیهٔ زنجان میرفت اورا باخود برد وروز ۵ژویه (۱۷ ربیع الثانی) وارد سلطانیه شدند وروز ۱٤ ژویه (۲٦ ربیع الثانی) ویرا روانه فرانسه کرد. دردربار فتحعلیشاه کسی که بیش ازهمه بنفع فرانسه کار میکرد ومعتقد باتحاد با ناپلئون بود میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم آن روز بود واومنتهای مهربانی را در باره ژوبر میکرد وحتی برای پرستاری او میرزا شفیع طبیب حرمخانه راگماشته بود که شب وروز مراقب باشد وچون رهسپار فرانسه شد این پزشك راهمراه کردوحتی محمد خان افشار که مهماندار ژوبر بود وبااو بمرز ایران میرفت مامور بود که اگر میرزا شفیع درکار کوتاهی کندو ژوبر در راه بمیرد او هم طبیب رادر همانجا بسزای خود برساند .

یکی از مظاهر روحی فتحعلی شاه این بود که بعادت پادشاهان قدیم هرگز نمی خواست کسی از کارش سر بدر ببرد واز ضعف اوخبرشود وچاره جویی از کسی نمیکرد ، بلکه بیشتر میکوشید کسی را که باو احتیاج داشت فریب بدهد ودر هرموردی می کوشید نیروی خود را بطرف بنماید ووانمود کند که اگرازویاری می خواهد از ناتوانی نیست . چنانکه برای جلب توجه وارعاب ژوبر روزی همهٔ جواهری را که داشت باو نشان دادو باز برای همین مقصود بمیرزا رضای قزوینی سفیر خود دستور داده بود حقیقت را بناپلئون نگوید وبروز ندهد که وی ازجانب روسیه بسیار نگرانست وبالعکس بگوید که وی بتنهایی از عهده روسیه برمیآید، اما درضمن وظیفه وتکلیف ناپلئون هم اینست که با او درین کار شرکت کند وسهم مساوی درین کار داشته باشد ! حتی بناپلئون بگوید که ایران میتواند درلشکرکشی بهندیاری کند ونه تنها ازراه کابل وقندهار بدانجا بتازد بلکه کشتی های فرانسوی که بیکی از بندرهای خلیج فارس برسند سربازان ایرانی هم در آنجا بایشان خواهند پیوست و باهم بسوی هندوستان رهسپار خواهند شد .

ازین جاپیداست که در آن روزها بهمان اندازه که ناپلئون باتحاد با ایران بسرای

استیصال روسیه و انگلستان معتقد بوده بهمان اندازه هم شخص فتحعلی شاه با اتحاد با فرانسه عقیده داشته است. ژوبر حامل پیشنهاد هایی هم ازجانب فتحعلی شاه بوده اما همان جونز کنسول انگلستان در بغداد که درین کارها دست داشته و نه تنها در سفری که رومیو با ایران می آمده نوکر محرم و امینی را که داشته است در بغداد ازمیان برده بلکه باقرب احتمالها باعث گرفتاری ژوبر در بایزید نیز شده این بار هم توانسته است پیشنهاد های فتحعلی شاه را که با ژوبر بوده است برباید و بلندن بفرستد.

درمدتی که درمیان مأموریت ژوبر و گاردان فاصله شده باز ناپلئون پی درپی چهار نمایندهٔ دیگر با نامهایی بایران فرستاده است. نخست ژوانن (۱) نام که چندی بعددرجزو اعضای سفارت ژنرال گاردان بسمت ترجمان اول معرفی شده وازین قرار وی پیش از گاران بتهران آمده ودرین جا مانده وزمانی که گاردان بطهران رسیده او را بعضویت سفارت خود معرفی کرده است. پس ازو لابلانش (۲) نام مامور تهران شده است و پس ازو بونتان (۳) سروان مهندس را با نامهایی بایران فرستاده وخواستار شده است که دولت ایران بمواعیدخود زودتر وفا کند. سروان بونتان بفرمان ناپلئون پس ازچندی توقف در طهران باردوی عباس میرزا نایب السلطنه رفته که درآن موقع مشغول جنك با روسها بود و وی نیز تاآمدن ژنرال گاردان در ایران ماند و گاردان او را جزو افسران هیئت نظامی خودمعرفی کرد.

لابلانش خواهرزادهٔ وزیر امور خارجه فرانسه بود وتا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) درطهران ماند وچون درین تاریخ رومان (٤) نام بتهران رسیدجای اورا گرفت ووی درطهران بود تا گاردان وارد طهران شد.

پیش از آنکه گاردان بطهران برسددربار لندن گویا ازعهد نامهٔ فین کنشتاین بو برده وازعواقب آن هراسان شده زیرا که چهار ماه ویك روز کم پیش از امضای آن عهد نامه وپیش ازآن که رومان با نامهٔ ناپلئون بتهران برسد این خبر پیچید که در ۵ ژانویه ۱۸۰۷ (۲۵ شوال ۱۲۲۱) دولت ایران وارد اتحادی بزیان فرانسه میشود. اما در ۱۳ فوریه (۳ ذی الحجه) خبر جنك معروف اینا (۵) وفتح بسیار مهمی که ناپلئون درجنك با پروسیها درچند ماه پیش کرده بود رسید و دو باره اتحاد با انگلستان نقش برآب شد.

سه روز پس ازوصول این خبر یعنی در ٦ ذی الحجه و ۱٦ فوریهٔ همان سال ایستیفانف (٦) سفیر فوق العاده‌ای اززوسیه وارد طهران شد که حامل پیشنهاد هایی برای صلح بود وپیدا بود که خبر اتحاد با ناپلئون بدربار روسیه هم رسیده وآنها راهم نگران کرده است.

---

(۱) Jouannin (۲) Lablanche (۳) Bontemps (٤) Rouman
(۵) Iena (٦) Istifanof

فتحعلی شاه بهمان عادت معهود درین زمینه هم دودل بود و پیشنهاد صلح روسیه را نه پذیرفت و نه رد کرد و ایستیفانف هرچه منتظر ماند نتیجه نگرفت. این بود که روز ۱۶ آوریل ۱۸۰۷ (۵ محرم ۱۲۲۲) ناچار ازطهران رفت ولی وعده کرد که اگر ایرانیان دست ازجنك بکشند دولت تساری هم جنك را دنبال نخواهد کرد . در همین موقع بود که فتحعلی شاه میرزا رضای قزوینی را بدربار ناپلئون فرستاد ورسیدن او باردوی فین کنشتاین باعث عهدنامه میان ایران وفرانسه ومامور یت گاردان وهیئت نظامی فرانسه بایران شد .

میرزا رضا قزوینی که هنگام عزیمت باین سفر برای اینکه محترم تر شود فتحعلی شاه عنوان ولقب خانی باوداده بود بنام میرزا رضا خان واردبلشکرگاه ناپلئون شدو پس ازادای مراسم ودادن نامهای فتحعلی شاه بورشو رفت ودولت فرانسه درآنجا ازو پذیرایی کرد زیراکه لهستان را ناپلئون گرفته بود وباردیگر بفین کنشتاین برگشت وعهد نامه را امضاء کرد .

گذشته ازاجرای مواد عهدنامه گاردان ماموریت محرمانه ای هم داشت بدین گونه که زمینه عبور دوازده یا پانزده هزارسرباز فرانسوی راازایران برای حمله بهندوستان آماده کند وازدولت ایران بخواهد جزیرهٔ خارك را در خلیج فارس برای اینکه ناوگان فرانسه ازآن بهره مند شود بدولت فرانسه واگذار کند. درآن زمان هنوز ناوگان سریع السیر پیدا نشده بود وکشی هایی که از اروپا بهند میرفتند ناچار بودند دریکی از جزایرخلیج فارس اندکی بمانندوسپس دنبالهٔ سفرخود رادر اوقیانوس هند بگیرند وبرای اینکارجزیرهٔ خارك را مناسب تراز همه میدانستندو بهمین جهة انگلیسها نیز کرارأ خواستار این جزیره شده اند .

ژنرال گاردان با همراهانش روز ۱۲ رمضان ۱۲۲۲ (٤ دسامبر ۱۸۰۷) وارد طهران شد وازهمان آغاز شروع بکار کرد . یکی از نخستین کارها این بود که در ذی الحجهٔ ۱۲۲۲ (فوریهٔ ۱۸۰۸) سروان فابویه افسر توپخانه این هیئت را باصفهان فرستادند ووی با وسایلی که همراه آورده بود یك کارخانهٔ توپ ریزی واسلحه سازی در آن شهردایر کرد واز جمله چیزهایی که این کارخانه ساخت بیست توپ سنگین بود . در آن زمان نقص بزرگ ارتش ایران وناتوانی مهمشان در برابر ارتش روسیه نداشتن توپخانهٔ کامل بود، مخصوصاً توپهای سنگین که درآن زمان « قلعه کوب » میگفتند . در سراسر جنگ های ایران وروسیه همواره شاهکار ارتش ایران حملهٔ سوار نظام بوده و ضعف عمدهٔ آنها درگرفتن یا پس گرفتن قلاع جنگی بوده وهرچه عباس میرزا شکست خورده درین زمینه بوده است .

بهمین جهة در دورهٔ فتحعلی شاه ومحمد شاه بریختن توپهای سنگین اهمیت بسیار می داده‌اند وحتی‌حاج میرزا آقاسی صدراعظم معروف‌محمد شاه اینکاررااز بزرگترین خدمات خود بایران میدانسته وهمهٔ هم خود را صرف ریختن توپ و کندن قناة میکرده است . فتحعلی شاه باین کار باندازه‌ای اهمیت میداد که بیشتر توپهایی که در زمان وی ساخته شد روی لولهٔ آنها کتیبه‌ای بود که تاریخ ریختن آن توپ را بیشتر بشعر نوشته بودند وچند نمونه از توپهای تاریخ دار اینك درخیابان فروغی (خیابان حافظ سابق) در حریم دیوار ساختمان سا ق قزاق خانه هست وازهمه معروف تر توپ‌مرواریدست که معروف ترین این توپها بود ومردم خرافاتی برای آن واثر مخصوصی در رفع حوایج و بر آوردن نذرها وآرزو ها قایل بودند و مدتها در میدان روبروی وزارت کشور در طهران بود واینك در باغ باشگاه افسرانست وروی آن‌اشعاری‌ازفتحعلی‌خان‌صبا کاشانی ملك الشعرای معروف فتحعلی شاه هست که می رساند در ۱۲۳۳ ساخته شده .دردیوان صبا چندین قطعهٔ دیگر درتاریخ توپ هست که آنها را برای‌توپهای دیگری که درهمان دوره ساخته‌اند سروده است وچون بیکی‌ازین توپها «توپ مروارید» گفته‌اند پیداست که برخی ازین توپها مانندشمشیرها واسبها درزمانهای قدیم اسم ولقب داشته‌اند .

گذشته ازین کارخانهٔ اصفهان که قسمتی از حوایج ارتش ایرانرا تامین می کرد فتحعلی شاه قرارگذاشته بود درموقعی که جنگ هندوستان ولشکر کشی بآنکشور پیش بیاید بیست هزارتفنگ ازقرارهرتفنگی سی فرانك ازفرانسه بخرد .

افسران دیگری که باگاردان بایران‌آمدند هریك بخدمات دیگری که مامور آن بودند مشغول شدند وسه مرکزتعلیمات درطهران وتبریزواصفهان تشکیل دادند و مدت یکسال ودوماه ونه روزکه در ایران ماندند بتعلیم وتربیت چهارهزارسرباز ایرانی اشتغال داشتند . درآنزمان حتی لباسهای پیاده وسوارو توپخانهٔ ایرانرا از روی‌لباسهای ارتش ناپلئون تقلید کردندوصنوف مختلف نظام‌را ازروی همان سازمان ناپلئونی‌ترتیب دادند واین را درآنزمان «نظام جدید» نام‌گذاشتند .

میرزا محمد تقی‌سپهردرناسخ‌التواریخ درحوادث سال۱۲۲۲ دربارهٔ‌آمدن‌گاردان چنین مینویسد : «... شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روزدوشنبهٔ‌هفتم رجب وارد تهران‌گشت ... ودرهشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیرمملکت فرانسه بود ، چنانکه مذکور گشت، ازنزدناپلئون مراجعت کرد وجنرال غاردان ، که حکمران دوازده هزارتن لشکر بود، نیز بحکم ایمپراطورفرانسه با بیست وچهارتن ازمردم‌مجرب وهنروران‌آن اراضی‌را (!) باتفاق‌او برسیدنخستین جنرال غاردان بحضرت نایب‌السلطنه آمد ونامهٔ نیز که ازبهراوداشت بداد ومورد اشفاق گشت .آنگاه نیابت‌السلطنه فتحعلی

خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او گماشته ، ایشانرا روانهٔ دربار شهریار داشت.روز دوازدهم شهر رمضان دردارالخلافهٔ طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت . مکتوب ناپلیون را برسانید واشیایی که بارمغان آورده بود پیش داشت ودرتشیید مبانی اتحاد پیمانی که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید ، خلاصهٔ آن بدین شرح که: ناپلیون برخویشتن نهاده است که روسیانرا، خواه ازدرمصالحت ومداهنت وخواه بطریق مناجزت و مبارزت ، از اراضی گرجستان و دیگرحدود ، که بتحت فرمان آورده اند ، بیرون کند وقبل ازفیصل این امرهرگز با روسیان سازموالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایرانرا ، چندان که آلات جنگ دربایست افتد، از انفاذ مضایقت نفرماید ودازای آن سلطان ایران ازمهربانی وصفاوت باجماعت انگریز پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان یکسره شود و ناپلیون سپاهی بتسخیرهندوستان ماموردارد عبورایشانرا ازخاك ایران مضایقت نرود مع القصه بعد ازآنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت وخبر عهدنامه بپای برد شهریار نامدار فتحعلی شاه پذیرای آن پیمان گشت وجنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمودواورا بلقب خانی مخاطب ساخت وعسکرخان افشارارومی را، که یك تن ازسرکردگان سپاه بود ،با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بدرگاه ناپلیون رسول فرمود ...»

همین مورخ درصحیفهٔ بعد دربارهٔ «نظام جدید» چنین مینویسد : «هم درین سال بآموزگاری فرستادگان ناپلیون ، چنانکه مذکورشد ، درممالك ایران سپاهیانرا نظمی جدید برای جدال نهادند وحکم دادند که یك نیمه لشکر بقانون مردم فرنك پیاده آهنك جنگ کنند و بیشتر درکارحرب توپ و تفنگ بکار برند. نخستین درآذربایجان نایب السلطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و بنیروی بازوی سلطنت وحسن تدبیر میرزا بزرك قایم مقام این مقصود بروفق مرام آورد وهم بفرمان پادشاه دردیگر بلدان وامصارولات و حکام کار بدینگونه کردند ، نظام آذربایجانرا سرباز خواندند و نظام عراق و مازندرانرا جانباز لقب دادند و یوسف خان گرجی، که ازعهد صبی و ایام کودکی درحجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیك و بدروزگار را بآموزگاری پادشاه دانسته بود،سپه سالارسپاه گشت و بلقب سپهداری بلندآوازه شد وفرمان گذاری(!) عراق ازاراضی فراهان و کزازو کمره وسربند و وفس و بزچلو وشراه و تفرش و آشتیان بدو تفویض گشت ودوازده هزارتن پیاده نظام ازین اراضی اختیار نموده ، قانون جنگ با تفنگ و توپ ، بر قانون اهالی یورپ بدیشان آموخت .»

کارهای ژنرال گاردان در ایران

چنان مینماید که مانع بزرگ پیشرفت سیاست فرانسه درایران حاج محمدابراهیم

خان شیرازی صدراعظم آقا محمد خان وفتحعلی شاه بوده است زیرا که مورخ معروف زمان فتحعلی شاه عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی در کتاب «مآثر سلطانیه» که در زمان فتحعلی شاه در ۱۲٤۱ درتبریز چاپ کرده است دربارهٔ ماموریت ژوبر درایران چنین می نویسد :

« بیان آمدن موسی ژوبر ایلچی دولت فرانسه : درسال شهادت خاقان شهید دو نفرفرستادگان دولت فرانسه باسوادعهدنامه که میان دولتین فرانسه وایران درسوابق ازمان مرقوم شده بود وارد طهران گردیده بود و بوضوح پیوست که دولت فرانسه درصدد افتتاح ابواب دوستی وتجدید عهد یك جهتی بر آمده اند . اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر بکثرت مهمات داخلی مملکت باین مطلب خارج نپرداخته بدون آنکه گذارش (۱) را بعرض واقفان عتبهٔ اقبال رساند جوابی بآنها داده دو نفرمزبور را پس فرستاد . بعد ازآن در هنگامی که اسمعیل بیك بیات بنحویکه سابقاً ذکر شد برای چارهٔ کارطایفهٔ وهابی مامور ببغداد گردید احدی نزداو آمده شرحی مبسوط خط فرانسه اظهار وادعای رسالت از جانب آن دولت نموده باتفاق او وارد طهران وچون مقصود معلوم نبود اولیای دولت ایران ادعای او رامحض دروغ پنداشته التفاتی بحال او ننمودند . اما بعد ازآنکه ناپلیون با روسیه بنای ستیزرا گذاشت موسی ژوبو (۲) نام را بسفارت تعیین وروانهٔ دولت ایران ساخته اعلام و پیغام نمود که این قاعده مسلمست دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست. الحال من بادولت روس که دشمن دولت ایرانست نهایت دشمنی دارم پس اولی آنست که با دولت ایران میانهٔ ایران وفرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه برعالمیان ظاهر وفایدهٔ این دوستی که اخراج روسیه ازگرجستان وحواشی ایرانست برجهانیان روشن وباهر گردد . اما بعد ازآنکه موسی ژوبر وارد بایزید گردید محمود پاشا حاکم آنجا برعایت دوستی دولت عثمانیه با روسیه ایلچی وهمراهان اورا گرفته محبوس ساخت و اموال اورا ضبط نموده بقتل دو نفر ازهمراهان او پرداخت. نواب نایب السلطنه برای استخلاص او شرحی بحاجی یوسف پاشا ارسال وآنجناب از راه مآل بینی وعاقبت اندیشی ایلچی را مستخلص ساخته بانوازش بسیار روانهٔ دربارشوکت مدار ساخت وایلچی مزبور بعداز دریافت حضور باهرالنور دراردبیل پیغام را بعرض نایب السلطنه رسانیده روانهٔ درگاه خاقان جم نشان گردید ودر چمن سلطانیه شرف تلثیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد

---

(۱) دراصل چنینست و باید « گزارش » باشد

(۲) در اصل چنیست و باید «ژوبر» باشد .

ازابلاغ نگارش وسفارش مورد نوازش گشته رخصت معاودت یافت . میرزا محمد رضای قزوینی را هم که ازنجبا ومعارف قزوین ووزیر نواب شاهـزاده محمد علی میرزا بود بموافقت او از راه اسلامبول برسالت فـرانسه مامور فرمودند . اما خدیو جم مرتبت را سوای ذات پاك خدا ازهیچ کس چشم یاری نبود ومقصود ازفرستادن سفیر رعایت‌قانون تعارف روزگاربود »

ازین شرحی که در همان زمـان یعنی درست بیست سال پس از حدوث این وقایع (در۱۲۲۱) درسال۱۲٤۱ در تبریـز چاپ شده وحکم بیان رسمی ازجانب عباس میرزا نایب السلطنه ولیعهد ایران را دارد خوب پیداست که لااقل برخی ازمردم مطلع و بیدار درایران از کنه وقایع کاملا آگاه بوده‌اند واز دسیسه های دولت‌های بیگانه درین کارها خبرداشته‌اند .

درمدتی که ژنرال گاردان درطهران بوده دواشکال‌عمده درپیش داشته است یکی رقابت سخت انگلستان که گاهی آشکاروزمانی‌زیر پرده‌مانع از پیشرفت کارهای اومیشده والبته برخی از درباریان متنفذ آن‌زمان هم‌پشتیبان‌آن‌بوده‌اند.دیگر تغییر روابط‌فرانسه بـا روسیه بوده است که ناچار در روابط ایران با فرانسه هم مؤثر میشده وکار سفیر کبیر ناپلئون را در ایران دشوار میکرده است .

چنانکه پیش ازین گذشت درموقع انعقاد عهد نـامهٔ فینکن شتاین در٤ مه۱۸۰۷ و۲۵ صفر۱۲۲۲ فرانسه با روسیه روابط خصمانه داشت وبهمین جهة درمـادهٔ سوم آن عهد نامه گرجستانرا ازآن ایران دانسته ودر مادهٔ چهارم وعده کرده‌اند کوشش خود را بکاربرند تا روسها گرجستانرا رها کنند .

دستوری که ناپلئون برای ماموریت ایران بگاردان داده تاریخ ۱۰مه ۱۸۰۷ و اول ربیع الاول ۱۲۲۲ را دارد . ظاهراً چند روزپس ازصدوراین‌دستور گاردان ازراه استانبول بایران حرکت کرده وپس ازآنکه چند روزی دراستانبول مانده در۹سپتامبر ۱۸۰۷و۲ رجب ۱۲۲۲ با میرزا محمد رضا سفیرایران بسوی ایران رهسپارشده است و درمرزآذربایجان وارد خاك ایران شده وچنانکه پس ازین خواهدآمد روزهشتم‌رمضان ۱۲۲۲مطابق با ۱۷ نوامبر۱۸۰۷ وارد تبریز وسپس در۲۵ رمضان ۱۲۲۲ مطابق با٤ دسامبر۱۸۰۷وارد طهران شده‌اند ودرتاریخ۲۰دسامبرمطابق ۱۰شوال عهدنامهٔ‌فینکن شتاین بامضای ایران رسیده است .

ازین قرار گاردان تقریبا شش ماه در راه بوده است تا بطهران برسد.درین‌میان سیاست فرانسه نسبت بروسیه بکلی دگرگون شده ودر۲ ژوییه ۱۸۰۷ و۲٦ ربیع‌الثانی ۱۲۲۲درموقعی که گاردان در راه میان فرانسه واستانبول بوده ناپلئون برای اینکه در

مخالفت با انگلستان تسارهای روسیه مانعش نباشند درتیلسیت (۱) درخاك پروس با روسیه صلح کرد و ناچار آنچه درعهدنامهٔ فینکن شتاین بایران وعده کرده بود اعتباری نداشت . وقتی که گاردان بایران رسید هنوزخبراین عهد نامهٔ تیلسیت بایرانیان نرسیده بود واز تغییرسیاست ناپلئون خبرنداشتند، بهمین‌جهة درورود گاردان بایران آرزوهای دیگرداشته‌اند .

مؤلف مآثرسلطانیه دربارهٔ ورود میرزا محمد رضا وگاردان بتبریز در حوادث سال ۱۲۲۲ چنین مینویسد : «. . . درهشتم شهررمضان‌المبارك سفیرنیکوتقریرسخندان میرزا رضای قزوینی که بسفارت دولت فرانسه مامور بود مراجعت ، ناپلیون اورا قرین اعزازواکرام ساخته ودرمضماردوستی ظاهری رایت مصادقت وموافقت افراخته بود. پس جنرال‌غاردان راکه درسلك مقربان ومحرمان‌درگاه اومنسلك وسرداردوازده‌هزارلشکر بود با بیست وچهارنفردیگراز نام‌آوران تجربت پیشه و هنرپیشگان فراست اندیشه نامهٔ دوستی ختامه وعهد نامهٔ محبت‌انگیز مصحوب میرزا محمد رضای قزوینی بخدمت خاقان کامگاروشاهزادهٔ نایب‌السلطنه بفرستاد . خلاصهٔ مضمون عهد نامه آنکه ناپلیون تعهد کرده بودکه روسیه را خواه بجنگ وخواه بصلح ازگرجستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید وتا این‌کارفیصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نرود ودولت ایران‌هم درین صورت مقید بقید دوستی دولت انگریزنبوده مسئول‌اورا درباب تداخل بهندوستان مقرون بحصول سازند ومیرزا محمد رضا وجنرال غاردان ایلچی دردار السلطنهٔ تبریز بخدمت نایب السلطنه هنگام با رعام تشرف جسته نامهٔ ناپلیونرا گذرانیدند وانواع التفات واحسان قرین حال خود دیدند. نواب نایب‌السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی راکه ازاعاظم درگاه و مردی بارتبه و کارآگاه بود بهمانداری ایلچیان تعیین وایشان در دوازدهم شهر رمضان روانهٔ درگاه خاقان جم نگین شدند وبعد ازورود ایشان بدار السلطنهٔ طهران خسروکامران انواع الطاف و اشفاق در بارهٔ ایشان مبذول داشته جنرال غاردان را بخطاب خانی سر افراز و همرهان او را بنوازش بی پایان مفتخرو ممتازفرمودند وازتختگاه‌سلطنت‌عسکرخان افشاراورومی که‌ازسرکردگان بود با تدارك و سامان تمام بسفارت فرانسه مامور و ازاجناس نفیسه و تحف مرغوبه برسم یاروبود (۲) با نامهٔ محبت‌آغازموالفت طرازازطرف قرین‌الشرف اعلی حضرت گردون رتبت ونواب نایب‌السلطنة والخلافه مصحوب او روان گردید .»

گاردان خود درنامه‌ای که در۲۴ دسامبر۱۸۰۷مطابق با ۱۴شوال ۱۲۲۲ از

---

(۱) Tilsit

(۲) دراصل چنینست والبته باید «یاد بود» باشد.

طهران بوزیرامورخارجهٔ فرانسه نوشته می گوید:«در تاریخ بیستم عهد نـامه‌ای راکـه حامل آن بودم بامضا رسانیدم . یك عهد نامهٔ تجارتی شبیه بعهد نامهای ۱۷۰۸ و۱۷۱۵ برقرار کرده‌ام که پس‌ازاجرای مادهٔ‌چهارم عهد نامهٔ اتحادگذشته ازجزیرهٔ خارك آزادی مذهب را درهمهٔ شهرهایی که کنسولهای فرانسه درآن خواهند بود می دهد . این اسناد اصلی را ببرادرم تسلیم می کنم که برای شما ببرد. باید بهمین زودی رهسپارشود ،زیرا نوطی طلاکه می‌بایست شامل عهد نامه باشد هنوزتمام نشده است ...»

در ۲۱ ژانویه ۱۸۰۸ مطابق با ۱۲ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۲ یعنی یکماه و۱۷ روزپس‌از ورودگاردان بطهران قراردادی درمیان وی ومیرزا شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بامضا رسیده که آقای احمد توکلی درضمن مقالهٔ خود بعنوان « یك فصل مهیج ازتـاریخ روابط سیاسی ایران وفرانسه» درشمارهٔ ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه درمهرمـاه ۱۳۲۹ آنرا چاپ کرده ومتن‌آن بدین‌گونه است :

« بسم‌الله تعالی شانه ـ چون قبل‌ازین پادشاه جم جاه کیوان بارگاه ایران‌خواهان این مطلب گردیده بود که موازی بیست‌هزارتفنگ سرنیزه‌دار بجهت سالدات ازجبه‌خانهٔ حضرت ایمپراطوراعظم‌پادشاه ایطالیه بایران‌آورده شود امپراطورخواهش پادشاه‌والا جاه‌ایرانرا قبول نموده درین‌وقت عالی جاه رفیع‌جایگاه عظمت وحشمت واجلال‌دستگاه آصف جاهی میرزا شفیع دستورمعظم مکرم پادشاه سلیمان جایگاه دولت علیهٔ ایرانیه و عالیجاه معلی جایگاه جنرال غاردان خان ایلچی حضرت امپراطورازجـانب دولت بهیهٔ فرانسه باهم نشسته این مطالب را قراردادنمودند وازدو طرف قبول کردندکه انشاءالله بنابرخیرخواهی فیما بین دولتین علیتین باشد :

مطلب اولـ موازی‌بیست هزارتفنگ بجهةسالدات که وجه قیمت هریك ازآنها یك‌تومان و پنجهزاردینارتبریزی بوده باشد باانضمام‌سرنیزهٔ‌غلافدارسوزن‌ماشه‌کاروپنجهزار قالب‌گلوله (۱) ودوهزاروپانصدگلوله‌کش وصد هزارسنك از جـانب دولت فرانسه بدولت علیهٔ عالیهٔ ایران تسلیم شود وبنا برخواهش سلطان ایران .

مطلب دوم ـ این بیست هزارتفنگ را درکشتی‌های دولت فرانسه جا داده‌واز بحرعمان روانهٔ مملکت ایران‌نموده دربندربوشهرهرگاه چنانچه مانعی بهمرسددربندرات دیگرلنگراندازی کنند.

مطلب سیم ـ دروقت ورودکشتیهای فرانسیس ازجـانب دولت علیهٔ ایران و از جانب سرکردگان کشتیها مباشرتعیین شودکه بحامل تفنگ‌ها رسیده تحویل نمایند .

مطلب چهارم ـ درباب اداء قیمت تفنگها که مبلغ سیهزارتومان بحساب ایران

(۱) بجای «گلوله» املای معمول امروز .

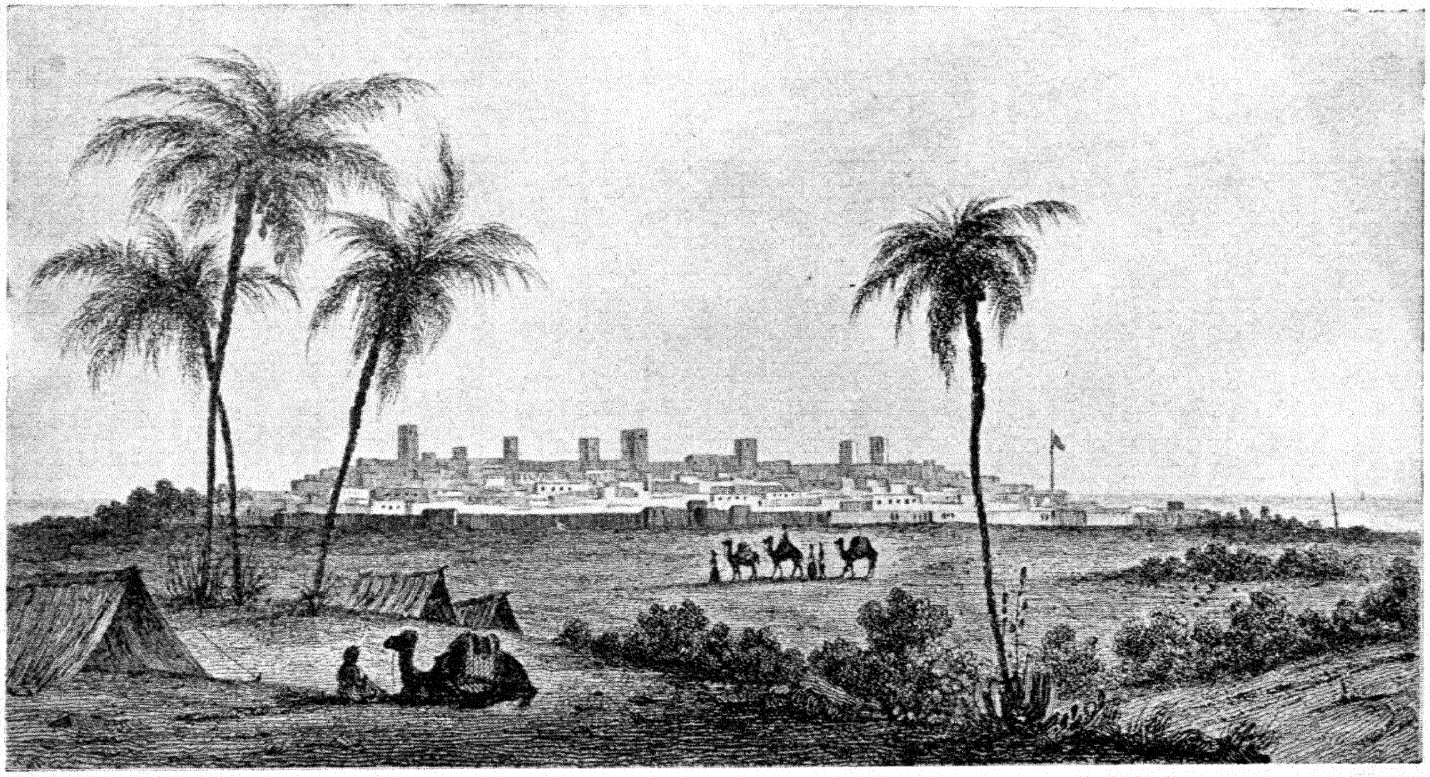

شهربوشهر در زمان فتحعلی شاه

از کتاب روبو

و بحساب فرانسه موازی ششصد هزارفرانك میشود شرط وتعهد اینست که در وقت تسلیم تفنگ ها وجه قیمت را بسرداران کشتیهای فرانسیس بسپارند وهر گاه سرداران کشتیها درعوض قدری ازآن تنخواه اجناس ماکولی مثل آردیا برنج یاگاو ویاگوسفند بخواهند بایشان بدهند وهر گاه نخواهند وجه بگیرند .

مطلب پنجم ـ باعلام شرعی تحریرشد بزبان ایرانی وزبـان فرانسیس که سواد آن اعلام درنزد مباشران هردوطرف سپرده وسواد علیحده هم بـدفترسفارت فرانسیس که درپای تخت ایران میباشد سپرده شود که آنها حفظ نمایند .

مطلب ششم ـ پادشاه والاجاه کیوان بارگاه ایران خواهش کرده است که چند نفراهل حرفه ازقرارتفصیل ازجانب دولت فرانسه روانهٔ ایران گردند : سازندهٔ مکری و ماهوت ، نقاش ،باسمه‌چی کتاب ، بلورسازوبلورتراش ، مینا سازوسازندهٔ پریوره ومینای الوان،ساعت‌ساز که‌ساعت اندك بزرك بتواند بسازد ،زرگروکندن کاروجواهرتراش‌ونقاش زرگر،فنرسازوچمخماق سازوسایراسباب آهن، چیت ساز، چینی‌ساز ، نجار، سنك تراش، توپچی‌وعراده‌ساز،معدن‌جوی‌وکارکن‌معدن ،عکس‌سازوباروت‌سازومواجب آنها راهریك بفراخورصنعت وحرفهٔ ایشان ازسرکارگردون اقتدار پادشاهی بناگـذاری خواهد شد . تحریرافی شهرذیقعدةالحرام ۱۲۲۲ مطابق یکهزار ودویست‌وبیست ودوهجری‌مهرمیرزا شفیع وامضای ژنرال‌گاردان .»

چنان مینماید که این قرارداد خرید بیست هـزارتفنگ وپنجهزارفشنك ودوهزار وپانصد جای فشنك وصد هزارسنگ که درضمن میبایست دولت فرانسه بانزده تن کارگر متخصص در رشتهای مختلف فنی بایران روانه کند هرگزعملی نشده است وگویا سبب عملی نشدن این قرارداد نخست رفتن هیئت نظامی فرانسه ازایران ودر درجهٔدوم‌بیپولی دولت ایران درآنزمان باشد . دلیل مسلم براینکه این قرارداد عملی نشده و این بیست هزارتفنگ فرانسوی بایران نیامده اینست که عباس میرزا نایب‌السلطنه ولیعهد ایـران وقتی بپرنس مترنیخ (۱)صدراعظم معروف اتریش رجوع کرده وازوخواسته‌است نمونه‌هایی ازاسلحهٔ معمول اروپا بایران بفرستد،تا دستوردهد ازروی آنها درایران بسازندو درزمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی را بسفارت اروپا میفرستاده نـامه ای درین زمینه بپرنس مترنیخ نوشته و وی درتاریخ ۷ مارس۱۸۱۹مطابق با ۱۷جمادی‌الاولی۱۲۳٤ پاسخی بعباس میرزا نوشته وبرخی نمونهای اسلحهٔ جدید ارتش‌اتریش را باآن نامه‌نزد وی فرستاده است واصل این نامه دردست مرحوم سرهنك شرف‌الدین قهرمـانی بود و نزد اودیده‌ام . البته اگرتفنگهای فرانسوی بایران‌آمده بود تا چندی سربازان ایرانی

(۱) Mtternich

را ازاسلحهٔ اروپایی بی‌نیازمیکرد وچهارده سال پس ازآن واقعه ولیعهد ایران محتاج نمیشد ازصدراعظم اتریش نمونهٔ اسلحهٔ آنکشور را بخواهد و اینکه عباس میرزا این درخواست‌را ازصدراعظم اتریش کرده‌دلیلست برین‌که این قرارداد درمیان میرزاشفیع صدراعظم وژنرال گاردان برای خرید بیست هزارتفنك ازفرانسه عملی نشده،چنانکه اثری هم ازآمدن کارگران فرانسوی بایران درآنزمان دیده نشده است .

تردیدی نیست که امضای عهد نامهٔ تیلسیت برای ایران شوم بود،زیرا که روسها که سالها بود ازناپلئون درهراس بودند ونیروهای خود را بیشتربرای دفاع ازخود در مرزهای اروپا آماده میساختند بمحض اینکه خیالشان ازآنسوی آسوده شد درمرزهای قفقازتجهیزاتی کردند ودراندیشهٔ آن شدندکه دنبالهٔ فتوحات و لشکرکشی‌های خود را درین‌سو بگیرند .

جنگهای اول ایران وروسیه در۱۲۱۹ آغازشد وبعهد نامهٔ گلستان در۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۱۲ اکتبر۱۸۱۳انجامید . جنك دوم درآغاز سال ۱۲٤۲ وماه اوت ۱۸۲٦درگرفت وبعهد نامهٔ ترکمان چای در۵ شعبان ۱۲٤۳ مطابق با۱۰ فوریه۱۸۲۷ منتهی شد . ازین قرار جنگ اول بیش ازنه سال وجنك دوم نزدیك شش‌ماه کشید .در۲۵ رمضان ۱۲۲۲ و٤دسامبر ۱۸۰۷ که گاردان وارد طهران شد دنبالهٔ جنگهای اول‌ایران وروسیه ادامه داشت،منتهی این‌جنگها پی درپی نبود وگاهی درمیان برخی ازنبردها متارکهایی پیش‌می آمدکه بیش‌وکم دوام داشت.ازآنجمله درآغاز مدتی که گاردان‌در ایران بودمتارکه دنباله داشت ولی هنوز گاردان از ایران نرفته بودکه دوباره جنك آغازکرد وپیداست این درموقعیست که عهد نامه تیلسیت امضا شده ودربارروسیه دیگر نگرانی در اروپا ندارد و می تواند بفراغ بال وآسودگی کامل دنبالهٔ جنگهای قفقاز رابگیرد .

همینکه جنك دوباره شروع شد ازیك سوعسکرخان افشار ارومی سفیر ایران در پاریس ازدولت فرانسه خواستارشدباکنت‌تالستوی (۱) سفیرکبیر روسیه‌درپاریس بنفع ایران واردگفتگو شود ولی دولت فرانسه با وعده‌هایی که درمواد سوم وچهارم عهدنامهٔ فینکن شتاین کرده بود درین زمینه‌کاری نکرد وحتی ازگفتگو با دولت روسیه سرباز زد . ازسوی دیگردرطهران که شنیدند عهد نامهٔ تیلسیت امضا شده و دولت فرانسه با روسیه روابط دوستانه بهم زده است از ژنرال گاردان خواستارشدند بعنوان سفیر فرانسه دردربارایران با مارشال گوداویچ(۲) فرماندهٔارتش‌روسیه وفرمانفرمای گرجستان‌وارد گفتگو شود واورا از جنك منصرف کند . گاردان هم کوشش درین راه کرد اما بجایی

(۱) Tolstoï (۲) Goudowitch

نرسید و بدین گونه عهد نامهٔ فینکن شتاین و ماموریت گاردان در ایران نتیجهٔ سیاسی سودمندی نبخشید بلکه زیانهای سیاسی آن بیشتر بود و یگانه نتیجهٔ آن همان کار هاییست که گاردان در تربیت سربازان ایرانی و ساختن توپ و تفنگ در ایران کرده است .

وساطت گاردان در میان ایران و روسیه

پیش ازین گذشت که دولت تساری روسیه در ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰ مطابق با ۱۴ فوریه ۱۸۰۶ یعنی تقریباً بیست و یك ماه و نیم پیش ازورود گاردان بایران ایستیفانف را برای تقاضای صلح بطهران فرستاده بود واین تقریباً شانزده ماه و نیم پیش ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت وصلح با فرانسه بوده است و پیداست که درین موقع دولت روسیه حاجت بدان داشت که همهٔ نیروهای خودرادر اروپا گردآورد وناگزیر نباشد درمرزهای قفقاز نیرویی نگاه بدارد وناچارحاضر بود با ایران بکنار بیاید .

دولت ایران هم که گویا هنوزازعهدنامهٔ تیلسیت خبر نداشت درین موقع باتحاد خود با ناپلئون مغرورشده بود وامیدوار بود بزودی بتواند نواحی ازدست رفته را پس بگیرد ومصلحت خود را درین می‌دید که عجالة جواب صریحی بفرستادهٔ دربارنسار ندهد و بدفع الوقت بگذراند . ایستیانف یك ماه ویکروزدرایران ماند وچون نتیجه‌ای از اقامت خود نگرفت ودولت ایران انتظارورود سفیر ناپلئون را داشت که میبایست درست هشتماه پس ازآنواقعه واردطهران شود سرانجام در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (۱۶ آوریل ۱۸۰۶) از ایران رفت ویگانه نتیجه‌ای که گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده کرده بود اگر روسها حمله نکنند وی هم متبادر بجنگ نشود وفقط دفاع کند . درست دوماه پس ازرفتن ایستیفانف ژوبروارد طهران شد واندك زمانی پس ازرفتن ایستیفانف دوباره جنك در میان ایران وروسیه درگرفت .

دولت ایران ورود ژنرال گاردانرا فرج آسمانی میدانست وازپذیرایی که هنگام ورودش درطهران کرده‌اند پیداست که تا چه اندازه بورود اواهمیت داده‌اند وچگونه هرچه اوخواسته است اجابت کرده‌اند . درچند روزاول ورود هیئت نظامی فرانسوی پذیرایی بسیار گرمی ازیشان کرده و تقریباً ورودشانرا جشن گرفته‌اند ودرهمین گیرودار فتحعلی شاه عهدنامهٔ فینکن شتاین راامضاء کرده وانگلیسهایی راکه درایران بوده‌اند بیرون کرده است وسفیرایرانرا که در بمبئی بوده است احضار کرده‌اند .

چند روز پس ازین واقعه است که قرارداد راجع بخرید فشنك با فرانسه نیزامضاء شد و نیزسخن ازامضای قراردادتجارتی بوده که گویا آنرانیز امضاء کرده وجزیرهٔ خارك

راهم بفرانسویان واگذار کرده‌اند .

باآنکه ظاهراً دولت ایران‌با انگلستان ترك رابطه کرده بوددر دربارفتحعلی شاه هم چنان کسانی هواخواه‌منافع انگلستان بودند واین هواخواهی هم تا اندازه‌ای طبیعی ومنطقی بود .اولا بواسطهٔ آنکه در آنزمان‌تقریباً همهٔ تجارت ایران با هندوستان‌بود و با ترکیه (دولت عثمانی آنروز) وروسیه تجارتی نداشت . دوم‌آنکه روزبروزانگلیسهادر هند بیشتر پیش میرفتند ومرتباً خبرعزل فلان‌راجه ومهاراجه ونواب بایران میرسیدورعب انگلستانرادردلها بیشترمی کرد. سوم‌آنکه بسیاری‌ازدربار یانرا ازسال۱۲۱۵ (۱۸۰۰م.) که نخستین سفیرشرکت هندوستان بایران‌آمده بود بواسطهٔ هدایای گرانبها بخودجلب کرده بودند وبرعکس پشتیبانی ازسیاست روسیه یا فرانسه درآنزمان نفع کسی را بـر نمی‌انگیخت. نوشته‌اند که سفیرشرکت هندوستان درآنزمان برای جلب توجه این و آن نزدیك دومیلیون روپیه که درآنزمان مبلغ هنگفتی بوده خرج کـرده است وحتی در دم رفتن وعده‌هایی هم برای‌آینده داده بود . شکی نیست که‌اگردولت انگلستان درروابط سیاسی‌خود درآنزمان بیشترازآنچه کرد صداقت‌بکاربرده بود باترسی‌جانکاه که‌ایرانیان ازپیشرفت روسها داشتند وقتی که هنوزمتمایل بفرانسویان نشده بـودندکارشان بمراتب بهترپیش میرفت،اما درآنزمان سیاست انگلستان بیشتربفریب واغفال متمایل بوده است تا بدوستی صمیمانه وصداقت در روابط سیاسی .

اما ایرانیان آنزمان در روابط خود صدیق‌تربودند ودر دربارفتحعلی شاه جمعی کثیرحتی ازپسران وی هنوزطرفداری ازسیاست انگلستان می کردند وچنان می نماید که موثرترین عوامل برای اتحاد با فرانسه دربرابرروسیه شخص عباس میرزا نایب‌السلطنه ومشاورین اوبوده‌اند وفتحعلی شاه بسیاق طبیعی وفطری باین پسررشید ومدبروکاردان خود بیشتر می گرویده وعقل وتدبیراو را ازدیگران برترمیدانسته است و وی‌میکوشیده که برای دفع مضارسیاست های روس و انگلیس دول دورترازاروپارا درایران‌جلب کند، چنانکه چون ازفرانسه طرفی نبستند عباس میرزا کوشیده‌است دولت اتریش وصدراعظم متنفذآن پرنس مترنیخ راکه پس ازناپلئون موثرترین مرد در سیاست اروپا بوده است بنفع ایران جلب کند .

ورود هیئت نظامی فرانسه درایران زودترازآنچه انتظارمیرفت نتیجه‌داد،چنانکه اندك زمانی پس ازورود وردیه افسرپیاده نظام این هیئت چهـارهزارسربازایرانی را تربیت کرده وفابویه افسرتوپخانه بیست توپ بزرك قلعه کوب درکارخـانه توپ ریـزی اصفهان ساخته بود .گاردان هم‌گزارش‌هـای بسیارجامع و سودمنـد برای لشکر کشی بهندوستان از راه ایران بفرانسه‌فرستاده‌بود ومنظماً گزارشهای اوبوسیلهٔ سفرای‌فرانسه

درسن پترزبورگ واستانبول بپاریس میرسید .

ناپلئون نخست از نتیجهٔ کارگاردان باندازه‌ای خشنود شد که ۵۰ هـزارفرانـك مستمری ازعایدات هانور(۱) ووستفالی(۲) دربارهٔ ژنرال گـاردان حواله کرد و بیشتر افسرانی راکه با او بودندترفیع درجه داد .

چنان می‌نماید که درضمن مذاکرات صلح درتیلسیت امپراطور روسیه از نـاپلئون خواسته است که درایران اقدامی بضررروسیه نکند وبلکه ایران و روسیه را بیکـدیگر نزدیك کند،زیرا که بلافاصله پس‌ازامضای عهدنامهٔ تیلسیت ناپلئون‌بژنرال گاردان‌دستور داده است‌بکوشد میانهٔ‌ایران وروسیه‌را بگیردو بجای دستور سابق که‌دفاع ازحق ایران دربرابرروسیه باشد دستورمیانجی گری باوداده شده است .

درین زمان جنك پس از بازگشت ایستیانف ادامه داشت و مارشال گوداویچ نایب السلطنهٔ گرجستان وفرمانده لشکریان آنسرزمین ماموراین‌کار بود . پیداست که آزاد شدن روسیه‌ازمیدانهای جنك اروپا پس ازصلح تیلسیت برنیروی‌آن درجبهه ایران‌بسیار افزوده بود . گاردان بدستورناپلئون با مارشال گوداویچ واردگفتگو شد . پیش بردن وظیفه ای که بگاردان سپرده شده بود بسیار دشوار بود،زیراکه دوطرف مایل بسازش نبودند:روسها می‌خواستند آنچه راکه گرفته اند نگاه بدارند وایرانیان میخواستندآن را پس بگیرند .

چهار ماه و دو روز پس از صلح تیلسیت شامپانیی(۳) وزیرروابط‌خارجی(امور خارجه) ناپلئون ازفونتنبلو(٤) قصرمسکونی ناپلئون درتاریخ ۱۰ نوامبر۱۸۰۷(۹رمضان ۱۲۲۲) یعنی ۱٦روزپیش‌ازورودگاردان بطهران نامه‌ای نوشته که قهرا چند ماه بعددر طهران باورسیده است و ترجمه این نامه بدین گونه است :

«فونتنبلو ۱۰ نوامبر ۱۸۰۷

آقا

نامهایی که‌بمن افتخارداده ایددر ۲۳اوت و ۹ سپتامبر بفرستید رسید: نامهای‌آخر حرکت فوری شما را ازاستانبول بمن خبر می داد . امیدوارم کـه سفر خود را بخوشی کرده باشید وسفیرایران که شما بااو بودید یاری کرده باشدتا سفرآسیای صغیرآسانتر شده باشد .

ادامهٔ جنك‌درمیان‌ایران‌وروسیه امروزسودی نخواهد داشت. اعلی‌حضرت‌امپراطور میل دارد صلح درمیان این دودولت برقرارشود و باکمال میل دریـن‌کاریاری خـواهد

(۱) Hanovre (۲) Westphalie

(۳) Champagny (٤) Fontainebleau

کرد . این صلح ممکن نشد درتیلسیت برقرارشود، زیرافتحعلی شاه در آنجا نماینده نداشت ولی امپراطوردرصدد برآمده است درگفتگوهایی که با امپراطور روسیه داشته آنرا تهیه ببیندوهیچ دلیلی نمی تواند مانع ازتصمیم درآن باشد. ایران نیز بایدخواستار آن بشود نه اینکه بآزادی بیشتر نظرخود را متوجه انگلستان بکند، زیراکه امروزیگانه دشمنست و باید درست همهٔ درهای خود را هم چنان برروی آن بسته نگاه بدارد .

انگلستانرا ازحالا تقریبا ازهمهٔ بندرهای اروپا را نده اند؛ میخواست تجارت اروپا را بخود انحصاردهد ولی کالاهای آن دیگر درجایی پذیرفته نیست ؛ میخواست درکشتی رانی آزاد تنها باشد ولی کشتی هایش دیگر نمی توانند بساحل اروپا بیایند . باتجارت خود جنك را دامن میزد ؛ اینراه برویش بسته میشود .

کاری بکنید که همین اقدامات منع ورود را در ایران اجری کنند . چنان مینماید که درماه مه سال گذشته چندکارگزار انگلیسی را درآنجا پذیرفته اند . فتحعلی شاه باید ازهمهٔ این گونه هیئت ها حذر کند و پیشرفت انگلیسها در هند باید دایما مراقبت او را برانگیزد . هرچه بیشتردرین شبه جزیره پیش بروند بهمان اندازه افغانها وخراج گزاران ایران بیشتر تهدید میشوند .

یوسف (۱) رااعلی حضرت خوب پذیرفت . ازدیدن کسی که می توانست بااو از فتحعلی شاه سخن بگوید ومورد احترام واعتماد این شاه بوده است لذت برد . هرچه بتواند درادامهٔ روابط دوستانه که درمیان دو کشور روی داده است یاری کند جزء نظریات اعلیحضرت خواهد بود .

تاریخ آخرین نامهایی که ازایران بمارسیده ۲٤ ژوناست . نامهایی که بمن خواهید نوشت معمولا همان قدمت تاریخ را خواهد داشت و از آن پس باید منتظر فاصلهٔ هفت ماهه در میان نامهای خود و پاسخهای من باشید . درین مدت حوادثی پیش می آید و برخی مواردی که درموقع نوشتن نامه عملیست ممکنست درموقعی که پاسخ آن میرسد دیگر این حال را نداشته باشد ؛ برخی دستورها هست که جزواساس ماموریت شماست وجزوحالتیست که باید معمولا باقی باشد . این دستورها ممکنست همیشه درموقعی که بشما میرسد سودمند باشد ؛ اغلب آنها را بیان خواهم کرد؛ اما دربارهٔ کار هایی که نوع آنها موقتیست و نمی توان مدت مدید منتظر تصمیم دربارهٔ آنها شد باید بقوهٔ تمیز و فرزانگی شما اعتماد بکنم . وانگهی درموارد خاصی که دستورهای شما چیزی پیش بینی نکرده راهنمای شما روح آنخواهد بود .

باحترامات کامل من اعتماد کنید

« شامپانیی »

---

(۱) سفیرفتحعلی شاه پس ازعسکرخان

این دستور که بژنرال گاردان رسید وی را واداشت بوساطت درمیان ایران وروسیه بپردازد. اما این کار هم چنان دشوار بود و بهمین جهة در نامه‌ای که در ۲ ژون ۱۸۰۸ (۷ ربیع الاول ۱۲۲۳) یعنی تقریباً شش ماه پس از صدور نامهٔ شامپانیی باو نوشته وممکنست که دستور ناپلئون پیش ازوقت باو رسیده باشد، مشکلات خودرا درین زمینه شرح داده و ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«طهران ۲ ژون ۱۸۰۸

آقای من ،

آقای بارن دوورده (۱) نایب سرهنگ توپخانه را آقای فلد مارشال کنت دوگوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در گرجستان بدربار ایران فرستاده است . همچنانکه در نامهٔ مورخ ٦ مه شمارهٔ ۱۱ افتخارداشتم بجناب شما اطلاع دهم من ازورودش بتبریز خبرداشتم. درمه ۲۱ مه نامهٔ بسیاردوستانهٔ آقای کنت دوگوداویچ را بمن داد . جناب وی در همان زمان نامه‌ای بنخست وزیر میرزا شفیع نوشته ودرآن پیشنهادهایی راکه بوسیلهٔ آنها روسیه میل دارد با ایران صلح کند بیان کرده است . این سند باطلاع من نیز رسیده و مستخرجی از آن ضمیمهٔ این نامه است . کاملا مطابق نامه‌ایست که خطاب بوالاحضرت شاهنشاهی شاهزادهٔ عباس میرزاست وازآن نیزمرا مطلع کرده‌اند.

آشکارمیشد که دعاوی روسیه با دعاوی ایران سازگار نیست و گفتگو ممکن نیست بی‌وساطت دولت سومی خاتمه بپذیرد . حتی عالی حضرت (۲) دربارمخصوصی که بمن داد گفت نخواسته است از نامهای آقای مارشال گوداویچ مطلع شود و تنها باین شرط صریح وارد گفتگو خواهدشد که روسها ایالات ایرانرا کاملا تخلیه کنند . آنوقت من بعالیحضرت عرض کردم که منافع خود را بدست پادشاه عالی مقام من واگذاشته وهمچنانکه مورد آن پیش آمده است چندین بار پیشنهاد کنم ممکنست گفتگو در پاریس درمیان عسکرخان(۳) وآقای کنت تالستوی (٤) با وساطت اعلیحضرت روبدهد . من عالی حضرت را مصمم کردم اختیار های کامل برای سفیرش بفرستد و تمام اندیشهٔ خود را باطلاع اعلیحضرت امپراطوروشاه برساند.

افتخار دارم این دو سند را با ترجمهٔ آنها برای جناب شما بفرستم. خواهیددید که بعسکرخان فرمان داده‌اند وارد گفتگوی صلح با روسیه بشود وممهٔ شرایطی راکه اعلیحضرت تصویب کندامضا کند . درهمان ضمن شاهزاده عباس میرزا بامپراطوارلکساندر

---

(۱) Baron de Wrede

(۲) گاردان دربارهٔ فتحعلی شاه لقب Sa Hautesse بکاربرده که عالی حضرت ترجمه میکنم

(۳) سفیرایران (٤) Tolstoy سفیر کبیرروسیه درپاریس

خواهد نوشت تا نیت فتحعلی شاه را بتجدید روابط دوستی سابق با روسیه بیان کند و روش گفتگویی را که عالی حضرت پذیرفته است باو اطلاع دهد و میرزا شفیع از آقای کنت رومانزوف (۱) خواسته است که اعلیحضرت امپراطور همهٔ روسیه اختیارات کامل برای سفیر کبیرش بپاریس بفرستد. این رفتار بنظر من بسیاری از دشواریها را ازمیان خواهد برد و دو پادشاه بزرگ پس از آنکه اندیشهای خود را دربارهٔ ایران باطلاع یکدیگر رساندند می توانند گفتگویی را که قطعاً نتیجهٔ آن کاملا بسته باراده آنهاست بپایان برسانند.

باید دربارهٔ عالی حضرت انصاف بدهم که میل مفرط نشان میدهد با دو دولت درجهٔ اول اروپا اتحاد کند وعزم جزم کرده است در برابر انگلستان هر تصمیمی را که نفع مشترك ایجاب کند بگیرد. میرزا شفیع که اغلب باو فرمان رسیده است این احساسات را برای من بیان کند صادقانه با آنها شریکست و افتخاردارم نامه‌ای را که بجناب شما نوشته است باین نامه منضم کنم.

این وزیر دیروز بمن خبرداد که کاپیتن ملکلم با چهار کشتی جنگی وارد خلیج فارس شده و بشش کشتی دیگر و چهار کشتی بارکش که پیش ازوقت در آنجا بوده ومن افتخار داشته‌ام جناب شما را از آن خبر کنم ملحق شده است. عالی حضرت چهار هزار سپاهی را رهسپار کرده است که سواحل خلیج را مستعد دفاع کنند و مانع از اقدامات انگلیسها باشند.

آقای بارون ورده درشرف رفتنست که بتفلیس برگردد و بزودی متار که‌ای در آنجا برقرار خواهد شد. در تمام مدت گفتگو جنك قطع خواهد شد. دراینجا پذیرایی ازو کرده‌اند که تاکنون ازهیچ یك ازافسرانی که پیش ازین آقای مارشال گوداویچ فرستاده است نکرده بودند. عالی حضرت باودو بارداده وخلعت فاخری برای او فرستاده است. وزیر اسبها و پارچه‌هایی باوداده است. جناب شما بخوبی مطمئن باشد که من وظیفهٔ خود دانسته‌ام با این افسر با همان احترامی که درخور او بوده است رفتار کنم.

عالی حضرت فردا تا مدت بیست روز بکمال آباد که دهیست دارای دوروز مسافت تا طهران میرود چادر بزند. ما روز چهارم با وزیر راهی خواهیم شد تا بدربار ملحق شویم. از کمال آباد با منازل سبك و با چند توقف باردوگاه سلطانیه خواهند رفت. اگر درین سفر که پنج تا شش هفته خواهد کشید چیز جالبی رخ ندهد جناب شما از راه لطف اجازت دهند چیزی باو ننویسم. گمان ندارم که درنگ ما در سلطانیه تا ماه سپتامبر ادامه یابد. لطف کنید...»

در پایان نامهٔ دیگری که گاردان دربارهٔ سیاست فرانسه و ایران از اردوگاه سلطانیه بهمان وزیر امور خارجه در تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۸ (٤ رجب ۱۲۲۳) یعنی تقریباً سه ماه

(۱) Romanzow وزیر امور خارجهٔ روسیه

پس ازآن نامهٔ سابق الذکر نوشته می گوید :

« . . . عالی حضرت بی صبری بسیار نشان میدهد زیرا که هنوزاطمینان تازه‌ای‌از اعلی حضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان از روسیان باو نرسیده است واضطرابی راکه‌ازین حیث داردآشکارمی کند».

شامپانیی وزیر امور خارجهٔ ناپلئون دربارهٔ کارهایی که گاردان در طهران برای وساطت درمیان ایران وروسیه کرده است ازشهرتولوز (۱) درتاریخ ۲۷ ژوئیهٔ ۱۸۰۸ (۳ جمادی الاخره ۱۲۲۳) یعنی تقریباً یك ماه پیش‌ازنامهٔ دوم گاردان‌باو چنین‌مینویسد:

«تولوز۲۷ ژویه ۱۸۰۸

آقا

نامهایی که تا ٦مه افتخار نوشتن‌آنها را بمن داده‌اید پی درپی‌رسید . شما بمحض ورود توانسته‌اید جنك درمیان روسیه وایران راقطع کنید . این نخستین واقعه مرا باین فکر میانداخت که گفتگوی صلح درمیان دودولت‌آغاز شده وایران در صدد آن نیست که موقع را عقب بیندازد . چنان می نمود که خواستارآنست مخصوصاً بدین جهة که باید با افغانها جنك کند وشاید دراندیشهٔ لشکرکشی بجاهای دورتر باشد . دربرابرآینده‌ای چنین مشکوك احتیاط دراینست که درپشت سرنگرانی نداشته باشند وچون‌جزودستورشما بود که‌این سازش راآسان کنید ممکن بودشما بفهمانید که طبیعیست درین زمینه‌درطهران گفتگو کنند . اما عسکر خان تازه بپاریس‌آمده ومی توان فرض کرد که بتواند در بارهٔ جهات این تعویق توضیحات تازه بدهد . وقتی که بتوانم با او گفتگو کنم دوباره بشما شرحی خواهم نوشت . برای اینکه عهد نامهٔ تجارتی راکه شماامضاء کرده‌اید وقرارداد مربوط بتهیهٔ بعضی اسلحه وذخایر را بنظر اعلی حضرت برسانم باید نیز منتظر ورود او باشم .

آقای ژوبر را بپیشباز عسکرخان فرستاده‌اند.اورا باهمراهانش درچند فرسنگی مرز ملاقات کرده واین سفیر را همه جا باملاحظات خاص پذیرفته اند ؛ درپاریس منتظر بازگشت امپراطور خواهد شد . اعلیحضرت ازدیدار فرستادهٔ دوستش‌شادخواهدگشت . هرچندکه سرگرم کارهای مغرب اروپاست روابطخود را با ایران از نظر دور نمی کند ومی‌خواهد هرفرصتی را غنیمت شمارد وبرای منافع دوامپراطوری مساعدکند .

موقع هنوز مساعد نیست تا از روابط تجارتی که شما بوسیلهٔ عهد نامه‌ای باز کرده‌اید برای لشکرکشی از راه خلیج فارس واسلحه فرستادن بآنجا بهره مند شویم . بهمین جهت افسوس نخورده‌اند که امضای این قراردادها اندکی عقب افتاده باشد ؛ اما

(۱) Toulouse

آنچه ممکن نیست عقب بیفتد و بهیچ عنوان قطع شود اقداماتیست که برای طرد انگلیسها و تجارتشان باید کرد. فتحعلی شاه بعهده گرفته است آنها را در کشور خود راه ندهد: امپراطور باین وعده اعتماد دارد. انگلیسها درصدد برنیامده‌اند ماموری نزد فتحعلی شاه بفرستند مگر برای آنکه از همسایگی و نیروی او می‌ترسند. این تعارف از ترسست ولی در نهان با او بدند زیرا که وی را دوست امپراطور می دانند.

شما می توانید بآنها بفهمانید که اگر ماموری بایران می‌فرستند که در آنجا اطلاعاتی بدست آورند واز راه این کشور رابطه‌ای درمیان هندوستان واروپا برقرار کنند و مخصوصاً بدخواهی فتحعلی شاه را مانع شوند درصدد آنند که گرفتاری برای او پیش آورند و نیروهای وی رادرجاهای دیگر گرفتار کنند. شك نیست که جنك افغانها باایران نتیجهٔ تحریکهای آنهاست.

آقا، یادداشت های مختلفی را که برای من فرستاده بودید باتوجه خواندم. نتیجهٔ آنها اینست که در بسیاری ازموارد مهم کشوری را که در آن اقامت دارید و کشورهایی را که از آنها عبور کرده‌اید معرفی می کنید. مخصوصاً متوجه شده‌ام که شما ازتوجه کسانی که وابستهٔ بهیئت ماموریت شما هستند خشنودید وخدمات آقایان افسران ازحالا نتایج سودمند بسیار درایران داشته است. این کار بسته بوزیر جنگست ولی می توانم بشما بگویم هرچه را که ممکنست بافتخار هیئت ماموریت شما باشد تا چه اندازه باشادی تلقی میکنم.

آقا باحترامات بسیار من اعتماد داشته باشید. شامپانیی»

بعد ازتحریر: آقا، کما فی السابق ماموریت خود را با همان توجه ادامه دهید: این ماموریت برای شما وسیلهٔ جلب اعتماد امپراطورست و باید بمقام خود دلبسته باشید وتا میتوانید آنرا ازدست ندهید.

شامپانیی»

ژنرال گاردان در نامهٔ دیگری که در ۱۸ ژون ۱۸۰۸ (۲۴ ربیع الثانی ۱۲۲۳) یعنی ۱۶ روز پس از نامه‌ای که ازطهران پیش ازسفر کمال آباد وزنجان نوشته بود از کمال آباد بشامپانیی وزیرامورخارجه نوشته سیاست انگلیسها را در مقابل سیاست ناپلئون بدین گونه شرح داده است:

«دراردوگاه کمال آباد ۱۸ ژون ۱۸۰۸

آقای من

میرزا شفیع دیروز مرا برای مذاکره احضار کرده است. با تأسف دیدم که بیگلربیکی اصفهان مامور بوده است درآن حاضر باشد. مردیست که برای پیش بردن هر کاری بجز کارهای مالیه شایسته نیست (۱). چنانکه سابقا افتخار داشته‌ام بجناب شما

(۱) مقصود گاردان حاج محمد حسین خان اصفهانی امین الدوله است که پس ازمیرزا شفیع صدراعظم فتحعلی شاه شد و درین موقع حکمران اصفهان ومستوفی کل یعنی وزیرمالیه بود.

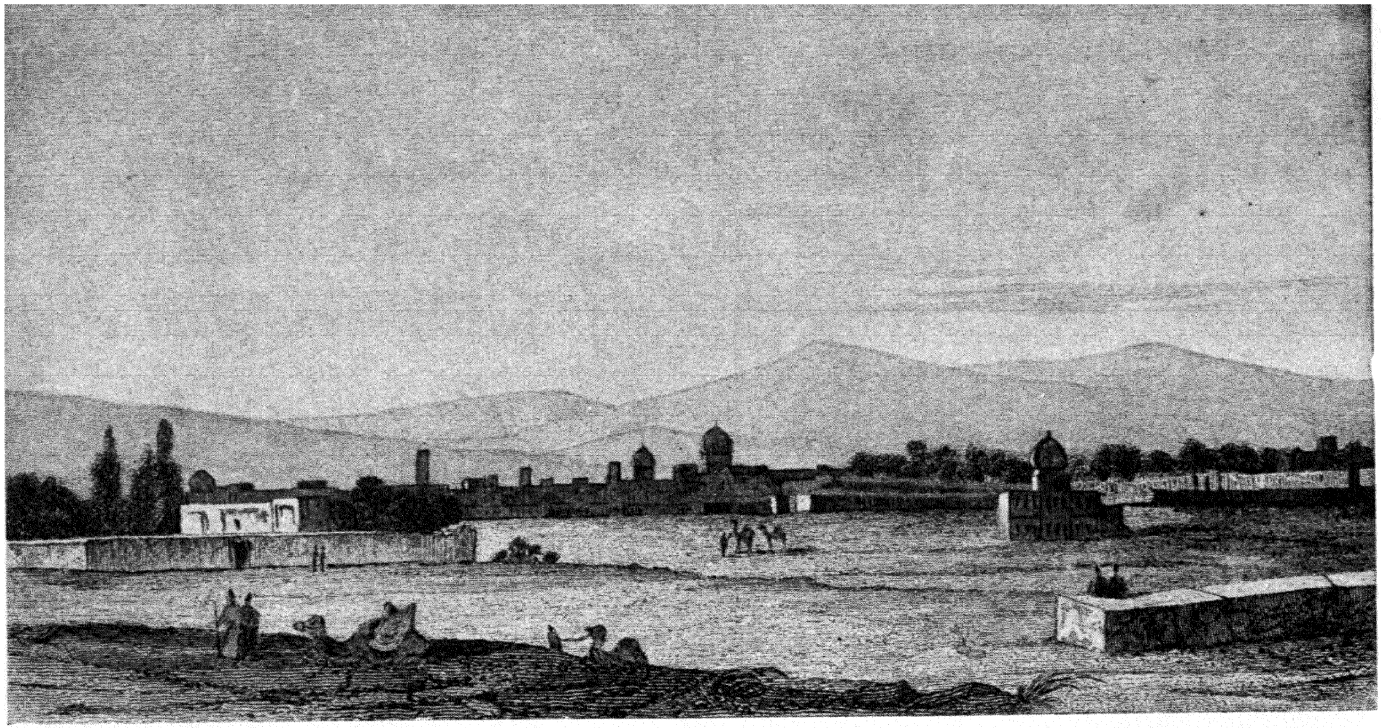

شهر شیراز در زمان فتحعلی‌شاه

از کتاب دوبو

اطلاع دهم وی در رأس دستهٔ انگلیسهاست . عالی حضرت یك قسم توجهی باو دارد، زیرا که در موقع می‌داند چه هدایای جالب توجهی تقدیم کند . اما چنان می نماید که این توجه نفوذ بسیاری در کارهای عمومی برای او فراهم کند . شاید خواسته بودند او را اطمینان دهند که اگر یك انگلیسی در دربار ایران دیده شود تصمیم گرفته‌ام بروم. در هر حال مقصود ازین مذاکره این بود بمن خبر دهند که ناوگان انگلیس را در خارج فارس بسی کشتی رسانده اند ؛ ملکلم اجازه خواسته است یك نفر چاپار معمولی بطهران بفرستد ؛ شاهزادهٔ شیراز (۱) درین زمینه از عالی حضرت دستور خواسته است ؛ می‌خواستند بدانند من بآمدن این چاپار رضایت میدهم یا نه . من صریحاً مخالفت کردم ، من مکرر بوزیران گفتم که هر رابطه‌ای با انگلیسها با تعهداتی که فتحعلی شاه نسبت بفرانسه دارد و با منافع خود ایران منافات دارد و اگر عالی حضرت یك انگلیسی را هم بپذیرد من خواهم رفت. چنان می نمود که ایشان از عواقب امتناع در برابر ملکلم نگرانند . بمن میگفتند که کرانهای خلیج فارس و ایالت فارس (۲) را بآتش وخون خواهند کشید . من از آنها پرسیدم چهار هزار تنی که وزیر بمن گفته بود یك ماه پیش بسوی شیراز و بندر بوشهر فرستاده است چه شده‌اند . بمن اقرار کردند که این عده بهزار تنزل کرده بود و اینك شاهزادهٔ شیراز ناتوانست که در برابر کارهای انگلیسها مقاومت کند . بیگلربیکی میخواست مرا مطمئن کند که از پذیرفتن چاپار ملکلم مقصود جزین نیست که عالی حضرت مجال کند فارس را برای دفاع آماده کند . چندین بار باین مقصود برگشت که رضای مرا جلب کند ؛ امامن هیچ از پاسخ اول خود فروگذار نکردم و اکیداً اصرار کردم که لازمست بیدرنك لشکریان شاهزادهٔ شیراز را نیرو دهند. وزیران بشورای عالی حضرت رفتند تا گفته‌های من و ایرادات مرا باو اطلاع دهند .

امروز بامداد وزیر از من خواهش کرد بچادر او بروم . تنها بود . گفت عالی حضرت تصمیمی گرفته است که پسندیدهٔ من خواهد بود . الان باسمعیل بیك پیشخدمت باشی واز نظامیان برجسته دستور داده است بشیراز برود و تهیهٔ دفاع را ببیند و اگر انگلیسها نیرو پیاده کنند با آنها بجنگد . من بمیرزا شفیع باردیگر تاکید کردم که هیچ رابطه‌ای درمیان ایرانیان و انگلیسها نباشد . همچنانکه نخست تصمیم گرفته بودند سه هزار تن را بشیراز بفرستند و اگر ضرور باشد با افراد دیگر بایشان نیرو دهند . وزیر پاسخ داد اطمینان میدهد که این لشکریان بزودی رهسپار خواهند شد و باسمعیل بیك فرمان داده خواهد شد بمحض اینکه انگلیسها بخواهند پیاده شوند بجنك آغاز کند. بمن خبر داد که این سرتیپ

(۱) مقصود حسینعلی میرزا فرمانفرما پسر فتحعلی شاه حکمران فارسست .

(۲) دراصل مطابق معمول زبان فرانسه «فارسستان» نوشته شده‌است .

بعد ازظهر بدیدن من خواهد آمد .

فی الحقیقه در حدود ساعت دو اسمعیل بیك پیش من آمد . چنان می نمود که بماموریت خود کم اهمیت میدهد . همچنانکه بوزیر و بیگلربیکی اصفهان فهمانده بودم باو هم فهماندم که اگر انگلیسها درجنوب گامی بردارند وتنبیه نشوند ازشمال هم روسها داخل خواهندشد. او پاسخ داد که انگلیسها هنوز پیاده نشده اند وحتما این هوس رانخواهند کرد ووی را برای جنگ با روسها بشمال فرستاده بودند واینك می بینند که برای جنك با انگلیسها بجنوب می فرستند. من باو اطمینان دادم که آبروی وی وابسته بنتیجه ماموریت اوست واگر با پایداری رفتار کند و با دشمنان دوستی نکند باید بتوجه دو دربارعالی متکی باشد وبنا براحساساتی که همواره نسبت بفرانسه آشکار کرده و دوستی که دربارهٔ همهٔ فرانسویان درطهران نشانداده است حق دارم منتظر آن باشم . ما از هم جدا شدیم. رفت ازعالی حضرت اجازه بگیرد و آخرین دستوررا دریافت کند تا همانشب رهسپارشود.

میرزا شفیع همانندم بمن پیغام داد که امپراطور بنیروهای امدادی که بفارس میفرستند یکدستهٔ ششصد سوارازپاسبانان خود را افزوده و با اسمعیل بیك بشیرازخواهند رفت . ازترس این که مبادا درمذاکرهٔ با این وزیر مطلب درست روشن نشده باشد موارد مهم آنرا درنامه ای که باو نوشتم ضبط کردم .

بیگلربیکی اصفهان فردا میرود مدتی درقلمروحکومت خود باشد. در سلطانیه دوباره بدربارعالی حضرت ملحق خواهد شد .

مانیزفردا برای اردوی صاحبقلعه (۱) حرکت میکنیم . امپراطورازراه قزوین (۲) بآنجا میرود .

افتخاردارم ...»

نتیجه وساطت فرانسه درمیان ایران وروسیه

هم چنانکه دولت فرانسه بژنرال گاردان دستورداده است که بکوشد صلح درمیان روسیه و ایران را برقرار کند از دربار سن پترزبورك نیز دستورهایی درین زمینه بفلد مارشال گراف گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در قفقاز داده شده که با ژنرال گاردان درین زمینه یاری کندووی نیز نامهایی بگاردان نوشته. از آنجمله نامه ایست که در ۲۵ مارس (۵ آوریل) (۳) ۱۸۰۸ (۲۷ محرم ۱۲۲۳) بگاردان نوشته وترجمهٔ آن

(۱) دراصل : San Kala (۲) دراصل : Kazwina

(۳) تاریخ اول روسی وتاریخ دوم اروپاییست

یکی ازاعیان ایران درزمان فتحعلی شاه

ازکتاب دوبو

بدین گونه است :

«سرتیپ من ،

چون اکنون موافقت کامل ودوستی نزدیك درمیان دو امپراطوری بزرك هست و چون اطلاع یافتم که جناب شما را ازسوی اعلی‌حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بدولت ایران فرستاده‌اند موقع را غنیمت می‌شمارم آشنایی پیدا کنم وبا شماوارد مکاتبه بشوم . افتخاردارم درضمن‌شما راآگاه کنم که انگلستان‌دشمن‌مشترك ما هرفرد جونز(۱) نمایندهٔخود را بطهران فرستاده است تا اغوای بجهل کند و صاحب ایالات ایرانرا برانگیزد که درجنك با روسیه بکوشد،بگمان‌آنکه ازنیروهای روسیه بکاهد.هر چند که انگلستان کاملا اشتباه می کند زیرا که عدهٔ لشکریان‌اعلیحضرت امپراطورپادشاه والا مقام من که افتخارفرماندهی آنرا دارم‌اینك باندازه‌ایست که بهیچ وجه ازنیروهای هراس انگیزروسیه دراروپا چیزی نمی کاهد . ایران خود ناتوانی خود را درکشمکش با روسیه حس کرده ومدتیست پیشنهاد صلح کرده است ، اما چون همواره امیدواربود وعده‌هایی که فرانسه درضمن جنك درمیان دوامپراطوری بزرك که خوش بختانه بپایان رسیده بآنداده بود اجابت یابد دربارهٔ مواد عمده و بسیارمعتدلی که من بآن پیشنهاد کرده‌ام واینك نیز بفرمان‌عالی اعلی حضرت‌امپراطورپادشاه بلندمقامم پیشنهادمیکنم‌تصمیم نمی گیرد.آقای سرتیپ، من افتخاردارم گمان کنم که چون شما سفیر کبیرامپراطوریی هستید که اینك اتحاد نزدیك با امپراطوری روسیه دارد ایرانرا ازاشتباه‌بیرون‌بیاورید، زیرامن مطمئنم قطعاً بشما دستورهایی رسیده است که دربرابرمنافع روسیه‌واردنظریات ایران‌نشوید. بیانی راکه اعلی حضرت امپراطورپادشاه والامقام من بپادشاه سوئد کرده است باین ضمیمه می کنم ودرضمن بشما اطلاع میدهم که لشکریان ماازحالا واردفنلاند سوئد شده‌اند . برای‌اظهارموافقت امپراطوروپادشاه شماپرنس دوپونت کورو(۲) را با دستهٔ کثیری برای الحاق بلشکریان دانمارکی که‌با ما متحدند فرستاده‌است . حامل‌را فرستادم که‌کاغذی هم‌برای وزیرایران‌دارد ودرضمن ازشماخواهش‌میکنم هرچه‌زودتر اورا بجواب دوستانه‌ای ازسوی خودتان بفرستید .

افتخاردارم بالاترین احترامات را بشما تقدیم دارم

کنت ژنرال ژان‌گوداویچ

ژنرال فلد مارشال

۲۵ مارس (۵آوریل) ۱۸۰۸»

ازین نامه‌ای که‌گوداویچ بکاردان نوشته‌خوب پیداست که پس ازعهد نامهٔتیلسیت

(۱) Harford Jones (۲) Prince de Ponté - Corvo

نه تنها ناپلئون بهیچ وجه دراندیشهٔ آن نبوده است که بایران یاری کند ودنبال مواعید خود را بگیرد بلکه بروسها وعده کرده است که منافع آنها را دربرابر ایران حفظ کند وبسفیرخوددرطهران دستوردهد که از نظریات روسها پشتیبانی کند نه از نظریات ایرانیان و درین موقع که روسها با سوئدیها جنك می کرده‌اند ناپلئون نیز با آنها یاری میکرده و درین صورت بهیچوجه ممکن نبوده است بسود ایران و بزیان روسیه کاری بکند. عجیب تر از همه اینست که باز با این عهد شکنی ها فرانسویان متوقع بوده اند که ایران برای خاطر آنها با انگلستان رابطه ای بهم نزند. تقریباً سه ماه پس از نامه‌ای که گوداویچ بگاردان نوشته است و پیش ازین نقل کردم گاردان در ۲ ژوییه ۱۸۰۸ (۸جمادی‌الاولی ۱۲۲۳) ازلشکرگاه سلطانیه این نامه را بشامپانیی وزیرامورخارجهٔ فرانسه نوشته است:

«ازلشکرگاه سلطانیه ۲ ژوییه ۱۸۰۸

آقای من

عالی حضرت امروزصبح میل کرده است مرا ببینند. ساعت یازده با جناب میرزا شفیع بحضور رفتیم. فتحعلی شاه می‌خواست خودمرا مطمئن کند که هرگفتگویی درمیان ایران وانگلستان قطع شده وازدوسوی تهیهٔ جنك می بینند. عالی حضرت امیدوارست که برادروالا مقامش این وضع رامطابق با نیاتی که اعلی حضرت اغلب باو اظهار کرده است بداند.

بنابرآخرین خبرهایی که ازخلیج فارس رسیده چنان‌می نماید ناوگان انگلیس که درآن جاست مرکب از۱۸ کشتی بزرك وکوچکست. سروان ملکلم میکوشد ایرانیان را بخدمت شرکت هند جلب کند. می گویند بهر کسی که بخواهد درکشتی خدمت کند ماهی چند غروش میدهد. خبرمیدهند که انگلیسها چون دانسته‌اند جزیرهٔ خارك راباعلی حضرت واگذار کرده‌اند تهیه می بینند که آنرا بملکیت تصرف کنند.

اغتشاشات قندهاردنباله دارد. دوبرادرشجاع‌الملك ومحمود دوباره تهیهٔ جنك با یك دیگر را درقندهارو پیشاورمی بینند.

آقای سروان مهندس تروئیلیه (۱) ازطهران بسوی مشهد درخراسانرفته است. بواسطهٔ اوضاع کنونی باودستورداده‌ام درآنسوی مرزایران تفتیش نکند. شرح مسیراز اسکندرون تا طهران اورا بنخستین افسری که افتخارداشته باشم بحضورجناب‌شما بفرستم خواهم سپرد.

لطف کنید ...»

---

(۱) Truilhier

درهمین گیرو دار گراف نیکالا رامانزف (۱) وزیرامور خارجهٔ روسیه در۸ اوت ۱۸۰۸ (۱۵ جمادی الاخره ۱۲۲۳)دستوری درهمین زمینه ها برای گراف گوداو یچ فرستاده و وی هم رونوشتی از آن برای گاردان بطهران فرستاده است و ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«سن پترزبورگ ۸ اوت ۱۸۰۸

آقای کنت ،

آقای مارشال گزارش شما را بنظرامپراطور رساندم وبدان وسیله شما اطلاع از پیشنهاد وزرای ایران میدهید که یك سال متارکه را امضا کنند و گفتگوی در بارهٔ صلح را درپاریس طرح کنند،تا درآنجا بوساطت امپراطور ناپلئون وبا مذاکره در میان کنت تالستوی وعسکرخان منعقد شود .

اعلی حضرت امپراطور این اقدام را که شما فورا پیشنهاد چنین متارکهٔ طولانیرا رد کرده‌اید تصویب کرده است . نفع خود ومصالح خود را در آن نمی‌بینند .آقای مارشال وی حق انتخاب موقعی را که برای ادامهٔ جنك لازم یا مفید باشد بشما واگذارمیکند و درموقعی که باید بلشکریان متوسل شد دربارهٔ اداره کردن عملیات نظامی بهنر نمایی شما اعتماد دارد .

استراحتی که باین لشکریان داده شده بود درنتیجهٔ تعهدی نبود ؛ جناب شماخوب میدانید بواسطهٔ اهتمامهای دایمی بود که ممکن بود ایرانیان بزودی خواستارصلح بشوند وخودشان ازمادرخواست انعقاد آنرامیکردند،بی آنکه پیش از آن متارکه‌ای برقرارشود و اینقدر درخواستن آن شتاب داشتند .

آقای مارشال ، لطف کنید بوزیرایران بگویید که عقیدهٔ اعلی حضرت دربارهٔ متارکه واعادهٔ جنك چنینست .

اما دربارهٔ پیشنهادی که بشما کرده‌اند که مذاکرات در پاریس بشود امپراطور عقیده دارد هرچند بسیار راستست که ممکن نیست منافع خود را بکسی که بهترازو باشد واگذار کند زیرا که امپراطور ناپلئونرا دوست خود میداند وازمیان همهٔ شاهانی که امروز سلطنت می کنند کسی نیست که بیشتر با اطمینان با او سخن بگویدواین پادشاههم بنوبهٔ خود از میان همهٔ پادشاهان کسیست که بیشتر دوستی بااو میکند وبا این همه برتری هایی که وساطت فرانسه ممکن بود برای امپراطوری روسیه داشته باشد اعلی حضرت

(۱) دراصل : Nicolas Romanzof ولی گویا درست نیست و مقصود Nicolas Petrowitch Roumiantsef است که‌درین‌موقع‌وزیرامورخارجه بوده‌وسال بعدنخست وزیرروسیه شده است .

نمی تواند بدان متوسل شود. وضع جغرافیایی سه دولت مانع آنست . فواصل بسیاری که درمیان ماو فرانسه است همهٔ فواید وساطت آنرا ازمیان می برد وناچار برخلاف میل سه پادشاه گفتگوی صلح را بجای آنکه تسریع بکند مانع می شود.

اعلیحضرت خود درین زمینه با آقای سفیر کبیر فرانسه که درین جامأموریت دارد سخن رانده است ومیل دارد شماهم ازسوی خود این علل را باطلاع آقای ژنرال گاردان برسانید وباو بگویید تا چه اندازه اعلی حضرت خشنودست ازاینکه وی میل دارد ایرانیان را بما نزدیك کند ودرهرموردی که بتواند بماحسن خدمت خود را نشان بدهد.

باتوجهی که اعلی حضرت دربارهٔ کار های ایران دارد غافل ازین نیست که هر وقت وزرای ایران بشما پیشنهاد میکنند دربارهٔ صلح با ایشان گفتگو کنید بجناب شما میگویند که میل دارند مرز کشور ما مسدو(۱) باشد ودرضمن مذاکره درهر موقع از اتحادی که نتیجهٔ صلح در میان دو امپراطور و پادشاهشان برقرار خواهد شدسخن میرانند، گرجستان راهم لازمهٔ این اتحاد می‌دانند . اگر گرجستان مستقل میبود اختلاط عجیبی دوست میشد واینك که متعلق بماست طعمهٔ غریبیست که مارا بصلح وادار کند !

تنها بواسطهٔ همین اغفال امپراطورحق دارد این عقیده را داشته باشد که مقصود ایران اینست که جنك را دنبال بکند ، متارکهٔ یك سال را برای این میخواهد که نیرو هایی دربرابر لشکریان اعلی حضرت تهیه ببیندوفراهم کند وقطعاما امروز برابری جنك با این نیرو را ندارد . آقای مارشال بدیهیست که سود امپراطوراینست که تحمل نکند. در حقیقت بهتر میداند بشما اجازه دهد جنك را دنبال کنیدتا اینکه یك سال آنرامتارکه کنید ومجبور شوید آن وقت جنك را با زیان بیشتری ازسر بگیرید .

پس ازآنکه اوامراعلی حضرت را بجناب شما ابلاغ کردم چیزی که میماندااینست که احترامات بسیار خود را مکرر کنم وافتخار دارم خدمتگزار بسیار حقیرو بسیارمطیع جناب شما باشم .

کنت نیکالادوراما نزوف

رونوشت مطابقست

کنت گوداویچ»

در تاریخ ۲٦ اوت ۱۸۰۸ (٤رجب ۱۲۲۳) گاردان گزارش مفصلی درباره اوضاع ایران وسیاست ایران درآن زمان ازلشکرگاه سلطانیه برای شامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون فرستاده که سند بسیار جالبی برای تاریخ آن زمانست وبدین گونه است :

(۱) Mosdow

« ازلشکرگاه سلطانیه ۲۶ اوت ۱۸۰۸
آقای من ،

میرزا شفیع پریشب پیش نویس اصلی اظهارات شفاهی راکه‌عالی حضرت‌میبایست در حضورآقای بیانکی‌دادا (۱)سروان مهندس بکند بمن‌داده است . افتخار دارم ترجمهٔ آنرالفا برای جناب شما بفرستم .

این سند بسیار جالبست ؛ شامل‌جزییات‌سیاست ایران‌واساسهاییست که‌فتحعلی‌شاه اتحاد خود را با اعلی حضرت بدان متکی کرده است . مواردی راکه بیشتر طرف توجه اوست درآن معین کرده است ؛ ونتیجه ای که عالی حضرت ازآن میگیردمیرساند که‌اگر امیدهای او روانشود در رفتارش نسبت بفرانسه تغییر پیش خواهدآمد .

وقایعی که اواظهار میکند همیشه حقیقت ندارد . چند بندآن‌نیز شامل جزییاتیست که وظیفه دارم‌آنچه میدانم‌بخلاف‌آن اظهار بکنم . جناب شمامیتوانند آنها راباملاحظاتی که باو تقدیم میکنم بسنجد .

بند اول ودوم تنهاشامل تکرار شرح‌سفارتهاییست که دو دربار عالی ازجانب‌خود فرستاده‌اند وتعهداتیست که دربارهٔ یك دیگر کرده‌اند . دربندسوم عالی حضرت ببیان وقایع‌آغاز میکنند. ازتدارك های خود در برابر افغانستان وهندوستان خبرمی دهد .
من باید معتقد باشم که هیچ دستوری برای این‌لشکرکشی‌ها بشاهزادهٔ حکمران‌خراسان نداده است . تنها پیداست که وی‌بایك‌عده‌لشکریانی که چندان قابل‌ملاحظه نیستندبسوی مرو رهسپار شده است . قطعاً ایران تاو قتی که قلمروش بروی روسها باز باشد کاری در برابر هندوستان نخواهد کرد . صفت مبالغه‌که طبیعی ایرانیانست‌در اطمینانی که‌عالی حضرت درگفتگوازین لشکرکشی دارد دیده میشود. حتی گاهی‌هم بسمع ما رسانده‌است که میل دارد تنهاعدهٔ کمی ازسپاهیان فرانسه با او یاری بکنند وآنها را برای معاونت خود نگاه میدارد . ولی نتوانسته است کتمان کند که‌تا روسها گرجستان رادر دست‌دارند نمی تواند فکر این‌کار را بکند .

میتوان‌ازآن‌نتیجه گرفت که گفتگوی با نمایندگان‌سند وسفارت نصرالله‌خان درتته منحصربتاکید دوستی و وعدهای بسیاراحتمالی بوده است .

بند ۵ مربوط بوهابیان وانگلیسهاست . راستست که فتحعلی شاه درصدد برآمده است رابطهٔ دوستانه با سعودبهم بزند . ولی جناب شما ازگزارش های من‌توانسته‌است متوجه شود که هیچ تهیه‌ای دیده نشده‌تادرموقع ورود ناوگان انگلیس کرانه‌شرقی‌خلیج فارس را حال دفاع بدهند . گفتگوهای من جزین نتیجه‌ای نداشته است که وعده‌هایی

(۱) Bianchi d' Adda

داده‌اند ودرموقع عزیمت اسمعیل بیك هنوز بآنها وفانکرده بودند . چنانکه عالی‌حضرت تاکید میکنند باید باور کنم که ملکلم رفته است تا نتیجهٔ ماموریت خود را بحکمران کل هندوستان اطلاع دهد ؛ اما گمان ندارم که ناوگان انگلیسی از خلیج فارس رفته باشد و برخی اخبار گواهی میدهد که هنوزدر آنجاست .

اطمینانیرا که در بندششم‌هست میتوان تااندازه‌ای تابع نتیجهٔ اقداماتی‌دانست که‌عالی حضرت تمنی دارد اعلی حضرت بنفع ایران در برابر امپراطور روسیه بکند . با این همه تصورمیکنم فتحعلی شاه‌کاری نکند که فرانسه را برنجاند واتحاد باآن بالمره یگانه سد در برابرروسیه است .

عالی حضرت روابط دوستانه بابابعالی را دنبال میکنند تا اینکه روابط خود را با فرانسه از راه استانبول‌آسان کند . ولی رفتاری راکه دربارهٔ ایالات ترك همسایهٔ ایران‌داشته‌بهیچ وجه تغییر نداده است . چنانکه کمافی‌السابق در اختلافاتی که درمیان پاشای بغداد و پاشای سلیمانیه هست دخالت میکنند . لشکریان ایران بسوی کردستان‌در حرکتند ومیتوان پیش بینی کرد که باوجود اطمینانهای قطعی که وزیرداده است‌ازورود بقلمروعثمانی خود داری نخواهند کرد .

عالی‌حضرت ازدعاوی خود نسبت‌بعراق عرب وقلمرو بغداد و بصره هم‌دست‌نکشیده است . مکررهم اقرار کرده که تنها منتظرموقع مناسبست که‌آنجا را بگیرد . ولی البته لازمست که سلیمان پاشا کاملا پیروایران باشد ؛ بازمسلم نیست که عالی حضرت درتعیین او بحکمرانی بغداد نفوذی داشته باشد . تصورمیکنند درین کارياری کرده است زیرا موافقت داشته سلیمانرا که درجنك علی پاشا با عبدالرحمن اسیر اوشده بودآزاد کنند . پاشای بغداد رعایت انگلستان و ایرانرا میکند : رعایت انگلستانرا بواسطهٔ بصره و تجارت‌آن با هند میکند ؛ رعایت ایرانرا بسبب اطلاع ازمقاصد فتحعلی‌شاه میکند واین که همیشه ازدخالت او بنفع عبدالرحمن یاغی‌ترسیده است . امانفرت شدید نسبت بهرچه نام‌ایرانی دارددروهست .

دربارهٔ بند ۹ جناب شما خوب میدانند که‌درموقع ورود سفارت اعلی‌حضرت بطهران با وجود نمایندگیهای مکررفرانسه بیش ازیك سال‌بود که ایرانیان دیگر هیچ حرکتی دربرابرروسها نکرده بودند. فتحعلی‌شاه‌بپاشای ارزروم وعده کرده بودعملیات‌لشکریان خود را با عملیات لشکرعثمانی توام کند . اما چون یوسف پاشا وارد جنك شددیدعالی حضرت که دایما مانع بود شاهزادهٔ عباس میرزاواردجنك شود او را رها کرده است . بدیهیست که ایران میخواست بانتظارپایان جنك درمیان فرانسه و روسیه‌کاری نکند و امیدوار بود که‌یا روسها گرجستانرا ترك کنندیا اینکه دلشانرا بدست بیاورد که‌درموقعی

که ضعیف بودند بآنها حمله نکرده است . البته میل ندارد کشمکشی که پستی خـود را درآن حس کرده است از سر بگیرد. وضع نظامی شاهزاده عباس میرزا خیلی مانده است که استحکام جالبی پیدا کند و همهٔ کوشش های عالی حضرت تنها آنست کـه خواستـار حمایت اعلی حضرت باشد، برای اینکه ایالات ایرانرا که دردست روسیه است فوراً تخلیه کنند . دربارهٔ تمایلات همهٔ مردم این ولایات درحق ایران اشتباه میکنند. البته ازاستیلای روسها شکایت دارند ؛ ولی بازآنرا براستیلای مستبدانهٔ ایران ترجیح می دهند وتنهادر اندیشهٔ استقلال خود هستند، زیرا که حال مضطرب وشرارت آمیزشان سبب میشود که بابی حوصلگی هر تسلط بیگانه را تحمل کنند . اما فداکاریهایی که عالی حضرت مدعیست برای سازمان نوین نظام کرده است بسیار مبالغه آمیزست. مخصوصاً کارهـای ساختن توپ و تفنك هرروز دوچار وقفه است زیرا که آن کارها را بطفیل حکمران اصفهان وشیرازمیکنند.

بند ۱۰ شامل چند ملاحظهٔ درستست . تنهااین ایراد رادارم که تردیدست انگلیسها توانسته باشند برافغانها هم نفوذ پیدا کنند. اینها که ازسرنوشت هندوان آگاه شده اند طبعاً ازاستیلا جویان بیزارند . مخصوصاً ازوقتی که بی اعتمادند که چند سال پیش شرکت هند اقداماتی کرده است تا دربارایرانرا وادار بحمله برزمان شاه بکند، زیرا که اندیشهٔ اواین بود باسیکها ومهراتها همدست بشودو برانگلیسها بتازد. اما ازیك سو شرکت هندمشغولست روابطی باملل که دراطراف رود سند برقرار کند، تااینکه اگرفرانسویان برمتصرفات انگلیس درهند لشکر بکشند خط دفاعی درکنـاراین رود داشته باشد . از سوی دیگر خودداری نخواهد کرد ودرصدد خواهد بود دشمنانی را برایران برانگیزد، زیرامی بیند رابطه را با انگلستان قطع کرده است . بدین گونه می توان پیش بینی کرد کـه عمال انگلیس که با افغانها مربوطند طرفدرانی در میان این مردم بدست بیاورند،خواه بوسیلهٔ پول دادن بیکی ازسران یاغی وخواه بوسیلهٔ دادن توپخانه ویاوری بشجاع الملك پادشاه دربرابرایران که آشکاردشمن اوست .

دربندهای ۱۱و۱۲ عالی حضرت دوباره بموضوع تخلیهٔ ایالات ایـران از تصرف روسها برمی گردد. پیداست که این موضوع عمده ایست که خاطرش را مشغول کرده ومخصوصاً مربوط بآبروی اوست. نمی تواند باین اندیشه تن دردهد که مجبورشود برای بیرون کردن روسها نیرو بکار ببرد ؛ ومی توان پیش بینی کرد که اگر بـواسطهٔ مساعدت اعلی حضرت باسترداد ایالاتی که ازدستش رفته است کامیاب نشودروی خوشی بتقاضاهایی که ممکنست فرانسه درآینده ازو بکند نشان ندهد.

بند ۱۳ تکرارآن چیزیست که فتحعلی شاه درباری که درهفتم این مـاه بمن داده بود گفته است. ولی عالی حضرت بی حوصلگی بسیار آشکارمی کند که هنوزاطمینانی ازسوی

اعلی‌حضرت دربارهٔ تخلیهٔ گرجستان ازروسها باو نرسیده است ؛ اضطرابی راکه ازین حیث دارد نشان میدهد .

سرانجام دربند آخراظهارمیل می کند که اعلی حضرت مرحمت کند و هرچه زودتر تصمیمی را که لطف خواهد کرد دربارهٔ موضوعهایی که درین اظهارات شفاهی بدان اشاره شده است خواهد گرفت باطلاع او برساند .

ازجناب شما خواهشمندست لطف کنید . .»

درضمن اینکه گاردان ازین گونه گزارشها برای وزارت امورخارجه فرانسه مینوشته بامارشال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه هم برای اجرای دستوری که از پاریس باومیداده‌اند مکاتبه داشته است و ازآنجمله پاسخ نامه‌ای راکه گوداویچ در ۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸ مطابق با ۲۷ محرم ۱۲۲۳ باو نوشته بود و پیش‌ازین درصحیفهٔ ۱۳۱ چاپ شده‌داده‌است و باردیگر مارشال گراف گوداویچ درتاریخ ٤ سپتامبر ۱۸۰۸ (۱۳ رجب ۱۲۲۳) نامه‌ای باو نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«آقای سفیر کبیر ،

افتخاردارم که نامهٔ دوستانه‌شما ازراه ایروان بمن رسیده است . ازآن آشکارست که تا چه اندازه جناب شما دقت کرده است ما را بایران نزدیك کند و دریغ نخواهم داشت گزارش بسیارعبیدانهٔ خود را درین باب باعلی‌حضرت امپراطوربدهم و پیش‌ازوقت نامهٔ شما را برای آقای دوك‌دوویسانس(۱) با چاپارفرستاده‌ام . ولی چنانکه پیش ازین افتخارداشته‌ام بوسیلهٔ چاپارمخصوص ازجانب خود درتاریخ دوم این ماه تصمیم آخری و قطعی اعلیحضرت امپراطورپادشاه عالی مقام خود را باطلاع جناب شما برسانم گمان نمی کنم بهیچ وجه وارد تعهد دیگری با ایران بشوم، مگرانعقاد صلح رسمی و بی‌درنگ برهمان اساسی که بایران گفته‌ام ودرمدت مدید گفتگوها هرگز آنرا تغییرنداده‌ام . برای این کارو کالت تام رسمی دارم و ولیعهد ایران هم اگر رضایت بدهد صلح رسمی را بی درنگ منعقد کند باید از سوی صاحب اختیار توانای ایران پدرش همان وکالت را داشته باشد .

آقای سرتیپ، لطف کنید و باحترامات صادقانه دربارهٔ خود و بالاترین تعارفات من اطمینان داشته باشید .

کنت ژان دوگوداویچ

ازلشکرگاه نزدیك تزوپی (۲) ٤ سپتامبر ۱۸۰۸»

---

(۱) [illegible]

(۲) Tzopi

مذاکرات صلح ایران و روسیه بمیانجی‌گری فرانسه

ازاسنادی که پیش ازین نقل کردم پیداست که ازیك طرف ناپلئون بوعده‌هایی که بایران کرده بود که منافع آنرا دربرابر روسیه حفظ کند پس از عهد نامهٔ تیلسیت دیگر پابست نبوده وهیچ حمایت جدی ازایران نمی‌کرده است . از سوی دیگرروسیه تقاضای متارکهٔ یك سالهٔ ایرانرا نمی‌پذیرفته وجداً مصر بوده است که هرچه زودتر باید صلح بر قرارشود ، بالعکس می‌کوشیده است جنگ را یك ساله ترك کند، شاید درین‌مدت‌فرجی برسد یا اینکه بتواند نیرویی فراهم کند . درین گیرودارایران برای رضای ناپلئون با انگلستان قطع رابطه کرده بود وانگلیسها سخت ازین‌کارناراضی بودند ومی‌کوشیدند ایرانرا ازخود بترسانند ووادارش کنند که با ناپلئون رابطه نداشته باشد . درین موقع روسها هم که با ناپلئون اتحاد کرده بودند وارد مخالفت با انگلستان شده ومانع بودند که ایران رابطهٔ خود را با انگلیس دوباره برقرار کند . گاردان ماموریت داشت میانهٔ ایران وروسیه را التیام دهد ولی اینکارممکن‌نبود، زیرا که هیچ یك از دو طرف شرایط طرف دیگر را نمی‌پذیرفت . درین میان روسها هم چنانکه سابقا الکساندرامپراطور روسیه بمارشال گوداویچ دستور داده بود و وی هم درنامه‌ای که بگاردان نوشته بود اطلاع داده بود درصدد بوده‌اند جنگ را ازسر بگیرند . گاردان درین زمینه درتاریخ ۳ اکتبر ۱۸۰۸ (۱۳ شعبان ۱۲۲۳) نامه‌ای بشامپانیی وزیرامورخارجهٔ ناپلئون نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

«طهران ۳ اکتبر ۱۸۰۸

آقای من ،

دربارایران بااطمینان بمواعیدی که‌ممکن بود من بآن بدهم آرام بودو آنهم بنابرنامهٔ آقای مارشال گوداویچ بود که تا لشکریان فتحعلی شاه هیچ دشمنی نکنند وایران‌هم درتصمیمات خود دربرابردشمن مشترك که انگلستان باشد پایدار بماند ارتش روسیه‌هم‌از هرحمله‌ای بخاك ایران خود داری خواهد کرد . عالی حضرت از اتحاد صمیمانهٔ اعلی حضرتان امپراطورفرانسه وپادشاه ایتالیا وامپراطور روسیه آگاه بود وامیدوار بود که امپراطورالکساندروساطت مخدوم عالی‌مقام‌مراخواهدپذیرفت ودرعهد نامهٔ صلح ایران‌با دربار سن‌پترزبورگ‌ممکنست‌درپاریس گفتگو کنند . چاپاری که آقای مارشال گوداویچ فرستاده وارد تبریزشده است . نامه‌هایی که وی حامل‌آنها بوده وفوراً آنها را بتوسط یکی ازسوارهای شاهزاده عباس میرزا بطهران فرستاده‌اند همهٔ تصوراتی راکه دربار حق داشت بکند باطل کرده وعالی حضرت و وزرایش را درمنتهای اضطراب انداخته

است . وزیرمرا فوراً خواست ودو نامهٔ آقای مارشال گـوداویچ را بمن نشانداد یـکی بشاهزاده عباس میرزا ودیگری بوزیرش میرزا بزرگ . افتخاردارم ترجمهٔ این دوسند راکه بروسی وفارسی نوشته‌اند ضمیمه کنم . میرزا شفیع توجه مرا بدین جلب کرد: « که آقای کنت گوداویچ در آن آشکارا خبر داده‌است که امپراطور الکساندر نخواسته‌است توسط فرانسه‌را بپذیرد؛ وی اجازه داشته‌است آخرین بار ایرانرا دعوت کند بر اساس‌هایی که‌سابقاً روسیه پیشنهاد کرده است مستقیماً باوی گفتگو کنند واگرعالی حضرت یا شاهزادهٔ عباس میرزا تصمیم نگیرند که فوراً نمایندگانی برای امضای عهدنامه بفرستند باوفرمان‌داده‌اند بخاك ایران حمله ببرد . وزیرمضایقه نداشته است دربارهٔ لحن نامناسب نامه‌ای که‌خطاب بشاهزادهٔ تبریزست‌واظهارات اشتباه‌آمیزی که دربارهٔ وضع کنونی نیروهای امپراطوری ایران در آن هست تاکید کند ؛ مرا باین توجه داد که اساس پیشنهاد آقای مارشال این است که سرحد امپراطوری روس‌راتا سواحل آرپاچای و کورو ارس پیش بیاورند واین ایرانرامجبورخواهد کرد که‌ناحیهٔ ایروان و اچمیاتزین یااوچ کلیسیارا واگذار کند.وزیر می گفت بدین گونه‌روسیه بتمامی قلمرو کنونی ماهم آسیب میزند واین تمامی‌راا علیحضرت امپراطور وشاه درمادهٔ ۲ عهد نامهٔ با فتحعلی شاه تضمین کرده است . عالی حضرت حق دارد متوقع باشد که بنا برهمین ماده ومواد ۳ و ٤ همان عهد نامه شما بآقای مـارشال گوداویچ مطالبی بگویید که او را وادارد تصمیمات خود را در بارهٔ ایران تغییردهد و کاری بکنید که مناسب سفیرپادشاهی باشد که وفاداری وی در رعایت تعهداتش بحق تا اندازه‌ای‌معروفست. عالی‌حضرت زودترموادی راکه در عهد نامهٔ اتحاد بعهدهٔ او بـوده اجری کرده وراه کشورخود را برانگلیسها بسته ونخواسته است هیچ یك ازافراد هیئت سفارتی راکه ژنرال‌ملکلم رییس آن‌بوده است بپذیرد . شك ندارد شما که‌نمایندهٔ‌فرانسه دردرباراوهستید با عجله‌این موقع را غنیمت‌میشمارید وصدق اظهارات‌دوستی واتحاد را که‌آن همه بنام مخدوم عالی مقام خود مکرر کرده‌اید نشان میدهید . وانگهی ما بشمـا فشارنمیآوریم تصمیمی بگیرید مگر وقتی که چاپار روس که وارد تبریز شده بطهـران بیاید ونامهایی راکه ازجانب آقای مارشال گوداویچ برای شما آورده است‌تسلیم کند .»

من بوزیرجواب دادم که ایرادات اودرستست ؛ راستی هم‌لازمست که پیش ازاتخاذ هر تصمیمی ازاطلاعاتی که ممکن است آقای مارشال گوداویچ بمن بدهد آگاه شده‌باشم، ولی میتواند مطمئن باشد که همهٔ دقتها را خواهم کرد تا مانع شوم کنت گوداویچ قطع رابطه کند واین فوق‌العاده برای دربارمن ناگوارخواهد بود زیرا که جناب شما درنامهٔ آخرمورخ ۲٤ ماه مه که ازبایون (۱) نوشته بودید دوباره تاکید کرده اید که‌تا میتوانم

---

(۱) Bayonne

بکوشم نزدیك‌شدن ایران وروسیه را آسان کنم.

میرزا شفیع‌حاجت داشت که اظهارات من‌وی را اطمینان دهد و حق‌شناسی بسیاری آشکار کرد. رسیدن دو نامهٔ آقای مارشال برخی ناراحتی‌های شخصی برای اوفراهم کرده بود. عالی حضرت درموقع دریافت این دو سند بدخلقی راکه معمولش نبود با وزیرش کرده بود و ناگهان از پیش او رفته‌و باو گفته بود که تا آنوقت اورافریب‌داده‌اند. دشمنان میرزا شفیع فیروز بودند وازحالا درصدد بودند این موقع را غنیمت بشمارندو نفوذ اورا درحضورفتحعلی شاه بهم بزنند؛ اما عالی حضرت چون باآرامش بیشتردر کارها اندیشیده است فردای آنروزوزیررا خواسته و بیش از پیش باواعتماد نشانداده و حتی توجه را باین‌جا رسانیده که بکوشد با سخنان ممنون کننده خشونت روز پیش را از یادا وبرد. وی نیز از سوی خود ازگفتگویی که من با میرزا شفیع کرده‌ام‌خشنودبنظر آمده است.

شاهزاده عباس میرزا پس‌ازدریافت نامهای مارشال گوداویچ فران داده است که همهٔ نیروهای حاضردرلشکرگاه او درخوی جمع شوند. فرج الله خانرا با دستهٔ سوار نظامش احضار کرده است. این سرتیپ هم چنانکه افتخارداشته‌ام بجناب شما اطلاع‌دهم پس ازآنکه بسرحد کردستان رفته است نتوانسته است در آنجا بماند واختلافاتی راکه ازقدیم درمیان سلیمان‌پاشاوعبدالرحمن پاشا بوده‌است‌رفع کندوازکالاشولان‌نزدشاهزاده عباس‌میرزا رفته است. سوارنظامی که‌پسرش‌امان‌الله خان نایب‌الحکومهٔ زنجان فرمانده آنهاست نیزدرپی آنها رفته است.

من بوزیر خاطر نشان کردم که فرمانهای والا حضرت امپراطوری شاید بسیار عجولانه و بسیارآشکاربوده و بنظرمن‌لازم بودکه شاهزاده اطمینان‌کاملی وانمودکند تا اینکه مذاکرات مناسب باآقای مارشال‌گوداویچ بعمل‌آید. میرزا شفیع بمن پاسخ داد که اندیشهٔ شاهزاده اینست تا وقتی‌که روسها اولین خصومت را بکنندکاملاآرام باشد.

ازجناب شما تمنی دارم بتعارفات احترام‌آمیزمن که بوسیلهٔ‌آن افتخاردارم ... باشم اعتمادکنید.»

گاردان قسمتی ازپایان نامه‌ای راکه مارشال‌گوداویچ در۲ سپتامبر(۱۴سپتامبر) ۱۸۰۸(۲۳ رجب ۱۲۲۳) بشاهزادهٔ عباس میرزا نوشته ودر۱۱اکتبر ۱۸۰۸(۲۱شعبان ۱۲۲۳) بطهران رسیده ضمیمهٔ این نامه خودکرده ودرآغازآن چنین نوشته‌شده‌است: «نتوانسته اند نسخهٔ اصل این نامه را بدست‌آورند زیراکه والاحضرت امپراطوری بواسطهٔ نفرت فوق‌العاده‌ای که ازآنروی داده پاره‌کرده است. نیز ممکن نشده است رونوشتی راکه ازآن درطهران‌برداشته‌اند فراهم کنند. این رونوشت تنها در مدتی که

برای ترجمهٔ مواد این سند لازم بوده در دست امضاء کننده بوده است و این مواد در نامهایی که آقای کنت گوداویچ بجنابان میرزا شفیع ومیرزا بزرگ نوشته‌است نیست. »

سپس مدلول آن نامه بدین گونه است :

« ۱۲٤ اکتبر ۱۸۰۸ (۵ رمضان ۱۲۲۳)

آغاز این نامه کاملا مطابقست با سه بند اول نامه‌ای که خطاب بمیرزا بزرگست و تفاوتی که درمیان آن دوهست اینست که بجای این کلمات: «مخصوصاً اعلی‌حضرت خیلی دور از آنست که بخواهد هیچ یك ازشرایط را تغییر دهد ... » شرح زیر آمده است :

« آخرین بار بوالاحضرت امپراطوری شما عرض می کنم کـه دولت علیهٔ روسیه نمی‌تواند انعقاد قطعی صلح‌را بپذیرد مگر براساسی که پیش‌از وقت بایران اطلاع‌داده‌ام یعنی که خط سرحدی از مجرای رودهای کور وارس وارپاچای معین خواهد شد واز دو طرف عهدنامه را بی‌هیچ نوع مهلتی امضاء خواهند کرد . چون محرك من عشق بنیکی است و بیش‌از یك برهان درین زمینه بوالاحضرت امپراطوری شما نشان داده‌ام عقیدهٔ‌خود را درین زمینه ازو پنهان نمی کنم و بواسطهٔ رعایت کامل که نسبت بوی دارم اینك هم با همهٔ صداقتی که ممکن باشد آنرا آشکار خواهم کرد . نامهٔ والاحضرت امپراطوری شما که فتحعلی‌خان نوری آنرا بامداد حدودی راکه سابقاًسرحد امپراطوری شمارا تشکیل می‌داده است یادآوری میکرد ودعاوی ایران را درین زمینه باطلاع می‌رساند . از تمام نواحی که شما ادعا می کنید وامروز درزیر استیلای اعلی‌حضرت امپراطور روسیه‌مخدوم عالی مقام من هستند قسمت عمده را لشکریان فیروزمند مافرمان بردار کرده‌اند و بقیهٔ آن کاملا بمیل خود فرمان مارا پذیرفته است . اگر از یك‌سو این ایالات هرگز اصلا و کلا تابع‌ایران نبوده‌اند از سوی دیگر منتهای عظمت وقدرتی که دولت روسیه بنیروی لشکریان خود وفتوحات وسیع خودبدست آورده است‌باو حق میدهند دربارهٔ سرحداتی که میل بکند فراهم سازدباز دعاوی بیشتری داشته باشد. بهرحال اعلیحضرت امپراطور مخدوم من چون میل شاهانه‌اش متوجه خوش رفتاریست که میل دارد باهمسایگان بکند ودربار ایران راهم مشمول آن دارد وتنهااز احساسات انصاف و بزرگواری خودپیروی میکند لطفاً صلحی راکه دربـار ایران خواستارست منعقد میکند وکاملا خاطر آن را آرامش میدهد. دربارهٔ‌مطالبی که والاحضرت امپراطوری شما درباب‌سرحدات گفته‌است میتوانم جواب بدهم که همهٔ ایالت گیلان‌را مرحوم اعلیحضرت پترکبیر گرفته بود ؛ اما مخدوم بلند مقام من بواسطهٔ وضع کنونی ایران و مخصوصاً برای رعایت انصاف تنها بپیشنهادهایی که امروز میدهد قناعت میکند وآنها را من‌برای والاحضرت امپراطوری شما بیان کرده‌ام وباید حتما اساس عهدنامه باشد. پس‌ازآن دعاوی‌ایران دربارهٔ نواحی

مجاور که امروز دراختیار اعلیحضرت امپراطورروسیه‌است بکلی بی‌موردست، مخصوصاً باوضع وخیمی که اکنون دارد ومن نمی‌توانم‌از اظهار تعجب خودداری کنم، زیرا که از مقتضیات‌دوستی دورست وحتی‌میتوانم گفت که میتوان‌آنهارا اعلان‌جنك آشکاری‌دانست. در آن موقع میبایست دربار ایران در توانایی از لشکریان فیروزمند روسیه برتری داشته باشد وپیروزیهای بیشتری نصیبش شده باشد . اگر دربارهٔ گذشته واز فوایدی که دولت روسیه از ادامهٔ جنگ برده است بیندیشیم باز بوالاحضرت امپراطوری شما اعلام میکنم که مخصوصاً درحال کنونی تهی‌دستی که ایران دارد این‌برتریهاخیلی بیشترخواهد بود. ماخبر داریم که بسیاری‌از ولایات نیرومند صاحب اختیار کشورشما درحال‌طغیانند؛ انگلیسها برسواحل خلیج فارس حمله میبرند وپاشای بغداد کـه او نیز متوجه انگلیسها شده است خود را دشمن ایرانیان اعلان کرده است . درصورتیکه دربار ایران در چنین وضع وخیمیست آیا موقع هست که درصدد باشد برشمارهٔ دشمنان خود بیفزاید و بخواهد بوسیلهٔ دعاوی مغرورانه کینهٔ دولتی راکه مانندولت روسیه هراس انگیزست جلب کند؟ اما بالعکس چون منافع حقیقی والاحضرت امپراطوری شما را از نظر دور نمیکنم‌بوی اطلاع میدهم که امپراطور عالی‌مقام من‌بواسطهٔ احساسات منصفانه ومردم‌داری نمیخواهد بهیچ وجه ازوضع شوم دربارشما بهره‌مند شود. هرچند قدرتی دارد که هیچ‌چیز نمیتواند باآن برابری کند پیشنهادهایی راکه‌من‌بشماداده‌ام مکررمیکند ووالاحضرت‌امپراطوری شماهم میداند که کاملا بسود ایرانست ؛ این پیشنهاد تنها عبارت از امضای عهد نامه است بـی‌هیچ مهلت و درنگی . وانگهی چون من از وسعت فرزانگی وکثرت نبوغ والاحضرت امپراطوری شما اطلاع دارم کاملا این موضوع را بفکر صایب شما واگذار میکنم وگمان می کنم دربار روسیه چون بقوت وعظمتی که اکنون داردرسیده است‌باید برای حفظ آبروی خودکشورهایی راکه پیشرفت لشکریانش از چند سال پیش بـدست آورده نگاه بدارد ودعاوی راکه‌ایران دربارهٔ متصرفاتی که اکنون دردست آنست‌دارد بهیچ وجه معتبر نمیدانم . پس‌از آنکه این اظهارات صادقانه رابوالاحضرت‌امپراطوری شماکردم‌گمان میکنم باید باردیگر نظر او را بمنافع حقیقی وی جلب کنم وباوسفارش میکنم آنچه راکه بسیار بنفع ایرانست رد نکند و اگر پیشنهاد های عادلانه و مساعد دولت مارا دربار ایران بپذیرد وبی‌آنکه وقت تلف شود عهدنامهٔ صلح قطعی را امضاء کند اقبالیست‌که وارث تاج خود از آن بهره‌مند خواهد شد . تنها ستایشی که من نسبت بوالاحضرت امپراطوری شما دارم وعقیدهٔ عالی که نسبت باو پیداکرده‌ام مرا وامیدارد که‌باین لحن باونامه بنویسم واگر دربن‌کار نیت صادقانهٔ من‌آسایش امپراطوری‌ایران نبودکه میبایست روزی‌شمادر آن پادشاهی کنید(واین آسایش تنها نتیجهٔ صلح با دولت

نیرومندی مثل روسیه خواهد بود) من البته این بیانات سابق و بیاناتی راکه باز امروز میکنم نمیکردم » .

درذیل این ترجمهٔ فرانسه مترجم ژنرال گاردان مینویسد : « پایان این سند عیناً مانند پایان سند سابق‌الذکرست وسپس این کلمات هست : « سرانجام والاحضرت شما بایددرنظر داشته باشدکه اگرایران بارفتاری که‌مخالف‌منافع آنست ....» درطهران(در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸) بوسیلهٔ مترجم دوم موقتی سفارت ترجمه شد .

اگوست دونرسیا (۱)»

فردای آن روزیکه این‌نامهای تهدیدآمیز مارشال گوداویچ بطهران رسیده‌یعنی در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) ژنرال گاردان درپاسخ نامه‌ای که گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۱ رجب) باو نوشته بود مکتوبی باو نوشته وبتوسط لاژار (۲) از اعضای سفارت خود برای او فرستاده که‌ترجمهٔ آن بدین‌گونه است:

« نامه خطاب بجناب آقای فلد مارشال کنت گوداویچ فرمانفرمای نظامی و غیر نظامی همهٔ ایالات روسیه واقع درمیان دریای خزر ودریای سیاه وغیره .

طهران ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸

آقای مارشال ،

آقای‌لاژار منشی سفارت خودرا مامور کرده‌ام مطالب محرمانه‌ای دربارهٔ مدلول نامه‌ای که بمن افتخار داده در ۲ سپتامبر گذشته نوشته است بگوید . جناب شما اطلاع می‌داد اندیشه دارد اگر ایران فوراً مصمم نشود در بارهٔ صلح باجناب شما مستقیماً و بی‌توسط فرانسه که خواستار آن شده بود گفتگو بکند برآن حمله ببرد . اگر برخلاف انتظار من بیانات وی تصمیمات شما را تغییر ندهد وظیفهٔ منست رسماً بشما اظهار کنم که‌چون ایران متحد اعلی‌حضرت امپراطور وشاه مخدوم والامقام منست وتمامی خاکش راکه لشکریانش اکنون آنرادرتصرف دارند اعلی‌حضرت امپراطور وشاه ضمانت کرده است من هرحملهٔ باین خاك را تحریك در برابر دربار عالی خود تلقی می کنم . و من حق دارم از فرزانگی معروف جناب شما متوقع باشم پیش از آنکه دست بهیچ اقدامی در برابر ایران بزنند منتظر شود از تصمیماتی که اعلی حضرت مخدوم والاجاه من باعلی حضرت امپراطور تمام روسیه اطلاع خواهد داد مسبوق بشود ومسئولیت واقعه‌ای راکه ناچار سبب مشاجرات ناگواری درمیان دودربار عالی‌فرانسه وروسیه خواهد بود بعهدهٔ خود نخواهدگرفت .

همهٔ احترامی که می‌دانم باید نسبت بشما داشته باشم دارم . ژنرال گاردان»

---

(۱) Auguste de Nerciat (۲) Lajard

پیداست که این اقدام سخت را گاردان از پیش خود کرده و این نامهٔ تندراهم میبایست بتحریك احساسات شخصی خویش و برای حفظ آبروی نظامی و سیاسی خود در برابر دولت ایران نوشته باشد و ناچار بروگران بوده است که با آن عهدنامهٔ معروف فینکن شتاین و بادستورهایی که ناپلئون باو داده و با اینکه دولت ایران ضرر اتحاد با فرانسه را کاملا چشیده و گرفتار خشم ودسیسه بازی انگلستان شده‌است بازهم روسها درموقعی که با ناپلئون اتحاد دارند وحتی از پشتیبانی او دراروپا ودرمقابل سوئد وفنلاند بهره‌مند می‌شوند و در موقعی که فرانسه وعده کرده است در پاریس شفاعت در میان روسیه و ایران را بعهده بگیرد برایران حمله ببرند .

اینجا کاملا شخصیت گاردان و پابست بودن بشرف و آبرودروظاهر می‌شود و پیداست که مرد شریفی بوده وهرجا که وسایل شخصی او بوی اجازه می‌داده است دریغ نداشته درضمن اینکه منافع فرانسه را درایران حفظ کند از منافع ایران هم پشتیبانی کند و گویا همین نیز سبب شده است که ناپلئون از ماموریت وی درایران راضی نبوده و وقتی که از ایران رفته است مغضوب شده ومدتی از کار بیرون مانده است . چنانکه پس ازین بحث خواهم کرد ناپلئون هم از گاردان توقع عجیبی داشته ومتوقع بوده است که باهمهٔ پیمان شکنی‌های او با ایران بازهم گاردان بتواند ایران را از انگلیسها دور نگاه بدارد و نگذارد رابطهٔ خود را با انگلیس برقرار کند و بعبارة دیگر درموقعی که فرانسه دیگر دربرابرروسیه ازایران حمایت نمی‌کند ایران رادربرابر روسیه تنها بگذارد وازنزدیك شدن بانگلستان بامید آنکه شاید از آن سوی بهره‌مند شوند بازدارد .

مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه

نامهٔ توهین‌آمیزی که مارشال گوداویچ فرمانده ارتش روسیه درتفقاز بعباس‌میرزا نایب السلطنه نوشته بود اوضاع خاص وآشفته‌ای در ایران فراهم ساخت و روابط میان ایران وروسیه را تیره کرد . چون دولت تساری از پذیرفتن وساطت ناپلئون در میان روسیه وایران سرباز می‌زد وایران‌هم شرایط روسیه را نمی‌پذیرفت وروسیه نیز ازقبول متارکه خودداری میکرد چاره‌جزین نبود که جنك دوباره دربگیرد . کوششهای گاردان برای اقناع روسیه وجلوگیری ازجنك قهراً بجایی نمی‌رسید . گاردان درین زمینه نامه‌ای در ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸ (٦ رمضان ۱۲۲۳) بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نوشته که ترجمهٔ آن بدین گونه است :

« طهران ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸

آقای من،

افتخار دارم جناب شما را آگاه کنم که آقای لاژار (۱) در ۱۷ این ماه عزیمت کرده است ومجبور خواهد بوداز راه لشکرگاه شاهزاده عباس میرزا برود زیراکه جناب صدراعظم فرمانی باوداده بود ودرآن فرمان عالی حضرت بوالاحضرت امپراطوری دستور می‌داد دربارهٔ همهٔ مسایل مربوط بماموریت وی با او موافقت کند و در موردی که بتواند رضایت آقای مارشال گوداویچ رابرای امضای متارکه جلب کند وکالت تام باو بدهد. من نیز بآقای لاژار وکالت تام داده‌ام که درهمان مورد بکار ببرد.

شاهزادهٔ عباس میرزا از نامه‌ای که از آقای کنت گوداویچ باو رسیده رنجیده و بدربار اطلاع‌داده است که قصد جواب ندارد. من بصدراعظم گفتم بنظرم مناسب‌تر اینست که والاحضرت امپراطوری نامه‌ای بآقای مارشال بنویسد وباو بفهماند که بیانات وی در بارهٔ وضع کنونی ایران متکی براطلاعات نادرستست. جناب میرزا شفیع ایراد مرا درست دانسته واز آقای لاژار خواهش کرده است همهٔ کوشش خودرا بکنند که شاهزاده آنرا بپذیرد. بنابر آنچه جناب صدراعظم بمن گفته است چنان می نماید نامه‌ایی که خود بآقای کنت رومانزف (۲) وآقای مارشال گوداویچ نوشته نیز همین لحن راداردوشامل دلایل عاقلانه ومتقنست. آنها را بچاپارروسی که آقای لاژارباخود آورده بوددادهاند ووی از صفوف مقدم روسها خواهد فرستاد تا ورود خود را بآقای مارشال خبر بدهد. باید اینجا دوباره برای جناب شما مکرر کنم که وساطت اعلیحضرت برای انعقاد یك عهد نامهٔ صلح درمیان دربارهای روسیه وایران لازمست.

پیشنهادهایی که از دوسوی می کنند ناسازگارست واندیشهٔ صلح در آنها نیست؛ بدین گونه هر گفتگویی که درمحل بشود بدرازا خواهد کشید وهرگز آنها رابهم نزدیك نخواهد کرد.

آخرین نامهای جناب شما تاریخ ۲٤ مه(۳) رادارد ونامهای استانبول تاریخ۲۹ ژون (٤) را. دربن عدم اطلاع ازاخبار سیاسی نمی‌دانم دربارهٔ آنچه روسها را بحملهٔ بایران وادار می کند چه‌تصور کنم، مگر اینکه می‌خواهند زودترکار آنها را بسازند تا ازین سوی آسوده باشند وشاید هم بعدها آنها را بچنك ترکان بیندازند. درصورتی که‌چنین‌پیش آید که لشکریانی باین مملکت بیایند وذخیرهٔ ایرانیان باشند مناسب‌خواهد بود مرکب از پیاده نظام وتوپخانه و سواران نیزه‌دار (٥) باتفنك باشند. سوار نظام این کشور که دربرابر افغانها وهندوها ودیگران خوبست چون وحدتی ندارد هرگزدر

---

(۱) Lajard (۲) Romanzoff (۳) ۲۸ ربیع‌الاول۱۲۲۳

(٤) ٥ جمادی الاولی ۱۲۲۳ (٥) Dragons

برابر توده‌ها کاری نخواهد کرد .

در ۱۲ اکتبر (۱) بافسران فرانسوی که مامور خدمت و الاحضرت امپراطوری عباس میرزا بودند فرمان‌داده‌ام که اگر جنك درمیان ایرانیان وروسها دربگیرد بطهران برگردند . از آقای لاژار خواهش کرده‌ام بکوشد شاهزاده عباس میرزا را قانع کند که لازمست با اوضاع کنونی بی‌طرفی را از دست ندهد .

درناحیهٔ فراهان درشمال غربی اصفهان بمناسبت مالیاتهای معوق اغتشاشی روی داده، زیرا که تا بیست سال پیش تنها ۱۵۰۰ تومان (۳۰۰۰۰ فرانك) از آنجا وصول میشد واینك ۵۰۰۰۰ تومان (۱/۰۰۰/۰۰۰ فرانك) مالیات بسته‌اند. در نتیجه عالی حضرت میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزا بزرگ را مقصر وسبب این اغتشاش دانسته‌اند . این تهمت افترا آمیز که بیکلر بیکی اصفهان (۲) وکسان دیگری که از دستهٔ مخالف فرانسویان هستند وارد کرده‌اند ضربتی بجناب میرزا شفیعست، زیرا که میرزا ابوالقاسم وابستهٔ باوست. نباید ازجناب شما پنهان کنم که این جوان که تنها بیست‌وچهار سال دارد واز خدمت گزاران محترم عالی حضرتست بواسطهٔ هنرها وصفات خاص‌وی شایستهٔ احترام همهٔ فرانسویان واعتمادیست که وزیر بوی دارد وشك ندارم که روزی مرد مهمی خواهد شد (۳) . درنامهٔ شمارهٔ ۲۴ بتاریخ ۲۱ ژوییه (۴) خود که از لشکرگاه سلطانیه نوشته‌ام افتخار داشته‌ام باجناب شما در بارهٔ اسمعیل بیك سخن بگویم (۵) که درماه ژون گذشته (۶) مامور شده بود بشیراز برود وسفیر انگلیسی ملکلم را برگرداند ؛ از ۲۰ سپتامبر (۷) باین جا برگشته است. فرصتی یافتم چندروز بعد اورا ببینم ، اما پذیرایی وی برمن ثابت کرد که وی را برفرانسویان تحریك کرده‌اند .

چندیست که میرزا محمد رضا بسمت مستوفی (بازرسی دارایی) بواسطهٔ حمایت بیکلر بیکی که دست نشاندهٔ اوست منصوب شده است . وی اندکی بعد بدیدن من آمد ، ومی‌توان مطمئن بود هرچه میتواند بمنافع فرانسه درین کشور زیان خواهدزد .

اخیراً تاکید این خبر بمن رسیده است که عبدالرحمن پاشا را خلعت پاشایی شهرزور (۸) داده‌اند . با این همه چنان می‌نماید که این آشتی درمیان سلیمان پاشا و

---

(۱) ۲۲ شعبان ۱۲۲۳ (۲) مقصود حاج محمد حسین خان امین الدولهٔ اصفهانی صدراعظم آینده است که در آن موقع حکمران اصفهان ودست نشاندهٔ انگلیسها بوده‌است. (۳) پیداست که مقصود میرزا ابوالقاسم قایم‌مقام وزیر معروفست (۴) - ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۲۳ (۵) رجوع کنید بصحایف ۱۲۹ و ۱۳۰ (۶) ربیع الثانی ۱۲۲۳ (۷) ۲۹ رجب ۱۲۲۳ (۸) دراصل بخطا Chéhve zour

این سرکردهٔ کردها بازهم ظاهر یست .

لفاگزارشی ازآقای لامی(۱)سروان دستهٔ عالی مهندس تقدیم جناب‌شماخواهد شد؛ منتظر موقع مناسبی بودم که دربارهٔ این افسر ممتاز باجناب شما سخن‌بگویم، وی عاقل وپراز حرارت وتدبیرست ؛ اجازه بدهید سفارش او را بجناب شما بکنم، تاازراه لطف از اعلی‌حضرت نشان لژین‌دونور(۲) را برای این افسر تقاضا کنید .

آخرین اخبار خوی لشکرگاه والاحضرت امپراطوری عباس میرزا بتاریخ ۱۳ اکتبر (۳) گواهست که سردار ایروان درضمن تفتیشی بیك دسته از سوار نظام روسی درخاك ایران برخورده است وآنها نخست برو حمله برده‌اند . درین زدوخورد چند تن کشته شده‌اند . ژنرال گوداویچ در ۱۰ همین ماه (٤) لشکرگاه خود را نزدیك اوچ کلیسیا (اچمیادزین) درسه فرسنگی ایروان قرار داده است .

دیروز بیست و چهارم (٥) دربار چاپار مخصوصی نزد والاحضرت امپراطوری فرستاده است تا دستورهای عالی حضرت را باو برساند . شاهزاده نباید ازخوی جایی برود تا اینکه دردسترس و مراقب تمام نقاط خط جنگ باشد . جنگ از سوی ایرانیان باید بکلی دفاعی باشد ومنحصر باین باشدکه دشمن را خسته کنند .

افتخار دارم نامه‌ای رامنضم کنم که عالی حضرت دربارهٔ وضع کنونی کارها باعلی حضرت نوشته ونامهٔ‌دیگر راکه جناب صدراعظم میرزاشفیع بجناب شمادرهمین زمینه نوشته‌است . تنها پس ازحرکت آقای‌لاژار نوشته‌اند آنهارا بمن‌برسانند و چاپارمن درراه تبریز باوملحق خواهد شد» .

سرانجام پس ازین همه اصرارهایی که‌گاردان کرده و خواستار شده است‌که ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کند شامپانیی وزیر امور خارجهٔ او در ۲ نوامبر ۱۸۰۸ (۱٤ رمضان ۱۲۲۳) از پاریس بگاردان چنین نوشته است :

« پاریس ۲ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

در آخرین نامهای خود بمن نوشته‌اید که دولت ایران میل داردگفتگوی صلح با روسیه را درپاریس دنبال کند . آقای سفیرکبیر ایران درهمین زمینه بامن گفتگو کرده وخواسته است فوراً بآقای کنت دوتالستوی وارد مذاکره شود ؛ ولی این سفیرکبیر از دربار خود هیچ اجازه‌ای درین زمینه دریافت نکرده بود .

---

(۱) Lamy (۲) Légion d 'honneur

(۳) ۲۳ شعبان ۱۲۲۳(٤) ، ۲۱ شعبان ۱۲۲۳ (٥) ٥ رمضان ۱۲۲۳

گفتگو درین زمینه ازین فاصلهٔ دور طبیعی نیست و سبب تعویقهای دیگر خواهد شد. بکوشید این دودولت را بیك دیگر نزدیك کنید ولی دشواری مباحثه‌ای را که نمیتواند شخصاً فرانسه را ذی نفع کند بگردن فرانسه نیندازید وازسوی دیگر اگر بمیل دربار ایران تمام نشود جزین که روابط دوستی فرانسه رابا ایران ضعیف کند کاری نخواهد کرد.

قراردادی را که دربارهٔ فرستادن اسلحهٔ مورد تمایل شاه ایران امضاء کرده‌اید باعلی‌حضرت نشان دادم. پیش‌از آنکه اعلی‌حضرت امضا کند خواسته است عقیدهٔ وزیر جنگ را بداند. وقتی که تصمیم قطعی گرفت افتخار خواهم داشت شما را مطلع کنم.

پیش‌از آنکه عهدنامهٔ تجارتی را امضا کنید مناسب بود پیشنهاد آنرا برای من بفرستید، زیرا دربارهٔ مواد مختلفی که میبایست در آن وارد کنید هیچ دستوری بشما داده نشده بود. وانگهی چون اجرای این عهدنامه در وضع حاضر ممکن نیست شما فرصت داشتید منتظر جوابهای من باشید.

این عهدنامه کمتر از عهدنامهای ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵(۱) مساعدست، زیرا که واردات وصادرات مارا مقید بهیچ حق گمرکی نکرده بود؛ امابی‌آنکه درین‌زمینه بحث کنم باز دقت خواهم کرد که آیاتغییر مقتضیات ممکن بوده‌است وادار کند که درین‌زمینه عهدنامهٔ اول را تغییر بدهند یانه و آیا در عهدنامه‌ای که مرا مفتخر کرده برای من فرستاده‌اید برخی مواد هست که محتاج بتغییراتی باشد یانه. این تاخیر بهیچ وجه ضرری بروابط تجارتی که هنوز وقت اجازه نداده است برقرار شود نمی‌زند.

آقا باکمال اطمینان احترامات فراوان مرا بپذیرید.

شامپانیی »

سه‌روز پس‌از فرستادن نامهٔ سابق‌الذکر یعنی در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۷ رمضان ۱۲۲۳) شامپانیی این نامهٔ مختصر دیگر رابگاردان نوشته است ودیگر پس‌از آن‌سندی درین زمینه بامضای او دردست نیست :

« پاریس ۵ نوامبر ۱۸۰۸

آقا ،

نامهایی که بافتخار من از ۲۹ ژوییه تا ۲ دسامبر(۲) نوشته‌اید با المثنای نامهای سابقتان رسید. اعلی‌حضرت امپراطور بلشکرگاه خود باسپانیا رفته وقسمت‌های نامهای شما راکه ممکنست جالب توجه وی باشد باطلاعش خواهم رساند.

آقای سفیر کبیر ایران امروز چاپاری می‌فرستد. چون نمی‌توانم هنوز جواب بدهم

---

(۱) سالهای ۱۱۲۰ و ۱۱۲۷ قمری (۲) از ۵ جمادی الاولی تا ۱۱ رجب ۱۲۲۳

خواستم لااقل وصول گزارشهای شما را خبر بدهم.
آقا باحترامات بسیارمن اطمینان داده باشید .

شامپانیی»

چون دیگر پس ازین نامه‌ای ودستوری ازشامپانیی خطاب بگاردان نیست پیداست که ناپلئون یانخواسته ویانتوانسته است میانهٔ ایران و روسیه را که در آن موقع هردو متحد او بوده‌اند سازش بدهد و شامپانیی هم بهمان دستور سابق خود بگاردان که بکوشد درایران میانهٔ دودولت را التیام دهد قناعت کرده است .

اما مارشال گوداویچ درپاسخ نامه‌ای که گاردان در۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲شعبان ۱۲۲۳)باو نوشته وپیش ازین چاپ شده است(۱) وآنرا بتوسط لاژار نزدوی فرستاده بود در ۱۲ نوامبر (۲۳ رمضان) یعنی یك‌ماه بعد نامه‌ای باونوشته که ترجمه آن‌بدین گونه است :

« آقای سفیر کبیر ،

افتخار داشته‌ام نامهٔ جناب شما را بتوسط آقای لاژار منشی سفارتتان که مردی محترم و درخور اعتماد شماست دریافت کنم . ازهمهٔ اظهارات دوستانه که جناب‌شما لطف کرده ودر نامهٔ خود بیان کرده‌اید بسیار ممنونم .

جناب شمامرامتوجه‌می کند که درنیات‌خود توجهی نسبت بروابطی که درمیان‌فرانسه وایرانست ندارم . درین زمینه افتخار دارم نخست باو توضیح بدهم که من تنها ازفرمان اعلی‌حضرت امپراطور مخدوم بلند مقام خود پیروی می کنم وآنرا در رونوشت محرمانهٔ نامهٔ وزیر کنت روما نزوف باطلاع شما رساندم . دوم آنکه افتخار داشته‌ام در نامهٔ اول خود در سال گذشته بشما بنویسم که گمان می کنم و باید گمان بکنم دستورهایی که بزیان روسیه بجناب شما در ضمن جنگ روسیه بافرانسه که خوش‌بختانه تمام شده است داده‌شده‌بود پس‌ازصلح بواسطهٔ دوستی نزدیك‌دو پادشاه بزرگ‌مادیگر موردندارد.

با این توضیح آقای ژنرال نمی‌تواند شك‌داشته باشد که من از فرمان مطاعی که بمن داده شده است پیروی می کنم ونه‌از هوس خود. آقای دولاژار که درنامهٔ خود همهٔ اطمینان خود را درباره‌اش اظهار می کنید روابطی راکه درمدت جنگ میان روسیه و فرانسه دولت فرانسه با ایران بهم‌زده بیان کرده است . دربرابر این ایرادی ندارم‌مگر روابط نزدیك که اکنون پس‌از جنگ درمیان پادشاهان بزرگ ماهست . وپس از همهٔ این توضیحات افتخار دارم تکرار کنم که نمی‌توانم اقداماتی راکه بفرمان اعلی‌حضرت

(۱) رجوع کنید بصحیفه ۱۴۴

امپراطور مخدوم بلند مقام خود کرده‌ام دنبال نکنم و بهیچ وجه نمی‌توانم ایالاتی را که بواسطهٔ پیشرفت لشکریان پادشاهم گرفته‌ام تخلیه کنم .

جناب شما کاملا مطمئن باشد که من با کمال صداقت و مانند کسی باو نامه‌می نویسم که از کشوریست که اتحادنزدیك باروسیه دارد. آقای ژنرال منتهای احترام و توقیرهای فراوان مرا بپذیرید . کنت ژان دوگوداویچ

از لشکر گاه نزدیك ایروان ۱۲ نوامبر ۱۸۰۸ »

درین موقع که گاردان می کوشیده است میانهٔ ایران و روسیه را بوسیلهٔ ناپلئون صلح دهد و ایران هم آخرین علاج را درین کار می‌دانسته روسیه بالعکس مطلقاً باین کار تن در نمی‌داده است و این تحاشی وزیر بار نرفتن دربار تسار دودلیل اصلی و اساسی داشته است: یکی اینکه بهیچ وجه حاضر نبوده‌اند آنچه را که در قفقاز گرفته بودند پس بدهند واز قدم مهمی که بسوی هندوستان برداشته بودند برگردند. دیگر اینکه‌ازجانب ناپلئون نیز مطمئن نبوده ویقین داشته‌اندکه اتحاد باوی پایدار نخواهد بود ، چنانکه بزودی هم این پیش‌بینی محقق شد وبرای اینکه از نفوذ او درایران بکاهند وایران‌را از پشتیبانی وی مأیوس وازاتحاد با او منصرف بکنند بهترین وسیله‌را درین‌می‌دانستند که اولا او را درمصالحهٔ خود با ایران دخالت ندهند ثانیاً هرچه زودترایران را ازپا درآورندوخیال خودرا ازین سوی آسوده کنند که اگر باردیگر دراروپا باناپلئون‌روبرو می‌شوند ازجانب ایران آسوده خاطر باشند وناچار نباشند که عدهٔ بسیار لشکریان‌خود را درمرزهای‌ایران معطل نگاه بدارند وازوجود آنها درمیدان های جنك اروپامحروم بمانند. این بود که صریحاً بمارشال گوداویچ دستور داده بودند که بهیچ‌وجه بمصالحهٔ با ایران حتی باشفاعت گاردان‌هم تن درندهد وجداً خواستار باشد که کار را یك‌طرفه بکند.

مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه

درمدتی که ناپلئون اول با ایران روابطی داشته‌گاه‌گاهی درمیان دربارایران و دربارفرانسه نامهایی رد و بدل شده است .آنچه باقی مانده دونامه ازنـاپلئون بفتحعلی شاه وچند نامه ازفتحعلی شاه باو وچند نامه ازعباس میرزا نایب‌السلطنه بناپلئون وچند نامه ازمیرزا شفیع صدراعظم بوزیران فرانسه است . دونامه‌ای را که نـاپلئون بفتحعلی شاه نوشته ژرژبارال (۱) درکتاب «ناپلئون اول- پیامها وخطابهای سیاسی »(۲)چاپ کرده است . ترجمه نامهٔ نخستین بدین‌گونه است :

---

(۱) Georges Barral (۲) Napoléon Ier-Méssages et discours politiques

«پاریس ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱)

بناپارت (۲) امپراطور فرانسویان بفتحعلی شاه ایرانیان ، سلام برتو ،

من همه جا ماموراني دارم که از آنچه آگاهی از آن برای من اهمیت دارد بمن اطلاع میدهند ، بوسیلهٔ ایشان میدانم بکجا ودرچه موقع می توانم بپادشاهان ومللی که دوستدار شانم آرای دوستانه اظهار دارم ویاوریهای خودرا بفرستم .آوازهٔ شهرت که همه چیزرا آشکارمی کند برتو معلوم کرده است که من که ام وچه کرده ام ،چگونه فرانسه را بالاترازهمهٔ ملل غرب جای داده ام ، بکدام دلایل آشکار بپادشاهان مشرق دلبستگی خویش را درباره شان ظاهر کرده ام و کدام سبب پنج سال پیش مرا واداشت ازاندیشهایی که برای فخرشان و سعادت ملتشان داشتم منصرف شوم .

میل دارم خودبمن بگویی که چه کرده ای و برای تامین عظمت و بقای سلطنت خود چه در نظرداری .ایران سرزمین شریفیست که خداوند عطایای خود را ازآن دریغ نکرده است .ساکنینش مردمی هوشیارو بی باکند وشایستهٔ آنند که حکومت خوب داشته باشند و می بایست ازیك قرن پیش تاکنون بیشتر از اسلاف تودرخور حکمرانی برین ملت نبوده باشند زیرا که این ملت را گذاشته اند ازمصایب نفاق خانگی آزار ببینند و ازمیان برود نادرشاه جنگجوی بزرگی بود، توانست توانایی بسیار بدست آورد ، در بر ابر فتنه جویان هراس انگیز ودر برابر همسایگان خویش دهشت افزای بود، بردشمنان خود چیره شد وبا مفخرت پادشاهی کرد ، ولی این فرزانگی را نداشت که هم درفکرحال وهم دراندیشهٔ آینده باشد . احفادش جانشین او نشدند . تنها محمد شاه (۳) عم تو در نظرمن شاهانه زندگی کرده وخسروانه اندیشیده است ، قسمت اعظم ایرانرا بتصرف خویش درآورده وسپس آن توانایی شاهانه را که ازفتوح خویش بدست آورده بود برای تو گذاشته است.

ازسرمشقهایی که وی بتوداده است پیروی خواهی کرد وفراترازآن خواهی رفت، توهم مانندوی از آرای ملتی ازسوداگران که درهندوستان با جان وتاج شاهان بازرگانی می کنند حذرخواهی کردوارزش ملت خویش را وسیلهٔ جلوگیری ازتجاوزهایی که روسیه درقسمتی ازکشورتو که همسایهٔ خاك اوست بدان کوشش داردقرارخواهی داد .

یك تن ازخدمت گزاران خویش را نزد تومی فرستم که دربرمن مقامی مهم واعتمادی کامل دارد . مامورش می کنم که احساسات مرا بتو بگوید وهرچه باو بگویی برای من اداکند . باوفرمان میدهم که ازاستانبول عبوربکند ومیدانم که یکی ازاتباع تو اوسف

---

(۱) ۱۷ ذی القعدهٔ ۱۲۱۹ (۲) Bonaporte اسم خانوادگی ناپلئون

(۳) مقصود آقا محمد خانست

وازیسوویچ (۱) بآنجا رسیده و خود را فرستادهٔ توقلمداد کرده است ، تا بنام تو بمن پیشنهادهای دوستی بکند ، خدمت گزارمن ژوبر (۲) در ماموریت این ایرانی تحقیق خواهد کرد . ازآنجا ببغداد خواهد رفت وآنجا روسو (۳) یکی ازمامورین با وفای من راهنمایش خواهد شدوسفارشهای لازم را باوخواهد کرد تابدربارتو برسد . بمحض اینکه پیشرفت این روابط مسلم شد هیچ مانعی نیست که باقی وبرقرار بماند .

همهٔ ملل نیازمند بیك دیگرند . مردم مشرق زمین جرات وهوش دارند ، ولی نادانی از برخی صنایع و اهمال از نظامات که باعث افزونی نیرو و فعالیت لشکرست ایشانرا درجنك با مردم شمال ومغرب نقصان میدهد. دولت توانای چین سه باردرتصرف آمده است وامروزحکمران آن یك ملت جنوبیست ، وخود بچشم خویش می بینی چگونه انگلستان که یك ملت غربیست ودرمیان مادرشمارهٔ آن مللیست که جمعیت آن کمتروقلمرو آن تنك ترست همهٔ دول هندوستان را می لرزاند .

بمن آگاهی خواهی داد که چه می خواهی ومارا بطدوستی وتجارت را که پیش ازین درمیان کشورتو و کشورمن بوده است تجدید خواهیم کرد. مابا یك دیگر همدست خواهیم شد، تاملل خویش را تواناتر ومتمول ترونیك بخت تر کنیم . ازتو خواهش دارم خدمت گزار با وفایی را که نزد تو می فرستم خوب بپذیری ویاری خدای وسلطنت طولانی و مفتخروسرانجام نیك را برای توآرزومندم .

درقصرامپراطوری تویلری (٤) درتاریخ ۱۷ پلوویوز (٥) سال ۱۲ (٦) وسال اول سلطنت من نوشته شد (۷) ».

پیداست که حامل این نامه ژوبر نخستین سفیر ناپلئون درایران بوده است وازلحن نامه و فحوای آن پیداست که نخستین نامه ایست که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و نیز از مدلول آن برمی آید که ناپلئون درین کارمقدم شده و نخست وی بفتحعلی شاه نوشته وراه مکاتبه را باز کرده است . رونوشت برخی ازنامهایی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته نیز دردستست.دردربارروی دوتن منشی بوده اند که ازجانب وی احکام وفرمانها صادرمی کرده

---

(۱) Osseph-Vasissowitch (۲) Jaubert نخستین سفیرفرانسه

(۳) Rousseau کارگزارفرانسه دربغداد

(٤) Tuileries از کاخهای سلطنتی پاریس

(٥) Pluviôse ماه پنجم ازتقویم جمهوری فرانسه

(٦) ازتقویم جمهوری فرانسه که مبدأ آن سال اول جمهوری بوده است

(۷) کتاب سابق الذکر ص ۹۹-۱۰۳

وبپادشاهان نامه می‌نوشته‌اند نخست میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله و متخلص بنشاط بوده که از رجال محتشم دربارفتحعلی شاه ویکی ازبزرگترین شاعران زمان بود ودر۱۲٤٤ درگذشت وپس ازومیرزا تقی علی‌آبادی پسرمیرزا زکی‌مستوفی الممالك ماموراین کارشدکه اوهم شاعری زبردست بود ودرقصیده «صاحب» و در غزل «ملالی» تخلص می‌کرد و نخست‌منشی الممالك لقب داشت وسپس لقب‌صاحبدیوان‌باو دادند ودر۱۲۵٦ درگذشت . مجموعهٔ نامهایی که‌این دونوشته‌اند وبنام منشأت ایشان‌معروفست در[1] دستست .

نامهایی که ازفتحعلی شاه‌خطاب‌بناپلئون دردستست جزیکی ازآنها هیچ یك‌دیگر تاریخ ندارند ومعلوم نیست کدام یك ازین نامها درپاسخ کدام نامهٔ ناپلئون نوشته شده است ورابطه درمیان‌آنها برقرار کردن دشوارست .درمنشأت نشاط برخی نامهاهست که تنها قسمتی ازآغازمطلب را نقل کرده ودنباله را حذف کرده‌اند و بهمین جهة نمی‌توان دریافت درکدام مورد نوشته شده . نامهٔ دومی که ازناپلئون دردستست تاریخ۳۰ مارس (سلخ ذی‌الحجه ۱۲۱۹) را دارد وازین قراریك ماه وسیزده روزپس ازنامهٔ اول‌نوشته شده واین نامه را بوسیلهٔرومیوبایران فرستاده است . ازین جا معلوم می‌شود که‌ناپلئون ازپس شتاب داشته است روابط خود را باایران برقرار کند نخست در ۱٦ فوریه ۱۸۰۵ (۱۷ ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۹) نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وژوبر[2] را مامور کرده است بایران بیاورد وسپس یك ماه وسیزده روزپس ازآن همین ماموریت را بـرومیوداده و نامهٔ دومی‌نوشته و باوسپرده است که برساند.ترجمه این نامه‌بدین‌گونه است(۱):

پاریس۳۰ مارس ۱۸۰۵

من‌باید باور کنم فرشتگانی که‌پاسبان سعادت دولند خواستارند که من باکوشش‌هایی که تو درتامین نیروی کشورخویش می کنی یاوری کنم ، زیراکه یك اندیشه دریك زمان در اذهانمان خطور کـرده است . مـاموریتی که حـامل نـامهای مـا بوده‌انـد در استانبول بهم برخورده‌اند ودرضمن اینکه حکمران تبریز از جانب تو بافرستادهٔ من در حلب رابطهٔ مکاتبه رامی‌گشوده است بآن ماموراز جانب من‌فرمان رسیده بودروابطی باوزیران تو درمرزهای عثمانی افتتاح کند .

باید تن بقضای آسمان درداد،زیرا پادشاهان را برای آن قرارداده است که ملل را نیك‌بخت کنند وچون قرن بقرن مردان بزرك را پدید می‌آورد این قاعده را بریشان هموار می کندکه با یك دیگر همداستان شوند ، تا اینکه موافقت در میان مقاصدشان

(۱) کتاب سابق‌الذکرص ۱۰۳-۱۰۷

مفاخرشان را بیشتر رونق بدهد واراده‌ای را که درنکوکاری دارند نیرو بخشد. جزین نظر دیگری هم‌توانیم داشت ؟ ایـران شریفترین کشورآسیاست. فرانسه نخستین کشور مغربست ، برملل ومما لکی حکمراندن که طبیعت بزیباییشان مایلست و خواستار آنست که ایشان را از محصول فراوان توانگر بکند ، فرمانروایی برمردم صنعتگر و هوشیار ودلیری که درین دو کشور سکنی دارند آیا از هرسرنوشتی پسندیده‌تر نیست ؟ ولی‌در روی زمین کشورهایی‌هست که طبیعت آنهاحق‌ناشناس وعقیمست،واز تولید آنچه برای‌معاش لازمست‌دریغ‌می‌ورزد. درین کشورهامردم‌مضطروحریص وحسود بجهان‌می آیند و بدابحال اقطاری که‌آسمان باآنها مساعدست ولی درضمن‌آنکه نیکی خود را در باره‌شان دریغ نمی کند پادشاهان‌کاری و بی‌باك بایشان نمی‌دهد،تا بتوانند از نتایج جاه طلبی و حرص و فلاکت ایشان را حفظ کنند .

روسها از بیابانهای خود کسل شده‌اند و بزیباترین قسمت های کشور عثمانی‌تجاوز می کنند ، انگلیسها که بجزیره‌ای تبعید شده بودند که ارزش کوچك‌ترین ایالت دیارترا هم نداردولع‌نسبت‌بثروت‌ایشانرا برانگیخت‌ودرهندوستان قدرتی‌مراهم کردند که هرروز هراس‌انگیز ترست . این دولت را باید مراقب بود و باید ازیشان تـرسید ، نه ازآن جهة که نیرومندند بلکه ازآن جهة که حاجت دارند وشهوت دارند که نیرومند شوند .

یکی ازخدمت‌گزاران‌من می‌بایست علایـم‌دوستی مرا بتو رسانده باشد ،آجودان ژنرال رومیو که امروزنزد تومی‌فرستم مخصوصاً مامورست ازآنچه مربوط بمفاخر تو و قدرت تو وحوایج ومنافع ومخاطرات تست تحقیق کند . مردیست که جرأت و فـرزانگی دارد ، خواهد دید که رعایای توچه کم دارند تاآنکه دلاوری طبیعی ایشانرا بوسیلهٔ این صنایعی که چندان در مشرق زمین معروف نیست یاری کند، زیراکه‌وضع ملـل شمالی و غربی معرفت‌آنرا برای همهٔ ملل جهان واجب کرده است.

من ازاخلاق ایرانیان‌آگاهم ومیدانم‌آنچه راکه لازمست برای افتخـاروامنیت خود فرا بگیرند بشادی وآسانی می‌آموزند . امروزممکنست سپاهی مـرکب از۲۵۰۰۰ بیگانه ایرانرا قتل و غارت کند وشایدآنرا منقاد خود کند ، ولی وقتی که رعـایای تو ساختن اسلحه‌را بدانندوسربازان تو تربیت‌شوندکه بمجموع‌حرکات‌سریع ومنظم جمع بشوند و متفرق گردند ، وقتی که بتوانند صواعق توپخانهٔ‌متحرکی را باخود یارکنندوسرانجام وقتی که مرزهای تو بوسیلهٔ قلاع‌عدیده‌مامون باشد ودریای خزردرموجهای خودبیرقهای بحریهٔ ایران رابینند توکشوری خواهی داشت که کسی‌حمله بآن نتواند ورعایایی خواهی داشت که کسی ایشانرامغلوب نکند .

میل دارم همواره باتو روابط مفیدی داشته باشم . ازتو خواهشمندم ازخدمتگزار باوفایی که نزد تو می‌فرستم خوب پذیرایی کنی . کسانی راکه بدربار امپراطوری من خواهی فرستاد باملاطفت خواهم پذیرفت ودوباره‌یاری آسمان وسلطنت دراز وسعادتمند وسرانجام نیك را برای‌تو آرزومندم .

درقصر امپراطوری تویلری در پاریس بتاریخ روز نوزدهم ژرمینال سال ۱۳ وسال اول سلطنت من نوشته شد » .

نخستین نامه‌ای که از فتحعلی شاه خطاب بناپلئون دردستست مکتوبیست که اصل آن دربایگانی وزارت امور خارجهٔ فرانسه است و چون رونوشت آن در منشآت نشاط نیست یا از انشای او نیست ویا اینکه ازآن کتاب فوت‌شده است واین نامه تاریخ اواسط ربیع‌الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ میلادی را دارد . ژوبر در۱٤ شوال ۱۲۲۰ (٥ژویه ۱۸۰٦) بدربارفتحعلی شاه رسیده ودر۲۵ صفر۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) با محمد رضا خان قزوینی سفیرایران درفینکن شتاین بحضور ناپلئون رفته است وچون این نامه نزدیك دو ماه پس ازبازگشت اوباروپا نوشته شده پیداست که وی بـا خـود نبرده وبهمین جهت نبایست نخستین‌نامه‌ای باشد که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته است واحتمال میرود که پیش ازآنهم مکاتیب دیگری‌نوشته باشد که نسخهای آنها بمانرسیده است . متنهای‌این نامها که اصل‌آنهایارونوشت‌آنها دردستست نه‌تنهاازحیث اینکه‌سند تاریخیست‌اهمیت‌دارد بلکه ازنظرادبی ونمایاندن روش‌نامه نویسی آنزمان نیز جالب توجهست . بهمین جهت عینـاً آنها را نقل می کنم :

«آغازنامه نام خداوندیست که نیستی را بساحت هستیش راه نیست ودرنیستی‌هیچ هستیش حاجت لشکر و سپاه . هرکه بی یاد اوست بر بادست و هرچه بـی‌داد اوست بیداد . پیغمبران پیش را بگونه‌گونه کیش برای آزمـایش فـرستاد و خسروان معدلت اندیش را بجهت‌آسایش یافتن خلق خویش‌توانایی وگشایش . بررای مهرضیای‌شهریار بختیار کامگار تاجدار خدیو ملك آرای کشورگشای ، فیلفوس (۱) عزم ، اسکندر رزم ، حیقوق (۲) حقوق ، عیوق منجوق ، دانیال دانش ، مسیح بینش ، ظفرمند ،عدوبند ، برق

(۱)دراصل: فیلقوس اما پیداست که بایدفیلفوس باشدزیراکه این کلمه‌معرب Philippos نام پویانی پدراسکندرست .

(۲) دراصل کتاب «سیاست ناپلئون درایران درزمان‌فتحعلی‌شاه تألیف‌دگرخـانبابیانی باپ طهران ص ۹۷ کـه این نامه درآنجا نقل شده این کلمه بهمین صورت‌آمده وقطعـاً رست خوانده نشده است .

سمند ، مجره کمند ، اثیرخاصیت ، صبا نهضت ، آب آهنك ، زمین درنك ، مؤسس اساس دشمن شکنی وجهان ستانی ، مهندس بنای مردانگی ومرزبانی ، شیرازه بندتوریت الفت ، زینت بخش صلیب مواحدت ، پادشاه سپهرگاه بلند جاه قوی دستگاه ، برادرمحترم پرور مودت شیم ، ایمپراطوراعظم ، ملك ملك ایطالیه ، مالك ممالك فرانسه عالیه که پیوسته دوستانش را نصرة وفیروزی روزی باد محجوب و پوشیده نماناد که اکنون بخواستهٔ خداوند بیچون پایهٔ اتحاد ویگانگی این دودولت روزافزون بحدی استحکام یافته که تا زمین را قرارست ازتصاریف روزگار بهیچ گونه خلل نپذیرد و پرتو مهربانی و وداد از دوجانب برنهان خانهٔ فواد چنان تافته که [تا] آسمان را مدارست ازتراکم غمام فتنه وفساد واغیارغبارنگیرد ، بساط نشاط انگیزبزم وفا بلندتراز آنست که شورانگیزان را بدان دستی رسد وساغرنشاط انگیزصهبای صدق [وصفا محکم تراز آنست که دست] اختران را ازسبکسری برآن شکستی رود وازین روی پیوسته خاطربهانه جوی درانتظار وصول اخبارفتوحات آن برادرکامگارو بهنگام رسیدن سفرای پیام گزارازمژدهای نوخرمنهای تازه دردل پدیدارست. تادرین اوقات دلگشاتراز بهارنخستین نامهٔ موالفت نگارمصحوب فرستادهٔ فرزانه موسی لابلانش (۱) زیب محفل دوستی گردیده وازسفارشات دوستانه و نوید فتوحات آن یگانهٔ زمان پیمان محبت را مشید مبانی و پیمانهٔ الفت را مالامال بادهٔ شادمانی گردانیده ومقارن این حالات که عقاب شکارانداز رایات ظفرآیات را در فضای دلگشای چمن سلطانیه هنگم پروازوقباب آفتاب تاب خیام فیروزی فرجام با قبهٔ مهروماه انباز بود سفیرنیکوتقریردوم دانشمند سخندان موسی اوغوست بنطان (۲) برسید و نامهٔ نامی ثانی راکه رشك نگارمانی بود برسانید وبدست آمدن غنایم بی اندازه وعراد های توپ وشکست سپاه روس واصناف مملکت روسیه وغیرآن ازولایات روسیه برملك محروس ورسیدن فرستادهٔ دانشورموسی ژوبر (۳) و رسانیدن پیغام وخبروصول عالیجاه رفیع جایگاه عمدة الاعاظم میرزامحمدرضا بسرحد حضورآن برادردوستی دستور وشمول لوازم احترام ومهربانی ازجانب خیرجوانب بسفیرمزبوربوستان خاطرخلت سرایرچندان شکفته وخندان گشت که بتوالی خزان وبرد افسردگی درآن راه نیابد وارکان مصادقت مجدداً چنان موکد شدکه بتغییرات زمان رخنه درآن پدید نگردد وچون ازنهایت یکدلی واتحاد همیشه مکنون فؤادآنست که با دوستان آن برادرکامران متحدومتحالف و بادشمنان ایشان متضاد ومتخالف باشیم هم چنانکه آن شهریار نیکوکاررا با پادشاه سپهربارگاه خورشیدگاه

---

(۱) Monsieur Lablanche (۲) M. Auguste Bontemps
(۳) Mr. Jaubert

جمشید جاه آل عثمان رابطهٔ موالات قرین استحکامست مارا نیز باآن دولت علیه موافقت ومطابقت تمام ودرمخاصمت ومدافعت روس کمال جد واهتمامست وبیاری آفرینندهٔ مهرو ماه درین اوقات فرخنده آیات که باسپاه افزون تراز اختر وسوزنده تراز اخگروتوپخانهٔ قیامت اثراز تختگاه خلافت نهضت روی داده ، فرزند ارجمندآزاده ، فروزنده اختر برج سعادت ، تابنده گوهردرج جلادت ، نایب السلطنة العلیة السنیه عباس میرزا [را] که بمرزبانی ممالك آذربایجان وارمن موسومست ،مأموورداشته‌ایم که ازسه جانب تفلیس و دربند وداغستان همت بردفع روس گماشته‌ازهرطرف بیست هزارلشکررستخیز آشوب و عرادهای توپ کوه کوب عنان بتخلیص گرجستان ودربند وغیره گشاده وبعزم ثابت روی بحدود حاجی ترخان وقیزلار (۱) نهاده وسپاه فیروزرا اجازت تخریب وغارت آن دیار داده باشد وازبس شوق خاطرورغبت ضمیر بمژدهای دلپذیرفتح ونصرت آن برادر کامگار وغلبه بردشمن زشت کردار درین اوان که جواب نامهای آن شهریارمودت آداب نگاشتهٔ خامهٔ محبت ترجمان گردیده فرستادهٔ کارآگاه موسی لابلانش را باردوی فلك پوی همراه وسفیرسخندان موسی اوغوست بنطان را روانهٔ [نزد] فرزندارجمند کامران نمودیم که ازآنجا بپیشگاه حضورشتابد وگمان آن بود که دیرتر بارحضورآن برادرمهرگستر یابد واخبار مسرت بارظفروفیروزی ایشان بجانب دوستان بعلت دوری دیاردیرآید . عجالة این نامه رقم زد خامهٔ راستی ختامه شده نزد فرزند مشارالیه ارسال گردید ، که مصحوب مسرعان تند روتراژپیك ماه نودردارالخلافهٔ اسلامبول بدست کیاست وفراست مصلحت گزار آن پادشاه [سپهر] گاه سپارد واونیزرسانیدن را ببزم حضورلازم شمارد ، تا درهردوسه ماه بلکه زود ترخبرهای غلبه و ظفرآن برادر نامور بجانب ما رسد و موجب خشنودی و شادمانی شود ومعلومست که نظر باتحاد ویگانگی وموافقت دل وزبان هرچه ازآنجانب خبرهای دلپذیرومژدهای فرح فزا زودتروبیشترمتواترآید سرورخاطر دوستان منتظر افزون ترخواهد بود . ازنهایت عنایت کردگارامیدوارست که تا هنگام استیلا بر ممالك روس وتختگاه آن گروه ومعاودت عالی جاه عزت پناه سفیرکارآگاه میرزامحمدرضا وابلاغ اخبار فتح و ظفرآن برادر تا جورسپاه فیروزمندما نیزولایات گرجستان و دربند وارمن و ممالك دیگر را مستخلص و مسخر و حدود حاجی ترخان و قیزلار را با خاك برابر کرده از هر دو طرف بشارت فیروزی و نصرت باشارت پیك و نامه بیك دیگر رسیده باشد . ازآنجاکه خاطرشوقمند راغب بزود رسیدن سفرا ومکتوباتست بعد ازین بترادف وتوالی دوستان راازچگونگی وقایع مطلع سازند که بوسیلهٔ آگاهی ازقصد وعزیمت یکدیگر

(۱) شهری درشمال دربند ودرجنوب حاج ترخان که نام آنرا «قزلر» هم نوشته اند .

موافق مصلحت ریشهٔ درخت بد ثمر دشمنان بآسانی منقطع گردد و بندگان دادار دادور از ثمر این کار نیکو متمتع شوند و نام نیك ازین دو دولت پایدار در جهان یادگار ماند و پیوسته مرجوعات این حدود را بمقام نگارش درآورند و یگانگی ومغایرت بهیچوجه روا ندارند و دو مملکت را یکی شمارند. همواره کوکب بخت بلند روشن باد و آفت افولش مرساد.

بتاریخ اواسط ماه ربیع الاخر سنهٔ ۱۲۲۲ هجرت مطابق سنهٔ ۱۸۰۷ میلاد عیسوی سال فرخنده فال یازدهم جلوس میمنت مقرون دردارالانشای دیوان سمت نگارش یافت، والسلام (۱) ».

این نامه پس ازامضای عهد نامهٔ معروف فینکن شتاین نوشته شده است که در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (٤ مه ۱۸۰۷) بامضا رسیده اما درآن زمان مسافت از اروپا بایران از راه ترکیه بیش ازدوماه راه برمی داشته است وگمان نمیرود که درموقع نوشتن این نامه خبر امضای عهدنامه بدربار فتحعلی شاه رسیده باشد و اگر اشارتی باتحاد با او هست بواسطهٔ وعده ایست که طرفین بیك دیگرداده بودند. از فحوای این نامه پیداست که فتحعلی شاه رانا پلئون واداشته بود با دولت عثمانی اتحاد بکند و بالعکس با روسیه وارد جنك شود و وی هم بهمین پشتیبانی اودرآغازسال ۱۲۲۲ قمری باردیگر بمتصرفات روسیه حمله برده وچنانکه ازلحن این نامه پیداست امیدوار بوده است در موقعی که ناپلئون از سوی اروپا برروسیه می تاخت وی هم روسها را درموقع ضعف شکست بدهد وگرجستان وداغستان راتادربند پس بگیرد.

درین نامه نیزاشارتی بسفارت لابلانش هست که خواهر زادهٔ وزیرامورخارجهٔ فرانسه بود وتا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) یعنی تا سه ماه واندی پس از نوشته شدن این نامه درطهران مانده است. درین نامه اشارتی هم باوگوست بونتان سروان مهندس هست که اورا نیز ناپلئون با نامه‌ایی بایران فرستاده بودوازین نامه پیداست که درموقع نوشتن این مکتوب لابلانش وبونتان هردو درطهران بوده‌اند وفتحعلی شاه این نامه را بلابلانش داده که بلشکرگاه ناپلئون ببرد وبونتان را نزد پسرش عباس میرزا نایب السلطنه بآذربایجان فرستاده که ازآنجا باروپا برود. اما بونتان درلشکرگاه عباس میرزا مانده ودرجنگهای وی با روسیه شرکت کرده وزمانی که گاردان بایران آمده او

(۱) مولف کتاب « سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه » این نامه‌ها را با غلطهای فراوان چاپ کرده که درین جا اصلاح شده وذکر غلطهایی که دراصل بود درین جا زاید می نمود.

را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرده است .

نامهٔ دومی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته و نسخهٔ اصل آن در بایگانی پاریس موجودست تاریخ ندارد و نسخهٔ آن درمنشات نشاط هم نیست وازین جا پیداست که او انشا نکرده است ومتن آن ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است :

«خدیو فلك جاه معظم دارای خورشید رای مکرم خسروقضا عزم قدرهمم دوست بلند اخترمعالی شیم امپراطورمعظم مفخم پادشاه مملکت فسیحة المسالك فرانسیس که گوهروجود معدلت نمود زیب افزای دیهیم سلطنت و تاجداری واختربخت فیروز ضیا بخشای فلك دولت وشهریاری باد . مبار کنامهٔ آن دوست خجسته درزمانی بصنوف سرور و بهجت پیوسته رسید ، شمع آسا روشنی بخش انجمن محبت و گلبن صفت زیب افزای چمن یك جهتی گشت بتازگی جلوس ... (۱) وعقد وعهد دوستی این دو دولت پرداخته و الفت قدیم این دوشوکت قویم راشرحی تازه ساخته تقاضای خاطردوستی ذخایروخبایای ضمیرعظمت مظاهر را بترسیم مراسم یك جهتی و تبیین مبانی یگانگی درطی آنست ظاهر گردانیده ،دل محبت مایل را ازتنظیم مهمات آن دولت ابدآیت ابتهاجی کامل حاصل شد. بی نهایت خرسند وخوشوقت شدیم،مراودت ومرابطت وموافقت دولتین علیتین ایران و فرانسه امروزی نیست قواعدالفت وضوابط محبت ازسوالف اعصار فیمابین این دوشوکت پایدار برقرار بوده وتجدید عهود عهداً بعد عهد برمراسم یك جهتی ودوستی افزوده ،آری مسافت مابین را تدارك ازنزدیکی دلها کرده اند. اکنون نیزاز هرجانب شایسته است که ابواب مراودت بازواسباب مراقبت برسازآغاز باشد وثمراین یك جهتی و مهر براولیای آن دولت ظاهر و مقصود خاطر ها حاصل گردد.سزاوار رسم دوستداری چنین است که گاه وبیگاه خاطردوستان را ازوصول نامه های دوستانه مشعوف سازند. ایام شوکت وکام گاری مستدام باد .»

پس ازآن نامهٔ دیگری دربایگانی فرانسه هست که آنهم تاریخ ندارد ودرمنشات نشاط نیست ومتن آن بدین گونه است :

«چندانکه سفینهٔ گردان لنگرافکن وسواحل مستقیمة المراحل دوران دارالقرار کشتی نشینان جهان کون ومکانست سفاین وجود معرکه آرای عرصهٔ شهامت و هنگامه سرای مضمار بسالت ، ناظم مناظم ملك وملت ، متمم امورشوکت ودولت، جوهر شمشیر جلادت وخصم افگنی،عنوان جریدهٔ دانشمندی وفرزانگی لنگر کشتی عزت واقبال،ناخدای دریای حشمت وجلال،زبدهٔ دانش پژوهان عدالت گسترعمدهٔ خردمندان ملك پرور،مقوم قوایم

(۱) دراصل سه کلمه هست که بواسطهٔ ساییده شدن کاغذ خوانده نمی شود

محبت ابد تاسیس بونی فارت(١) وسرهنگان جلیل‌الشان ممالك فسیح‌المسالك فرانسیس شیدالله ارکان جلالهم ازامتعهٔ کامیابی وحصول مرام گران باروازتراکم تهاجم امواج حادثات برکنار باد. بعد ازتأکید مبانی ایتلاف واستیناس برمرآت خاطرمهر اقتباس عکس پیرامی سازد که چون فرمانفرمای ملك روس رسم تودد مصافات راکه درصحیفهٔ عوالم امکان نقشی شریف‌تر ازآن مندرج نیست نسبت بسلاطین اکثری ازممالك متروك وبعدم صواب اندیشی وملاحظهٔ وخامت عاقبت طریق معاندت ومشاجرت راباهریك ازفرمانروایان ولایات قرب جوارمسلوك داشته ودرین سال باندیشهٔ آنکه ایدی تطاول بسرحدات ممالك ایران دراز وابواب استیلا درین حدود برچهرهٔ خود بازدارد غافل ازاینکه صعوه را در آشیانهٔ شاهباز آغاز تمکن ممتنع‌الوقوع وآسایش غزال درکنارشیرژیان مستغرب وممنوع است سپهبدی را با معادل چهل‌هزارلشکرودویست اراده (٢) توپ وآلات حرب بتملیك ولایات ایروان که ازملحقات مملکت آذربایجان وازولایات مضبوطهٔ سرکار خلافت بنیان است مأمورولوای عزیمت بجانب این ثغورافراخته‌اند . چون صورت این وقایع درآیینهٔ ظهورانطباع پذیر ومسموع سمع کارپردازان دولت عدالت سیر گردید که سپهبدمذکور با جنود خویش آغازمداخلت درین حدود نموده وابواب تطاول ودرازدستی برچهرهٔ حال اهالی آنجا گشوده است مواکب قیامت آشوب والویهٔ نصرت اسلوب بدون اینکه باجتماع مجامع لشکرممالك پادشاهی پردازد ویا سرهنگان و جنك جویان ولایات محروسهٔ خسروانی را برین آگاه سازد با اجتماع فتح اعتیادکه در رکاب مستعد وموجود بودند بمدافعه ومنازعهٔ آن طایفهٔ ضاله عزیمت پیرا گشتند . درزمان تقارب فئتین وتقابل‌جانبین نوایرجدال اشتعال‌پذیرفته عساکر بهرام کین وجنود ظفرآیین با تیغ وصمصام جان‌ستان وسنان وخنجرخون فشان برلشکرروس‌متهاجم وحمله‌ور واز زمان طلوع تیرجهان افروز تا هنگام افول وغروب درآنروز بسفك دماء وقطع اعضاء وبریدن رؤس ودریدن‌صدور وقمع هستی آن گروه ضلالت دستورقیام واقدام نموده مساوی دوازده هزارنفرازمعاندین مزبورین را روانهٔ عدم وخاك معرکه را با خون ایشان آغشته وتوام ساخته اکثری از توپخانه‌وادوات طعن وضرب ایشان متصرف فیه لشکرنصرة توامان گردید . سپهبدمذکور بقیةالسیف عسکرخویش را چون مستغرق بحربلا وفنا مشاهده ونایرهٔ سطوت وصلابت غازیان فیروز جهانسوز را ملاحظه نمودند ازمعرکهٔ گیرودارفرارو گریزان روی بجانب دیاراد بارخودنهادندوعساکرنصرت متظاهرتا حدودگرجستان علی التعاقب بقتل آنگروه

---

(١) پیداست که مراد بناپارت نام خانوادگی ناپلئونست

(٢) دراصل : عراده

پرداخته ومساحات این سرحدات را ازلوث وجود ایشان پاك ومصفی ساختند و مواکب جهان گشا ازفضل ایزد بی‌همتا ظفرمند و نصرة انموز بمستقر خلافت کبری منصرف گردیدند. ازاینکه عسکرروس درحدود مملکت محروسهٔ سلطانی دست هدم و و یرانی گشوده‌اند پیشنهاد همت آسمان نهمت آنست که درسنهٔ آتیه بالشکری انجم احتشام ومعشری مالا کلام بعزم تلافی وانتقام بجانب ملك روس انتهاض و ولایات قزلر وآن نواحی را عرصهٔ قتل و تاراج ساخته الویهٔ استیلا واستعلا درآن حدود بر افرازیم و فرمانفرمای ملك مزبور از قراری که ازمطلعین ومترددین استماع می‌افتد با اهالی مملکت فرانسیس درمقام ستیزه جویی وعناد و منازع و جدال انگیز باآن دولت قوی بنیاد می باشد و مکنون خاطر اشرف آنست که بنیان اتحاد ومـوافقت بین‌الدولتین قرین استدامت‌واستقـرار واین رسـم الفت و مواحدت مـوبدا و مخلدابین الجانبین مستحکم وبرقـرارباشد. بناء علی هذه‌المراتب رقم نگارخامهٔ التفات ختامه می گردد که درفصل بهار که موکب جهان گشا واعلام‌آسمان فرسا بجانب مملکت روس نهضت پیرامی گرددآن موسس اساس دولت و حکمرانی نیز ازطرفی که معبرومسلك عسکرمملکت فرانسیس‌است لشکری گران‌وسپاهی بی کران تعیین وعازم‌آن سرزمین سازند که ازین جانب جنود انجـم حشر پادشاهی واز آن طرف اجناد ظفر پرورآن مملکت پناهی آغازمداخلت بملك روس نموده کوس ونای رعدآوای کینه خواهی وانتقام را درساحات‌آن صفحات بلندآوا وفتنه جویان آن دیـار را قرین انواع استهلاك وفنا سازیم وبطریقی که باید وشاید بانهدام وانعدام‌آن مملکت پردازیم که بعدازین دراعوام عدیده‌فرمانفرمای‌آنجا باین‌گونه اعمال‌ناپسندیده جسارت پیرانگردد وقدم‌ازمراحلی که پایه ومراتب اوست‌خارج نگذارد. شرایط ومراسم‌ایتلاف وموالفت وضوابط قواعد استیناس مقتضی ومستلزم‌آنست که همهٔ اوقات بمقـالید مکانبت دوستانه‌ابواب مصافات وموالات درمیانه بازوتقدیم رسوم‌موافقت ومطابقت راآغاز نموده بدستیاری‌خامهٔ مؤالفت نگارمطالب ومهمات‌را بـرصفایح ابرازواظهارمـرفوع ومشروح سازند، باقی روزگارحکمرانی بروفق‌آمال وامانی باد».

پیداست این نامه را فتحعلی شاه در همـان سال ۱۲۱۹ که روسها بـایـران حمله کرده‌اند وجنك اول ایران با روسیه درگرفته بناپلئون نـوشته است و ازین قرار پیش ازنامه‌ای که قبل ازین نقل کرده‌ام نوشته شده است. از لحن این نامه پیداست کـه شاید فتحعلی شاه مقدم بنامه نویسی شده وهمینکه خود را درخطرجنك با روسیه دیده وشنیده بوده است که ناپلئون هم با روسها رقابت ودشمنی دارد پیشنهاد اتفاق واتحاد باو کرده است وشاید اندیشهٔ اتحادنظامی درمیان ایران وفرانسه بوسیلهٔ این‌نامه نخست ازفتحعلی

شاه برخاسته وسپس ناپلئون آنرا دنبال کرده باشد .

نامهٔ دیگری که دربایگانی دولت فرانسه ازفتحعلی شاه بناپلئون هست بازتاریخ ندارد اما آغاز آن در منشات نشاط (۱) هست و در صدر آن نوشته شده « بیکی از سلاطین نوشته » . در میان نسخهٔ اصل که دربایگانی فرانسه است و آنچه در منشات نشاط چاپ شده اندك اختلافی هست ، نسخهٔ اصل موجود در بایگانی فرانسه را اساس ومتن قرار می دهم و اختلاف نسخه را که در منشات نشاط چاپ شده است در هلالین ثبت میکنم :

« خداوندی را بنده‌ایم و کردگاری را پرستنده که بی‌سزا نبخشد و سزایی هم او بخشد، گل از گل آورد ومهر ازدل، آرایش بوستان ازچهر گلها دهد وآسایش دوستان از مهر دلها، بلبلان را با هزار دستان در پیشگاه دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و بریدان رابی هیچ دستان ولاغ ازپی داستان همدستی دوستان واسطهٔ ابلاغ و پس از نیایش (ستایش) یزدان پاك درود ما بر پیام‌آوران نیکو نهاد ورهبران مبدء ومعاد وازآن پس سلامی دوستانه وتحیتی بی کرانه نثارانجمن [حضور آفتاب ظهور آن(۲)] مهین خسرو یگانه شهریار کامگار نامدار خدیو جودگستر عدل شعارکرم پرور بی‌دریغ خداوند نگین و تیغ نیروی دست جهانگیری قوت بازوی دلیری همایون نوای نای [ملك ستانی و] کشورگشایی برتر آوازهٔ صیت گیتی خدایی ، پادشاه ذیجاه سپهر بنگاه [ملك دستگاه] برادرمعظم مکرم امپراطوراعظم اکرم شهریارممالك فرانسه وایطالیا (فرانسه و ملك ایطالیا) لازالت رایات اقباله ملفوفة بالعزوالنصر وقصور اجلاله مصروفة عن‌الکسرو القصرساخته ، مکشوف رای ملك مهر (رای مهر) ضیای گرامی میدارد (می‌داریم) (۳) که نامهای دوستانهٔ آن برادرنامداریگانه درفرخ‌ترین اوان ونیکوترین زمان بدیدهٔ یك جهتی ودوستی ملحوظ وازشهود ومضامین محبت آیینش که حاکی فتوحات عظیمه برای اولیای خجستهٔ دولت قویم بوده بغایت مبتهج ومحظوظ گشته و وضوح مراتب یك جهتی وهواخواهی ما ازآن گذشته است که اکنون حاجت شرح و بیان وذکرواعلان باشد . بر آن برادرمعظم این معنی پیدا ومعلوم شده‌است ومکرر نامهای دوستانه بهمراهی سفرای فرزانه فرستاده مکنون خاطرخود را درمجاری مهمات یك جهتی ودوستی بر رای مودت آرای آن برادرمکرم شرح داده‌ایم وازقراری که این نوبت نامهٔ مکرم آن برادرمعظم رسیده‌وازمقصدمدعای دوستانه‌حاوی اشعارواظهار نبوده‌چنین نمود که‌مقاصدوضمایرما بر

---

(۱) گنجینهٔ نشاط چاپ طهران ۱۲۸۲ ص ۹۶

(۲) آنچه درمیان دوقلابست درنسخه چاپی منشات نشاط نیست

(۳) درمنشات نشاط بازماندهٔ مکتوب ازین بعد دیگرضبط نشده است

آن خجسته برادر چنانکه (۱) مقصود و مرادخاطر دوستی اثرست هنوز آشکار و ظاهر نگردیده است . بنابرین عالی جاه رفیع جایگاه فطانت و درایت اکتناه صداقت و راستی انتباه عمدة الاشباه موسی ژوآنین (۲) را که دراوقات توقف درین حدود در خدمات دوستی و یك جهتی این دودولت مسعود لازمهٔ کوشش وجهد کرده بود از تفاصیل ضمایر و مکنونات خاطرما آگاهی بهم رسانده روانهٔ خدمت حضرت سپهر بسطت ایمپراطوری نموده بدین نامهٔ دوستی ختامه نیز محرك سلسلهٔ یك جهتی و یگانگی گردیدیم . مشارالیه بعد از شرفیابی دریافت حضور ساطع النور آن فرخنده برادر کامگار نظر بکمال اطلاع و استحضاری که دارد تمامی مهام و امور و جمله مقاصد و مطالب نزدیك و دور را چنانکه (۱) بایدو شایدحالی ومعلوم رای یك جهتی اقتضای آن طراز بخش اورنك ایمپراطوری نمایدو چنانکه (۱) خاطر دوستی ذخایر ما خواهان وطالب مقتضیات یك جهتی ودوستی آن برادر والاگهر می باشد از آن جانب نیز آن همایون برادر درمقام اقدام بر شروط وایفای عهد ویگانگی بوده رسوم معاهدات دوستانه را مهمل نگذاشته حال که بمراد هواخواهان عایقی ومانعی برای آن برادر گرامی نیست دراتمام مقصود ومعهود اهتمامی داشته باشند. همه روزه منتظر وصول نامهای دوستانه از آن برادر یگانه می باشم. باقی ایام سلطنت وایمپراطوری مستدام و بردوام باد » .

ژوانن که حامل این نامهٔ فتحعلی شاه بناپلئون بوده نخست پس ازژوبر ازجانب وی بسفارت بایران آمده و پس از آنکه گاردان مامور طهران شده از اعضای سفارت او بوده است . ازین نامه معلوم میشود که ژوانن یك بار بایران آمده و در بازگشت این نامهٔ فتحعلی شاه را با خود برده است و بار دوم با گاردان بسمت عضویت سفارت او بایران آمده است .

نامهٔ دیگری ازفتحعلی شاه بناپلئون که نسخهٔ اصل آن در بایگانی فرانسه هست باز درمنشات نشاط (۳) قسمتی از آن ضبط شده وآنرا نیز بهمان سیاق سابق نقل میکنم :

« نخستین ذکری که ما یکدلان را سزاوارست سپاس خداوندیست یگانه (خداوند یگانه ایست) جل وتعالی شانه (جل شانه) که ما را توفیع یك جهتی (الفت) از دیوان قدرت اوست وشخص یگانگی درظل وحدت او ، همه را کفیل است و(کفیل و) هونعم الوکیل وازآن پس درود پیام آوران ورهبران (راهبران) که از کثرت خویش بر وحدت

---

(۱) دراصل : چنانچه

(۲) Jouannin سفیر ناپلئون پس ازژوبرو پیش ازگاردان

(۳) ص ۹۰ و ۹۱

حضرت اودلیلند و با اختلاف شرع و کتب (شرع وافتراق کتاب) راهنمای یك سبیل و بعد [(١) سلامی که مخزن دوستی را رخشان گوهرست و سپهر یك جهتی را تابان اختر و دعایی که گلغونهٔ چهرهٔ خلوتیان تمناست وغازهٔ گونهٔ هراگیان مدعا نثار انجمن خلد اثر شهریارمهر نظرسپهرمنظر گردون مکین زمین تمکین مایهٔ عقل وپیرایهٔ تاج وتخت موج بحراجلال واوج چرخ اقبال خدیواکرم افخم ایمپراطوراعظم پادشاه ممالك فرانسه و ملك ایطالیا که تافلك رامدارست وزمین را قرار تختش پاینده وبختش فزاینده بادساخته] مکشوف رای مهرضیاومشهود ضمیرموالفت پیشه میدارد (مهرضیا میدارد) که چون نضارت اشجاردوستی (طراوت اشجار) ازاوراق (تواتر) نامه وکتابست ودر گلزار (گلشن) یك جهتی خامه را منزلت سحاب ، نشید رسولان درمحفل دوستان تفرید بلبلان و ساحت بوستانست وسزاوارما یکدلان چنانکه گاه و بیگاه از مجاری احوال خود یکدیگر را آگاه سازیم (احوال یکدیگر آگاه باشیم) [(١) وبتحریرمکنونات ضمیروارسال سفیری خبیرپردازیم] تاکارها برکارگاه حصول با نقش یکرنگی صورت بندد وآرزوها از هر جانب بسلك یك جهتی پیوندد (کارگاه مقصود نقش یك رنگی بندد ومراد خاطرهااز دو جانب بهم پیوندد) [(١) وازین راه بعد ازفرستادن عالی جاه عمدة الخوانین الکبارعسکر خان افشاروعالی شان میرزا علی بیك را بهمراهی زبدة الاکابرموسی غاردان (٢) روانهٔ صوب حضورآن یگانه واکنون که عالیشان زبدة الاعیان موسی بونتان (٣) عازم ادراك سعادت حضور بوده ازتحریراین یك جهتی نامه مطلب نگار گزارش امورمی گردیم . بعون الله تعالی سبحانه مجاری مهمات این حدود بروفق مرام خاطرمهرانگیزوساغرتمنای دوستان ازبادهٔ حصول لبریزست . عالی جاه مفخر الاشباه جنرال غاردان خان را درحضرت یك جهتی دولتین قاهره تقدیم مهام را با قدمی ثابت وعزمی استوارست ودیگران هریك در رکاب یگانگی شوکتین باهره بانجام کاری سزاواروپی سپار] ، درین وقت یکنفر ایلچی ازجانب ینارال کدویچ (٤) سپه سالار روس باذن و اطلاع پادشاه روسیه (درین وقت سفیری ازجانب دولت روسیه) وارد این حدودوکارگزاران ما را [باستحضاروصوابدید جنرال غاردان] با او مقالات و مکالمات اتفاق افتاده (مکالمات چند رفته بود) جوابی که بدو دادیم (گفتیم) همین بوده که کفیل هر یك از امورما آن برادر جلیل است (که آن برادرجلیل درهریك ازامورما کفیل است) بهرچه نشان قبول نهد (نهند) ما را رضاستوبهرچه رضا دهد [ازجانب ما] ممضی بهرکه صلح آرد جنك نجوییم وهرکجا

---

(١) این قسمت که درمیان دوچنگست درمنشات نشاط نیست

(٢) Mr . Gardane

(٣) Mr. Bontemps (٤) Général Goudovitch

(بهرجا) شتاب آرد (جوید) درنك ؛ مارادل برهوای اوست ومراد ما رضای او ، تفصیل مقالات وجملهٔ مهمات را جنرال مشارالیه علی‌ماجری لدیه باولیای‌آن دولت علیه اعلام و اعلان داشته(مقالات‌را فلان خبیروآگاه است)(۱) گزارش خطاب وجواب کماکان نوشته است،مجملا با دوست‌ودشمن قول‌وپیشهٔما همین است وهمیشه اندیشه ما چنین،درنیك و بد هرکارآن برادرنیکو سیرمختارست وما را درمطاوی این مهم چشم برراه اعلام واشعار واین معنی محتاج بتذکاروتکرارنیست، پیوند عهد وشرط همانست که بدست یك جهتی و اتحاد بسته‌ایم ودرانتظارنتایج وآثارآن نشسته. هرچه پسند رای صواب‌آرای‌آن پادشاه آگاه است مرادودلخواه ماست،شایستهٔ رسم محبت و دوستی‌آنست کـه اغلب اوقات از ارسال مراسلات یکانگی‌آیات وارجال وانواع مهمات خاطر دوستان را قرین بجهت و شادمانی سازند . باقی ایام سلطنت و فرمانروایی مستدام باد ».

پیداست که این نامه را فتحعلی شاه بوسیلهٔ بونتان برای ناپلئون فرستاده و پس ازماموریت عسکر خان ومیرزا علی بیك بدربارناپلئون بوده است وپیش ازین نـامه که فتحعلی شاه عسکرخان و میرزا علی بیك را بسفارت بفرانسه فرستاده نامهٔ دیگری بـا ایشان روانه کرده است وگاردان نامی که با ایشان رفته قطعاً آلفرد دوگاردان(۲) پسر ژنرال گاردانست که با پدربایران‌آمده وپس ازچندی بفرانسه بازگشته است. درین‌نامه اشاره‌ای بفرستادهٔ ژنرال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه بایرانست و درین زمینه پیش ازین درقسمت‌های دیگراین کتاب که درصحایف ۱۲۵- ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۴، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰- ۱۵۱چاپ شده‌است اسنادديگری انتشاریافته است . این‌نامه فتحعلی شاه مقدمهٔ وساطت ومیانجی‌گریست کـه دراختلاف‌میان روسیه وایران فتحعلی شاه ازناپلئون انتظارداشته استوچنانکه پیش ازین گذشت‌بجایی نرسیده و حتی بزیان ایران تمام شده است .

آخرین‌نامهٔ فتحعلی شاه خطاب بناپلئون که نسخهٔ اصل‌آن‌دربایگانی دولت‌فرانسه درپاریس باقیست اینست که پس ازاین ثبت می‌شود. نسخهٔ این نامه درمنشات نشاط‌نیست. واین میرساند که این نامه را دیگری بجراونوشته است.متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل بدین گونه است :

« آغاز هرذکری که برزبان‌ناطقه‌آید وانجام هرفکری که مشاطهٔ خیال چهرهٔ حسن مقال بدان‌آراید سپاس‌خداوندیست یکتاوحکیمی است‌بی همتا که امتزاج کیفیات‌وازدواج

---

(۱) ازین جا ببعد دیگردرمنشات نشاط ضبط نشده است

(۲) Alfred de Gardane

عنصریات را با همه تباین ترکیب وتضادطبیعت چندان خاصیت اتحاد ورابطهٔ انسداد داد که پیکر لطیفی چون خلقت شریف انسانی چنان آراستهٔ عرصهٔ وجود آمد که مسجود ملك و مقصود فلك گردید ،سبحانه وتعالی شانه وعظم سلطانه ودرود نامعدود بر پیام آوران و فرستادگان پیش ورهبران پاکزاد وپاکیزه کیش که بتواتر رسالت و توارد بلاغت مخبر ربط اول وآخرند وشارع مسلك باطن وظاهر، برهان دلیلند ومفسر آیات فرقان وانجیل، علیهم صلوات الله الملك الحبیب . از آن پس هدایای بهیهٔ محبت و اخلاص ، که از بسیط مرکز دل بحمل مطایای وهم مرحله پیما بمنزل قبول وموقف شهود تواند رسید معروض پیشگاه حضور همایون پادشاه ذیجاه فلك خرگاه انجم سپاه خورشید سایه جمشید پایه دوست نواز دشمن گداز ظلم سوز عدل اندوز قبضهٔ شمشیر سطوت ودلیری پنجهٔ ساعد کشور گشایی وملك گیری نظام بخش اقطار ممالك امن ساز شوارع ومسالك خوف پرداز مهالك طراز دانش وفرهنگ زیب اکلیل دیار فرنگ برجیس عتاب بهرام جنگ فلك شتاب زمین درنگ محسود دشمنان مقصود دوستان شاهنشاه سپهر گاه بلند بارگاه سترك ایمپراطور بزرگ حکمران ممالك فرانسه وناوار (۱) ،تادر زیر مسدس جهان راهبان چرخ طیلسان پوش ظلام وزنار بند مجره و ناقوس نواز عقد ثریاست دیر بخت وجاهش از ترنم اذکار زبور دولتیاری بنغمات داودی پر آوازه شاهد مسلسل موی عنبرین بوی اقبال درصوامع تخت گاهش غالیه سوز وحجله طراز باد اظهار داشته وبخامهٔ راست نگار بر اوراق خلوص نگاشته میشود: هرچند درین مدت نه ازجانب این مهرجوی ذریعة الخلوص که دستور قواعد مخالصت و ترجمان اسرار محبت ومخالمتست مصحوب سفیری خجسته تقریر مرسول پایگاه سریر عدل نظیر گشته ونه ازطرف با هرالشرف آن آفتاب سپهر سروری و سرور ملك عدل پروری در تصدیر التفات نامجات همایون از رشحات خامهٔ گوهر ریز رشحه ای که شارح حالات خجسته آیات وحاکم بر رجوع خدمات وفرمایشات باشد نضارت بخش حدیقه مرام مخلص صافی ضمیر گردید واما ازانجا که بدستیاری خواست خداوند بی چون آمیزش ودلبستگی ومهرجویی وپیوستگی میان دو پادشاه خورشید گاه ودوشهریار جهاندار کامگار که برگزیدهٔ کردگارند رخ داده ودرهای اتحاد ویك جهتی بروفق مرام برچهرهٔ تمنای هواخواهان گشاده بر امثال این دوستان گاه وبیگاه لازم می دارد که سپاس بخشایش خدای بجای آوردن وازجدایی وبیگانگی دوری کردن وراه مراودت گشادن بهتر و پسندیده تر دارد وپایهٔ آرامش لشکر و کشور خواهد بود .المنة لله الودود که مجاری اوقات ومهمات این حدود بروفق مرام وساغر تمنا لبریز

---

(۱) Navarre نام قدیم ناحیهٔ جنوب غربی فرانسه دردامنهٔ کوههای پیرنه .

بادهٔ کام ، چندی پیشتر که چند تن ازخدمتگزاران دانشور آن سرکار که ازفیض خدمت آن پادشاه نیک اختر حرمان گزین گشته ، وارد ایران زمین و بـرین بوم و بـرر سیدند بمقتضای ارشاد رای ارادت نمای ایشانرا نزدخود نگه داری ودر هر باب لازمهٔ مهربانی و پرستاری بعمل آورده بدین جهات اظهارعهد وخلوص را وسیله دست داده که بارسال فتح الباب سبیلی درپیشگاه حضوربا هرالنور نموده آمد ،بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه عارف پر شیوه وراه دانای مراسم موسی براشن (۱) که ازجملهٔ چاکران آن دولت سپهر بنیانست برای ابلاغ خلوص نامه ببارگاه گردون خرگاه روانه ، تا برخـی پیغامها یکایك ابلاغ سازد وسپارشهای خلوصانه‌را هریک دربزم همایون بازگوید واز زبان آن یگانه‌دوران پاسخ بازآورد . ازین پس این محبت‌پیشه نیز بپیروی خداوند خویش زنار محبت برمیان جان بسته داریم وبا پیوندهای ارتباط ازقیود دوری رسته مترصد ازتوجهات ملوکـانـه چنانست که هرروزه ازداستان کارهای آن سامان وارجاع خدمات بفرستادن فرستادگان کارآگاه آگاه‌فرمایند وراه را بسیار نخوانند ،که با نزدیك بودن دل‌پیمودن راه دور آسان نماید. همواره‌مخالفان مقهوروهواخواهان مسرور، کارها از هرسو بروفق مرام و مقاصد و مهام پذیرای صورت انجام باد».

ظاهراً این نامه را فتحعلی‌شاه‌پس‌از رسیدن‌هیئت نظامی‌فرانسوی بریاست گاردان بطهران نوشته است . براشن نامی که درین نامه ذکراورفته وحامل آن بوده است‌معلوم نیست کیست ودراسنادی که دردست داشتم نتوانستم این کس را پیدا کنـم . ممکنست از همراهان گاردان بوده باشد که با وی بایران آمده اما درایران نمانده و بزودی بفرانسه بازگشته است وممکنست مراد بواسون آتاشهٔ سفات باشد که نام‌او راتحریف کرده باشند .

گذشته ازین نامها که نسخهٔ اصل آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس بـاقیست درمنشات نشاط اصفهانی چند نامهٔ دیگرهست که تنها قسمتی ازآغاز آنها راضبط کرده‌اند و نه تنها ازعناوینی که درآن نسخه برین نامها گذاشته‌اند بلکه ازفحوای آنها نیز پیداست که ازجانب فتحعلی شاه بناپلیون نوشته شده و نسخهای آنها رابهمان ترتیب که‌در منشات نشاط ثبت شده وبا همان عناوینی که درآن کتاب گذاشته‌اند عیناً نقل می کنم :

«ایضاً (۲) بناپلیون پادشاه فرانسه نوشته شده (۳) : شکرومنت خداوندی راکه‌شکرش نعمتیست واقرار برمنتش خودمنتی، درپیکر آدم ازدمی‌صفوت‌روح نهاده‌ونوح

---

(۱) ظاهرا مراد Mr. Brachon نامی فرانسویست .

(۲) دراصل پس ازنامه‌ای که درصحایف ۱۶۴-۱۶۶ چاپ شده‌آمده است .

(۳) ص۹۱-۹۲ ازچاپ سابق‌الذکر

رابجودی خلعت نجات داده ، پورآزراز گلزارحلتش گلی آتشینست و نورطور براطوار نوریتش آیتی مبین ، عهد خضر را اگربا ابد عهدست بین یدیه و کلمهٔ طیبه را اگر تکلم درمهد یصعد الیه ، دست رسالت را خاتم ازنقش محبت اودرانگشتست وختام نبوت رااز مهراومهردرپشت ودرود فراوان برایشان ونزدیکان وخویشان بادوبعد گوهردعایی که پروردهٔ دریای ضمیرست واختر ثنایی که برمنطقهٔ مهرش مسیر شایستهٔ نثارانجمن انجم خدم شهریارکشورگشا جهانگیرجهان آرا فرمانده فرمان روا عدل نگارظلم زدا طراز تخت وگاه زیوربخت وجاه صباح بزم را مهری تابان رواح عزم را ماهی شتابان پادشاه مکرم خسرومعظم خدیوا کرم ایمپراطوراعظم ممالک فرانسه وایطالیاکه روانش شاد وجهانش برمراد باد . شهریارا کامگارا ، ازروزی که ما بین این دو دولت جاوید مدت عهد یگانگی بسته وشاخهای گلبن یک رنگی بهم پیوسته است تاکنون بمیامن بختهای فیروز روزی نرفت که رشتهٔ دوستی دردست الفت تابی نبیند وگلشن یک جهتی ازمشرب صفوت آبی ، حضوصادرین اوان که عالیجاه فلان (۱) ازحضرت سپهر بسطت مرحله پیمای طریق مراجعت گشته وازعرض مهربانیهای کارگزاران آن درگاه شرح الطاف آن فروغ بخش مصابیح دولت وجاه ضیا افزای انجمن محبت گردید و الحمدلله ازهردوجانب دقیقه‌ای از رسوم یك جهتی متروك نیست وگامی جزبنیروی عهود یگانگی مسلوك نه، کارگزاران دولت ازین سواگر برالواح ضمیر نقش بندند صفحات خاطرها ازآن جانب مرآت صافیست وهواخواهان شوکت ازآن صوب اگر دربیان مهمی سخن رانند مصداق زبانها ازین جانب ترجمانی کافی وازین روآیینهٔ اقبال دوستان پاکست ومنطق آمال دشمنان پرخاك، بریدان ومعتمدان این دولت درآن حضرت نسرآسا وبخت سان سایروعاکفند وایلچیان آن حضرت درین دولت فلك نشان اقبال مثال دایر وواقف ودرخدمات حضرتین فلك بسطت ثابت ومستقیمند ودرعین استقامت گاه راجع وگاه مقیم درنبوت والسلام» .

پیداست که این نامه مفصل تر ازین بوده ودرنسخه برداشتن پایان آنرا حذف کرده‌اند. پس ازآن این نامه است (۲) که پیداست آنرا هم بناپلئون نوشته‌اند :

«**کذلك بیکی ازسلاطین نوشته شده** : شایستهٔ هرآغازسپاس شهریار بی انبازیست که همه را بدونیازست وازهمه او بی نیاز در همه هستی جزو یکی نیست و در یگانگی اوشکی نه ودرود وافر مرپیغمبران ورهبران ورسولان وپیروان راکه بدست

---

(۱) پیداست که نام این کس را درنسخه برداری حذف کرده‌اند وچون مقصود ازآن سفیر ایران دردربار ناپلئونست بایدمیرزا محمد رضای قزوینی یاعسکرخان یکی ازدوسفیری باشدکه فتحعلی شاه بدربار ناپلئون فرستاده است .

(۲) ص ۹۲ همان چاپ

سعی ایشان ذرهای معرفت وشناخت بازست و کار ملک وملت بسازوازان پس گلهای دعایی که ازانفاس مسیح برگشاید نه ازباد بهاروساغر ثنایی که ازلب خضر بازآید نه ازکف باده گسار هدیه و نثارانجمن مهرآثارشهریارفلك بزم قضاعزم قدر رزم خدیو مهرافسرجود پرورداد گسترخسرو ماه طیش بهرام جیش ناهید عیش دارای انجم حشم ابر کرم بحرشیم برادرمکرم معظم مفخم امپراطوراعظم که حسرت دشمنانش چون بهجت دوستان زیاده و آمال نیك خواهانش چون آجال بداندیشان آماده باد ساخته مکشوف رای جنت آرای می‌داریم که هنگامی که برچهرمهرورزان این دو دولت ابواب سعادت بازوسفیرتقدیر با کارگزاران این دوحضرت همراز بود فلان (۱) سفیر با نامه‌ای که فلانست وارد شد.»

پایان این نامه را هم درین نسخه حذف کرده‌اند و پیداست که این نامه پس ازوصول سفیر بدربار ایران نوشته شده، هرچند که کلمهٔ امپراطور که درین نامه بکار رفته دلالت قطعی برین نمی کند که بناپلئون نوشته شده باشد وممکنست تصور کرد که شاید بامپراطور روسیه نوشته باشند اماچون این نامه درمنشات نشاط آمده وتانشاط زنده بوده روابط ایران با روسیه تیره بوده‌است می‌توان بیشتراین عقیده‌را پیروی کرد که بناپلئون نوشته شده‌است.

پس ازآن بازنامهٔ دیگریست (۲) که بدین گونه است:

«**ایضاً کذلك**: لالی ستایش و سپاسی که در رشتهٔ تهلیل و توحید بتالیف اذکار بنانی وتصریف ادوارلسانی منعقد ومنسلك آید وجواهرحمد وثنایی که درسلك تسبیح وتمجید بتدویراطباق فلکی وتصئیراشواق ملکی منوط ومرتبط باشد سزاوار پیشگاه کبریای خداوند بنده نواز یگانهٔ راتبه ساز آشنا و بیگانه موجود کعبه و دیرموجد اقامت و سیرست، مقدری که دست قدرت بی مثالش درمواد اضداد صوری با همه تباین ودوری چندان خاصیت اتحاد نهاده که ازآمیزش آتش وآب وامتزاج باد و خاك خلقتی لطیف چون پیکرشریف انسانی صفت قوام پذیرد و ازتفاعل کیفیات متخالفه وتقابل انفعالات مترادفه با حسن الوجوه سمت التیام گیرد و بتعلق نفس و بدن با غایت اختلاف ازاثرایتلاف مسجود ملك ومقصودفلك گردد، مدبری که ازاثرحکمت بی همالش چنانکه در اجتماع و اتفاق اضداد آثارنیك و نتایج نزدیك نهاده تباعد وافتراق انداد رانیز اثرحصول مقصود ومراد نیزداده است نیرین اعظمین آفتاب و ماه رونق بخش این بلند خرگاه وظهورنورو کمال ظهور درحالت جدایی ودوری این وآن وتباعد و تقابل مقام ومکانست تعالی شانه وتبارك سلطانه ودرودمسبحان افلاك برروان پاك رسل وانبیا و خلفا واوصیا که بتواترابلاغ و اخبار وتوارد کتب وآثار کاشف پیوند اول وآخروشارع

---

(۱) بازنام سفیر را درنسخه حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۲-۹۳

مسلک باطن وظاهر ومخبر ربط قدیم وجدید ومظهر شقی وسعیدند ، علیهم الصلوات جمیعاً مالف الانداد وخالف الاضداد و بعد هدایای دعایی که از بسیط خاك بحمل مطایای افلاك بمنزل استجابت وموقف اجابت شتابد واذکار ثنایی که درادوار انجمن سروش موقع تذکار ومورد قبول یابد نثار پیشگاه حضور پادشاه فلك دستگاه انجم سپاه خورشید سایهٔ جمشید پایهٔ دوست نواز دشمن گداز عدل اندوز ظلم سوز قائمه سیف دلیری پنجهٔ ساعد ملك گیری نظام بخش ممالک امن ساز مسالک خوف پرداز مهالک سلطان معظم برادر مکرم ایمپراطور اعظم که تادر دیر مسدس جهان راهبان فلک هرشام طیلسان ساز ظلام وزنار بند مجره وصلیب آویز جوزا و ناقوس نواز ثریاست معابد تخت وگاه وصوامع بخت وجاهش دراذکار زبور خلافت از نغمات داودی پرآواز ومرغان خوش الحان اقبالش دراوج هوای آمال با انفاس عیسوی دمساز باد ساخته مکشوف رای ملک آرا که گنجور عقود موالفت ودستور قواعد مصادقت و ترجمان سرایر دوستی ومفسر آیات یک جهتیست می داریم (۱)...»

پیداست که پایان این نامه شباهت بسیار باقسمت مربوط نامهٔ اولی که درصحیفه ۱۶۷ آورده‌ام دارد وچون نویسندهٔ هردو نامه یکیست البته مجاز بوده است عباراتی را که خود پیش ازین نوشته است باردیگر مکرر کند. پس ازین باز نامهٔ دیگریست (۲) که تنها قسمتی از آغاز آن را ضبط کرده‌اند بدین گونه :

یکی از سلاطین فرنك نوشته: طراز آغاز هر نامه نام بی نشانیست جل شانه که اورا نه آغازست و نه انجام وهمه راهم آغازست وهم انجام .خداوندی که ترشح سحاب قدرتش در چمن دلهای بیگانه خضرای یك جهتی برویاند وجنبش نسیم مشیتش در گلبن جانهای فرزانه گلهای رنگارنگ یك رنگی بشکفاند ، شمیم این کاخ دولت را معطر دارد و نسیم آن غباری برشاخ شوکت نگذارد و پس ازستایش آفرینندهٔ جهان بینندهٔ آشکارو نهان و تحیت و سلام بی کران بروان انبیا وراهبران و رهروان و پیروان ایشان باد ...»

پس از آن باز آغاز نامه دیگریست (۳) بدین گونه :

«**ایضاً کذلك** :لالی بی قیاس شکروسپاسی که ازمخزن انفاس من تکلم فی المهد صبیا ومنطق گوهراساس آدم و کنت نبیادر رشتهٔ اذکارسبحوا بکرة وعشیا منتظم آید سزاوار نثار دربار بارخدایی که بناخدایی انباء رسل وانبیا واقعای کتب و اوصیا کشتی نشینان دریای ژرف عبودیت را با شراع شرایع وبادبان ادیان ازغرقات کفر وطغیان بساحل ایمان وایقان رساند وازمعبر درایت وارادت بیارگاه هدایت وسعادت کشاند، تقدس و

---

(۱) پیداست که باز پایان این نامه را حذف کرده‌اند

(۲) ص ۹۵

(۳) همان ص ۹۵

تعالی شانه العزیز ...»

بازپس ازین (۱) قسمت دیگریست از نامه‌ای که پیداست بناپلئون نوشته شده وهم ممکنست دنبالهٔ همان قسمت پیشین باشد و بدین گونه است :

«**ایضاً کذلك**: سلامی چون آفتاب رایش تابنده ودعایی چون سهم عزمش شتابنده ثنایی چون ارکان تحنش پاینده و تحیتی چون آثار بختش فزاینده نثار انجمن خدیو فلك یاور بلند اختر خسرواعظم اکرم برادرمعظم ایمپراطورافخم پادشاه ممالک فرانسه و ایطالیا ساخته لوح ضمیرالفت پذیررا ازنقوش جدایی وتغییر پرداخته برصفایح یك جهتی ویکرایی مرتسم می‌داریم که فلان .... والسلام والاکرام ...»

اینکه نسخهای اصل این چند نامه که درمنشات نشاط هست در بایگانی دولت فرانسه نیست قهرا این فکر پیش می‌آید که شاید این نامها با دشواری کامل که در آن زمان در روابط ایران با فرانسه بوده است بپاریس و بدربار ناپلئون نرسیده باشدوحدس ضعیف ترا اینست که شاید این نامها اصلا صادرنشده باشد ومیرزا عبدالوهاب نشاط که مامورنامه نویسی بوده‌است پیش ازوقت نامهایی را مسوده‌می کرده وحاضرداشته است که درموقع لزوم پاکنویس کند و بفرستد و بهمین جهتست که نسخه‌ای از آنهادر بایگانی دولت فرانسه نیست . اما این حدس دوم ضعیف‌ترست و بیشتر بدان می‌ماند که این نامها صادر شده ولی بمقصد نرسیده است .

درمیان آثار نشاط نسخه فرمانی هم هست (۲) که سند بسیارجالبیست و پیداست که فتحعلی شاه برای قدردانی ازخدمات ژزف ماری ژوانن (۳) که سفیردوم ناپلئون در دربارو‌ی بوده و پس ازآمدن گاردان هم درایران مانده وجزوسفارت اوشده است لقب «میرزایی» باوداده است .

درآن زمان این لقب ازمهم‌ترین امتیازات دولتی بود که بعمال درجهٔ اول کشوری می‌دادند و بعمال لشکری لقب «بیگ» داده می‌شد و برای اعطای همین امتیازمهم این فرمان را میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله منشی وادیب معروف آن زمان نوشته‌است وصادر کرده‌اند :

«**فرمان لقب میرزایی یوسف ژاوانین فرانسه** : آنکه چون عالیجاه مفخر الاشباه عمدة‌الاکابرالعیسویه موسی یوسف مریم ژوانین که درتقریر ارصاد بطلیموس رابد وحرف بطالی مایوس سازد ودرتحریراصول عجز اقلیدس را درشکل اول بوجهی

(۲) ص ۹۵-۹۶

(۲) ص ۱۱۹

(۳) Joseph-Marie Jouannin

دیگرمحسوس ، کلك تحریرش بر الواح بیضا که نمودار دست موسیست از زنجیرداودی مثالی مسلسل نگارد و سلک تقریرش که ازعقد لالی الفاظ مریم را خجلت بخشاست گویی ازپی ارتباط کلام پیوندی ازرشتهٔ مریم دارد دیریست که دردیربندگی ما که در سلک پیشکارانش فلك بانطاق مجره چاکری مزنرنماید زنارارادت اورا برمیانست و در صحف لیل ونهار ازقرآن فجرتاتورية عشا انجیل اطاعت زبورخامه وزبور زبان در معبد صدق با بندگان ما شرط چاکری وفرمان بری را صلیب بسته و درتسلیم هوای خود برضایی که آمیخته با قضای خداست ازقید تثلیث رسته بود طایرقدرش را ازتوجه همایون ظل اللهی که ازفیض روح القدس بانفاس مسیح دمسازست درهوای عزت قوت پرواز بخشیدیم وازآنجا که قامت راستیش عاری ازلباس التباس وازملبوسات ایرانی متتبع طرز لباس وازفحوای الظاهرعنوان الباطن برصدق یکدلی خود قیاس آورده بود باقتضای من تشبه بقوم فهومنهم اورا درشمار چاکران ایرانی معدود و بلقب میرزایی که ازالقاب دبیران ایرانست سرافرازو باسم میرزا یوسف بین الاقران عزیزوازاخوان ممتاز فرمودیم که در خدمت هردودولت خورشیدآیت ایران وفرانسه مابین المشرقین یک جهتی را قبلهٔ عبادت خود ساخته بیت المقدس وداد این دو حضرت را که کعبهٔ مرادست ازاذکار باقصی النهایه معموروخود را مظهرعنایات خاطرمهرآیات که اظلال انوارطورست سازد ».

ازفحوای این فرمان پیداست که ژرف ژاونن مرد دانشمندی بوده ومخصوصاً در ریاضیات دست داشته ودرایران جامهٔ ایرانی می پوشیده وشایدهم لباس نظامیان آنزمان ایران را دربرمی کرده است وازاینکه اورا میرزا یوسف نامیده اند برمی آید که شاید زبان فارسی را هم فراگرفته باشد .

درمنشات نشاط (۱) این نامه نیزهست :

«فرمان همایون خطاب بوکیل دولت فرانسه- آنکه عمدة الاکابر العیسویه فلان بالقابه ازوصول یرلیغ بلیغ عطوفت تبلیغ پادشاهی عزآگاهی اعطاف حاصل نماید که: چون درین اوان ازاهتزازالطاف یزدان قدیم وتابش اعطاف خداوند کریم گلزار یك جهتی دولتین بهیتین راآغازربیعست وگلبن وداد وچمن اتحاد را برگ وسازبدیع ، افنان نورسته الفت ازدوسو پیوند یکرنگی بسته وشاخسارمحبت ازدوجانب بهم پیوسته است مکنون خاطرمهرمأثرداشته ایم که روضهٔ روح بخش یگانگی را بی سفیرسفیردمساز نگذاریم و با نشید بریدی نکته پرداز گلشن یك جهتی راازآهنگ راز پرآوازداریم، اگر بیگانه بدین گلشن پای رساند خامه باشدوا گردست صبا برگ گلی برفشاند نامه. درین زمان بهجت علامه بجهة ابلاغ نامه مودت ختامه همایون بحضرت گردون بسطت امپراطوری لازالت احیائه

(۱) ص ۱۱٦

منصورین واعدائه مقهورین ، عالیجاه عسکرخان افشار را که ازجویبارارادت ما نهـال وجودش براستی رسته وهزاردستان صداقتش از آمیزش غراب دستـان رسته ، معتمدی خبیروسفیری بی نظیرست ، ازرکاب نصرت مآب پادشاهی روانه وبآن عالی‌جناب‌فرزانه اعلام می نماییم که‌فلان ...»

پیداست که این نامه درموقع‌فرستادن عسکر خان‌بسفارت پاریس در۱۲۲۲ نوشته شده و حکم اعتبار نامهٔ او را داشته است وپایان‌آنرادر نسخهٔ چاپی منشات نشاط حذف کرده اند .

نامه فتحعلی شاه بوزیرامورخارجه فرانسه

درمیان اسنادی که دربایگانی دولت فرانسه درپاریس‌هست نامه‌ای نیزاز فتحعلی شاه‌بوزیرامور خارجه فرانسه است. در روابط میان دول معمولست که تنها پادشاهان بپادشاهان نامه می نویسند ومعمول نیست پادشاهی بوزیر کشوردیگری نامه‌بنویسدواین نامهٔ‌فتحعلی شاه‌خطاب بوزیر امورخارجهٔ فرانسه میرساند که در آنموقع در ایران ازین عادات‌ورسوم خبر نداشته‌اندو نامه نوشتن‌فتحعلی‌شاه رابیکی‌ازوزیران‌فرانسه کسرشان او نمی‌دانسته‌اند . متن این نامه ازروی نسخهٔ اصل که درپاریس‌باقیست بدین گونه است :

«جناب وزارت وامارت مآب دولت و سماحت وبسالت اکتساب دیباچهٔ صفوت و کیاست عنوان فطنت وفراست زیب وسادهٔ محاسن خصایل زینت ارایك محامد و فضایل مرصص بنیان‌الدوله بالفکرالثاقب موسس ارکان الشوکه بالرای الصائب مهتمم مهام‌الامم قوام‌السیف والقلم دبیرروشـن رای مشیرملك آرای سنیورمارکی دەسل وزیر بی نظیر ممالك محروسهٔ فرانسه‌بعواطف مترادف مشفقانه‌ومکارم کرایم‌جـاودانه معززومؤیدبوده ازهرگونه سوانح کرانه ، همواره مشمول توجهات خاصهٔ شهریارانه . بعد ازتذکارمراسم محبت ووفاق واظهارشرط ملاطفت واشفاق مکشوف ومشهود می‌داریم که چون‌ازروزی که بنیروی اعطاف حضرت خداوند والطاف یـزدان بیچون وچندآمیزش ودلبستگی و مهرجویی‌وپیوستگی‌میان‌دوپادشاه خورشیدگاه ودوشهریارتاجدار جهاندار که برگزیدهٔ کردگارند رخ داده وابواب اتحاد ویکرنگی بدستیاری مقالید تاییدآفریدگار در بین الدولتین علیتین مفتوح وگشاده گشته،قطع نظرازمداومت میامن بخشایش خدایی ،پرتو مهرورزی‌پادشاه ذیجاه فلك سریرملك ضمیرسیاره خدم ستاره حشم خورشید سایهٔ‌جمشید پایه دوست نوازدشمن گداز پنجهٔ ساعدکشور گشایی وملـك گیری قبضهٔ شمشیرسطوت و دلیری طرازدانش‌وفرهنگ زیب اکلیل‌واورنگ شاهنشاه‌بلندبـارگاه سترك‌ایمپراطور

بزرگ حکمران ممالك محروسهٔ فرانسه و ناوار(۱) که تا فلك را مدارست وزمین راقرار پیشگاه آمالش مرقف مامول باد بنوعی فروغ افروز کاشانهٔ دل مهر منزل گشته که تا مرالدهوروالاعصار نازمحبت درمیان جان برقرار خواهد بودوشاهد ربط والفت بپرایهٔ آغوش برو کنار، امید ازخداوند لم یزل داریم که این گونه پیوندوارتباط هردودولت روز بروز موجب گسستن امید بد خواهان وشکستن شیشهٔ دشمنان گردد . درچند وقت که چند تن از خدمتگزاران آن سرکار که از درگاه گردون خرگاه آن دولت حرمان پذیرفته وارد این سرزمین شدند بروفق ارادات درون مهرمشحون نواب ما ایشان را درنزد خودنگه داشته وهریك را بهرجهت مشمول هرگونه مهربانی و محبت فرمودیم، بدین تقریبات اتفاقیه و تدبیرات حسنه بحمدالله اسباب مراودات فراهم آمده مسببات اظهارعهدمحبت راوسیلهٔ خیری دست داده بود که بارسال سفیری فتح الباب سبیلی بدان دولت سنیه نماید و نامهٔ مهر ختامه بپیشگاه حضورخورشید ظهورپادشاه گردون جاه مرسول آید . بناء علیه فرزانهٔ کارآگاه دانای پرشوه و راه موسی براشن (۲) که از مراسم سفارت و راه و رسم رسالت خبیر بوده روانه داشته و بنگاشتن نامهٔ مهرختامه و رقم این پروانهٔ ملاطفت نشانه پرداخته گشت ، تا بخواست خدای یگانه سفیر مشار الیه بعد از رسانیدن خلوص نامه سر کار پادشاهی و ملاقات او با آن مهر سپهردانش و فرهنگ بشرح برخی از رازهای یك جهتی و ایتلاف پردازد وآن دستورفطانت گنجور را ازمکنونات ضمیرانورنواب ماآگاه سازد و بران جناب این معنی پوشیده نماندکه درین یك دو سه سال لشکری ازاهالی هرکشوری که درقلمرو نواب ماهستندقدری تفنگ وچند اراده (۳) توپ بجهة لشکرمزبوردرین جا ضرورت یافته چنانچه باهتمامات آن جناب مساوی دوازده هزارتفنگ باده اراده (۳) توپ ویك نفرمعلم که پیادگان لشکررا آداب حرب و قانون جنگ را تعلیم دهد برای لشکریان ما بقیمت وبهاکه ازآن سومشخص می نمایدمساعدت نمایند وازآنجا بحمل جهازوسفاین بصره فرستاده آیدوقیمت اودرین جا کارگزاران نواب ما بمامورین آن سرکار که دربغداد اقامت دارند کارسازی خواهد نمود وظهوراین محبت ازآن سو بروفورمهربانی ومحبت نواب ما بچندین مراتب خواهد افزود وکماهی این مطلب را نیزسفیرمشارالیه خواهدگفت . اکنون که بمقدرات کردگار روابط الفت ودلبستگی نواب ما باآن دولت سپهر بسطت مربوطست بایدآن جناب صفوت آداب گاهی متحمل برخی زحمات این طرف باشد ، انجام مرام را برذمت همت خود لازم شمارد و این

(۱) Navarre

(۲) Mr. Brachon

(۳) دراصل : عراده

زحمات وتمهدات را بمقتضای همت با فطرت خود زودترصورت انجام وتمشیت اختتام داده ومساعی جمیله را مضایقه ودریغ نداشته درمعانی ارتباط و ایتلاف بین‌الجانبین و استحکام مبانی اتحاد بین دولتین مساعی واهتمام تمام وکوشش مالا کلام مرعی نمایند، درادای شرط دولت خواهی وحسن خدمت فکرت خود را از کاردرنگیرند وهرگونه مدعیات را بقلم عقیدت شیم بی‌ملاحظهٔ مغایرت بر لوحهٔ عرض نگارند. باقی ایام خدمت انجام وزارت وصفوت وکامرانی جاودانی باد».

پیداست این نامه را فتحعلی شاه پیش از آمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان بدربار فرانسه فرستاده است وبا همان‌براشن نام که پیش ازین ذکر اورفت روانه کرده است. درین نامه ازدولت فرانسه در خواست کرده است که دوازده هزار تفنگ با ده توپ بایران بفروشند وباکشتی ببصره بفرستند وپول آنرا دربغداد دریافت کنند. ظاهرادربار ناپلئون باین درخواست‌فتحعلی‌شاه وقعی نگذاشته است زیراکه‌دراسناد دلیلی واشاره‌ای نیست که این دوازده هزارتفنگ وده توپ را بایران فرستاده باشند.

ممکنست که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه بوزیرامورخارجه نوشته باشد ومولف کتاب «سیاست ناپلئون درایران در زمان فتحعلی شاه» بخطاآنرا بفتحعلی شاه نسبت‌داده باشد، چنانکه نویسنده نامه همه‌جا دربارهٔ خود «نواب ما» می‌نویسد ودر انشای‌آن زمان این اصطلاح دربارهٔ شاهزادگان رایج برده نه دربارهٔ شاه.

مکاتبه عباس میرزانایب السلطنه باناپلئون

گذشته‌ازنامهایی که درمیان‌ناپلئون وفتحعلی‌شاه رد وبدل‌شده‌ونامهٔ سابق‌الذکر که فتحعلی‌شاه‌یاعباس میرزابوزیرامور خارجهٔ‌فرانسه نوشته‌اند دربایگانی‌دولت فرانسه دریاریس نسخهای‌اصل نامهایی‌هم‌هست که‌عباس میرزانایب‌السلطنه‌ولیعهدایران وحکمران آذربایجان بناپلئون نوشته است. عباس میرزا دردربارفتحعلی شاه اختیاروننفوذ بسیار داشته ومخصوصاً در روابط ایران باکشورهای بیگانه مانند روسیه وعثمانی وفرانسه و انگلستان بسیاروارد بوده وبهمین جهة گاهی مستقیماً و بی‌مشورت با پدرش بپادشاهان بیگانه نامه می‌نوشته است وازآن جمله است نامهایی که بناپلئون نوشته ویکی ازآنها بدین گونه است:

«متعالی ازادراك‌عقول‌ومنزه ازدریافت‌اندیشه واوهام ذات‌مقدس مالك‌الملکیست یگانه‌جل‌شانه وبهربرهانه که باقتضای‌حکمت بالغه‌واستدعای عنایت سابقه‌گوهرگرانمایهٔ وجود شهریاران بلند پایه را ازبحرابداع ولجهٔ اختراع بساحل شهودآورده واسطهٔ‌عقد جمعیت‌امم و رابطهٔ نضد فراید افراد بنی‌آدم نمود وآفتاب ذات سایه‌گستر ایشان را در

عباس میرزا نایب السلطنه

از کتاب دوبو

سایهٔ ذات آفتاب پرورخویش چون گوهر درصدف واختر درشرف پرورده وازموافقت ایشان ابواب امن وامان برچهرهٔ جهان وجهانیان گشوده غبارفتنه وآشوب از روی عالم سفلی که منبع تباین واضدادست بآب تیغ صولتشان فرونشانیده وگلهای خیروصلاح از شوره زارجهان که منبت شروفناست باهتزازصبای معدلتشان برویاینده نهان خانهٔ اسماء وصفاتش راه خیال بسته وبردامن چهرهٔ جلالش گـرد زوال ننشسته ، مبدع مبـادی جود ومخترع ذات وجود :

خداوند گیهان وگردان سپهر — فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر
نیـاز بزرگـان گـردن فراز — زگردن فرازان همه بی نیاز

ودرودوآفرین فراوان برروان پاك وگوهرتابناك تاجداران اقلیم بینش وشهریاران کشورآفرینش پیغمبران راهنما وراهنمایان گره گشا تا ماه وخورشید برفلك تابان وتیر وکیوان فروزانست باد وبعد لالی متلالی دعوات صافیه که گوش شاهد وداد را بنیکوترین وجهی آراید وروایح تحیات وافیه که مفرح دماغ موافقت و صفاآیـد تحفهٔ بزم ارم نظم پادشاه کیوان گاه فرقدرگردون صدر بهرام رزم ناهید بزم خورشید افسرستاره لشکر دشمن مال فرخنده مآل فروزان بـد رسمای سماحت و شهریـاری درخشان گوهر بحر جلالت و تاجداری فرازندهٔ رایت شهامت ودلیری برازندهٔ اورنك سلطنت و جهانگیری پایه ده دست جلال پای نه مسند اقبـال زینت بخش تـاج و تخت فـرخنده بخت مظهر قدرت یزدانی رکن مشید جهانبانی لازالت رایات عزایمه برياح الظفر منشورة ورياض ممالکه بسجال الافضال معمورة ساخته صورت دعـا را برآیینهٔ رای ملك آرای منطبع و مرتسم می دارد که ازدیرباز تا کنون روزگاری درازست که هیچ گاه میانهٔ فرمان روایان ممالك ایران و فـرنسیس امری مخالف رسـوم و دادروی ننموده و دریـن عهد فیروز مهد که خاتم دارایی برکف .. شاه باباام ، اعلی الله لواء دولته ، مفوض و زمام مهـام فرمانروایی فرنسیس بآن برازندهٔ تاج ونگین مسلم گـردیده روزبروز برموافقت جانبین افزوده است وبا اینکه درین سنوات کارگزاران دولت انگلیس از آمد وشدایلچیان بـا اولیای این حضرت اساس الفتی تأسیس کردند که شاید باین تلبیس رخنه درارکان موافقت دولتین ایران وفرنسیس حاصل آید بازازطرف مستلزم الشرف اولیای دولت علیه رعایت شرایط مواحدت باآن شوکت بهیه مرعی ومرجح افتاده بلکه دریـن اوان که خصومت میانهٔ کارگزاران دولت روس وکارفرمایان این شوکت ابد مانوس بوقوع پیوست بحکم آنکه دوست دشمن دشمن ودشمن دشمن دوستست دشمنی امنـای این دولت با روس و دوستی کارگزاران انگلیس با آن گروه منحوس باعث مزید اعتماد امنای ایـن شوکت بدوستی و وداد کارپردازان آن دولت گردید وانشاءالله الرحمن فوایـد این یکرنگی و

مواحدت روز بروز برمملکتین عاید خواهدشد وچون درین اوقات فیروزی علامات بمسامع اولیای حضرت بهیه رسید که امنای آن دولت لشکرهای جرار بممالك روس کشیده و برخی ازولایات آنجا را بقهر وغلبه متصرف گردیده اند ازاستماع این خبر بهجت اثر خاطر مهر پرور باقصی الغایه مسرور ومستبشر شد و بمقتضای مودت جانبین صورت این معنی برصحیفهٔ ضمیر نقش پذیر آمد که غرض کارفرمایان آن دولت ازین لشکر کشی ودشمن کشی ادای شرایط دوستی بااین طرف بوده است واگرچه ازطرف کارگزاران آن دولت نویداین فتح نامدار باولیای دولت جاوید اقرار و اظهار نشده بود لیکن تقدیم مراسم تهنیت را بترسیم این صحیفهٔ الوداد پرداخت و روانهٔ دربار شوکت مدار ساخت بحمدالله والمنه چنانکه ازآن طرف لازمهٔ قتل وغارت دربارهٔ دشمنان دولتین بعمل آمد درین ایام ظفرفرجام که اشپخدر سردار لشکر روس غافل ازانکه سرخود را برسودای تعرض خواهد نهاد باگروهی انبوه ازطرف خشکی وجمعیتی بی نهایت نیز باکشتیها ازروی آب آهنگ ستیز وازجانب بحرو برآتش شوروشر تیز کردند ازین طرف نیز دلاوران ضرغام صولت بسان سیل دمان وقضای ناگهان بجانب ایشان روان گردید وازحصول تلاقی که رایت جدال افراخته وآتش قتال افروخته برساحل بحر نهری ازخون روان و برروی هامون ازکشتها پشتها نمایان اشپخدر باگروه بی حد ومر عرض تیغ آبدارمبارزان شیرشکاروجمعی کثیر نیز گرفتارقید اسار و بقیة السیف قرین خذلان وخسارازروی بحرپی سپر طریق فرار گشتند و بغیر معدودی از ایشان که راه گریز برایشان بسته ومحافظت جان را درحصار گنجه وتفلیس نشسته اند دیگر نشانی از ایشان درین حدودسامان نیست ونظر باینکه عساکرمنصورهٔ آن دولت حال نیزدرولایات روس متوقف ومترصد ستیزوآویزند ومبارزان خصم اندازازین طرف نیز درین سرحدات باتیغهای آخته رایت کینه جویی افراخته اند سزاوار آنست که اولیای آن دولت درتتمیم عزیمتی که تصمیم خاطر کرده اند کوشیده کاردشمنان را ساخته وخاطر ازمهم ایشان پرداخته دارند وهرگونه امری که انجام آنرا درعهدهٔ اهتمام کارپردازان این دولت جاوید فرجام مناسب دانند رجوع فرمایند که ازین طرف بهیچ وجه مانع وعایقی درشروع بکارپیکار نیست وچون این معنی نیز سامعه افروز اولیای این حضرت گردید که درین اوقات که کارگزاران آن شوکت رایت عزیمت بولایات روس افراشته وایشان را از تعرض سرحدات ممالك ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالك گنجه وگرجستان را ازاولاد ارکلی خان والی گرجستان و جواد خان حاکم گنجه خریده و بدان جهت متعرض گردیده اند اولا اینکه معاملهٔ طایفهٔ مزبوره خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای و رویتست وبرفرض وقوع بر هر صاحب بصیرت ببدیههٔ عقل روشن و مبرهنست که مبایعهٔ ملك با مالکست نه با زارع و دشتبان و اختیار گله با صاحبست نه با شبان و

قطع نظر از این مراتب هر بیعی را بهایی لازم وسزاوار همهٔ دور و نزدیك ظاهر و هویداست که بهایی که درازای این معاملهٔ ادعایی باولاد ارکلی خان وجواد خان رسیده همینست که گرگین خان پسر بزرگتر ارکلی خان ازجام قهر ایشان شربت زهرچشیده وجواد خان حاکم گنجه از تیغ بیدادشان ساغر مرگ کشیده و بقیهٔ اولاد ایشان برخی در ولایات روس محبوس و بعضی دیگر از خانه و وطن ومحل و مسکن نومید ومایوس معتکف این آستان شوکت مانوس اند اگرچه بعنایت الله و تاییده تیغ ستم سوز وخنجر برق افروز دلاوران فیروز درطی این دعوی برهانی قاطع و آیتی ساطعست وعنقریب جواب ادعای باطل و افترای بیحاصل ایشان را خواهد داد اما تمنی آنست که کارفرمایان آن دولت بملاحظهٔ موانست جانبین کیفیت این افترا و بطلان این ادعا را بر پیشکاران هریك از سلاطین سکندر تمکین ممالك فرنگ که با امنای آن دولت رابطهٔ دوستی والفت داشته باشند مکشوف دارند تا اولیای این حضرت در تلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق بجهت ستیزه جویی و نفاق و شکستن عهد ایتلاف وتجاوز از سنن اسلاف که مخالف سیر وسلوك دادگستری و منافی رسم و آیین شهریاران عدل پرورست منسوب نگردیده معلوم همکنان آید که مبادرت بخلاف از طرف ایشان بوده است وهرگاه امنای آن دولت را ممکن شود که درین باب از کارگزاران شهریاران با فرهنگ ممالك فرنگ که با ایشان الفتی دارند حجتی مسجل ممهور مبنی بر بطلان حجت ایشان صادر نموده ارسال نمایند نهایت محبت و وداد و غایت یکرنگی واتحاد خواهد بود . ترقب از مخایل صفات وحامد اخلاق خسروانه چنانست که همه اوقات از بهارستان مودت وموالات رایحه بخش موافقت و مصافات بوده از رشحه فشانی نیسان خامهٔ دوستی ختامه ٔ راوت افزای بوستان مطابقت و ولاگردند و بترسیل رسل ورسایل دوستانه مشید مبانی یگانگی و وداد و مشدد ارکان یکرنگی واتحاد گردیده بنای موانست را محکم فرمایند. باقی پیوسته اعادی دولت جاوید مدت مقهور ورایت فیروزی آیت درمعارك دشمن کشی مظفرومنصور باد .»

این نامه که سند بسیارجالبی ازاوضاع آن زمانست پیداست که درسال ۱۲۱۹ قمری مطابق با ۱۸۰٤ میلادی یعنی همان سال اول نخستین جنگ ایران و روسیه نوشته شده است. درین جنك فرمانده سپاه روسیه ژنرال تسیتسیانوف (۱) نام داشته که بازرس کل ارتش روسیه بوده است . کلمهٔ انسپکتور(۲) فرانسه درزبان روسی «اینسپکتور» خوانده می‌شود وممکنست که درآن زمان عوام روسیه «اینشپکتور» تلفظ می کرده باشند واین کلمه در زبان عوام ایران «اشپختر» وحتی «اشپخدر» شده است و در

---

(۱) Tsitsianof (۲) Inspecteur

آن زمان همه اورا اشپختر واشپخدر نامیده‌اند . ژنرال تسیتسیانوف با لشکری انبوه وارد ناحیهٔ باکوشده ودردریای خزر نیز ناوگانی ازو پشتیبانی می کرده است و قسمت عمده آن ناحیه را بهمین وسیله تصرف کرده بود . درماه ذی‌الحجهٔ آن سال که زمستان بسیارسختی بود هنگامی که بشهر باکو نزدیك میشد در میان برف و باران بسیار سخت عدهٔ بسیار ازچهارپایانی که توپخانهٔ اورا می بردند در راه تلف شدند وچون راهها بسته بود وخوراك کم شده بود لشکریانش درمضیقه بودند ووضع بسیاربدی پیش آمد .ژنرال تسیتسیانوف سخت نگران بود چه بکند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی که از جانب ایران حکمرانی باکو را داشت وحسینقلی خان قاجار که ازتبریز با لشکریانی بیاری او آمده بود وایشان هم گرفتار همان دشواریها وسرما شده بودند قرار گذاشتند در بیرون شهر ملاقات کنند وقراری درمتارکهٔ جنگ بگذارند. حسینقلی خان نقشهٔ خاینانه‌ای کشید وچون قرار گذاشته بودند که تنها و با دوسه تن ازهمراهان خود بروند وی ابراهیم خان عم زادهٔ خود را همراه برداشت وچون ازشهر بیرون آمدند وبژنرال تسیتسیانوف رسیدو بنای گفتگورا گذاشتند ژنرال روسی با اطمینان تمام گرم گفتگو بود ومتوجه خطری نبود وهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد ابراهیم خان با تفنگی که در دست داشت تیری ازپشت سر باوزد و گلوله ازسینه‌اش بیرون رفت و بروی درافتاد و سراورا فوراً بریدند و باکمال عجله بطهران بدربارفتحعلی شاه فرستادند و باکمال شتاب بطهران آوردند و فتحعلی شاه درموقع ورودآن سر بریده بسلام نشست و شهرطهران را چراغان کردند و چون بمنتهای شتاب آنرا بطهران آوردند ازآن روز درزبان فارسی مثل شد که «مگر سراشپختر می آوری ؟».

پیداست که این نامه را عباس میرزا پس ازین واقعه درآغازسال ۱۲۲۰ قمری بناپلئون نوشته است. نیز پیداست اشاره‌ای که درین نامه بشکست روسها در برابر ناپلئون هست مقصود جنگ معروف اوسترلیتز (۱) است .

بجز نامه‌ای که پیش ازین انتشاریافت عباس میرزا نامهای دیگر بناپلئون نوشته ونسخهٔ اصل سه نامهٔ دیگر اودر بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست ، یکی از آنها بدینگونه است :

« داوردانا زورمندتوانا پادشاهیست که بقدرت بالغهٔ ازل هست ازنیست آفریده و بقوت کاملهٔ لم یزل بسیط افلاك برگرد کرهٔ خاك کشیده ، بهر کیشی پیغمبری درست اندیش فرستاده وبهر ملکی ملکی را تاج وافسرداده ، برهمگان قادروفایق ، برهمه سابق واز همه لاحق ، حمدش واجب برهمه کس ، شکرش لازم درهرنفس ، مقصود ازکعبه وکلیسیا

(۱) Austerlitz

معبود عابد وترسا ، ازهمگان بی نیاز و برهمه مشفق ، ازهمه عالم نهان وبر همه پیدا ، لاتعد کرائم افضاله ولا تحصی مخایل جلاله . ار آن پس که نسیم دلاویز کلك گوهر بیز غنچهای دلارای شکر وثنارا برگلبن بیان حقیقت نما شکفتگی ونما بخشید عندلیب جان فریب زبان بمنطقی فرینبده ترازتاب سنبل شاداب ونرگس نیم خواب درگلزار ثنای خدیو کشور گشا ملك ملك ستا جهانجوی جهاندار مظهر صنع کردگار اسکندر خصال فیلقوس بادانش وهوش افراسیاب سخت کوش لنگر سفینهٔ جلال گوهر میحط اقبال بدرفلك شهریاری صبح افق تاجداری شمع بزم افروز انجمن سروری سروسرافراز بوستان داوری قوی بخت عدو بند خدیو آسمان تخت زورمند صدر نشین ایوان وفا جرعه نوش بزم صفا خسرو نصرة یاب دولتیار سایهٔ مبسوط آفریدگار امپراطور افخم عم کیوان قدر انجم حشم دام اقباله، نغمه سنج وزهره ساز وبذله گوی وترانه پرداز میگردد که: چون صفای خاطر وفواد و وفاق دوشوکت ابدبنیاد متقضی آنست که همواره از دوجانب همای عزم سفرای سخن پرداز ودرهای مراسلات مطابقت طراز باز بوده ، امنای حضرتین ومشیران شوکتین از کار وکردار یك دیگر قرین آگاهی واستحضار باشند وبملاحظه این حسن دوستی وولا هرگاه بریدی عازم آستانهٔ علیا شده طایردل بشوق استکشاف اخبار بهجت آثار آن دولت پایدار بال افشان گردیده وضمیر هوش ربای بلبل شوق از شاخسار ضمیر بگوش زمزمه نیوش رسیده ، لهذا درین اوقات مشحون بمسرت که حامل نامهٔ موافقت ختامه میان بیندگی حضرت بسته وطریق مسارعت گشاده داشت خانهٔ اشتیاق نیز بامداد مداد وداد بر اوراق این مراسلهٔ الوفاق مختصر مراسم شوقمندی راباطیب عبارات واحسن اشارات واتم معانی واخص الفاظ نگاشت ونقاب احتجاب ازرخسار حسنای مدعا فروگذاشت بمیامن تأییدات آفرینندهٔ خورشید وماه بخواست دل مهر پرور آن خسرو کیوان پایگاه روزگار فرخنده آثار این دولت پایدار بکام وهمهٔ مهام ملکی وملکی بروفق مرادومرام میباشدواگرچه آلات وادوات قهرونکال عساکر روس بروجه دلخواه میسر ومقدور گشته وسواران بهرام سوز وپیادگان آتش افروز سپاه ظفر همراه نیز بمقتضای غیرت ومبتغای حمیت چون شیران نر وپلنگان کینه ور دامن همت برکمرزده مترصد ومنتظر می باشند که بمجرد آنکه اشاراتی اظهار شود اقدام بکار پیکار نمایند وبا دم تیغهای تیز وخنجرهای خونریز وتوپهای البرز کوب آیت رستاخیز ظاهر وآشکار دارند ، لیکن چون میان دولت دائمة القرار فرانسه وروس سازش والتیامی استقرار یافته ومیان این دولت علیه ودولت انگریز بنابر دوستی دولتین فرانسه وایران آتش دشمنی بالا کشیده وباین مراتب اکنون کاوش با آنها اولی می نماید اولیای آن دولت جاوید بنا حالی در مجادلهٔ با روسیه تأملی دارند ، تا بعدها که از طرف مستلزم الشرف آن خسرو انجم سپاه نظر بعهد نامهٔ مهورهٔ میانهٔ

دولتین خبری محقق رسد بآنچه آن خدیو نیکونهاد بنا و بنیاد گذاشته باشند از آن قرار معمول دارند . بالجمله اکنون بمیامن اهتمام آن خسرو گردون احتشام رزم پیادگان مریخ انتقام فرانسه درعساکر ظفر شعار ایران انتشار یافته واز عالیجاهان صداقت آگاهان موسی لامی (۱) وموسی وردیه (۲) دراشاعه و تنظیم نظام مزبور جهد موفور بظهور رسیده و یقین کامل حاصلست که اگر بازمیان عساکر این دولت وسپاه روس درهای جنگ وجدال بازشده کار بپیکار انجامد در همان حملهٔ اول از صدمت شیران حمله ور و هژبران پرخاشخر روسیه پریشان ومستأصل و گرفتار دام اجل گردند واگر بنا بر شرط وعهد آن خسرو همایون مهد دشمنی ایران و روس بدوستی مبدل و کاوش با آنها بسازش محول گردیده مبارزان فیروزمند ایران را از کارجنگ با روسیه فراغی حاصل باشد باز آثار مهابت و مردانگی وشجاعت این لشکر درجنگ دیگر دشمنان دولتین ظاهروجلوه گر خواهدشد ودرهرحال خاطر آفتاب مظاهر آن عم فرخنده مآثر از حسن تجلدودلاوری ایشان باتم وجوه خشنود خواهد گشت وصداقت آگاهان زیدتی الاقران موسی لامی وموسی وردیه وسه نفر دیگر که همه کردار ایشان درین مدت مقرون بصواب و موافق رضای خاطر اولیای این دولت ابد انتساب بوده مورد نوازش آن خسرو کامیاب ومنصبی تازه مخصوص خواهند شد . تمنا از رشحات سحاب قلم عطوفت رقم که بوستان آمال دوستان را تازه وخرم سازند. تا تیر وناهید وماه و خورشید در خشانست اختر دولت از مطلع کامرانی درخشان باد ».

پیداست که این نامه را عباس میرزا نایب السلطنه پس ازصلح ناپلئون با روسیه در تیلسیت (۳) که در ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۲ رجب ۱۲۲۲ امضا شده ودیگر ازایران دربرابر روسیه حمایت نمی کرده نوشته است . درین موقع هنوز ژنرال گاردان درایران بوده ودوتن از افسرانی که با وی بایران آمده بودند لامی سروان مهندس و وردیه سروان پیاده نظام که با سه تن دیگرمامورخدمت عباس میرزا شده بودند درلشکرگاه وی درآذربایجان بوده اند. نیز پیداست عباس میرزا بیم آن داشته است اینك که ناپلئون با روسیه صلح کرده اجازه ندهد که افسران فرانسوی درارد وی وی با روسیه جنگ کنند واین نامه را بهمین اندیشه بناپلئون نوشته وازواجازه خواسته است که این افسران درلشکر - گاه وی بمانند ودرضمن برای ایشان ترفیع درجه خواسته است .

تانکوانی (٤) مترجم سفارت فرانسه وهیئت نظامی گاردان که پیش از آن هیئت بفرانسه باز گشته است درسراسر سفری که بایران کرده بیکی از آشنایان خودخانم ث.ب.(٥)

---

(۱) Lamy (۲) Verdier (۳) Tilsit

(٤) Tancoigne (٥) C. B.

یك سلسله نامهایی نوشته که در دومجلدبدین عنوان: «نامهایی دربارهٔ ایران وترکیهٔ آسیا از ژ . م . تانکوانی - چاپ پاریس دردومجلد ۱۸۱۹ (۱) »انتشاریافته است .در مجلد دوم‌این کتاب درصحیفه ۱۶۳ درنامه‌ای که ازلشکرگاه‌عباس میرزادرتبریز دردهم ژون ۱۸۰۸ (۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) نوشته می گوید: «افسران فرانسوی وابستهٔ بخدمت شاهزاده عباس میرزادوتن‌اند، آقای وردیه‌سروان‌پیاده‌نظام وآقای‌لامی‌سروان‌مهندس. سه‌افسرجزء پیاده نظام درعملیات مهم معاونت‌آقای وردیه را دارند . یکی ازهمکاران من‌آقای ژوانار(۲) بعنوان مترجم دولت ساکن تبریزست ».

سپس درپای صحیفه علاوه کرده است : «آقای وردیه چنانکه سابقاً گفته‌ام امروز نایب سرهنگ‌درفوج اندرولوار(۳) وآقای‌لامی‌نیز نایب سرهنگ فرمانده‌دستهٔ مهندس لیل(٤) درایالت شما لیست.سه افسرجزءپیاده‌نظام درباز گشت ازایران افسرشده‌اند».

نامهٔ دیگرعباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون که نسخهٔ اصل‌آن دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست بدین‌گونه است :

« برآیینهٔ‌رای جهان‌آرای خسرومملکت فزا خدیو کشورگشافیلفوس‌بادانش‌وداداسکندر برترمنش زمین‌قرارآسمان‌مدار کیوان فرمشتری سیرمریخ مخبرآفتاب‌موهبت ناهیدعشرت عطارد رقم ماه علم انجم حشر ثریا افسر لنگر سفینهٔ جلال موجهٔ لجهٔ اقبال‌روزگار نامیه تاب داورکامیاب یگانهٔ دهر ودور ایمپراطورنیکواطوار عم تاجورهمایون اختردام‌اقباله منطبع ومرتسم‌می‌دارد که چون بارادهٔ‌داور بیچون ازبدو دوستی‌این دودولت‌روزافزون تاکنون همواره برمراتب مطابقت افزوده بینهما مودت باطنی بی اختیار ظاهر میگردد درین اوقات بهجت‌نشان وزمان سعادت اقتران که فطانت پناه کیاست همراه زبدةالاکفاء والاشباه موسی وردیه روانهٔ‌آستانهٔ شوکت عظمی بود اظهار موالفت را بهانه نمود و بتحریر این موافقت نامه پرداخت وچون مشارالیه دراوقات توقف این‌حدودمجاهدموفور درتعلیم وتنظیم سربازان این دولت بظهور رسانید و تلافی خدمات او موقوف بشمول عواطف بی نهایت اعلیحضرت ایمپراطوریست لهذا توقع از کرایم اطوار شاهانه چنانست که مومی الیه را بعنایتی خاص مخصوص دارند و این نیازمند را نیز بمقتضای ملکات شاهانه از ارسال نامهای همایون ومژدهٔ فتوحات لشکر نصرت نمون مسرور و خرسند دارند . تاانجمن‌سپهر آراسته‌بماه ومهرست همواره مراد خاطر عظمت‌ذخایرمدار دور سپهر باد » .

---

(۱) Lettres sur la Perse et la Turquie d' Asie par J . M . Tancoigne, 2 vol . Paris 1819 .

(۲) Joinnard (۳) Indre et Loire (٤) Lille

پیداست که این نامه را عباس‌میرزا پس از نامهٔ سابق‌ودرزمانی که وردیه میخواسته است ازلشکرگاه وی بفرانسه بازگردد در توصیهٔ او بناپلئون نوشته است . ازین نامه برمی‌آید که وردیه پیش از آنکه ماموریت‌گاردان بپایان برسد وپیش از آنکه گاردان در۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با۸ربیع‌الاول ۱۲۲٤ از ایران بیرون برود از لشکرگاه عباس میرزا بفرانسه برگشته است .

پیش ازین اشاره رفت دردهم ژون ۱۸۰۸ مطابق با۱۵ ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ که تانکوانی از راه تبریز بفرانسه باز می‌گشته وردیه هنوز درتبریز بوده است پس وردیه در میان این دوتاریخ یعنی۱۰ژون ۱۸۰۸ یا ۱۵ربیع‌الثانی ۱۲۲۳ و۲۳ آوریل ۱۸۰۹ یا ۸ربیع الاول ۱۲۲٤ ازتبریز رفته است و این نامه راهم عباس میرزا در همین زمان بناپلئون نوشته است .

آخرین نامه‌ای که نسخهٔ اصل آن ازعباس میرزا بناپلئون دربایگانی‌دولت‌فرانسه باقیست بدین گونه است :

« منت خدای را عزوعلا که هرچه هست ازگاه‌الست‌دست اطاعت بعهدعبادتش‌داده وذوات ذرات از بالا وپست گردن طوع بطوق عبودیتش نهاده ، دارندگان عهدش رااز درستی وعدش عیشها مهنا آماده ومهیاست وپذیرندگان پیمانش را از ترادف احسانش تزاید دولت‌ونعم بی منتها ، بهر دینی پیغمبری امین فرستاده‌وبهر ملکی ملکی با تاج و نگین ، دلها را ازو علاقهٔ الفتست وجهانرا ازوپیوند محبت ، رستگاری ده راستکاران، فزونی بخش درست گفتاران ، دانای هر پنهان وپیدا،آفرندهٔارض وسما ،

اول او اول بی ابتدا　　آخر او آخر بی انتها
نیست خدایی بجزو بی‌نیاز　　اوست خداوند خداوند ساز

برمرآت پاك وصفحهٔ تابناك ضمیر منیر پادشاه کشورگیر، ماه افسر گیوان‌سریر، مجره کمند ثریا علم ،آسمان موکب انجم حشم ، بنیان بـا احسان مجدواجلال ، دریـای طوفان زای نجدو واقبال ، برنس افراز دیر نبالت و برتری ، صلیب آویز جیب جلالت وسروری ،آفتاب مشرق دولت وتاجداری، سایهٔ‌خورشید شهامت وشهریاری، خسروخصم انداز ، خدیوگردن فراز ، اسکندر جهان‌گرد ، دارای پسندیده عهد ، ایمپراطور اعظم نامدار عم اکرم کامگار که همواره مظفر ودولتیار باد منطبع ومرتسم میدارد که‌امروز برهمهٔ جهان روشن وعیان وبرهرصاحب بصیرتی واضح ونمایـانست که دوستی والتیامی که میانه دولت فرانسه وایـران استحکام یافته اساسیست پابرجاکه بنیانش از صدق و صفاست وارکانش از وفاق ووفـا ، شرایبست صاف که مذاق‌جان‌ازآن‌دردخلاف‌نچشیده ورشته ایست محکم که دیدهٔ امتحان درآن نقص پیوندندیده ، دلهای جانبین ساغریست‌از

بادهٔ محبت لبریز ومحبت طرفین باده ایست در بزم وفا نشانه ریز ، ارادهٔ ازل این دو دولت پایدار را بیکدیگر پیوسته وعلاقهٔ لم یزل میانهٔ این دو عقد مطابقت بسته، بنای این الفت مصون از رخنهٔ کلفت آن واینست و گلزار این مودت آسوده از دستبرد هر گلچین وچنانکه از اوضاع این حدود وتحریرات مجدت ونجدت پناه نبالت وجلالت انتباه اختیار الابرار والامراء جنرال غاردان خان(۱) وتقریرات کیاست وفراست اکتناه مهندس هوشمند آگاه موسیو لامی بر رای ملك آرای او معلوم وهویدا خواهد شد، اگر روزی بنا بر مصلحتی تأسیس اساس مواساتی با انگریز شده باز بملاحظه اینست که درین مدت از آن طرف همت بلند آن خسرو ارجمند با نتظام مناظم اسپانیا ودیگر امور مقصور بوده وفرصتی ننمودند که بمقتضای عهد مودت میان دولت ایران وروس دفع مواد خصومت فرمایند وازین طرف نیز الی الان فراغتی از مجادله وستیز روسیه دست نداده که بفراغ خاطر ووسع بال ابواب باس ونکال بر چهرهٔ فتنه انگیزان انکریز گشایند واگر چه اطمینانی تمام براستی گفتار ودرستی کردار آن خسرو اسکندر احتشام حاصل ویقینی کاملست که خلاف عهد مودت وایتلاف از طرف زاهر الشرف ایمپراطوری نسبت بـاین دولت ظاهر نخواهـد شد لیکن چون بمشاغل چند که شاغل همت بلند آن شهریار نیکوکار بوده هنوز اثری از عهد دوستی ظاهر نگردیده سواران جرار وسربازان آتشبار این دولت پایدار نیز که نمودار آتش وآبند بادلهای قوی حفظ سرحدات مملکت را از تعرض روس وانگریز مهیا وآماده اند که ازهر طرف آتش بلایی شعله ور گردد بآب تیغ آتشبارش فرو نشانند و ازهر سوسیل بلایی منحد رآید بـا سد آهنین حسامش منصرف سازند ومترصدست که عنقریب آثار مودت از طرف اشرف ایمپراطوری ظاهر گردیده فوایدی که برای دولتین فرانسه وایران درضمن این مطابقت متصورست جلوه گر وآثار آن فایض ومنتشر شود وچون فطانت همراه زبدة الاشباه مهندس کار آگاه موسیو لامی درین مدت بمقتضای اتحاد دو دولت فرانسه وایران رنج ومشقت بی نهایت درخدمت محوله بخود کشیده مترقبست که محض یگانگی دولتین او را بزیادی جاه ومنصب مخصوص فرمایند که نشانی از غایت مواحدت دو دولت خواهد بود وهمه اوقات نیز مترصدست که ازمژدهٔ فتوحات لشکر منصور خاطر هواداران راخرم ومسرور سازند . تا آسمان محیط زمین را آرایش ازاردی بهشت وفروردینست تخت فیروزبخت دولت ازوجود همایون باتزیین باد ».

پیداست که این نامه را هم عباس میرزا نایب السلطنه در توصیهٔ لامی سروان مهندس که ازطرف هیئت نظامی ژنرال گاردان مامور لشکرگاه او در آذربایجان بوده است درموقعی که وی از نزد او بفرانسه بازمی گشته نوشته است. چون درین نامه عباس میرزا می کوشد از نزدیك شدن ایران با انگلستان وتجدید روابط که برای رضای ناپلئون قطع

(۱) پیداست که مراد ژنرال گاردانست

کرده بودند عذرخواهی کند واین کار را توجیه کند پیداست که این نامه را پس ازین واقعهٔ نزدیکی با انگلستان نوشته‌است. همین نزدیك شدن با انگلستان وتجدیدروابط سیاسی باآن کشورسبب شده است که ژنرال گاردان ظاهراً منتظراحضارخود از پاریس نشده و بمیل خودازایران بیرون رفته وهمین کاراو بر ناپلئون گران آمده و درزمانی که بفرانسه رسیده مغضوب شده‌است. ناچارلامی هم که جزوهیئت نظامی وی بوده وپس از بازگشت او نمی‌توانسته است در ایران بماند با گاردان بفرانسه برگشته است. گاردان در روز ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق بـا ۸ ربیع‌الاول ۱۲۲٤ ازخوی که آخرین شهر سر حدی ایران بوده است از راه تـرکیه بفرانسه بازگشته و قهراً لامی هم درهمان‌روز با وی ایران‌را ترك کرده است. پس این نـامهٔ عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون نا چارمی بایست در همان زمانها نوشته شده باشد و درموقعی که لامی خدمت وی را ترك کرده این نامه را نوشته وازوی بناپلئون سفارش کرده و حتی ترفیع درجه برای اوخواسته‌است.

ازان پس دیگر روابطی درمیان فرانسه وایران نبوده وتا زمان محمد شاه آمدو شد درمیان ایران و فرانسه قطع شده بود و ناچار نامه نویسی از دو طـرف هم متروك مانده است وممکنست که این نامه آخرین نامهٔ عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون باشد.

مکاتبه صدراعظم ایران بادربار فرانسه

روابط ایران با فرانسه تنها چهارسال وچند مـاه ازاواخرسال ۱۲۱۹ مطابق با ۱۸۰۵ تا اوایل سال ۱۲۲٤ مطابق با ۱۸۰۹ ادامه داشته‌است. درسراسراین مدت میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بوده است زیراکه وی در ۱۲۱۵ پس از عزل ومجازات دیدن حاج محمد ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی بدین سمت برگزیده شد و تا ۱۲۳٤ که درگذشت درین سمت باقی بود.

میرزا شفیع هم مانند فتحعلی شاه وعباس میرزا با دربار فرانسه مکاتبه داشته و نامه‌هایی بوزیران دربار ناپلئون نوشته است. درمنشات نشاط (۱) نسخه‌ای ازنامه‌ای هست که نشاط ازجانب وی بوزیراعظم فرانسه نوشته وبدین گونه است:

«ازجانب صدراعظم میرزامحمدشفیع بوزیراعظم فرانسه نوشته: لالی مدح وثنایی که ازبحارصدق وصفا غواص‌وادش برکنارگذارد وشکوفهٔ شکفتهٔ مهرو ولایی که‌دراشجار عهد و وفا نسیم بهاراتحادش ببارآرد نثاربزم حضورآن صدرآرای محفل صدارت قـدر افزای مسند وزارت ناظم مناظم جهان واقف مصالح پیدا و نهان فرخنده وزیری نظیر

(۱) ص ۱٤۸ـ۱۵۰

فلاطون‌فطنت ارسطو ضمیرمشیر مشتری‌رای مهر اندیش هارون موسوی دست عیسوی کیش وزیرمعظم مکرم ودستوراعظم اکرم افخم که تا فلك را مدارست وزمین را قرار پیشگاه آمالش موقف مامول ومسیرحصول باد ساخته، مکشوف رای دقیقه‌آرای گرامی میدارد که چون بنیروی لطف خداوند بیچون و چند و پرتومهرداور یکتای بی مانند خداوندان‌دودولت ابد پیوند چندان که باید بساط یکدلی ویگانگی افگنده وگسترده و شاهد یك جهتی ودوستی را بی‌پرده بمحفل شهودآشنا وبیگانه‌آورده‌اند ماکه بندگان بنعمت پرورده‌ایم وزنارچاکری را زیورمیان و جان کرده همان به‌که بنیروی خداوندان خویش‌بایك‌دیگردمساز ودرهرکارهمداستان وهمرازباشیم‌وازهردوجانب پیوندانديشهای مودت و رشته یك جهتی را محکم بسته واین رشته را تـا ابد پیوسته داریم ، تا پیونـد امید بدخواهان ازهم‌گسسته‌گردد وشیشهٔ اندیشهٔ دشمنان درهم شکسته . لهذا درین‌اوان خجسته که‌عالیجاه عسکرخان بجهة رساندن‌نامهٔ همایون اعلی‌حضرت قدرقدرت قضاسطوت فلك سریرملك ضمیرسیاره خدم ستاره حشم مهرهمم ماه علم ابرکـرم بحرشیم پادشاه ظل‌الله جهان پناه روحی فداه‌راه سپارآن سوبودلازم افتادکه این هواخواه‌نیز بدستیاری خامه‌آهنگ نامه سازد وبشرح برخی ازرازهای یك جهتی پردازد . بران فروزنده مهر سپهرفطانت این نکته پوشیده‌نماندکه درین سال‌اولیای دولت روس در بساط مراودت‌با کارگزاران این دولت محروس برسازجنگ وجدال ازآهنگ مدارا وامهال پردهابسته وبپای تردد بریدوسفیر رشتهٔ دستان وفریب را بهم پیوسته ، دربستن میثاق و عهد دست سعی وجهدگشاده وشکستن ساغرلبریزجنگ را بسنك مدارا ودرنگ آماده بودند واز کارگزاران این دولت جزین خطابی وجوابی نشنودندکه ما را با اولیای دولت جاوید مهد فرانسه عهدیست که تا درانجمن سپهرمهرگردانست گرد خلاف‌آن نگردیم واگربر خلاف عهد همه شهدست ننوشیم و اگر با رضای ایشان همه زهرست بجهـد در طلب آن کوشیم، اگرازما رسم مواسات جویید نخست درطریق‌متابعت‌آن‌دولت پویید، اگرنه‌ما را دربساط الفت‌با شما جزسازجنگ نیست وسوزن پیوند ما جـزسنان وخدنگ . مجملا خطاب ایشان را از ماجـواب صواب جزین نیست ،سخـن‌همینست که‌گفته‌ایم:با دوستان آن دولت دوستیم وبا دشمنان دشمن وایـن معنی بر مـاروشنست که اولیای‌آن دولت که صدرنشینان بزم دانش‌وهوش ودرسپهرفرزانگی هریکی را روانی آگاه تراز سروشست نیزدرمعاملهٔ دوستان‌ودشمنان پیشنهاد خاطرجزین نخواهد بود که هریك ازین سه دولت علیهٔ ایران وروم‌و فرانسه درصلح و جنگ و شتاب‌ودرنك‌یك جهت و یك رنگ باشند ، زیراکه اگرباخصم راه جنگ‌جوییم اجتماع واتفاق مایهٔسستی و فتوردشمنانست و اگر احیانا طریق صلح جوییم نیزموافقت‌ما یکدلان باعث سختی ودرستی پیمان وایمان، باید

اساس کار را ازین نکته قیاس گیریم که آب وخاك وبـاد که سه رکن از ارکان چهار گانهٔ جهانند با یك دیگر اتفاق دوگانه وسه گانه توانندو در کنار رکنی دیگر که آتشست اگر باجتماع نشینند زیانی نبینند چون درمزاج انسان که حاصل ازامتزاج هرچهارست و متنتج فواید وزواید آثارولی آب اگر بی‌همراهی اصحاب باآتش پیوندد یا خاك نقش این هوا بندد یکان ودوگان راه این سودا پویند بجز نقص وزیان سودی نجویند ، اگر صلحست ازمصلحت کارهم نگذریم واگرجنك آریم طریق ستیزه نیز بموافقت هم بسپریم. امید که تا رهبان فلك هرصباح درمسدس جهات مفتح بابست ابواب فتح و فیروزی از شش جهة بر چهرهٔ اولیای دولتین علیتین بازودشمنان را برپیشگاه این دو حضرت آسمان طراز روی تضرع و نیاز باد ».

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع بوسیلهٔ عسکرخان سفیردوم فتحعلی‌شاه دردربار ناپلئون برای وزیراعظم فرانسه فرستاده است. این نامه درزمانی نوشته شده است که دربار روسیه مایل بوده است با ایران صلح کند تـا ازسوی ایران دیگر گرفتـاری نداشته باشد ودراروپا دستش بازشود . منتهی ایرانیان شرایط صلح روسیه را که نگاه‌داشتن نواحی تصرف شده بود نمی‌پذیرفتند وامیدوار بودند با عهدی که با ناپلئون دارند وی روسها را مجبور کند که مطابق میل ایران صلح کنند.

درمنشات نشاط(۱) بازنامه دیگری هست که پیداست ازجانب شاه یا صدراعظم بیکی ازوزیران فرانسه نوشته ودرآن نسخه تنها آغاز نامه راضبط کرده و بقیهٔ آنرا حذف کرده‌اند وبدین گونه است :

«عنوان مراسلهٔ یکی ازوزرای فرنگست: لمعات ثنایی که شعشعهٔ انوارش ضیابخشی انجمن مراودت وموالفت را شایسته آید ونفحات دعایی که اهتزاز آثارش ازصفحات خاطرها یکباره غبارخلاف دوستی زداید نثار منزل سروریعنی محفل حضورنورافزای دیدهٔ بصیرت واختباز ، لخلخه‌سای دماغ سلطنت واختیارقطب ومدارسپهرحزم وعزم باد ...»

بجزین دونامه که درمنشات نشاط هست نسخهٔ اصل چهارنامهٔ دیگـرازمیرزا شفیع خطاب بوزیران فرانسه دربایگانی دولت فرانسه درپاریس هست ازآن جمله این نامه است که میرزا محمد شفیع بدوك آرمان امانول دوریشلیو(۲) ازورای ناپلئون که بعدها وزیر لویی هجدهم شد نوشته است :

«وزارت وجلالت مآب فخامت ومناعت اکتساب مجدت ونبـالت انتساب وموافقت

---

(۱) ص ۱۵۲

(۲) Duc Armand - Emmanuel de Richelieu

آداب زبدةالوزراءالعیسویه دوست مکرم‌مهربان وزیراعظم‌دولت بهیهٔ‌فرانسه‌راهمواره رای رزین درنظم مهمات دولت ملك‌آرا وسرانگشت عقل دور بین در ضبط امورات ملك عقده‌گشا باد . بعد ازچهره‌آرایی عذارعذرای صفحه‌بزیوردعوات وافیات مکشوف رای دوستی‌آیات ومشهود ضمیر یك جهتی سمات می‌دارد که چون ازقدیم‌الایام مراتب محبت وموالات فیمابین دولتین جاوید علامات ایران وفرانسه منظور وهمواره رسوم مراودات ملحوظ خاطرالفت دستور ومدتی بود که این‌شیوهٔ مرضیه بالمره متروك‌وامنای آن دولت بهیه را ازخاطرمهجوربود لهذا درین اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه‌فخامت‌و مناعت اکتناه مجدت ونجدت‌همراه عزت وسعادت پناه زبدةالامراءالعظام مقرب الخاقان میرزاابوالحسن ایلچی بزرك دولت علیهٔ ایران از طرف قرین الشرف اعلی حضرت قدر قدرت دارا درایت شاهنشاه ظل‌الله‌عالمیان‌پناه‌روحی‌فداه مامور سفارت دولت‌سنیهٔ فرانسه می‌بود وملاقات آن جناب کفالت و وزارت مآب را ادراك می‌نمود میل خاطر مودت مظاهر بتجدیدرسوم‌مراوده‌ومخالطت قراریافته‌بتحریراین صحیفةالموالات مبادرت ورزید ودرتلوآن زبانزدکلك اظهارمی‌شودکه هرگاه اولیای آن دولت بهیه را اطلاعی‌ازمیل باطنی این دولت جاوید آیت برسوم مسالمت ومواحدت لازم باشد بعد از ورود عالیجاه مشارالیه معلوم ومشخص خواهد شد . چون بجزاظهارمحبت خاطرودرستی باطن وظاهر مطلبی نبودزیاده برین اطناب نورزیده طریقهٔ موالات مقتضی‌آنست که همواره بقاعدهٔ قدیمه‌ابواب مراودات را زیاده‌مفتوح ورموز ودقایق دوستی وموافقت‌را مشروح‌سازند».

میرزا ابوالحسن خان‌ایلچی که مامور رساندن این نامه‌شده‌است میرزا ابوالحسن شیرازی خواهر زادهٔ حاج ابراهیم اعتمادالدوله صدراعظم سابق بوده ونخستین بارکه بسفارت باروپا رفته دربیع الثانی ۱۲۲٤ مطابق با ماه ژون۱۸۰۹ بوده‌است . درین موقع دولت ایران روابط خود را که برای خاطرناپلئون با انگلستان قطع کرده بود هنگامی که ازپشتیبانی ناپلئون‌مأیوس شددوباره‌ازسر گرفت.دولت انگلستان‌هم‌سرهرفرد جونز(۱) نام را بسفارت بطهران فرستاد وچنانکه پس ازین درجای خود خواهد آمد عهد نامه ای پیش ازآمدن وی بسته شده بودکه درجنگ با روسیه دولت انگلستان‌یك عده افسر برای فرماندهی سپاه ایران بدهد وسالی یکصد و بیست هزار تومان‌نقدبدولت ایران کمك بکند . هنگامی که سر هرفرد جونز بایران می‌آمد دولت انگلستان حواله کرده بود این‌پول را از دولت هند بگیردو بدولت ایران‌بدهد .اما دولت هند ترجیح داد این پول را بتوسط وی نفرستد وهمان سرجان ملکلم‌سفیرسابق خود را باآن پول‌روانهٔ ایران بکند .

---

(۱) Harford Jones

این رقابت درمیان سفیر انگلستان ومأمورین انگلیسی هند که بسیار غرابت داشت سبب شد که هرفرد جونز اصرار کرد دولت ایران سفیری بلندن بفرستد ودربار فتحعلی شاه هم میرزا ابوالحسن شیرازی را که چندان مقام رفیعی دردربار نداشت باین کار انتخاب کردو پیش از روانه کردن لقب خانی باو داد وچند رشته مروارید گران بها وچند طاقه شال کشمیری فاخر ودو پارچهٔ مرواریددوزی ومرصع باهدایای دیگر باو سپرد که بدربار انگلستان ببرد وعهدنامهٔ جدیدی را که مطرح بود امضاء کند. ازین نامه پیداست که در آن موقع هنوز دولت ایران رابطهٔ دوستانه با ناپلئون داشته و با آنکه ژنرال گاردان چندی پیش بتعرض ازایران رفته بود دراوایل ربیع الثانی ۱۲۲٤ که میرزا ابوالحسن را بسفارت بلندن می فرستاده‌اند بوی دستور داده‌اند بدربار فرانسه هم برود و این نامه را میرزا محمد شفیع صدر اعظم بنخست وزیر آن زمان دوك دوریشلیو نوشته است که در عبور از پاریس میرزا ابوالحسن باو بدهد .

نامهٔ دیگری که بازاز میرزا محمد شفیع دردستست واصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریست نامه ایست که بوزیرامور خارجهٔ فرانسه نوشته است که همان شامپانیی(۱) سابق الذکر باشد ونسخهٔ آن بدین گونه است :

« عالیجاها بلندجایگاها جلالت ونبالت انتباها مجدت ونجدت اکتناها عمدة الکبراء الفخاما : چون بنای دوستی وسازش فیمابین دولتین علیتین استقرار پذیرفته وامر اتحاد ویگانگی بین الجانبین بنوعی که تصور سرمویی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته برهواخواهان هردو حضرت لازمست که یك دیگر را از اوضاع واخبار مملکتین اخبار ومطالب ومهماتی که دارند از روی کمال یك جهتی نگاشتهٔ خامهٔ اظهار دارند ، بنابرآن درین وقت که حامل مراسله روانه بود اظهار می شود که از قراری که معلوم گردیده و نوشته‌ای نیزازینارال فلدمارشال غراف گداویچ (۲) رسیده فکر وخیال جماعت روسیه آنست که حدود وثغورولایات روس وایران بعد ازمصالحه ازین طرف گرجستان وداغستان معین شود وحال آنکه برهمهٔ خلایق عالم ظاهرست که ازقدیم الایام ولایات مزبوره داخل خاك ایران وراس الحد ممالك ایران وروس ازآن طرف مزدوك بوده ، دوستدارجواب نوشتهٔ عالیجاه گراف گداویچ را بمشورت عالیجاه رفیع جایگاه عزت ومجدت دستگاه عمدة الکبراء المسیحیه جنرال غاردان (۳) خان مرقوم واین مطالب رابروظاهر ومعلوم ساخت که اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت پادشاه ذیجاه افخم شهریار با اقتدار اعظم ایمپراطور نیکواطوار فرانسه ازجانب مرحمت جوانب اعلی حضرت ظل الله پادشاه جهان

---

(۱) Général Feld - Maréchal Graf Goudowitch (۲) Champagniy
(۳) Général Gardane

پناه روحی فداه وکیل قرار داد امـور این ثغور وحدود را کفیلست،مادام که ازحضرت امپراطوری قرار داد امر ایـران نشود مصـالحهٔ این دولت علیـه بـاسردارجماعت روسیه امکان نخواهـد یافت و بهر چـه حضرت امپراطور معظم الیه مصلحت داند بنا گذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود وقبول خواهند نمود .طریقه آنست که درین وقت که عالیجاه‌رفیع جایگاه عزت وسعادت همراه فخامت ومناعت‌اکتناه عمدة الخواقین عظام عسکرخان از جانب دولت‌ایران‌وعالیجاه رفیـع جایگاه متـانت و فطـانت اکتناه نجدت ونبالت انتباه عمده الاکابر المسیحیه موسی کنت تالستای (۱) ازجانب روس در دارالملك پاریس هستند در حضور حضرت سپهر مرتبت امپرا طـور نیکـو اطوار اعظم گفت و شنیـد نموده قـرار مصالحـهٔ اصلیـه بـرای و ارادهٔ حضرت معظم الیه‌داده شود که هریك ازدولتین ایران وروس‌ملك قدیم خویش رامالك بوده ، تداخل درممالك یك دیگر ننمایندوچون‌وقوع این مصالحت و وصول خبرآن‌نظر ببعد مسافت طول خواهد داشت ورای وارادهٔ اعلی جاه بلند جـایگاه شهریار با اقتدار نیکواطوارامپراطوراعظم برآنست که نزاع وجدال فیمابین روس وایران که هردودوست دولت علیهٔ فرانسه می باشند موقوف باشد عالیجاه مجدت ونجدت انتباه فطانت وکیاست اکتناه شهامت وبسالت انتباه‌خلاصة الاکابرالعیسویه عمدةالاعاظم‌المسیحیه جنرال‌غاردان خان بوکالت این دولت با عالیجاه فراست وکیاست اکتناه موسی بارون وردیه (۲) با پولکونیك (۳) سفیرسردار روس قرارداد نمودکه ازتاریخ حـال الـی مدت یك سـال جنگ ودعوی ونبرد و قتال فیمابین منتسبان این دولت فیروزآیت بـا جمـاعت روسیه متروك وطریق مدارامسلوك باشد ، تا بعد از انقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحهٔ اصلیه ازپاریس رسیده خواهد بود . هروضع که اعلی جاه بلند پایگاه شهریار با اقتدار پادشاه نیکواطواراعظم فرانسه دام ملکه قرار داده باشند امنای دولتین ایران و روس همان قرارداد را قبول ومعمول دارند . خلاصه حالا وقتیست کـه حضرت امپراطورمعظم الیه ازعهدهٔ عهدی که با این دولت‌بسته برآید وامرحدود وثغورممالك ایران را موافق قاعدهٔ یگانگی وبرادری که با اعلی‌حضرت پادشاه ظل‌الله روحی فداه دارد منتظم نماید وبهیچ وجه مغایرت وجدایی میانهٔ دولتین‌فرانسه وایران نداندولوازم اجتهاد دراخراج جماعت روسیه ازین حدود بوضعی که خود متعهد گردیده بظهور رساند ونظر بمراتب نیك ذاتی که‌دارد دراتمام این امرساعی باشد و همه وقت باظهار مهمات و اعلام حقایق

---

(۱) Mr Çomte Tolstoy (۲) Mr : Baron Verdier

(۳) Polkovnik بزبان روسی بمعنی سرهنگست ومراد فرستادهٔ ژنرال گوواویچ برای گفتگو درمتارکه است

حالات خود پردازد والباقی ایام فرخنده‌فرجام بکام باد » .

پیداست که این نامه مدتی پیش از نامهٔ نخست نوشته شده است . بدین معنی که چون گودوایچ فرمانده لشکر روسیه در قفقاز پیشنهاد مصالحه و متارکه ای بایران کرده وسفیری بدربار فتحعلی شاه فرستاده است دولت ایران کوشیده است بتوسط ناپلئون دولت روسیه را وادار کند آنچه ازخاك ایران گرفته است پس بدهد . پیش ازین درصحایف ۱۲۵-۱۲۷ نامه‌ای را که گاردان از طهران در۲ ژوئن ۱۸۰۸ مطابق با ۷ ربیع‌الاول ۱۲۲۳ درهمین زمینه نوشته است انتشار داده‌ام و پیداست که‌این‌نامه درهمان حین می بایست نوشته شده باشد ومیرزا محمد شفیع هم ازسوی خود تاکید کرده‌است که درپاریس ناپلئون درمیان ایران وروسیه وساطت کندوعسکرخان سفیرایران درپاریس وکنت تالستوی سفیرکبیرروسیه در پاریس عهد نامهٔ صلحی درمیان ایران و روسیه ببندند. کسی‌را که گوداویچ برای مذاکره بایران فرستاده و درین نامه تنها درجهٔ او « پولکونیك» را معین کرده‌اندظاهراً همان‌نایب سرهنگ توپخانه بارون‌د ووردہ (۱) نامست که در نامهٔ گاردان بشامپانیی وزیر امور خارجهٔ فرانسه نام اوآمده است .

درمیان اسنادی که نسخهای اصل‌آنها دربایگانی دولت فرانسه در پاریس هست بازنامه دیگری ازمیرزا محمد شفیع صدر اعظم ایران خطاب بکنت دوشامپانیی وزیر امورخارجهٔ ناپلئون هست که متن آن بدین‌گونه است :

« تحفهٔ دعایی مستجاب چون رشته‌های گوهرناب وخوشهای درخوشاب رخشنده و فروزنده وهدیهٔ ثنایی مستطاب مانند زلف سنبل پرتاب وچشم نرگس نیم خواب زیبنده وفریبنده شایسته انجمن حضور فرخنده دستور ، واسطهٔ نظام مناظم امور ، رابطهٔ قوام مصالح جمهور، که‌نظم‌سلك ملك بنوك كلك گهربارش مربوطست وقرارکاردولت بخامهٔ بی‌قرارس منوط ، تواتر ترشحات‌ارقامش‌دوحهٔ صدارت را طراوت بخشای [وتراکم] سحاب اقلامش روضهٔ‌وزارت را نضارت افزای ، فکردوربینش نوردیده بینش ،رای نکته‌آرایش [گلگونهٔ] عذاردانش، بحرجلال راگوهرتابان، سپهراقبال را اخترخشان، گلزاروفا را غنچهٔ غناج، بازاروفاق را سرمایهٔ رواج ، وحید دهر ، فرید دور، فزاینده وزدانیدهٔ عدل وجور، دانای معانی نکته دانی، بانی مبانی مهربانی ، موسی‌شامپانی(۲) است ، که‌تا جهانست‌ازنیل‌امانی دوجهانی‌قرین شادمانی‌و کامرانی باد. بعداز شرح‌مراتب دعا برلوح صحیفهٔ مدعا می نگارد که: دیری گذشته وعهدی منقضی گشته‌است که‌عندلیب خوش نوای خامه برگلبن زیبای نامه منقاردستان سرایی نگشوده وشاهدان رازترك شیوهٔ غمازی نموده ، درپردهٔ نسارآسوده‌اند ،گلشن مراودات را دربسته است وطایر

(۱) Baron de Wrede (۲) مراد مسیوشامپانیی است

کاتبات را پرداده ،[خاطر] شوقمند که بمطالعهٔ نگاشتهٔ کلك [طوطی] آسای انس تمامی
شت در راه انتظار بازست و مرغ دل بهوای استعلام حالات نیکو علامات در پرواز ،
وقت سفیری ازسفرای آن حضرت سنیه ، یا بریدی ازجانب سنی الجوانب این دولت بهیه
زم آن صوب بـا صواب شده ، دوستدار بمقتضـای رسـوم دوستی درصـدد شرح حال و
تخباراحوال خجسته مآل برآمده ، بوسایل رسایل دوستانه ابواب مـؤالفت را مفتوح
شته است وهر بارفصلی دراشواق ضمیرمودت تخمیر را با تفاصیل مقاصد ومطالب بقلم
ه جهتی نگاشته ؛ نه جوابی ازجانب آن جناب واصل گشته و نه وقوفی برموجبات تاخیر
واب حاصل . قریب دوسالست که عالی جاه رفیع جایگاه ، شهامت [و] دلالت همراه ،
امت و نبالت پناه ، ابهت ومناعت اکتناه، عمدة الخوانین الکبارعسکرخان سالارعساکر
شار ازدربارسپهرمداراشرف اعلی مامور بسفارت آن ولا گردیده . ازین روخبری که
نج اثری باشد نرسیده، با آنکه بحمدالله تعالی ریاض موافقت دولتین راآغاز ربیعست
ناخ مواحدت حضرتین را برگ وسازی بدیع وخاطر مهرمایل را حیرتی کاملست کـه
آن همه گرمی بازارمرادت بسردی مبدل شده ودرین ظرف مـدت رسوم دوستی و
ستداری بکلی مهمل ومعطل مانده . شهریاران کامگار ،کـه هریـك را داغ اطاعت
ب جبههٔ سپهرست وحلقهٔ اطاعت آویزهٔ گوش مـاه ومهر، با یك دیگـرعهدی بستند و
ری پیوستند .از آن طرف عهد نامه ای همایون فرستادند و ازین طرف مهر قبول
ادند. اولیای آن حضرت وکالت این دولت را متکفل گردیدند و امنای ایـن دولت
طابقت باآن حضرت را متقبل.جزء اعظم این شروط وعهود بیرون شدن طایفهٔ روس از
ك این ملك محروس بود واتمام عهد پادشاهان کامران در عهدهٔ اهتمام وزرای کار
نست . درین صورت هرگاه ازان برادر مهرپرور ، که بساط آن حضرت رازیورست ،
لهٔ دوستانه شود از راه ورسم انصاف دورنخواهد بود . امروزآوازهٔ این عهد وفـاق
عرصهٔ آفاق مشهورشده، هرقدرتاخیردراتمام آن برود راه سخن مردم زیاده وازهرسو
انی بگفتگو گشاده خواهد شد . پوشیده نیست که حاصل پادشاهان عـادل درین دار
جل منحصر بنامی نیکست وهیچ نامی ازوفای عهود نیکوترنخواهد بـود . بدین دلیل
کنون دراتمام امرعهود موقع شتاب وتعجیلست ، نه موقف درنگ وتعطیل . عالی جاه
یع جایگاه،فراست وکیاست انتباه، فطانت ومتانت اکتناه، عمدة الاقران والاشباه،خلاصة
سیویین ، میرزا یوسف مریم ژوانین (۱) ،که سفیری نکته دانست ، عازم حضور آن
نابست ، درین چند سال که بخدمت کارگزاری وترجمـانی اشتغال داشته ودرکار اعلام
سراردولتین بوده است وبرمکنونات ضمایرطرفین اطلاع حاصل نموده ، پـاره‌ای امور

(۱) Joseph- Marie Jouannin

را که تحریر آن مقدور نیست ، بتقریری دلپذیر حالی ضمیر مهر نظیر خواهد ساخت . مجملا برای مودت دستور مخفی و مستور نباشد که اگر از جانب کارکنان دربار در کار و بار این دولت بی زوال فی الجمله مسامحه و اهمالی رفته باشد ، ازین طرف بهیچ وجه من الوجوه در بنیان دوستی قدیم قصوری و در ارکان یك جهتی قویم خلل و فتوری راه نیافته و نخواهد یافت . عهد همان عهدست و پیمان همان پیمان. تا چرخ برین و سطح زمین را تدویر و تمکینست سیاق وفاق اولیای این دولت جاوید قرین برین وضع و همین آیین خواهد بود. مقتضی رسوم مواحدت و مستلزم شروط مؤالفت آنست که من بعد بر خلاف اوقات گذشته تارك طریقهٔ فراموشکاری گشته ، گاه و بیگاه دوستان راسخ الوداد را بنگارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و بسفارش مهمات اتفاقیات شاد . الباقی ایام خجسته فرجام بکام باد، برب العالمین » .

پیداست که این نامه را میرزا محمد شفیع دوسال پس از رفتن عسکرخان بسفارت بدربار ناپلئون یعنی درسال ۱۲۲٤ نوشته و بتوسط ژوانن برای کنت دوشامپانیی وزیر خارجه فرانسه فرستاده است .

نامه دیگری که ازمیرزامحمد شفیع در بایگانی دولت فرانسه موجود ست نامه ایست که ظاهراً بلابلانش فرستادهٔ ناپلئون بدین گونه نوشته است :

« عالی شان معلی مکان ، عزت وصداقت بنیان ، زبدة الاماثل المسیحیه ، موسی لابلانش ترجمان و کاتب سر دولت بهیهٔ فرانسه بعافیت مقرون بوده معلومش باد که نوشتهٔ آداب سرشتهٔ آن عالی شان واصل واز مضامین آن اطلاع حاصل شده ، اخبارات دور و نزدیك را که رقم زد کلك صداقت سلك نموده بانضمام فقراتی که در باب اتحاد این دو دولت بهیه قلمی داشته بود تمامی حالی وخاطر نشان گردید . این مطلب ظاهر و آشکارست وضرور باظهار وتذکار نیست ، آنچه نوشته بود اینجانب مضاعف آنرا می دانم ، لکن چندانست که ظاهراً بعلت بعضی موانع ترك آمد وشد رسل ورسایل شده ، اما در باطن همان مراودت ویك جهتی باقیست و نقصی بهم نرسانیده . این که خواهش نموده بود که ازین طرف قرین الشرف مجدداً ابواب اظهار دوستی گشاده ، بارسال رسل وترسیل مراسلات مبادرت رود آن عالی نشان خود مطلعست که الی حال ازین قبیل تعارفات ظاهری بسیار اتفاق افتاده و بهیچ وجه فایده وثمری حاصل نشده ، می باید کاری کرد که مفید فایده ای باشد . حال دوسالست که این جانب زحمات بسیار ومرارت بی شمار می کشم که شاید رفع بعضی ملامت و ناخوشی ازخود نمایم وهنوز بجایی منتهی نشده . آن عالی شان البته از چگونگی مرارت این دوسال این جانب درپاس دوستی آن دولت مطلع نشده است. حال که آن عالی شان خواهش تجدید رسوم الفت واتحاد فی مابین دولتین بهیتین را نموده

است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب می باشم ، چرا که درایران ودرب خانهٔ شاهنشاه جهان وجهانیان خیرخواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام وباین جهت هنوز مورد توبیخ وملامت اهالی ایران می باشم . مکرر قلمی شده است که هرگاه پادشاه‌فلك بارگاه فرانسه ورجال آن دولت بهیه‌خواهند که رفع بدنامی خود کرده ، درعالم محمود ونیك نام باشند این معنی برای آن دولت میسر نخواهد شد، بجزاینکه عهد ومیثاقی که در خصوص اخراج روسیه با دولت‌قاهره بسته‌اند وفانمایند ،که راه عرض واستدعایی برای این خیرخواه بدست‌آید . حالا اگر ازجانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم که حمل بر بعضی جهات نمایند . آخر دوستی وآشنایی دودولت‌بزرگ را نفعی وثمری ضرورست، خلف عهد وسست پیمانی شما که‌عالمگیرشده وازایلچیان وفرستادگان آن دولت هرکه وارد این ولا شده هزار گونه سخنان دوستانه‌مسموع گردید ، یکی‌از قوه‌بفعل‌نیامده. یکی مذکور ساخته که ایمپراطور اعظم از راه دریا هزار تفنگ فرستاد ، یکی نوید داده که پنجاه عراده توپ می‌آورند ، یکی دیگرگفته که پادشاه محض خاطر شما با روسیه مصالحه کرده ، ایلچی فرستاده که‌روسیه را بیرون‌نمایند. ماهم بهمین هوس‌پوسی لاژار را تدارك کلی نموده نزد گدویچ سردار روسیه فرستادیم . بعد از ورود آنجا بسردار وکارگزاران این‌دولت‌تکلیف واهتمام می نمودکه‌شماقلاع راخالی کرده بروسیه واگذارید ، تامن بنای متارکه میان شما بگذارم . این همه معلم ومهندس که ازآن دولت درآنجا بودند ، باآنکه کمال محبت ونوازش دربارهٔ‌ایشان بعمل‌آمده واز مال دنیا بهیچ وجه مضایقه نشده ، همینکه بنای دعوی‌وجنگ با روسیه شده‌یك جاخود راکنار کشیده، نزدیك نیامدند . عسکر خان را باپنجاه‌هزارتومان تحفه وهدایا روانهٔ پاریس فرمودند. سه چهار سال اورا درآنجا نگاه داشته ،آخر باده‌هزار تومان قرض روانه ساختند . بخلاف این طرف که ایلچیان را باتدارك بهرنوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند. هر روزه عسکرخان از پاریس می نوشت که چنان وچنین جواهر وتحفها درست شده می آورم. یك جا همه دروغ محض شده ، عسکر خان با آن همه قرض مراجعت کرد . آخر چه واقع‌شده بوددو پادشاه عظیم الشان که باهم‌دوستی‌وتعارف ومهربانی مرعی‌میدارند چرا ازآن‌طرف می‌بایست مبارکباد وتعارفی‌بعمل نیاید که درمیان دولت های عالم‌برای این دولت سبکی‌وبدنامی‌حاصل شود ؟ اگرازرفتار ودوستی انگریز اظهار نمایم مجملی آنکه : ازروزی که بنای دوستی راگذاشته ، ایلچی‌ایشان واردشده است ، جزیی دروغی نگفته و نمی‌گویند و سالی دویست سیصد هزار تومان وجه‌نقدبسرکار اقدس شاهنشاهی می دهند وتاحال سی چهل هزار تفنگ وپنجاه عراده توپ داده‌اندو بهمین دفعه همهٔ‌معلم وتوپچی وآدمهای ایشان باقشون ایرانی موافقت کرده ، دعوای عظیم با روسیه واقع و

شکست فاحشی داده ، دوسه هزار روسیه راکشته وگرفته وتا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده ، برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر وتحفها آورده ، برجال دولت علیه کسی نمانده که لازمه تعارف بعمل نیاورده باشد ولازمهٔ ایستادگی داشته ودارند که روسیه را بزور وپول ان شاءالله بموافقت این دولت علیه ازایران بیرون نمایند. ایلچی که از دولت علیه رفته ومی‌رود دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده ومی شوند . آن عالی شان که این تکلیف را نموده راستست . این جانب همیشه بخیر خواهی دولت بهیهٔ فرانسه معروف ومشهور بوده‌ام ولیکن از کم غیرتی وبی اهتمامی شما راه حرفی درین آستانه علیه ندارم . چرا باید رجال آن دولت جاوید مدت ، که بهمه صفات حسنه آراسته می باشند ، ننگ بد عهدی وسست پیمانی راکه ازهمه عیوب بدترست برخود پسندیده ، چشم ازپاس عهد و نگاهداری پیمان بپوشند ؟ بخدا که این جانب محض خیر خواهی که بعلت آمد ورفت این دوساله بهم رسیده است برخود هموار نمی‌توانم کرد و همیشه بعلت شهرتی که بخیرخواهی آن دولت دارم نزد همه کس خجل ومنفعل می باشم . درین چند ساله که مباعدتی بتقریب قطع رسل ورسایل دست داده بود همیشه خواهشمند این مطلب بودم که واسطهٔ معقولی ، که محرمیت وصداقت داشته باشد ، بهم رسد ، تادرصدد اظهار بعضی مراتب برآمده ، مجملی ازآنچه درین مدت فی مابین رخ نموده معلوم سازد. بهتر که آن عالی شان که ازتمامی کارها مستحضروآگاه واز قراری که معلوم شده بی نهایت نیك اندیش وخیرخواهست ، باز باین حدودآمده ، سبقتی دراظهار بعضی مراتب نموده ، تا تازه مطالب درصدد اظهار برآید ودر پردهٔ خفا نماند . الحمد لله رب العالمین پروردگار پاك خدمهٔ این دولت علیه را ازاعانت جمیع دول بی نیازی داده استوابواب فتوحات برچهرهٔ آمال این دولت جاوید مدت گشاده ، البته مسموع آن عالی شان گردیده است که درین سال فیروزی مآل تا چه حدآثارضعف وفتورازصدمات سپاه منصوردراحوال روسیهٔ این سرحد راه یافته ، چه قدرازآنها مقتول وچه قدردستگیرشده . آنچه اظهار و قلمی شد محض دوستی وخیرخواهی بود . چنانکه آن عالی شان صلاح داند همین نوشته را انفاذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید . پیوسته مترصد اخبارات ومرجوعات می باشد » .

پیداست که این نامه بسیارجالب رامیرزاشفیع صدراعظم بنمایندهٔ فرانسه در ایران نوشته ودرآن ازنازسازگاری دولت ناپلئون نالیده وازرشوه‌های سرشاری که فرستادگان انگلستان بفتحعلی شاه ودرباریان وی داده‌اند دم زده است . ازفحوای نامه پیداست که درظرف جنگ اول روسیه با ایران وپس ازبازگشت عسکرخان سفیر فتحعلی شاه ازپاریس درسال ۱۲۲۴ نوشته شده است .

سند جالب دیگری که دریـن زمینه در بـایگانی دولت فـرانسه در پاریس هست نامه‌ایست که بوداق نام ازایران بدربارناپلئون فرستاده وازین جا پیداست که‌فرانسویان درآن زمان خبرگزارانی درایران داشته‌اند کـه بزبان فـارسی مطالب رابرای ایشان نوشته‌اند وازان جمله‌این بوداق نام که پیداست نام ترکی‌داشته وشاید ساکن‌آذربایجان بوده چنین نوشته است:

«عرضه‌داشت بندهٔ دولت‌خواه بموقف عرض‌مقربان دربارانجم احتشام‌والامیرساند که : اگرچه الی حال این بندهٔ عقیدت خصال درظاهر نسبت بامنای آن دولت قاهره در رابطهٔ بندگی ودولت خواهی سبقت نیافته ، اما همیشه در باطن طالب این معنی می‌بوده که حقیقت اخلاص ودولت خواهی خود را درپیشگاه ضمیرآفتاب مظاهروالاجلوه‌ظهور دهد . نظر باین معنی برذمهٔ بندگی و دولت خواهی لازمست که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را بخدمت با رفعت عرض نماید . لهذا پـارسال یك نفر ایلچی پـادشاه انگلیس آمده ، حال درتبریزست ، راه‌ورسم جنگ فرنگی‌را تعلیم سواران ایران‌میدهد وامسال هم یك نفرایلچی دیگرهمین ازطرف پادشاه انگلیس رسیده،حال‌دردارالسلطنهٔ طهران اقامت کرده وچنین تعهد وقرارداد کرده که او بسر کرده گری قشون ایران تعیین وتمامی مواجب قشون ایرانیان ازخزانهٔ پادشاه‌انگلیس داده ، خود متوجه دعوی‌ومدافعه قشون پادشاه روس بشود و درین وقت هم از طرف پادشاهان ایران و روس خواهشمند شده بودکه با هم بنای مصالحه وسازش بگذارند . ازین طرف عالیجاه مقرب الخاقان میرزا بزرگ بحوالی الکای شیشه رفته از آن طرف هم «ترمه ساو» (۱) سر کـردهٔ روسیه تاآنجاآمده ، باهم ملاقات حاصل کرده ، دیگرمعلوم نشدکه بنای مصالحه آنها صورت‌سرانجام گرفت‌یانه ونیزباید درین چند وقت‌روایات نصرت‌آیات‌شاهی‌ازدارالسلطنهٔ طهران حرکت کرده ، درمملکت عراق در موضعی که موسوم بچمن سلطانیه است نزول اجلال فرموده باشند . زیـاده از این خبری که‌قابل عرض باشد صورت و قـوع نیافته . بعدالیوم نیزهرنحو خبری که صورت وقوع یابد بخدمت بارفعت عرض خواهد نمود.چون این بندهٔ دولت خواه را ازجملهٔ اخلاصمندان‌آن دربارحساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحهٔ ضمیرمنیرمحو ونفرموده ، بارجاع خدمات بین‌الامثال سربلند فرمایند . زیاده‌جرأت ننموده ، امره‌الاعلی» .

(درپشت نامه مهر«عبده بوداق»)

پیداست که این نامه‌درپایان سال ۱۲۲۹ یاآغازسال ۱۳۳۰ نوشته شده و نویسنده نخست بمأموریت سرگوراوزلی و میانجی گری اوبرای بستن عهد نامهٔ گلستان در ۲۹

(۱) پیداست که تحریف کلمهٔ Tormassof نام‌ژنرال معروف‌روسیست که درجنگ‌اول ایران وروسیه فرمانده قسمتی ازسپاه روسیه بوده‌است .

شوال ۱۲۲۸ وسپس بعهد نامهٔ ایران وانگلیس بوسیله مستر الیس در ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۲۲۹ اشاره کرده است ودرین زمان دیگر دربار فرانسه مأموری درایران نداشته است که اخبار ایران را بفرستد واین بوداق نام این وظیفه را بعهده داشته است.

☆ ☆ ☆

بجز دو نامه‌ای که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و ترجمه آنها پیش از ین درصحایف ۱۵۲ـ۱۵۶ آمده است دو نامهٔ دیگرهم ازو در دستست. نخست نامه‌ایست که بشمارهٔ ۲۰۸۱ در بایگانی وزارت امور خارجهٔ ایرانست (۱) ودر پشت آن ترجمهٔ آنرا بزبان فارسی شکسته نوشته‌اند وپیداست که آنرا درهمان زمان یکی ازخاورشناسان فرانسوی بدینگونه ترجمه کرده وعیناً آنرا نقل می کنم:

«ترجمهٔ محبت نامه ـ ازطرف ناپولیون اعظم که باعنایت خدای تعالی و برموجب قوانین دولت عظمی امپراطور و پادشاه فرانسه و پادشاه ایطالیه است بجانب شوکت جوانب پادشاه اعظم ملك الملوك عالم مزین اریکهٔ پادشاهی فرمانفرمای عرصهٔ ماه تا ماهی سلطان جوان بخت سکندر شأن فتحعلی شاه پادشاه ایران دامت خلافته وسلطنته السلام، پادشاها بلند جاها وخدیو مرتبت پناها چون که افزایش واستحکام روابط دوستی که شکر الله متعال که مملکت فخیمهٔ مایان از قدیم الایام سبقت کرده بود همان اقصا (!) آمال ضمیر اخلاص پذیرست، بنابرین دارندهٔ محبت نامه جنرال غاردان که سرعسکر دیویزیون ویك که (!) ازخادمان سرای همایون وهم ضابط ایچ آقایان (۲) اندرون فرستادن (!) بصوب شوکت اوب مصمم شد وبآنیت اینکه جنرال مومی الیه را نزد خود با القاب سفیر مرخص دولت ما قبول فرموده بدواعتماد کلی بنماید فی الواقع آبای جنرال غاردان وقتامن الاوقات الماضیه با یراث موافقت و دوستی فیمابین دولت فرانسه ودولت ایران باعث آبادی شده بودند بتواریخ اندر مسطورست بل درافواه ناس مذکور. پس جای اشتباه نیست که بالذات آثار جمیلهٔ اجدادخودش اقتفا بخواهد کرد. ازین قطع نظرجنرال غاردان رافدوی ذات ملوکانه‌ام ودرخدمات سفریه مستخدم صادقانه‌ام دانسته بدین سفارت کبرا (!) لایق وشایسته دیدم وکذالك (!) اوفیچیالان (۳) همه که بمعیت جنرال مشارالیه مامور ومعین شدندودر نصرتهای بسیار که برعساکر روسیه میسر گشت اصحاب وانصارم بودند وایشان را یکایك گزیدهٔ

(۱) مقاله آقای عبد الحسین نوایی بعنوان «چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران» در «نشریهٔ وزارت امور خارجه» شمارهٔ پنجم (جلد دوم) اسفند ماه ۱۳۲۸ ص ۱۴ـ۳۰

(۲) این کلمه بمعنی آجودان آمده است

(۳) تحریف کلمهٔ officiers فرانسه بمعنی افسران وصاحب منصبان.

اردوی همایونم باید شناخت وان‌شاءالرحمن مبارزان مومی الیهم دزمحاربات علی لعدو المشترك با غیرت مشهودهٔ مجربه در آن طرف بخواهش کوشند. مبتنأعلی ذلك امرمحققست که این گونه انتخاب وامتیازمقبول و پسندیدهٔ آن حضرت سلطنت مآب می‌شودومرجوست که بدین چنین ممتاز بین‌الاقران ومشار بالبنان منتسروی (۱) مرخص باعتقاد تام و کامل و بهر کلمات که ازطرف‌ما بگوید اعتماد کلی وشامل بدهند و بالتخصیص وقتاً که درحضور فایض النور آن جناب شوکت نصاب تقریرات متانت ودوام دوستی‌ما را ودعوات صافیات ما رابری اقبال‌ذات‌خلافت صفات برای خوشحالی ممالك ایران وتحقیقات شوق و آرزوی مارالاجل استقرار دولتین تکرار بتکرار ارباد و ذکر بکند بدو گوش تصدق وتیقن را بگشایند. باقی همیشه سیل سیال برکات آسمانی‌درایام سلطنت جاودانی‌با نسایم‌مساعده عاقبت سعیده برذات‌حشمت صفات کامرانی جاری وساری باد، برب‌العباد. نوشته بمقام فنکنستین (۲) در اردوی نصرة مقرو به روز فیروز بیستم نیسان سال هفتم و هشتصد و هزار (۳) ازمیلاد عیسی‌ع. وسال سیم ازجلوس همایونم فی یوم الثانی عشرمن صفرالخیرسنه ۱۲۲۲.

امضای ایمپراطوری ناپالیون
وتحته‌المینیستیر(٤) والوزیر ایمپراطور والملك
شارال موریس طالیران پرنس دبنونت (٥)

پیداست که این‌نامه اعتبارنامه‌گاردان بعنوان سفیردر دربارطهران وبرای معرفی هیئت افسران نظامیست که با او بایران آمده‌اند

نامهٔ دیگری که ازناپلئون خطاب بفتحعلی شاه مانده بدین‌گونه است (٦) :

«ازجانب ناپلئون باعنایت‌خدای‌تعالی وبرحسب‌قوانین‌اساسی‌امپراطورفرانسویان، پادشاه ایتالیا، مدافع (۷) هیئت اتحادیه رن (۸)، رابط (۹) بین ممالك موتلفهٔ‌سویس باعلی حضرت قدرقدرت قوی‌شوکت فتحعلی‌شاه پادشاه ایران دوست بسیارعزیزوصدیق ما: اعلی حضرتا، قدرقدرتا، چون مدت مأموریت موقتی سفیرفوق‌العادهٔ شما عسکر خان افشاردردربارما بانجام رسیده است بنابرتصمیمات اخیرآن اعلی حضرت دربـاب فرستادگان ما لازم بودکه اورا بیش ازین در نزد خود نگاه نداریم، اگر چه عزیمت

---

(۱) تحریفی از کلمهٔ Ministre فرانسه بمعنی‌وزیر
(۲) مراد فینکن شتاین است (۳) مراد ۲۰ آوریل۱۸۰۷(۱۲ صفر۱۲۲۲) است.
(٤) تحریف دیگراز کلمه Ministre فرانسه
(٥) Charles - Marie Talleyrand, Prince de Bénévent
(٦) همان مقاله ص۳۰
(۷) Protecteur (۸) Rhin (۹) Médiateur

او برما ناگوارخواهدبود ورفتاراوهمیشه مورد ستایش ما بوده. سفیرمز بورغالباً درمدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلی حضرت را گوشزد می کرده ، میل قلبی ما اینست که احساسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجود داشته پیوسته برقرار بماند و آن اعلیحضرت دراختیاردوستی بین ما ودشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند ودرین مشورت ما با کمال صفا بنا براعتمادی که آن اعلی حضرت نسبت بما ابرازداشته اند مسؤل اورا اجابت خواهیم کرد . اعلی حضرتا قدرقدرتا درخاتمه ازخدای متعال خواستاریم که روز بروز بر عظمت او بیفزایدوایام راباعظمت وعافیت بگذارند،تحریراً در۲۳مه۱۸۱۰درلیل (۱).

مهرامپراطورناپلئون

وزیر دولت دوك باسانو (۲)

وزیر روابط خارجی دوك دوکادور (۳)

پیداست که این نامه که شاید آخرین نامه ناپلئون بفتحعلی شاه باشد در۲۳مه۱۸۱۰ (۱۸ربیع الثانی ۱۲۲۵) نوشته شده وازلحن نامه پیداست پس ازآنکه گاردان ازایران رفته ناپلئون هم عسکرخان سفیرایران را ازدربارخود روانه کرده است .

کار های افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

رضاقلی خان هدایت الله باشی امیرالشعراء درتاریخ قاجاریه که دردنبالهٔروضة الصفا چاپ کرده است درباره روابط فرانسه باایران درزمان فتحعلی شاه درحوادث سال ۱۲۲۱ چنین نوشته است :

«درسال ۱۲۰۹ (۱۷۹٤میلادی) که سلطان شهیدآقا محمدخان قاجارغازی شهر تفلیس را مسخروقتل وغارت کرد پادشاه فرانسه ناپلیون مطلع گردیده ، بواسطهٔعداوت ومخاصمه با دولت روسیه اظهاردوستی ومواحدت با خاقان شهید خواست .

عهد نامهای سلاطین صفویه را با دولت فرانسه نوشته داشتند با فرستادهٔ خود بایران فرستادولی وقتی رسید که آن شهریاردرقلعهٔ شوشی بعزشهادت رسیده بودوخاقان کامکارفتحعلی شاه قاجارهنوزجلوس نکرده بود واطراف بلاد پرآشوب وفساد بود . حاج ابراهیم خان جوابی سرسری نوشته بدو داده بازگشت . واقعهٔ قتل کربلا وطغیان وهابیه که درسال ۱۲۱٦ هجری بود اسمعیل بیك غلام ببغداد نامه برده ، خواجه داود نامی درصورت تجاردر بغداد دیده ، دعوی کرد که من ازدولت فرانسه مامور بایرانم و با اسمعیل بیك بیات بدارالسلطنه آمد، چون خط فرانسه خواندن درایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبهه داشتند ، هم چنان جوابی سرسری

(۱) Lille (۲) Duc de Bassano (۳) Duc de Çadours

نگاشتند وداود را لقب خانی دادند وفرستادند . الحاصل درین سال که ۱۲۲۱ هجری بود موسیو ژوبر نامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت . پاشای بایزید و وان بملاحظهٔ مصالحهٔ عثمانیه وروسیه اورا موقوف داشت ودوچاکر اورا بکشت . چون نواب شاهزاده نایب‌السلطنه شنید کس فرستاد، موسیو ژوبررا از پاشا بخواست، او نیز بفرستاد و باعزتی تمام اورا بتبریز آوردند و بسلطانیه آمده ، شرف‌حضورسلطان ایران را دریافته ، معلوم شد که داود خان مذکور با وی همراهست. الحاصل نامه بدادند وازجانب ناپلیون امپراطور پیغامات دوستانه بگذرانید وجواب نامهٔ اورا میرزا رضی تبریزی بفارسی مرقوم و بسفارت میرزا رضای قزوینی وزیرشاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا روانهٔ پاریس شدند.»

مؤلف منتظم ناصری (۱) دروقایع سال ۱۲۱۷ هجری و ۱۸۰۲ میلادی می‌نویسد : «هم‌درین سال بتوسط خواجه داود نام ازارامنه وتجار بغداد نامه‌ای از ناپلیون بناپارت کنسول اول فرانسه بحضرت خاقانی موصول گردید . خواجه داودلقب خانی یافته،حامل جواب آن نامه گردیده ، بفرانسه روان شد ».

گویا این خواجه‌داود ارمنی ساکن بغداد همان کسی باشد که در ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ ه.) کتاب کوچکی درپاریس بعنوان وضع کنونی ایران» (۲) بفارسی وفرانسه وارمنی چاپ کرده است. درین کتاب نام خود را بفارسی «صاحب نشان‌شیروخورشید ایران‌ملك شاه‌نظرزاده میرداودضنادوریان» نوشته است ودرپشت این کتاب‌دردنبال نام خود نوشته است« مامور فرانسه‌در ۱۸۱۶» (۳).

بنا براسنادی که‌دردستست ناپلئون ازجوانی نقشهٔ تصرف آسیارادرذهن خود جای‌داده وکراراً باین نقشه بازگشته وسالها پیش ازآنکه بامپراطوری برسد این خیال را در فکرخود پرورده است. پیداست که بیشترمقصود وی ازین کاراین بوده است که‌هندوستان را ازدست انگلستان بیرون بیآورد . پس ازآنکه بمصرلشکر کشید و ازین کارنتیجه‌ای نبرد بازازین اندیشه دست برنداشت وهم چنان‌آنرا دنبال می‌کرد. درآن زمان دروازهٔ اروپا برآسیا شهراستانبول پای تخت سلاطین عثمانی بود. درسال ۱۸۰۲ م . (۱۲۱۷ ه.) ناپلئون سباستیانی ازافسران عالی رتبه ارتش خود را بسفارت بدربارعثمانی فرستاد و امیدوار بود بدین وسیله بتواندازهمهٔ کشوره‌ای‌آسیایی با خبر باشد .

سباستیانی مامور بود که راه راه لشکر کشی بهندوستان را پیدا کند . وی قهراً

---

(۱) ج ۳ ص ۷۸

(۲) Etat actuel de la Perse, par Mir - Davoud - Zadour de Mélik Schahnazar, Paris 1817

(۳) Envoyé en France en 1816

متوجه ایران شد و نظر ناپلئون را بایران جلب کرد . امـا ناوگان فرانسه درآن زمـان ناتوان‌تر از آن بود که بتواند از راه دریا رابطه با ایران برقرار کند و لشکریانی بایران و از آنجا بهندوستان برساند . بهمین جهة ناپلئون درنظر گرفت ازراه خشکی باایران مربوط شود وازراه ایران بهند بتازد .

طبیعی بود که یگانه راه جلب توجه ایران حمایت ازآن دربرابـر روسیه بود زیرا که تازه جنك اول ایران با روسیه که از ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ (۱۸۰٤–۱۸۱۳) کشیددر گرفته بود . فتحعلی شاه درآغاز سلطنت خود گرفتارجنگها وشورشهای داخلی شد و بمحض این که ازآنها فراغت یافت بجنك با روسیه گرفتارشد و درسال اول جنك یعنی در ۱۲۱۹ چندین شکست فاحش پی‌درپی خورد . انگلیسها که بدین گونه استیصال وی رادیدند درصدد شدند بوعدهٔ یاری اورا بخود جلب کنند وفتحعلی شاه هم چاره دفع خطرروسیه را دراتحادبا انگلستان می‌دانست . امااانگلیسها تکلیف شاق می کردند ومی‌خواستنددر برابر یاری که باایران‌خواهند کرد دربازایران‌جزیرهٔ خارگ‌وبندر بوشهررابانگلستان واگذارد .

پیداست که فتحعلی‌شاه نمی‌توانست این شرط را بپذیردوناچارپس ازاندکی‌مطالعه دیدند یگانه راه توسل بناپلئونست. بهمین جهة فتحعلی شاه نامه‌ای بوی نوشت واوهـم جواب مساعد داد . پس ازآن ژوبروروميورادر ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ ه) بایران فرستاد. چنان می‌نماید که هریك ازین‌دوسفیررا ناپلئون‌جداگانه ازدوراه مختلف بایران‌فرستاده‌است، یعنی درضمن اینکه ژوبر ازراه کردستان رهسپارشده رومیو از راه بغداد مامورایـران شده است ودرین کار گویا مقصود ناپلئون این بوده است که احتیاط کامل بکنند واگر یکی ازین سفیران بمقصد نرسید دیگری حتماً برسد . ژوبر ورومیو بفاصله نزدیك عازم‌ایران شده‌اند، اما چون ژوبر را در راه بزندان افکنده‌اند ومدتی گرفتار بوده است رومیـو زودترازوی بایران رسیده واوهم ناگهان درطهران مرده وبدین گونه چندین سال‌طول کشیده است تا نتیجه‌ای از روابط ایران با ناپلئون بدست‌آید .

درین ضمن جنگهای ایران با روسیه هم چنان دوام داشته است . درهر زمان کـه روسها دراروپا گرفتار حوادثی‌می‌شده‌اند ازنیروهای خود درمرزهای‌ایران‌می کاسته‌اند وایرانیان اندك پیشرفتی می کرده‌اند اما دوباره که دستشان دراروپا خالی می شده بـر نیروی خود درمرزهای‌ایران میفزوده‌اند وباردیگر پیشرفت‌می کرده وایرانیان‌راشکست می‌داده‌اند .

درسال ۱۸۰٦ (۱۲۲۱ ه .) نـاپلئون سه سفیر دیگر که ژوانن و بونتـان (۱) و

(۱) Bontemps

لابلانش (۱) باشند بایران فرستاده است . ژزف ماری ژوانن(۲) ازخاورشناسان زمان خود بود ودر سن بریو (۳) در ۱۷۸۳ ولادت یافت و در پاریس در اول فوریه ۱۸٤٤ درگذشت .

درین گیرودار انگلیسها منتهای کوشش خود راکرده اندکه نگذارند ناپلئون راهی بایران بازکندو بهمین جهتست که گرفتاری ژوبر را در کردستان عثمانی ومرگ رومیو را در تهران نباید طبیعی دانست. وانگهی آشکارا دولت ایران را تهدید می کرده، حتی کشتی های جنگی خود را بخلیج فارس آورده اند. اما پیشرفت های حیرت انگیز ناپلئون درمیدانهای جنگ اروپا چنان درجهان متمدن آن روز پیچیده بود که حتی دربارطهران با آن دشواریهایی که در روابط آن روز ایران با اروپا بود از آن خبرمیشد وبهمین جهة اگراندك تردیدی از اتحاد با ناپلئون درمیان بود پس از جنگ های معروف اوسترلیتز(٤) در۱۸۰۵ واینا (٥) در۱۸۰٦ وایلو (٦) در۱۸۰۷ کمترین تردیددر بار ایران ازمیان برخاست .

بهمین جهة درماه مه ۱۸۰۷ (ربیع الاول ۱۲۲۲) نخستین سفیرایران میرزامحمد رضا درلشکرگاه ناپلئون درفینکن شتاین بحضور او رسید وپیشنهاد اتحاد با وی کرد . چنان می نماید که دولت ایران درین کارمقدم شده وپیشنهاداتحاد ازجانب ایران بوده است. پس ازامضای عهدنامهٔ اتحاد درفینکن شتاین ناپلئون ژنرال گاردان را مامور سفارت ایران کرد ویك هیئت نظامی با وی بایران فرستاد وگاردان اعضای سفارت ایرانرا هم باخودبایران آورد.

هنوزگاردان در راه بودکه ناپلئون در٤ ژون۱۸۰۷ (۲۷ربیع الاول ۱۲۲۲) در فریدلاند (۷) درپروس شرقی الکساندر امپراطور روسیه را شکست داد وچند روز بعد در ژویه همان سال (ربیع الثانی ۱۲۲۲) با روسها صلح کرد وبدین گونه بدو متحد سابق خود یعنی دولت ایران ودولت عثمانی خیانت کرد واتحاد باآنها رانادیده گرفت وحتی صلح با روسیه سبب شدکه روسهاازجانب ایران وعثمانی دستشان بازشدوتوانستند بزودی کارهردو را بسازند .

عجیب تر ازهمه اینست که ناپلئون ازین اتحاد تازه باروسیه نه بایران خبرداد ونه بگاردان سفیر خود ونه تنها متوقع بودکه ایرانیان اعتراض نکنندواین کار را منافی با عهد نامهٔ خود ندانند بلکه با رقیب اویعنی دولت انگلستان هم نزدیك نشوند . بازعجیبتر آنکه ناپلئون ازگاردان هم توقع داشت که بازپس ازین صلح باروسیه در ایران پیش

---

(۱) Lablanche (۲) Joseph - Marie Jouannin (۳) Saint - Brieuc
(٤) Austerlitz (٥) Iéna (٦) Eylau (۷) Friedland

ببرد ومانع از اتحاد وحتی نزدیکی ایران باانگلستان بشود وبهمین جهت نه تنهاهنگامی که ایران ازناچاری دربرابر روسیه با انگلستان عهدنامه‌ای بست ورابطه بر قرار کرد ناپلئون بسیار خشمگین شد بلکه گاردان بیچاره هم که دیگر نمیتوانست در ایران بماند وچاره‌ای جز بازگشت بفرانسه نداشت چون بفرانسه برگشت ناپلئون اورا غضب کرد و مدتها کاری باونداد واورا خانه نشین کرده بود .

گاردان باندازه‌ای ازین اتحاد ناپلئون با روسیه بی‌خبر بود که در موقع انعقاد عهدنامهٔ تیلسیت دراستانبول بود وتا دوماه پس از آن واقعه درآن شهر بود ودوماه پس ازآن از بغاز بسفور عبور کرد ورهسپار ایران شد . چنان‌می نماید که ناپلئون ازدوری راه میان فرانسه وایران مطمئن بوده وامیدوار بوده‌است این خبر نزدیکی باروسیه‌خیلی دیرتر بایران برسدو گویا این خبرراهم زودتر ازهمه دربار روسیه بایران داده است .

شاید هم اندیشهٔ ناپلئون این بوده است که اگر نمی توانـد فتحعلی شاه را بـر انگلیسها برانگیزد دست کم انگلیسها راازایرانیان درهراس نگاهدارد وایشان‌راوادار بصلح با فرانسه بکند وبدین گونه فتحعلی شاه هم اگر گرفتار روسها خواهـد شد خود باید چاره‌ای بیندیشد وفکر کار خود را بکند .

گاردان وقتی که مأمور ایران شد ازلشکرگاه فینکن‌شتاین تنها دوآجودان ویك افسر پیاده ودوافسر جزء باخود برداشت وبسوی استانبول رهسپارشد . افسران‌دیگری راکه لازم‌داشت ازمیان کسانی که دراستانبول بودند برگزیدوباخود بسوی ایران‌عزیمت کرد واین افسران‌جزو هیئت‌نظامی بودند که ناپلئون باسباستیانی باستانبول‌فرستاده بود.

گویا یگانه سببی که ناپلئون را بانتخاب‌ژنرال گاردان‌باین مأموریت برانگیخت این بود که در قرن هفدهم وهجدهم چند تـن از نیاگان گاردان مأموریت کـونسولی در ایران وعثمانی داشته‌اند . ازین جا پیداست که ناپلئون در میان همراهان خود در میدان جنك شرایط این مأموریت را دردیگری‌جمع‌ندیده ویگانه کسی که بنظرش مناسب‌آمده همین گاردان بوده است که می دانسته پدرانش وقتی بایران وترکیه رفته اندوشاید در خون او اطلاعی دربارهٔ این کشورها اندوخته شده باشد !

گاردان درین سفر دور ودراز نیازمند بمعاونین دلیروفرمان بردار وکاردان وبا هوش بود وازحسن انتخاب او دربارهٔ همراهانش همین بس که بسیاری ازیشان بعد ها مردان نامی فن خود شده‌اند ونامشان‌را درتاریخ فرانسه‌ضبط کرده‌اند . مهمترین‌اعضای هیئت وی بدینگونه بوده اند : آنژدوگاردان (۱) برادر ژنـرال که دبیر اول سفارت بود . وی در۲مارس۱۷٦۵ دربندر مارسی ولادت یافت ودر ۸ ژانویه۱۸۲۲ در همانجا

(۱) Ange de Gardane

در گذشت و پیش از برادرش بفرانسه برگشت ومؤلف کتابیست باین عنوان : « شرح سفری بترکیهٔ آسیا وایران که در۱۸۰۷ و۱۸۰۸ کرده شده- چاپ مارسی۱۸۰۸(۱)».

دیگر از اعضای سفارت اوژان باتیست لوی ژاك روسو (۲) بود که در ۱۷۸۰ ولادت یافت ودر۱۸۳۱ درطرابلس غرب درگذشت . پدرش که در ۱۷۳۸ ولادت یافته ودر ۱۸۰۸ درگذشته بود ازجانب فرانسه‌مأموریت های‌مهم درایران وترکیه‌داشته‌است. وی خود سرکنسول‌فرانسه درطهران در۱۸۰۶وسپس سرکنسول حلب و بغداد وطرابلس غرب شده وآثار فراوان در بارهٔ تاریخ وجغرافیا وزبانهای شرقی انتشار داده است .

دیگر ازهمراهان اولازار (۳) باستان شناس معروف بود که‌در ۳۰ مارس۱۷۸۳ ولادت‌یافته ودر ماه‌سپتامبر ۱۸۵۸ درتور(٤)درگذشته‌است .در۱۸۳۳ عضوفرهنگستان تاریخ وادبیات شد ونخستین کسیست که بوسیلهٔ انکشافات خود در باستان شناسی وزبان شناسی روابط قدیم میان تمدن یونان وتمدن شرق را معلوم کرده است .

دیگری از اعضای این هیئت ستوان مهندس و جغرافیادان کامیل ترزل (٥) بود که در٥ژانویه ۱۷۸۰درپاریس ولادت‌یافت‌ودر۱۱آوریل۱۸٦۰درهمان‌شهردرگذشت. در ۱۸۰۷ آجودان ژنرال گاردان، در۱۸۰۹ آجودان‌ژنرال گیومینو (٦) شد وبعدها در محاصرهٔ شهر مایانس (۷) در آلمان در ۱۸۱٤ دلاوری بسیار نشان داد ، در حکومت رستوراسیون (۸) در زرادخانه‌فرانسه‌خدمات‌عمده کرد،در۱۸۲۹ سرتیپ سوم ودر۱۸۳٥ سرتیپ دوم شد ودرتسخیر الجزایر مقام مهمی بدست‌آورد ودر ۱۸٤٦ عضو مجلس‌اعیان ودر ۱۸٤۷ وزیر جنك شد .

دیگر سروان مهندس لامی (۹) بود که بعدها بـدرجه سرتیپی رسید وآجـودان لوی فیلیپ (۱۰) پادشاه فرانسه شد وازناحیهٔ دور دونی (۱۱) بوکالت انتخاب شد .

دیگر از مردان نامور این‌هیئت سروان توپخانه شارل نیکلا بارون فابویه (۱۲) بود که در پونتاموسون(۱۳)در ۱۷۸۲ولادت یافت ودر۱۸٥٥ درگذشت‌وبرتبهٔ سرتیپی رسید ودرجنك استقلال یونان مقام مهمی بهم زد .

---

(۱) Journal d' un voyage dans la Turquie d' Asie et la Perse fait en 1807 et 1808

(۲) Jean-Baptiste-Louis-Jacques Rousseau (۳) Lajard (٤) Tours (٥) Camille Trézel (٦) Guillominot (۷) Mayence (۸) Restauration (۹) Lamy (۱۰) Louis - Philippe (۱۱) Dordogne (۱۲) Charles - Nicolas Baron Fabvier (۱۳) Pont - à- Mousson

هیئت نظامی گاردان در ایران

ژنرال گاردان در راه که بسوی ایران می‌آمد چند تن از اعضای سفارت خود را ازخود جدا کرد واز راه سوریه وحلب و بغداد روانهٔ ایران کرد تا دربن راه مطالعات نظامی وجغرافیایی بکنند ولی عدهٔ بیشتر با وی از راه آسیای صغیر رهسپارشدند و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۰۷ (۷رجب ۱۲۲۲) ازاستانبول راه افتادند. گذشته ازاعضای رسمی سفارت چند تن مترجم وصنعتگر وخدمتگار همراهشان بود واعضای سفارت ایران هم با وی همراه بودند وروی همرفته با رییس کاروان پنجاه وسه تن می‌شدند و نود اسب و استرهمراه داشتند.

ازمیان اعضای سفارت چند تن شرح این سفر رانوشته‌اند از آن‌جمله ژنرال‌ترزل یاد داشت هایی دارد که ژنرال ژ. ب. دوما(۱)تدوین کرده وترجمهٔ آن را آقای عباس اقبال در۱۳۰۷ درطهران انتشارداده است. ژنرال فابویه نیز دربارهٔ ایران یاد داشت های بسیار دارد وبجز ده پانزده نامه که از ایران بخویشاوندان وبرادرش نوشته سفر نامهٔ خود رانیزتدوین کرده وقدم‌بقدم بادقت کامل‌شرح سفرخود راباد داشت کرده‌است و نیز گزارشهای فراوان درمسایل مختلفی که باورجوع کرده‌اند ومطالعاتی که دراصفهان کرده ترتیب داده است. تانکوانی مترجم سفارت نیز یکی ازآشنایان خود خانم ث. ب. (۲) یك سلسله نامهایی نوشته که دردومجلد باین عنوان «نامهایی دربارهٔ ایران و ترکیه آسیا از ژ. م. تانکوانی،چاپ پاریس دردومجلد۱۸۱۹ (۳)» انتشاریافته‌است. درمیان افسران این هیئت شرح حال‌فابویه ازهمه جالب ترست زیراکه وی افسرتوپخانه بود ومامور یت داشت درایران توپ بریزد وچون وارد ایران شد دولت ایران تصمیم گرفت‌دوکارخانهٔ توپ‌ریزی‌درطهران‌واصفهان‌دایر کندواورا برای همین‌کارمدتی باصفهان فرستادند وبهمین جهت‌وی ازهمهٔ‌اعضای این هیئت درکارهای ایران‌آگاه تروبیناترشده بود. وی درخاطرات‌خویش می‌نویسد که دراستانبول بتوپخانهٔ دولت‌عثمانی رفته وموادی راکه درتوپ ریزی درآنجا معمول بوده است در نظر گرفته ودرسبك توپریزی ترکها مطالعه کرده وشرایط آب وهوا و عادات محلی‌رادرنظر گرفته وکتابهایی چندکه‌درین زمینه بوده است فراهم کرده و بدین‌گونه برای آمدن بایران مجهزشده است.

---

(۱) J.P. Dumas C.B.

(۳) Lettres sur la Perse et la Turquie d'Asie par J.M. Tancoigne, 2 vol · Paris 1819

این هیئت نظامی که از استانبول رهسپار شده تا مرز ایران دو ماه در راه بوده و سه ماه پس از ورود بایران وارد طهران شده است . درسراسر ترکیه بزحمت بسیار سفر می کرده است زیرا که راه وجود نداشته و بر رودخانها پل نبوده و فقر و مذلت مردم ایشانرا متأثر میکرده است. کاروان سفارت ده و دوازده و گاهی شانزده ساعت راه را در روز طی می کرده است و هر شب در دهی نیمه ویران فرود می آمده اند .

فابویه درسراسر راه با دقت کامل در کتابچه ایی که بخط او مانده همهٔ عوارض زمین ومجاری آبها وجهت کوهها ومحصول هر ناحیه را یاد داشت می کرده است . این کار ها باندازه ای وقت اورا می گرفته که فرصت تماشای طبیعت و بناهای تاریخی را نداشته است. با این همه از اوضاع اجتماعی غافل نبوده وسفرنامهٔ او شرح بسیار جالبی از منتهای تنزل سلطنت عثمانی در آن زمانست . چیزی که درمیان مشاهدات فابویه بسیار جالب توجهست اینست که در آن زمان اختلاف سخت و کینهٔ دامنه داری درمیان ترکان وایرانیان بوده است ودر ترکیه همینکه می دانستند این هیئت افسران فرانسوی بایران میروند با آنها مخصوصاً بدرفتاری می کردند وحتی گاهی هم زد وخوردی درمیان ترکان واعضای سفارت ایران که از فرانسه برمی گشته اند درمی گرفته وافسران فرانسوی ناچار از ایرانیان پشتیبانی می کرده اند . درین سفر افسران فرانسوی ناظر جنگ میان کردان وارمنیان درخاک عثمانی نیز بوده اند.

سر انجام هیئت افسران فرانسوی در روز اول ماه نوامبر ۱۸۲۷ (رمضان ۱۲۲۲) وارد خاک ایران شده، از آنجا بتبریز رفته و از ۱۱ تا ۱۶ نوامبر (۱۰ تا ۱۵ رمضان) که در تبریز بوده اند عباس میرزای نایب السلطنه ولیعهد ایران وحکمران آذربایجان پذیرایی شاهانه از یشان کرده و سروان لامی و چند تن دیگر از افسران فرانسوی را برای تعلیم سربازان خود نزد خویش نگاه داشته است ودیگران بسوی طهران راهی شده اند .

در زمانی که این هیئت از تبریز بطهران می آمده فاصلهٔ میان تبریز و طهران منظرهٔ رقت انگیزی از آثار فتنه وآشوب وجنگهای داخلی ظاهر میکرده است . شهر های زنجان وسلطانیه که پیش از آن پرجمعیت بودند درین موقع تقریباً تهی شده بودند ومردم این نواحی بمنتهی درجه پریشان ودرمانده ومایوس بودند وحکمرانانشان هرچه می توانستند بهمین مردم غارت زده ستم می کردند ودر راه دستهای چادرنشین رادیده اند که پراکنده در گوشه وکنار در زیر چادرهای خود ازسرما وگرسنگی جان میدادند .

هیئت افسران فرانسوی در پایان ماه نوامبر (رمضان) وارد قزوین شد وناچار شد چهار روز در آنجا بماند . فابویه در یاد داشتهای خود سبب این درنگ را با استهزاء

کامل بیان می کند وعبارات تملق آمیز آن زمان را ترجمه کرده می گوید : « اعلیحضرت شاه پادشاه قبلهٔ عالم قطب جهان وظل الله وسی چهل نام دیگر که من فراموش کرده ام خود درحرکت کواکب دیده است که اگر اعضای سفارت فرانسه بجز روز چهارم دسامبر روز دیگری وارد طهران شوند بدبخت خواهند شد » . کسانی که از اوضاع آن زمان و خرافاتی که دردربار فتحعلی شاه رواج داشته آگاهند میدانند که این تعبیرها مطلقا مبالغه آمیز نیست وسراسر آن مطابق حقیقتست وقطعاً فتحعلی شاه معتقد باحکام نجوم وسعد ونحس کواکب واین گونه اباطیل بوده وخود ویا اطرافیانش بتقویم رجوع می کرده اند ودرحوادث مهم تاخیر وتسریع را بهمین امر موکول می دانسته اند . سرانجام روز چهارم دسامبر (۲ شوال ۱۲۲۲) هیئت افسران فرانسوی وارد طهران شدند . عدهٔ کثیری را پیشباز آنان فرستاده بودند . درموقع ورود بطهران که عدهٔ کثیری ازمردم برسر راه بتماشا ایستاده بودند در پیشاپیش هیئت رسمی که درجلو صف حرکت می کردند حتی مسخره ها ومقلدهای دربارفتحعلی شاه هم بودند که وسیلهٔ تفریح مردم را فراهم می کردند ویك نوع « کاروان شادی » یا « کارناوال » درست کرده بودند. فابویه می نویسد که ایشان تنها شلوار کوتاهی دربرداشتند وبا تن برهنه می رقصیدند وکارهای مضحك می کردند . رییس این مقلد ها چماق بسیار بزرگی داشت که باآن بازی می کرد .

فتحعلی شاه فرمان داده بود میرزا شفیع صدراعظم ژنرال گاردان را درخانه خود پذیرایی کند وبرای اعضای دیگر هیئت خانه یکی از اعیان شهر راخالی کرده بودند . چند روز بعد فتحعلی شاه افسران فرانسوی را بحضور خود پذیرفت . فابویه می نویسد درین موقع سراپاغرق جواهر بودوچنانکه نشسته بودپیدا بود مرد زورمندیست که تقریباً چهل سال دارد ومیلیونها جواهر بخود بسته بود . تاجش وبازوبند چپش بسیار گرانبها بود . ریش سیاهش که زیباترین ریشهای ایران بود تابزانو می رسید . درپای تختش پرانش صف کشیده بودند . دیگر هیچ کس درتالار نبود . دیگران همه در ده قدم فاصله درباغ صف کشیده ودستهایشان درآستین ها پنهان شده بود . ژنرال گاردان را بادودبیر سفارت وارد تالار کردند . مارا دربیرون درصف اول وزیران نگاه داشتند . ما ازین کار پرخاش کردیم وبژنرال گفتیم واوهم بفتحعلی شاه گفت که ناپلئون کبیر افسران خود را رفقای خود می شمارد نه نوکران خود . شب شاه پیغام داد اگر جای آنها خوب نبوده بواسطه بی اطلاعی بوده است . روز جمعهٔ بعد ما رایك یك معرفی کردند واین دفعه سه قدم تاتخت او فاصله داشتیم . شاه بما گفت که مارا مانند فرزندان خود دوست می دارد وآینده این را ثابت خواهد کرد . درحقیقت هم مادریك طرف تخت صف کشیدیم وپسرانش روبر ایستادند . پس ازآنکه محاسن هریك ازما را باو گفتند گفت که ما جوانان زیبا

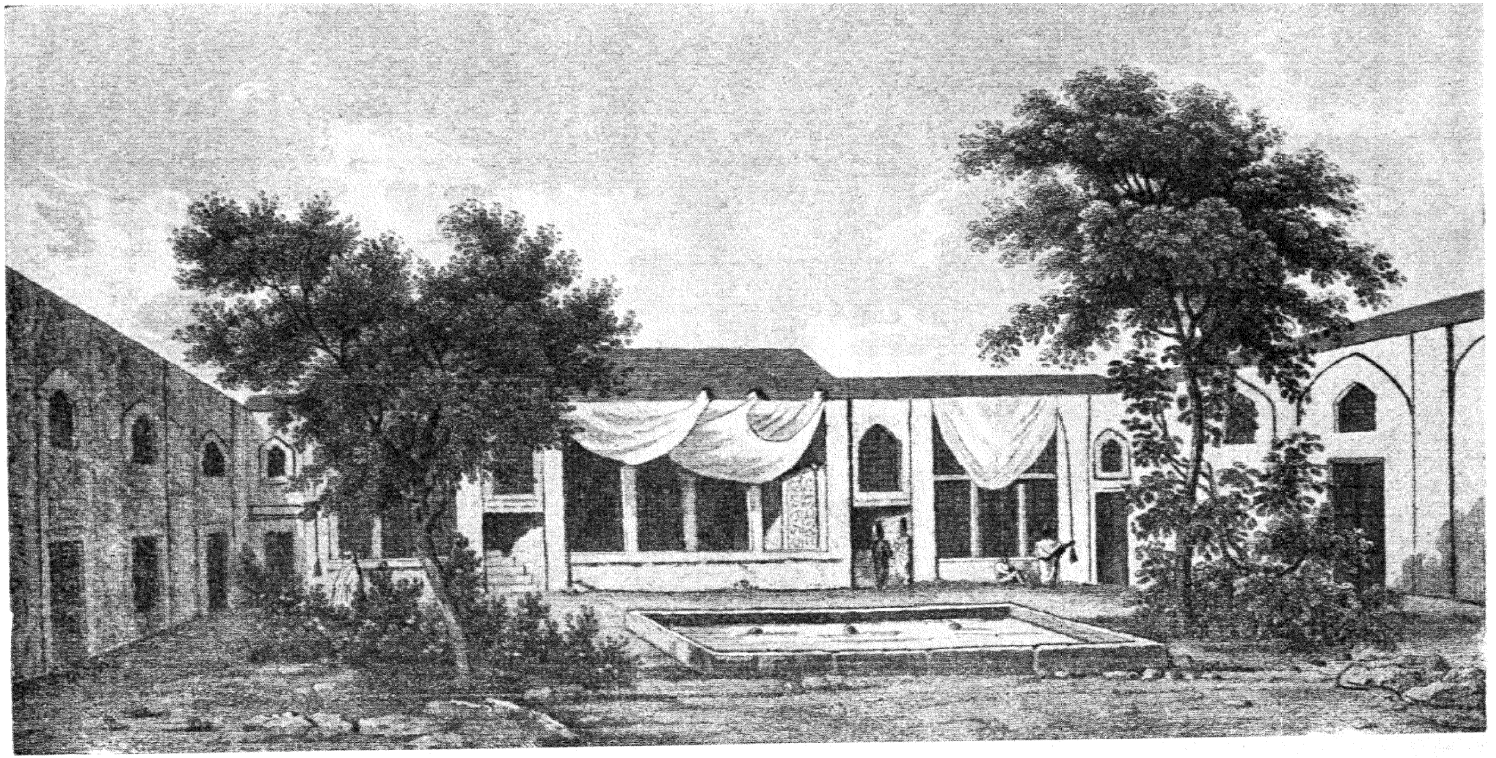

خانهٔ سفیر فرانسه در طهران
از کتاب دوبو

ورعنایی هستیم واوقدرخدمـاتی‌راکه بناپلئون کرده‌ایم‌می‌داند زیراکه‌این‌دو کشورامروز یکیست ونیز گفت : « بهمین جهة هریك ازشما که مورد قدر دانی خاص برادر من واقع شده‌اید بیش ازدیگران مورد قدردانی من خواهید بود ». ما پاسخ دادیم که بازوهای ما وهنرما وهمهٔ خون ما درخدمت اعلیحضرت‌خواهدبود . سپس‌بمن تکلیف کرد باصفهان بروم و من گفتم گزارش باو خواهم داد وهرچه تصمیم بگیرد خواهم کرد .

پس از آن فابویه می گوید پیشنهادی دربارهٔ تأسیس توپخانهٔ ایران تهیه کردم که رونوشتی ازآنرا بفرانسه فرستادم. درنتیجهٔ همین کارفتحعلی‌شاه‌درجه دوم نشان‌خورشید را باو داد که سه درجه داشته است .

ازآن پس افسران فرانسوی جداً مشغول کار شده‌اند . گاردان که در مراحل سفر مراقب فـابویه بودوی را مأمور کردگزارشی دربارهٔ خط سیر از استانبول‌بطهران‌تهیه کند . این گزارش فابویه درآن زمان شاهکاری ازدقت واطلاع‌وپشتکار بشماررفته‌است. درآن زمان افسران فرانسوی هنوز ازتغییر سیاست ناپلئون خبر نـداشتند وهمه مطمئن بودندکه چیزی بلشکر کشی او بهندوستان از راه ترکیه وایران نمانده‌است،بهمین جهة باکمال شوق وذوق باین کار دل داده بودند . سندی‌بخط فابویه ازآغاز ژانویه ۱۸۰۸ (آغاز ذی القعدهٔ ۱۲۲۲) باقیست که می رساند تاآن زمان هنوز فرانسویان مقیم‌ایران نمی دانستندلشکر کشی بهندوستان دیگرازچشم‌ناپلئون افتاده‌است . درین گزارش فابویه وسایل عبور۱۲ تا ۱۵ هزار سرباز فرانسوی را از استانبول‌تامرز هندوستان پیش‌بینی کرده است .

درین گزارش فابویه چنین اظهار عقیده کرده است که قوای فرانسوی فقط بـاید موقعی از فرانسه‌حرکت کنندکه مطمئن باشند در ایران نیرویی که کاملا با صول‌اروپایی تربیت شده برای یاری باآنها حاضرست ولوازم جنگی که در آن‌روز مطلقاً در ایران وجود نداشت فراهم شده است . بهمین جهة فابویه اهتمام کامل‌داشت که معایب سازمـان نظامی ایران راکشف کند وبا صلاح آن بپردازد . درگزارش مخصوصی که‌درین زمینه داده صریحاً می گوید از میان همه همسایگان ایران تنها باید از روسیه بترسد زیراکه همسایگان دیگرهمه ازنظر نظامی ازایران پست ترند وتنها وسایل نظامی ایـران از روسیه کمترست .

درزمینه قیاس نیروهای نظامی ایران و روسیه مینویسد : « ازین سواستحکامات مرزی ایران‌یك‌عده قلاع بازیچه وکاملا بیهوده است . فضاهای آنها بسیار وسیعست اما هموارنیست وبیشترآنها را ازخشت ساخته‌اند. بعضی ازآنها بارودارند اما بسیار کوچك ومانند برجیست که تیزی وپیش‌آمدگی ندارد وبهمین جهة بی‌فایده است .»

بعقیده وی می بایست هرچه زودتر این قلاع را مستحکم کرد و نیز نوشته است که درارتش ایران تنها عنصری که متوسطست سوار نظامست . سواران ایرانی هر چند که اسلحه خوب ندارند خوب می‌جنگند و با دقت کامل حرکت میکنند . ولی اشکال درگرد آوردن و نگاهداری آنها وخوراك دادن باسبهاشان درزمستانست، زیرا که انبار ندارند وزنان و کودکانی که با ایشان راه میفتند تابع انتظامات نیستند و بهمین‌جهة کمتر میتوان ازین سوارها بهره‌مند شد .

اما پیاده نظام که تنها درموقع لزوم آنها رادعوت می کنند تنها یك دسته ازمردم ولگردند که حتی فرماندهانشان نامهاشان را نمی دانند، مانند گله براه میفتند و جیره ومواجب بآنها نمی‌دهند .

بعقیدهٔ فابویه اگرسربازان را منظم بخدمت دعوت کنند ومشق بدهند و با عدالت ودقت کارهایشان‌را اداره کنندو آنها را بدیسیپلین عادت بدهند می‌توان سی تا چهل هزار سوارتربیت کرد که مانند سربازان فرانسوی تربیت شده باشند واندك اندك پیاده نظام ایران ازآنها سرمشق بگیرد .

دربارهٔ سربازان ترك عقیده فابویه این بوده است که با همهٔ معایبی که دارند باز حسنی درآنها هست ومی گوید نژاد ترك حس مقاومتی دارد که‌مفیدست. با وجودهمهٔ‌این معایب و با وجود ضعفی که دردولتشان هست و سربازان تعلیمات کم دیده‌اند وعدهٔ کثیر ازآنهامردم بی‌همت وسست‌اند بازمیتوان گفت که هرگز کسی نمیتواند برملت ترك‌مستولی شود . شاید بیگانگان آنها را بسهولت ازمیان ببرند و بیرون بکنند ولی هرگز آنها اطاعت نخواهند کرد وشاید روزی که‌مرد بزرگی در رأس آنها قرار بگیرد باعث‌وحشت همسایگان خود شوند .

اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی

درمیان افسران فرانسوی که با ژنرال گاردان بایران آمده بودند فابویه افسر توپخانه مأمور تهیهٔ توپخانهٔ ایران شده بود. در گزارشهایی که وی داده است میگوید توپخانهٔ ایران اصلاح پذیر نیست بلکه باید ازنوآن را درست کرد . در آن زمان ایران نه‌کارخانهٔ توپ ریزی داشته است ونه زرادخانه و چند توپی که درایران بود از خارج آورده بودند .

نمونه‌هایی ازلولهای این توپها که درایران مانده وبرخی ازآنها را درخیابان فروغی درحریم‌دیوارعمارت سابق قزاقخانه جاداده‌اند معلوم می کندکه یا ازتوپهاییست

که درزمان شاه‌عباس ازپرتغالی‌ها گرفته‌اند و یادرجنگهای روس وایران‌ازروسها گرفته شده واین‌خود بهترین دلیلست که تا پیش ازآمدن هیئت فرانسوی بایران توپخانهٔ‌ایران تا این اندازه ضعیف بوده است .

فابویه می گوید این توپها رابالای دیوار برخی ازقلاع روی خاك گذاشته بودند ودورآنها را سنگ چیده بودند و هیچ پایه وتکیه‌گاهی نداشت . یگانه توپی که می‌توانستند حرکت بدهند در دربار شاه بود و آنرا از روسها گرفته بودند و این توپ بیچاره همه جا همراه شاه بود و شاه آنرا دوست می داشت زیرا روزی که آنرا زیر چادری جا داده بودند شاه با آن نشانه کرده و آنرادر کرده بود و گلوله اش بنشانه خورده بود .

فابویه درگزارشهای نظامی خود شرحی هم از زنبورك می دهد وآن‌نوعی‌ازتوپ بوده که لولهٔ بسیار کوتاه داشته و گلوله های کوچك در آن می گذاشته‌اند که هریك از آنها نیم لیوریمتی تقریباً ۲۵۰ گرم وزن داشته است که بیشتر شترها استر بارمی کردند و بهمان اندازه که اثر گلولهٔ آن قطعی نبود تیررس آنهم کم بود . در آن زمان عدهٔ افراد توپخانهٔ ایران تنها ۱۵۰ تن بود که هیچ یك اطلاعات فنی نداشتند .

هنگامی که فابویه را مأمورتوپخانه ایران کردند وی اختیارات تام برای اینکار خواست وفتحعلی شاه درماه ژانویه۱۸۰۸ (ذی‌القعده ۱۲۲۲) اختیارات‌را باو داد. قرار شد وی باصفهان برود ودرآنجا کارخانهٔ توپ ریزی تأسیس کند وپول و لوازمی راکه برای این‌کارلازمست درآنجا باو بدهند وکارگران و توپچیانی راکه لازم دارد همانجا اجیر کندودرپایان سال‌پنجاه‌اراده توپ کامل‌دارای همهٔ وسایل شبیه بهمان توپ روسی که درنظرفتحعلی شاه این همه عزیز بود تحویل بدهد.

از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ (ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) فابویه دراصفهان بوده است . درآن‌زمان‌مردم‌اصفهان بسیار پریشان‌وتنگ دست بوده‌اند وفابویه‌می‌نویسد که‌تنهاسه‌چهار تن هستند که مال این مردم را می‌ربایند واینها بیچارگانی هستند که نتوانسته‌اند ازین شهر بروند وگرنه هرکس توانسته جان ومال خود را ازدست اینها بدر برده است . من کاخهای بسیار بزرگ آیینه پوش دیده‌ام که هنوزقسمتی ازنقاشی های آنها باقیست‌وچون باچکمه درآنجا سیرمی کردم چند تن دستار بسرمرا لعنت می کردند که قصرهای شاهان راآلوده می کنم . بازارهای بسیار بزرگ دیده‌ام که وقتی مملو از هرگونه متاع مردم صنعتگرهنرمندی بوده وامروزتنها قدری میوه درآنها هست وجزآن چیزدیگر نیست . اگرمدتی‌دربن‌جا بمانم حتماً چهرهٔ‌من ازغم‌وحسرت چین‌بر خواهدداشت‌زیرا که گرداگرد خویشتن جزمردم مسکین دیگر کسی نمی‌بینم .

با همهٔ این دلگیریهای ناگوار که فابویه ازدیدن اوضاع آن شهر مصیبت کشیدهٔ غارت زده داشته است باز بپیش بردن وظیفهٔ دشوارخود امیدوار بوده‌است . در نامه‌ای که در ۲۸ فوریه ۱۸۰۸ (اول محرم ۱۲۲۳) از اصفهان نوشته می گوید : «میدانم که خستگی‌ها ورنجها ومحرومیها همهٔ این‌ها هرروزخواهد افزود . همهٔ اینها برای من چیزی نیست . تا وقتی که یك تکه نوار سرخ داشته باشم که روی سینهٔ خود بگذارم شکایت نخواهم کرد ... من اینجا برای کشور خود سودمندم ، خیلی بیش از آنچه در فرانسه خواهم بود ... روزی که حکم افسری خود را گرفتم وعده کردم بیش از پیش خود را فدای وطن کنم . من بسوگند خود وفا دارم وجزین چیزی نیست ...»

فابویه دراصفهان بکلی تنها و بی کس بوده واز اطرافیان خویش همواره مینالیده است . نصارای اصفهان که ممکن بوده است با اومحشور باشند بقول خود او سوداگران ناکسی بودند که ازهمهٔ کشورها آمده بودند یا ارمنیانی که اگر باو نزدیك می‌شدند برای سود جویی بود واگر باو تملق می گفتند ازو توقعی داشتند . در نامه‌ای که فابویه بپدرش نوشته می گوید چندین بارخواسته‌اند هدایای گران بها باو بدهند ولی اورد کرده‌است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می باید بکند ویا برای کارهایی که نباید بکند. بهمین جهت همیشه مجبور بوده است کسانی را که باورجوع می کرده‌اند بخشونت ازخود براند. کشیشهای نصاری هم که درآنجا بوده‌اند بیش‌ازدیگران مورد احترام نبوده‌اند . خلیفه ارمنیان تنها درفکر نفع خود بوده وکشیشانی که زیردست او بوده‌اند زندگی آنها چنان با اخلاق منافات داشته است که بهترست ازآن سخن نگویند . یگانه کشیش کاتولیك اصفهان « پرژوزف» (۱) «می‌خوارهٔ پیرحقیری» بوده است . فابویه هفته ای دوبار اورا مهمان می کرده وهرروز یکشنبه برای نماز پیش اومیرفته ولی درنظرش احترامی نداشته است .

فابویه در نامهای متعددی که ازاصفهان بکسان خود نوشته ازمردم این شهر بدگویی فراوان کرده ومی گوید که اعیان شهر همواره با بیان پرکنایه واستعاره و مبالغه واغراق باوسخن می گفته‌اند ، نزد او می‌رفته‌اند، غلیان‌می کشیده‌اند وتحفه‌وهدیهٔ بسیاربرای اومی برده‌اند ولی درحقیقت اورا فریب می‌داده‌اند ومی کوشیده اند او رادر پیشرفت کارش مانع شوند .

کسی که ناچار بیش ازدیگران دراصفهان با وی معاشر بوده‌رییس توپخانه آنشهر اصلان خان نامی بوده است که درآغاز اظهاروفاداری نسبت باومی کرده وعبدالله خان پسرونایب حکمران اصفهان یعنی حاج محمدحسین خان امین‌الدوله اصفهانی که بعد ها

(۱) Père Joseph

صدراعظم ایران شد ودرآن موقع وزیرمالیه وحکمران اصفهان بوده است . فابویه خود درنامه‌ای می گوید که پرژوزف مشاور روحانی او بوده است واصلان خان مشاورجسمانی او، گاهی اورا رگ می‌زده وگاهی تنقیه‌میکرده. روزی ده دوازده بار نبضش رامیگرفته واگرسر برهنه را میفتاده باو پرخاش‌می کرده‌است.

عبدالله خان همواره بامنتهای فروتنی با وی رفتارمیکرده است ولی چون فتحعلی شاه وی را مجبور کرده بود همهٔ مخارج کارهای فابویه را ازمالیات اصفهان بپردازد کم کم نسبت باو کینه میورزید ومی کوشید او را نابود بکند .

نخست فابویه را درعمارت حکومتی اصفهان منزل دادند وبرای کارهای فنی کاروانسرایی را دراختیاراو گذاشتند که برای این کارساخته نبود . بوی اختیاردادند کارگرانی راکه لازم دارد خود انتخاب کند . ولی در مدت چند هفته یاوری مأمورین دولتی اصفهان بهمین جا ختم شد . فابویه میبایست توپ بریزد وآنها را تراش بدهد و سوراخ کند وپایه وصندوق برای آنها بسازد. برای این کارنه‌تنها هیچ یك ازماشین‌های ساخت اروپا دراختیاراو نبود بلکه ساده‌ترین ولازم‌ترین وسایل‌را هم نداشت‌وکارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسایل‌را آماده کنند . یکی از آنها هرگز پرگار بدست نگرفته بود وهیچ کدام لایق آن نبودند که چیزی ازآهن بسازند .

درین موقع آن دقت‌هایی که دراستانبول کرده بود بدرد اوخورد ویادش آمد در کودکی که درپونتاموسون (۱) ولادتگاه خود بوده است پیرون (۲) نامی نجار همسایه شان بوده و وی برای تفریح وسرگرمی مدتها دردکان اوچوب تراشیده واین کار را یادگرفته واینك میتواند از آن استفاده کند .

فابویه نخست با دست‌خود یك گل‌کش ویك مته ویك‌چرخ‌تراش ساخت وکارگران را واداشت ازآنها تقلید کنند . حتی برای پیش بردن ساختمانهایی که نقشه‌آنهارا کشیده بود ناچار شد خود دست بکار بنایی بزند . برای ساختن تکه های لازم‌ومخصوصاً برای ماشین های فلزی نه تنها مجبور شد نقشهٔ آنها را بکشد ونمونه هایی بسازد بلکه اشیاء را خود سوهان بکشد وبان درجه ازدقتی که لازم داشت وکارگران از عهده آن برنمی آمدند وحتی فایدهٔ آنرا هم نمی فهمیدند دربیاورد .

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دندانه دار بسازد و آنها را با یکدیگر سوار بکند دسته‌دسته‌مردم شهرمی‌آمدند وباحیرت این اختراع مهم‌را که حرکت‌افقی را بحرکت عمودی تبدیل‌می کرد تماشامی کردند. عبدالله خان حکمران‌نیز بتماشاآمد ولی کارگزاران دیگر دولت هم چنان منکر هنر او بودند ویقین داشتند که پیش نخواهدبرد .

---

(۱) Pont - à - Mousson (۲) Pierron

فابویه خودگزارش بسیارجالبی بعنوان «کارهای اصفهان» نوشته‌ودرآن شرح دقیقی‌از کارهای فنی که‌درآن‌شهر کرده داده‌است.

ازجزییاتی که‌دریادداشت‌های اوهست‌پیداست که‌درین راه‌رنج‌بسیار برده وچیزهای ناگوار تحمل کرده است. سرانجام توانسه است بدست خود قالب گلی برای شش لوله توپی که اول ریخته است بسازد وچون خواسته است این قالب ها را امتحان بکند متوجه شده است که باز باید ازنوآنها را بسازد. آن شب بـاحال تب سخت متوجه شده است می تواندکوره های کهنه‌ای راکه سابقاًانگلیسهادراصفهان ساخته‌بودند بامختصرتغییری برای این کارآماده کند. ولی برای ساختن مفرغ محتاج بقلع ومس بوده است. عبدالله خان نایب الحکومه که می بایست قلع ومس را تهیه کند چند هفته اورا معطل کرده‌است وبرای اینکه درین راه خرجی نکند دستور داده است هرچه‌دیك دراصفهان هست‌ازمردم بگیرند. فردای آنروز مردم شهر باچشمان اشك آلود دیك های خود راآورده‌انـد. فابویه ازین منظره متأثر شده، مردم را با دیگهاشان برگردانده وخود خشمگین نزد نایب الحکومه رفته است ودرنامه ای می نویسد: «من باوگفتم که همان روز بطهران بر میگردم ومخالفت او را بشاه میگویم.»

سرانجام عبدالله خان بدین وسیله مرعوب شده وفردای‌آن روزچند شمش‌مس برای این کار فرستاده‌وهماندم‌آنها راوارد کوره کرده وبدین‌گونه بریختن توپ‌آغاز کرده‌اند. یك‌شبانروزفابویه دایماًمراقب این کار بوده‌است. فردای‌آن روزوقتی که‌خواسته‌اندلوله را در قالب بریزندکارگرانی که ازدیدن این فلزگداخته هـراسان شده بودند ازین کار سرباز می زدند. ناچاروی اهرمی بدست‌گرفته وبا دو ضربت سخت چکش راه را باز کرده وبدین‌گونه فلزگداخته بیرون ریخته است. ولی ترشح مایع سوزان وی را از پا درآورده وبعقب‌افتاده است. کارگران تصورکرده اندوی مرده است ولی نـاگهان از جای جسته وبهمین حال مخزنهای دیگرفلزگداخته‌راشکافته‌وبدین‌گونه همهٔقالب‌ها راپر کرده است.

می نویسد فریاد بارك‌الله وماشاءالله کارگران فضا را پرکرده بود ودر ضمن عدهٔ دیگر ازترس فریاد میکردند. پس ازآن‌می گوید وقتی که‌این لولها را ریختیم میبایست آنها را سوراخ کنیم واین‌کار ازهمه مشکلتر بود. پس‌ازسه ماه‌زحمت سرانجام‌توانسته بود مته‌ای راکه برای این‌کارلازمست تهیه‌کند. وقتی که اعلان‌کرد با این افـزار این تکه های‌عظیم‌مفرغرا دونیم‌خواهدکردولوله‌توپ‌خواهد ساخت همه خندیدندوخود اقرار می کند که وی نیز درین‌کار شك داشته است. این شك هم بجا بود زیراکه در حرکت اول‌آن افزار ازهم پاشید. برای‌اینکه کارش خراب نشودکارگران‌را مرخص کرده‌وتنها

دوتن را نگاه داشته و پس‌از چندی‌تفکرعات این عیب را بدست آورده و پس از چندروز عیب را برطرف کرده است .

• اما باز در عمل موانع دیگر پیش آمده که وی باپشت کار واسراری که داشته همهٔ آنها را رفع کرده ومتأسفانه می دیده است که برخی از کارگران عمدی داشته‌اند که باو خیانت کنند ومانع از پیشرفت کارش باشند وحتی پی برده‌است که ازخارج بکارگران‌وی پولی می داده‌اند که نگذارند پیشرفت کند . چیزی که برای وی بسیارناگوار بوده‌اینست که سرانجام کشف کرده محرك این خیانت های پی در پی عبدالله خان نایب الحکومه و اصلان خان رییس توپخانه بوده‌اند . پیداست که حال روحی وشدت تأثر وی در برابر این اوضاع چگونه ممکنست‌بوده‌باشد. ناچارمی بایست‌با این خیانت ها بسازدو بسوزد . در ماه ژون آن سال (ربیع الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده‌است که شبانه بکارخانه رفته ویکی از ابزارها را ناقص کرده‌اند و بهمین جهة ناچار شده است ازآن پس شب و روز درکارخایه بماند وبرای‌همین کاراز دارالحکومه بیرون رفته ودرصحن کارخانه چادر زده است ودرضمن کارگران وتوپچیانی راکه بآنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده واحمد خان نام افسری راکه زیر دستش بوده ماموریت کشیك کارخانه داده است تاکس دیگر بی اجازه وارد نشود .

سرنوشت کارخانه توپریزی اصفهان

کارخانهٔ توپریزی که فابویه ازافسران فرانسوی هیئت نظامی ژنرال گاردان بدستور فتحعلی شاه در اصفهان دایر کرده بود درآنموقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیار داشته ودولی که نمیخواسته اند ایران نیروی نظامی قابلی داشته باشد همه مساعی خود را برای ازمیان‌بردن آن بکارمیزده‌اند . پیداست که از یك سوروسها می‌ترسیده‌اند در جنگهای آینده این توپهامانع پیشرفت‌ایشان‌شود واز طرف دیگرانگلیسها که‌میترسیدند با این‌توپها لشکریان ایران‌بتحریك ویاری‌ناپلئون بمرزهای‌هندوستان بتازند نفع خود را در جلوگیری ازین کار میدانستند .

ازگزارشهایی که فابویه درین زمینه داده صریحاً برمیاید که عبدالله خان نایب الحکومهٔ اصفهان پسرحاج‌محمد حسین‌خان‌امین الدولهٔ‌اصفهانی‌حکمران اصفهان و وزیر مالیهٔ دربارفتحعلی شاه‌آلت اجرای این مقاصد ناروا وپست بوده و نه تنهاکارگران را تحریك میکرده است که کار نکنند ووسایل لازم را ازمیان ببرند وکارشکنی واخلال کنند بلکه بوسایل نامشروع دیگرهم دست میبرده است . ازآنجمله مرتباً ازبی‌لیاقتی‌و بی‌اطلاعی فابویه بفتحعلی شاه گزارش میداده ومیکوشیده‌است کاری بکند که او را از

اصفهان احضار کند. درماه ژون ۱۸۰۸ (ربیع‌الثانی ۱۲۲۳) توپهایی که وی میریخت و آنهمه کوشیده بودند نگذارند بپایان برسد از کارخانه بیرون آمده بود. درین موقع چند اداره توپ را سوراخ کرده و تراشیده و پایه ها و صندوقهای آنرا ساخته بودند وآمادهٔ حرکت بود وفابویه امیدوار بود درپایان سال پنجاه توپی را که بعهده گرفته بود بسازد واز کارخانه بیرون بیاورد. تنها برای این کار لازم بود که پول و وسایل منظما باو برسد وعبدالله خان همچنان ازینکار کوتاهی داشت وفابویه هرچه درخواست می کرد چوب وزغال و مس و لوازم دیگری را که بدان حاجت بود باو بدهند نتیجه نمیگرفت. چیزی نگذشت که مزد کارگران را هم نپرداختند و کارگران از کاردست کشیدند.

درینموقع حاج محمد حسین خان امین الدوله پدرعبدالله خان که حکمرانی اصفهان اسماً با او بود باصفهان آمده بود. فابویه امیدوار بود که وی مانند پسررفتار نخواهد کرد. بهمین جهة بدیدن اورفت. اوهم فابویه را با کمال خوشرویی پذیرفت وبشام دعوت کرد و وعده داد هرچه لازم دارد باو برساند و گفت ازپسرش باید بگذرد زیرا که عبدالله بچه است واز کارها سردرنمی‌آورد. اما این سخنان نیز برای خام کردن او بود و بازسه هفته گذشت وازین وعده ها اثری پدید نیامد وتنها چیزی که برای اوفرستاده بودند نوزده خربوزه بود که حکمران برای او تحفه فرستاده بود. حاجی محمد حسین خان تنها برای این آمده بود که پولی ازمردم اصفهان دربیاورد وکاری بکارفابویه وتوپریزی نداشت. اندك اندك کاروی چنان خراب شد که تنها دوکارگردر کارخانه ماند که مزدآنهارا فابویه ازخود میداد ولی با اینهمه و تنها بدستیاری ایشان مشغول بود شش اراده توپ دیگر بریزد. درینموقع درهای کارخانه را بروی مردم باز کرده بود که مردم بیایند و ببینند چگونه خودآستین بالا زده وکارمیکند.

این خبر که بحاج محمد حسین خان رسید پیغام فرستاد که با فابویه مانند فرزند خود رفتارخواهد کرد و عنقریب هر چه لازم دارد برای او خواهد فرستاد. فابویه هم فرستادهٔ اورا ازدر بیرون کرد.

سرانجام روز ۲۴ ژوییه ۱۸۰۸ (۳۰ جمادی‌الاولی ۱۲۲۳) حاج محمد حسین‌خان خود بتماشای کارخانه آمد وفابویه با لحن جدی وحتی خشن با او سخن گفت واظهار کرد که مصممست پانزده روزدیگر بطهران برگردد و ماجری را با فتحعلی شاه درمیان بگذارد وبفرانسه بازگردد. وزیرمالیهٔ فتحعلی شاه ظاهراً ازین سخنان حساب برد و بزودی اندك اثری‌ازمواعید اوظاهرشدوازآن پس وسایل کار را منظماً باومیرساندندو کارگران بکارخود بازگشتند وفابویه بدین گونه دنبالهٔ کارخود راگرفت.

سرانجام در روزپانزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ (۲۲ جمادی الآخره ۱۲۲۳) بمناسبت جشن

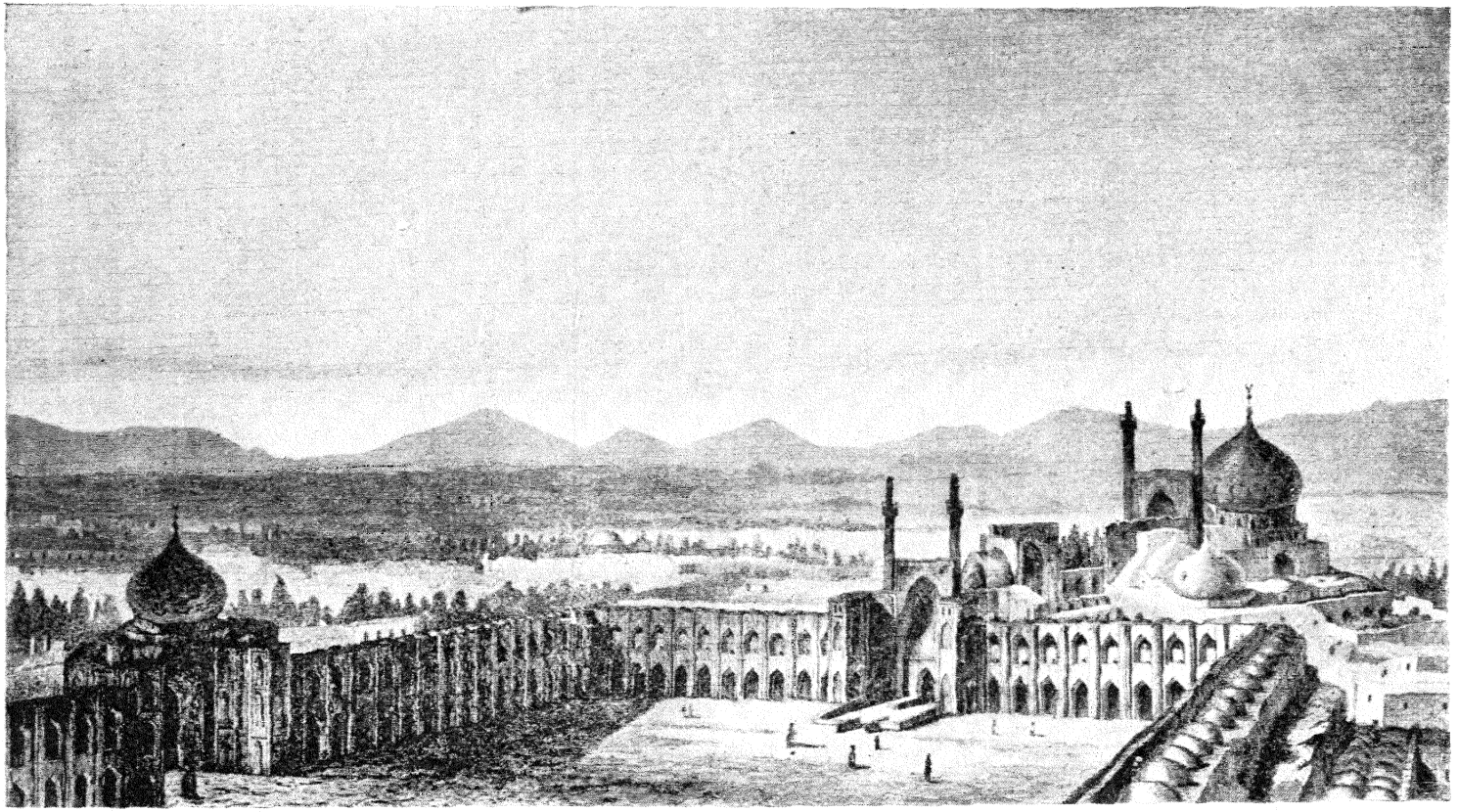

میدان شاه دراصفهان درزمان فتحعلی شاه

ازکتاب دوبو

ولادت ناپلئون فابویه دراصفهان همهٔ توپهایی راکه ساخته بود بصدا درآورد و باآنها شلیك کرد. بدینگونه رسماً اعلان کرد که کارخانهٔ وی نتیجهٔ خود را بیرون داده است . در ضمن جشنی در کارخانه گرفت وعده‌ای ازاعیان شهر را دعوت کرد و پرژوزف درحضور آنها مراسم دینی را بجاآورد ودرآن مجلس جشن تا نیمه شب آن روزفابویه با مردم اصفهان دربارهٔ مفاخر کشورخود سخن رانده وشرحی ازتمدن فرانسه ومساوات در میان مردم وعدالت مطلق واینکه هرکس درآنجا بواسطهٔ لیاقت بهر مقامی میتواند برسد بیان کرده است وپیداست که این مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکنست درمیان مردم اصفهان درآن روز کرده باشد .

فابویه چنان نسبت بزیردستان و کارگران خود نفوذ کلام بهم زده بود که درغیبت وی هم کارمعطل نمیماند، چنانکه درپایان ماه اوت ۱۸۰۸ (رجب ۱۲۲۳) که وی سخت بیمار شد در مدت بیماری وی خللی بکار وارد نیامد و بیش از یك ماه بستری بود و تب سخت می کرد و درین مدت معالج وی پرژوزف و میرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند.

درآغازماه اکتبرهمان سال (شعبان ۱۲۲۳) فتحعلی شاه بفابویه فرمان داد بیست اراده توپی راکه تازه ساخته بود بطهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را ازین کارخبر کرد وعجله کرد بقیهٔ توپهایی را هم که ازوخواسته بودند بسازد .

چرخهای این توپها رابسیارمحکم وبسیارسبك ساخت وپس ازآن مدتی وقت صرف کردند که اسبها را بکشیدن آنها عادت بدهند ، زیراکه اسبهای اصفهان تنها بسواری دادن عادت کرده بودند . این کار دشوار و بسیار طولانی بود و فابویه سرگرم همین کار بود که ژنرال گاردان در پایان ماه نوامبر (رمضان ۱۲۲۳) اورا بطهران احضار کرد .

چون بطهران رسید آگاه شد که دربارطهران احساسات سابق را در بارهٔ هیئت نظامی فرانسوی ندارد وازنظرشاه افتاده است واحتمال میرود ناچار شود بزودی از ایران برود . اینکه فتحعلی شاه رفتارخود را تغییرداده بود بواسطهٔ این بود که آگاه شده بود چگونه ناپلئون بوی خیانت کرده ودرسازش با روسها دیگر بایران اهمیتی نداده است . انگلستان نیزالبته درتحریك احساسات وی بی اثرنبوده است . دربهارسال ۱۸۰۸ (صفر ۱۲۲۳) نخستین سفیرانگلستان درساحل ایران پیاده شده بود ولی تقاضاهای فوق العادهٔ وی که تصرف بندرهای عمده خلیج فارس ودریای خزربود فتحعلی شاه را بوحشت افکنده بود . هنوز نفوذ گاردان باندازه ای بود که بتواند شاه را وادار کند این سفیر را نپذیرد .

بهمین جهت بفابویه فرمان دادند ببینند بچه وسیله فرانسویان ممکنست ازخلیج فارس حمایت کنند ودرصورتیکه انگلیسها بایران حمله کنند پشتیبان ایران باشند. فابویه درهمین موقع گزارشی تهیه کرده است بعنوان «گزارش دربارهٔ انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس». درین گزارش باین نتیجه رسیده است که دولت فرانسه هرموز وجزیره قشم راکه درآن زمان وهابیان تصرف کرده بودند بخرد.

اما چند ماه بعد دولت انگلستان پیشنهاد های دیگری کرد واین بار بیشتر نتیجه گرفت. نمایندهٔ تازه ای سرهر فردجونز بریج (۱) با یك دسته مهم از کشتی‌های جنگی بایران نزدیك شده بود. فتحعلی شاه چون می ترسید نیروی انگلیس درخاك ایران پیاده شود وچون بیش از پیش از ناپلئون ناراضی بود با وجود مخالفت کاردان راضی شد این سفیر را بپذیرد. بهمین جهت سفیر فرانسه که میترسید بزودی روابط قطع شود همکاران خود راکه درشهرهای دیگر بودند بطهران احضار کرده بود وخود را آمادهٔ حرکت میساخت.

سرانجام درروز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۶ شوال ۱۲۲۳) فابویه با بیست اراده توپ و لوازم آنها ازاصفهان عزیمت کرد. پنج هفته درراه اصفهان بطهران بوده است. درآن زمان راهی که توپ را بتوان برد هنوز ساخته نشده بود. برای بردن این توپها گاو وگاهی انسان را بکار برده است و حکمرانان عرض راه مردم را برای این کار بیگاری گرفته‌اند. گاهی مجبور می شده است توپها را در گل بگذارد و خود پیشاپیش برود ازروستاییان یاری بخواهد. عاقبت روز ۳۱ دسامبر (۱۳ ذی القعدهٔ ۱۲۲۳) وارد پای تخت شده است. نخستین چیزی که متوجه شد این بود که فرانسویان دیگر آن اعتبار سابق را ندارند. پیش از آن هم فتحعلی شاه ایرادهایی از کاراو گرفته بود. می گفتند وی صندوقهایی ساخته است که برای بردن آنها دو اسب لازمست وازو میخواستند کاری بکند که یك اسب کافی باشد.

پیداست که این ایرادگیریها بهانه‌ای بود که با بهم‌خوردن روابط ایران وفرانسه مجبور نباشند ازو تشکر بکنند. ایراد دیگری که ازومی گرفتند این بود که روی لولهٔ توپها دگمه‌ای برای نشانه گرفتن نساخته بود و میرزا شفیع صدر اعظم شخصاً دربن زمینه باواعتراض کرده بود. درنامه‌ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ (۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۳) از طهران ببرادرش نوشته می گوید: «توپهای مرا امتحان کردند، هرچه سعی کردند آنها را بشکنند چون نتوانستند بالاخره آنها را در انباری گذاشتند ودر را بستند و وضع من مانند آنست که درین یك سال هیچ کاری نکرده باشم ... تصورمکن که از نظرمالی

(۱) Sir Harford Jones Brydge

با من بهتر رفتار میکنند ، بلکه بالعکس ، چون حکمران اصفهان مزد کارگران مرا نداده بود تقریباً چهارهزار فرانك برای من تمام شد برای این که این شهرت را داشته باشم وزرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم » .

پیداست که درچنین موردی فابویه آرزوی دیگری جز بازگشت بفرانسه ندارد . همکاران وی نیزدیگر نمی بایست درایران بمانند زیرا فتحعلی شاه تصمیم گرفته بود سفیر کبیر انگلیس را باتجمل بسیار بپذیرد وژنرال گاردان هم فوراً عزیمت خود را خبر داده و برای کسب اجازه عزیمت بخدمت فتحعلی شاه رفته بود ، در ۱۳ فوریه (۲۵ محرم ۱۲۲٤) فتحعلی شاه هم با اومؤدبانه سخن گفت اما از رفتن اومانع نشد . همان روز گاردان فابویه را مأمور کرد که بقزوین و کرمانشاه برود وسپس ازراه همدان یا مراغه در تبریز باو برسد . بهانهٔ این سفراین بود که هدایا وپیغامهایی برای چندتن ازشاهزادگان ببرد ولی مقصوداصلی این بود که اطلاعات خود راازآن سوی هم دربارهٔ ایران کامل بکند وگزارشی دربارهٔ راهها و ساختمان های قدیم و مخصوصا بناهای تاریخی بیستون و کرمانشاه بدهد .

فابویه این آخرین مأموریت راهم باکمال دقت انجام داد . در ۱٤ آوریل ۱۸۰۹ (۲۸ صفر ۱۲۲٤) درتبریز بوده و ازآنجا نامه‌ای بمادرش نوشته وخبرداده است که عنقریب بتفلیس خواهد رفت واز راه روسیه بفرانسه بازمیگردد .

شرح آخرین ملاقاتی راکه ژنرال گاردان با فتحعلی شاه در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ (۲٤ محرم ۱۲۲٤) کرده است ژوانن منشی سفارت درتاریخ ۱۷ فوریه (۲۹ محرم) در طهران چنین نوشته است :

«جناب ژنرال گاردان چون حقا ازباری که در ۱۱ فوریه باوداده بودند نا راضی بود بصدر اعظم گفت که آنرا مجلس وداع تصور نمیکند. پس مراسم دیگری برای فردای آن روز برقرارشدو باکمال دقت آنرا رعایت کردند .

عالی حضرت دراطاقی که جزو باغ معروف بگلستانست نشسته بود . جناب سفیر رابا امضاکننده وآقایان ترویلیه (۱) وفابویه وترزل وربوله (۲) وریمون (۳) واردتالار کردند که درآنجا صندلی هایی روبروی شاه گذاشته بودند. عالی حضرت خطاب بژنرال بشدت تأثرخود را ازاینکه از دربارروی میرود اظهار کرد ومی گفت همواره دروجود وی وهمه فرانسویان درستکاری وجان فشانی که در خور بالاترین تحسین هاست دیده است. امیدوارست بزودی برگردند وخبرهای خوشی که مدتهاست انتظار دارد پیش از ورود او برسد . ژنرال بنام خود وفرانسویان ازاحساساتی که عالی حضرت در چنین موردی

(۱) Truilhier (۲) Beboulh (۳) Raymond

بروزداده است تشکر کرد . بشاه گفت در نظردارد آقای ترویلیه را باگزارشی فوراً نزد اعلی حضرت بفرستد و بدقت شرح وقایع ناگواری را که سبب عزیمت اوشده است بدهد ورعایت‌های دربارایران را دربارهٔ خود نیز باطلاع دولت فرانسه‌خواهد رساند واعلی - حضرت البته خشنود خواهد شد که ایران نمیخواهد ازدوستی با امپراطوری‌مقتدری مانند فرانسه چشم بپوشد . عالی حضرت جواب داد که البته اوهیچ مایل نیست رابطهٔ خود را بابرادری که گرامیست قطع کند اما ژنرال باید خودمتوجه باشد که وضع اودشوارست و چون اعلی حضرت بنامهای متعددی که برایش فرستاده جواب نداده است نمی‌تواند بیش ازین مانع ورود جونز بشود. گفت وی ازین اجبار و الزام متأسفست ولی امپراطور باید بدوستی‌حقیقی‌وی‌مطمئن‌باشد و یقین بداند که‌انگلستان هرگز نمی‌تواند این‌دوستی‌را با پول وهدایایی که بفضل‌خدابدانها احتیاجی ندارد زایل کند. شاه ژنرال رادعوت کرد که تاخبرتازه‌ای ازفرانسه برسد در تبریز بماند. گفت : شما نزدپسرمن میمانید ولازم نیست سفارش‌شما را باو بکنم . ژنرال شما خودتان میدانید چقدر وی نسبت‌بعم‌محترمش‌احترام دارد وچقدر باودلبسته‌است.

جناب سفیر بعالی‌حضرت جواب داد تا جاودان رهین مهربانی هایی که همواره‌ازو دریغ نکرده است ودوستی که همهٔ بزرگان‌دربارایران با او کرده‌اند خواهد بود،وظیفه خود میداند میل عالی حضرت را برآورد وچون شاه اظهارمیل کرده است که آقایان ژوانن و نرسیا ازطهران نروند بآنها فرمان داده است دردربار طهران بمانند وآنهارا بمراحم خاص عالی حضرت امپراطوری میسپارد .

این تصمیم بنظر شاه‌پسندیده آمد وبا مودت از خدماتی که آقای نرسیا وامضاء کننده توانسته بودند بدربار بکنند یاد کرد . گفت که رفتارشان پسندیدهٔ همه بوده استو بامهربانی ومودتی که شایستهٔ آنند باآنها رفتارخواهند کرد وازرفتاری که باآنهاخواهند داشت جونزخواهد دید تا چه اندازه ایران بفرانسه بستگی‌دارد .

ژنرال تشکرات خود را تکرارکرد وگفت هرخبری که باو برسد بعجله باعلی حضرت خواهد رساند . بازخاطرشاه را مطمئن کرد که امپراطور ناپلئون در ملاقاتهای ارفورت (۱) باز بموضوع ایران پرداخته است و باید باز چندی صبر کرد و امیدوارست که‌آقای دوپره (۲) پیش ازورود اوبتبریز باو برسد .

عالی حضرت گفت ازآنچه ژنرال باوگفته است اطمینان دارد و ازوپرسید آقای ترویلیه را ازکجا بپاریس خواهد فرستاد .

جناب سفیر گفت که بازهنوز کار بسیاردارد ودرنظردارد چند روزدرقزوین بماند

---

(۱) Erfurth (۲) Dupré

ودر آنجا منتظر نامهای دربارو ترجمهای آنها خواهد شد و پس از آنکه این نامها برسد آقای ترویلیه عجله خواهد کرد که هرچه زودتر بپاریس برود .

سپس عالی حضرت خطاب بآقای ترویلیه کرد و بالحن محترمانه با اوسخن گفت و سفارش کرد از آنچه با ژنرال گفته است هیچ نکته را فرو گذار نکند و باعلی حضرت بگوید و نیز حوادثی را که بچشم خود دیده است بیان کند . سرانجام شاه ازهمهٔ افسران فرانسوی در برابر خدماتی که باو کرده بودند تشکر کرد و نشان داد تا چه اندازه از یشان خرسند است . سپس این آقایان بعالی حضرت گفتند افسوس می خورند نتوانسته اند بیش از آن خدمتی بکنند ولی جان فشانی آنها نتوانسته است موانعی را که پیش می آمد رفع کند.

شاه گفت امیدوارست دوباره موردی پیش بیاید که افسران فرانسوی باو خدمت کنند و باید همیشه بمودت او مطمئن باشند . آنوقت ژنرال برخاست ودرحالی که بیرون میرفت بعالی حضرت سلام داد . چندین بار با تأثر و بعنوان خدا حافظی تکرار کرد: ژنرال وشما آقایان فرانسوی خوش آمدید بسیارخوش آمدید .

نتیجه ماموریت تانکوانی درایران

ژ . م . تانکوانی مترجم سفارت فرانسه که باژنرال گاردان بایران آمده بودچنان که پیش ازین گذشت کتابی دردومجلد بعنوان « نامهایی دربارهٔ ایران وترکیهٔ آسیا » در ۱۹۱۸ درپاریس چاپ کرده است . آدربن دوبره عضو دیگراین هیئت نیز کتابی بعنوان «سفری درایران که درسالهای ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ درعبور ازآناتولی و بین النهرین ازاستانبول تا انتهای خلیج فارس وازآنجا بایروان کرده شده....» نوشته و در ۱۸۱۹ در دومجلددرپاریس چاپ کرده است(۱). کتاب تانکوانی شامل ۳۶ نامهٔ مفصلست که در مراحل مختلف این سفر بخانمی ازدوستان خود درپاریس نوشته . ازین نامه ها خوب پیداست که مردی راستگو و بی غرض بوده وچون فارسی می دانسته است ازاوضاع اطلاعات دقیق و درست داشته و کتاب او پر از اطلاعات بسیار جالب دربارهٔ اوضاع ایران درآنزمانست .

بنا برگفتهٔ تانکوانی ژنرال گاردان وقتی وارد طهران شد اورا با دوسه تن از همراهانش بوسیلهٔ فرج‌الله خان نام که مهماندارشان بوده بخانهٔ میرزا شفیع صدر اعظم

(۱) Adrien Dupré - Voyage en Perse, fait dans les années 1807 1808 et 1809 en traversant l'Anatolie et la Mésopotamie depuis Constantinople jusqu'à l'extremité du Golfe Persique et de là à Irévan .... 2 Vol Paris 1819

راهنمایی کرده ودر آنجا منزل داده‌اند، افسرانی را که جزو هیئت نظامی گاردان بوده اند درخانهٔ دیگری جای داده‌اند وتانکوانی را با ژوانن که عضو سفارت بوده‌ودوتن دیگر ازاعضای سفارت در خانهٔ میرزا ابوالقاسم پسر میرزا بزرك وزیر اعظم شاهزاده عباس میرزا که پیداست مراد میرزا ابـوالقاسم قایم مقام صدر اعظم معروف محمد شاهست منزل داده اند .

درهمان شب ورود میرزا شفیع صدراعظم بملاقات گاردان آمده ومدتی با او گفتگو کرده است . تانکوانی میگوید که وی پیرمردیست که مدتهاست طرف توجه پادشاهست وملایمت وادب وفروتنی او حق شناسی ودلبستگی ما را فراهم آورد .

چهار روز پس از ورود بطهران فتحعلی‌شاه اعضای سفارت را بحضورخود پذیرفته است . شب پیش برای همه اعضاء خلعت هایی فرستاده بودند . خلعت ژنرال گاران جبه‌ای ازماهوت زربفت مانند جبه های شاهزادگان واسلحهٔ جواهر نشان وطاق شال بوده و برای هریك ازاعضای سفارت جبه‌ای مانند جبه های عمال‌دربار و کمربندهای زربفت وشالهای کشمیری فرستاده بودند .

رییس تشریفـات سلطنتی که‌در آن زمان اورا «مقدم‌السفراء» یا «ایشك آقاسی باشی» می گفتند آنها را نیم ساعت دراطاقی نگاه داشته وچای بایشان داده است . سپس ژنرال گاردان را تنها باطاق سلام برده اند واعضای سفارت در کنار روسای دربـار در بـاغ روبروی تخت مرمرصف کشیده وهریك را باسم ورسم بشاه معرفی کرده‌اند . هنگامی که نوبت بمعرفی کشیشان عضو سفارت رسیده فتحعلی شاه گفته است که وی بملایـان دستور داده است فرانسه را دعا بکنند وامیدوارست که این کشیشان هم بنوبت خود برای فیروزی ونیکبختی وی دعا بخوانند. آن روز فتحعلی شاه بر تخت مرمر نشسته بود و وزیـران و شاهزادگان بترتیب سن واهمیت مقام خود در باغ صف کشیده بودند .

تانکوانی شاید برای اینکه ازپاریس دستوری بگیرد درتاریخ ۲۳ ماه مه ۱۸۰۸ (۲ ربیع الثانی ۱۲۲۳) ازطهران ازراه قزوین وزنجان وتبریز عازم‌اروپا شده وچون ژنرال گاردان در ۱۳ فوریهٔ ۱۸۰۹ (۲۷ ذی‌الحجه ۱۲۲۳) از طهران حرکت کرده‌است پیداست کـه تـانکوانـی ۸ ماه و ۲۵ روز پیش ازو از طهران رهسپار شده است . تانکوانی را ژنرال سباستیانی سفیر ناپلئون در استانبول بطهران فرستاده‌بود زیرا که عضو سفارت فرانسه در استانبول بود و ممکنست که دوباره بـاستانبول بکار اول خود برگشته باشد . درهر صورت‌وی بنا بر نامه‌ای که‌خود نوشته بایك تن‌ازاعضای‌سفارت‌طهران را ترك کرده و ٤ روز بعد یعنی ۲۷مه (٦ ربیع الثانی) بقزوین رسیده وپس ازدرنك در زنجان در ٦ ژون (١٦ ربیع الثانی) وارد تبریز شده است .

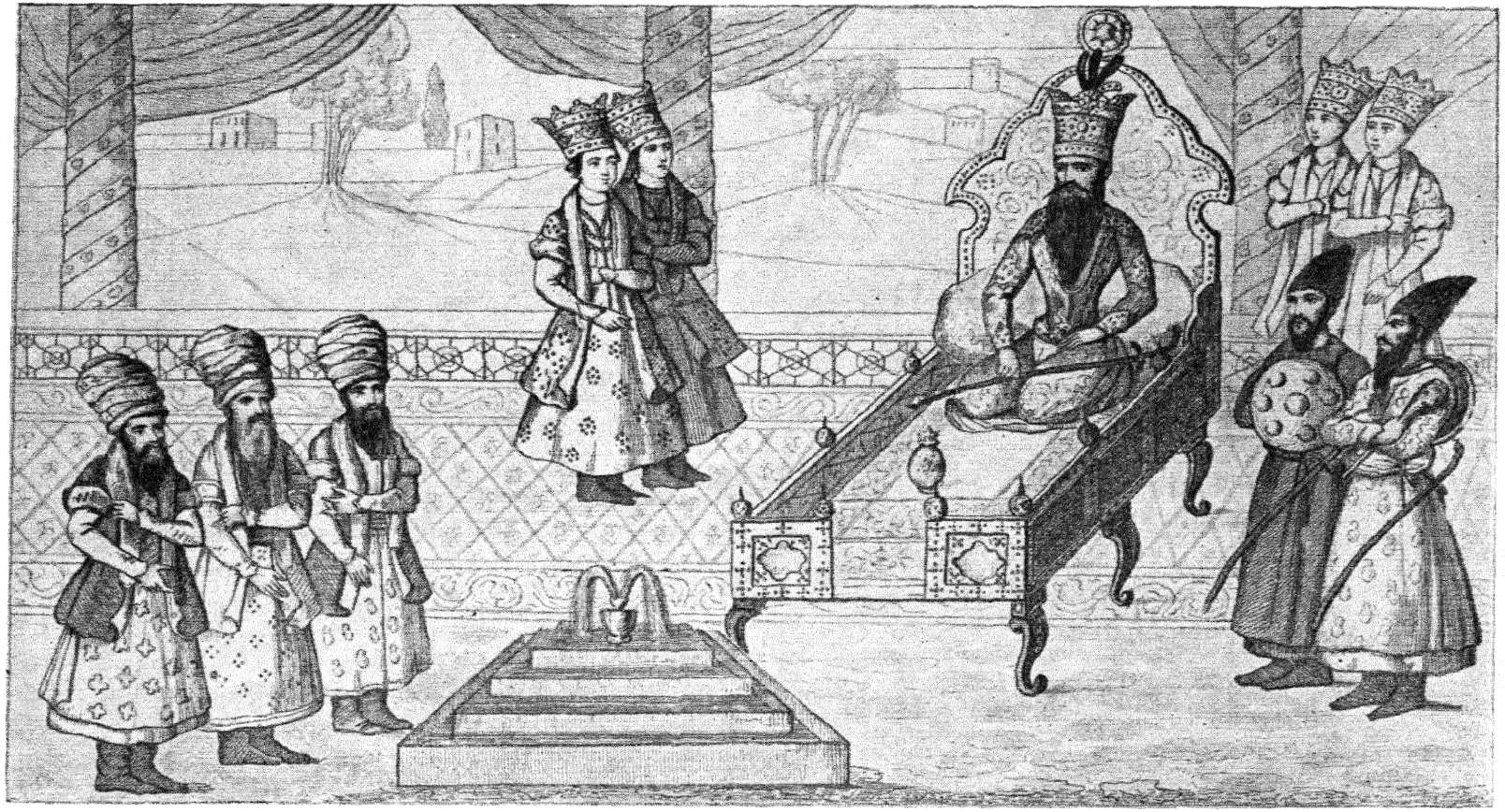

بر تخت نشستن فتحعلی‌شاه در کنار **فرزندان** و وزرایش

انگلیس ۱۸۱۰

درتبریز میرزا بزرك قایم مقام که وزیر عباس میرزا نایب السلطنه بوده استچند روزی وی را نگاه داشته تا نامهایی باو بسپارد . درین زمان دوتن از افسران فرانسوی هیئت نظامی گاردان یعنی وردیهٔ سروان پیاده ولامی سروان مهندس باسه تن افسران جزء پیاده درلشکرگاه عباس میرزا بوده‌اند وژوانارمترجم سفارت هم برای ترجمانی درتبریز بوده است .

تانکوانی میگوید درین موقع عباس میرزا نایب السلطنه نزدیك دوهزار و پانصد سرباز داشته که بنظام فرانسه تربیت شده بودند وفرماندهانشان افسران ایرانی بودند که وردیه آنها را تربیت کرده بود . تفنگها و فشنگهایشان را از روی نمونهایی که از فرانسه آورده بودند درتبریز ساخته بودند .

لباس این سربازان نیم تنه‌ای خرمایی رنگ وتقریباً مانند لباس سربازان فرانسوی بوده ویك ردیف دگمهٔ فلزی سفید از پیش داشته است . شلوارهای متقال آبی و کفشهای ساقه کوتاه بپامی کرده‌اند ولی همچنان کلاه سیاه از پوست گوسفند بر سر میگذاشته اند ودرآن زمان این کلاه معمول همهٔ ایرانیان بوده است . برخی بربالای کلاه خود پری یا باصطلاح آن زمان « تل» میزده‌اند .

دسته ای مأمور پاسبانی شخص نایب السلطنه بوده اند وازچادر وی پاسبانی میکرده اند . هرصبح وهرشب درساعت معین سربازان را باسم می خوانده و بدینگونه سان میدیده اند وهرروز صبح نگهبانان را عوض میکردند وساعات روز وشب راهم چنان که درارتش فرانسه معمول بوده با طبل خبر میداده‌اند .

وردیه افسرفرانسوی ایندسته از سپاهیان را عیناً مانند لشکریان فرانسه تربیت کرده بود وعباس میرزا ازین پیشرفت بسیارمغرور بوده است . لامی افسرمهندس هم در همان لشکرگاه یك مدرسهٔ مهندسی نظامی ترتیب داده بود وایشانرا برای ساختن توپ وتفنك آماده کرده بود .

گذشته ازین عده سربازوافسرفرانسوی عباس میرزانقریباً صد و پنجاه سربازفراری روس راکه در جنگهای سابق باو پناه آورده بودند و یك تن سرگرد ازیشان درجزو لشکریان خود پذیرفته وآنها را زیردست وردیه افسرفرانسوی بکار گماشته بود . فرمانده توپخانهٔ مختصر اوافسری از شاهزادگان گرجی بنام طهمورث (تیمورات) خان بوده است .

عباس میرزا تانکوانی را مأمور کرده است نامه‌ای ازو بناپلئون برساند ونامه‌را تذهیب کرده ودرکیسهٔ زری باو سپرده اند ونیز نامهای دیگری خطاب بعسکرخان سفیر ایران درپاریس ونماینده ایران دراستانبول و کاردارفرانسه دراستانبول بدست اوداده‌اند.

تانکوانی درین نامه که از تبریز نوشته شرحی ازمهارت عباس میرزا در تیراندازی با تفنك آورده وسرانجام وی در ۱۱ ژون ۱۸۰۸ (۲۱ ربیع الثانی ۱۲۲۳) از تبریز رهسپار ترکیه و اروپا شده است .

نتیجه مأموریت گاردان در ایران

عهدنامهٔ فینکن شتاین در ٤ مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) در میان ایران وفرانسه بسته شد. ناپلئون ژنرال گاردان را با هیئت نظامی فرانسوی برای اجرای آن بـایـران فرستاد . وی روز ٤ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۲ رمضان ۱۲۲۲) وارد طهران شد. تقریباً ۲۱ ماه و نیم پیش ازورود وی بطهران یعنی در ۱٤ فوریه ۱۸۰٦ (۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰) روسها ایستیفانف سفیرخود را برای گفتگوی صلح بطهران فرستاده بودندزیراکه روسها هنوز با ناپلئون درجنك بودند ومی‌خواستند ازسوی ایران آسوده خاطر باشند . پیش ازآمدن گاردان دولت ایران با انگلستان قطع رابطه کرده بود .

دوماه وهفت روز پس ازوصول بطهران یعنی در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی الحجهٔ ۱۲۲۲) ژنرال گاردان نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته وسیاست ناپلئون را در ایران بدین گونه توضیح داده است :

«۱۰ فوریه ۱۸۰۸

چاپار ایران که ازاستانبول رهسپارشده نامهایی ازدولت من برایم آورده است .

اعلی حضرت ناپلئون بزرك انتظارداشت جنگ درمیان ایران وروسیه قطع شود زیرا چنانکه عالی‌حضرت شما میداند رضایت داده بود با آن دولت صلح کند . اعلی ـ حضرت اظهارمیدارد درعهدنامه‌ای که درتیلسیت بسته‌شده چیزی دربارهٔ ایران مقرر نشده است . تاآن تاریخ نه تنها عهد نامهٔ اتحاد درمیـان فرانسه وایران را عالیحضرت شمـا امضا نکرده بود بلکه ممکن نبود درطهران از آن اطلاع پیدا کرده باشند . پس چـون اعلی حضرت هیچ اطلاع مسلمی دربارهٔ آتیهٔ روابط خود با ایران نداشته نمیتوانسته‌است روسیه روابطی راکه هنوزاستوارنشده بود پیش بکشد. امااعلی حضرت بی‌آنکه امضای عهد نامه بشود مرا مأمور کرده است عالی حضرت شما را مطمئن کنم کنونی روابطی که با روسیه دارد این دولت درصدد خواهد بود با هردولتی فرانسه است دوست بشود. اعلی حضرت درضمن بمن اجازه میدهد توسط فرانسه درمیان ایران وروسیه را پیشنهاد کنم تا شاید گفتگوهایی که درطهران درمیان وزیرعالی‌ـ حضرت شما و سفیر روسیه روی می دهد هر چه بیشتر مساعد بـا منافع دولت شما بـاشد و آن منـافع را وی از آن خود میـداند . اعلی حضرت میل صریح وصادقانه خـود را

لباس سربازان ایرانی که افسران فرانسوی ترتیب داده بودند

از کتاب دوبو

اظهار میدارد که این گفتگوها منتهی بعقد عهد نامه‌ای بشود که کاملا مطابق افتخارات دولت ایران باشد .

اعلی حضرت ناپلئون کبیر بمن اطلاع می‌دهد که همهٔ اروپا برای سرکوبی بیدادو خشونت انگلستان مسلح میشود . رفتار ظالمانه شان دربارهٔ دانمارکیان بالاترین نفرت را برانگیخته است. دانمارك باوجود ناکامیها جنگ را باآنها برای انتقام شرافت خود دنبال میکند . روسیه و پرتغال بندرهای خودرا مسلح کرده‌اند وآنها را بروی کشتیهای انگلیسی می‌بندند . سوئد که متحد باآنها بود بزودی اظهاردشمنی باآنها خواهد کرد. اسپانیا تهیهٔ مفصل می‌بیند تا درانتقام جویی عادلانهٔ فرانسه شرکت بکند . دول متحد امریکا که ازجسارت انگلستان توهین دیده و بستوه آمده اند بآن اعلان جنگ داده‌اندو ازحالا کشتیهای آنرا تا دریای هندوستان دنبال کرده‌اند . چین چون نتوانسته است در برابر قتلی که انگلیسها در یکی از بندرهای آن مرتکب شده‌اند عوض بگیرد مصمم شده است با اسلحه حق خود را بستاند. تمام بندرهای ترکیه‌را دردریاهای اروپا ودرسواحل افریقا بروی کشتیهای انگلیسی بسته اند . هرچه اقدامات بزیان انگلستان شدیدتر باشد دورهٔ صلح دریایی نزدیك ترخواهد بود . اعلی حضرت امپراطور نمیتواند قانع شود که درهمهٔ جهان تنها درهای ایران بروی انگلیسها باز باشد . اعلی حضرت باعتماداطمینان‌هایی که عالی حضرت شما چند بار باوداده است حق دارد منتظر باشد که شما هم بزودی اقدامات سخت دربارهٔ انگلستان بکنید زیرا که خیانت آن بروی سخت آشکارست .

اعلی حضرت امپراطور میخواهد که هرتجارتی درمیان ایران وانگلستان قطع شود وهمهٔ عمال وهمهٔ وسایط این ملت‌را ازشهرها و بندرهای امپراطوری طرد کنندوهرمکاتبه درمیان انگلستان وهندوستان‌را ازراه ایران منع بکنند. اعلی حضرت ناپلئون بزرك انتظار دارد نخستین چاپاری که سفارت وی ازطهران میفرستد باواین خبررا برساند که عالی حضرت شما این اقدامات راکه مطابق منافع دولت امپراطوری ایران وآرزو وسر مشق همهٔ ملل دیگرست کرده است . از عالی حضرت شما استدعا می کنم بمن اطلاع دهد که دربارهٔ این درخواستها بدربار خود چه باید بگویم . آقای بونتان که حاضرست بپاریس حرکت کند بمحض اینکه جوابی که از عالی حضرت شما انتظار دارم برسد رهسپار خواهد شد» .

عهد نامهٔ تیلسیت را ناپلئون در۷ ژوئیه۱۸۰۷ (۲۶ ربیع الثانی ۱۲۲۲) یعنی‌هفت ماه و چهار روز پیش از نوشته شدن این نامهٔ گاردان امضا کرده بود . دربن موقع هنوزگاردان در راه بود و بایران نرسیده بود . عجب اینست که در عهد نامهٔ تیلسیت مطلقاً یادی از ایران نکرده و حتی دست روسیه را در ایران بازگذاشته بود و با

این همه از ایران توقع داشت که با انگلستان قطع رابطه بکند و در برابر این کار یگانه چیزی که وعده می داد این بود که سفیر وی در طهران در میان ایران و روسیه توسط بکند .

فتحعلی شاه درجواب این نامهٔ ژنرال گاردان پاسخی باو نوشته است که اصل آن بدست نیست وقسمتی ازمدلول آنرا ژوانن مترجم سفارت فرانسه بفرانسه ترجمه کرده است. ازآن ترجمه برمیآید که این پاسخ را فتحعلی شاه در۱۷فوریه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی الحجه ۱۲۲۲) هفت روزپس ازنامهٔ گاردان نوشته ومحتویات او چنین بوده است :

« پس ازتعارفات ومراسم معمول عالی حضرت همهٔ رضایت خود را ازتوجهی که ژنرال گاردان کرده ونیات اعلیحضرت امپراطوروشاه راباواظهارداشته است بیان میکند. میگوید تا چه اندازه ازحق پرستی وفداکاری و صداقتی که جناب او در روابط خود با دربارایران بکارمیبرد خشنود شده است ...

« اینکه شما نیات اعلیحضرت امپراطورناپلئون برادرناماوروومفتخرما راکه سلطنتش جاودان باد بیان کرده اید ومیل دارد که جنگ درمیان لشکریان ایران و روسیه قطع شود وجناب شما بهمراهی وزیران پایتخت ما درطهران بعقد عهد نامهٔ صلح با فرستادهٔ امپراطور روسیه بپردازید دوستی ومهربانی ناپلئون بزرك را دربارهٔ ما وتخت شاهانهٔ مادر دیدگان ماکالشمس فی وسط السماء آشکارمیکند.

« شك نیست و آشکارست که این دودولت جاوید مدت در سعادت و نکبت یار یکدیگرند . شواهد آشکاری از حسن نیات برادر والاگهر خود داریم و توجهات دایمی او دربارهٔ دولت ما وصفا وصداقت وی بر ما آشکارست . بهمین جهة ما مطمئنیم که اتحاد و دوستی دو دولت بیش از پیش استوار میشود و تا روز رستاخیز باقی خواهد ماند .

« اما دربارهٔ قطع روابط ایران با انگلیسها جناب شما باید بداند ازهمان روزی که دو دولت والاجاه ما باهم اتحاد کردند همهٔ راههای روابط درمیان ایرانیان وانگلیسها بسته شد وسفیرما که بهندوستان فرستاده شده بود بفرمان ما احضارشد وبپای تخت ما بازگشته است . گذشته ازآن همه انگلیسهایی که درقلمرو ما و بندرهای خاك ما بودند بیرون کرده و مطرود شدند .

« پس ما شك نداریم چنانکه خواسته اید آقای اگوست بونتان را بزودی روانه کنید. این پاسخ ما را بتوسط وی باطلاع وزیران دولت فرانسه خواهید رساند ووی پس ازاستجازه ازین دولت امپراطوری باید بزودی عازم فرانسه بشود وغیره ...

بتاریخ ماه ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۲۲ هجری (۱۷فوریه ۱۸۰۸)

ترجمهٔ امضاء کننده ترجمان اول سفارت امپراطوری و پادشاهی در دربار ایران .

طهران ۲۰ فوریه ۱۸۰۸

امضاء : ژ . م . ژوانن »

پیش ازین اشاره رفت که عهد نامهٔ فینکن شتاین را فتحعلی شاه در ۲۰ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۰ شوال ۱۲۲۲) یعنی پانزده روز پس ازورود گاردان بطهران امضا کرده واین تاریخ پنج ماه وسیزده روز بعد ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت بوده است .

درین صورت مسلمست که درموقع امضای عهد نامهٔ تیلسیت هنوزعهدنـامهٔ فینکن شتاین بامضای فتحعلی شاه نرسیده بود ، اما دلیلی هم درمیان نبود که ایران از اتحاد با ناپلئون دست کشیده باشد واگرعهد نامهٔ فینکن شتاین هفت ماه وشانزده روز پس از آنکه بامضای ناپلئون رسیده بود بامضای فتحعلی شاه رسیده است فتحعلی شاه درین تأخیر تقصیر نداشته است،زیرا که گاردان باآنکه چند روز پس ازامضای آن ازفرانسه عزیمت کرده نزدیك شش ماه در راه بوده است ودرنگ اودر استانبول رسیدن ویرا بطهران بتأخیر انداخته بود . از سوی دیگر مسلمست که ناپلئون عهد نامهٔ تیلسیت را با روسها دو ماه و سه روز پس از امضای عهد نامهٔ فینکن شتاین با فتحعلی‌شاه امضا کرده‌است، یعنی دو ماه و سه روز پس ازآنکه عقد اتحادی با ایران بسته در ضمن صلح باروسیه بکلی متحد خود را ازیاد برده و حتی در نتیجهٔ این سکوت آنرا دست بسته در اختیـار روسها گذاشته است .

درین تردیدی نیست که ناپلئون درضمن اینکه می خواسته است از ایران بزیان انگلیسها بهره مند شود کوچکترین قدم را برای پشتیبانی از ایران در برابر روسهـا بر نداشته است .

شگفت تراینست که شش ماه ویازده روز پس ازامضای عهد نامهٔ تیلسیت و۲٤روز پس ازآنکه گاردان نامهٔ یاس آمیز ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی الحجه ۱۲۲۲) سابـق الذکر را بفتحعلی شاه بنویسد یعنی در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۸ (۱۹ ذی القعـده ۱۲۲۲) نامه ای مودت آمیز با همان وعده‌های دوستی سابق بفتحعلی شاه نوشته‌است بدین گونه :

« ناپلئون امپراطورفرانسویان،پادشاه ایتالیا وسرپرست اتحادیهٔ رن (۱) بفتحعلی شاه امپراطورایرانیان :

سلام برتاجداری که برافتخارایران بافیروزمندی های خودمیفزاید وبا فرزانگی و

---

(۱) Rhin

پایداری پادشاهی میکنند .

نامهایی را که اعلی حضرت شما بمن نوشته است دریافت کردم : اطمینان هایی که ازدوستی خود میدهد همیشه برمن گوارا بوده است وخواهد بود .

خدمتگزارشما یوسف آقا نامهٔ مرا باعلی حضرت شما خواهد داد . شاد شدم ازین که دیدم چند زمانی درپای تخت من مانده است. مانند فرستادهٔ پادشاهی که عزیزش میدارم با او رفتار کرده اند ومن از رفتاراوخشنود بوده ام .

او را مأمور می کنم با علی حضرت شما تکرار کند که صادقانه ترین دلبستگی را باودارم ؛ میل دارم روابط یگانگی را که باین خوبی درمیان برقرارشده است روز افزون ببینم. تنها یك دشمن برای ما مانده است که باآن بجنگیم : انگلستانست. دول اروپا را وادار کرده ام بامن یاری کنند، تا آنرا مجبور کنیم ازدعاوی جابرانهٔ خود چشم بپوشد : امیدست که اعلی حضرت شما کوشش خود را با کوشش من توأم کند ، درین افتخار که صلح جهان را فراهم کرده است شرکت خواهد کرد .

ای پادشاه بسیار بزرك وبسیارتوانا وبسیارفیروزمند ازخدا خواستارم که پیوسته نگهبان سعادت امپراطوری شما باشد وبرشمارهٔ سالهای عمرشما بیفزاید .

درکاخ سلطنتی من درتویلری (۱) در۱۷ ژانویه۱۸۰۸ نوشته شد .

امضاء ، نایلئون .

بامر امپراطور :

وزیر منشی دولت

امضاء : اوگ ب . ماره (۲)

وزیرامورخارجه امضا: شامپانیی (۳)

بملاحظهٔ ما رسید، نایب اول شخص مملکت جانشین صدراعظم دولت:

امضاء : ش . م . تالران (٤)

ازین جا پیداست که وظیفهٔ گاردان چه بعنوان رییس هیئت نظامی فرانسه درایران وچه بعنوان سفیر کبیر ناپلئون در دربارفتحعلی شاه بسیاردشوار بوده وناپلئون توقعات دشوارازوداشته است .ازیك سوی گاردان نخست مامور بوده است وسایل حملهٔ بهندوستان راازراه ایران آماده کندوسربازان ایرانی رابنظام جدیدآشنا کندواسلحهٔ جدیددرایران بسازد ومطالعات سواق الجیشی وجغرافیایی درایران ودر راههای هندوستان بکند . از سوی دیگر مأمور بوده است ایران را وادار کند با انگلستان رابطه نداشته باشد و

---

(۱) Tuileries (۲) Hugues B . Maret (۳) Champagny
(٤) Ch . M. Talleyrand

نگذارد انگلیسها از راه ایران با هند مربوط باشند. ازسوی دیگرحمایت نکردن ناپلئون ازایران را دربرابر روسیه می بایست باین وسیله جبران کند که بکوشد صلح در میان ایران وروسیه برقرارسازد . درین زمینه هم بازدربار ناپلئون آن چنانکه باید باآو یاری نمی کرده، یعنی نمیخواسته است دراروپا بوسیله سفیر روسیه درپاریس یاسفیر فرانسه در دربارروسیه درین کار وارد شود و تنها باررا بدوش گاردان می گذاشتند و می خواستند وی در طهران درمیان نماینده روسیه ودولت ایران میانجی گری کند و بدین وسیله سخت آشکار است که مقصود دربار ناپلئون این بود که بیشتر درین گیر ودار درمیان روسیه و ایران حق را بروسیه بدهد وایران راوادار کند از منافع و شرایط خود بکاهد و بشرایط روسیه تسلیم بشود .

درین میدان دشواراشکال دیگری هم در پیش بود و آن این بود که از یك سوایران با دولت عثمانی هم اختلافاتی داشت و بهمین جهت ترکان عثمانی مانع بودند که خبر و نامه بایران برسد ودولت ایران وسفیرفرانسه درطهران سریع ترین و نزدیك ترین رابطه را رابادربار ناپلئون داشته باشند. ازسوی دیگر درافغانستان هم که یگانه راه حملهٔ بهندوستان بود و ناپلئون امیدوار بود ازآنجا بتواند بانگلیسها حمله ببرد مخالفان و شورشیان چند دربرابرایران برخاسته بودند و نمی گذاشتند راه هرات وقندهار که ناپلئون امیدوار بود . ازآنجا بهند بتازد راه امن ودراختیارایران بشود .

اینست که سیاست ناپلئون رادردربارفتحعلی شاه بسیار ناپخته و ناسنجیده ودورازحزم وتدبیر باید دانست که حقیقت وصداقت درآن نبوده است . نتایج این سیاست برای ایران بسیار وخیم شد، زیراکه پیروی ایران ازنیات ناپلئون وشرکت در دسته بندیهای او در برابر انگلستان خشم انگلستان را بر انگیخت و با ترس دیگری که از ایران داشت توأم شد .

این ترس دیگر این بود که انگلیسها در ورود بهندوستان بنفوذ معنوی ایران در آن سر زمین پهناور پی برده وخطرناك ترین رقیب خود را درآنجا فکرایرانی وزبان فارسی وتجارت با ایران دیده بودند ودر هرجای آسیا که می خواستند رخنه کنند بهمین مانع برخورده بودند .

ازآن زمان همهٔ کوشش انگلیسها درآسیا این بوده است که ایران را بدست همسایگان مختلفی که داشته است ناتوان کنند وحوادثی درافغانستان وحکومت های فرعی آسیای مرکزی مانند بخارا ومرو وخیوه ومتصرفات روسیه درقفقاز ودولت عثمانی که همسایگان آنروزی ایران بودند فراهم بکنند، تا نواحی حاصل خیز وپرجمعیت ایران که درحواشی مملکت بود ازآن جدا شود و بدست دیگران بیفتد ودیواری محکم درمیان

ایران وهندوستان کشیده شود. دلایل فراوان‌هست که از آن پس آتش نفاق درمیان ایران وافغانستان وحکومت های آسیای مرکزی روسیه و عثمانی را انگلیسها دامن زده‌اند. مهم ترین و وخیم ترین حوادثی که درین زمینه فراهم کرده‌اند جنگهای ایران و روسیه است که پس ازین روی داد. هیچ شکی نیست که پس از رفتن ژنرال گاردان و هیئت نظامی فرانسوی ازایران و کوتاه شدن دست ناپلئون ازدربارفتحعلی شاه انگلیسها نفاق و کدورتی راکه در میان ایران و روسیه بوده است روز بروز سخت‌تر کرده و ایرانیان را تحریك کرده‌اند که دنبالهٔ جنگ باروسیه را بگیرند وبجای افسران فرانسوی چند تن افسر انگلیسی وارد سپاه ایران کرده اند کـه ظاهراً عنوان آموزگـار و مستشار داشته‌اندولی باطناً می کوشیده‌اند مانع از پیشرفت ایرانیان درمیدان های جنگ باشند. بهمین هم اکتفا نکرده‌اند وعهدنامهٔ رسمی با فتحعلی شاه بسته‌اند که اگروارد جنگ با روسیه بشود با او یاری بکنند و از جمله مبلغ معینی ازبابت هـزینه و لشکر کشی باو بپردازند وهمینکه وی را خام کرده‌اند و بپشت گرمی این عهد نامهٔ شوم وارد جنگ شد ازهمهٔ وعده های خود سر باز زده و باکمال صراحت عهد نـامهٔ خود را زیر پا گـذاشته و وی را بدین گونه فریب داده و گرفتار آن مصایب تـاریخی وسرشکستگی هـای معروف کرده‌اند.

اختلاف ایران و روسیه

وعده هایی که ناپلئون بایران داده ودربارایران راکاملا خام کرده بود وتوسلی که ایران باوداشت ودرین راه آن‌چه ممکن بود فداکاری کرده وتهیه دیده بودمطلقاً در رفع اختلاف ایران با روسیه سودمند نشد، بلکه بر زیان افزود، زیرا که ازیك طرف ایرانیان را بپشت گرمی ناپلئون مغرور کرده و ایشان را ازسازش با روسهـامانع شده وازطرف دیگر روسها را رنجانیده بود که چرا ایرانیان بدیگری متوسل شده ومستقیماً بآنها رجوع نکرده وچرا لحن مغرورانه پیش گرفته و بپیشنهادهای صلح آنهـااعتنا نداشته اند. ناچار این اختلاف میان ایران و روسیه می بـایست حوادث نـاگوار دیگری پیش بیاورد.

اساس این اختلاف بر سر گرجستان بود. پیش‌ازین درصحایف ۴۹-۵۰و۵۲و۵۹-۷۱و۸۹- ۹۰ شمه ای درین زمینه آمده است. گرجستان ناحیهٔ حاصل‌خیز سبز خرمیست که دردامنه کوههای قفقاز و در سواحل راست دریای سیاه واقع شده است. مردمی از نژادآریایی از زمانهای بسیارقدیم وشاید ازنخستین روزهای هجرت نژادآریایی ایرانی بنواحی امروزی درآنجا سکنی دارند وازنخستین روزهای تاریخ ایران نامشان دراسناد تاریخی ماآمده است.

در زمانهای قدیم این کشور را بسه ناحیهٔ ممتاز تقسیم می کـردند . یك قسمت از آنرا «ایبری» می گفتند وقسمت دیگررا «کولخیدا» ، قسمت سوم سرزمین آلانیان بود که مردمی جنگ جوازنژادآریایی ایرانی بودند وملل مختلف نامهای گوناگون بآنها داده‌اند . ایرانیان بایشان «آلانی» واروپاییان «آلبانی» وارمنیان «اغوانیان» میگفتند. درآغازدورهٔ اسلامی تازیان کلمهٔ «آلان» زبان فارسی را به «الران» تبدیل کرده‌انـد واندك اندك این کلمه درفارسی وعربی «اران» شده وناحیهٔ شمالی رود ارس راکه آذربایجان شوروی امروز باشد اران گفته اند .

مردم گرجستان درجنگهای عمده‌ای که شاهنشاهان هخامنشی ایران کرده‌اند شرکت داشته اند . در زمانی که امپراطوری رم بنـای کشورستانی را درآسیای غربی گـذاشت اندك اندك بگرجستان هم نزدیك شد وازدورهٔ اشکانی ببعد گرجستان نیزمانندارمنستان درمیان ایران وروم متنازع شد . در قرن پنجم میلادی یکی از پـادشاهان کولخیدا کـه زاتوس نام داشته زنی ازنصاری گرفته وبدین مناسبت بدین نصاری گرویده وازآنـروز دین مسیح واردگرجستان شده است . کلیسیای گرجستان شعبهٔ خاصی ازدین نصاریست و آیین ورسوم مخصوص بخود داردکه نـزدیك بکلیسیای ارتودکس یونانیست . در دورهٔ ساسانی همچنان این نواحی گاهی دردست ایرانیان وگاهی دردست رومیان بود وخسرو نوشین روان باردیگرآنجا را متصرف شد .

آخرین بارکه امپراطوران بیزنتیه یا رومیة الصغری بگرجستان حمله بردند در سال ۶۲۷ میلادی یا سال ششم هجری بودکه هراکلیوس امپراطور معـروف آنجـا را گرفت و جزو خاك خود کرد، اما چندی نگذشت که اعراب واردآنجا شدند وگرجستان جزوقلمروخلفادرآمد . درپایان قرن دوم سلسلهٔ باگراتی های ارمنستان برگرجستان هم مسلط شدند واستیلای آنها مدتهای مدید طول کشید تا اینکه درقرن پنجم سلجوقیـان پس ازاستیلای برایران برگرجستان هم دست انـداختند وپس ازبـرافتادن سلجوقیـان ترکان عثمانی برآنجا غلبه کردند. اما درسال ۴۹۳ هجری متحدین صلیبی پس ازتصرف اورشلیم بانصارای گرجستان یاری کردندوایشان هم ترکان را ازآنجاراندند وسلسه مستقلی درگرجستان تشکیل شدکه تا ۶۰۹ هجری برسرکار بود .

پس ازآن مغولها برآن مملکت دست یافتندوتیموراز ۷۸۰ تا ۸۰۵ شش بار بگرجستان تاخت . پس ازبرافتادن تیموریان گرجستان باردیگرمستقل شد وسه دولت مستقل درآنجا تشکیل یافت که دراسناد فارسی آنها را «کارتیل» و«کاخت» و«امرت» مینویسند . پیدا است که سلسلهای مختلف امرای گرجستان نمیتوانستند با هم متحد باشندوچون امپراطوری بیزنتیه را ترکان عثمانی ازپا درآوردند دیگراین پادشاهان پشتیبان نیزومنددرجهان

نداشتند و ناچارمی بایست بدولتی که زورمندتر و نیك خواه تر بود پناه ببرند. این بود که پادشاهان گرجستان درقرن یازدهم هجری خود را دست نشانده پادشاهان صفوی کردند وشاه عباس اول مخصوصا از آنها حمایت مؤثری میکرد و گرجستان را دربرابر تجاوز ترکان عثمانی حفظ کرد.

اما آرزوی استقلال هم چنان درسرمردم گرجستان بود وچون روسها درین زمان نه تنها بخاکشان نزدیك شده بلکه درمشرق اروپا نیز نیرو گرفته بودند و پیروطریقه‌ای از عیسویت بودند که بکلیسیای آنها نزدیك بود ورفت و آمددرمیان گرجستان وروسیه آغاز شده بود پادشاهان گرجستان از روسها یاری خواستند، چنانکه‌درسال ۱۵۵۸ میلادی مطابق با ۹۶۵ هجری ایوان دوم پادشاه کاخت ازایوان چهارم‌واسیلیووبچ پادشاه‌روسیه یاری خواست. چندی بعد الکساندرپادشاه دیگر گرجستان از باریس گادونف تزار روسیه دربرابرشاه عباس کمك خواست. درسال ۱۶۱۹ میلادی مطابق با ۱۰۲۸ هجری تیموراز پادشاه گرجستان فرستادگانی بهمین منظوربدربارمیخائیل فئودوروویچ اولین تزارخانوادهٔ رومانوفها روانه کرد.

از آن پس دخالت روسها در کارهای گرجستان مردم این سر زمین را غره کرد و اندك اندك از زیر بار فرمانروایی ایران خویش را بیرون کشیدند و در قرن هیجدهم میلادی و قرن دوازدهم هجری که ایران گرفتار ضعف صفویه بود « واختانگ چهارم » پادشاه مقتدری در گرجستان بروی کار آمد و حقوق قدیمی ایرانیان را بهیچ شمرد.

دورهٔ فترتی که‌در پایان سلطنت صفوی و دورهٔ حکمرانی افشارها وزندهادرایران پیش‌آمد ناچارمردم گرجستان را روز بروزازایران دورتروبروسیه نزدیکترمیکرد. از سال ۱۰۲۴ تا سال ۱۱۱۵ قمری یعنی ۹۰ سال تمام حکمرانانی ازجانب دربار صفوی عازم گرجستان شده ودرآنجا فرمانروایی کرده‌اند زیرا که‌در ۱۰۲۴ عیسی‌خان بحکومت گرجستان رفته ودر۱۱۰۶ کلبعلی خان را بآنجا فرستاده‌اند ووی تا ۱۱۱۵ در گرجستان حکمرانی داشته است.

از ۱۱۱۵ ببعد امرای گرجستان اندك اندك استقلالی یافتند و درصدد بودند از دخالتهای ایران وعثمانی درسرزمین خود مانع شوند وراهی راکه پیش گرفتند همان جلب حمایت دربارتزارها بود. پریشانی اوضاع ایران نیز که از عزل شاه سلطان حسین صفوی در۱۱محرم ۱۱۳۵ تا جلوس آقا محمد خان قاجاردر۱۱۶۳ نزدیك سی سال دوام داشت وسیلهٔ اینکار را بیشترفراهم میکرد.

درظرف این مدت پادشاهان گرجستان نخست سعی کرده بودند حمایت برخی از

دول مقرب اروپا وازآن جمله لوئی پانزدهم پادشاه فرانسه را جلب کنند، اما ازآنطرف نتیجه‌ای نبردند وراهی جزتوسل بروسیه درپیش نبود. روسیه هم پس از پتر کبیر باندازه‌ای نیرومند شده بود که برای گرجستان راهی جزین که تحت‌الحمایهٔ امپراطوری تزارها بشود بازنبود.

سرانجام وقتیکه هراکلیوس یا ایراکلی دوم پادشاه کارتیل وکاخت بپادشاهی رسید گرجستان تسلیم روسیه شد. ایراکلی پسر تیموورازدوم نخست پادشاه کاخت بود و در۱۷٤٤میلادی مطابق با ۱۱۵۷قمری بپادشاهی کاخت نشست.در۱۷٦۲مطابق با۱۱۷۵ سلطنت کارتیل را ضمیمهٔ کارخود کرد وتا ۱۷۹۸مطابق۱۲۱۳هم زنده بود. پس‌ازمرگ وی کئورگی دوازدهم که دراسنادایرانی نامش را «گرگین» نوشته‌اند تا۱۸۰۰یا۱۲۱۵ وپس ازوایوان دوازدهم تا۱۸۰۱ یا۱۲۱٦سلطنت کردند.

ایراکلی دراواخرسلطنت خود جداً متمایل بروسیه بود وسرانجام در۲٤ ژوییه ۱۷۸۳مطابق با ۲۳شعبان ۱۱۹۷ دردژ «گورگیوسك» درسرحد قفقازدرمیان فلدمارشال پاتیمکین‌همه کارهٔ دربار یکاترین‌دوم امپراطریس‌معروف‌روسیه وشاهزاده «باگراتیون» گرجی نمایندهٔ پادشاه گرجستان عهد نامه‌ای بامضا رسید که درتاریخ جهان‌اهمیت‌خاصی دارد، زیراکه درین عهد نامه‌پادشاه گرجستان کشورخود را درحمایت امپراطوری‌روسیه قرارداد واین اولین کشورتحت‌الحمایه درتاریخ جهانست و بعدها دول اروپا این راه را دنبال کردند وکشورهای تحت الحمایهٔ دیگردرجهان پیدا شد.

این عهدنامه دارای سیزده ماده ویك مقدمه بود ودرمادهٔ اول‌آن تصریح شده‌بود که ازین ببعد دیگر پادشاه گرجستان «والی» آنکشور نخواهد بودبلکه «متحد» روسیه شمرده خواهد شد. معنی این ماده صریحست، یعنی پادشاه گرجستان که ازچهارصدسال پیش دست نشاندهٔ ایران‌بود ویادشاهان ایران رسماً عنوان «والی» گرجستان باومیدادند ازین پس دست نشاندهٔ تزارهای روسیه خواهد بود.

شش سال پس ازامضای این عهد نامه یعنی‌در۱۷۸۹مطابق‌با ۱۲۰۳ قمری انقلاب فرانسه درگرفت ونخستین نتیجه‌آن وحشت فوق العاده‌ای بودکه برهمهٔ پادشاهان اروپا وازآن جمله‌یکاترین‌دوم امپراطریس روسیه که‌از۱۷٦۲تا۱۷۹٦میلادی (۱۱۷۵-۱۲۱۰ هجری) پادشاهی میکرد چیره شد و ناچار یکاترین موقع را مناسب نمییافت که درقفقاز جهانگیری کند، وانگهی تازه ازجنك دوم باترکیه در۱۷۹۱(۱۲۰۵ه.) فارغ شده‌بود ومیبایست لشکریان خود را اندکی آرام بگذارد.

در۱۷۹٦(۱۲۱۰ه.) که چند ماه بمرك یکاترین مانده بود اختیاروی وکشورش دردست پلاتن زوبف معروف بود. وی بهمدستی برادرش والریان زوبف نقشهٔ بسیار

جسورانه‌ای طرح کرده بود که ناپلئون اول هم درحد خود خواست آنرا دنبال بگند . پیش از زوبف اختیارامپراطوری روسیه بدست پاتیمکین افتاده بود و وی میکوشیدملل نصارای بالکان را برسلاطین عثمانی بشوراند ومتصرفات اروپای عثمانیها را جزوروسیه کند . زوبف بلند پرواز ترازو بود ومیخواست ایران رادرهم نوردد وخود را بمرزهای هندوستان برساند و بدریاهای گرم راه بیابد .

نقشه این بود که والریان زوبف ایران‌را بگیرد و پادگانهایی در شهرهای مختلف ایران بگمارد وازراه آسیای صغیر بخاك عثمانی حمله ببرد وترکان عثمانی را هم از پا دربیاورد . ازطرف دیگرمیبایست سووارف سردارمعروف ازراه بالکان باستانبول حمله ببرد ودرضمن ناوگان روسیه از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و قرار بود فرماندهی ناوگان با خود یکاترین باشد .

در پایان ماه فوریهٔ ۱۷۹٦ (شعبان ۱۲۱۰) والریان زوبف از پترزبورك رهسپارشد وامیدوار بود درماه سپتامبر همان سال یعنی هفت ماه دیگر باصفهان برسد . میبایست ژنرال کارساکف هم ازسوی دیگر با ده هزارسرباز از راه قفقاز رهسپارشود و تفلیس را بگیرد . اما زوبف با بیست هزارسرباز در کرانهٔ دریای خزرحرکت کند و پس ازآنکه بلشکریان ژنرال کارساکف رسید با هم بسوی اصفهان بتازند وامیدوار بودند که مردم دربند و بادکوبه در راه مانع ازین لشکرکشی نشوند . ظاهراً درآن موقع دربار روسیه چندان اطلاعی ازاوضاع داخلی ایران نداشت ومیپنداشتند که هنوز اصفهان پای تخت ایرانست واگراصفهان را بگیرند دولت ایران تسلیم می‌شود . ماه سپتامبری که زوبف وعده میداد رسید وهنوزلشکریان او از مرزهای ایران نگذشته بودند . از پترزبورك « دو ولان» نام‌مهندس را با نقشهای جغرافیایی ودستورهای نظامی بیاری‌او فرستادندولی در۱۷ نوامبرهمان‌سال (۱٦جمادی‌الاولی۱۲۱۱) که‌یکاترین دوم‌درگذشت وی هنوزدربادکوبه بود . پاول جانشین یکاترین دنبال این کار را نگرفت و نقشه‌زوبف عقیم ماند .

پیش ازین وقایع همینکه خبراتحادگرجستان با روسیه بآقا محمدخان قاجاررسید مصمم شد برآن نواحی بتازد . این موقع برای وی بسیارمناسب بود زیراکه یکاترین ملکهٔ‌روسیه‌همچنان‌ازانقلاب‌فرانسه‌وحشت‌زده ومرعوب بود وچون‌خبر تاختن‌آقامحمدخان بگرجستان رسید ازمردم گرجستان حمایتی نکرد .

ازآن زمانی که پادشاه گرجستان بپشت گرمی دربار روسیه سراز فرمانبرداری از ایران باز زده بودگروهی ازامیران وفرمانروایان آن سوی ارس هم که بیشترشان حکمرانی موروث‌داشتند ازمشاهدهٔ کاراودلیرشده بودندوسربطغیان برداشته وباایراکلی

همدست شده بودند .آقا محمد خان دراواخرسال ۱۲۰۹قمری نخست دراطراف طهران پادگان مهمی فراهم کرد و بی آنکه بکسی اندیشهٔ خود را بگوید پنهانی تهیه کامل دید و بی خبرازطهران رهسپارشد واز راه اردبیل بیل خداآفرین رسید و چون پل را ویران کرده بودند دوباره آنرا ساخت وچون از رود ارس گذشت عده‌ای را بگرفتن سر زمین طالش فرستاد وخود بسوی ارمنستان تاخت وعده‌ای ازمردم ارمنستان راکشت و اسیر کرد. سپس با ده هزارسرباز برقلعهٔ پناه آباد تاخت وآنرا محاصره کرد وچون نتوانست آن قلعه را ازابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ که از ۱۱۷۷ تا ۱۲۲۱قمری بر آن نواحی مسلط بود بگیرد بسوی تفلیس تاخت . عده‌ای ازهمراهان خود را با حاج ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی صدراعظم خودگذاشت و با عدهٔ دیگر بآن شهرحمله برد .

ایراکلی با عده‌ای سپاهی بیرون آمد ودر بیرون شهر بیکدیگر رسیدند و جنگ سختی درگرفت ودرمیان جنگ بادسختی مخالف لشکریان ارمنی و گرجی وزید وآنها تاب نیاوردند وبشهر برگشتند . ازدروازهٔ دیگرشهرچهارصد تن ازسپاهیان چرکس که با ایراکلی همدست بودند بیرون تاختند وتاپشت چادری که آقا محمد خان درآن بودرسیدند وبرخی ازطنابهای چادر را هم با تیغ بریدند . اماآقا محمد خان ازجای خود نجنبید وفرمان داد تفنگچیان مازندرانی که پاسبانش بودند تیر انداختند و آنها را کشتند و فرارادادند .

ایراکلی که تاب برابری درخود نمی‌دید شتابان بشهرتفلیس رفت وهمسرخود را که دراسناد ایرانی نامش را «ده فال» نوشته‌اند با خواهرو دخترخود همراه برداشت وبشتاب بسرزمین کاخت وکارتیل رفت .آقا محمد خان درآخرین مرحله جنگ هفتادتن ازسران لشکرگرجستان راکشت وسرانجام وارد شهرتفلیس شد وفرمان کشتار و غارت داد و این بیدادگری بجایی رسید که مورخان ایرانی نوشته اند پانزده هزارتن زن و دختروم‌رد و پسر را اسیر کرده‌اند وکشیشان را دست بسته برود ارس در انداختند و کلیساهای آنهارا سوختند وخانهای مردم‌را ویران کردندوهرچه‌درشهر بودبغارت بردند . البته پیداست که تاریخ نویسان ایران درنقل این واقعه درنام رود اشتباه کرده وبجای رودکور رود ارس نوشته‌اند زیراکه رودکور ازتفلیس میگذرد ونه رود ارس .

پس ازنه روزکه درتفلیس بود واین کشتار و خونریزی و غارت شگفت راکرد ازتفلیس رهسپارگنجه‌شد وازآنجابشروان رفت ودرین نواحی هم تاخت وتازهایی کردو سرانجام از راه دشت مقان بایران برگشت .

سرجان ملکلم مورخ انگلیسی ازگفتهٔ یك مورخ ایرانی نقل کرده است که آقا محمد خان پنجاه وسه روز پس ازجشن نوروزازطهران رهسپارشد و نزدیك شست هزار

تن لشکری با او بود و در راه آنها را بسه دسته تقسیم کرد، دسته ای را از راه مقان وشروان وداغستان یعنی از سوی مشرق ودسته‌ای را از راه ایروان یعنی از راه مغرب فرستادودسته‌ای‌را باخودازراه شوشی‌وقرا باغ که مرکز باشدبرد. درگنجه‌این‌سه‌دسته‌بهم رسیدند ودرراه‌بواسطهٔ جنگهایی که کرده بودندعدهٔ آنهابچهل‌هزاررسیده بودولشکریان ایراکلی چهار یك عدهٔ اوبود و در پانزده میلی تفلیس با هم روبرو شدند وگرجیـان منتهای دلاوری را در جنگ نشان دادند امـا بواسطهٔ افـزونی لشکر آقا محمد خان شکـست خوردند. نیز می‌گوید بگفتهٔ دیگر اسیران این واقعه را بیست و پنج هزار تن تخمین کرده‌اند.

درین واقعهٔ تاخت وتاز آقامحمدخان دربارروسیه با آنکه‌درعهدنامهٔ تحت‌الحمایگی قیدشده بود حمایتی از گرجستان نکرد و چون مواد این عهد نـامه اجری نشد بخودی خود ازاعتبار افتاد. چندی بعدگئورگی دوازدهم پادشاه جدیدکه‌این باردرمعرض تهدید ترکان عثمانی افتـاده بود در۲۳نوامبر ۱۷۹۹ (۲٤جمادی الاخرهٔ ۱۲۱٤) عهد نامـهٔ دیگری با پاول امپراطور روسیه بست ومواد عهدنامهٔ سابق راتجدید کردوروسیه‌متعهد شد درموقع خطر یاوری نظامی راکه آن بار نکرده بود بکند.

پس ازبازگشت آقا محمد خان ازین لشکرکشی واقعهٔ حملهٔ والریان زوبف روی داده است. آقا محمد خان درخراسان وماوراء النهر مشغول زد وخورد بودکه این خبر باو رسید واندکی بعد خبر مرك یکاترین وبازگشت زوبف اورا مصمم کرد بـار دیگر بگرجستان بتازد. بازبطهران آمدولشکریان‌خود رادرین شهر گردآوردودرماه ذی‌القعدهٔ ۱۲۱۲ ازطهران راهی شد واز همان راه اردبیل‌بکنارارود ارس رسید وبازپل راشکسته بودند، ازآب گذشت وباده هزار سوار برقلعهٔ پناه‌آبادتاخت. این بارابراهیم‌خلیل‌خان بسرزمین شکی ولگزستان گریخت ووی وارد قلعه شد وذخایرآنجا را تصرف کرد و درپای همین قلعه بودکه درشب شنبه ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد فراش‌که در ازای پولی‌که گم شده بود دستور داده بود آنها را بکشند شبانه‌بر سرش تاختند واورا کشتند.

تاریخ نویسان ایرانی درذکر این واقعهٔ زمان یکاترین‌که نام وی را«یکه‌ترینه» ضبط‌کرده اند بسبب اصلی اینکه چرا دربار روسیه درین واقعه با ایراکلی یاری‌نکرده است پی نبرده‌اند.

چنانکه گذشت سرجان ملکلم نخست ازقول‌یك‌تن‌از مردم‌گرجستان مینویسددرین موقع ژنرال گوداویچ‌که با لشکریانی مامور پشتیبانی ازآن سرزمین بود درشش منزلی تفلیس اقامت داشت وایراکلی کراراً ازویاری خواست اما او سرباز میزدوگمان نمیبرد

نتیجهٔ این کار چنین باشد ومیپنداشت آنچه‌دربارهٔ آقا محمد خان و لشکریانش میگویند مبالغه است . میگوید درست تراینست که گوداویچ در قلعهٔ گورگیوسك بود وسپاهیانش دراطراف کوه‌سیاه (قراداغ) براکنده بودند ونمیتوانست تاسه چهار هفتهٔ دیگر لشکریان خودرا جمع کند وبتفلیس برسد . یا اینکه شاید ایراکلی نمیخواسته‌است آنها را درین کار دخالت بدهد وازاستیلای آنها نیز بیم داشته ونیروی خودرا برای برابری با لشکرآقا محمد خان کافی میدانسته است . درهرصورت پس ازین واقعهٔ تاخت وتازآقا محمد خان بر تفلیس یکاترین در صدد برآمده است که انتقامی ازو بگیرد ودرین موقع مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان که درجنگ با او شکست خورده وبروسیه گریخته بود درآن سرزمین بود ویکاترین میخواست بوسیلهٔ اوآقا محمد خان را ازپا درآورد ولشکرکشی والریان زوبف بهمین مقصود بود وآن لشکرکشی هم بی نتیجه نماند زیراکه نواحی دربند وبادکوبه وطالش وشماخی وگنجه که پیش ازآن جزو خاك ایران بود در همین واقعه از دست رفت .

آغاز جنگهای ایران و روسیه

تاخت وتازهای بیهودهٔ آقا محمد خان درگرجستان نتیجه‌ای جزین نداد که از یك طرف مردم آن سرزمین را رنجیده‌تر کرد وازسوی دیگر دولت روسیهٔ تزاری را بکار هایی برانگیخت که زیان بسیاربرای ایران داشت .

هراکلیوس دوم یا ایراکلی پادشاه گرجستان در۱۷۹۸م. (۱۲۱۳ ق.)اندکی‌پس ازکشته شدن آقا-محمد -خان- درگذشت . فتحعلی شاه که چون نام جدش را داشت در ولیعهدی بنام « باباخان» معروف بود اندك زمانی پس از آن واقعه در۲٤ ربیع الاول ۱۲۱۲رسماً بتخت ایران نشسته بود .

ایراکلی چند پسر داشت، مهترآنها گئورگی نام داشت ودراسناد ایرانی نامش را« گرگین» نوشته اندواو بجای پدرنشست. اما یکی‌ازبرادرانش که‌الکسندریا اسکندر نام‌داشت بمخالفت بااو برخاست ومدعی سلطنت او بود وظاهراً مخالف این بوده است که‌گرجستان دست نشاندهٔ روسیه باشد وبهمین جهت‌امیدوار بود که ایران ازوحمایت کند و وی را بسلطنت گرجستان برساند وبدربار فتحعلی شاه‌آمد ودر جنگهایی که پس ازآن درمیان روسیه وایران درگرفت شرکت داشت و همچنان‌درایران ماندتا اینکه درطهران درگذشت ووی را درکلیسیای قدیم نصاری در بیرون‌دروازهٔ‌شاه عبدالعظیم بخاك‌سپردند.

سلطنت گئورگی چندی نکشیدودر۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۰شعبان ۱۲۱۵) درتفلیس درگذشت‌وپسرش داوید یا داود بجای او مدعی سلطنت بود . اماگئورگی پیش ازآنکه

بمیرددر ۱۷۹۹ (۱۲۱٤ ق.) عهدنامه‌ای با پاول امپراطور روسیه امضاء کرده و درین عهد نامه پذیرفته بود که امپراطور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد و بازماندگان او عنوان نایب السلطنه آن کشور را داشته باشند.

چندی نگذشت که پاول تزار روسیه را در باریانش کشتند و در ۲٤ مارس ۱۸۰۱ (۹ذی‌القعده ۱۲۱۵) الکساندر پسرش را که بنام الکساندر اول یکی از بزرگترین تزارهای روسیه است بپادشاهی برداشتند. پاول پیش از کشته شدن در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ (۳ رمضان ۱۲۱۵) فرمانی صادر و گرجستان را رسماً جزو امپراطوری خود کرده بود و در آن فرمان گفته بود که بزرگان آن کشور ازو درخواست کرده‌اند وی اینکار را بپذیرد و بهمین جهة بلشکریان خود دستور داده بود که گرجستان را تصرف کنند. درین صورت دوماه وچند روز پیش از آنکه الکساندر بتخت تزارها بنشیند گرجستان یکی از ایالات اوشده بود.

از زمانهای بسیار قدیم مردم مختلف کشورهای آن سوی ارس از مسلمان و ارمنی و گرجی بسیار با هم آمیخته وحتی مخلوط شده بودند وحدود بسیار منظم ودقیقی درمیان گرجستان وارمنستان و نواحی مسلمان نشین آن سوی ارس یعنی گنجه و ایروان و نخجوان وداغستان وشروان نبود. وانگهی گاهی بادشاهان گرجستان و گاهی هم پادشاهان ارمنستان و بیشتر پادشاهان مسلمان هرگاه نیرو گرفته بودند برین نواحی تاخته و قسمتی از سر زمین مجاور خود را جزو قلمرو خود کرده بودند. بهمین جهة وقتی که در آن زمان گفته میشد گرجستان معلوم نبود که حدود مسلم آن تا کجاست وارمنستان نیز همین حال را داشت. این بود که ناچار دست انداختن تزارهای روسیه بر گرجستان دست اندازی بر برخی نواحی مجاوز را هم پیش میآورد.

مرگ یکاترین و پاول وایراکلی و گرگین و آقا محمدخان مطلقاً تغییری دراوضاع نداده بود، هم چنان مردم گرجستان از ایران ناراضی بودند ودربار تزار ها چشم طمع بدین ناحیه و نواحی مجاور آن دوخته بود وانگهی در زمانی که پاول لشکریان خودرا از گرجستان خواسته وجنگ با ایران را تعطیل کرده بود عهد نامه‌ای که حدود دوطرف را معین کند بسته نشد و وضع همچنان مشکوك و مبهم ماند وهردوطرف دردعاوی و مطامع خود باقی ماندند.

الکساندردر ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادی الاولی ۱۲۱٦) تقریباً هشت ماه پس از صدورفرمان اول فرمان دیگری صادر کرد و گرجستان را جزوروسیه دانست وحتی این باردیگرسخن از نایب السلطنه آنکشورهم نبود. ورود لشکریان روسیه درآنکشور ناچار آن سرزمین را بیکی ازایالات روسیه تبدیل کرد وزبان وقوانین وعادات ورسوم روسی

راهم برآن تحمیل کرد ، ناچار مردمی ازین اوضاع ناراضی بودند وآنها را میگرفتند و ازمیان می بردند وبدعاوی ایرانهم پاسخ سخت دادند .

میرزا محمد صادق مروزی متخلص بهما که ازادبای معروف دربار فتحعلی شاه و داروغهٔ دفترخانه و وقایع نگاردربار بوده یعنی سمت مورخ رسمی را داشته وچند باراز جانب اوبسفارت رفته است وکتابهای ادبی چند پرداخته کتابی هم درتاریخ ده سال اول سلطنت فتحعلی شاه بنام «جهان آرا» نوشته و دربن کتاب میگوید درآغاز سلطنت فتحعلی شاه گرگین دعوی فرمانبرداری ازو داشت و چون فتحعلی شاه خواستارشد پسرمهترش را بگروگان بطهران بفرستد ازآن کار برگشت وبروسیه متوجه شد وسبب این بود که وی برای خرجهای گزافی که میکرد پولی ازدولت روسیه وام گرفته وبعهده گرفته بود که اگر نتواند وام خود را بگزارد شهر تفلیس را درعوض واگذار کند. این گفته بنظر غرض آلودست وبیشترچنان مینماید که درباریان گرجستان ازیك سو بواسطهٔ اینکه تزار-های روسیه هم نصاری بوده اند وبتعصب نصرانیت ازآنها پشتیبانی خواهند کرد وازسوی دیگر بواسطه واهمه‌ای که از دربارقاجارها داشته اند خود را درحمایت روسیه قرار داده اند. بهمین جهت هم هست که دربار روسیه عده ای از زنان و مردان خاندان شاهی گرجستان را باحترام بپای تخت خود شهر سن پترزبورگ برده در آنجا منزل داده است .

بهرحال پس ازفرمان دومی که برای الحاق گرجستان بامپراطوری روسیه صادر شد از پای‌تخت ژنرال تسیتسیانف (۱) را بفرمانفرمایی گرجستان روانهٔ تفلیس کردند . این ژنرال همان کسیست که درمیان ایرانیان بنام «اشپختر» یا «ایشپخدر» معروفست ودر ماه‌ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۹ درائنای جنگ با ایران اورا کشته اندوسرش را بریده بطهران آورده اند واین مثل «سراشپختر راآوردن» اشاره بآن واقعه است . وی بازرس کل ارتش روسیه تزاری بوده وباو باصطلاح آن زمان «اینسپکتور» (۲) می گفتند که همان کلمهٔ «انسپکتر» (۳) زبان فرانسه است و این کلمه در زبان عوام مردم ایران «اشپختر» شده است .

فتحعلی شاه در پنج شش ماه آغاز سلطنت خود گرفتار شورشها و طغیانهایی در داخله ایران بود ونمی توانست در آن سوی ارس کاری بکند . تنها مانعی که درپیش لشکریان تزاربود این بودکه اسکندر پسر ایراکلی که مدعی سلطنت برادر و مخالف وی بود دراطراف گرجستان میکوشید مردم را بقیام بر دولت روسیه تحریك کند و در ناحیهٔ قراباغ حوادثی روی داد و دامنهٔ آن بداخلهٔ گرجستان هم کشید . ازدربار تزاری

(۱) Tsitsianof (۲) Inspektor (۳) Inspecteur

ژنرال کولیسکوف (۱) وژنرال لازارف (۲) را با دوتیپ سرباز برای دفع این طغیانها فرستادند وایشان از تنگهٔ داریال وارد قفقاز شدند و از آنجا بتفلیس رفتند ودر کنار رودکور با توپخانه ای که همراه داشتند مدافعین را شکست فاحشی دادند.

عبدالرزاق بیك مفتون دنبلی مورخ معروف دربارفتحعلی شاه درکتاب «مآثرسلطانیه» میگوید تسیتسیانف پس ازمرك گرگین، زوجهٔ وی‌راکه «ده ده فال» نام داشت با چندتن ازفرزندانش اسیرکرد وبپای تخت روسیه فرستاد و پیش از آنکه ایشان را بفرستد ژنرال «لاژار» راکه گویا مراد همان لازارف باشد نزد وی فرستاده بود که او را بدین سفردعوت کند وچون آن زن‌دست بدست میکرد آن ژنرال بوی نزدیك شده بود که‌دستش رابگیرد وروانه‌اش کند؛ وی هم قمه‌ای راکه زیر نمد داشت بیرون آورده و او راکشته بود و بدین جهت او را باسارت بپای تخت فرستاده بودند. بازهمان مورخ میگوید که «طهمورث میرزا» پسروی ازگرجستان گریخت وبایران پناه‌آورد. چنان‌مینماید که نام این شاهزاده«تیموراز» بوده‌باشد که ازنامهای معمول ورایج گرجیانست وتیموراز رادر زبان‌فارسی‌طهمورث نوشته‌اند.

مقدمهٔ فرمانی که الکساندرتزار روسیه برای الحاق گرجستان بامپراطوری خود صادر کرده‌چنین‌بود: «برای افزودن برنیروی ما نیست، برای تأمین‌منافع نیست‌یا برای توسعهٔ حدود امپراطوری ما که اینك بدین اندازه ازوسعت رسیده نیست که ما تحمل‌تخت گرجستان را برعهده گرفته‌ایم؛ احساس شرافت، افتخار، انسانیت تنها این‌وظیفه‌مقدس را برما تحمیل کرده است که دربرابر فریادهای دردناك که ازسینه شما بیرون می‌آید تاب نیاوریم ودردهایی‌راکه باعث‌رنج شماست ازسرشما کوتاه کنیم ویك‌حکومت‌نیرومند درگرجستان فراهم سازیم که بتواند عدالت را با انصاف توسعه دهدوجان ومال همه کس را حفظ کند وسایهٔ قانون را برسرهمه بگسترد».

پیداست که‌مدافعات شاهزادگان گرجی درنواحی مجاورگرجستان خواهی نخواهی پای لشکریان روس را بآنجا بازکرد وچون این نواحی گاهی جزوخاك گرجستان بوده است بهانهٔ دیگری بآنها میداد. این بودکه ژنرال تسیتسیانف پس ازشکست گرجیان‌در صدد برآمد بسوی شهرایروان بتازد.

درین زمان تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درقفقازبود ومرکزستاد خودرا درتفلیس برقرارکرده بود وچون‌خود ازنژاد گرجی‌بود ازاوضاع‌آن نواحی اطلاع‌بسیار داشت ومیدانست‌نواحی راکه حکم‌دروازهٔ گرجستان دارد بایدمتصرف‌شودو بجزراه‌داریال راه‌دیگری‌برای‌اینکه‌گرجستان را ازدست ندهد لازم‌دارد. درآن زمان کرانهای غربی

(۱) Kuliskof (۲) Lazarof

دریای سیاه هنوز بدست پادشاهان عثمانی بود وآنها نیرومند تر ازایران بودند ومصلحت نبود با ترکان عثمانی وارد جنگ شود . بالعکس دولت ایران را ضعیف ترمیدانستند و بدست آوردن کرانهای دریای خزر که دروازهٔ دیگر گرجستان بود آسان ترمینمود و میبایست نخست ناحیهٔ ایروان را متصرف شود و ازآنجا بمشرق بتازد وراه بدریای خزر پیدا کند .

برای تصرف ناحیهٔ ایروان لازم بود نخست ناحیه گنجه را تصرف کنند واین ناحیه اندکی پیش ازین دوره در زمان سلطنت ایراکلی مدتی جزو گرجستان شده بود و از قدیم روابط بسیار نزدیك درمیان مردم گنجه و گرجیها بوده است .

بدین جهت ازجواد خان قاجارحکمران گنجه که درین زمان دست نشاندهٔ ایران بود مالیات یك سالهٔ آن ناحیه را خواست . وی نیز بدربار ایران اطلاع داد وازطهران نیز لشکریانی بیاری اورهسپارشدند. اما پیش ازآنکه سعیدبیك غلام که پیشاپیش آنها حرکت میکرد برسد وخبر نزدیك شدن سپاهیان ایران را برساند سربازان ژنرال تسیتسیانف در ماه دسامبر ۱۸۰۳ ورمضان ۱۲۱۸ شهررا محاصره کردند .

مولف مآثرسلطانیه مینویسد که جواد خان چندین بارازشهر بیرون آمد و خود را بلشکریان روس زد وکاری نتوانست از پیش ببرد ، سرانجام بواسطهٔ مخالفتی که درمیان وی ومصیب بیك شمس الدینلو ازفرماندهان لشکریان ایران رخ داد ودرنتیجه ارمنیان گنجه خیانت کردند وتسلیم روسها شدند، بامداد غرهٔ شوال آنسال روسها بر قلعه هجوم آوردند وپس ازسه ساعت جنگ جواد خان بایکی ازپسرانش کشته شدند وشهر بتصرف سربازان روسی درآمد .

پس ازین واقعه تسیتسیانوف نزد حکمران قراباغ وحکمران ایروان که از جانب ایران بودند فرستاد وایشان را باطاعت خواند وایشان چندان مقاومت وپایداری دربرابر لشکریان روسیه نشان ندادند . در زمانی که این واقعه رخ داد فتحعلی شاه در خراسان مشغول جنگ بود ودرهمان روزی که شهر مشهد راگرفت خبر افتادن گنجه بدست لشکریان روس باو رسید . این واقعه مقدمهٔ یك سلسله جنگهایی درمیان ایران و روسیه شد که نزدیك ده سال امتداد یافت وبعهد نامهٔ گلستان انجامید .

اندکی پس ازین وقایع اختلاف ناپلئون با روسیه درگرفت ، هم ناپلئون در صدد برآمد ایران را بخودجلب کند ودربرابرروسیه بکار بیندازد وهم فتحعلی شاه امیدوار بود که بزور ناپلئون ازعهدهٔ روسها برآید ونواحی را که از دست رفته بود پس بگیرد . روسها بواسطه سرگرمیهایی که دراروپا ودرمیدانهای جنگ با ناپلئون داشتند نمیتوانستند لشکریان بیشتر بقفقازبفرستندوکار را درین جا یکسره کنند . دربار ایران هم که اندك

اندك ناتوانی خود را احساس کرده بود مصلحت را در آن نمیدید که جنگ سخت بکند و بیشتر امیدوار بود بمیانجی گری ناپلئون کاررا از پیش ببرد. بهمین جهة این سلسله جنگهای ده ساله بیشتر جنبهٔ زد وخوردهای کوچك محلی را داشته است ، تا اینکه روسها یکسره ازجانب ناپلئون واروپا آسوده خاطرشدند وهمهٔ نیروی خود را درقفقاز گردآوردند و این سلسله جنگها بدان گونه بپایان رسید که پس ازین شرح آن خواهد آمد .

نخستین کاری که فتحعلی شاه پس ازشنیدن خبر تصرف گنجه بدست روسها کرد این بود که نیرویی گردآورد وفرماندهی کل آنرا بپسرش عباس میرزا نایب السلطنه که از همهٔ برادران خود لایق تر بود سپرد .

روسها که ازمردم گنجه بسیارخشمگین بودند درموقع تصرف شهر کشتار بسیار کردند و حتی نام شهررا تغییر دادند و بمناسبت نام یلیزا بتا پتروونا (۱) دختر پتر کبیر که از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ (۱۱۵۴-۱۱۷۶ق) سلطنت کرده بود شهری را که تازه گرفته بودند یلیزابو پول (۲) نام گذاشتند . در آغاز انقلاب شوروی نام این شهررادوباره گنجه گذاشتند اما بزودی بمناسبت نام کیرف (۳) از پیشوایان انقلاب نام آنرا «کیرف آباد» گذاشتند واینك بهمان نام معروفست .

لشکر کشی بایروان

پس ازتصرف گنجه ژنرال تسیتسیانف بسوی ایروان روانه شد . حکمران ایروان درین زمینه خدعه کرده و وعدهٔ مساعدت بوی داده بود، بامید اینکه ازمرکزخود دور و دراطراف ایروان گرفتار نیروی بیشتری بشود .

دربرابراین حوادث دربار ایران سخت بدست وپا افتاده بود . فتحعلی شاه در ۲۸ ذی القعده ۱۲۱۸ تهیه لشکر کشی مفصلی دید ودرنظر گرفت خود نیز بآذربایجان رهسپارشودو بمیدان جنك نزدیك باشد که درموقع لزوم مدد برساند . عباس میرزا نایب السلطنه درچهاردهم صفر ۱۲۱۹ق . با لشکریان خود ازتبریز بسوی ایروان رهسپارشد ودرکنار رودخانهٔ زنگی لشکر گاه ساخت وسنگر بندی کرد .

چون میترسید که اگر گرفتار جنگ با روسها بشود ترکان عثمانی موقع را غنیمت بشمارند وبایران حمله بکنند مهدیقلی خان قاجار دولورا که از سرکردگان مهم لشکراو بود با شش هزارسوار بسوی قارص روانه کرد که مانع ازحمله ترکان عثمانی بشود . اما در راه ژنرال تسیتسیانف با بیست هزارپیاده وپنج شش هزارسوارروسی توپ

---

(۱) Yelizabeta Petrovna (۲) Yelizabetopol (۳) Kirof

درمحلی بنام «پلنبك» نزدیك ایروان باورسید ومهدی قلی خان خود با هفتصد تن از سواران راه را بریشان گرفت و بعد ازآنکه عدهٔ اوازآن راه گذشتند خود هم در پی ایشان روان شد و بلشکرگاه عباس میرزا رسید .

تسیتسیانف پس ازآن که چندی درهمان محل پلنبك ماند در روز یکشنبه ۱۹ ماه ربیع الاول یکروزعصر بنزدیك ایروان رسید ومیخواست قلعهٔ اوچ کلیسیا یعنی کلیسیای معروف اچمیاد زین را که مقر خلیفه ارمنیان ومهم ترین مرکز مذهبی ارمنستانست تصرف کند. نایب السلطنه که این خبر را شنید گروهی از لشکریان خود را بفرماندهی علیقلی خان شاهسون فرستاد که آنجا را پاسبانی کنند وایشان تا بامداد روز بعد پایداری کردند و چون بامداد شد نایب السلطنه خود باعده‌ای بایشان حمله برد وچون می ترسید که پاسبانان قلعهٔ ایروان برلشکریانش بتازند میرزا محمد شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم فتحعلی شاه راکه باوی بود واحمد خان مقدم حاکم تبریز و مراغه را باعده‌ای بمحافظت سنگر های خود گماشت وخود بالشکریان عازم شد .

تسیتسیانف دراطراف اوچ کلیسیا لشکریان خود را بسه دسته تقسیم کرد ودرمیان هردسته دویست قدم فاصله قرارداد وتوپهای خود را در میان جای داد وچون لشکریان ایران نزدیك شدند سپاهیان روس شروع بتوپ انداختن کردند . سواران شاهسون وخواجه‌وند وعبدالملکی ازلشکریان ایران برایشان حمله بردند وسرانجام پیادگان روس تاب مقاومت نیاوردند وبنای فرار راگذاشتند ولشکریان ایران لشکرگاهشان را تاراج کردندوچون شب نزدیك شد عباس میرزا فرمان داد دست از جنك برداشتند . درین واقعه ازدوسوی جمعی کشته واسیر شدند وعده‌ای ازقزاقان روس بدست لشکریان ایران افتادندوسه‌روز زد وخورد دوام داشت وچون از هیچ طرف فتح روی نمی داد بلشکرگاه خود بازگشتند.

درین زمان حکمران ایروان یا باصطلاح آن زمان بیکلر بیکی آن شهر محمدخان قاجار بود که باروسها ساخته بود، اما وقتی که دید درین جنك پیش نبردند خواست جانب ایران را بگیرد و پیغام داد که میرزا محمد شفیع وزیر نزد او بقلعهٔ ایروان برود ووی رفت و قرار مصالحه گذاشت وچون بازگشت محمد خان پسر خود را با هدایا نزد عباس میرزا فرستاد وتعهد کرد از فرمان اوسر نپیچد .

پس ازآن عباس میرزا ازجایی بنام سنگر که درآنجا لشکرگاه کرده بود بمنزل قلرخ بلاغ رفت ودرآنجا بنای سنگربندی راگذاشت . چون خبر رفتار محمد خان قاجار حکمران ایراون بژنرال تسیتسیانف رسید بنارا برحیله گذاشت و بی مقدمه ازراه «درکه» برلشکریان ایران تاخت وبار دیگر جنك درگرفت وآتش توپخانه شروع شد.

درین میان بعضی از سواران شمس الدین لو و قزاق که در اردوی ایران بودند

بنای طغیان راگذاشتند وازعقب بغارت مشغول شدند ولشکریان ایران چون این اوضاع را دیدند بنای فرارراگذاشتند . تسیتسیانف چون‌دیگرمانعی‌در پیش نداشت واردایروان شد ومسجد شهر را لشکرگاه قرار داد وازآنجا توپها را متوجه‌باروی شهر کرد وجنك درمیان او ومحمد خان قاجار درگرفت .

عباس میرزا پس از فرار لشکریانش‌ناچارتامحل« صدرگ» رفت وازآنجاتفصیل را بپدرش فتحعلی شاه نوشت . فتحعلی شاه درین زمان‌درچمن سلطانیه بـود وعادت او بود که هر وقت جنگ با روسیه درمی‌گرفت اگرتابستان‌بود باعده‌ای که میتوانست‌مجهز کند بچمن سلطانیه نزدیك زنجان میرفت وآنجا میمـاندکه اگر در میدان جنك محتاج بیاری باشند ازلشکریانی که‌همراه دارد بمددآنها بفرستد . این بـارهم‌اسمعیل‌بیك‌دامغانی را باگروهی ازلشکریان خراسان روانه‌کرد وخود نیز درپی ایشان رهسپار شد وازرود ارس‌گذشت ودرسه فرسنگی ایروان بلشکرگاه عباس میرزا رسید . عباس میرزاهم آن عده را بـرداشت و بشهر حمله برد و در برابر مسجد ایروان جنك درگرفت وتا شـام می‌جنگیدند .

فردای‌آن روز محمد خان قاجار حکمران شهر گفت پاسبان قلعه‌ارمنیانند ومیترسم باهمدینان خود همدست شوند وقلعه را تسلیم‌کنند ، فتحعلی شاه عده‌ای را فرستادرفتند قلعه را تصرف‌کردند . تسیتسیانف درنظرگرفت شبانه حمله ببرد اما حسنخان یوزباشی که طلایهٔ لشکر رااداره میکرد ازاندیشهٔ او خبردار شد وبفتحعلی‌شاه خبرداد وسپـاهیان ایران آمادهٔ جنگ شدند ونزدیك سپیده دم بود که روسها بایشان‌نزدیك شدند وجنگ سخت درگرفت، اما چون ازین شبیخون نتیجه‌ای بدست نیامد روسها پـراگنده شدند و سپاهیان ایران مدتی‌آنها را دنبال میکردندوسرانجام بفرمان فتحعلیشاه‌آنها رامحاصره کردند وراه خوراك را بریشان بستند .

درین هنگام گروهی از مردم‌گرجستـان‌که بهمراهی لشکریان روس بتجارت می رفتند بلشکریان علیقلی خان شاهسون وعلی خان قـاجارکه طلایهٔ سپاه ایـران بودنـد برخوردند وزدوخوردی درمیانشان شد و پاسبانان‌روسی کشته شدند وگرجیان را اسیر کردند وباردوی فتحعلیشاه‌بردند ووی کسانی‌راکه بدردسربازی میخوردند درلشکرگاه خودنگاهداشت .

پس ازآن بفتحعلی شاه خبر رسیدکه درمنزل‌پلنبك گروهی از روسهااقامت‌دارند وآذوقه‌ای راکه ازگرجستان می‌آورند تحویل‌میگیرند وبلشکرگاه‌خود می‌فرستندووی پیرقلی‌خان‌راکه از افسران سپاه او بود بدفع آنهافرستادوچون بایشان نزدیك‌شدایشان بژنرال تسیتسیانف خبردادند واوهم عده‌ای باچند توپ بحمایتشان فرستاد و فتحعلی‌شاه

هم‌علیقلی‌خان شاهسون‌را بیاری‌پیرقلی‌خان‌فرستادو بدینگونه‌درمیان پلنبك وایروان جنك درگرفت و پس ازجنك سخت روسها شکست خوردند وچهارهزار تن اسیروکشته دادند وفتحعلی شاه دستور داد از سرهای‌کشتگان روسی درکنارلشکرگاه منار ساختند .

تسیتسیانف پس ازین واقعه چون زمستان درپیش بود درآغاز ربیع الثانی ۱۲۱۹ ازاطراف ایروان راه تفلیس را درپیش‌گرفت وسواران ایرانی هم چندبار لشکریان او را دنبال‌کردند و اسیر و غنیمت‌گرفتند . جنك آنسال‌بدینگونه پایان‌یافت . سپس‌محمد خان قاجار و کلبعلی خان‌کنگرلوکه از محترمین آن محل بود نزد فتحعلی شاه رفتند ووی حکمرانی ایروان راهم چنان بمحمدخان دادو پسرش راکه گروگان‌داده بودمرخص کرد وحکمرانی نخجوان‌رابکلبعلی خان دادوآن ناحیه رابایل‌کنگرلوسپرد وحکمرانی قراباغ را بابوالفتح خان جوانشیر داد و بالکسندر میرزا والی تفلیس پسر ایراکلی دستور داد درقراباغ بماند وخود عازم طهران شد واز راه تبریز روز۱۴ رجب ۱۲۱۹ بطهران رسید وعباس میرزارا باخود بطهران آورد .

جنگهای سال ۱۲۲۰ قمری

در زمستان ۱۲۱۹ که فتحعلی شاه بطهران بازگشت و عباس میرزا راهم با خود آورد چندی او را پیش خود نگاهداشت ودر بهار سال ۱۲۲۰ میرزا عیسی قایم مقام فراهانی راکه از مردان کاردان دربارش بود بوزارت و پیشکاری او گماشت و وی را دوباره بآذربایجان روانه کرد که دنباله جنك با روسیه را بگیرد . عباس میرزا روز شنبه ۱۴ صفر ۱۲۲۰ ازطهران رهسپار شد وفتحعلی‌شاه خود روز۲۴صفردر پی اوروان شد ودرچمن سلطانیه ماند وازآنجا اسمعیل‌خان‌دامغانی‌را باگروهی در پی او فرستاد و شاهزاده علی خان برادر مادری عباس میرزا را دستور داد درزنجان بماند واسمعیل‌خان قاجار حکمران خوی را مأمور کرد که بیاری عباس میرزا روانه شود وخود روزدوشنبه ۱۳ ربیع الاول ازآنجا عازم چمن اوجان شد .

آنجا باو خبر رسید که ابراهیم خلیل خان حکمران‌موروثی‌قراباغ که از۱۱۷۷در آن نواحی فرمانروایی داشت ازایران‌روی‌برگردانده‌وتسلیم روسها شده است ، بهمین جهت بعباس میرزا دستورداد نخست بجنك او برود و قلعهٔ پناه آباد رابگیرد . چون‌این خبر بابراهیم خلیل خان رسید جعفر قلی بیك پسر محمد حسین خان را که نبیره‌اش بود با پسر فضلعلی بیك‌جوانشیر نزد ژنرال‌تسیتسیانف بگنجه‌فرستاد وازویاری خواست . وی هم‌عده‌ای سرباز روانه کرد وچون بقلعهٔ شوشی‌رسیدند ابراهیم خلیل‌خان پسرخود محمد حسن خان راباعده‌ای ازلشکریان قراباغوروسها برای پاسبانی ازپل خداآفرین برروی

ارس روانه کرد . ازسوی ایران اسمعیل‌خان دامغانی که بدستور عباس میرزاازاهرروانه شده بود درچهار فرسنگی پل بلشکریان روس رسید وجنك‌درمیانشان درگرفت وچیزی نمانده بود لشکریان ایران‌شکست بخورند که خبر بعباس میرزا رسید ووی‌هم بیاری او رهسپار شد وپس از جنك‌سخت سرانجام سربازان روس ولشکریان قراباغ زحمت‌بسیار از میان درختستانها توانستند بشوشی بگریزند. عباس میرزا تا «آق اغلان» آنها را دنبال کرد وغنایم بسیار ازیشان گرفت که برای فتحعلی‌شاه فرستادو نجفقلی خان گروسی را در آق‌اغلان گذاشت وخود از راه «چناقچی» دوباره بمحاصرهٔ پناه‌آباد برگشت .

ازسوی دیگر فتحعلی شاه‌در۲٦ربیع‌الاول‌از راه‌قراجه داغ به«تخت‌طاوس»رفت. درین میان بعباس میرزاخبر رسید که«گرگین»سرهنگ سپاه روسیه با«کنلراوسکی» افسر دیگر باده توپ برای پاسبانی از قلعهٔ پناه‌آباد ازگنجه بیرون‌آمده‌اند و اینك به «عسکران» رسیده‌اند . عباس میرزا بعزم‌مقابله با ایشان‌براه افتاد وچون بهم‌رسیدند اسمعیل خان دامغانی باعده خود حمله برد وپیر قلی خان قاجار وعلی خان قاجار قوانلو وصادق خان قاجار عزالدین لو ومهدیقلی خان قاجار وحاجی اللهوردی خان قاجار با تفنگچیان کزاز وفراهان ازاطراف‌حمله کردند وعباس‌میرزا خود درقلب لشکربودوجنگ سخت درگرفت وصادق خان قاجار زخم‌برداشت‌وبااینهمه روسهاسرانجام شکست‌خوردند وبقبرستانی پناه بردند ودرآنجا سنگر بستندوچون خبر بفتحعلی‌شاه رسید حسینقلی‌خان قاجار را با افواج دامغانی وچهار توپ بیاریشان فرستاد وپس از شش روز جنگ‌عاقبت ایرانیان بسنگر حمله کردند وبسیاری را کشتندواسیر کردندوسرهنگ گرگین که‌سه‌زخم برداشته بود باچند سرباز گریخت ونیم شب بقلعهٔ «ترنادت» رفت . پرقلی خان قاجار باعده‌ای او را دنبال ومحاصره کرد واومهلت‌خواست که تاسه روز دیگر نزد عباس‌میرزا برود، اما چون باو مهلت دادند ودست از محاصره کشید شب‌سوم فرار کرد وبگنجه‌رفت وایرانیان‌اورادنبال کردندوچندتن‌ازهمراهانش‌را کشتند اماخودبکوه «جمرق» گریخت.

درین میان خبر رسید که ژنرال تسیتسیانف باهمهٔ لشکر خودبیاری سرهنك‌مزبور ازگنجه بیرون‌آمده ودرکنار رود «ترتر» توقف کرده است . عباس میرزا اسمعیل‌خان دامغانی را برای تفحص فرستاد و چون قدری پیش رفت بروسها بر خورد وجنگ سختی درگرفت‌وجمعی‌رااسیر کرد وبلشکرگاه عباس میرزا باز گشت . خبراین فتح روزپنجشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۲۰ درتخت طاوس بفتحعلی شاه‌رسید .

از سوی دیگر اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حکمران خوی بدستور فتحعلی شاه بایروان رفت. معلوم شد که محمد خان حکمران آن‌شهر باز جانب‌روسها راگرفته وازعهد خود برگشته است‌وروسها ازناحیهٔ «شوره کل» گذشته بروستای «تالین» آمده‌اند که

ایرانیان برآنجا دست نیابند . درین هنگام مهدیقلی خان قاجارهم پس از اسمعیل خان باردورسید وآن‌خبررا تأیید کرد. اسمعیل‌خان ببهانهٔ حمام رفتن بشهر وقلعهٔ ایروان رفت وافسران خود را یك یك ودودو بقلعه خواست‌وچون جمعی که لازم بود گردآمدند فرمان داد وارد برج و قلعه شدند و اطـراف قلعه راگرفتند ومحمد خان هنگامی ازنتیجهٔ این کارآگاه‌شد که دیگرمجال نداشت دفاع بکند. مهدی قلی خان واقعه را بفتحعلی شاه خبر دادواوهم‌اشرف‌خان‌دماوندی رأ باگروهی از لشکریان برای پاسبانی‌قلعهٔ‌ایروان فرستاد ودستور داد که محمد خان را بندکنند وخودحکمرانی ایروان را بدست بگیرد.

وقایع گیلان ودریای خزر

در ۱۲۲۰ درزمانی که لشکریان‌ایـران درآذربایجان گرفتار جنگ بـا روسیه و لشکریان ژنرال تسیتسیانف بودند خبر رسید که درگیلان نیز حوادثـی روی داده‌است، بدین معنی که ژنرال تسیتسیانف برای اینکه نگذارد همهٔ نیروی ایران دریك جبهه بکار مشغول شود یك تن ازافسران زیردست خود سرهنك «شفت» (۱) نـام راکه ازبهترین فرماندهان وی بودمأمور کرد که بیاری ناوگان‌دریای‌خزر بگیلان‌حمله ببرد ودوازده کشتی نیرویی‌درکرانه های دریادرخاك طالش‌پیاده کردند وازآنجا ببندرانزلی (پهلوی‌امروز) حمله بردند . نگاهبـانان بندرچون یارای‌برابری نداشتند برشت گریختند ولشکریان روس بی مانع انزلی رامتصرف شدند وازآنجا بسوی رشت رهسپار گشتند . میرزا موسی‌منجم باشی‌لاهیجی که‌حکمرانی گیلان راداشت عده‌ای ازلشکریان را مجهز کرد ودرپیره‌بازار سنگر بستند ومقاومت کردند وجنك سخت درگرفت ودرنتیجه هزارتن ازسربازان‌روسی کشته شدند وبازماندهٔ آن لشکر بانزلی برگشتند و بـرهمان کشتیها سوار شدند و راه روسیه را پیش گرفتند .

درآن موقع مرداب انزلی وخلیج آن کاملا مهیای‌کشتی رانی نبوده وقسمتی از خلیج را شن گرفته بود وتنها درحدود ۱۲ کیلومترازدهانهٔ مرداب راه رفت وآمدکشتیها را داشت وتنها کشتی های کوچك می‌توانستند ازآن بگذرند و کشتی هایی که روسها با خودآورده بودند برای حمل سربازها و توپهایشان کافی نبود وبهمین جهت درباز گشت دوچار زحمت بسیار شدند . بدین‌گونه این لشکرکشی‌روسها بگیلان نتیجه‌ای نداد ودر جبهه های دیگر مانع ازعملیات سپاهیان ایران نشد .

---

(۱) Sheft

جنگ دوم گنجه

چون ژنرال تسیتسیانف برای یاوری لشکری که بفرماندهی سرهنك گرگین فرستاده بود از گنجه بیرون آمد ودر کنار رود ترتر لشکرگاه ساخت. ناچار شهر گنجه را تخلیه کرد وچون این خبر بفتحعلی شاه رسید دستور داد که عباس میرزا شهر گنجه را بگیرد. ازسوی دیگر اسمعیل خان دامغانی را باعده‌ای دیگر برای مقابله با تسیتسیانف فرستاد ووی بدستور عباس میرزا بگنجه تاخت وآن شهر را باردیگر گرفت وقلعه‌ای را که روسها درآن بود ند محاصره کرد. چون درشهر گنجه آذوقه وعلوفه کم شده بود وروسها در قلعهٔ خودآذوقه بسیار داشتند ومیتوانستند مدت‌مدیدی پایداری بکنند وبالعکس لشکریان ایران دوچار تنگی می شدند عباس میرزا دستور داد پنج‌هزار تن‌از زن و مردشهر گنجه را باچهار پایان سپاه به «شمکور» که در نیم فرسنگی شهر بود ببرند، تاازمردم شهر کم بشود ودوچار سختی آذوقه نشوند. فردای آنروز از گنجه بیرون آمدودرراه بکارعده‌ای که بشمکور فرستاده بود رسیدگی کرد وازآنجا به «زکم» رفت، درسرراه بعده‌ای از روسها که آذوقه برای سربازان تسیتسیانف‌می بردند برخوردوفرمانده آنها راکه‌سرهنگی بود با عدهٔ دیگر اسیر کرد وبزکم رفت.

ازآنجا دستور داد که پیرقلی خان ومحمد علی خان شامبیاتی آن عده‌از مردم گنجه راکه ازشهر بیرون‌آورده بودند بتبریز ببرند وآنها را در تبریز منزل دادند وفتحعلی شاه بتوسط ملا ملك محمد قاضی عسکر باآنها نیکی کرد.

عباس میرزا اززکم بناحیهٔ «آخسقه قزاق» رفت وچند روز درآنجا ماند وچند تن از بزرگان سرزمین کاخت و قلعهٔ ینکی در گرجستان نزد او آمدند و اظهار اطاعت کردند. سپس ازآنجا عازم ایروان شد واز راه تنگی که ازمیان درختستانها میگذشت ویك تن بیشتر نمی توانست از راه بگذرد عازم ایروان شد. درراه عده‌ای از گرجیان که با روسها همدست بودند کمین کرده بودند وتیری بطرف اوانداختند که‌چکمه اورا خراش داد، اماآسیبی باو نرساند و وارد ایروان‌شد. ازآنجا حاج محمد خان قراگوزلورا برای بردن اخبار نزد فتحعلی شاه فرستاد. ازسوی دیگراسمعیل‌خان‌دامغانی که‌با ابوالفتح خان جوانشیر و عده‌ای از لشکریان برای مقابله باتسیتسیانف رهسپار شده بودند با او روبرو شدند وجنگ سختی درگرفت وسرانجام لشکریان روس بکوه «آق دره» پناه بردند ودر راه عدهٔ کثیری ازآنها گرفتار شدند واسمعیل‌خان که فیروز شده بود نزد فتحعلی شاه برگشت وفتحعلی شاه بطهران بازگشت.

تصرف قلعه شوشی

پس از بازگشت فتحعلی شاه بطهران عباس میرزا بتبریز آمد ومحمد خان قاجار حکمران ایروان را بامحمد علی خان شامبیاتی بدربار پدرش فرستاد . چون تسیتسیانف دید که لشکریان ایران بواسطه سرمامیدان راتهی گذاشته اند نخست ببهانه تماشای قلعهٔ شوشی ومهمان شدن نزد ابراهیم خلیل خان اورا فریفت ووی هم باور کرد واورا بخانه خوددعوت کرد . تسیتسیانف بی مانع وارد قلعه شوشی شد وچهارصد تن ازسربازان خود را در آنجا گماشت واز آنجا بگنجه رفت وبدین گونه قلعهٔ شوشی بدست سپاهیان روس افتاد .

درین زمان شیخعلی خان حکمران قبه ودربند وسرخای خان لگزی وحسینقلی خان حکمران بادکوبه نامه‌ای بعباس میرزا نوشتند که سرهنك شفت سابق الذکر درباز گشت ازگیلان قهراً ببا کو خواهد تاخت ولازمست عده‌ای برای برابری با او بفرستند . عباس میرزا عسکر خان افشار ارومی را باعده‌ای سوار وپیاده روانه کرد .

از سوی دیگر سرهنك شفت که ازگیلان بازگشت با کشتی های خوددربرابرشهر باکو ایستاد وجنگ درمیان اوونیروهای ایرانی درگرفت وحسینقلی خان مقاومت سخت کرد وچند کشتی را باتوپ از میان برد وغرق کرد . سربازان روسی از کشتی پیاده شدند واز راه خشکی بشهر حمله بردند . درین موقع شیخعلی خان ونوح بیك پسرسرخای خان لگزی هم باسپاهیان خود رسیدند وبقلعه رفتند وبرنیروی ایران افزود وچند روز جنگ دوام داشت تا اینکه سرهنگ شفت دید از عهده بر نمی آید سربازان خود را بکشتی نشاند وبمیان پشتهٔ ساری طالش رفت .

از آن سوی هم تسیتسیانف ازگنجه عازم شروان شد و مصطفی خان شروانی مراتب را باطلاع عباس میرزا رساند و وی هم پیرقلی خان قاجار رابا عده‌ای بیاری اوفرستاد وپیرقلی خان چون بکنار رود کر که دردوازده فرسنگی شروانست رسید خبر شد که مصطفی خان ازشدت ترس باتسیتسیانف وارد گفتگوی صلح شده وبا هم دیدار کرده اند و تسیتسیانف بسا او بسوی باکو حرکت کرده است که انتقام شکست سرهنگ شفت را از حسین قلی خان بگیرد. ازآن طرف هم شفت با بازماندهٔ لشکریان خود باردوی سرتیپ تسیتسیانف پیوسته است .

چون این خبرها بعباس میرزا رسید فوراً حسینقلی خان را با عده ای روانهٔ باکو کرد وعسکرخان افشار را هم با هزارتن بیاری اوفرستاد وبازاحمد خان مقدم حکمران تبریزومراغه را با چندتوپ وسپاهی ازسواره وپیاده روانه کرد وباآنکه سرمای سخت بود خود هم در ۲۲ ذی القعدهٔ ۱۲۲۰ ازتبریز بیرون رفت واز راه اردبیل روانه شد وچون باردبیل رسید خبرشد که عسکرخان افشار بشتاب ببا کورسیده وحسینقلی خان قاجار

درکنار رود کر برسر پل ایستاده و پاسبانی میکند و پیرقلی‌خان‌وشیخعلی خان هم در بیرون قلعهٔ باکو لشکر گاه کرده‌اند وازسوی‌دیگر درلشکرگاه ژنرال تسیتسیانف بواسطهٔ شدت سرماو کم بودآذوقه‌مشکلات بسیار پیش آمده‌است .

کشته شدن تسیتسیانف

درین موقع واقعه بسیار عجیبی در دربار طهران روی داده است بدین معنی که فتحعلی شاه بخرافات واباطیل ومخصوصاً سحروجادو بسیارمعتقد بود ودر ضمن این که می کوشید بوسیلهٔ لشکریان خود روسها را از میدان بدر کند باین گونه وسایل هم متوسل می‌شد .

درآن زمان مرد روحانی با سواد اما دیوانه وضعی درطهران بود بنام حاج‌میرزا محمد سبزواری که چون اعتقاد داشت درهمهٔ اموراسلام باید باخباری که از پیامبرو امامان رسیده است قناعت کرد او را میرزا محمد اخباری می گفتند . وی سالها در عتبات درس خوانده ومرد بسیار باسوادی بود وتألیفات بسیارداشت اما جداً بخرافات معتقد بود و کارهای عجیب می کرد ومعروف شده بود که طلسم اومجربست ونتیجهٔ قطعی دارد .

حاج‌میرزا محمد اخباری‌درجزوعقاید دیگری که داشت‌معتقد بود که دراسلام‌ادعای اجتهاد کردن یعنی دراحکام عقیده اظهار کردن مخالف شرعست وشریعتی که از پیامبرو امامان مانده کسی حق ندارد درآن عقیده‌ای اظهار کند ویگانه دستور مردم اخباریست که ازآنها رسیده‌است، یعنی آنچه از گفتاورفتارآنها روایت کرده‌اند معتبرست وچیزی برآن نمیتوان افزود ودیگراجتهاد معنی ندارد وجز بدعت دردین چیزدیگرنیست . وی درضمن مرد بسیار زبان‌آوری بود وحافظهٔ بسیارسرشارداشت ومخصوصا درصنعت جدل بسیارماهربود یعنی بقوهٔ بیان خود همه را محکوم میکرد وکسی نمیتوانست جوابش را بدهد . چون درعلوم مختلف دست داشت وکسانی که با اوطرف میشدندآن علوم را نمیدانستندهروقت‌می‌دیدشکست‌میخورد ومجاب میشود ازین شاخ‌بآن‌شاخ‌میرفت‌وطرف‌را بعلمی که نمیدانست‌میکشیدوباین‌وسیله‌مغلوبش‌میکرد. برای‌این‌کار در هر چیز حتی سحرو جادووطلسم ونیرنك وجن گیری‌وشعبده هم‌اظهاراطلاع ومهارت میکرد وبامخالفان‌خود باین وسایل هم‌متوسل میشد. پیشوایان بزرك شیعه‌درآن زمان مانند سید علی‌طباطبایی معروف بصاحب شرح کبیروحاج سید محمد باقرحجة الاسلام اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی وشیخ جعفرنجفی ازدست او ومجادلهای او بتنك آمده بودند و دربرابر اوسپراندانخته بودند . حاج میرزا محمد تألیفات بسیارهم بزبان فارسی وعربی گذاشته است که برخی از آنها منتهای رواج را داشته است و درین زمینه هم کسی بپای او

نمیرسیده است .

پس از آنکه مدتها درعتبات و بحرین واصفهان بود وعدهٔ بسیاری باو گرویده بودند دربن موقع که ژنرال تسیتسیانف که درایران باواشپختریا اشپختردرمیگفتند حملهای پی در پی بلشکریان ایران میکرد حاج میرزا محمد درطهران بود ومعتقد بود «تسخیرارواح وتسخیراجنه وتسخیر ارواح طاهره وخبیثه وعلم اعداد وطلسمات» همه را خوب میداند وهر کاری‌را که بخواهد ازپیش می برد وچله نشستن او بی‌اثر نمیماند. درضمن میکوشید فتحعلی شاه را هم بخود جلب کند و باین وسیله کارخود را پیش ببرد و چون مرد بسیار متنفذی بود بمحض اینکه وقت ملاقات ازشاه خواست اورا پذیرفت. مجلس راخلوت کردو بشاه پیشنهاد عجیبی کرد که حتی درآن دوره خرافات و در نظر آن شاه خرافاتی هم عجیب می آمد .

گفت من چله می‌نشینم و از روزی که بچله نشستم تا چهل‌روز حتماسر اشپختررا بدرگاه شمامی آورند، بشرط آنکه اگرمن پیش بردم شما این مطلب را آشکار کنید وبحمایت من طریقهٔ اخباری را در ایران رواج بدهید و با کسانی که مخالف من هستند مخالفت بکنید .

فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت وقرارشد چهل روزدیگرسلام بنشیند و در همان مجلس سلام سراشپختررا برایش خواهندآورد .پس ازین شرط و پیمان حاج‌میرزا محمد یکسره بشاه عبدالعظیم رفت ودرحجره‌ای را بروی خود بست و چله نشست باین معنی که صورت‌مردی رابردیوار کشید وآنرا اشپختر نام گذاشت‌وپای‌آن نشست وطنابی را بپشت خودبست ودوسرآنرا بدوطرف شکلی که بردیوار کشیده بود بست وشب‌وروز که درپای‌آن نقش نشسته بودچشم برآن دوخته‌بود ومرتباً ورد معینی راکه معنی نداشت میخواند وآنقدربرآن نقش دیوارنگاه کرده بودکه هردوچشمش سرخ و برنك خون شده بود وچنان متوجه اینکار بودکه هرکس واردآن حجره میشد ملتفت نمیشد وتوجهی باو نمیکرد . سرانجام روزچهلم کاردی برداشت ودرسینه‌آن نقش که بردیوار کشیده‌بود فروبرد وگفت درهمین موقع اشپختررا کشتند .

فتحعلی شاه همان روزمطابق قراری که محرمانه گذاشته بود همهٔ اعیان دربار خود را بسلام دعوت کرد وروی تخت مرمربسلام نشست، اماهرچه منتظر شد سراشپختر را نیاوردند . سرانجام حوصله‌اش سررفت و کسی را نزد میرزا محمد فرستاد پرسید چه شد ؟ روزدارد تمام میشود وخبری ازو نیست . وی جواب داد کسیکه سررا میآورد اگر پای اسبش لنك بشود وچند ساعت دیرتر برسد تقصیرازمن نیست .

یك ساعت پس ازآن واقعه عاقبت سواری آمد وسراشپختررا آورد و معلوم شد که

راستی درسلیمانیه درشش فرسنگی طهران پای اسبش لنك شده‌واینکه دیررسیده برای آنست که مدتی درآنجا مانده است .

عجیب تر ازین واقعه تفصیل کشته شدن ژنرال تسیتسیانف فرمانده ارتش روسیه است که سرش را بدین گونه بطهران آوردند . در زمانیکه ژنرال مزبور بشهر باکو نزدیك میشد زمستان بسیارسختی پیش آمده بود و برف‌وباران بشدت میامدوعدهٔ بسیار از چهارپایانی که درلشکراو بودندوتوپخانهٔاورا میبردندازسرماتلف‌شدند وخوراك افراد و چهارپایان ازشدت سرما کم شد و نمیرسید و بسیارنگران بود که چه بکنند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی وحسینقلی خان قاجار که ماموردفاع باکو بودندگرفتارهمان سرمای سخت وهمان دشواری‌ها شده بودند وسرانجام حسینقلی خان خان و تسیتسیانف قرار گذاشتنددر بیرون شهر با یکدیگرملاقات کنند وقراری درمتارکهٔجنك بگذارند.

حسینقلی خان وقتیکه قرار این ملاقات را گذاشت نقشهٔ خاینانه‌ای کشید و چون قرار بود تنها با سه تن‌ازهمراهان‌خود بملاقات‌برود ابراهیم خان‌عم زاده‌خود راهم‌همراه برداشت وچون‌ازشهر بیرون‌آمدند و بیکدیگررسیدند و نشستند و بنای گفتگورا گذاشتند ژنرال روسی مطمئن بود که خطری‌متوجه اونیست. ابراهیم خان پشت سراونشسته بودو درمیان گفتگوهمینکه حسینقلی خان اشاره کرد با تفنگی که دردست داشت تیری ازپشت باوزد و گلوله ازسینهٔ اوبیرون‌آمد و برودرافتاد وهمراهان اورا هم ازپای درآوردندو سپس سرش راچنانکه‌حاج میرزا محمد اخباری وعده کرده بود بریدند و بـا فرستادهٔ مخصوص چاپاری بطهران فرستادند ودرآن روز بدانگونه وارد طهران شد .

بدین ترتیب ژنرال تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درین جنگها درماه ذی الحجهٔ ۱۲۲۰ قمری بخدعه کشته شد وارتش وی هم چاره جزآن نداشت که بپایگاه خود برگردد .

نتیجه جنگهای نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰

جنگهایی که‌درمرحلهٔ نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰ قمری روی‌داد نتیجهٔ قطعی نداد. دولت روسیه چند تن ازافسران کارآمد خود را بجنگ ایران فرستاده بود مانندپرنس تسیتسیانف سابق‌الذکر، کنت گوداویچ (۱) و تورماسف (۲) و کـاتلیاروسکی (۳) . مرتضی‌قلی‌خان برادرآقا محمد خان که درآغازسلطنت وی ازورنجیده وازایران بروسیه گریخته بود در پترزبورك از۱۲۱۱درپناه دولت روسیه میزیست . درایران معروف بود بواسطه خشمی که نسبت بدربارطهران داشت پنهانی باارتش‌روسیه‌درقفقازیاری‌میکرد.

(۱) Goudovitch (۲) Tormassof (۳) Kotliarévski

یگانه نتیجهٔ محسوسی که ازین جنگها تا ۱۲۲۰ برای ایران گرفته شد همان کشته شدن ژنرال پرنس تسیتسیانف بخدعه بود که پیش ازین بدان اشاره شده است .

پس از کشته شدن تسیتسیانف واقعهٔ دیگری که رخ داد این بود که گلاسنوپ (۱) که فرمانده عدهٔ دیگر از سپاهیان روسیه بود شهر دربند را محاصره کرد و پس ازجنگی که با علیخان فرماندهٔ لشکریان ایران کرد آن شهر را گرفت . گرفتن دربند بسیار بزیان ایران تمام شد ، زیرا که این شهر نه تنها حکم دروازهٔ دریای خزر را دارد بلکه سواحل مرتفع دربند کاملا بنواحی آذربایجان ومقان مشرفست ودراستیلای برین نواحی این شهر رادر عملیات نظامی اهمیت بسیار می بخشد .

سیاست ایران در برابر این حوادث

درسراسر این جنگها تا این زمان دولت ایران برای مقابله با روسها تنها بنیرو هایی که درقفقاز داشت قناعت میکرد وسرکردگان واشراف مسلمان این نواحی راتحریك میکرد که با نیروهای خود وگاهی هم با پول خود با روسها بجنگند وفقط ازاختلافهای نژادی ودینی بهره مندمیشد وازنواحی دیگر ایران نیرویی بیاری ایشان نمیرفت . اما چون کارسخت شد عباس میرزای نایب‌السلطنه مجبورشده بود با بیست هزارتن ازتبریز رهسپارشود واز رود ارس بگذرد ولی اوهم ازعهده برابری برنیامد ودر بیشتر ازجنگها شکست میخورد ودامنهٔ این جنگها تاسال ۱۲۲۸ کشید وزد وخوردهای بزرك و کوچك درنواحی مختلف ماوراءارس روی داد. درسراسراین دوره دایما دربارطهران تجهیزاتی میکرد و نیروهایی بنواحی مختلف قفقازمیفرستاد وجنگهایی این سروآن سردرمیگرفت، اما عموماً نتیجه بزیان ایران بود .

با این همه فتحعلی شاه غروری داشت ومطمئن بود حتماً برروسها غالب میشود و بهمین جهة خطای جبران ناپذیری کرد وهرزمان که ازجانب روسها درخواست صلح میکردند وی نمیپذیرفت و بواسطه بی‌اطلاعی ازاوضاع عمومی جهان و کارهای سیاسی و نظامی آن عصر گاهی جوابهای سخت ودرشت میداد ، چنانکه پس ازفتوحات ناپلئون درسال ۱۲۲۰ (۱۸۰۶) که دولت روسیه میخواست ازجانب ایران آسوده شود و بکارهای خود درارو پا بپردازد در ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۲۲۰ (۱۴ فوریه ۱۸۰۶) ایستیفانف (۲) نام را بسفارت بطهران فرستاد ودرخواست صلح کرد . دربارایران باین پیشنهاد اعتنایی نکرد یعنی جواب رد و قبول نداد ودرین کاردست نمایندگان ناپلئون دردربارطهران داخل بود . این سفیر پس ازدوماه و یك روز اقامت بیهوده درطهران در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (۱۶ آوریل ۱۸۰۶) بازگشت

---

(۱) Glasénop (۲) Istifanof

ویگانه نتیجه‌ای که ازین سفر خود گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده داد تا از روسیه حمله نکنند اوهم وارد جنك نشود .

ازهمین جا پیداست که ایران درین کشمکش ها فدای سیاست ومنافع فرانسه میشد وچون نفع ناپلئون درین بوده است که نیروهای روسیه پراکنده باشد وعده‌ای ازآنها در قفقاز در برابر نیروهای ایران معطل بماند تا او بتواند دراروپا روسیه را ازپا درآورد دربارطهران هم ناسنجیده و ناپخته بواسطه بی‌اطلاعی ازاوضاع جهان وازتوانایی نظامی روسیهٔ تزاری درآن زمان آلت دست میشده و بدینگونه مواقع مناسب را ازدست میداده است ونتیجه این میشده که درهرجنك تازه‌ای ایرانیان نسبت بجنك پیش بیشتر میباخته و بیشتر نواحی ایران را ازدست میداده‌اند .

عهد نامه گلستان

سرانجام پس ازین جنگهای بیهوده که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ بیش از ده سال کشید دربارطهران بدولت انگلستان متوسل شد وانگلیسها درمیان افتادند و عهدنامه‌ای که بعهدنامهٔ گلستان معروفست درمیان ایران وروسیه در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) امضاء شد .

این عهد نامه درلشکرگاه گلستان بسته شد ، نمایندهٔ ایران برای امضای آن میرزا ابوالحسن ایلچی ونمایندهٔ روسیه ژنرال رتیشچف فرمانده نیروهای گرجستان بود وشگفت اینست که سر گوراوزله سفیرانگلستان در دربارطهران نیز درموقع انعقاد آن بعنوان شفاعت حضورداشته‌است. اساس این عهد نامه باصلاح حقوق بین‌الملل ستاتو کوئو (۱) بود ، یعنی نواحی که تا آن تاریخ بدست دولت ایران بود متعلق بایران بماند و نواحی که روسها متصرف شده بودند بروسیه تعلق گرفت ومتعهد شدند لشکریان ایران وروسیه ازروزامضای قرارداد درهرجا که هستند همان جا بمانند وازآنجا تجاوز نکنند وآنجامرز میان ایران وروسیه باشد، تا بعد نقشهٔ معین ودقیقی ترتیب بدهند که مرزدو کشوررامعلوم کند وپس ازدقت کامل خط سرحدی را معین کنند .

همین نامعلوم بودن مرزهای ایران وروسیه و مقررات عهد نامهٔ گلستان سبب شد که دولت ایران ازین عهد نامه تخطی کرد وادعای غبن داشت وبجنگ دوم با روسیه دست زد وبهمین جهة یگانه سود عهد نامهٔ گلستان این بود که صلح موقتی ناپایداری تا سیزده سال بعد یعنی تا سال ۱۲٤۲ (۱۸۲٦م.) درمیان ایران وروسیه برقرار کرد .

چنان می‌نماید که شاهکار انگلیسها درین میانجی گری این بوده‌است که اختلاف ایران و

---

(۱) Statu quo

روسیه یکسره قطع نشود وسرحددو کشورمعلوم نباشد تاهمیشه راهی برای جنك دیگری باز بماند، چنانکه شد .

متن فارسی عهدنامهٔ گلستان در همان زمانی که بامضاء رسیده باانشاء واصطلاحات مخصوص آن عصر تهیه شده ودر ناسخ التواریخ درحوادث سال ۱۲۲۸ ودرمنتظم ناصری (۱) و «تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس در قرن نوزدهم میلادی» تألیف آقای محمود محمود (۲) با اندك اختلافاتی چاپ شده است ودرضمن درمجموعه‌هایی که درهمان زمانها گردآمده نسخهای مختلف از آن را ضبط کرده‌اند .

در میان این نسخها بعضی اختلافات هست که درنتیجهٔ تحریف کلمات فراهم شده و می توان متن آن را بدین گونه اصلاح کرد :

« اعلی حضرت قضا قدرت خورشید رایت پادشاه جم‌جاه ایمپراطور عالی دستگاه مالك بالاستقلال کل ممالك ایمپریه (۳) روسیه واعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالك بالاستحقاق کل ممالك شاهانهٔ ایران ، بملاحظهٔ کمال مهربانی واشفاق علیتین که درماده اهالی ورعایای متعلقین دارند ، رفع ودفع عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشانست طالب واستقرارمراتب مصالحهٔ میمونه ودوستی جواریت سابقهٔ موکده را دربین‌الطرفین راغب می باشند ، باحسن الوجه رای علیتین قرارگرفته ، در انجام این امور نیك و مصوبه از طرف اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه اعظم بالاستقلال کل ممالك روسیه بعالی جاه معلی جایگاه پنرال لیتینانت (٤) سپهسالار روسیه ومدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه وگرجستان وناظم امور ومصالح شهریهٔ ولایات غروزیا (٥) وگرجستان وقفقازیه وحاجی ترخان وکارهای تمامی ثغوروسرحدات این حدودات وسامان، امرفرمای عساکر سفاین بحرخزر، صاحب حمایل الکسندر نیوسکی (٦)

(۱) ج ۳ ص ۱۰۲-۱۰۹، درناسخ التواریخ ومنتظم ناصری مقدمه عهد نامه را تغییرداده ومختصر کرده‌اند .

(۲) ج ۱ ص ۱۲۵-۱۳۰

(۳) مأخوذ از کلمهٔ Imperia روسی که همان کلمهٔ Empire زبان فرانسه باشد .

(٤) مأخوذ از کلمهٔ yeneral leitenant روسی که همان ترکیب Général-Lieutenant زبان فرانسه است .

(٥) Grouzia یا Grousie ناحیهٔ شمالی گرجستان

(٦) Alexandre Nevski گراندوك معروف کیف وولادیمیر از ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۵ میلادی، در ۱۷۱٤ پتر کبیر طبقه‌ای از اشراف بنام او تشکیل داد ونشانی نیز برقرار کرد که بالاترین نشانهای نظامی روسیه بود .

وحمایل مرتبهٔ اولین آنای (۱) ، مرتبه دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورگی (۲) صاحب نشـان شمشیر طلا المرقوم بجهت رشادت و بهادری نیکالای رتیشچوف (۳) اختیار کلی اعطا شده واعلی حضرت قدرقدرت والارتبت پادشاه اعظم مالك بالاستقلال کل ممالك ایران هم عالی جاه معلی جایگاه ایلچی بزرك دولت ایران که مأمور دولتین روم وانگلیس بودند ، عمدةالامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان ومحرم اسرار نهان و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خانوادهٔ دودمان وزارت وازامرای واقفان حضور در مرتبه دویم آن ، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود ازخنجر وشمشیر وکارد مرصع واستعمال ملبوس ترمـه واسب مرصع ویراق ، میرزا ابوالحسن خان را که درین کار مختار بالکل نموده‌اند حال در معسکر روسیه ورودخانـهٔ زیوه محال گلستان متعلقهٔ ولایت قراباغ ملاقات وجمعیت نمودند . بعد از ابراز ومبادلهٔ مستمسك ماموریت واختیار کلی خود بیك دیگر وملاحظه وتحقیق امور متعلق بمصالحه مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار وبموجب اختیارنامجات طرفین قیود وفصول وشروط مرقومه را الی الابد مقبول ومنصرب واستمرار می داریم :

فصل اول : بعد ازین امورجنگ وعداوت ودشمنی که تا بحال دربین دولتین علیتین روسیه وایران بود موقوف وبموجب این عهد نامه الی الابـد مقطوع ومتروك و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق فیما بـین اعلی حضرت قضا قدرت پادشاه اعظم ایمپراطور کل ممالك روسیه واعلی حضرت خورشید رایت پادشاه داراشوکت ممـالك ایران و وراث و ولیعهدان عظام ومیانهٔ دولتین علیتین ایشان پایدار ومسلوك خواهد بود .

فصل دوم : چون بیشتر بموجب اظهارو گفـگوی طرفین ورضا ازجانبین دولتین شده است که مراتب مصالحه دربنای «ستاتوکوئو پرزنتیوم» (٤) باشد یعنی طرفین در

---

(۱) Anna Ivanovna دختر Ivan وبرادرزادهٔ پترکبیر امپراطریس معروف روسیه از ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰ یکی ازمهمترین نشانها بنام وی بود .

(۲) Guéorgui نشانی که در ۱۷٦۹ یکانرین دوم امپراطریس معروف روسیه بنام Saint-George از اولیای معروف دین مسیح تأسیس کرد و چهاردرجه داشت و بهریك از درجات حقوقی تعلق می گرفت .

(۳) Nicolas Rtichtchof امضاکنندهٔ این عهد نامه از جانب روسیه بوده است. نام وی را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف گوناگون کرده و در جاهای مختلف «راتشچیقوف» و «رانستچیقوف» و «ردیشجوف» و « ردیشچوف» و « درتیشف » و «رویشخوف» نوشته‌اند .

(٤) Statu quo Presentium جملهٔ زبان لاتین و اصطلاح حقوقی که تحت اللفظ «حالی که اکنون هست » معنی میدهد واین اصطلاح را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف کرده «اوسطاطوسکوه‌اوپریزندیم» و«اسطاطسکواوپرزندیم» و«اسطاطسکو اوپرنزدیم» نوشته‌اند .

هرموضع وجایی که الی قرارداد مصالحة الحالیه بوده است از آن قرار باقی وتمامی اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یك از دولتین بوده است کما کان در تحت ضبط واختیار ایشان بماند. لهذا در بین دولتین علیتین روسیه وایران بموجب خط مرقومهٔ ذیل ثغوروسرحدات مستقروتعیین گردیده است : ازابتدای اراضی آدینه بازار بخط مستقیم از راه صحرای مقان تا بمعبر پدی بلوك رود ارس واز بالای کنار رودارس تا اتصال والحاق رودخانهٔ کپنك چای بپشت کوه مقری وازآنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ ونخجوان از بالای کوههای الداگز بدرهٔ الداگز می رسد وازآنجا بسرحدات قراباغ ونخجوان وایروان ونیزرسدی از ثغور گنجه جمع ومتصل گردیده وبعدازآن حدود مزبوره که بولایات ایروان وگنجه وهم حدود قزاق وشمس الدینلو را تا بمکان ایشك میدان مشخص ومنفصل می سازد وازایشك میدان نیز از بالای سر کوههای طرف راست طرق ورودخانه های حمزه چمن واز کوههای پنبك الی گوشه حدود ومحال شوره کل واز گوشهٔ محال شوره کل از بالای کوه برفدار آلداگز گذشته از سرحد محال شوره کل و میانهٔ حدود قریهٔ سدره برودخانهٔ ارپه چای ملحق و متصل شده معلوم ومشخص می گردد و چون ولایات خوانین نشین طالش درهنگام عداوت ودشمنی دست بدست افتاده ، لهذا بجهت زیادة صدق وراستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی واردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه ازپادشاهان عظام معتمدان ومهندسان مأموره که بموجب قبول ووفاق یکدیگرو بمعرفت سرداران جانبین جبال ورودخانهاودریاچه وامکنه ومزارع طرفین تفصیلا تحدید وتمییز وتشخیص می سازند آنرا نیز معلوم و تعیین ساخته ، آنچه در حال تحریر این صلح نامه در دست ودر تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده ،آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای ستاتوکوئو پرزنتیوم مستقر و معین ساخته ، هریك از طرفین آنچه درتصرف دارد برسرآن باقی خواهد ماند وهم چنین درسرحدات مزبورهٔ فوق اگر چیزی ازخط طرفین بیرون رفته باشدمعتمدان ومهندسان مأمورهٔ طرفین هرطرف موافق ستاتوکوئو پرزنتیوم رضا خواهند داد .

فصل سوم : اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم مالك بالاستقلال کل ممالك ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که باعلیحضرت خورشید مرتبت ایمپراطور کل ممالك روسیه دارند باین صلح نامه بعوض خود وولیعهدان عظام تخت شاهانهٔ ایران ولایات قراباغ وگنجه که الان موسوم بیلزابتوپول (۱) است و اولکای خوانین نشین شکی وشیروان و قبه ودربند وباد کوبه وهرجا ازولایت طالش راباخاکی که الان در تصرف دولت روسیه است وتمامی داغستان وگرجستان ومحال شوره کل وآچوق باش وگروزیه (۲) ومنگریل (۳)

(۱) Yelizabetopol (۲) Grouzia (۳) Mingrelie

و ابخازو تمامی اولکا و اراضی که در میانهٔ قفقازیه و سرحدات معینة الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی دریایی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصلست مخصوص ومتعلق بممالك ایمپریه روسیه می دانند .

فصل چهارم : اعلی حضرت خورشیدرأیت ایمپراطور والاشوکت ممالك روسیه برای اظهار دوستی واتحاد خود نسبت باعلی حضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالك ایران وبجهت اثبات این معنی که بنا برهمجواریت طالب وراغبست که در ممالك شاهانهٔ ایران مراتب استقلال واختیار پادشاهی را در بنای اکیده مشاهده وملاحظه نمایند ، لهذا ازخود واز عوض ولیعهدان عظام اقرار می نمایند که هریك ازفرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین می گردد هرگاه محتاج باعانت ویا امدادی ازدولت علیه روسیه باشند مضایقت ننمایند ، تا از خارج کسی نتواند دخل وتصرف درمملکت ایران نماید وبامدادو اعانت دولت روس دولت ایران مستقر ومستحکم گردد واگر درسر امـور داخله مملکت ایران فی مابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را درآن میانه کاری نیست ، تا پادشاه وقت خواهش نماید .

فصل پنجم : کشتی های دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد می نمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل وبنادر جانب ایران عازم ونزدیك شوند وزمان طوفان وشکست کشتی از طرف ایران اعانت ویاری دوستانـه نسبت بآنها بشود وکشتی های جانب ایران هم بدستورالعمل سابق ماذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند بهمین نحو درهنگام شکست وطوفان از جانب روسیه اعانت ویاری دوستانه دربارهٔ ایشان معمول گردد ودرخصوص کشتیهای عسکریهٔ جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی ویا در هروقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم وبیرق در دریای خزر بوده اند حال نیز محض دوستی اجازه داده میشود که بدستورسابق معمول گردد واحدی ازدولتهای دیگر سوای دولت روس کشتیهای جنگی دردریای خزر نداشته باشند .

فصل ششم : تمامی اسرایی که درجنگها گرفته شده اند یا اینکه از اهالی طرفین اسیر شده ، از کریستیان (۱) ویاهرمذهب دیگر باشند می باید الی وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق وخط گذاردن درین عهدنامه ازطرفین مرخص وردگردیده ، هریك را از جانبین خرج ومایحتاج باسرای مزبوره داده بقراکلیسیا رسانندو وکلای سرحدات طرفین بموجب نشراعلامی که درخصوص فرستادن آنها بجای معین یك دیگر می نمایند اسرای جانبین رابازیافت خواهند کرد وآنانکه بسبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فـرار

(۱) Khristian عیسوی

نموده‌اند اذن بآن کسانی که بـرضا ورغبت خود ارادهٔ آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند وهر کس از هرقومی چه اسیر وچه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیر ات از طرفین نسبت بفراریان عطا خواهد شد .

فصل هفتم : علاوه از اقرار و اظهار مزبورهٔ بالا رای بیضاضیای اعلی حضرت کیوان رفعت ایمپراطور اعظم روسیه‌واعلی حضرت‌قدرقدرت پادشاه اعظم ممالك ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور وروانـه دارالسلطنهٔ جانبین میشوند بروفق لیاقت رتبه امور کلیه‌مرجوعهٔ ایشان راحاصل‌و برداشت‌محبت نمایند و بدستور سابق وکلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعین وتسکین گردیده زیاده ازده نفرعمله نخواهند داشت وایشان بااعزازشایسته موردمراعات گردیده و باحوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده ، بل زحمتی که برعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض واظهارو کلای رعایای مزبور رضای ستم دیدگان جانبین‌داده شود.

فصل هشتم : درباب‌آمد وشدقوافل وارباب معاملات‌درمیان ممالك دولتین‌علیتین اذن داده می‌شود که هر کس ازاهالی تجاربخصوص بثبوت اینکه دردست رعـایا وارباب معاملات متعلق بدولت بهیه روسیه یاتجارمتعلق بدولت علیه ایران میباشند ازدولت خود یا ازسرحدات تذکره ویا کاغذ راه در دست داشته باشند ازطریق بحرو بر بجانب ممالك این دودولت بدون تشویش‌آیند وهر کس‌هرقدرخواهدساکن ومتوقف‌گشته بامورمعامله وتجارت اشتغال نمایند وزمان مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع نشوند . آنچه مال وتنخواه ازامکنهٔ ممالك روسیه بولایات ایران ونیزازطرف ایران بممـالك روسیه برند وبمعرض بیع رسانند ویا معاوضه بمال ویا اشیاء دیگری نمایند اگردرمیانه‌ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب وغیره شکوه وادعایی بـاشد بموجب عـادت مالوفه بنزد وکلای طرفین ویا اگروکیل نباشد بنزد حاکم‌آنجا رفته امورخود را عـرض واظهـار سازند ، تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای‌آنها را مشخص ومعلوم‌کرده خود و یـا بمعرفت دیگران قطع وفصل‌کار را ساخته نگذارند تعرض وزحمتی‌بارباب معاملات‌عاید شود ودرباب تجارطرف‌ممالك روسیه که واردبممالك ایران می‌شوند ماذون خواهندبود که اگربا اموال وتنخواه خودشان بجانب ممالك پادشاهانه دیگر که دوست‌ایران‌باشند بروند ازطرف دولت ایران بیمضایقه تذکرات راه‌بایشان بدهند وهم چنین ازطرف‌دولت علیه روسیه نیزدرمادهٔ تجارت اهالی ایران‌که ازخاك ممالك روسیه بجانب سایر ممالك پادشاهانه‌که دوست دولت روسیه باشند میروند معمول خواهـد شد . وقتی کـه یکی از رعایای دولت روسیه درزمان‌توقف وتجارت‌درممالك ایران فوت‌شده باشد اموال‌واملاك

اودرایران بماند چون مایعرف اوازمال رعایای دولت دوستست لهذا میباید اموال مفوت بموجب قبض الوصول شرعی رد وتسلیم ورثهٔ مفوت گردد و نیزاذن خواهند داد که املاك مفوت را اقوام او بفروشند چنانکه این معنی درممالك روسیه وپادشاهان دیگردستور و عادت بوده متعلق بهرکه باشد مضایقه نمینمایند .

فصل نهم : باج و گمرك اموال تجارطرف دولت بهیه روسیه که ببنادر و بلاد ایران میآورند از یك تومان مبلغ پانصد دینار در یك بلده گرفته از آنجا با اموال مزبوره بهر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نکرده و هم چنین از اموالی که از ممالك ایران بیرون میآورندآن‌قدرگرفته زیاده بعنوان خرج‌وتوجیه‌وتحمیل واختراعات چیزی ازتجار روسیه با شروشلتاق مطالبه نشود وبهمین نحو دریك بلده باج وگمرك تجارایران که ببنادروبلاد ممالك روسیه میآورندویابیرون میبرند بدستورگرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم : بعد ازنقل اموال‌تجاربینادرکناردریا ویاآوردن ازراه خشکی ببلاد سرحدات دولتین اذن واجازه بتجاروارباب معاملات طرفین‌داده شودکه اموال خودشان را فروخته واموال‌دیگرخریده ویا معاوضه کرده‌دیگرازامنای گمرك و مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند ، زیراکه بر ذمهٔ امنای‌گمرك و مستأجرین لازمست که ملاحظه نمایند تا معطلی وتأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیافته باج خزانه را از بایع ویا ازمبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش‌مینمایند حاصل و باز - یافت دارند .

فصل یازدهم : بعد ازتصدیق و خط‌گذاردن درین شروط نامه بوکلای مختار دولتین علیتین بلا تاخیرباطراف جانبین اعلام واخبارمینمایند وامراکید بخصوص بالمره ترك‌وقطع امورعداوت ودشمنی بهرجا ارسال خواهندکرد . شرط این شروط نامه‌الحالیه که بخصوص استدامت مصالحهٔ دایمه طرفین مستقر و دوقطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم ومحرزوازوکلای‌مختار مامورین دولتین علیتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختم‌گردیده و مبادله با یك دیگر شده است . می باید از طرف اعلی حضرت خورشید رایت پادشاه اعظم ایمپراطوراکرم مالك‌کل ممالك روسیه وازجانب اعلی - حضرت قدرقدرت پادشاه والاجاه ممالك ایران بامضای خط شریف ایشان تصدیق گردد وچون این صلح نامهٔ مشروحهٔ مصدقه میباید ازهردودولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذاازدولتین علیتین‌درمدت‌سه‌ماه‌هلالی وصول گردد. تحریراً فی‌معسکر روسیه‌ورودخانهٔ زیوه من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم شهرشوال المکرم سنهٔ یکهزارودویست وبیست و هشت هجری نبوی مطابق دوازدهم ماه اکتبر برسنهٔ یك

هزاروهشتصد وسیزده عیسوی سمت تحریر یافت .

سواد دستخط ایلچی‌روس ینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سپاردانی که : چون میان وکلای‌دودولت پایدارعهدنامه قرار یافت بنابراین شدکه بعدازاتمام مصالحه‌ودست خط‌گذاشتن برای استقراردوستی واتحاد سفرا آمدوشد نمایند ، لهذا ایلچی که ازدولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت بهیه روس میرود و مطالبی که ازشاه‌خودمامورست‌بر رای اعلی حضرت قضا قدرت ایمپراطوراعظم عرض واظهارسازد، سرداردولت بهیه‌روسیه تعهد نمودکه درمطالب ایران بقدرمقدورکوشش وسعی نماید . بجهت اعتمادخط‌گذاشته مهرنمودم . درمعسکرروسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه‌بولایت قراباغ‌بتاریخ سیزدهم ماه اکتبرسنهٔ یکهزاروهشتصد وسیزده عیسوی . محل مهروکیل‌مختاردولت‌علیهٔ ایران میرزا ابوالحسن خان . محل مهرینرال لئیتنانت نیکالای رتیشچوف سردار دولت روسیه » .

نیروی نظامی ایران در آن زمان

جنگهای این مدت برتری نظامی روسیه را بایرانیان نشان داده‌بود. فتحعلیشاه وبیشترازو پسرش عباس میرزای نایب السلطنه که درمیدانهای جنگ‌آزموده و ورزیده شده بود درصدد برآمدند نیروی نظامی تازه‌ای درایران تربیت‌کنندکه بوسایل جدید وفنون نظامی اروپاآشنا باشد . در زمانی که ژنرال گاردان درایران بود نیروی‌نظامی ایران تنها شامل شست هزار پیاده وصد و چهل و چهار هزار سوار و دو هزار و پانصد توپچی بـود . درجات نظامی و اصطلاح آن زمان بدینگونه بود : ده بـاشی فرمانده ده‌سرباز ، الی‌باشی‌فرمانده‌پنجاه سرباز ، سلطان‌فرمانده‌صدسرباز ،خان‌فرمانده‌هشت تاده هزارسرباز .

مدت خدمت سربازان بنیچه وچریك معلوم نبود وهرسربازی درسال سی تومـان مواجب میگرفت و از مالیات معاف بود و روزی یك چهار یك نان باو جیره میدادند . افراد پیاده نظام تفنگهای سر پربسیارسنگین داشتند و بهردوسربازیك اسب تعلق می ـ گرفت که علیق‌آنرا دولت میداد . افراد پیاده نظام‌آذربایجان وعراق (نواحی‌مرکزی) تفنگ های سر پرفتیله‌ای داشتندکه زیرآن دوشاخه بود ودرموقع تیراندازی تفنگ را روی دوشاخه میگذاشتند .

درجنگ تنها بیك صف حمله میکردند ودرتیراندازی زبردست بودند اما افـراد سوارنظام میبایست هر یك اسب خود را با خود بیاورند . تفنگهای درازوسرپری‌داشتند

که چندان در برابر گلوله مقاومت نداشت و گاهی میترکید. سواران ترکمان ایران هنوز تیر و کمان داشتند وشمشیرهاشان مخصوصاً خوب بود . افراد سوار نظام در جنگ نظام نمیگرفتند وهرطور پیش میآمد میایستادند. درموقع حمله چهار نعل میرفتند و درفرار از پشت سر تیر میانداختند . هزینهٔ نعل بندی بعهده سوار بود .

توپها را باگاو میبردند و کارخانهای توپ ریزی و گلوله ریزی دراصفهان وشیراز وتبریز ومشهد دایر کرده بودند . توپهای ایران اندازه‌های مختلف داشت و بیشتر آنها را درایروان ورشت نگاه میداشتند تا در موقع لزوم بمیدان جنگ ببرند . در طهران نزدیك سی اراده توپ داشتند که از کار افتاده بود . در مشهد و برخی نواحی ساحل خلیج فارس هم چند اراده توپ بود و با هر توپی بیش از بیست تا سی گلوله نبود وهر توپ را بیك گاو میبستند . گلوله های توپ که در ایران بیشتر معمول بود گلولهایی بود که پس ازعقب نشینی روسها ازیشان گرفته بودند . در مازندران هم کارخانه گلوله ریزی مخصوصی بود اما گلولهایی که درآنجا میریختند باندازه‌ای بد بود وشن ومواد خارجی داشت که دهانه توپ را ازهم میشکافت وبیشتردرموقع بیرون آمدن می ترکید و بهدف نمیرسید .

درسپاه ایران مقداری زنبورك هم بود که برشتر بار میکردند وروی کوهان جلو شتر میگذاشتند وزنبورکچی پشت آن می‌نشست و با یك دست مهار شتر را میگرفت و بتاخت سوی دشمن حمله میکرد و با دست دیگر زنبورك را آتش میداد . درموقع لزوم باشارهٔ او شتر که برای همین کار تربیتش کرده بودند زانو میزد وهمینکه زنبورك را خالی میکردند دوباره بر می‌خاست و بجلو یا عقب میرفت. تیرزنبورك مانند تیر تفنگ بود و بیشتر از آن برد نداشت و بمحض اینکه شتر زخم برمیداشت دیگر آن زنبورك بی‌فایده میشد. زنبورك چی برای آتش دادن زنبورك خود فتیله‌ای داشت که درطرف راست خود آویخته بود و درطرف چپ شتر دو کیسه جای فشنك و باروت بود . باروتی که درایران میساختند نیز بسیار بدو پر از مواد خارجی بود وسیاه بود ودود بسیار میکرد . .

لشکریان ایران لباس متحدالشکل مخصوصی نداشتند . علوفه سپاه تنها کاه بود وهنگامی که در بیابان علف مییافتند باسبان علف تازه میدادند . بهمین جهة درفصلی که علف روی زمین نبود لشکریان رامرخص میکردند وبدین گونه هرسال دردوماه اول بهار سربازان را احضار میکردند وپس ازچهارماه درماه اول پاییز مرخص میکردند . هر سال درموقع احضار ودرموقع مرخصی لشکریان راسان میدیدند و پادشاه یاسپهسالار در زیرچادری میایستاد ولشکریان درطرف چپ آن چادر صف میکشیدند وافراد را باسم حاضر وغایب میکردند بدین گونه که یکی از افسران نام هریك ازافراد خود را میخواند وافسر

حرکت قیقاج سواران ایرانی
از کتاب دوبو

دیگر جواب میداد «حاضر» واگر حاضر بود مواجب اورا میپرداختند.

دراردوگاه های سپاه ایران نظم وترتیبی نبود. توپها را در برابر اردوجامیدادند وشترها را درجایگاه جداگانه دریك فرسنگی یا دوفرسنگی اردو نگاه میداشتند. در پیشاپیش اردو دکاندارها واردو بازاربود که مرکب بود از نانوا وخیاط وسراج ومیوه فروش. درجلو اردو بازاردوچوب میافراشتند وبر بالای آن بیرق سرخی نصب میکردند وهرکس راکه میخواستند کیفر بدهند برآن چوبها میآویختند. در دو سوی این اردو دسته‌های لشکریان را بترتیب قبایل وطوایف ونواحی مختلف کشورجامیدادند واسبان را دراطراف چادرها می بستند. طرف عصرعدهٔ کسانی راکه می بایست پاسبان چادرشاه یافرمانده لشکر باشند تعیین می کردند وعدهٔ آنها معمولا مرکب ازپانصد تن بود.

عباس میرزای نایب‌السلطنه که از نزدیك بترتیب نظام روسیه آشنا شده بود بیش ازپدرش دراصلاح سپاه ایران و خریداسلحهٔ جدید اروپایی کوشش کرده استوبهبودی که دروضع نظام ایران دراواخردورهٔ فتحعلی شاه پیدا شدنتیجهٔ کوششهای او بوده‌است. ازجمله کارهایی که‌وی‌درین‌زمینه کرده‌اینست که‌وقتی بپرنس‌مترنیخ(۱) صدراعظم‌معروف اتریش که ازمردان بزرك آن زمان بوده متوسل شده ودر زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی معروف بایلچی که بعد ها وزیرامورخارجه ایران شده بسفارت باروپا می رفته وی را مامورکرده است باتریش برود ونمونه‌ای ازاسلحهٔ جدیدآن کشور راکه درامور نظامی بر کشورهای دیگر اروپا برتری داشته است برای سپاه ایران بگیرد و بایران بفرستد. پرنس مترنیخ هم در۱۷جمادی الاولی ۱۲۳٤(۷ مارس ۱۸۱۹) پاسخی بنامهٔ عباس میرزا نوشته ونمونهایی ازاسلحهٔ جدید اتریش‌رابرایش‌فرستاده است.

عباس میرزاحتی برای یاوری‌سیاسی بپرنس مترنیخ متوسل شده وازوخواسته‌است که ازایران دربرابرروسیه وانگلستان پشتیبانی بکند وبوسایل سیاسی مانع‌ازتجاوزات روسیه درمرزهای ایران بشود. ازآن جمله در۱۲٤۲(۱۸۲٦ م.) که داودملك شاه‌نظر شاهپورزاده نام را ازارمنیان‌ایران‌بسفارت بپترزبورگ‌فرستاد،تا دعاوی‌ایران‌راباطلاع دربار روسیه برساند،وی راکه در۳ ربیع الثانی ۱۲٤۲(۷ نوامبر۱۸۲٦) دراستانبول متوقف بوده با نامه‌ای نزد پرنس مترنیخ بوین فرستاده وازوخواستارشده است‌ازایران حمایت کند. درین زمان پس ازناپلئون پرنس مترنیخ متنفذ ترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اتریش نیرومندترین دولت اروپا بشمار می رفته است. در همین زمانها ماموران‌سیاسی که ازسوی ایران باروپا میرفته‌اندبیشترارمنیان بوده‌اندزیراکه‌مامورین مسلمان ازرفتن باروپا احترازمیکرده‌اند ودولت ایران هم تصور میکرده که چون

(۱) Metternich

ارمنیان هم مانند اروپاییان عیسوی هستند بیشتر میتوانند در اروپا نفوذ بهم رسانند و اروپاییان بیشتر از آنها حرف شنوی دارند .

وصیتنامه ساختگی پتر کبیر

درقرن گذشته درمیان اسناد سیاسی که درآن زمان بسیارزواج داشته سند مجعولی نیزانتشارداده‌اند که‌آنرا «وصیت نامهٔ پترکبیر» وانمود کرده‌اند ومدعی شده‌اند که‌پتر اول امپراتور معروف روسیه در پایان زندگی این سفارشنامه را برای جانشینان خود نوشته است،اما هیچ لیل متقنی در بارهٔ این اسناد نیست وبهمین جهت بایدآنرا ساختگی دانست . چون این سند درآغازقرن نوزدهم میلادی انتشاریافته وپیش ازآن ذکری از آن درجایی نکرده‌اند پیداست که درهمان زمان‌آنرا ساخته‌اند ونزدیك صد سال پس‌از دورهٔ سلطنت او که از ۱٦۸۲تا ۱۷۲۵ میلادی پادشاهی کرده ساخته شده است . بیشتر بدان می ماند که این سند را درهمان دربار تزار های‌روسیه ساخته باشند زیرا برنامهٔ کامل وانعکاس دقیقی از نقشهٔ جهان‌گیری وکشورستانی تزارهای روسیه درآن هست .

ترجمهٔ این وصیت نامهٔ ساختگی بدان گونه که انتشاریافته‌است چنینست :

«وصیت نامهٔ پترکبیر امپراتور روسیه که درسال مرك خود نوشته است :

پس ازستایش فراوان برآفریدگارجهان ، همهٔ فرزندان وجانشینان خود را از وصیتی که ازین پس خواهدآمدآگاه میکنم ، زیرا می‌بینم در روزگاران خجستهٔ آینده همهٔ فرزندان من رفته رفته ، یکی پس ازدیگری ، برهمهٔ کشور های اروپا دست خواهند یافت . چه همهٔ ریاست‌ها وسلطنت های اروپا فرسوده وپیرشده‌اند وپادشاهی روسیه که مانند سردربرابر پیکرآنهاست بسوی پیشرفت میرود وتربیت و سامان وسازمان‌آن بر همهٔ ریاست ها و پادشاهی‌ها برتری دارد. ما نخست این پادشاهی‌راچون چشمه‌ای یافتیم ومن با اندیشهٔ خویشتن این کشتی را بکرانه رساندم ، یعنی این چشمه را بزرگتر کردم ودریایی ازآن ساختم ومیدانم که جانشینان من برای بلند خودآن راگشاده ترخواهند کرد واوقیانوسی‌خواهد شد . بدین سبب این سخنان را برای راهنمایی وسفارش بایشان مینویسم که دستورخود سازند .

نخست‌آنکه دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ راآماده داشته باشد و این وسیلهٔ پیشرفت کارهای این کشورخواهد بود .

دوم‌آنکه تا می‌توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده ازکشورهای دیگر اروپا بکار بگمارند وازآنها بهره مند شوند وهنگام صلح نیز باید از وجود دانشمندان وهنرمندان بهره برگیرند .

سوم آنکه هنگام جنك درمیان کشورهای اروپا و کشورهای دیگرچنانکه موقع مناسب باشد باید بایکی ازآن دوطرف همدست شد ، مخصوصاً درجنگهایی که باآلمان درمی گیرد ، زیراکه این کشورپیوسته بکشورماست .

چهارم آنکه باید درلهستان وسایل جنگی آماده کرد واشراف و بزرگان آن سر زمین رارشوه داد ودرعقایدشان رخنه کرد وازمسکو بهرگونه که ممکن باشد باید لشکریان بلهستان فرستاد واگردولت های دیگردرکارلهستان فسادی بکنند باید ازخاك لهستان سهمی بآنها داد وکم کم باید باآن شریك هم وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان راکه باوداده اند پس گرفت وهمهٔ آن سرزمین را بدست آورد .

پنجم آنکه تاجایی که ممکنست بایداز کشورسوئد راهم گرفت ، اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور برمابتازد تاآنکه برای گرفتن آنجا بهانه‌ای بدست آید . برای این مقصود باید دانمارك را از سوئدجدا کرد یاآنکه درمیان حکمرانان این دو کشور باید دشمنی فراهم ساخت .

ششم آنکه پادشاه زادگان روسیه باید همواره دختران حکمرانان وپادشاهان و بزرگان آلمان راکه ازخاندان محترم باشند بگیرند زیراکه درین کار سودهای فراوان هست .

هفتم آنکه بایدباپادشاهان انگلستان اتحاد واتفاق داشت وباایشان دربازرگانی قرارهایی گذاشت ، زیراکه ایشان برای ساختن کشتی های خود از ما چوب خواهندخرید وسود بسیار ازین راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشته باشیم در ساختن کشتی های جنگی با ما یاری خواهند کرد .

هشتم آنکه ازسوی شمال تا دریای بالتیك را باید تصرف کرد واز سوی جنوب بایدکشور را تا دریای سیاه وسعت داد .

نهم آنکه دولت روسیه را وقتی می توان دولت واقعی گفت که پای تخت خود را باستانبول که کلیدگنجهای آسیا و اروپاست ببرد . پس تامی توان باید کوشید که بشهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همهٔ جهان خواهد بود ، پس برای رسیدن باین مقصود باید در میان ایران و دولت عثمانی نفاق افکند ، تا همیشه در میانشان جنگ باشد . اگرچه اختلاف مذهب وعقیده که مردم شیعه بامردم سنی دارندازهرلشکروسلاحی بیشتر کارگر است وبرای تأمین مقصود ما وتسلط روسیه برآنها بهترین وسیله است . با این همه بر شما واجبست همواره بهروسیله که می توانیددوگانگی را در میانشان سخت ترکنید و نگذارید باهم هم‌آهنگ شوند . چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می کند دو چیزست

یکی اختلاف عقیده در میان شیعه وسنی واستیلای روحانیان بر ملل مسلمان واینکه ایشان مانعند که مسلمانان با ملل اروپا درآمیزند تاچشمشان باز شود ودر کارخود چاره‌جویی کنند وهمین بس خواهد بود که بزودی نام آنها از آسیا برافتد وتمدن وفرهنك عیسوی بدست پادشاهان دولت جوان روسیه سیل وار آن کشور ها رافراگیرد ، چنانکه برتری واستیلای روحانیان ما بود که درین مدت روسیه را در پست ترین مرحله نگاه داشت و مانع از پیشرفت وبرتری آن شد ، تامن بهزاران رنج ودشواری این خار را ازپیش پای ملت خود برداشتم ودست آنها را ازکار های دولت کوتاه کردم تا بنماز وروزه اکتفا کنند . گذشته ازآن باید چاره جویی های فراوان کرد که کشور ایران روز بروز تهی دست تر شود وبازرگانی آن تنزل کند . روی همرفته باید همیشه درپی آن بود که ایران روبویرانی رود و چنان باید آنرا در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی درد سرآنرا از پا درآورد و باندك فشاری کار خود را بپایان رساند. اما مصلحت نیست که پیش ازمرك حتمی دولت عثمانی ایران را یك باره بی جان کرد . کشور گرجستان وسرزمین قفقاز رگ حساس ایرانست، همینکه نوك نیشتر استیلای روسیه بآن رگ برسد ، فورا خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت وچنان ناتوان خواهدشد که هیچ پزشك حاذقی نتواند آنرا بهبود بخشد . آنگاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده دردست پادشاهان روسیه خواهد بود ودم آخر را برخواهدآورد، تا درهنگام لزوم بارکشی کند وپس ازآنکه دیگر کاری ازآن ساخته نشد باید سرش را ازتن جدا کرد . برشما لازمست که بی درنك کشور گرجستان وسرزمین قفقاز را بگیرید و پادشاه داخلی ایران را دست نشاندهٔ فرمان بردار خود بکنید . پس از آن بایدآهنك هندوستان کرد ، زیرا که کشوری بسیار بزرگ وبهترین بازارگاه تجارتست وهرگاه بدانجا دست یافتید هرقدر پول که بوسیلهٔ انگلستان بدست می‌آید می توان مستقیماً ازهندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین ترکستانست، تا می توانید باید بسوی بیابانهای قرقیزستان وخیوه وبخارا پیش بروید تا بمقصود نزدیکتر شوید واما تأمل وتأنی را نباید از دست داد وباید از شتاب کاری خود داری کرد . باید با دولت اتریش دوستی ظاهری داشت، اما باید چنان چاره‌جویی کرد که آلمان واتریش رفته رفته درچنك ما بیفتند . بایدبااتریش همدست شدودولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد ، اما نه چنانکه اتریش بهره‌مندشود و این دوراه دارد: نخست آنکه باید اتریش را جای دیگرسرگرم کرد، دیگرآنکه باید ازخاك عثمانی آن نواحی را باتریش داد که پس ازچندی بتوانید آنراهم بگیرید .

دهم آنکه باید باکشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتوانید از آن یاری بخواهید .

یازدهم آنکه پس از گرفتن سوئد و کشور عثمانی و ایران و لهستان باید با اتریش و فرانسه اتحاد کرد و اگر هریك ازین دو دولت دوستی و اتحاد ما را پذیرفت می توان کشور های دیگر را از پا درآورد و پس از آن باید بر اتریش هم مسلط شد ،

دوازدهم آنکه اگر این دو دولت با هم اختلاف پیدا نکنند باید چاره ای جست که در میانشان دوگانگی بیفتد و بدین گونه رفته رفته یکی از پادر خواهد آمد و آنگاه می توان بر آن دست یافت و بی مانع بر همهٔ اروپا حکمرانی کرد و بدین وسیله می توانید هم این نواحی را دست نشانده خود بکنید ».

نسخه دیگر از عهدنامهٔ فینکن شتاین

ترجمهٔ عهدنامه فینکن شتاین ازروی متن فرانسه پیش ازین در صحایف ۹۵-۹۸ چاپ شده است . در همان زمان فتحعلی شاه ترجمهٔ دیگری از آن کرده اند که در برخی از مجموعهای آن روزگار باقیست و نمونه خوبی از ترجمهٔ این گونه اسناد سیاسی در آن دوره است و بدین گونه است :

بسم الله الرحمن الرحیم

چون درین اوان سعادت نشان وزمان میمنت اقتران خدیو فلك جاه سلطنت دستگاه ایمپراطور ممالك فرانسه و پادشاه ایطالیا بنای اتحاد والفت با اعلی حضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحب قران وخسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تخت گاه کسری وجم فرمانفرمای ممالك فسیحة المسالك ایران عجم السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان فتحعلی شاه قاجار خلدالله ملکه و سلطانه گذاشته ، بجهت تشیید مبانی الفت ووفاق دولتین علیتین وتجدید عهد مودت واتفاق سلطنتین بهیتین ازدوجانب با رخصت کامله تعیین رخصت گزارفرموده ، ازطرف جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا وزیر اعظم و کاتب سرایمپراطوری صاحب کلك همایون اشرف ونشانهای دولت مسیوهوگ برنارماره نام مامور گردیده ، بنای عهد وشرط با بندهٔ آستان فلك بنیان پادشاهی و چاکر دیرین سپهر انتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمد رضا وزیر دارالسلطنهٔ قزوین گذاشته، بمقتضای صلاح دولتین علیتین با یك دیگر مکالمه ومجاهده نموده اند . قرار شرح مسطور ذیل مواد مرقومهٔ مبارکه را بناگذاری نموده ، که من بعد اولیای دودولت کبری وامنای دوسلطنت عظمی رضانامهٔ آنها را قلمی و بمهر همایون مزین ساخته تسلیم یك دیگر نمایند .

مادهٔ اول : آنکه فیمابین اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه فلك بارگاه ایران و جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا صلح موبد بوده، من بعد با یك دیگر شرایط الفت و

ودادومراسم محبت واتحاد رامرعی فرموده، همواره بین دولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد .

مادهٔ دویم : آنکه جناب ایمپراطور اعظم بمقتضای مراسم دوستی وموافقت با دولت علیهٔ ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه درخاك ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل برخاك ممالك ایران نماید جناب ایمپراطور اعظم با پادشاه سپهر تخت گاه ایران کمال موافقت بعمل آورده ، بدفع دشمن پرداخته ، حراست ممالك مزبوره را نمایند و بهیچ وجه خوداری نکنند .

مادهٔ سوم : آنکه جناب ایمپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملك حلال موروثی اعلی حضرت پادشاه ایران میباشد وحقیقت مطلب برجناب ایمپراطور مشخص ومعلومست .

مادهٔ چهارم: آنکه جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیادرخصوص اخراج نمودن طایفهٔ روسیه ازملك گرجستان وتمامی خاك ایران بزور پادشاهانهٔ خود قرارداد فرمودند که طایفهٔ مزبوره را جبراً وقهراً ازجمیع خاك ایران اخراج نموده و بالکلیه ترك حدود کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جملهٔ شروط عهدنامهٔ ایشان قرار داده ، بطریق امور دولت خوددرین خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد درباب این مطلب فرموده برذمت همت عالی خودواجب ولازم ساختند.

مادهٔ پنجم : آنکه ازطرف قرین الشرف جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا یك نفر سفیر معتبر رخصت گزار معین آمده ، درآستان فلك بنیان اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه جم جاه ایران اقامت نموده ، بخدمت گزاری وصلاح اندیشی دولتین قیام واقدام نماید .

مادهٔ ششم : آنکه هرگاه رای بیضاضیای جهان آرای اعلی حضرت پادشاه ممالك ایران اقتضا فرماید که عساکر پیاده وتوپچی برسم و ضابطهٔ فرنك تعلیم و مهیا نماید وبعضی قلعه ها بضابطهٔ قلعهٔ فرنك بناگذارد جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنابرین مطلب توپ سفریه وتفنك حربیه از هر قدر ضرورولازم بوده باشد بصوب ایران ارسال وقیمت آنرا ازقرار قیمت فرنگستان بسرکار جناب ایمپراطور اعظم داده شود .

مادهٔ هفتم : آنکه ازدولت علیهٔ ایران هرگاه خواهش نمایند که بطریق قلعه های فرنك قلعه ساخته باشند وتوپخانه بقاعدهٔ فرنك ترتیب وعساکر پادشاه با ضابطهٔ فرنك تعلیم نمایند هرقدر توپچی ومهندس وتعلیم چی لازم بوده وضرور شود جناب ایمپراطور فرانسه وپادشاه ایطالیا متعهد گردید که ارسال صوب ایران نماید که درآنجا ترسیم قلعه وترتیب توپخانه وتعلیم عساکر توپخانه نمایند .

مادهٔ هشتم : آنکه بنابر موافقت این دودولت بهیه از جانب شوکت جوانب اعلی

حضرت پادشاه جم جاه ممالك ایران ازهر جهت قطع مکاتبه ومراسله باقرال (۱) انگلیس گردیده ، از جانب دولت علیهٔ ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته ، بجهت دفع آنها عساکر روانه نمایند وبنابرین مطلب ایلچی سرکار شوکت مدار پادشاهی که بجانب انگلیس رفته بارجاع واحضار اوامر فرمایند واز جانب انگلیس وکمپانی آنچه بالیوز (۲) ووکلای قرال انگلیس درسواحل بنادر عجم وولایات ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود وامـوال وامتعهٔ انگلیس ضبط شده ، تجارت آنها را براوبحرا از جانب ایران مقطوع نمایند وفرمان قضا جریان همایونی درین خصوص از مصدر عزوشان صادر گردد ودر اثنای این مخاصمه از طرف انگلیس بجهت سفارت یابهانهٔ دیگر هرگونه سفیری که بجانب آستان فلك بنیان پادشاهی عزیمت نمایندایشان را مطرود ومردود نموده راه ندهند .

مادهٔ نهم: آنکه هرگاه فی المستقبل روسیه وانگلیس باهم اتفاق نموده ، بجانب دولتین علیتین فرانسه وایران عزیمت وحرکت نمایند این دودولت نیز باتفاق یك دیگر بدفع آنها اقدام نموده ، از روی موافقت واتحاد بمخاصمه ومجادله ومحاربهٔ آنها پردازند وچنانچه بنای سفر وحرکت نمایند اولیای دولتین علیتین فرانسه وایران یك دیگر را خبر نموده ، بدفع آنها اقدام نموده ، وآنچه درمادهٔ سابقه مرقوم شده ازضبط مال وامتعهٔ ایشان بطریق مشروح درمادهٔ فوق عمل نمایند ودر موافقت ومرافقت واعانت یکدیگر بهیچ وجه من الوجوه کوتاهی واهمال ومسامحه وامهال جایز وروا ندارند .

مادهٔ دهم : آنکه اعلی حضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران مرافقت و موافقت فرموده ازصوب افغان وقندهـار وآن حدود تجهیز سپاه وتهیهٔ جنود فرموده ، دروقتی کـه مشخص شود و معین گـردد بجهت تسخیر و تصرف ممالك هندوستان متصرفی انگلیس عساکر وجنود منصورهٔ پادشاهی را مأموروارسال فرمایندو ولایات متصرفی انگلیس را ضبط وتسخیر نمایند .

مادهٔ یازدهم : آنکه هرگاه کشتی فرانسه ازصوب بنادرمملکت ایران ظهور و عبور نماید وبعضی تدارکات وجزییات وبرخی اشیاء وضروریات برای آنها درکار باشد ولازم گردد اهالی بنـادر بایشان محبت ومعاونت نمایند درتدارك آنها لوازم دوستی را بعمل آورده ، اعانت نمایند .

---

(۱) مأخوذ از کلمه کارول Korol روسی بمعنی شاه

(۲) ماخوذ از کلمهٔ بایولوس Bajulus لاتین بمعنی قیم وبالاخص سفیر دربار ونیز در استانبول که بفرانسه Baile می گویند وترکان این کلمهٔ لاتین را بالیوس وبایلوس تلفظ کرده ودر فارسی بالیوز نوشته وبمعنی کنسول آورده اند .

مادهٔ دوازدهم :آنکه جناب ایمپراطوراعظم‌خواهش می‌نماید که من بعدهرگاه بجانب هندوستان بجهت دفع انگلیس فرستادن لشکرضرورشودواقتضا نمایدکه‌ازجانب خشکی سپاهی بجهت هندوستان ارسال نمایند اعلی حضرت پادشاه ایران اذن واجازت بایشان‌عطا فرمایندکه ازهر راه وهرطرف که رای جهان‌آرای شاهنشاهی اقتضا نماید بآنها رخصت داده ، روانهٔ هند شوند وسپاه ایران نیز باایشان موافقت نموده، بالاتفاق عزیمت تسخیرهندوستان نمایند ومن بعد هروقت که این اراده وعزیمت را داشته باشند موقوفست برآنکه مجدداً با اولیای دولت علیهٔ ایران‌درین خصوص‌اظهار نموده ، چنانچه رای جهان‌آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبوربایشان بدهند عهد نامهٔ مجددی درین خصوص فیمابین دولتین‌علیتین‌ایران‌وفرانسه‌قلمی‌داده،عبورفرانسه‌وکمیت‌لشکرآنها راکه چه قدربوده‌باشند واینکه ذخایروضروریات ایشان در کدام راه وکدام منزل باید تدارك شود وچه‌قدرسپاه ایران همراه بوده باشندهمگی را قرارداد نموده باذن ورخصت شاهنشاهی‌عهدوشروط علیحده شود. کمترین بندهٔ درگاه جسارت‌بتعهداین مطلب ننموده، مجدداً موقوفست بعرض اولیای دولت قاهره واذن شاهنشاه عالمیان پناه .

مادهٔ سیزدهم :آنکه هرگاه بجهت کشتی‌های فرانسه درحین عبوراز بنادر ایران بعضی ازاشیاء وذخایرضرورشود اهالی بنادر بقیمت فروخته ، تن خواه ازفرانسه‌بازیافت دارند وهم چنین هرگاه‌درعبورسپاه ایشان از راه خشکی ذخیره و بعضی‌اشیاء ضرورشود بنحوی که‌درمادهٔ سابقه قلمی‌شده‌ذخیره وآنچه‌بعساکرآنهاضرورشوداهالی ایران‌بایشان فروخته ، ازقرارقیمت ایران تن خواه بازیافت‌نمایند .

مادهٔ چهاردهم : آنکه شروطی که در مادهٔ دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده ، با دولت روس وانگلیس بهیچ وجه من‌الوجوه شروط مزبوره قرارداده نشود وازهیچ سمت‌بایشان راه عبورومرور ندهند .

مادهٔ پانزدهم : آنکه‌بجهت‌آمد ورفت تجار بنا برانتفاع دولتین و امورمتعلقه تجارت دردارالسلطنه طهران بخاکپای مبارك‌اعلی حضرت پادشاهی عرض شده ، قرار دادی بجهت امورمزبور گذاشته شود وعهد نامهٔ مجددی درین خصوص‌مرقوم فرمایند .

مادهٔ شانزدهم : آنکه ان‌شاءالله تعالی این عهد نامه دردارالسلطنهٔ طهران بعد ازچهارماه ازین‌تاریخ تبدیل‌شده، رضا نامه بمهرمبارك اعلی‌حضرت قدرقدرت‌شاهنشاهی مزین شده ، تسلیم اولیای دولت فرانسه و بمهرجناب ایمپراطوری رضا نامهٔ ایشان تسلیم اولیای دولت علیهٔ ایران شود . تحریراً دراردوی جناب ایمپراطوراعظم که محل فین کنشتین بوده باشد ، شهرصفرالمظفرسنهٔ هزاروده‌یست و بیست ودو» .

پیداست که این متن فارسی که در آن زمان ترتیب داده اند ترجمهٔ دقیق و

تحت‌اللفظ متن فرانسه که دردربار ناپلئون تدوین شده است نیست و بسیاق انشای آن زمان القاب وعناوین زاید وحتی کلمات مرادف در آن وارد کرده‌اند وازپایان مادهٔ دوازدهم پیداست که میرزا محمد رضا سفیر ایران در موقع امضا چیزی برمتن افزوده است و بدین گونه می‌توان احتمال داد که این متن فارسی را میرزا محمد رضا خود ترتیب داده باشد .

مرتضی قلی خان در روسیه

پیش ازین درصحایف ۳۸-۳۹ اشاره رفت که آقا محمدخان هشت برادرودوخواهر داشت ووی ازهمه مهتربود . برادر پس ازوحسینقلی‌خان پیش ازآنکه‌وی بسلطنت برسد ازجهان رفت . ازهفت برادردیگر که داشت پسران سوم وچهارم پدرش مرتضی قلی‌خان ومصطفی قلی خان بودند که مادرشان دخترحسین خان دولو پسرمصطفی خان بود .

پسر پنجم جعفر قلی خان ازدختر محمد خان قاجار عضدالدین لو وپسر هشتم رضا قلی‌خان مادرش‌ازمردم استراباد بود. این چهار برادرچون بآقا محمدخان اطمینان نداشتند با اودرافتادند وجنگ کردند جعفرقلی خان را بخیانت فریفت وبطهران آورد واورا بخدعه کشت . مرتضی قلی خان ومصطفی‌قلی خان هردو پس‌ازچندی زد وخوردباوی از ازایران گریختند.رضاقلی‌خان‌هم ازوگریخت‌ودرخراسان درگذشت .

درهمان سال ۱۱۹۳ که پس ازمرگ کریم خان وی ازشیرازبنای کشورستانی را گذاشت مرتضی قلی خان ومصطفی‌قلی‌خان در استراباد بودند وچون خبرمرگ کریم‌خان رسید ایشان هم مانند آقا محمد خان سر بطغیان بر افراشتند . مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد :

مرتضی قلی خان با سپاهی ازاستراباد ببارفروش رفت وآن شهررا گرفت . سپس آگهی یافت که بردارش آقا محمد خان ازشیراز بطهران رسیده ،گفت من مازندران را با شمشیرخودگرفته‌ام و آنجا را بکسی نمیدهم وگروهی را بسوادکوه فرستادکه مانع از پیشرفت آقا محمد خان شوند . درهمین زمان برادردیگروضا قلی خان که با آقا محمد خان در دولاب طهران بودپشت باوکردوبمازندران رفت وبا مرتضی قلی خان همدست شد .

مرتضی قلی خان وی را با برادردیگرمصطفی قلی‌خان که اوهم درمازندران بودبا لشکری بسوادکوه فرستاد تا با لشکریان دیگر که آنجا بودند باآقامحمد خان بجنگند. چون این خبربآقا محمد خان رسید برادردیگرجعفرقلی خان را نزد مرتضی قلی خان فرستاد تا او را پند دهد . وی رفت و ناکام برگشت و ناچار در میان برادران جنگ

درگرفت .

آقا محمد خان جعفرقلی خان وخان ابدال خان کرد و لطفعلی خان داد وی را بـا سربازان عراقی وتفنگ چیان سوادکوه بجنگ ایشان فرستاد . در برخورد اول رضـا قلی خان شکست خورد و ببارفروش گریخت وگروهی ازلشکریانش کشته شدند ومالشان بتاراج رفت .

مصطفی قلی خان چون کار را بدین سان دید نزدآقا محمد خان رفت ومـرتضی قلی‌خان هم با همدستان خود باسترابادگریخت وآقا محمد خان ساری راگرفت . چندی پس‌ازآن واقعه آقامحمدخان جعفر قلی خان را بجنگ‌علی‌مراد خان زندباصفهان‌فرستاد.

درهمین‌زمان رضا قلی خان هم که ازسوادکوه گریخته بود باسترابادنزد مرتضی قلی خان رفت ولشکری برداشت وبورامین تاخت .آقا محمدخان جعفرقلی خان رابجنك اوفرستاد وخود هم درپـی او روان شد . رضـا قلی خان بازنتوانست مقـاومت کند و باسترابادپیش برادر رفت . بار دیگر باطراف طهران حمله برد و چون شکست خورد بلاریجان گریخت ودرآنجا بنای فتنه گری راگذاشت .

مرتضی قلی خان باردیگر ازاسترابادبفیروزکوه حمله برد ورضاقلی خان هم از لاریجان باوپیوست ونیز مهدی قلی خان که آقا محمد خان اورا بـرای دلجویی مـردم لاریجان فرستاده بود با ایشان همدست شد . چون این‌خبربآقا محمد خان رسید جعفرقلی خان را ازقزوین مامورمازندران کردوخود دربی‌او روانه‌شد . جعفرقلی‌خان‌درمازندران بامرتضی قلی خان جنگ سختی کرد وجعفر قلی خان‌شکست خـورد واز راه درختستان مازندران گریخت وبار دیگر سپاهی‌آماده‌کرد ودر « خواجك» درسرزمین کجور بـا رضاقلی خان روبروشد، او را شکست داد و دنبال کرد و گرفتار کردونزد آقامحمدخان برد . وی هم اورا بخشید ونزد خود نگاهداشت. سپس‌جعفر قلی خان را برای سرکوبی مردم‌لاریجان فرستاد ووی پس از پیروزی از بارفروش بسوی‌استراباد تاخت وتا چهار دانگه رسید وامیدوار بود که مرتضی قلی خان پشیمان شود و چون وی تسلیم نشد واو هم ازجنگ بابرادر خودداری می کرد ازآنجا باشرف رفت .

درین میان یآقامحمد خان گفتند که اگر رضاقلی خان راآزادکند تانزد مـرتضی قلی خان برود شاید مرتضی قلی خان‌هم تسلیم‌شود . وی‌این کار راکرد واوراباسترابادفرستاد . مرتضی قلی خان هم اظهار پشیمانی کرد ومصطفی قلی خان برادرخودراباچند تن نزدآقا محمد خان فرستاد .آنگاه آقا محمد خان‌بساری رفت وجعفر قلی خان ورضا قلی خان را باهفتصدتن سپاهی برای گرفتن گیلان فرستاد وخود دربارفروش مانـد و رضاقلی خان‌قاجار قوانلو راحکمرانی‌آمل‌داد ورضاقلی‌خان‌برادر خودرا برای‌سرکوبی

مردم لاریجان بآنجا روانه کرد .

رضا قلی‌خان بازدرآنجا برآقامحمدخان قیام کردودر ۱۱۹۵ بالشکریانی بیارفروش تاخت وبی خبر وارد شهرشد وگردسرای برادرش را گرفت وبرخی از مردم شهر هم با او همدست شدند. آقامحمدخان برادرزادگان خودفتحعلی‌خان یعنی فتحعلی شاه و برادرش حسینقلی خان را که با او بودند با مادرشان مهد علیا برداشت و در بادگیری درپشت آن سرای پنهان شدوبا ایشان جنگ کرد . لشکریان رضا قلی خان ساختمان زیر را که آقا محمد خان در بالای آن بودآتش زدند اما آسیبی باو نرسید وآقامحمدخان منتظر بود خان ابدال خان کرداز ساری بیاری او برسد .

اتفاقاخان ابدال خان هم که رسید بامخالفان آقا محمد خان همدست شد وچون وی چاره‌ای نداشت ازآن بادگیر بیرون آمد و با رضاقلی‌خان روبروشد . وی هم بدروغ گفت که ازین واقعه خبر ندارد وتقصیر را بگردن مردم انداخت . با این همه آقا محمد خان و برادرزادگانش را بندنهادو بناحیهٔ بند پی برد ودرآنجا زندانی کردوخودمدعی سلطنت شد .

رضا قلی خان قاجارقوانلو که درآمل بود بسرعت این خبر را بجعفر قلی خان و مصطفی قلی‌خان رسانید وایشان ازگیلان بمازندران رهسپارشدند. ازسوی دیگر مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدیقلی‌خان سرکردگان قاجار که در استراباد بودند باهفتصد تن ازآن شهر بیرون آمدند وروی بمازندران نهادند . رضا قلی خان چون ازین واقعه خبرشد خان ابدال خان را با چهارصد تن بجنگ ایشان فرستاد وچون دولشکردر راه ساری بهم رسیدند در زد وخورد اول ببرسلطان کرد که ازسران لشکرخان ابدال‌خان بود کشته شد ولشکریان اوشکست خوردند . خان ابدال‌خان گریخت وبساری رفت ودر آنجا با محمد قلی‌خان لاریجانی همدست شد وبار دیگر جنك کرد و چون شکست خورد بساری گریخت و با محمد قلی خان دردکان رنگ‌رزی پنهان‌شد ودشمنانش‌او را یافتند ودستگیرش کردند .

ازسوی‌دیگرمرتضی‌قلی‌خان واردساری‌شد ورضا قلی خان‌چون آگاه‌شد ازبارفروش رهسپارگشت ودرنیمهٔ راه خبرشکست خان ابدال‌خان باورسید ولشکریانش‌ترسیدندواو رارها کردند وپراکنده شدند . رضا قلی‌خان‌ناچار ببندپی گریخت که نزدآقا محمد خان برودوازوعذربخواهد ، وی هم اورا نپذیرفت وناچاربعراق نزد علی‌مراد خان‌زند رفت و چندی بعد ازوهم روی برگرداند وباصفهان وازآنجا بشیرازگریخت ونزد صادق خان زند برادرکریم خان رفت و آنجا هم نتوانست بماند و بخراسان فرارکرد و در همان جا مرد .

درسال ۱۱۹۴ خان ابدال خان کردکه هم چنان درساری بود خواست از خانه‌ای

که‌در آنجا بود نقبی بزندو ببیرون‌شهر بگریزد . زنی که درسرای او بود بمرتضی‌قلی‌خان خبرداد . وی هم‌دستورداد سرش را بریدند و نزدآقا محمدخان بردند ومصطفی قلی‌خان برادرخود را هم نزد وی فرستاد . با این همه هرچه‌آقا محمد خان کوشید با برادرانش بکناربیاید نتوانست وعاقبت باردیگر کاربجنك کشید .

مرتضی قلی خان درعلی‌آباد مازندران سنگربست وآقا محمدخان رضا قلی‌خان قوانلورا با لشکری بجنك اوفرستاد ودرحملهٔ‌اول مرتضی‌قلی‌خان شکست‌خورد .ازسوی دیگرآقامحمد خان هم‌بجنك برادر بساری‌رفت ودرقلعهٔ ساری اورا محاصره کرد وپس‌از چند روز زد وخوردکاربرمرتضی‌قلی‌خان تنگ شد وازقلعه‌بیرون‌آمد وتسلیم برادرشد . آقا محمد خان اورا بخشید و حکمرانی استراباد وچهاردانگه ودودانگهٔ هزارجریب را باوداد و او با همراهان خود باستراباد رفت .

چندی بعددرچهارم رمضان۱۱۹۵آقا محمد خان‌مرتضی‌قلی‌خان رابا سپاهی مامور گرفتن گیلان کرد . هدایت‌الله خان والی گیلان در راه ایشان خندقی کند و بنای جنگ‌را گذاشت . پس از چهل روز زد وخورد چون هدایت الله خان امید پیشرفت نداشت میرزا صادق منجم باشی‌لنگرودی وآقا محمدصالح لاهیجی راکه‌مردی دانشمند بود با پیشکش نزدآقا محمد خان‌فرستاد وآقامحمد خان‌مرتضی‌قلی‌خان را ازگیلان‌احضار کرد .

سپس‌در۱۱۹۷ازساری‌آهنك‌جنك گیلان کرد. حاجی‌جمال گیلانی‌پدرهدایت‌الله‌خان پیش ازآن خواهرخود را بمحمد حسن‌قاجارپدرآقا محمد خان داده بود واین‌دوخانواده با یك دیگر پیوستگی داشتند . اما چون هدایت‌الله خان بجای پدرنشست باقاجارها در افتاد .آقا محمد خان نخست دو برادرخود جعفرقلی خان ومصطفی قلی خان را از بیراهه بلاهیجان فرستاد ودرجنگی که درمیانشان درگرفت هدایت‌الله خان تاب برابری نیاورد، بکشتی نشست وبشروان گریخت وآقا محمد خان وارد رشت شد .

پس از آن چون رضا خان زند ازسوی علی مراد خان زند تا ساوجبلاغ طهران بتاخت وتازآمده بودآقا محمد خان جعفر قلی را بجنك اوفرستاد واو هم رضا خان را شکست داد .

درهمین‌زمان چنانکه‌مؤلف‌ناسخ التواریخ نوشته‌است«یکی‌ازبزرگان‌دولت‌روس که‌کرفس خان نام داشت» باچندکشتی بکرانهٔ اشرف‌آمد وببهانهٔ تجارت می‌خواست قلعه‌ای درآنجا بسازد وپنهانی مردم را بدولت روسیه دعوت میکرد . فتحعلی شاه که درولیعهدی هنوزدرماندران بود ازین رازخبرشد واوراگرفت وزنجیر کرده نزد آقا محمد خان فرستاد . وی هم پس از سرزنش او را عفو کرد و اجازه داد بسرزمین‌خود بازگردد.اوهم‌خواستارشدکه‌کسی از مردم استراباد را برای بستن عقد دوستی بدربار روسیه بفرستند وآقا محمد خان سفیری با اوبدان کشور روانه کرد .

در۱۱۹۸ که آقا محمد خان درمازندران با رستم خـان زند فرستادهٔ علی مـراد خان‌زند جنك‌می کرد مرتضی قلی‌خان نیز با اوهمراه‌بود . چون علی‌مرادخان درمورچه خورت اصفهان درگذشت ومرتضی قلی‌خان ظاهراً با اوپیمانی داشته‌است ازترس‌اینکه گرفتارشود ازپیش‌آقا محمد خان بمیان ترکمانان استراباد گریخت‌و بگفته‌مؤلف ناسخ التواریخ «ازآنجا بنزدپادشاه خورشید کلاه روس‌شده‌اوراترغیب‌بتسخیرایران همی کرد تا درسنهٔ ۱۲۱۲ درگذشت، جسد اورا بعتبات‌عالیات‌آورده‌مدفون‌ساختند».

پیداست که مراد از«خورشید کلاه روس» بتعبیرمورخان‌آن زمان یکـاترین دوم امپراطریس معروف روسیه است وچنان مینماید که مرتضی قلی خان ازراه دریای خزر بروسیه گریخته و بدربارتزارهاپناه برده است و بدین‌گونه از۱۱۹۸تا۱۲۱۲ چهارده‌سال در روسیه مانده است .

هدایت در روضة الصفای ناصری مینویسد که پس ازمرك کریم خان‌آقا محمدخان ازشیراز بیرون‌آمد. چون بطهران رسید دوروزدرناحیهٔ خوارتوقف کرد وچندی نیز بـا برادرش جعفر قلی خان دردولاب‌طهران‌ماندوچون دوطایفهٔ قاجارها یعنی‌قوینلو ودوالو که تا این زمان با هم مخالف بودند اتحاد کردند مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران دیگررنجیدند و بروبرخاستند . بمازندران رفتند و گروهی راگردآوردندوسر راه را برآقا محمد خان گرفتند واورا ازرفتن بمازندران مانع شدند ، زیراکه‌مرتضی قلی خان‌ومصطفی‌قلی‌خان‌خواهر زادگان حسن‌خان دوالو بیکلربیکی استراباد بودند و باسران قوینلورقابت داشتند .

پس از کشته شدن حسینقلی خان جهانسوز که بجزرضا قلی خان از برادران دیگر مهتر بود مرتضی قلی خان باستراباد رفت و باشارهٔ وی میرزا علی خان دوالو حکمران آن شهررا کشتند و وی بر استراباد ومازندران‌استیلا یافت ومردم لاریجان‌هم‌با وی هم داستان شدند .

چون‌آقا محمد خان بطهران رسید مرتضی قلی خان نزد اورفت اما دیدکه اگـر مازندران را باو بسپارد چیزی برای او نخواهد ماند . وانگهی در خانهٔ پـدرشان محمد حسن‌خان‌مادرمرتضی قلی خان بیش ازمادرآقامحمد خان احترام‌داشت و وی‌خود را ازو بالاترمیدانست‌و بهمین‌جهت اختلافی‌درمیان‌برادران بود . نیز بهمین‌جهة مرتضی قلی خـان راضی نشدکه‌آقا محمد خان بمازندران برود ودوطایفه از مردم لاریجان راکه بسفید و سیاه‌معروف‌بودند با خود همدست کردوآن‌گروه درمیان‌کلاکه راه تنگی‌داشت درختان را بریدند وبرسرراه افکندند وسنك وخاك وشاخ درخت را برسرراه کشیدند و سنگر بستند . رضاقلی خان برادردیگرنیز بمرتضی قلی خان پیوست .آقا محمد خـان هم جعفر

قلی خان برادردیگر را برای دلجویی نزد مرتضی قلی خان فرستاد. جعفرقلی خان ببار فروش نزد اورفت وازبن کار سودی نبرد وچون برگشت درزیرآب سواد کوه بآقا محمد خان رسید وآقامحمدخان مصمم شد بامرتضی قلی خان درافتد.

درپانزدهم ربیع الاول آن سال (۱۱۹۳) وارد جنك شد. لطفعلی بیك سواد کوهی که ازدستیاران آقا محمد خان بود ازفراز کوه هجوم آوردو باسواران مدانلووجهان بیکلو حمله کردورضا قلی خان ببارفروش گریخت وازآنجا بعلی آباد رفت ودرین میان برادر دیگرمصطفی قلی خان بعذرخواهی نزدآقا محمد خان رفت. مرتضی قلی خان هم که از آن شکست هراسان شده بود از بار فروش باستراباد رفت. وآقا محمد خان بساری رسید وفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که در آن زمان ملقب ببابا خان بودو با مادرش در استراباد نزد مرتضی قلی خان میزیست پیش آقا محمد خان رفت و جزو همراهان عمش شد و درآن زمان برادرش حسینقلی خان که پس ازمرك پدربجهان آمده بود بیش ازسی ماه نداشت و مادرشان را مرتضی قلی خان باستراباد فرستاد و آقا محمد خان حکمرانی استراباد را بمصطفی قلی خان داد.

سپس می نویسد رضاقلی خان باآقا محمد خان اختلاف داشت و برادرخود مرتضی قلی خان را با خود همدست کرده بود. آقا محمد خان ازطهران آهنك مازندران کرد و رضاقلی خان ومهدیقلی خان را ازدماوند برداشت با محمد قلی خان لاریجانی بلاریجان رفت. مرتضی قلی خان هم با قاجارهاو ترکمانهایی که باوی پیوستگی داشتند رهسپار شدوهزارجریب را گرفت. آقا محمد خان جعفر قلی خان را که بجنك ذوالفقار خان خمسه‌ای بقزوین فرستاده بود احضار کرد. مرتضی قلی خان که بچهاردانگهٔ هزارجریب رسید مردم با او یاری نکردند وازآنجا بدودانگهٔ هزارجریب رفت ومردم آن سرزمین نزد خان ابدال خان حاکم ساری ازجانب آقامحمد خان فرستادند وازو کمك خواستند. وی هم با گروهی رهسپاردودانگه شد ومرتضی قلی خان پیش ازآنکه او برسد یکی ازسادات هزارجریب رابگروگان گرفت وبفیروزکوه رفت ودرآنجارضا قلی خان را ازلاریجان بخودخواند. جعفرقلی خان که ازقزوین رسیده بود مرتضی قلی خان راه مازندران را بروگرفت وبا هم جنگ کردند ودرجنگ اول درفیروزکوه جعفرقلی خان شکست خوزد وروی بمازندران نهاد ودرگردنهٔ فیروزکوه راه جنگل را پیش گرفت وبمازندران رسید. رضا قلی خان ومرتضی قلی خان چون باهم سازگارنبودند ازیك دیگررنجیدند ورضا قلی خان بجایگاه خود بازگشت. مهدی قلی خان هم که در لاریجان با رضا قلی خان بود ازو برگشت و بمرتضی قلی خان پیوست و باستراباد رفت. مهدی خان سواد کوهی پسر محمد خان حکمران مازندران که بدست مرتضی قلی خان گرفتارشده بود بحیله از پیش او گریخت

وبسوادکوه وازآنجا نزدآقا محمد خان رفت و مهدی قلی خان نیزازاسترابادفرارکرد وباوپناه برد .

پس ازآن درحوادث ماه رمضان سال ۱۱۹۴ می نویسد چون آقا محمدخان بچهارده ازسرزمین چهاردانگهٔ هزار جریب رسید درآنزمان هزارجریب هم‌چنان دردست مرتضی قلی خان بود ولی او کسی را نزدآقا محمد خان نفرستاد ووی را باسترابادد عوت نکرد وبهمین جهت آقا محمد خان رنجید و بساسترابادنرفت و از راه ساوربکراودین اشرف رفت ورضا قلی خان وخان ابدال خان را از راه خیابان احضارکرد وبنزد مرتضی‌قلی خان فرستاد ومرتضی قلی خان هم برادرش مصطفی قلی خان را نزدآقا محمد خان بعذر خواهی روانه کرد وآقا محمد خان در۱۸ ذی‌القعدهٔ آن سال بساری رفت .

سپس‌می گوید پس از آنکه آقامحمد خان درمازندران گرفتارشد در۵محرم۱۱۹۵ مرتضی قلی خان وعلیقلی خان ومهدی قلی خان وخوانین‌دوالو وسواران ترکمان‌وپیادهٔ استراباد بیك فرسنگی ساری بدراز محله رسیدندکه‌ازمحال فرح‌آباد بود ومصطفی‌قلی خان‌هم که مامورجنك گیلان شده‌بودبآنجارسیدومرتضی‌قلی‌خان روزعاشورا وارد ساری شدوبآقا محمد خان تسلیم شد وچون‌آقا محمدخان روی خوش باونشان نداد نزد علیمراد خان زند رفت وچون اوهم روی خوش نشان نداد بخراسان رفت ودرآنجا درگذشت . پیداست که هدایت‌درین جا اشتباه فاحشی کرده وبجای‌آنکه‌رضا قلی خان بنویسدمرتضی قلی خان نوشته‌است.

پس‌ازآن دربارهٔ رفتن مرتضی قلی خان‌بگیلان می گوید مرتضی قلی‌خان باسپاهی ازترکمانان وقاجارها ومردم گیلان‌بدان سرزمین‌رفت وچون برودسررسید معلوم شدکه هدایت الله خان سنگربسته است‌وچهل وپنج روزجنك کردتا اینکه هدایت الله خان‌زنهار خواست ومیرزا صادق خان منجم باشی وآقا محمد صالح لاهیجی را نزدآقا محمد خان فرستاد و وی هم اورا بخشود وحکمرانی گیلان را بهدایت الله خان داد و مرتضی قلی خان را احضارکرد . وی دردوم صفرسال۱۱۹۷درساری نزدآقا محمدخان‌رفت .

دربارهٔ آمدن کرافس روسی هدایت می‌نویسد : کرافس نام روسی با جمعی از روسیه دراواخردولت کریم خان زند بتجارت ازدریای خزر ببندرانزلی فرودآمده بود وچندی دررشت بود وازآنجا بآمل وساری وبارفروش رفت ودرسواحل وبنادر نزدیك دریای خزر نظاره‌می کرد وباشرف وفرح‌آباد رفت‌ونقشه‌های‌آنجارا می کشید وازمناظر آنجا نقاشی می کرد . درسالی که‌آقا محمد خان بگیلان رفت این کرافس نام روسی با چندکشتی پر ازملاح ولوازم دیگر درنزدیکی کراودین اشرف لنگرانداخت وازفتحعلی خان (فتحعلی شاه) که‌ازجانب عمش‌درمازندران بود زمینی خواست که درآنجاساختمانی

بکند وهمراهانش از کشتی پیاده شدند وخرید وفروش می کردند تا «از آلات و ادوات آهنین حصاری متین برپا کردند». چون خبر باین شاهزادهٔ جوان رسید تفصیل را بآقامحمد خان نوشت و بدستوروی بعنوان گردش وشکار بفرح آباد رفت وازآنجا باشرف و کراودبن روانه شد. کرافس خان روسی هدایای گوناگونی ازکالای فرنك نزد او برد وپس از سه‌چهار روز ببهانهٔ شکار بتماشای کشتی‌های اورفت. کرافس اورا بخانهٔ خود دعوت کرد، وی نپذیرفت، اما برخی از بزرگان قاجار بآن مهمانی رفتند و ووی بحاج محمد آقای عمرانلو دستورداد که آنها را بگیرد واو کرافس خان وچند تن از نزدیکان اورا دعوت کرد وچون شراب خوردند وسرشان گرم شد بدستوروی مردم استرابادبرسرشان ریختندو آنها راگرفتار کردند و نزد شاهزاده بردندو پس ازچندی آنها را بانامه‌ای نزد «خورشید کلاه» فرستاد واین واقعه را درسال ۱۱۹۷ ضبط کرده است.

پس ازان درذکر واقعهٔ مرك علی مراد خان زند دراواخر ربیع‌الاول ۱۱۹۸ در مورچه خورت می گوید مرتضی قلی خان ورضاقلی خان برادران آقا محمد خان که ازوی روی برگردانده وبخاندان زند پیوسته بودند پس ازمرك او نومید شدند ومرتضی قلی خان بقزوین وگیلان و طالش رفت و ازآنجا بباد کوبه وقبه وروس روی کرد ودرآنجا هم عقده ازکارش نگشاد ودرآن دیارمرد.

پیداست که مرتضی قلی خان پس ازرفتن بروسیه آرام ننشسته است وظاهراً بیاری دولت تزاری بایران تاخته است. مؤلف ناسخ التواریخ پس ازذکر حوادث تابستان سال ۱۲۰۱ می نویسد درین هنگام مرتضی قلی خان ازباکویه با لشکری بگیلان تاخت وسلیمان خان حکمران تاب درنگ نیاورد وبقزوین گریخت وصورت حال را باز نمود. آقا محمد خان هم محمد حسین آقای ناظر وامیرمحمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را بدفع اوفرستاد وسپس جعفرقلی خانرا با پنج هزار کس درپی ایشان روانه کرد. پیش ازآنکه جعفرقلی خان برسد مرتضی قلی خان جنك سختی کرد و در حملهٔ نخستین محمد حسین آقا شکست خورد وازمیدان جنك گریخت. امیرمحمد حسین خان ارجمندی مقاومت سخت کرد وازگلولهٔ تفنك زخم سختی برداشت وهم چنان جنك می کرد ونه تن‌را کشت وخود نیزجان سپرد. چون مرتضی قلی خان دانست که ازعهدهٔ جنك با جعفرقلی خان برنمیآید درگیلان تاخت وتازی کرد ودوباره بباکویه برگشت.

هدایت در روضة الصفای ناصری این واقعه رادرسال ۱۲۰۲ آورده است ومیگوید: رضا قلی خان ومرتضی قلی‌خان باآقا محمد خان‌درافتادند وچون نتیجه نگرفتند بخاندان زند متوسل شدند وازآنجا نیزسودی نبردند. رضا قلی خان بخراسان و مرتضی قلی‌خان بباد کوبه وشروان رفتند ورضاقلی‌خان‌درخراسان درگذشت ومرتضی قلی‌خان درهمان جا

که بود فتنه برمی‌انگیخت وچون حکمرانان شروان و بادکوبه وطالش با هدایت الله خان حکمران گیلان راهی داشتند گاه‌گاهی ازو پشتیبانی میکردند . چون هدایت الله خان درگذشت وحکمرانی گیلان بامیرسلیمان خان قوینلو پسر محمدخان قاجار رسید که خال آقا محمد خان بود مرتضی‌قلی خان که درطالش وشروان درپی موقع می گشت درآن سال با مصطفی خان طالش وفتحعلی خان حکمران قبه وشیخعلی خان حکمران بادکوبه همدست شد و بگیلان آمد و آنجا را تاراج کرد . درین هنگام آقا محمد خان با فتحعلی شاه درفیروزکوه بود . امیرسلیمان خان قاجار قوینلو پس ازآنکه سلیمان‌خان این‌خبررا باوداد بمهدی خان حکمران تنکابن نوشت و باودستورداد باسلیمان خان یاری کند وراه را برمرتضی قلی‌خان بگیرند . مردم خلخال وخمسه‌وطارم نیز باآنها یاری کردند و مرتضی قلی خان شکست خورد و بازگشت . در همان‌سال بار دیگر باگروهی سواره و پیاده بیاری مصطفی خان‌طالش با هفت هزارتن در اوایل ماه ذی‌الحجه آهنگ گیلان کود و لشکریان خود را درگسکر فرود آورد . امیر سلیمان خان چون ازمردم گیلان اطمینان نداشت ازرشت بقزوین آمد ودرآنجا ماند .

مرتضی قلی خان گیلان راگرفت وآقامحمد خان هم‌سلیمان‌خان را نزدخودخواندو شرح واقعه را ازو پرسید ولشکریان خود را احضارکرد و کوچ وعیال مرتضی قلی‌خان را ازمازندران بطهران خواست وآنها را درآنجا نگاه داشت .

محمد حسین خان‌قاجارقوینلورا که ناظراوبود با دوهزارسوارمامورکرد که بروند ومنتظرلشکریان دیگرباشند . وی نیز بی‌درنگ رهسپارشد ودرجنك شکست خورد.

سلیمان‌خان قاجاروامیرحسین‌خان‌ارجمندی فیروزکوهی‌ومیرزامحمدخان‌لاریجانی با ده هزارسوارو پیاده بگیلان رفتند ودردوازدهم محرم سال بعد درچهارفرسنگی گیلان باهم روبروشدند . نخست مصطفی‌خان طالش‌حمله برد وشکست خورد. روزسوم سلیمان خان قاجار باطراف رشت رسید و مرتضی قلی‌خان با نه هزار سپاهی با اورو بروشد و درآن جنك برادر مصطفی خان طالش با امیرمحمد حسین‌خان فیروزکوهی جنك کردو کشته‌شد . لشکریان وی دیگر تاب نیاوردند و لشکریان مازندرانی هم شکست خوردند . میرزا محمدخان‌لاریجانی و نجفقلی‌خان نوری که‌فرمانده آنها بودند عقب‌نشستند ولشکریان شروان بسیاری ازآنها راکشتند وسلیمان خان بمنجیل آمد ومرتضی قلی خان پیش برد .

آقامحمد خان برادرخودجعفرقلی‌خانرا باسپاه استراباد ومازندران و بسطام بجنك مرتضی قلی خان برادردیگربگیلان فرستاد و نیز برادر زاده خود فتحعلی خان نسایب السلطنه یعنی فتحعلی شاه را مامورگیلان و کرانهای دریای خزر کرد .

جعفرقلی‌خان چون برستم‌آباد رسیدمرتضی قلی خان‌تاب نیاورد و با نزلی گریخت و درآنجا ماند . دو برادر درکناردریای خزر بیك دیگررسیدند ومرتضی قلی خان بکشتی نشست و بسارو پشته وسالیان رفت وجعفرقلی خان وارد رشت شد و گیلانرا گرفت وسپس بازگشت ودوباره امیرسلیمان خان بحکمرانی گیلان مأمورشد .

پس‌ازآن‌درحوادث‌سال۱۲۰۴می نویسد: مرتضی‌قلی‌خان‌وبرادرمادریش که پیداست مقصود مصطفی قلی‌خانست هم چنان درباد کوبه وطالش وشروان نیرویی بهم زدند وبار دیگر آهنك گیلان کردند . میرزا بابا نایب الحکومهٔ گیلان بآقا محمد خان خبرداد. وی حاجی رضا خان دوالو قاجار راکه خالوی او بود با عباس خان قاجارومحمد خان دوالو وعبدالله خان اصانلو ازسرکردگان خمسه ومیرزا محمد خان لاریجانی را بجنك‌مرتضی قلی خان فرستاد وبایشان دستورداد بکوشند شاید بتوانند باندرزوپند اورا ازین کار بازدارند . اما سرانجام جنك درگرفت وپلنك نام طالش شبی بلشکرگاه فرستادگان آقامحمد خان شبیخون زد و همهٔ سر کردگان را گرفت و گروهی ازیشانرا کشت . پس ازچندی مرتضی قلی خان برخی ازآنها راآزادکرد ومحمد خان ومحمدزمانخانرا ازمیان ایشان نگاه داشت وآزارمیداد . میرزا بابا نایب الحکومهٔ رشت بآقا محمد خان خبرفرستاد و وی مصطفی خان دوالوقاجار رابآنجا فرستاد. باردیگرمرتضی‌قلی خان از شنیدن این‌خبرسراسیمه‌شد وبامصطفی خان طالش بازورقی بباد کوبه رفت وپس ازچندی ازآنجا بروسیه رهسپارشد .

پیداست که هدایت باز درین‌جا اشتباهی کرده و چنان می نماید که مصطفی‌قلی‌خان برادرتنی مرتضی‌قلی‌خان بااوازایران نرفته است زیرا پس‌ازین خواهدآمد که‌آقا محمد خان اوراکور کرده است ، مگرآنکه با برادررفته باشد ودرین‌سفربا اوبایران برگشته ودستگیرشده باشد واوراکور کرده باشند واین‌هم بنظر بعید می‌آید .

سپس‌هدایت در شرح جنك دوم آقا محمد خان در گرجستان باز اشاره‌ای در بارهٔ مرتضی قلی خان دارد ومی‌گوید : «در سال یکهزاروُدویست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریارگیتی ستان کامگارآقا محمد شاه قاجاربتفلیس رفته وقتل عام کرده وهمانا بعضی ازتجار روسیه را بقتل‌آورد سپاهی بدست اندازی ایران ومداخلت دربیشهٔ شیران فرستاد چه که مرتضی‌قلی‌خان قاجاربرادروالا گهرشهریارایران که بروس رفته بودجوانی‌متناسب الاعضاوصبیح‌الوجه‌بود ،طالب‌پادشاهی ایران ومحرك اومیشد (!) ودرآن حضرت کمال تعززوتقرب داشت » .

محمد حسن صنیع‌الدوله (اعتماد السلطنه) درمنتظم ناصری (۱) درحوادث سال

(۱) ج ۳ ص ۳۳-۳۵

۱۱۹٤ می‌نویسد : «ازحوادث غیرمترقبه آنکه مرتضی قلی خان برادر حضرت شهریاری پس ازاستماع‌فوت وکیل با سپاهی ازاستراباد ببارفروش آمد واگرچه ازاستخلاص برادر بزرگوار اظهار شعف مینمود ولی میگفت مازندران را من بشمشیر خود مصفی نموده‌ام واین مملکت خاص منست واگردیگری طمع درآن نماید کاربپیکارخواهد کشید وجمعی را با مصطفی قلی خان برادرخود بسواد کوه فرستاد که مانع عبورحضرت آقا محمد شاه شوند . مقارن این حال رضاقلی خان برادردیگرآن‌حضرت از دولاب طهران بمازندران رفته ، بمرتضی قلی خان پیوست . حضرت آقا محمد شاه پس از بذل نصایح که سودمند نیامد جعفر قلی خانرا مامور دفع آنها کرده ، پس از مبادرت بجنك ابتدا رضا قلی خان مغلوب و مقهور گردیده ، ببار فروش راند و مرتضی قلی خان عزیمت استراباد نمود و مصطفی قلی خان بموکب معلی ملحق شد . حضرت آقا محمد شاه بعلی‌آباد ساری وبار فروش تشریف‌فرما گردیده، خاقان صاحبقران‌فتحعلی شاه که‌درآنوقت با عم خودمرتضی قلی خان درمازندران بودند بحضورمبارك آمده، مصطفی‌قلی‌خان‌باستمالت‌مرتضی‌قلی‌خان مامور استراباد شد ووالدهٔ خاقان معظم راکه درآنوقت سی‌ماه ازولادت فرزندگرامیش حسینقلی خان ثانی ابن جهانسوزشاه گذشته بود همراه بود ... مجدداً رضاقلی خان و مرتضی قلی خان بنای مخالفت را گذاشته ، خواستند با خوانین دولوی ورامین همدست شوند . حضرت شهریاری جعفرقلی خانرا از پیش روانه نموده، بنه وآغروق را بمهدی قلی خان سپرده ، بعد ازآن نهضت فرماگردیده ، بسعدآباد ورامین بخانهٔ محمد خان ولد رفیع خانکه باآن حضرت نسبتی داشت نزول اجلال فرمودند ومیرزا محمد خان و مصطفی خان ورحیم خان ومحمد خان وسایر بزرگان دولو مجدداً بر خدمت و سلطنت حضرت پادشاهی اتفاق کرده وعذر رضا قلی خانرا خواسته ، او را روانه نمودند ، ناچار سایر خوانین و بزرگان دولو از در معذرت و انقیاد در آمدند . . موکب منصور بعزم مازندران ازری انتهاض فرمود و در بین راه دستهٔ قشون جعفرقلی‌خان باسپاهیان‌مرتضی قلی خان قتال نمودند وجعفرقلی‌خان بعباس‌آباد ومرتضی قلی خان دریکی ازقرای‌فیروز کوه بماند. اسرای طرفین‌را مرخص کردند. بعد ازآن جعفرقلی خان درعلی‌آباد بموکب معلی پیوست ومهدیقلی خان ناچار با مرتضی قلی خان روانهٔ استراباد شدند ولی‌درضمن فرصتی بدست‌آورده، فرارنموده وبملازمان حضرت‌سلطنت پیوست.. هم درین‌سال‌دربیست وهشتم رمضان موکب‌آقا محمد شاه ازساری عزیمت استراباد نمود وابتدا بالکای‌چارده هزارجریب نزول‌اجلال فرموده، اما ازآنجاکه این اوقات هزارجریب ازاعمال استراباد و تعلق بمرتضی قلی خانداشت و از جانب مشارالیه پذیرایی نشد آنحضرت ازورنجیده، رضا قلی خان وخان ابدالخانراکه مامورتوقف مازندران فرموده بوداحضار کرده ،

بیکارمرتضی قلیخان پردازند . ولی بازکار باصلاح گذشت و رضاقلی‌خان باسترابادرفته ، ازرنجش‌خاطرمبارك پادشاهی شرحی برای‌مرتضی‌قلی‌خان تقریرنموده ، مرتضی قلی خان برادرقاعیانی خود مصطفی قلی‌خان‌را بمعذرت فرستاد وموکب‌منصوراز رفتن باسترابا عطف عنان کرده ، ازاشرف حرکت نموده ، روز هیجدهم ذیقعدة الحرام ببارفروش تشریف فرما شدند ودرعمارت شاه عباسی مشهوربه‌بحرارم‌نزول اجلال فرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۵ (۱) درشرح اختلاف هدایت الله خان حکمران گیلان باآقا محمد خان می گوید جعفرقلی خانکه با مصطفی قلی خان مأمورگرفتن گیلان شده بود چون آقا محمد خان دستگیرشد واورا ببندپی فرستادند «جعفرقلی خانکه درلاهیجان بود ازین مقدمه با خبر گردیده ، برجناح استعجال مراجعت نموده ، مصطفی قلیخانرا باسترابا فرستاد و بمرتضی قلی خان واقه را خبرداد و خود بکجور رفت . مرتضی قلی خان بمازندران آمده باخان ابدال خان سردار رشید رضا قلی خان مصاف کرد وبرو غالب آمد و محمد قلی خانین را بگرفت . رضا قلی خان چشم از شهریاری ساری و بارفروش پوشیده ، ازبیم تیغ مرتضی قلیخان ببندپی در ظل عاطفت حضرت شهریاری گریخت . . . بزرگان بند پی حضرت سلطنت را با جمعی روانهٔ بار فروش نمودند و رضا خان قاجاربنواب جعفرقلی خانکه درکجور بودند مژده فرستاد وخود با برادران و تمامی خوانین مدانلو بآستان معظم پیوست و مرتضی قلی خان محض استرضای خاطر مبارك خان ابدال خان طاغی را بکشت ومصطفی‌قلی خانرا بمعذرت و تشکر خلاصی و سلامت مزاج همایون بدربارشهریاری روانه نمود وآنحضرت برای استیناس مرتضی‌قلی خان تشریف فرمای ساری گردیدندو با اوملاقات فرمودند ولی رفع‌خیال مرتضی قلیخان نشد . علیقلی خان ومهدیقلی‌خان ملتزم‌رکاب ظفرنصاب‌شهریاربا اقتدارگردیده‌ومرتضی قلی خان تخلف جسته وبعدها براه مخالفت رفته ، لکن‌کاری ازپیش نبرد .. نیزازوقایع این سال‌آنکه پس ازجنك وجدل با مرتضی قلی خان وطول محاصرهٔ شهر ساری این بلده را عساکرمنصورهٔ شهریاری فتح کردند ومرتضی قلی خان بمصالحه وحکومت استراباد وهزارجریب وگرگان راضی شده ، بدان ساحت شتافت » .

پس ازآن دربارهٔ حوادث سال ۱۱۹۶ (۲) دربارهٔ آقا محمد خان می گوید : «در بیستم شعبان بمازندران عطف عنان فرمودند . مرتضی قلی خان نیز بخدمت آمده ، بحکومت استراباد منصوب شد وبگیلان مامور گردید و هدایت‌الله خان چون خود را مقهوردید بدادن مالیات تمکین کرده ، لهذا ایالت گیلانرا باو واگذارفرمودند » .

سپس درحوادث سال ۱۱۹۷ (۱۷۸۲م .) (۳) می نویسد :

---

(۱) ص ۳۵-۳۶ (۲) ص ۳۷ (۳) ص۳۸-۳۹

«دراول فصل تابستان این سال ووانویچ نام روسی باچند فروند کشتی از حاجی طرخان باسترابادآمد . حضرت آقا محمد شاه آنوقت در نواحی استراباد تشریف داشتند. ووانویچ ازملازمان آنحضرت درخواست نموده ، رخصت طلبید که روسها در سواحل استراباد در محل مناسبی دارالمعامله بنا نمایند ، که تجار روس در آنجا بسهولت مشغول امور تجارتی باشند . حضرت شهریاری قبول فرموده ، اذن ساختن دارالمعامله دادند . روسها درعوض دارالمعامله دردوازده فرسنگی شهر استراباد قلعهٔ بسیار محکمی بنا کردند وهیجده عراده(!) توپ وقورخانه در آنجا گذاردند . بعد ازاتمام قلعه حضرت شهریاری بتماشای قلعهٔ روسها تشریف بردند وازوضع باخبر گشتند. چون ازقلعه مراجعت فرمودند ووانویچ وصاحبمنصبان روس را بشام دعوت کردند . وقت شب که صاحبمنصبان ووانویچ بمحل دعوت رسیدند حضرت شهریار کامکار حکم بگرفتن آنها کردند و فرمودند که اگر قلعه را که ساخته اید فوراً خراب نکنید وتوپهای خودرا باآنچه درساحل استراباد دارید نبرید جان ومال شما در خطر خواهد بود . ووانویچ چون می‌دانست فرمایشی که حضرت شهریاری می فرمایند هرگز تخلف را در آن راهی نیست ازهمانجا بکارگزاران خود دستورالعملی نوشت که توپخانه ولوازمی که دارند بکشتی حمل کنند وقلعه راخراب ومهندم سازند . خلاصه حضرت آقا محمد شاه چون تهدید زیادی بآن جماعت فرمودند آنها از استراباد خارج شده ، بمملکت خود بازگشتند . برخی این واقعه را بسال قبل نسبت داده‌اند ».

پس ازآن درحوادث سال ۱۱۹۸ (۱) می گوید : « مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برداران حضرت معظم ازراه صواب منحرف شده ، بزندیه پیوستند ونزد شیخ ویس خان پسرعلی مراد خان رفتند ... » .

اندکی پس ازآن که سخن ازشکست خوردن و کورشدن شیخ ویس خان می راند می گوید :

«مرتضی قلی خان ورضا قلی خان برادران حضرت شهریاری که از برادرتاجدار خودروگردان وبزندیه متوسل شده بودند کارزا زاردیده، یأس برآنها غالب آمد . مرتضی قلی خان بقزوین وگیلان وطالش وقبه وبادکوبه وخاك روس رفته، در آنحدود حیاترا را وداع نمود ورضا قلی خان بصفحات خراسان رفته درآنسامان درگذشت .»

سپس درحوادث سال ۱۲۰۲ (۲) چنین آورده است: «هم درین سال مرتضی قلی خان که بصفحات قبه و طالش رفته بود ، بامصطفی قلی خان طالش وفتحعلی خان حاکم قبه وشیخعلی خان بیکلربیکی باکویه سازش نموده، غفلة بگیلان تاخت وچپاول درانداخت. نواب سلیمانخان قاجار کس فرستاده ، واقعه را بعرض نواب جهانبانی که در فیروزکوه

---

(۱) ص ۴۰-۴۱ (۲) ص ۴۵

بودند رسانید . نواب حشمت نصاب معظم مهدیخان تنکابنی و بعضی از اهالی خلخال و خمسه وطارم را بمعاونت وامداد سلیمانخان مامورفرمودند، ولی قبل ازوصول آنها بگیلان مرتضی قلیخان مراجعت نمود » .

پس ازآن در وقایع سال ۱۲۰۲ (۱) میگوید : «هم درین سال در اوایل ذیحجه باز مرتضی قلی خان با هفت هزار نفر بگیلان رانده ، درگسکران فرودآمده ، نواب سلیمانخان قاجارحاکم گیلان تاب مقاومت نیاورده ، بقزوین آمدومرتضی قلیخان برگیلان استیلا یافت . حضرت شهریار کامگارچون ازواقعه خبردار گردیدند سلیمانخانرا احضار فرموده ، تفصیل ماجری را استفسار فرمودند . پس ازتحقیق باحضارقشون حکم همایون شرف صدوریافت وکوچ و بنهٔ مرتضی قلیخانرا ازبارفروش بطهران بردند ومحمدحسین خان قاجارقوانلوی ناظربا دوهزارسوارمامور گیلان ومقررشد که بعضی دستجات (!) دیگر بدو پیوندد. محمد حسین خان ملاحظهٔ آخر کار رانکرده ، منتظر سایردستجات (!) قشون نشده ، سبقت بجنك نمود وشکست یافت . پس ازآن نواب سلیمانخان قاجار وامیرمحمد حسین خان فیروزکوهی ومیرزا محمدخان لاریجانی باده هزار نفردر رسیدند ودرچهار فرسخی گیلان قدم درمیدان محاربت گذاشتند . مصطفی خانطالش ابتدا پای جلادت پیش گذاشت ، ولی منهزماً پس نشست . روز سیم نواب سلیمانخان با افواج باطراف شهر رفته ومرتضی قلی خان نیز با نه هزار نفربمقابله او شتافته ، ابتدا برادر مصطفی خان طالش با صفوف میرمحمدحسین خان فیروزکوهی مصاف داده، امیر بزخم گلوله ازپادرآمد وفیروزکوهی ها که بی سردارماندندکاری ازپیش نتوانستند برد واین فقره اسباب سستی سایرین نیز گردید . میرزا محمد خان لاریجانی ونجفقلی خان نوری بعد از مجادله و مقاتله بطورجنك وگریز بازگشتند ومصطفی خان ولشکرشیروان (!) بسیاری ازین سپاه را بکشتند ونواب سلیمانخان عاجلا مراجعت کرده نواب علیقلی خان قاجار نیز از جلوجعفرخان زند عقب نشسته، باصفهان وازآنجا بکاشان آمد. حضرت شهریاربا اقتدارچون مطلع گشتند نواب جعفرقلی خانرا با قشون استراباد وبسطام بگیلان فرستادند و دیدهٔ برادرخود مصطفی قلی خانرا میل کشیدند و نواب جهانبانی (فتحعلی شاه) را بحراست فرضه ومعابردارالمرز بمازندران مامورفرمودندوخود بنفس نفیس با سیصد سوار نامدار بطرف اصفهان حرکت کردند ... اما نواب جعفرقلی خان چون بمنزل رستم آباد گیلان رسیدند مرتضی قلیخان ببندرانزلی فرار کرده،درآنجا قرارگرفت وازجانبین پیغامها داده شد و در ساحل دریای خزر دو برادر ملاقات وگفتگوها کردند آخرالامر مرتضی قلیخان درسفاین نشسته ، راه ساروپشته وسالیان پیش گرفت وجعفرقلی خان وارد رشت

(۱) ص ٤٥-٤٦

شدند ومراتب را تحریراً بعـرض حضرت شهریار رسانیدنـد.حضرت‌قوی شوکت معظم درجواب ایشانرا بمراجعت امرفرمودند و نواب سلیمانخان درگیلان مستقل گردید ».

پس از آن‌درحوادث‌سال۱۲۰۵(۱)می نویسد : «هم‌درین‌سال‌مرتضی‌قلی‌خان‌از عمای برادرخود،مصطفی‌قلی‌خان باخبر گشت،چه‌مدت‌یکسال که‌مصطفی‌قلیخان‌محبوس‌بوداین‌واقعه نیزمستور بود.این اوقات که ازحبس‌خلاص شد ، این خبرمشتهر گردید و مرتضی قلیخـان که در باکویه وطالش وشیروان (!) با استعداد تمام میزیست نیز بشنید و باردیگر بهیجان آمده و بطرف گیلان راندومیرزا بابای‌رشتی نایب‌گیلان هراسان شده، ماجری‌را بعرض عاکفان حضورشهریارمنصور رسانید . حاجی رضاخان دولوی قاجارخال مرتضی قلیخان وعباس خان ومحمد خان دولوهم که ازمنسوبان او بودند با عبدالله خان اصانلوی خمسه‌و میرزا محمد خان لاریجانی وچهارهزارنفرازسپاه ظفرهمراه مامورگیلان شدند وهرچـه مرتضی قلی خانرا نصیحت کردند سودمند نیافتاد . ناچاربنای جنگ‌وخونریزی شد.شبی شاه پلنك نام طالش برلشکریان حاجی رضا خان شبیخون زده ، درین مقدمه سردار بـا سایرخوانین گرفتار شدند وتفرقه درمیان سپاه افتاد.ومرتضی‌قلی‌خان غلبه‌کرد ، ولی‌بعد ازچندی همهٔ گرفتاران را رها وروانهٔ دربار معلی نمود ، سوای‌خال خود را که با سوء احوال نگاه داشته ، باکلاب وذئاب ردیف و حریف می‌نمود . میرزا بابای نایب‌گیلان مراتب را معروض آستان مبارك داشته، حضرت شهریاری مصطفی‌خان دولوی قاجار را مقدمة الجیش‌قرارداده ، از پیش روانه‌کردند و موکب همایون مستعد انتهاض گردید . مرتضی‌قلی‌خان ومصطفی‌خان طالش‌ازعزیمت‌شهریار کامگارخبردار گردیده، دانستند که درجلوسیل‌هایل مقام نتوان نمود . ناچاربباکویه رفتند ودرآنجانیزچون کاری‌نتوانستند کرد مرتضی‌قلی‌خان خایب ومأیوس پناه بخاك روس برد وحاجی‌رضاخان‌وعباس‌خان‌را با مادرخود بطهران فرستاد.»

ازین مطالبی که سه تن ازمعروف ترین تاریخ نویسان قاجاریه با اندك اختلافی چنانکه گذشت بیان کرده‌اند پیداست که آقامحمدخان باچهارتن‌از برادران‌خود رضاقلی‌خان وجعفرقلی‌خان ومرتضی‌قلی‌خان ومصطفی‌قلی‌خان یازده سال‌درنواحی‌مختلف‌شمال‌ایران در زدوخورد بوده‌است . ازین چهار برادررضاقلی‌خان ازو گریخت ودرخراسان مرد . جعفر قلی‌خان را پس‌ازآنکه زنهارداده بود درطهران بخیانت کشت . مصطفی‌قلی‌خان راکور کردومدتی‌درزندان نگاه‌داشت.هدایت درروضة‌الصفای‌ناصری‌نوشته‌است که‌وی‌با برادرش مرتضی‌قلی‌خان که ازباد کوبه وشروان آمده بود بگیلان تاخت اما چنانکه گذشت‌این روایت درست‌نمی‌نماید زیراکه وی گرفتارشده وکور شده بود و چندی در زندان بوده

(۱) ص۵۰

است و مرتضی قلی خان برادر تنی او برای انتقام ازین کار بگیلان تاخته است، مگر چنانکه گذشت تصور کنیم که وی در فرار مرتضی قلی خان ازایران با او همراه بوده و در تاخت و تازاولی که بگیلان آمده است وی هم ازباکو و شروان با وی آمده باشد و درین جنك دستگیر شده و اورا کور کرده و بزندان انداخته باشند. اما این نکته هم با قراینی که هست درست نمی نماید .

امامرتضی قلی خان که بیش ازسه برادر دیگر درمخالفت با وی پا فشاری کرده است چون ازعهدهٔ وی برنیامده ازراه دریای خزر بقفقاز گریخته و خانوادهٔ خود را در ایران گذاشته و آقا محمد خان آنها را بطهران برده است . تاریخ نویسان ایرانی نوشته اند که وی محرك مردم گرجستان درجنك با ایران بوده است وحتی چنان وا نمود می کنند که خود درین جنك با برادر شرکت کرده است اما از اسناد گرجی و روسی چنین چیزی برنمی آید . نیز تاریخ نویسان ایرانی نوشته اند که وی در ۱۱۹۸ ازایران رفته و تا ۱۲۱۲ چهارده سال درایران نبوده وچون در ۱۲۱۲ درگذشته پیکر اورا بعتبات برده و در آنجا بخاك سپرده اند . وی قطعاً از برادرخود آقامحمدخان کهتر بوده وچون آقا محمدخان در ۱۲۱۲ در ۶۳ سالگی کشته شده پیداست که اگر در ۱۲۱۲ در روسیه مرده باشد کمتر از ۶۳ سال داشته است .

ازمنابع روسی مسلم می شود که مرتضی قلی خان تا سال ۱۲۱۱ درروسیه زنده بوده است زیرا که درین سال که مطابق سال ۱۷۹۶ میلادیست ولادیمیر لوکیچ باراویکووسکی (۱) که ازنقاشان معروف آن زمان روسیه بوده ودر ۱۷۵۷ بجهان آمده ودر ۱۸۲۵ درگذشته است تصویری از وی ساخته است که درگالری ترتیاکوسکی (۲) در مسکو هست و پیداست که تا این زمان درمسکو می زیسته است .

یکاترین دوم که وی را دردربارخود پناه داده بود درنامه ای که بگریم (۳) یکی ازدرباریان خود نوشته وصفی ازمرتضی قلی خان دارد بدین گونه : «نزدیك یك ماهست که مرتضی قلی خان شاهزادهٔ ایرانی که آقا محمد خان برادرش وی را از همهٔ دارایی بی بهره کرده و برای نجات خود بروسیه پناه آورده است مهمان ماست. وی مردی نیك دل ومؤدبست . خواهش کرد اجازه یابد ارمیتاژ (٤) را بازدید کند . سه چهار ساعت پی در

---

(۱) Vladimir Loukitch Borovikovski

(۲) Tretiakovski Galleri (۳) Grimm

(٤) Ermitage کاخ معروف تزارهای روسیه در پترزبورگ که اینك بزرگترین و معروف ترین موزه های اتحاد جماهیر شوروی درلنین گرادست .

مرتضی قلی‌خان برادر آقا محمد خان

پردهٔ نقاشی کار ولادیمیرلوکیچ باراویکووسکی درگالری ترتیاکوسکی درمسکو

پی در آنجا بود وهمه چیز هایی را که در آنجاهست دید و بهمهٔ آنها مانند خبرهٔ واقعی نگاه میکرد . هرچیزی که زیباتر وعالی تر باشد ، ازهر گونه که باشد ، وی را مبهوت میکند وهیچ چیز از نظر دقت او فرار نمی کند . خواست ببیند که گراور راچگونه می سازند و چگونه بارنگ نقاشی می کنند. این خواهش او را برآوردند وچند ساعت پی در پی هم وقت خود را نزد گراور ساز و نقاش گذارند . بتماشای کارهای رافائل (۱) هم رفت ودربارهٔ توریت سخن می راند ودرمطالب آن و وقایعی که در کتابهای عهد عتیق آمده است آگاهی داشت وسخن می راند . . . همهٔ سخنان او همیشه درست و بسیار خردمندانه است ... » .

ازین ستایشی که یکاترین دوم ملکه دشوارپسند روسیه دربارهٔ او کرده است پیداست که وی مردی باذوق وسنجیده ودانا بوده است . از کارهایی که دربرابر برادرش کرده نیز پیداست که با آقا محمد خان اختلاف فاحش داشته است .

تصویری که بار اویکوسکی ازو ساخته و از پرده های معروف و جالب اوست وی را باسیمای بسیار آرام باچشم تنگ کشیده وریش تنك بلند سیاه و بینی کوچك راست و قد متوسط و دست و پای کوچك نشان می دهد و کاملا پیداست که خون تر کمان در و بوده است . وی درین تصویر ایستاده است ودرپشت اودورنمای کاخی که در دامنهٔ کوهی ساخته شده نمایانست . در پشت سروی سه تن خدمتگزاران ایرانی وی ایستاده اند ویکی ازآنها دهانه اسبی را دردست دارد .

مرتضی قلی خان جامهٔ فاخر رنگارنگی پوشیده که همهٔ رنگها درآن دیده میشود. قبای ارغوانی دربر دارد که روی آن جبهٔ ابریشمین پوشیده وآستر ویقه وسر دستهای آن از خزست . کلاه بلندی از پوست سیاه برسر گذاشته وگرداگرد آنرا شال پشمی رنگارنك از ترمه پیچیده است . چکمه او سرخ وسبز از دوپارچه چرمست .

شال پهنی بکمر بسته که خنجری جواهرنشان درآن فرو برده وتازیانه ای برآن آویخته است وبر سر شال او منگله ای مرصع هست که در میان کمرش آویزانست. شست دست راست را در شال خود فرو برده وتسبیحی از مروارید برآن دست دارد . دورهٔ جبهٔ او زردوزی دارد .

درین تصویر سیمایی اندیشمند وپخته دارد وچشمان کوچك او دارای نگاهی نافذ وشکافنده است . روی همرفته اراده نیرومند و آرامش خاطر و وقار از سیمای او پیداست .

پیداست جامه ای که در براو هست وجزییاتی که درین تصویر آمده است سندجالبی

---

(۱) Raphaël نقاش بسیار معروف ایتالیایی متولد در۱۴۸۳ ومتوفی در۱۵۲۰ که شاهکارهای معروفی ازو در موزهٔ ارمتیاژ هست .

از لباس وآرایش مردانه و زیورهای آن زمانست وشاید یگانه سند معتبر دربارهٔ توانگران وسرکردگان آن زمان باشد .

اینکه تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی درجنگهای گرجستان در برابر ایران شرکت کرده است درست نمی نماید . زیرا که قطعاً وی پیش از مرگ یکاترین دوم که در ۱۷۹۶ میلادی مطابق با ۱۲۱۱ قمری درگذشته در پترزبورگ بوده ودر همان سال باراویکوسکی در مسکو صورت اورا ساخته است. جنگ اول آقامحمد خان در گرجستان در ۱۲۰۹ وجنگ دوم او در ۱۲۱۱ پس از مرگ یکاترین روی داده‌است . گمان نمی‌رود در ۱۲۰۹ که دوسال پس از آن در پترزبورگ ومسکو بوده است بجنگ گرجستان رفته باشد واگر دریکی ازین دوجنگ حاضر بوده می بایست درجنگ دوم در ۱۲۱۱ بوده باشد . این نکته هم ازین جهت بعید می نماید که اگر چون او کسی ، که مردی معروف وبرادر آقامحمد خان بوده ، درین جنگ شرکت کرده باشد می بایست نام او را درجریان حوادث بسیار برده باشند وناچار فتحی یا شکستی برای او نوشته باشند وحال آنکه مطلقاً در حوادث این جنگ واقعه‌ای را باو نسبت نداده‌اند ونه تنها در منابع ایرانی بجز همان اشاره مختصر که پیش ازین گذشت نامی ازو نیست بلکه دراسناد روسی وگرجی که درباره این دوره بسیار فراوانست نیز ذکری ازو نکرده‌اند .

دربارهٔ مرگ وی پس ازین جنگ دوم یعنی در سال بعد و در ۱۲۱۲ نیز ذکری درمنابع گرجی وروسی نیست وچون پس از مرگ یکاترین درحوادث سلطنت جانشین او پاول وپس از آن هم دیگر نامی ازو نیست دور نیست درهمان سال ۱۲۱۲ که تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند مرده باشد وپیکرش را بعتبات برده باشند .

مقدمات جنگ دوم با روسیه

صلحی که در نتیجهٔ امضای عهدنامهٔ گلستان در ۱۲۲۸ برقرار شد چندان نپایید و بیش از سیزده سال برقرار نبود . این عهدنامه بمیانجی‌گری دولت انگلستان بامضاء رسیده بوده واینکه درآن مرزمیان دو کشور را بدقت وبصراحت معین نکرده وحالی‌را که لشکریان دوطرف در موقع امضای عهد نامه‌داشته‌اند میزان قرار داده وهر ناحیه‌ای را که در تصرف یکی‌از آن دولشکر بوده جزوخاک آن کشوردانسته‌اند پیداست که عمدی بوده است ، زیرا اگر بقطع ویقین خط مرزی‌را معین‌می کردند اختلاف ازمیان برمی‌خاست وشاید اگر همیشه مرتفع نمی‌شد تامدت مدیدی ازمیان می رفت .

درمباحث آینده سیاست ایران‌رادرباره افغانستان درین‌دوره بتفصیل خواهم آورد . مجملا باید این نکته را درنظر داشت که دولت انگلستان بتدابیرو بیشتر بحیله‌وخدعه‌دست

روی قارهٔ بزرك هندوستان انداخته بود . ایران نه تنها نفوذ معنوی بسیار ریشه داری درآن کشورداشت بطوریکه زبان‌فارسی زبان‌رسمی دربارهای هندوستان بود وفرهنك ایران درسراسرهند حتی درمیان‌بوداییان و برهماییان ومذاهب گوناگون دیگرهندرواج داشت ودرمیان‌مسلمانان هندوستان سر چشمهٔ الهام بود ، بلکه نفوذ ایران در افغانستان که راه طبیعی و آسان‌ترین راه لشکرکشی بهندوستان بود نیزانگلیسها را ازتجاوز ایران بخاك هند بیمناك می کرد .

ازدورترین زمانهای تاریخ آسان‌ترین و طبیعی ترین راه حملهٔ بهندوستان جنوب افغانستان وشمال پاکستان امروز بوده است . اسکندرمقدونی در۳۲۷ پیش از میلاد از راه‌آسیای مرکزی وهمین راه افغانستان امروزبهندوستان تاخت . در۶۵۹ میلادی و۳۹ هجری‌لشکریان‌تازی‌ازهمان‌راه بهندوستان‌تاختندوسرزمین‌ملتان(مولتان)وسندراگشادند. درسال ۳۶۹ قمری باردیگرناصر الدین سبکتگین مؤسس سلسلهٔ غزنوی ایران بآن سرزمین حمله برد وهمان راه را درپیش گرفت . پس از آن پسرش محمود همین راه را پیش گرفت وازسال۳۹۰ تا۴۱۸هفده لشکرکشی بهندوستان کرد وتقریباً هرسال‌زمستان بآنجا می‌تاخت وحتی جانشینان وی پس‌ازآنکه مشرق ایران را ازدست دادند درشمال هندوستان حکمرانی کردند .

در ۵۸۲ معزالدین محمد بن سام پادشاه غوری از همان راه لاهور را گرفت و جانشینان وی نیز در هند پادشاهی کردند . در۸۶۹ جلال الدین فیروزشاه خلجی باز از افغانستان بهندوستان تاخت. در۹۴۷ شیرشاه سوری پادشاه افغانی باردیگرازهمان راه بهند حمله برد .

درسال ۸۰۰ باردیگرتیمورگورکان ازهمان راه بهندوستان تاخت .

در ۱۵ شعبان ۹۳۲ظهیر الدین بابر شاهزادهٔ تیموری بازاز همان راه‌آغازحملهٔ بهندوستان راگذاشت وبسرعتی شگرف‌آن‌دیار پهناور را بگشاد . در۱۱۵۲ نادرشاه‌از همان راه افغانستان بهندوستان تاخت. در۱۱۶۱ احمد خان درانی ابدالی که تازه پادشاه افغانستان شده بود بهندوستان حمله برد وتا۱۱۸۰ هفت‌باربآن کشورلشکر کشید وتاخت وتازکرد .

بدین‌گونه‌از زمان‌اسکندرتا پایان قرن دوازدهم‌هجری سی‌وسه بارکشورگشایان مختلف ازراه‌آسیای مرکزی وافغانستان بهندوستان تاخته‌اند ودیگر برای کسی تردیدی نمانده بودکه بهترین راه حمله بهندوستان راه شمال هندست ، چنانکه ناپلئون هم می‌خواست همین‌راه‌را درپیش بگیرد وتسارهای‌روسیه نیز کوشش بسیاردرتصرف‌آسیای مرکزی کردند تا هرچه بیشترمیتوانند بمرزهای هندوستان نزدیك شوند . درین لشکر

کشیها نواحی هرات وسیستان که مانع طبیعی در پیش ندارند اهمیت بسیارداشته‌اند بهمین جهتست که سه بارایرانیان هرات راگرفتند و هرسه بـار کارگزاران دولت انگلستان وسایلی فراهم کردند که هرات ازدست ایران برود و در دست دولت دیگری باشد که نیروی تاختن بهندوستانرا کمترداشته باشدودرضمن قسمتی ازسیستانرا که‌ازآغاز تاریخ جزوخاك‌ایران بود ازایران بریدندو بافغانستان پیوستندوسپس قسمتی ازبلوچستان را ازایران جداکردند وپس ازتقسیم هند جزو پاکستان شد .

برای اینکه ایرانیان‌خود از راه افغانستان بهند نتازند یا افغانها را درین کارنیرو ندهند همیشه صرفه و صلاح انگلستان درین بوده است که ایران در جای دیگر گرفتـار شود تا نه تنها مجال تاختن بسوی مشرق نکند بلکه ازنیروهای‌آن‌کاسته شود و وسایل این‌کار را نداشته باشد . بهترین راه‌گرفتارکردن ایران از سه سوی دیگربود : نخست ازسوی نواحی عرب نشین خلیج فارس که چندان اهمیت نداشت و نیروی ایرانرا چندان بخودگرفتارنمیکرد .

دوم ازسوی دولت عثمانی که البته ازتازیان خلیج فارس نیرومندتربود وازروزی که ترکان عثمانی درمغرب‌آسیا نیروگرفته بودند هرگاه توانسته بودند بسرزمین‌ایران چه ازمغرب این کشوروچه ازشمال غربی وحتی ازراه‌گرجستان وارمنستان تاخته بودند. اما ترکان عثمانی اززمان صفویه ببعد ضربت‌های سخت‌درجنگهای با ایران چشیده‌بودند که هنوز بیادداشتند . وانگهی درپایان قرن دوازدهم ودرسراسرقرن سیزدهم روزبروز بیشتررو بناتوانی میرفتند وگرفتاریهای‌گوناگونشان درجنوب اروپا دیگرمجال بایشـان نمیدادکه با ایرانیان نیزدرمیدان جنك روبروشوند . بهمین جهت دردورهٔ قاجارها چند بار که حمله‌ای بخاك ایران کردند حمله‌های سبکی بودکه چندان وخیم نشد و گرفتاری سختی برای دوطرف فراهم نکرد .

سومین راه‌که بمراتب ازدوراه‌دیگرمؤثرتربودگرفتارشدن‌ایران درجنك باروسیه بود . سلاوهای روسیه باسرعت عجیبی درتاریخ جهان پیش‌رفته اندکه تاکنون نصیب هیچ ملتی نشده است. مثلا درقرن نهم میلادی‌شمارهٔ فنلاندیها نزدیك ده‌برابرسلاوهای‌روسیه بوده واینك نزدیك سه میلیون ونیم‌فنلاندی دربرابر۱۳۳میلیون سلاودرجهان مانده‌است. هیچ نژادی باین سرعت وتا این اندازه نژادهای همسایهٔ خود را در خود تحلیل نبـرده است .از زمانی‌که سلاوهای روسی وارد تاریخ شده‌اندتاکنون مرتباً برعدهٔ خودافزوده وسر زمین خود را وسعت داده‌اند و از سوی شمال و جنوب ملل همسایهٔ خود را رانده‌و جای آنها راگرفته‌اند ، چنانکه ازشمال فنلاندیها وملل‌نزدیك وهم خون‌آنها وازجنوب خزرها راکه پیش ازآن ملت پرجمعیتی را تشکیل میداده‌اند ازسرزمین خود رانده‌اند .

درین کشورستانی‌های پیاپی هرچه توانسته‌اند ازسوی شمال وازسوی جنوب بدریا نزدیك شده‌اندو بهمین جهت یکی ازآرزوهای دیرین تسارهای روسیه دست پیدا کردن بدریا های گرم یعنی دریاهای جنوب ومجاور خط استوا بوده‌است تا بردریای آزادیعنی اوقیانوس هند وازآنجا باوقیانوس کبیر واوقیانوس اطلس دست یابند . برای همین مقصود منظما دردوسوی مغرب ومشرق دریای خزر بتوسعهٔ قلمرو خود کوشیده‌اند . ازسوی مشرق مانع بزرگی درپیش نداشتند وازرودهای جیحون و سیحون بسرعت گذشتند و درتمام آسیای مرکزی ازیك سو تا مرزهای ترکستان چین یا سین کیانگ وازسوی دیگر تاترکمنستان پیش رفتند ودرکرانهٔ رود جیحون که ازخاك افغانستان وارد می‌شود ورود مرغاب ورود اترك متوقف شدند .

ازسوی مغرب مانع بزرگی درپیش داشتند وآن کوه‌های بلند وسخت قفقازبود که مردم باستان آنرا کرانهٔ جهان وکوه قاف می‌دانستند . امااین کوه‌های دشوارگذر را نیزباکمال سرعت و سهولت درپشت سرگذاشتند و بد رفتاری دربار ایران با ترسایان گرجستان نیز بهانه‌ای بدستشان دادکه سرانجام بلب رودارس برسند . تنها اندك زمانی از ۱۸۰۵ تا ۱۸۱٤ (۱۲۲۰ - ۱۲۲۹ ق .) گاه گاهی گرفتار جنك باناپلئون می شدند یالشکرکشی‌های دیوانه واروی رادفع می کردند. اما باز در همین نه‌سال هربار که در جنگهای با ناپلئون وقفه‌ای یا دورهٔ صلحی پیش می آمد نیروهای تازه نفس بمرزهای ایران می‌آوردند وباایرانیان روبرو می‌شدند .

نقشه‌ای بسیارخام و هذیان آمیز که ناپلئون برای لشکرکشی بهندوستان ازراه ایران و باهمکاری ایران کشیده بود محال بود بجایی برسد وگرفتاری های گاه بگاه لشکریان روسیه دراروپای غربی فتحعلی شاه را بکلی غره کرده بود و بهمین جهت در ۱۲۲۸ که بکلی ازناپلئون مایوس شده وانگلستان‌هم بروسیه‌نزدیك شده بود و دیگر چاره‌ای دربرابر خود نمی‌دید بعهدنامهٔ گلستان راضی‌شد اما بازهمواره در اندیشهٔ آن بودکه باروسیه روبرو شود ونواحی از دست رفتهٔ در عهدنامهٔ گلستان را پس بگیرد . انگلیسها هم پیوسته اورا باین کار تشویق می کردندوچنانکه بعد خواهیم دیدحتی وعدهٔ یاری باومی دادند تاآخرین رمق ایران راهم بگیرند وهرگونه حملهٔ احتمالی بافغانستان وهندوستان ازمیان برود ، چنانکه شد .

درین سیزده سال که درمیان جنك اول باروسیه وجنك دوم فاصله شدفتحعلی شاه پیوسته تهیه‌می‌دید که جنك راازسر بگیرد وسست بودن مقررات عهدنامهٔ گلستان را هم وسیله‌ای برای این کارمی‌دانست . مخصوصاآنکه در مواد سوم وچهارم تصریح شده بود نواحی شکی و شروان وقبه و دربند و بادکوبه وداغستان وگرجستان و ابخازجزو خاك

روسیه خواهد بود اما بااین همه قید کرده بودند که بعدها سرحد کوهها ورود خانها و دریاچها و کشت زارها رابوسیلهٔ مهندسان دو طرف معلوم کنند و سرحد طالش راهم در میان خودقرار بگذارند. پس ممکن بود فتحعلی شاه ادعای غبن بکند و کرد واین نتیجه‌ای بود که انگلیسها از عهدنامهٔ گلستان انتظارداشتند تا بار دیگر ایران راگرفتار جنك با حریف پرزوری مانند روسیهٔ تساری بکنند وازنیروی آن بکاهند تااین نیرویی که ازآن هراسان بودند هرگز درافغانستان وسرحد هندوستان مزاحمشان نباشد .

مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجار ها

سلاوهای روسیه اززمانی که وارد تاریخ شده وحکومت مستقلی درجهان تشکیل داده‌اند همواره باایران مربوط بوده‌اند واین روابط که همواره روابط تجارتی بوده گاهی بتاخت وتاز سلاوها برخاك ایران منتهی شده‌است. درپایان دورهٔ صفویه که دولت ایران بسیار ضعیف شده است این روابط بشکل دیگری جلوه کرده و درین زمینه عهدنامهایی چند درمیان ایران و روسیه بسته شده است که متن فارسی آنها مطلقا در دست نیست و آنچه باقی‌مانده متن روسی آنهاست بزبان روسی قدیم که برای ضبط درتاریخ ایران واهمیتی که درین زمینه دارد باید بفارسی ترجمه شود .

نخستین عهدنامه‌ای که دردستست درسن پترزبورك در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ تقویم روسیه یاتقویم ژولین یعنی ۳۰ ماه‌او ۱۷۳۲ بتقویم گرگورین مطابق با ۲۸ ذی‌القعدهٔ ۱۱۳۵ بسته شده است ، یعنی درهمان سالی که شاه‌سلطان حسین صفوی تاج وتخت خود را بمحمود افغان واگذار کرد. چون این عهدنامه درسن پترزبورك منعقد شده پیداست که ازجانب شاه‌طهماسب دوم‌سفیری بآنجا رفته‌واین‌عهدنامه راامضا کرده‌است . متن آن بدین قرارست :

قرارداد منعقد درسن پترزبورك در۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳ بنام ایزد توانا

«پوشیده نماند که چون چندین سالیست درکشورایران‌پریشانی وناامنی پیش‌آمده و عده‌ای از اتباع آن‌کشور در برابر اعلی‌حضرت شاه که پادشاه قانونی ایشانست بر خاسته‌اند و نه‌تنها سبب ویرانی بسیار درایران‌شده‌اند بلکه باتباع اعلی‌حضرت امپراتور روسیه که بنا بردوستی قدیم وقرارداد درمیان دو کشور مشغول بازرگانی بوده‌اند نیز زیان رسانیده‌اند وآنها راکشته‌اند ومبلغ مهمی‌ازدارایی ایشان رابغارت برده‌اند وچون اعلی حضرت شاه در آن زمان نتوانستند آن چنانکه باید ازعهدهٔ شورشیانی که نا امنی بسیارفراهم‌آورده‌اند برآیند ، بهمین سبب بود که اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه

دوستی واقعی که بااعلی‌حضرت شاه دارد برای‌جلوگیری ازتوسعهٔ کارهای‌شورشیان بیک‌شدن‌ایشان بمرزهای‌روسیه‌و برای جلوگیری‌از انهدام سلطنت‌ایران شخصاً اسلحهٔ رادر برابرشورشیان بکار برده‌و برخی‌ازشهرهای‌ایران وجاهای‌واقع درکنار دریای .اکه‌بی‌اندازه درزیرفشارسر کشان‌بود بااسلحهٔ‌خودآزادکرد و برای دفاع از اتباع راعلی حضرت شاه‌لشکریان‌خودرا درآن جامستقر کرد ولی‌درضمن‌سر کشان‌دیگری ی‌دیگرچنان نیروگرفتند که‌پای‌تخت دولت‌ایران راتصرف کردند واعلی‌حضرت‌شاه .مان‌رابا همهٔ خانواده‌اش اسیر کردند وتاج وتخت را ازیشان ربودند وتنها پسر او سب که بحکم‌وراثت قانونی‌پس ازپدرش‌بتخت شاهی نشست وشاه قانونی ایران شد ماند وازآنجایی که مایل‌بود دوستی قدیم‌درمیان دولتین‌را تجدید کند وبیش ازپیش کام بدهد از میان چاکران نزدیك و وفادار خودکه در اختیار داشت اسمعیل بیك دالدوله معزز وصدیق خودرا بعنوان سفیر کبیر و نمایندهٔ مختار نـزداعلی حضرت تور سراسر روسیه فرستاد . وی حامل نامه‌ای بود که نه تنها بتخت نشستن اعلی ، شاه طهماسب را اعلان می‌کرد بلکه درآن خواهش کرده بودند که اعلی حضرت ـ روسیه دراوضاع کنونی در برابر شورشیان ودشمنان یاری کنند واراده کنند که‌تاج ت رانیزحفظ کنند . ونیز مشعر برین بود که بسفیر و نمایندهٔسابق الذکر اختیارات .تمام داده است وآنرا بمهرخود آراسته که‌وی قرارداد وموافقت نامهٔ ابدی دربارهٔ ، باعلی حضرت شاه دربرابر شورشیان منعقد کند .

بنابرین اعلی حضرت امپراتور سراسرروسیه بنابر علاقهٔ دوستی که باعلی حضرت ودولت ایران دارد فرمان مؤکد عالی شاهانهٔ خود را صادر کرد که با سفیر کبیر و ندهٔ مختاراعلی حضرت شاه این قرار داد را ببندند و قرار داد و موافقت نامه بشرح مت :

۱ـ اعلی حضرت امپراتور سراسرروسیه دوستی صمیمانه ودایمی خودرا ونیزیاری ید عالی شاهانهٔ استوار خودرا دربرابر شورشیان باعلی حضرت‌شاه طهماسب وعده هد وبرای سرکوبی شورشیان وحفظ اعلی‌حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده کند هرچه زودتر باندازهٔ لازم سپاه سوار وپیاده بکشور ایران بفرستد تا در برابر نی که براعلی‌حضرت شاه شوریده اند هرگونه وارد عملیات لازم بشوند تا آنهارا مت دهند واعلی‌حضرت شاه‌بآسایش برمملکت ایران حکومت کند .

۲ـ دربرابر این اعلی حضرت شاه شهرهای‌دربندوباکورا باتمام‌زمین‌ها وجاهایی باین دوشهر بسته است ودر کناردریای خزرجای دارندونیز ایالت گیلان ومازندران نراباد رابرای تصرف و تصاحب ابدی باعلی حضرت‌امپراتور سراسر روسیه‌واگذار

می کند واین سرزمین‌ها ازین زمان تاجاودان متعلق باعلی‌حضرت امپراتورسراسرروسیه ودرتابعیت اوخواهد بود واعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه‌این نواحی رابدان سبب مایلست بعنوان پاداش بگیرد که سپاهی کـه اعلی حضرت امپراتور برای یاری بـاعلی حضرت شاه‌در برابر شورشیان‌می‌فرستد درآنجا نگاهداری‌شوندزیراکه برای‌نگاهداری این سپاه ازاعلی حضرت شاه کمك مالی نخواهدشد .

۳ـ چون انتقال عدهٔ لازم اسب برای سوارنظام وتوپخانه وفرستادن تجهیزات و لوازم وخواربارسپاه اعلی حضرت امپراتورکه دربرابر شورشیان نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می‌شود بچنین سرزمین دوری ازراه دریا ممکن نیست و از سوی دیگـر سفیر کبیرومختاراعلی‌حضرت‌شاه‌اعلام داشته است‌در ایالاتی که باعلی‌حضرت‌امپراتورواگذار کنندعدهٔ بسیاراسب می‌توان پیدا کرد بدین‌جهت‌فرماندهانی که‌برای‌یاری نزداعلی‌حضرت شاه فرستاده می شوند باید در ایالاتی که باعلی حضرت امپراتور واگذار می شود عده‌اسبی که لازم‌دارندبدست‌آورند واگرنتوانند اسب‌فراهم کنند درآن صورت عدهٔ‌لازم اسب ازجانب اعلی حضرت شاه داده خواهد شد و بهای‌آن‌بموجب تقویم ارزیابان خواهد بود ودرهرحال نباید بهای‌آنها ازدوازده روبل بیشترباشد واما دربارهٔ شتربرای حمـل لوازم اعلی‌حضرت شاه وعده داده است‌که‌بی‌کرایه ومجاناً هرچند شترکه لازم باشد در سرحدبدهد . برای‌خوراك‌این‌سپاه‌اعلی‌حضرت‌شاه‌وعده می‌دهد هنگامی که‌برای‌سرکوبی شورشیان‌می‌روندنان‌وگوشت‌ونمك‌رادرسراسرراه‌آماده کند، باندازه‌ای که‌احساس‌تنگی نکنند واعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه باید دربرابرآن نان و گوشت ونمك بهایی بپردازد وبموجب موافقتی که درین قرار داده شده است بدین ترتیب خواهد بود : برای هر یك من گندم بسنك شاه‌ده کوپك ، برای یك من گوشت‌گاو بسنك شاه پنج آلتین ویك‌کوپك ، برای هرگوسفند که‌کمتر از چهار من بسنك شاه وزن نداشته بـاشد یك روبل ، برای یك من نمك بسنك شاه دو کوپك . و اگر هنگامی که سپاه رهسپارخواهد شد بهای آنها بالاترازآنچه درین قرارداد قید شده‌است باشد درین صورت اعلی‌حضرت شاه باید اضافهٔ بها را ازقیمت مقررازخزانهٔ خود بپردازد . برای آنکه وقت تلف نشود بمحض بازگشتن ورسیدن سفیرکبیر ونمایندهٔ‌مختارسابق‌الذکراعلی حضرت شاه بکشور ایران برای ذخیره کردن‌آنچه لازم خواهد شد تدارك لازم بعمل خواهدآمد .

٤ـ ازین پس تا جاودان در میان اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و دولت روسیه واعلی حضرت شاه ودولت ایران دوستی برقرارخواهد بود واتباع‌هر دوطـرف همیشه اجازهٔ دایمی خواهند داشت بهردو کشورسفر کنند ودرآنجا بمیل خـودآزادانـه زندگی کنند وبازرگانان خود را بآنجا بفرستند وهرموقع بخواهندآزادانه برگردند و

درین کارهیچ گونه مانعی نباید پیش آیدوزحمت فراهم گردد و اگر کسی جرأت کند بکسی آزاری برساند ازسوی اعلی حضرتین کیفرسخت خواهد دید .

۵ـ اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه وعده می دهد تا جاودان همیشه دوست دوستان شاه ودولت ایران باشد ودشمن دشمنان شاه ودولت ایران ووعده می دهددر برابر آنها یاری کند و بدیهیست ازسوی کشور ایران این دشمنی ازهرجانب که باشد اعلیحضرت شاه همین وعده را متقابلا باعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه میدهد» .

☆☆☆

پیداست در همان سالی که شاه سلطان حسین تاج وتخت خودرا دراصفهان بمحمود افغان سپرده است پسرش شاه طهماسب دوم که درهمان گیرودار ازاصفهان گریخته بود و دربرابرافغانها ازدولت عثمانی هم یاری خواسته بود از پتر کبیر که دو سال پس ازین واقعه درگذشت نیزدربرابرمخالفان خود و افغانها که اصفهان پای تخت ایران راگرفته بودند یاری خواسته واسمعیل بیك اعتمادالدوله را بسفارت بپترزبورك فرستاده ووی این عهدنامه را ازجانب شاه طهماسب که درآن زمان بیاری فتحعلی خان قاجارادعای سلطنت وجانشینی پدر را داشت در۱۳ سپتامبر۱۷۲۳ مطابق با ۲۸ ذی القعدهٔ ۱۱۳۵ امضا کرده وشاه طهماسب نواحی دربندوباکو وگیلان و مازندران و استراباد را بامپراتور روسیه واگذار کرده است .

عهدنامهٔ دوم شش سال پس ازعهد نامهٔ اول درشهررشت درتاریخ ۱۳ فوریه ۱۷۲۹ ازتقویم ژولین یا اول فوریه آن سال ازتقویم گریگورین مطابق با دوم رجب۱۱۴۱ در میان اشرف افغان که از۱۱۳۷ پس ازدیوانه شدن محمودتا ۱۱۴۲ برایران مسلط بوده است وپتردوم امپراتور روسیه که از۱۷۲۷ تا۱۷۳۰ (۱۱۴۰ـ۱۱۴۳ق.) پادشاهی کرده است بسته شده ومتن آن بدین گونه است :

عهدنامهٔ منعقد با اشرف دررشت در ۱۳ فوریه ۱۷۲۹
بنام خداوند قادر متعال

«بنام ایزد قادرمتعال وبخشندهٔ مهربان موافقت نامهٔ زیراعلام میشود : چون اعلی حضرت امپراتورپتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره وغیره که در دریای خزر وایالات ساحلی دریا با طرف دیگریعنی پادشاه سعادتمند اصفهان در ایران و خداوندگار بسیاری از زمین ها و غیره و غیره همسایه است بارادهٔ خداوند متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که دارای جنبهٔ نظامیست وجلوگیری ازاستعمال اسلحه هردوکشوردربرابریك دیگر برقرار کرده است نمایندگان تعیین شدند . ازسوی اعلی ـ حضرت امپراتور پتردوم پادشاه توانای سراسرروسیه وغیره وغیره عالی جناب آقای

محترم سرلشکرواسیلی لواشوو (۱) دارندهٔ نشان سنت آلکساندر (۲) فرمانده کل سپاهیان روسیه درگیلان وفرمانفرمای ایالات ساحلی دریای خزردردارالمرزو از سوی پادشاه بسیارسعادتمند اصفهان ومالك اراضی وغیره وغیره وغیره سپهسالار بسیارمعتمد و بسیارمحترم محمدصیدال خان و بیکلربیکی ومحترم‌ترین عالی جنابان مستوفی عالی خاصه میرزا محمد اسمعیل و عمر سلطان وحاجی ابراهیم که درمیان دربارهای معظم ودولت‌های کشورهای معظم واتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی ودایمی را مفید دانسته‌اند این عهدنامهٔ دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می‌شود :

۱ــ تمام زمین‌ها وشهرها باتمام متعلقات آنها که درایران بطرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهایی که پیش ازین سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیراً سرحد معین کرده اند بترتیبی که در مادهٔ سوم اعلام شده تا جاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود .

۲ــ اعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه ازسوی دولت معظم خوداراده کرده‌است که ایالت استرابادومازندرانرا که ازایالات‌ساحلیست بمناسبت دوستی دیرین که‌امپراتور روسیه نسبت بایران دارد بایران واگذار کندامابدین شرط حتمی واستوار که این‌ایالات بهیچ وجه بدولت های دیگر واگذاشته نشود واگر این شرط را مورد بی اعتنایی قرار دهندایالات‌مزبور باهمهٔ متعلقات آن‌دوباره‌تاجاودان و بطورتجزیه‌ناپذیرمتعلق بامپراتوری روسیه‌خواهد شدواین قراردانقض خواهد شد .

۳ــ سرحد دوطرف درمیان ایالات و زمین‌ها و شهرها وهمهٔ متعلقات سابق آنها بدین‌گونه خواهد بود : ازبالای دربند ازسوی دریا بداخل زمین‌ها وازآنجا تارودکرو تا مصب رود ارس که‌باب عالی (دولت عثمانی) سرحد قرارداده است و ازرودکرتامصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق بامپراتوری روسیه که بلافاصله وازخطی که از بالا می‌گذرد با ایالات ساحلی دیگرازروی کوه‌ها پیوستگی دارد ونواحی ماسوله وشفت و کهدم وتمام دارالمرزبا سرحدات‌ایالتی سابق خود مستملکات هردوطرف معین و منقسم می‌شود وباید بی‌هیچ گونه بحث واعتراض باقی بماند وقابل نقض نیست‌وازمحل انتهای این نواحی پس ازعبورازشفت ازسرحدات آنها تاشاهراه واقع درمیان گیلان وقزوین‌درمیان کهدم وزیتون رودبار تامحل‌نقله بر که‌درآنجا کاروانسراهست‌وآن کاروانسرا درطرف متعلق بروسیه‌باقی می‌ماند وازنقله‌بر وکاروانسرا هم از روی رود خانهٔ سبدور میگذرد وازبالای کوه‌ها مستقیماً بی‌انحراف بهیچ سویی بمحل دلی مای دردامنهٔ کـوه ماکلاش

(۱) Vssili Lévachov

(۲) Saint - Alexandre

بآبادی سرداب وازسرداب هم بخط مستقیم ازبالای کوه‌ها بی انحراف بهیچ سویی در کوه بمحلی که مرزمحال سمام واشکور وتمیشان با یك دیگر پیوسته می‌شود . این‌محل باید نقطهٔ مرزی باشد وازمحل تقاطع خط مرزی ازمحل اشکور بگذرد وتا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرز های جدید سابق الذکر از نقله برو کاروانسرا تا سرداب وازسرداب‌هم تامحل تلاقی خط مرزی‌وازآنجا تا تنکابن هرجا که می گذرد اگر ازوسط هرمحال یا بلوك یا ده یا زمین وجنگلها بگذرد بایدآن محل در میانه تقسیم شود وهر مقدارزمین‌درهرطرفی‌ازآنها باقی بماندتاجاودان متعلق بآن طرف خواهد بود وازمحل تلاقی خط‌مرزی سابق‌الذکر که سرحد مستقیم جدید بطرف مرز تنکابن میرسد وازآنجا هم پس ازعبورازسرحدات ناحیهٔ تنکابن تاکنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و بهمین‌گونه ازبالای دربند بخط مستقیم تا مصب رود ارس بنابرسرحداتی که در آنجا تعیین شده دارای اعتبارخواهد بود واز مصب رود ارس هم تا ناحیهٔ کهدم تمام نواحی و محلهای سابق‌الذکرمطابق حدود ناحیهٔ کهدم است که‌سابقاً تعیین شده ودرناحیهٔ کهدم‌هم شاهراه مذکوراز گیلان بقزوین که‌درمیان کهدم وزیتون رود بارواقعست تا محل نقله برو کاروانسرا وازنقله بروازکاروانسرا تامحل سرداب‌وازسرداب تامحل خط مرزی‌سابق ـ الذکر و ازمحل خط مرزی سابق‌الذکر هم تا تنکابن‌مرزهای کوهستانیست که سرحد جدید ازآنجاخواهد گذشت‌وازآنجاهم‌درامتداد سرحدات تنکابن‌تاکناردریاخواهد بود . ازسمت چپ‌بطرف دریا همه نواحی سابق الذکر با همهٔ متعلقات آنها در تصرف اعلی حضرت امپراتورسراسرروسیه وتاجاودان‌درتملك‌امپراتوری روسیه خواهد بود. ازسمت راست‌درداخل‌اراضی‌ازجاهایی که‌پادشاه‌سعادتمند‌اصفهان‌درایران‌ومالك‌بسیاری ازاراضی درتصرف‌خود دارد درتملك دربار‌اصفهان‌خواهدبودوتاتصویب این قرارداد صلح واتحاد مقدس ازپادشاه سعادتمند اصفهان‌ومالك‌بسیاری‌ازاراضی هیچ کس بهیچ گونه حق ورود بدان‌نواحی وارتباط‌کتبی باآنجا را نخواهدداشت.

٤ـ بنا برمعمول سابق سفیران و وزیران مختاروکسانی‌که از طرفین فرستاده می‌شوند وازهردوطرف پیش ازوقت عبورآنها را بفرماندهان محلی که معین شده باشند اطلاع می‌دهند دوستانه وبا احترام شایان ورفاه وآسایش حرکت داده خواهند شد و پذیرایی و نگهداری ازیشان خواهند کرد وپس از انجام‌کارهایی که بایشان سپرده شده است مراجعت داده خواهند شد .

٥ـ نامه‌های دوستانهٔ طرفین معظمتین با القاب وعناوین کنونی‌معتبرخواهد بود و اگرمالکین معظمین ازهردوطرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را بکاربیرند این کار باید اساس‌استواری داشته باشد وهیچ‌یك ازدوطرف حق نداردعنوان

نواحی واراضی ومتعلقات آن اراضی را که تقسیم می‌شوند درالقاب خـود بگنجاند ونیز سکه تازه‌ای بزنند .

٦ـ دربارهٔ نزاعها ودشمنی‌هایی که درمرزها بین مردم طبقات مختلف روی میدهد فرماندهانی که تعیین شده‌اند باید برای حفظ صلح ودوستی مقدس که برقرارشده است بـا حسن نیت ودقت وتوجه آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند ورعایا درآرامش وآسایش باشند ودرین کار باید طرفین با احتیاط کامل مراقبت ودقت کنند .

۷ـ اگرازطرفی بطرف دیگرمردمی ازطبقات مختلف بگریزنـد هر دو طـرف فراریان‌را با همهٔ خانواده‌ودارایی آنها باید بطرف دیگر برگردانند وهیچکس حق ندارد جسارت کند وآنها را در زیرحمایت وپشتیبانی خود بگیرد .

۸ ـ برای نفع بازرگانی آزاد وبی‌مانع هردوطرف درمیان طرفین و زمین‌هـای متعلق بآنها ورعایا وسکنهٔ اراضی آنها درخشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا بر رسوم وحقوق سابق بی‌آنکه اضافه‌ای دریافت کنند معمول خواهد بود وباید حق داشته باشند بی‌مانع هرگونه کالای خود را داد وستد کنند . اتباع روسیه درهمهٔ کشوراراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را ازبازرگانی دریافت کنند و برای سکنای خودو نگاهداری کالاهای خود خانه وکاروانسراوانبارودکان بسازند وحق دارند برای تجارت وحمل کالا وکاروانها از راه ایـران بهندوستان وکشور هـا و زمین های دیگردرعبور آزاد وبی‌خطرباشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلا حق دارند درکشور روسیه هر جا که بازرگانان مایل باشند سکونت‌اختیارکنند و در بازرگانی وسفرآزاد باشند .

۹ـدرصورتیکه‌یکی ازبازرگانان کشوری‌درکشوردیگر بمیردخانه‌هاوکاروانسراها وانبارها ودکان‌ها وکالاها ودارایی آنها باید بی‌عیب درجایی پنهان بماند وخوب حفظ و نگاهداری کنند وبی‌عیب ونقص بوارث قانونی آنها یاکسانی که ازجانب دربارهای‌معظم یااداراتکتباً برای تحویل آنها معین میشوندآنهاراتحویل بدهند .

۱۰ـ این عهد نامهٔ خدا پسندانهٔ اتحاد مقدس دوستی باتمام اعتبار وفواید خود تـا جاودان بی‌نقص وخللی حفظ ونگهداری وتصویب میشود وبمهرها آراسته خواهـد شد و دونسخه مبادله می‌شود وبرای‌تأیید این‌عهدوپیمان صلح دونسخه مطابق یك‌دیگرازهردو طرف تهیه شده استوبامضای نمایندگان مختارسابق‌الذکرکه‌دارای‌اختیارات تام هستند رسیده وبا مهرایشان تصدیق شده ومبادله شده است .

درگیلان درشهررشت در۱۳فوریه درسال الهی ۱۷۲۹»

عهدنامهٔ سوم در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم ژولین و ۸ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم گریگورین مطابق بادهم رجب ۱۱٤٤ بسته شده است. درین زمان هنوز شاه طهماسب دوم در برخی از نواحی ایران و بیشتر در شمال کشور دعوی پادشاهی داشت و نادر شاه بنام طهماسب قلی خان پیشکار او بود. درین مدت سه سال که از عهدنامهٔ دوم می گذشت نواحی که در آن عهدنامه اشرف افغان بروسیه باز گذاشته بود هم چنان در تصرف روسها بود. طهماسبقلی خان که کم کم نیرو گرفته بود بروسها پیشنهاد کرد این نواحی را باز گذارند ودولت روسیه که وی را توانا و نیرومند دید ناچار تسلیم شد و این عهدنامه بهمان مناسبت درمیان نمایندگان انا ایوانوونا (۱) امپراتریس روسیه که از ۱۷۳۰ تا ۱۷٤۰ (۱۱٤۳ - ۱۱۵۳ ق.) سلطنت کرده و نمایندهٔ ایران امضا شده و ترجمه آن بدین گونه است :

عهدنامه منعقد در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲
بنام پدر و پسر و روح القدس

«همه بدانند و آگاه باشند که چند سالیست در کشور ایران اغتشاشهای بزرك روی داده و برخی از اتباع آن دولت بر دولت مشروع خود برخاسته اند و نه تنها در آن کشور ناامنی فراهم آورده و ویرانی ایجاد کرده اند بلکه با اتباع امپراتوری روسیه نیز زیان رسانده اند. ازین روی که عده‌ای بازرگانان روسی که بایران پناه برده بودند زیان بسیار برده اند و چندین صد هزار (روبل) از دارایی ایشان بغارت رفته و بسیاری از ایشان و پیشکارانشان را آزرده اند و نیز از فرمان پادشاه خود سر پیچیده اند و این کار دولت ایران را بخطری بزرك انداخته است بدین سبب امپراتور بزرك پتر کبیر که خدای وی را در رحمت خود جای دهد وامپراتور وشاهنشاه همهٔ روسیه بود چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیك ایران بود و چه برای آنکه مانع شود دولت ایران از پای درآید ناچار لشکریان خود را بولایات ایران فرستا و بایشان فرمان داد در برخی ازین ولایات و شهرها که در کنار دریای خزر هستند فرود آیند یعنی بدان جاها که مردم از سر کشان سختی بسیار دیده بودند و برای آن بود که این نواحی از حملهٔ مسلح سر کشان که برشاه برخاسته بودند و وی را مغلوب کرده در امان باشند و ایشان آن سر کشان را راندند و در نتیجهٔ این لشکر کشی سلطنت ایران اکنون در آسایش می تواند اصفهان را پای تخت خود کند و شاه بر تخت نیاکان خود بنشیند و پیشرفت‌های دیگر فراهم کند اینك امپراتریس بزرك آنا ایوانوونا که فرمانفرواییِ وی قرین آسایشست وامپراتریس و فرمانروای سراسر روسیه است و لشکریان فراوان در اختیار دارد فرمان داده و اراده فرموده است همه گونه یاری با اعلی حضرت شاه بکند و چون از نیك

---

(۱) Anna Ivanovna

اندیشی آن اعلی حضرت همایون اعلی حضرت امپراتریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و اینکه همواره خواستار نیك بختی اعلی حضرت شاهست و امیدوارست که وی بتواند ازهمهٔ ناگواریهایی که در راه پادشاهی موروث اوست درزینهار باشد بنمایندگان مختار خود که در گیلان هستند ومخصوصاً بکسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لواشوو(۱) دارای نشان سنت الکساندر ازدرجهٔ کاوالر(۲) و آقای بارون پترشافیروو(۳) مشاردولتی فعلی فرمان داده است وسایل برقرار ساختن واستحکام دوستی دیرین دولتین را فراهم کنند ووارد گفتگوشوند وبانمایندهٔ مختار اعلی حضرت شاه ایران عالی جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سر کاری خاصه که ازسوی اعلی حضرت شاه ایران اجازهٔ رسمی واختیار تام دارد قراری بگذارند وطرفین که ازجانب پادشاهان بزرك خود اختیاردارند پس از گفتگو عهدنامهٔ دوستی مؤبد را باین شرایط امضا کردند :

۱ـ همهٔ اختلافات وعملیات خصمانه که تاکنون ازین سوی بایران واردآمده و از آن سوی ایران واردآورده است از هردوطرف کاملا فراموش خواهد شد وامیدست که پادشاهان ودولتین علیتین روابط دوستی وهمسایگی دیرین را درمیان خود برقرار کنند وازین بعد بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشنددشمنی‌ها را هم اکنون وازین پس از میان بردارند .

۲ ـ طرفین بوسیلهٔ این عهدنامه که بفرمان امپراتریس بزرك روسیه دوستی صمیمانهٔ خود را بظهور میرسانند آنرا اعلام میکنند و ازامتیازاتی که امپراتوران روسیه که خدا ایشان را بیامرزاد بوسیلهٔ عهدنامه یاقوهٔ قهریه و باتحمل مخارج گزاف ازجانب لشکریان بدست آورده‌اند و برای رفـاه مردم ولایات ایران لشکریانشان میلیونها از کیسهٔ خود خرج کرده اند و از آغاز ورود بایران زیان و خسـارت بسیار برده‌اند چشم می‌پوشند وتعهد می کنند که یکماه پس از امضاء ومبادلهٔ این عهدنامه ولایات لاهیجان ورانکوه و متعلقات آنرا بتصرف عالیجاه نمایندهٔ مختار سابق الذکر واگذار کنند ودراختیار کامل شاه ایران بگذارند ومنتظر امضای آن ازطرفین نخواهندشد واما گیلان واستراباد وسایر نواحی کنار رود کور پنج ماه پس از آنکه این قرارداد بامضای شاه ایران رسید وآنرا تصدیق کرد واگذار خواهد شد زیرا که مردم این نواحی اکنون درپرتو حمایت لشکریان اعلی حضرت امپراتریس بزرك درکمال رفاه وآسایشند ومنافع ولایـات کهدم وشفت یك ماه پس از آن وعایدات ولایات دیگر که در کنار رود کور هستندسه ماه پس از امضای این قرارداد

---

(۱) Vassili Levachev

(۲) Kavaler مأخوذ از Cavalier فرانسه بمعنی صاحب درجهٔ دوم نشان

(۳) Baron Petr Chafirov

وتصدیق آن ازجانب اعلیحضرت شاه‌از تصرف مأموران امپراطوری روسیه خارج خواهد شدو بتصرف کسی که‌ازجانب اعلی‌حضرت شاه‌مامور دریافت آن‌خواهدشددرمدت پنج ماه‌داده خواهد شد اما ولایات‌ومحال‌دیگر ایران درآن‌سوی رود کور که در تصرف امپراتریس بزرك روسیه است واکنون رسماً وبموجب قرارداد دردست ماموران اوست امپراتریس روسیه نمی‌خواهداین نواحی راجزو کشورخود کند بلکه قول‌می‌دهد بمحض اینکه رفع‌خطر بشود یعنی اعلیحضرت شاه دشمنانی راکه اکنون دارد از کشور خود براند وآنها را مغلوب خود بکند وکشور راآرام کندآنهارا دراختیار شاهنشاه ایران بگذارد . تصرف این ولایات بدست لشکریان امپراتوری روسیه دلیلی دیگر بجزخیر خواهی نسبت بشاه ایران‌وپشتیبانی‌ازو نداشته‌است تامبادا روزی که‌لشکریان امپراتریس بزرك روسیه‌ناگهان ازین ولایات ونواحی بیرون روند مردم چادرنشین کوهستانی که‌درآنجاهستند بامخالفان شاه ایران یار شوند ودوباره نا امنی فراهم‌آورند چنانکه پیش ازین این نواحی آسیب بسیار دیده اندواکنون‌درپرتوحمایت‌لشکریان‌امپراتریس‌روسیه‌آسوده‌اند وبرجمعیتشان افزوده شده ونباید که‌آن سرکشان درآنجا راه یابند وبامخالفان دیگر اعلی‌حضرت‌شاه همدست شوند ودوباره انقلابی فراهم‌آورند والبته بمحض اینکه اعلی حضرت شاه ایران زمام امور را بدست‌گرفت امپراتریس بزرك روسیه لشکریان خود را ازین ولایات دیگر ایران‌که متعلق بایرانست احضارخواهدکردوفرمان خواهد داد که این‌ولایات‌را بی هیچ عذری بدولت ایران واگذار کنند . اما امپراتریس بزرك‌روسیه صلاح را درآن میداند نواحی راکه ناوگان روسیه ماموران‌امپراتریس بزرگ‌گشاده‌اند وبشاه ایران واگذار می‌کنند بهیچ وجه بدولت دیگری واگذار نکنندواعلی حضرت شاه ایران‌ازین گذشت امپراتریس روسیه سپاس‌گزار خواهد بود ودوستی وی را خواهدپذیرفت وقول میدهد که دربرابر ازهیچ‌گونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکند .

۳ – بهمین‌جهت وبرای سپاس‌گزاری‌اعلی‌حضرت شاه‌ایران‌ازجانب‌خودوجانشینان خود اعلان می‌کند که همیشه با امپراتریس بزرك روسیه و امپراتوری روسیه روابط دوستی وحسن هم جواری مؤید خواهد داشت واجازه خواهد داد در همهٔ قلمرو ومحال کشورش بازرگانان درکمال‌آزادی وآسودگی رفت وآمد کنند وازین پس در برابر کالایی که از روسیه بایران می برند وخرید هایی که دربرابرآن با ایرانیان ودیگران میکنند وآنچه درآنجا می‌خرند ومبادله می‌کنند گمرك ندهند و بهمهٔ شهر ها و ولایات که فرمانروایان وی در آنجا هستند و بعمال گمرك فرمان خواهد داد که هیچگونه گمرك وعوارض دیگر ازبازرگانان روسی نخواهند ونگیرندوبا ارائهٔ نامهای رسمی از حکام نواحی سرحدی خاك امپراتوری که‌این کالاها از آن اتباع امپراتوری روسیه

زاوالیشین (ژنرال): ۳۲۳،۳۲۵
زبیده خاله: ۳۹
زردشتیان: ٦۰
زکریا آندرونیکا شویلی: ۳۱۳
زکی‌خان زند: ٤۱،٤۳،۷٤
زکی‌مستوفی‌الممالک (میرزا): ۱۵٤
زمان شاه: ٦۹،۱۳۷
زند: ٤۳-٤۵،٤۹،۵۱،۵٤،۵۷-۵۸،۲۷۸
زندها: ۲۳۲
زندیه: ۲۵،۲۷،۲۸۳
زوبف (پلاتون): ۸۹،۲۳۳-۲۳٤
زوبف (والریان): ۷۰،۸۹-۹۰،۲۳۳،۲۳٦-۲۳۷،۳۱۵،۳۳۰
زوراب تزرتل: ۳۱۳
زید شهید: ۹

ژ

ژرژ: ٦۸
ژوانار: ۱۰۷،۱۸۳،۲۲۳
ژوانن (ژوزف ماری): ۱۰۷،۱،۱،۱، ۱٦٤، ۱۷۲-۱۷۳،۱۹۳-۱۹٤،۲۰۲-۲۰۳،۲۱۹-۲۲۰،۲۲۲،۲۲٦-۲۲۷
ژوانین (یوسف مریم): ۱٦٤،۱۷۲،۱۹۳
ژوبر (آمده): ۹۱،۹۳-۹٤،۱۰۰-۱۰۱،۱۱۰-۱۱۱،۱۱۵،۱۲۱،۱۲۷،۱۵۳-۱۵٤،۱۵٦-۱۵۷،۱٦٤،۲۰۱-۲۰۲
ژوزف (پر): ۲۱۲-۲۱۳،۲۱۷
ژیورژی پسر اراکلی پادشاه گرجستان: ۳۱۷-۳۱۸،۳۲٦،۳۲۸-۳۳۰
ژیورژی تزیتزیشویلی: ۳۱۷

س

ساجیان: ۹
سادات کیایی حسینی: ۱۰
سادات مرعشی‌حسینی: ۱۰
ساسانی: ۸-۱۰،۱۲،۵۹-٦۰،۸٤
ساسانیان: ۸-۱۰،۱۲
سالاریان: ۹
سالواتوری (دکتر): ۱۰۷
سالور: ٦،۸،۱۷،۱۹
سامان خداه: ۱۳
سامانی: ۱۳
سامانیان: ۱۳
سباستیانی (ژنرال): ۱۰۳،۱۰۷،۲۰۱،۲۰٤، ۲۲۲
سبزعلی (غلام): ۳۸
سبزعلی‌خان‌شامبیاتی: ۳۷
سبزعلی‌خان لاریجانی: ۳٤
سبکتگین (ناصرالدین): ۱۳،۲۸۹
سپانلو: ۱۸
سرتاق‌بن باتوبن توشی بن چنگیز: ۲۰
سرتاق مغول: ۲۰
سرتاق نویان بن نویان بن جلایر بن بزون تگین: ۱۹-۲۰
سرخای خان لگزی: ۲٤۹
سعادت نوری (حسین): ۳
سعود: ۱۳۵
سعید (حاجی): ٦۵
سعید بیك: ۲٤۱
سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی: ۳۱٤
سفید (طایفهٔ): ۲۷۵
سقلاب: ۸۵
سکندر: ۱۷۹،۱۹۸ر. اسکندر
سلاوها: ۱٤-۱۵،۱۷،۱۹،۲٤،۷۵،۸۲،۸۵، ۲۹۰،۲۹۲
سلاوهای شرقی: ۸۵
سلجوق: ٦-۷
سلجوقی: ۱٦،۱۸،٦۰
سلجوقیان: ۷،۱۳-۱۵،۱٦-٦۰،۲۳۱
سلیمان (پیمبر): ۱۱۸،۲۵۵
سلیمان‌پاشا: ٦۳،۱۳٦،۱٤۱،۱٤۷
سلیمان‌خان: ٦۲،٦۷

لیمان خان حکمران گیلان (امیر) : ۲۷۸-
۲۸۰،۲۸۵
لیمان‌خان سردار: ۳۲۲
لیمان‌خان شکی: ٦۵
لیمان‌خان قاجار: ۲۸۳-۲۸٤،۳۲۲
لیمان خان نظام الدوله: ۳۹
لیمان صفوی (شاه) :۲۲،۸۵-۸٦
لیم خان حکمران شکی: ٦۵
لیم خان حکمران گرجستان: ٦۱
ن ژرژ: ۲۵٦،۳۳۲
نی: ۲٦۵-۲٦٦
واروف (ژنرال الکساندر): ۸۹،۲۳٤
وباتایلو: ۱۸
ولومون پادشاه ایمرت: ۳۲٦
وئدی: ٤
وئدیها: ۱۳۲
ویمون: ۳۱۵
ویمون (ژنرال لیوتنان): ۳۳۳
یاه (طایفه): ۲۷۵
یکها: ۱۳۷
ینچیا: ۳۱۳

ش

ادلو: ۳۷
ادی: ۱۱
افیروو (بارون پتر): ۳۰۰
امبیاتی: ۱۷
امپانیی: ۱۲۳-۱۲۵،۱۲۷-۱۲۸،۱۳۲،۱۳٤،
۱۳۵،۱٤۵، ۱٤۸-۱۵۰، ۱۹۰، ۱۹۲،۱۹٤،
۲۲۷
املو: ۱۸
اه باباخان: ۳۱۹
اه پسند خان افغان: ۳٤
اه پلنگ: ٦۲
اهرخ میرزا افشار: ۲۵،٤۱، ۵۱،۵۲، ۵۷،
۳۱۰
شاهسون: ۱۷،۲۵،۲٤۳-۲٤٤
شاه علی‌خان حکمران دربند: ۳۲۵
شاه قلی‌خان: ۲۲
شاه قلیخان قاجار: ۳۱
شاهنوازخان: ٦۲
شاهوردی خان ۳۱۲
شاهیسون: ۱۷
شجاع الدین خان زند: ۳٤
شجاع الملك: ۱۳۲،۱۳۷
شدادیان: ۹
شریف پاشا: ۳۲۸
شفت (سرهنگ): ۲٤۷،۲٤۹
شفیع طبیب حرمخانه (میرزا): ۱۱۰
شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم (میرزا):
۷۳،۱۱۰،۱۱۸-۱۲۰،۱۲۵-۱۲٦،۱۲۸،۱۳۰،
۲۳۲، ۱۳۵،۱٤۰ - ۱٤۲،۱٤٦- ۱٤۸،۱۵۱،
۱۸٦،۱۸۸، ۱۹۰،۱۹۲، ۱۹٤، ۱۹٦، ۲۰۸،
۲۱۸،۲۲۱-۲۲۲،۲٤۳
شکربیك: ۳۲
شمس‌الدین‌لو: ۲۵۳،۲۵۷
شهربانو: ۳۱
شهنوازخان: ٦۱
شیخعلی‌خان بن‌فتحعلی خان: ٦۳
شیخعلی‌خان حکمران بادکوبه: ۲۷۹،۲۸۳
شیخعلی‌خان حکمران‌قبه ودربند: ۲٤۹-۲۵۰،
۳۳۰
شیخعلی‌خان زند: ۳۵-۳۸
شیخ وبس‌خان: ۲۸۳
شیرشاه سوری: ۲۸۹
شیعه: ۵۱،۲۵۰،۲٦۵-۲٦٦
شیوش: ۳۳۵

ص

صاحب: ۲۱،۷٦،۱۵٤
صاحبدیوان رشتی
صاحب شرح کبیر: ۲۵۰

صادق خان: ۳۴۲
صادق‌خان زند: ۲۷۳،۴۳
صادق خان شقاقی: ۳۱۶،۷۴،۷۱،۶۹
صادق خان قاجار عزالدین‌لو ۲۴۶
صادق‌خان گرجی: ۷۰-۷۱، ۲۳۱
صادق خان یخاری باش: ۳۷
صادق منجم باشی لنگرودی (میرزا): ۲۷۴، ۲۷۷
صادق وقایع نگار مروزی (میرزا): ۵
صبا: ۱۱۳
صفرعلی‌خان قوانلو: ۳۶
صفوی (سلسله): ۱۸، ۲۳، ۳۰، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۶۱، ۷۲، ۷۹، ۸۱، ۸۵-۸۶، ۲۳۲
صفوی (طریقه): ۱۷، ۲۳
صفویه: ۲، ۷، ۱۷، ۱۹-۲۰، ۲۲-۲۵، ۲۷-۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۶، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۶۱، ۶۷، ۷۲، ۸۱، ۸۷، ۱۰۱، ۲۰۰، ۲۳۲، ۲۹۰، ۲۹۲
صفی (شاه): ۲۹-۳۰
صفی‌الدین اردبیلی (شیخ): ۱۷، ۲۳، ۶۷
صفی دوم (شاه): ۸۵
صقلاب: ۸۵
صلاح الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی: ۱۱
صنیع الدوله ر. محمد حسن

ط

طالیران پرنس دبنونت (شارل موریس): ۱۹۹
طاناتزیر شویلی: ۳۱۴
طغاتیمورخان: ۱۵
طهماسب اول (شاه): ۲۴، ۲۸، ۳۱
طهماسب دوم (شاه): ۳۰-۳۲، ۳۳، ۸۷، ۲۹۲-۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۴
طهماست قاولاتیشویلی: ۳۱۴
طهماسب قلی‌خان (نادرشاه): ۲۹۹، ۳۰۸
طهماسب قلی‌خان‌قاجار: ۲۹-۳۰
طهمورث خان: ۲۲۳
طهمورث شاهزادهٔ گرجی: ۳۱۸، ۳۲۰
طهمورث میرزا: ۲۴۰
ظهیرالدین بابر: ۱۴، ۲۸۹

ع

عاد لشاه افشار: ۴۶، ۵۳
عباس اول (شاه): ۱۰، ۲۰-۲۴، ۲۸-۲۹، ۶۱، ۸۲، ۲۱۱، ۲۳۳، ۳۳۳
عباس‌خان قاجار: ۲۸۰، ۲۸۵
عباس خدمتگزار آقا محمد خان: ۷۱
عباس دوم (شاه): ۳۰
عباسقلی‌خان بغایری: ۳۴
عباس قلی‌خان بن‌محمد حسن‌خان: ۳۹
عباسقلی‌خان حکمران گرجستان: ۶۱
عباس‌میرزا: ۳
عباس میرزا ملک‌آرا: ۲
عباس‌میرزا نایب السلطنه: ۲۲، ۷۷-۷۸، ۸۱، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۱-۱۱۷، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱-۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۸-۱۵۹، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲-۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۴۲-۲۴۳، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۶-۳۳۱، ۳۳۴
عباسی (خلفای): ۱۱
عبدالرحمن پاشا: ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۷
عبدالرحیم خان شیرازی: ۶۲
عبدالرزاق بیك دنبلی متخلص بمفتون: ۵، ۱۵، ۲۴۰
عبدالله خان: ۶۳
عبدالله خان اصانلو: ۲۸۰-۲۸۵
عبدالله خان پسر حاج محمد حسین‌خان اصفهانی: ۲۱۲-۶۱۶
عبدالملکی: ۲۴۳
عبدالوهاب اصفهانی معتمدالدوله متخلص بنشاط (میرزا): ۱۵۴، ۱۷۲

عهدنامهٔ منعقد در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵
بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

«سپاس خدای را که دوستی درمیان دولتین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت درمیان آنهارا برای آرامش همیشگی هردودولت فراهم کرده ودرودابدی بر پیامبری که با نوشتهٔ خود ازخداوند مسیح پسرمریم خبرداده است، باوپناه‌می بریم‌وازو آمرزش التماس داریم . بدین‌گونه برهمه آشکارست که از چند سال پیش دولت ایران (فارس) ازتاخت وتازلشکریان دشمن لگدکوب وویران شده بود و سرکشان درآنجا بیدادگری بسیارکرده بودندوازهرسوی مزاحمت فراهم آورده بودند وبدخواهان ازهر راه می کوشیدند باستمگری خویش وسایل انقراض کامل آنرا فراهم آورند و درهای نعمت رابروی مردم ببندند اما خداوند تواناکه بقدرت خودکه همه‌کس‌را مشمول‌عنایت خویش قرارداده است ومردم ایران رانیز ازآن برخوردارکرده است مرا نیز ازلطف عمیم خودبهره‌مندکرده است بدین‌گونه بالشکریان فراوان از شهر پای تخت خراسان برای تنبیه وسرکوبی دشمنان برخاستم وبسعی من‌شهراصفهان ونواحی دیگر از دشمنان پاك شد واگرچه آن دشمنان می‌خواستند دوستی دیرین واستوار وتباه ناشدنی در میان امپراتوری روسیه ودولت ایران راازمیان ببرند وبدعت‌های نادرست پدید آورده‌اندکه گویی امپراتوری روسیه ولایاتی راکه ازایران گرفته‌است مانند نواحی دیگرمی‌خواهد درتصرف خود نگاه دارد وبوسیلهٔ این تهمت‌ها خواستار دشمنی‌درمیان دو دولت بودند. اما برهمه واضح ومخصوصاً براهالی ایران مبرهنست که بچه سبب امپراتور بزرك اعلی حضرت پتراول که خدایش بیامرزد شهرها وولایات ایران رامتصرف شد وتامدتی در تصرف خود داشت اما پس ازچندی که‌موقع رامناسب دید برای‌اثبات حسن نیت ودوستی صمیمانهٔ خود و بطلان دروغهایی که بنا روادرمیان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی گیلان وولایات آبادان دیگر راکه ازخزانهٔ روسیه اداره می‌شد بی‌آنکه اجباری درمیان باشد بدولت ایران واگذار کرد . وبدین‌گونه بنفع مشترك‌دولتین علیتین وبرای آنکه دوستی حقیقی که درمیان بود تاجاودان برقرار بماند ودر آینده نیزاین دوستی توسعه یابد وبیشتر شود طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و پیوند دوستی محکم عهد کردند . وبدین جهت کنیاز (۱) سرگی گالیتسین (۲) رایزن مخصوص والامقام نمایندهٔ مختارصاحب نشان درجهٔ دوم که اکنون درایرانست بفرمان عالی وباداشتن اختیارات‌تام

---

(۱) Kniaz شاهزاده (۲) Serguey Golitsine از خانوادهٔ بسیار معروف شاهزادگان لیتوانی .

ازجانب امپراتریس بزرك روسیه بامن دربارهٔ قرارهای مختلف این عهدنامه موافقت کرد واتحاد همیشگی درمیان دولتین برقرارشد وامیدست که این عهدنامه تاجاودان از هرخللی مصون باشد .

مقدمه ـ اگردر رشت ازطرفین درعهدنامه‌ای که منعقد شده مقررشده است که شهرهای باقی مانده مانند باکوو دربند درتصرف روسیه تاموقعی باقی بماند که دولت ایران ازدشمنان خود مستخلص شود اما چون امپراتریس بزرك روسیه بواسطهٔ حسن نیتی که نسبت بدولت ایران دارد برای آنکه اوضاع سابق برقرار شود و بهترین راه رادرین زمینه بیابد و بنزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی ازخاك ایران رادردست خود نگاه دارد وتنها از راه عنایت شاهانه ولطف عمیم خود خواسته است پیش ازآنکه آن موعد برسد شهرهای باکوودربندرا باهمهٔ متعلقات ومضافات آن مانند سابق بدولت ایران مسترد دارد و بمحض اینکه فرصت اجازه دهد لشکریان روسیه را از آنجا بیرون ببرد لهذا چنین مقرر شده‌است : شهر باکو با مضافات آن در ظرف دوهفته وشهر دربندومضافات آن تا سرحد سابق درظرف دوماه پس ازانعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش‌ازآن از لشکریان تخلیه خواهد شدوداغستان و نواحی دیگر که جزو شمخال و اوسمی هستند کما من‌السابق درتحت‌تصرف دولت ایران خواهدبود .

مواد این عهدنامه چنین مقررمی‌شود :

۱ـ دربرابراین مهربانی ودوستی که امپراتوری‌روسیه می کند دولت ایران‌متعهد می شود همیشه اتحاد خود را باامپراتوری روسیه محترم‌بشمارد ودوستان روسیه را جدا دوستان خود ودشمنان آنرا دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی ازین دو دربار فلك مدار وارد جنك شود این هردو دربار بزرك باآن جنك راآغاز کنند ودر هرمورد یاوریك دیگر باشند و شهرهای باکوو دربند بهیچ وجه و هیچ عنوان باختیار دیگران مخصوصاً دشمنان مشترك واگذار نشود بلکه همه‌گونه کوشش بکنندکه درتحت تسلط دولت ایران بمانند واگربرخی ازاهالی این‌شهرها که درتحت تبعیت وخدمت امپراتریس بزرك روسیه وامپراتوری روسیه باشند ودرنتیجهٔ وفاداری خود بآنجا باز گردند دولت ایران هیچ گونه آزار دربارهٔ ایشان رواندارد وآن‌کار رادلیل بی وفایی نسبت بدولت ایران نداند . امیدست صومعهٔ نصارای گرجی که در دربند هست هم چنان درمقررات‌خود آزادی داشته باشد وآنرا ویران نکنند واجازه دهند در آنجا بنا بر دین مسیح بعبادت بپردازند وهیچ کس زحمتی برای‌کارکنان آن‌که ازروحانی وغیر روحانی بیش از شش تن نیستند درعبادت ایشان فراهم نکند وهیچ گونه ستم بآنها روا ندارند .

۲ـ نفع ایرانیان درینست که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون گرفته می شود در کوتاه کردن دست دشمنان اهتمام ورزد تا بخواست خداوند دشمنان دولت ایران ودشمنان خود را براندازند وبحال سابق بازگردند ونیز بامپراتوری روسیه نشان دهند که کما فی السابق خطری ازجانب ایشان متوجه نیست دولت ایران خواهد کوشید بهر گونه سعی کند جنگی را که دربرابر دشمنان آغاز شده است با اهتمام وسعی فوق العاده دنبال کند تا ازیشان انتقام بگیرد و همهٔ ولایات نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی راکه سابقاً ازدولت ایران مجزی شده وگرفته‌اند بآن دولت بر گردانند و از دشمنان بگیرند وتا همهٔ آنها کما فی‌السابق بدولت ایران مستردنشده است قرارصلح نگذارند واما بکیفرخدعه‌ای که ازترکان سرزده‌است آن جنك رادر داخل دوکشور خود ادامه دهد وتا وقتی که دولت ایران همهٔ ولایات خودرا پس نگرفته است در جنك بماند زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضامی کند.

۳ـ طرفین متعهد می‌شوند پیش ازآنکه بایك دیگر گفتگو کنند بهیچ مذاکره‌ای باترکان وارد نشوند واگرکار بآنجا کشید که اسلحه درین مورد بکار برند یا بابعالی بطیب خاطر همهٔ آن ولایات گرفته شده رابدولت ایران مسترد دارد وصلح با این دولت رابهمان اساس سابق برقرارکند درین حال دولت ایران تعهد می کند دربن مصالحه دولت امپراتوری روسیه رانیز شریك بداند بدین گونه که دولت ایران با روسیه قرار دادی دارد که بنابرآن وظیفه دارد همهٔ‌دشمنان روسیه رادشمن‌خود بداند وباتمام کسانی که بخواهند باامپراتوری‌روسیه جنك داشته باشند دولت‌ایران وظیفه دارد باآنها وارد جنك‌شود ومصالحه‌را بااین‌توضیح برقرار کنندو بی‌آن قراری‌نگذارند واگروقتی درمیان امپراتوری روسیه وبابعالی درآتیه‌کاربعهد نامه‌ای برسد درآن حال نیز بهمین طـریقی که توضیح داده شده است دولت ایران رانیز در آن دخیل خواهند کرد.

٤ـ درعهدنامه‌ای که دررشت درمیان دودربارمنعقد شده (۱۲ژانویه ۱۷۳۲) بجز موادی که پیش‌ازین بموقع اجرا گذاشته شده است باید این ماده ازین بعد از مواد آن شمرده شود وکلمه بکلمه جزءآن باشد و با این عهدنامه اتحاد همیشگی تجدید می‌شود واستوارمی گردد و عهدنامه‌ای خواهد بود که تا جاودان اعتبار خواهد داشت.

۵ـ چون منافع دولتین اقتضا دارد که تجارت برپایهٔ استوار برقرار گردد واتباع طرفین هیچ گونه اشکالی درفرستادن کالانداشته باشند واین لازمهٔ نفع طرفینست باین جهت دولت ایران تعهدمی کند ازین بعد با بازرگانان روسی بنابرمقررات عهدنامهٔ رشت وارد دادوستد شود وبایشان وکشتی‌هایشان اجازه دهد در همهٔ لنگرگاهها وکرانه ها وبارانداز‌ها بایستند وکالای خودرا بهر جابخواهند خالی کنند و درآنجا گرد آورند و

بجاهای دیگر ببرند و کسی مزاحم بازرگانی ایشان نشود وستمی روانداردواگر فرامینی بعهدهٔ شهرهایی که این بازرگانان روانهٔ آن هستند فرستاده شده که مغایر یا مفاد عهدنامهٔ رشت باشد آنها را باید ملغی دانست و بآنها رفتار نکنند و باید درین زمینه بوسیلهٔ فرامین دیگر مقرردارند که مفاد عهدنامهٔ رشت درهمه جا عملی شود و بهمان گونه از طرف دولت روسیه با اتباع و بازرگانان ایران بموجب مواد همان عهد نامهٔ رشت رفتار خواهند کرد ودربارهٔ اتباع ایران درامپراتوری روسیه بهمان گونه رفتار کنند که با اتباع دولت دوست رفتار خواهند کرد . برای آنکه فایدهٔ این عهدنامه بیشتر باشد و ازین پس بازرگانان روسی بتوانند آن چنانکه باید در کارخود آزادی داشته باشند امپراتریس بزرك روسیه لطفاً قنسولی مأمورد رشت خواهد کرد و بزودی از دربارعالی روسیه با اعتبارنامهٔ لازم امپراتوری فرستاده خواهد شد و ازجانب ایران پذیرفته خواهد شد وفرمان لازم دربارهٔ وی صادرخواهد گشت .

۶ــ بدین سبب و برای ادامهٔ دوستی درمیان طرفین امپراتریس روسیه پیش ازهر وظیفهٔ دیگر بنا بر عدالت پروری خود و بپاس نمایندگی که این بندهٔ درگاه داشته است فرمان داد اسیران این طرف نه تنها کسانی راکه درحال حاضر در اسارت هستند بمیرزا کاظم نمایندهٔ مختارایران مستردد ارند بلکه درسراسر کشور خود فرمانی صادر کند که اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن بایران بیاورند و بهمین گونه همهٔ اتباع و ساکنان امپراتوری روسیه را بهراندازه که در هرجا باشند بروسیه برگردانند و درین زمینه بهمه جای ایران فرامین فرستاده شود واما کسانی که ازین بعد ازدوطرف دوربشوند باید آنان را طرفین دستگیر کنند ومسترد دارند .

۷ـ این بندهٔ درگاه عالی جاه با نمایندهٔ مختارنام برده که ازدربارهای عالی خود اختیارداریم درمواد این عهدنامهٔ اتحاد موافقت کردیم و برای آنکه تا جاودان آنرا تأیید کنیم بمهراعلی حضرت شاه ظل الله مزین شده و بنمایندهٔ عالی مقام مذکور تسلیم شده است و درمدت پنج ماه پس ازامضای این عهدنامه بتصویب خواهد رسید و همهٔ مواد آن باجری گذاشته خواهد شد و بامضای مسئولین دیگر خواهد رسید و بحضور امپراتریس بزرك فرستاده خواهد شد واین بندهٔ درگاه متعهدمی شود آنرا برساند .

پایان ـ برای اطمینان ازین عهدنامهٔ اتحاد مقررشده است دردو نسخه مطابق یك دیگرتهیه شود وهردوآنها بمهر برسد و مُبادله شود .»

پیداست که ازطرف ایران این عهدنامه با موافقت نادرشاه که درآن زمان هنوز بنام طهماسبقلی خان معروف بوده است بامضارسیده است . درآن زمان نادرشاه درقفقاز بوده ودولت ایران ودولت روسیه هردوبا دولت عثمانی در جنك بوده اند و درین عهدنامه با

یك دیگردر برابردولت عثمانی اتحاد کرده‌اند . نیز پیداست سیاست روسها چنین اقتضا می کرده است که ازجانب ایران که‌در آن زمان نیرومند شده بود خیالشان آسوده‌شود تا بتوانند بیاری ایرانیان ازعهدهٔ ترکان عثمانی برآیند ونفع ایران نیزدرین بوده است که دراتحاد با روسیه نواحی ازدست رفته‌را پس بگیرد و بوسیلهٔ این اتحاد مزاحمت ترکان عثمانی را نیزازخود دفع کند .

☆☆☆

رابطه‌ای که بااین عهدنامه نادرشاه بادربارروسیه بهم زده گویاتامدتی دوام‌داشته است ، زیراکه دونامه از زمان وی بدستست که بکارگزاران دولت تساری نوشته اند :

نخست نامه‌ای که پیداست بیك‌تن ازوزیران وشاید صدراعظم روسیه نوشته باشند ودرآن جلوس یکی ازپادشاهان آن سرزمین را تبریك گفته‌اند . چون نادرشاه از ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ سلطنت کرده وآنا ایوانوونا امپراتریس روسیه از ۱۱۴۳ تا ۱۱۵۳ فرمانروای روسیه بوده یعنی پنج‌سال پیش ازجلوس نادر بپادشاهی رسیده وهفت‌سال پیش‌از کشته‌شدن وی درگذشته است پیداست که این‌نامه را ازسوی نادرشاه درجلوس وی ننوشته‌اند و ناچاردرجلوس جانشین وی نوشته اند .

پس‌از مرك آنا ایوانوونا نخست‌ایوان (۱) ششم اندك زمانی پادشاهی کرده‌است ووی را خلع کرده‌اند وپس‌ازو درسال ۱۷۴۱ م. (۱۱۵۴ ق.) یلیزابتا پتروونا(۲) بتخت نشسته واز ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ م . (۱۱۵۴–۱۱۷۶ ق.) امپراتریس روسیه بوده‌است و این نامه را ازدربارنادرشاه می بایست در تبریك جلوس وی نوشته باشند چنانکه از القاب وعناوینی که درآن آمده پیداست که زن بوده است .

متن‌این نامه درمجلهٔ ارمغان(۳) بدین‌گونه چاپ شده‌است : «جناب وزارت مآب، ایالت‌وشوکت پناه ، حشمت وجلالت دستگاه ، رکن رکین دولت ابدمدت ، حصن حصین ملکت دوران عدت مسیحیه، وزیراعظم‌رفع‌الله قدره را بعد ازطی تعارفات آنکه: مکتوب آداب اسلوبی که‌مشعر برجلوس میمنت‌مأنوس حضرت‌خورشید طلعت، زهرهٔ برج‌سلطنت و کامگاری ودرهٔ درج عظمت وشهریاری براورنك موروثی وصرف همت‌پادشاه والاجاه معزی الیها براینکه آثار محبت واتحاد زیاده بر ازمنهٔ سابقه بین دولتین عظمتین (٤) بظهور رسد ، نوشته‌بودند سمت وصول یافت‌وازین خبر بهجت‌اثر کمال مسرت وشادکامی میسر گشته ، ازین که لله الحمد زمام وکالت وسررشتهٔ کفالت آن دولت والا بحیطهٔ اختیار

---

(۱) Ivan (۲) Yelizabeta Petrovna (۳) شمارهٔ ۵ سال ۱۱ ص ۳۹۴–۳۹۵ .

(٤) دراصل : عظیمین

جناب وزیر صایب تدبیر نیك خواه درآمد ، بهجت بـر بهجت افـزود وحقیقت اخلاص و دولت خواهی بمساعی جمیلهٔ آن عالی جاه شایان تقریبات بعرض اقدس اشرف ارفع امجد امنع همایون اعلی ، که جانهایش فداباد ، رسید باعث نوید عنایات شاهنشاهانه در بارهٔ آن وزارت و شوکت پناه گردید . درین وقت که افسر و دیهیم سلطنت بفر فرق اقبال پادشاه خورشید کلاه معزی الیها سربلندی یافته ، خاطر آفتاب مظاهر همایون شاهنشاهی نیز متعلق بآن می باشد که بهتر از ازمنهٔ سالفه و بیشتر ازایام خالیه رسم محبت ووداد و شرط مصادقت وصفا بین الحضرتین مرعی وملحوظ گردد وهرگاه قبل ازین سبب مساهلهٔ کارگزارانی (۱) ، که متکفل امور آن دولت می بودند، قصوروفتوری در بعضی مواردواقع شده باشد ، معلومست که من بعد بصیقل خیر خواهی زنك زدای آیینهٔ خاطر آفتاب مظاهر شاهنشاهی گشته ، حق مصافات وشرایط موالات ازآن طرف قرین الشرف بتقدیم خواهد رسید ونوعی خواهد شد که محبت واتحاد بین الدولتین بحسن سعی و نیك خواهـی آن وزارت وشوکت پناه ابدالاباد بر قرار وپایدار باشد . بمقتضای مراتب حسن عقیدت و اخلاص مطالب و مدعیاتی که درین درگاه خلافت مناص داشته باشدمخلصانه اعلام نموده ، قرین انجاح دانند » .

پیداست که نخست یکی از وزرای دربار یلیزابتا پتروونا در سال در۱۱۵٤ نامه‌ای بیکی از درباریان نادرشاه نوشته وجلوس امپراتریس روسیه را اطلاع داده وخواستار شده است که مانند گذشته اتحاد درمیان باشد ووی نیز این پاسخ را نوشته است .

نامهٔ دوم پیداست درجواب نامه ایست که درجلوس یلیزابتا پتروونا بنادرشاه نوشته شده وآنرا بوسیلهٔ فرستاده‌ای بدربار ایران گسیل داشته‌اند. نام این فرستاده در نسخه ای که در مجلهٔ ارمغان (۲) چاپ شده« ایوان کاتشکین » آمده است و احتمال می رود که نام وی « ایوان گالیتسین» بوده باشد ازهمان خانوادهٔ معروف شاهزادگان لیتوانی که یك تن ایشان سرگی گالیتسین عهدنامهٔ ٤ شوال ۱۱٤۷ را امضا کـرده است . متن این نامه چنانکه درمجلهٔ ارمغان چاپ شده بدین گونه است : « نفایس دعوات وافیات اجابت قرین وتحف تحیات طیبات مصادقت تضمین ، از کمال محبت ونهایت مودت بجانب نجیب وصوب حسیب حضرت آفتاب طلعت ، ثریا منزلت ، زهرهٔ زهرای برج سلطنت وکامگاری ودرهٔ دریای عظمت وجلالت وشهریاری وثمرهٔ شجرهٔ ابهت و اقبال وشجرهٔ ثمرهٔ شهامت وجهانداری واجلال ، عمدة الخواتین المسیحیه ، زبدة السلاطین العیسویه ، پادشاه خورشید کلاه ، کیوان ایوان ، خسرو شیرین شمایل ، روشن روان ، ابلاغ واهـداساخته ، مشهود رای بیضا ضیامی دارد که : نامهٔ نامی ومکتوب لازم الاعزاز گرامی ، که مشعر بـرمژدهٔ

(۱) در اصل کارگذارانی (۲) شمارهٔ ۷ سال ۱۱ ص ۵۵۷ ـ ۵۵۸

جلوس میمنت مأنوس آن خدیو والاشان براورنك پادشاهی وقرار یافتن حق بمرکزخود بعون وتایید الهی نگاشتهٔ کلك محبت سلك والاشده بود ، سمت وصول وورود یافته ، باعث شکفتن شکوفهای شکفتگی درحدیقهٔ خاطر وموجب طراوت ونضرت چمن(۱) همیشه بهار باطن وظاهر گردید وفی الحقیقه باولویت واستحقاق آن برازندهٔ سریر وافسر بفرمان فرمایی آن دیار ، درین وقت که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید واین نوید فرح بخشا بمسامع دوستان رسید ، نه بحدی انبساط وانتعاش درطبع اقدس حاصل شد ، که بدستیاری خامه وتوسط نامه، سمت اعلان وصورت اظهار وبیان تواندیافت وقبل از وصول مکتوب گرامی ، که بوساطت ایوان کانشکین ، ایشیك وکیل آن دولت ابد مدت معلوم رای جهان آرای همایون گردید ،ازغایت محبت بابلاغ نامهٔ مشکین ختامه وتهنیت وتبریك جلوس سعادت مانوس شاهی پرداختیم . ان شاء الله تاج ودیهیم سلطنت برتارك شریف مبارك وایام جهانداری وجهانبانی بابود وخلود مقرون باد و این که مرقوم قلم دوستی شیم شده بود که: شرایط دوستی ومحبت نسبت باین دولت جاوید مدت بهتر وبیشتر از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود ، هر چند قبل ازین از آن طرف ، که بسبب بی اهتماعی وسهل انگاری کارگزاران (۲) سالفه ، که متکفل امور آن دولت می بودند، لوازم دوستی چنانکه مکنون خاطر ومقصود ضمیر مقدس بود بعمل نیامد ، لیکن ازآنجا که بادولت علیهٔ روسیه حرف دوستی بمیان آمده بود ازآن رهگذرها چندان غباری بر خاطر خورشید مظاهر راه ندادیم . حال که بحمدالله سریر دولت موروثی بوجود مسعود آن حضرت مزین گشته این مطلب بالکلیه زنك زدای کلفت و موجب احیای راه ورسم الفت گردید . معلومست که بمحامد ذات خجسته آیات گرامی در هرباب شیوهٔ ائتلاف مرعی وملحوظ وکشور مودت را ازدست انداز تطاول فتن وفتورمحفوظ خواهند داشت وشرحی که مستبشر تفویض شغل وکالت آن دیار عظمت مدار بایوان کانشکین بدستور سابق وتوثیق او در امور بین الدولتین نوشته بودند وکیل مزبور درین مدت لوازم دولت خواهی بظهور آورده ، بهرجهت منظور انظار عنایات شهنشاهانه می باشد ودرین اوان ، که ازجانب نیکو جوانب آن پادشاه والاجاه بتجدید وامضای شغل و کار خودسر افرازی یافته است ، البته زیاده برسابق او را محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست . طریقهٔ مرضیه آنکه پیوسته بمراسلات دوستانه ابواب مودت مفتوح باشد» .

جزییات وقایع گرجستان درین دوره

درآثار تاریخ نویسان ایرانی دربارهٔ جزییات وقایعی که درین دوره از زمان

---

(۱) در اصل : چون (۲) دراصل : کار گذاران .

آقا محمدخان تا پایان جنك اول ایران باروسیه درگرجستان که مهم ترین مرکزحوادث قفقاز وشمال غربی ایران بوده است روی داده اثری نیست . ناچار باید بمنابع گرجی رجوع کرد که دربارهٔ حوادث این روزگار دقیق ترست . بهترین کتابی که درین زمینه دردسنست کتابیست که م . بروسه مورخ معروف روسی بزبان فرانسه نوشته ودرسه‌مجلد بزرك درسن پترزبورك در۱۸۵۱ و ۱۸۵٦ و ۱۸۵۷ چاپ کرده است (۱) .

درمجلد دوم این کتاب پس از آنکه ترجمهٔ متون گرجی را چاپ کـرده از روی اسنادی که ازگرجستان اشخاص مختلف برای اوفرستاده‌اند دنبالهٔ وقایعی‌راکـه پس از تالیف متون اصلی روی داده است ازصحیفهٔ ۲۲۸ تا ۳۳٤ نوشته است واز صحیفهٔ ۲٦۰ ببعد مربوط بدورهٔ قاجارهاست وترجمهٔ حوادثی که باتاریخ ایران پیوستگی دارد بدین گونه است :

در۱۷۹۵ میلادی (۱۲۰۹ ق .) آقا محمدخان درماه مه (ماه شوال) شهر شوشی رامحاصره کرد زیراکه‌ابراهیم خان‌پسرفتاخان‌حکمران‌آن شهر برو برخاسته بود . چهار ماه این شهر درمحاصره بود وچون بسیار محکم بود نتوانست آنـرا بگیرد . درهمان زمان قزاقان ازترس‌حملهٔ اوگریختند و بسرزمین کرتیل آمدند.درهمان زمان یولون(۲) وآلکساندره پسران پادشاه گرجستان چون‌بگنجه لشکر کشیده ودرآنجا تاخت و تـاز کرده بودند آقا محمد خان بسیار درخشم شد زیراکه جوادخان پسرشاهوردی خان‌چون بکنار رودارس بپیشوازوی رفت ووی باو احترام بسیارکرد وحتی اورا عم خودخواند جوادخان بوی شکوه بردو اورا برانگیخت بکرتیل حمله ببرد . بدین گونه سبب حملهٔ آقا محمد خان نه تنها نافرمانی اراکلی پادشاه گرجستان بوده بلکه این حملـهٔ بشهر گنجه بوده است .

درین زمان‌سولومون (۳)پسر ارچیل (٤)پادشاه ایمرت درتفلیس نزدپدربزرگش بود . آقا محمد خان واردگرجستان شد ودرکنار رودآق ستافا (۵) درسرزمین‌قزاقان لشکرگاه ساخت . بنهٔ خود رادرآنجا گذاشت و باسی‌وپنج‌هزارتن لشکریان سبك‌اسلحه بتفلیس حمله برد. اراکلی ازدولت روسیه یاری‌خواسته بود اما لشکریان روسی بموقع بیاری اونرسیدند وتنها پادشاه ایمرت سپاهیانی بیاری اوفرستاد . اراکلی در آن زمان درسوقان لوخ درساحل راست رودکور بود و سولومون نیز همراه‌وی بود . وی رییس پیشخدمتان خودگرجاسپ نا تالیشویلی رابا دوازده‌سوار برگزیده بپیش آهنگی‌فرستاد

---

(۱) M . Brosset-Histoire de la Géorgie , 3 vol . Saint – Pétersbourg 1851, 1856,1857

(۲) Ioulon (۳) Sololmon (٤) Artchil

(۵) Aghstapha

وایشان بپیشتازان ایرانی برخوردند. پس ازجنك دلیرانه‌ای داویدطاراشویلی وچندتن دیگر کشته شدند.

پس از آن آقا محمدخان سوقان لوخ را لشکرگاه خودساخت و نخستین روز لشکریان ایرانی وگرجی در کرتسانیس (۱) باهم زدوخورد کردند. داوید شاهزادهٔ گرجستان ونوهٔ پادشاه با ایوانه (۲) شاهزادهٔ موخران (۳) وزوراب تزرتل (٤) واوطار(٥)امیر آخر و زکریا اندرونیکاشویلی در آن جنك شرکت کردند. درنتیجهٔ دلاوری ایشان سپاهیان ایران شکست خوردند.

فردای آن روزچون مردم ایمرت مردم تفلیس را که ازشهر بیرون آمده بودند غارت کردند دوپادشاه نتوانستند بیش ازدو هزاروپانصد تن ازشهر بمیدان جنك بیرند. در جنگی که در دشت کرتسانیس درگرفت مردم کرتیل و ایمرت شکست خوردند ودو پادشاه گریختند و روزسه شنبهٔ ۱۱ سپتامبر ۱۷۹٥ (۲٦ صفر ۱۲۱۰) ایرانیان شهر تفلیس را گرفتند وتوپخانهٔ پادشاه گرجستان را نابودکردند. برخی تاریخ این جنك را دوشنبهٔ یازدهم نوشته‌اند ولی تاریخ درست همان روز سه شنبه است. بنا بر شرحی که یکی از کشیشان ارمنی نوشته جنك دوم که درمیان کوجور و کرتسانیس درگرفته‌در۱٤ سپتامبر(۲۹صفر) روی داده است وسپس شهر را گرفته‌اند واراکلی ۲٥ روز بعدبتفلیس برگشته‌است.

درروز۱۱ سپتامبر ایوانه نوهٔ شاه، داوید ماچابل، جاندیر جاندیریشویلی (٦) و سینجیا از سران گرجستان دلیرانه جنك کرده‌اند و اگر دلاوری ایشان نبود پادشاه گرجستان دردروازهٔ شهراسیرمی شد و وی رابزو بآولابار بردند. اما شاهزاده داوید چون نمی خواست توپهایش که درکنارکوه طابورجا داده بود بدست لشکریان ایران بیفتد آنها رابدورهٔ ساگوبارانداخت. ناچار سپاهیان ایران تفلیس‌راگرفتند وهمهٔ دارایی پادشاه گرجستان راتاراج کردند. ازآن جمله بازوی او ستاش (۷) ازشهدای نصارای گرجستان بود که درکاخ شاهی جاداده بودند وبرای آن معجزه قایل بودند و نیزتمثال معروفی ازمریم‌بود.

شهرتفلیس راآتش زدند وعدهٔ بسیاری را اسیر کردند. آقا محمدخان هشت روز درسوقان لوخ ماند. پادشاه گرجستان بمتیولت (۸) در آراگوی گریخت. چون این خبر بآقامحمدخان رسید هشت هزارتن‌ازلشکریان‌خود رابفرماندهی کلبعلی خان‌حکمران

---

(۱) Crtsanis (۲) Ioané (۳) Moukhran (٤) Zourab Tséréthel
(٥) Othar (٦) Djandiér Djandiérichwili (۷) Eustache
(۸) Mthiouleth

نخجوان روانه کردو آقاجان کولمانیشویلی (۱) را که سازن شاه گرجستان بود ودر تفلیس اسیرشده بود برای راهنمایی با ایشان همراه کرد و دستور داد پادشاه رادر متیولت گرفتار کنند . چون بمتزخت رسیدند کلبعلی خان لشکریان را بدوقسمت کرد ، یك دسته رابگوری فرستاد و بادستهٔ دیگر خود از راه ساگورامو (۲) بآراگوی تاخت . چون بجینوان رسید علی سلطان ازمردم شامشادین سیصد سوارازکسان خودگرد آورد و با دویست تن ازمردم کنار رود آراگوی ودیگران برلشکریان ایران تاختند وایشان را دربولاچائور پس نشاندند . دسته‌ای که بگوری‌رفته بودنددر کوه کورناك بایشیك آقاسی باشی طهماسب قافلانیشویلی برخوردند ووی ایشان رابرهنه کرد و برگرداند . درین جنك دو برادر زال وطاناناز یریشویلی با دو تن ازلزگیان دلاوری کردند و زن طهماسب را ازخطررهاندند . اما زنان ایوانه چوچقیا شویلی ودیگران اسیرشدند . چون بااین همه لشکریان ایران می‌خواستندبکسان (۳) بروند درلامیس کانابایوانه نوهٔ شاه برخوردند که‌این ناحیه دردست وی‌و کسانش بود و با اندك عده‌ای ایشان‌راشکست داد و گریزاند.

آقا محمدخان هم چنان درسوقان لرخ بود وپادشاه گرجستان را بصلح دعوت کرد باو وعده کرد همهٔ کسانی راکه در تفلیس اسیر کرده است آزادکند وقهرمان پسرمیرزا گورژینا راکه درشهر اسیرشده بود نزد وی‌فرستاد . چون وی بآراگوی رسیدبپادشاه تکلیف کرد پیشنهادهای‌آقامحمدخان رابپذیرد وپادشاه هم‌سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی راکه از مردم کاخت بود نزد وی فرستاد .آقا محمد خان وی را بخوشرویی پذیرفت و گفت که اگر پادشاه تسلیم شود ویکی از پسران خود راگروگان بدهد همهٔ اسیرانی راکه از تفلیس گرفته است آزادمی کند وآنچه‌را تاراج کرده است‌پس میدهد وبدینگونه وی را با این پیشنهاد ها ازسرزمین قزاقان روانه کرد .

می خواست پل گانخیلی‌خیدی را ویران کند اما کیخسرو او را ازین کار بازداشت. چون کیخسرو بنزد شاه رفت واو را ازین کار خبردادبا آنکه مردم گرجستان می‌خواستند تسلیم‌آقامحمد خان شوند چون پادشاه ازدورویی او باخبر بود ومیدانست نمی‌تواند باو اعتماد کند از پذیرفتن عهد وی سرباز زد . وآنگهی چون از مدتی مدید مورد حمایت روسیه بود وباآن دولت عهد کرده بودنخواست با ایران اتحاد کند .

پیش‌ازآن از کنت ایوان‌واسیلیچ گوداویچ(٤)فرمانده لشکریان‌قفقازیاری‌خواسته بود وبا دولت روسیه عهد نامه‌ای بسته بود که بموجب آن‌وعدهٔ صریح‌داده بودند که‌اگر دشمنی توانا برو حمله ببرد فرمانده لشکر قفقاز با او یاری خواهد کرد اما کنت درین زمان با او یاری نکرده بود .

---

(۱) Aghadjan Qoulémanichwili (۲) Sagouramo (۳) Ksan

(٤) Ivan Vassilitch Goudovitch

در تصرف تفلیس چند تن از کشیشان سویمون(۱) وایوانه واوزوفلی(۲) وخاربیزا(۳) وچند تن زن ومردرا ازمردم کرتیل وسومخت شهید کرده بودند. ودربن میان آمباردنیزا(٤) از زنان تارك دنیارا بتبریز بردند وچون بوی تکلیف کردند دست ازدین نصاری بشوید ووی زیر بارنمی رفت او را درکیسه‌ای کردند و کشتند وسرش راله کردند ودر همانجا که کشته بودند بخاك سپردند . سپس گرجیان معتقد بودند که بسیاری از بیماران اززیارت خاك وی شفا یافته اند .

در ۱۷۹٦ (۱۲۱۰ق) ابراهیم خان حکمران شوشی گنجه‌را محاصره کرد . چون جوادخان حکمران قراباغ سبب شده بود که قراباغ وتفلیس را بخاك وخون کشیده بودند ابراهیم خان از ارا کلی یاری خواست ووی پسرش آلکساندره ونوه‌اش داوید را بیاری او فرستاد . ایشان شهر راگرفتندوتنها نتوانستند ارك شهر رابگیرند وآنرا آتش‌زدند ودر همهٔ جنگها مردم گنجه شکست خوردند ومردم گرجستان چنان دلیری نشان دادند که باعث شگفتی مردم قراباغ ولزگیان شد . سرانجام درماه مه (ذی القعده) ارا کلی شخصاً آمد وبیش ازهزار تن اسیر راکه در استیلای آقا محمد خان گرفتار شده بودند آزاد کرد وپس ازآنکه بامردم گنجه صلح کرد ودوباره خراجی برآن شهر بست ازآنجا رفت .

درهمین زمان سی هزار تن لشکریان روسی بفرماندهی سرتیپ والرین زوبف(٥) بقفقاز آمدند ودربند وشماخی وباکو وسالیان وشکی وشروان راگرفتند . در سوم ماه مه (۲۵ شوال ۱۲۱۰) این خبر بپادشاه گرجستان رسید وسرتیپ مزبور تاناحیهٔ طالش پیش رفت ودرکهنه شماخی فرودآمد ودرین جنك شهر دربند در ۱۱ ماه‌مه (٤ذی القعده) بتصرف سپاهیان روسیه درآمد .

چندی پس ازآن ژنرال زوبف شش هزار تن از لشکریان خود را بفرماندهی ژنرال ماژور آلکساندر میخائیلوویچ کورساکوف (٦) مامور گنجه کرد و ایشان آن شهر را بی مانع گرفتند ویك فوج ازسربازان شکارچی را درآنجا پادگان گذاشتند و بازماندهٔ سپاهیان بتفلیس برگشتند . در همان سال قحطی سختی در گرجستان و گنجه وقراباغ روی داد و بسیاری ازمردم آن نواحی بکاخت وجاهای دیگرهجرت کردند .

در۲۸ ماه اوت ۱۷۹٦ (۲٤ صفر ۱۲۱۰) درطلوع آفتاب ستاره‌ای که برنك آتش بود ودم درازی داشت ومانند موشکی حرکت می کرد ازجانب ایران در آسمان قفقاز پدیدار شد . از بالای دریای خزر گذشت ودر وسط روز درحاج طرخان نمودار شد و درغروب آفتاب درآسمان سن پترزبورك ظاهر شد وازبالای کاخ زمستانی و رودنوا

(۱) Suimon (۲) Osouphli (۳) Kharébiza (٤) Ambardnisa
(٥) Valérien Zoubof (٦) Alexanbre Michaïlovitch Korsakof

گذشت و چون ببالای قلعهٔ سن پیروپول (۱) که قبرهای امپراتوران روسیه در آنجاست و روبروی کاخ امپراتوریست رسید در آنجا ناپدید شد.

درهمان سال در ٦ نوامبر ۱۷۹٦ (٥ جمادی الاولی ۱۲۱۰) یکاترین امپراتریس روسیه درگذشت و پسرش پاول بجای او نشست ووی سپاهیان روسیه را ازشکی وشروان و گرجستان احضار کرد .

چون این خبر بآقا محمد خان رسید ودرین موقع ازجانب خراسان و گرفتن مشهد و گرفتاری شاهرخ پسررضا قلی میرزا پسرنادرشاه که وی را کور کرده بودند و ضبط دارایی وی وسرانجام کشتن او آسوده شد وچون از تخلیهٔ شکی وشروان و گرجستان آگاه شد دوباره وارد جنك شد و بشوشی رفت. ابراهیم خان پسرفتاخان بشنیدن این خبر ببیلقان گریخت و آقا محمد خان شوشی رامتصرف شد .

می خواست مردم کرتیل راقتل عام کند ولشکریان خود را بدو قسمت کرد و می خواست یك قسمت از آنها را بکرتیل بفرستد و باقسمت دیگر درکاخت کشتار کند. اما مردم گرجستان ازین مصیبت رهایی یافتند و باغوای مصطفی خان حکمران قراباغ وخداداد ویارانش که ازخدمتگزاران وی بودند درشب ۱۲ ژون ۱۷۹۷ (۱۰ محرم ۱۲۱۲) در خواب اورا درقلعهٔ شوشی کشتند . برخی گفته‌اند که صادق خان محرك این کار بوده است . مصطفی خان حکمران شماخی بود . آقا محمد خان اورا بحضورخود خوانده بود ومراقب او بود اما دلیلی نیست که وی دریـن کار دست داشته باشد ونیز صادق خان شقاقی معلوم نیست درین کار وارد بوده باشد . وی ازسران درجهٔ اول سپاه او بودوتنها زودتر ازهمه ازین کار باخبر شد . لشکریان ایران ازین نواحی رفتند وبابا خان برادر زادهٔ وی رابنام فتحعلی خان بسلطنت برداشتند .

درهمان سال طاعون درگرجستان روی‌داد ودرکرتیل و گنجه و قراباغ وشکی وشروان قحطی بجایی رسید که یك کدی گندم که معادل دوپوت باشد یك تومان بفروش رسید که درآن زمان معادل ده روبل وچهل کپك بود .

اراکلی پادشاه گرجستان در ۸۲ سالگی یا ۸۰ سالگی در ۱۲ ژانویه ۱۷۹۸ (۲٤ رجب ۱۲۱۲) پس از ۵۲ سال پادشاهی درگذشت وپیکرش رادر مسخت بخاك سپردند وپسرش ژیورژی (۲) در ۱٤ ژانویه (۲٦ رجب) بجای او بتخت نشست . وی مردمتدین وداد گستری بود ومردم گرجستان اورا بعدالت بسیارستوده‌اند .

درسال ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) بابا خان (فتحعلی شاه) محمد خان قاجار پیشخدمت باشی

---

(۱) Saint Pierre-et-Paul (پتروپاول) (۲) Giorgi

خودرا نزد ژیورژی پادشاه گرجستان فرستاد واورا بتسلیم دعوت کرد وخواستار شد یکی از پسران خودرا بگروگان بدربار ایران بفرستد وباو وعده کرد حکمرانی شکی وشروان وایروان وگنجه رابوی واگذار کند. ژیورژی که درآن زمان درناحیهٔ تلا وبودچون این پیشنهاد راشنید پدرزن خود ژیورژی تزیتز یشویلی (۱) راکه حکمران یکی از نواحی کاخت بود نزدوی فرستاد که اگرشاه ایران همهٔ اسیران گرجستان راکه عمش از تفلیس برده است آزاد کند باین کارتن درخواهد داد. چون این فرستاده ومحمد خان بفامباك(۲) رسیدند خبرتازه‌ی از ایران بایشان رسید. فتحعلی شاه وارده آذربایجان شده ودرخوی فرود آمده بود وخبر شرکشی برادرش حسینقلی خان که حکمران عراق بود باورسید و ناچارشد ازآذربایجان برود. بدین جهت فرستادهٔ پادشاه گرجستان بایروان رفت ومحمد خان هم بایران بازگشت. فتحعلی شاه هم برادر خودرا شکست داد وکور کرد ودرین میان پاول امپراتوررسیه که ازین وقایع خبرشد فورا نامه‌ای بژیورژی پادشاه گرجستان نوشت واورا دعوت کرد بایران تسلیم نشود ووعده کرد که درموقع لزوم باویاری کند.

در۱۷۹۹ (۱۲۱٤) داوید جاثلیق گرجستان که خودرا درحمایت دربارایران قرار داده بود ازمحمد خان حکمران ایروان پسرحسینعلی خان حکمران ایروان یاری خواست ووی لشکریانی بیاری او فرستاد ودانیال راکه بااو رقابت داشت گرفتار کردوبدست وی سپرد. امپراتور روسیه هم بژنرال گوداویچ حکمران گرجستان نوشت و باودستور داد داوید جاثلیق گرجستان راکه بایرانیان پیوسته بودخلع کند ودانیال رابجای او بگمارد وچون روسها این کار راکردند داوید بدربار ایران گریخت ودرآنجا ماند. داوید در۱۳ اکتبر۱۸۱۷ (۱۲ذی الحجه ۱۲۳۲) درزندانی درصومعهٔ اوچ کلیسیا (اچمیادزین) درگذشت.

درسال ۱۸۰۰ (۱۲۱۵) چون فتحعلی شاه باردیگر ازرسیدن لشکریان روسیه بگرجستان آگاه شد یکی ازسرداران خود رابالشکریان بسیار بقفقاز فرستاد وایشان در نخجوان فرود آمدند وازآنجا بپادشاه گرجستان اخطار کردند که سپاهیان روسیه را از گرجستان بیرون کند وتسلیم ایران شود. سبب این بود که اراکلی دردم مرك وصیت کرده بود که جانشین وی یکی از برادرانش باشد. بهمین جهت چون خبررسیدن لشکریان ایران انتشار یافت آلکساندره برادر ژیورژی پادشاه گرجستان ازشولاور (۳) نزد سردار ایران رفت، زیرا وی ناامید بود که پاول امپراتور روسیه حق وی را بشناسد و بالعکس داوید پسرژیورژی رابراین سمت می‌شناخت که ازدوسال پیش واردد دستهٔ قراولان

---

(۱) Giorgi Tzitzichwili (۲) Phambac (۳) Choulawer

سپاه امپراتوری روسیه شده بود و منصب ژنرال ماژور باو داده بودند .

بدین گونه درمیان ژیورژی پادشاه گرجستان ودارجان ملکهٔ آن سرزمین که مادر زن او بود و برادران وی اختلاف در گرفت و آلکساندره بتحریك ملکه بایرانیان پناه برد. دارجان ملکه باداماد خود میانه نداشت ودر بسیاری از کارهای کشوری بااو مخالفت می ورزید . اما چون آلکساندره بنخجوان رسید سردار ایرانی چندان احترامی باو نکردو در همان حین بدستور شاه ایران از آن شهر رفت و آلکساندره که تنها مانده بود ناچار شد نزد ابراهیم خان حکمران قراباغ برود .

در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۱ شعبان ۱۲۱۵) ژیورژی سیزدهم پادشاه گرجستان در تفلیس پس ازدوسال پادشاهی درگذشت و بفرمان امپراتور روسیه پسرش داوید بنیابت سلطنت گرجستان برگزیده شد .

در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ (۷ جمادي الاولی ۱۲۱٦) آلکساندر امپراتور روسیه پس ازمرك پدرش پاول درمسکو تاج گذاری کرد ودرهمان آغاز سلطنت خود فرمانی صادر کرد و پادشاه گرجستان رارسما دست نشاندهٔ خود دانست واین سرزمین رابینج استان تقسیم کردند و مردم گرجستان سوگند وفاداری نسبت بتاج و تخت روسیه خوردند و ادارات روسی رادرآن کشور دایر کردند . ازآن روز ببعد امپراتوران روسیه گرجستان رایکی ازتوابع خود دانستند .

در ۱۸۰۲ (۱۲۱۷) آنا ملکهٔ گرجستان که زن بیوهٔ داوید پادشاه سابق بود پس ازمرگ شوهرش بروسیه بدربار آلکساندر رفت و وی رادرآنجا باحترام پذیرفتند .

در ۹ سپتامبر ۱۸۰۲ (۱۱ جمادی الاولی ۱۲۱۷) ژنرال پاوله تزیتزیشویلی (۱) از مردم گرجستان که درمیان روسها بنام پاول تسیتسیانف (۲) معروف شده بود ووارد سپاه روسیه شده ودرآنجا بمقام عالی رسیده بود حکمران گرجستان شد وبتفلیس رفت و در ٦ فوریهٔ ۱۸۰۳ (۱۳ شوال ۱۲۱۷) وارد شهرشد ودولت روسیه باو دستورداده بود همهٔ شاهزادگان نزدیك بخاندان سلطنتی گرجستان را بروسیه بفرستد. داوید وواختانگ زود ترازهمه در ۱۸ فوریه (۲۵ شوال) رهسپارشدند. شاهزاده طهمورث (تیموراز) ازترس عازم روسیه نشد ونزد عم خود آلکساندره بناحیهٔ چاررفت . در ۱۸ آوریل آن سال (۲۵ ذی الحجهٔ ۱۲۱۷) مریم ملکهٔ سابق گرجستان با فرزندان خود نیزروانه شد واو را بصومعهٔ بیلوگورود (۳) درناحیهٔ کورسك (٤) بردند ودرآنجا نگاه داشتند . ملکه دارجان زن

---

(۱) Pawlé Tzitzichwili (۲) Pavel Tzitzianof (۳) Biélogorod
(٤) Koursk

زن بیوهٔ اراکلی پادشاه سابق که بسیار مسن وعلیل بود در تفلیس ماند.

در ۱۶ اکتبر ۱۸۰۴ (اول رجب ۱۲۱۹) تسیتسیانف برای گرفتن گنجه از تفلیس رهسپار شد. جوادخان حکمران آن شهر در بیرون شهر روبروی جبیر با او روبروشد اما شکست خورد و بارگ شهر پناه برد ولشکریان روسیه شهر راگرفتند. تسیتسیانف هرچه جواد خان را دعوت کرد تسلیم شود بجایی نرسید. چون میخواست لشکریان‌خود را در ارگ شهر جا بدهد باو پیشنهاد کرد که همهٔ دارایی او مصون باشد وخوداووارد خدمت روسیه شود. جوادخان چون متکی بمواعید شاه ایران‌بود زیر بار نمی‌رفت. ناچار تسیتسیانف بلشکریان خود دستور داد نردبان بگذارندوارگ را تصرف کنند. بهمین جهت سپاهیان روسی در ۳ ژانویه ۱۸۰۵ (اول‌شوال ۱۲۱۹) بپای دیوارارگ‌رسیدند وازدیوار بالا رفتند وارك راگرفتند. آن روز عید بایرام‌اوروج (عید فطر) مسلمانان بود و بامداد روزعید ارك راگرفتند. درین جنگ مردم کرتیل شرکت موثری کردند و شهر راآتش زدند واز مردم گنجه که در ۱۷۹۵ (۱۲۱۰) درتصرف تفلیس بیداد کرده بودند انتقام‌گرفتند و ناچار لشکریان روسیه هم درین گیرودار بسیار خشمگین بودند. جواد خان دلیرانه مقاومت کرد ودرجنگ کشته شد. ارك رابکلی نابود کردند وعده ای از مردم شهر راکشتند. درین واقعه چهارصد تن ازسپاهیان روسی‌جان سپردند. پس از آن تسیتسیانف شهرگنجه را تعمیر کرد و آنرا تابع‌تفلیس‌قرارداد ومردمی راکه گریخته بودند بآنجا بازگرداند و آن شهر را یلیزا بدپول (۱) نام گذاشت، بنام امپراتریس یلیزاوتا الکسئیونا (۲) زن الکساندر اول و این تغییر نام در ۵ فوریهٔ آن سال (۵ ذی‌القعدهٔ۱۲۱۹) رسما پذیرفته شد. چون این‌خبر بامپراتورالکساندررسیدمنصب‌ژنرالی باو داد و بافسران روسی نیز درجه و نشان داد.

درهمان سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) دربهار تسیتسیانف بعزم گرفتن‌ایروان رهسپار شد ودرآنجا باعباس میرزا پسر شاه وعدهٔ معدود لشکریان وی برخورد ودرجنگ مختصری ایرانیان‌شکست‌خوردندو بگارنی‌رفتند. تسیتسیانف‌ازرودزنگی گذشت وایروان‌رامحاصره کرد. چون این خبر بفتحعلی شاه رسید(۳) لشکریانی گردآورد وبگارنی رفت.

تسیتسیانف یاور مون ترزور(٤) رابفامیاك فرستاد آزوغه برای لشکریانش بیاورد زیراکه در آن نواحی قحطی بود. چون این خبر بفتحعلی شاه رسید پیرقلی خان از

---

(۱) Yelizabedpol (۲) Yelizavéta Alexeïevna (۳) دراسناد گرجی‌همه‌جا نام فتحعلی شاه را «باباخان» و «شاه‌باباخان» ونام عباس‌میرزا را «آباز» نوشته اند
(٤) Montrésor

سرداران خود را که درفامباك بودآگاه کرد زیرا وی قلعهٔ قراکلیس راکه آزوغه در آنجا فراوان بود محاصره کرده بود ، گلوله و باروتی که لشکریان روسی لازم داشتند نیز درآنجا بود وعده‌ای از مردم اطراف بآنجا پناه برده بودند .

بپیر قلی خان دستور داده بودند که سپاهیان روسی رادستگیر کنند . یاورمون ترزور باعدهٔ معدود سربازان خود درحدود ۱۷ ماه اوت (۲۰ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپارشد ودرجنگی که در ۲۱ اوت باشش هزار تن لشکریان ایرانی کردوی وتقریباً همهٔ سپاهیانش کشته‌شدند . پیش ازآن پادگان قراکلیس دلیرانه ازآن دفاع کرده بودند والکساندره ولیعهد گرجستان از تصرف آن خودداری کرده بود .

دربن زمان آلکساندره و فارنائوز (۱) و تیمور از (طهمورث) شاهزادگان گرجستان باپیر قلی خان یاوری می کردند و باسواران وچادرنشینان گرجی با او بودند. چون لشکریان روسی بدربازرسیدند پیرقلی خان برایشان حمله برد، کاملا آنهارا شکست داد ، توپی را که داشتند ازیشان گرفت وبا اسیرانی نزد شاه فرستاد ووی هدایای گران بها برای او وشاهزادگان گرجی فرستاد و آلکساندره نوشت که فارنائوز را بآراگوی بفرستد تا راه را بر لشکریان روسی بگیرند.

چون خبر ورود شاه بایروان بیولون (۲) وفارنائوز شاهزادگان گرجی که در ایمرت بودند رسید ایشان براه افتادند نزد وی بروند . چون بجنگل کوچك اولو (۳) درایمرت رسیدند یکی از مردم ایمرت بروسها که در سورام یك فوج بادو توپ داشتند خبر داد که می خواهند بایروان بروند. گوژیا رامینیسشویلی (٤) پیشخدمت باشی دربار گرجستان که بروسها اطمینان داد آنها را دستگیر کند بایك دسته از سربازان شکارچی برای گرفتاری ایشان مامور شد .

چون سپاهیان روسی بایشان رسیدند درطلوع آفتاب روز ۲۹ ژون (اول ربیع الثانی ۱۲۲۰) بریشان حمله کردند ودرین جنگ تتیا تارخینیسشویلی (٥) پسر بتزیا (٦) ، فیراو چرکزیشویلی (۷) وداتوا کزل (۸) وپسرش کشته شدند وبشاهزاده یولون نزدیك شدند که او را بکشند. اما غلام باشی اوداوید آبازادزه (۹) وی را پناه داد وسرنیزه ای که یکی ازسربازان روسی متوجه کرده بود بشقیقهٔ او خورد . بدین گونه شاهزاده یولون نجات یافت اما گرفتار روسها شد پسرانش لئون ولوراسپ (لهراسب) و شاهزاده فارنائوز

---

(۱) Pharnaoz (۲) Ioulon (۳) Oulew

(٤) Gogia Raminis-Chwili (٥) Tétia Tarkhinis - Chwili

(٦) Betzia (۷) Phirau Tcherkézichwili (۸) Dathoua Kézel

(۹) David Abazadzé

لئون وفارنواز نزد لزگیان رفتند وازآنجا درفامیاك بپسرقلی‌خان پیوستند و برادر وعمشان آلکساندره و برادر زاده و پسر عمشان تیموراز نیز درآنجابودند . بوراسب که جوانی بود بگرجستان پناه برد .

اما تسیتسیانف بی‌آنکه کاری از پیش ببرد با اندکی از لشکریان خود شبانه از ایروان عقب نشست . بیماری وتنگی آزوغه لشکریان وی راسست کرد وناچارشدبامداد روز ٤سپتامبر (۹جمادی الاخره ۱۲۲۰) دست از محاصره بردارد . از راه کانـاکیرو اچمیادزین وقراکلیس‌در ۲۲سپتامبر(۲۷جمادی الاخره) بتفلیس‌رسیدولشکریان‌او دوباره ازبیماری از پا درآمده بودند .

روایت‌دیگر دربارهٔ‌محاصرهٔ‌ایران‌بدین‌گونه است که‌در۱۸۰۵(۱۲۲۰)تسیتسیانف محمد خان حکمران ایروان‌رادعوت کردتسلیم‌او شود وازاو خواستارشدبگذاردلشکریان روسیه قلعهٔ ایروان را بدست‌گیرند وخود حکمران شهر ایروان باشد وهمان مالیاتی را که بدربار ایران می داده بدست بپردازد. محمد خان‌بفتحعلی‌شاه‌خبردادووی فرستاده‌ای نزد تسیتسیانف روانه‌کرد ونامه نوشت که اگر دست از ایروان نکشد باید بجنك آماده شود . تسیتسیانف لشکریان خود راگرد آورد وشاهزادگان ونجبای گرجستان ومردم شهر را باخود یارکرد وبایروان‌لشکر کشید . چون‌بآنجا رسیدعباس میرزا پسرفتحعلی شاه باده هزار سپاهی بیاری شهر تاخت ، تسیتسیانف با او وارد جنگ شد وجنك‌سختی درگرفت . ایرانیان سخت برابری کردنداماژنرال سرگی آلکساندروویچ‌دوچکوف(۱) بی‌آنکه بوضع مساعدآنها درتخته سنگها و کوه های گـرداگـرد ایـروان اعتنا کند ، سربازان خود را فرمان داد ازبلندیها بالاروند وافرادفوج خمپاره‌اندازان‌تفنگزرابآنجا فرستادو بجلگه‌ای‌رسید که‌سپاهیان‌ایران‌درآنجااستحکامات‌بسیار داشتند. سربازان‌روسی پیش بردند وایرانیان را فرار دادند وایشان را تا لشکرگاهشان دنبال کردند وبرآنجا دست یافتند . درین‌جنگ کیخسروآباشیده زه‌پسرلئون کشته‌شد که‌تازه ازگرجستان‌بلشکر روسیه پیوسته‌بود. لشکریان‌روس صومعهٔ اچمیادزین وشهرایروان‌راهم‌ازایرانیان‌گرفتند وبدانجا وارد شدند .

با این همه خان ایروان ومردم شهر درارگ‌آنجاکه‌بسیار مستحکم بود ودشمنان نمی توانست درآن رخنه‌کنند از خود دفاع کردند . عباس میرزا پدرش راازین واقعه‌خبر کرد وخود باصد هزار تن ازلشکریان‌رهسپار شدوچون‌بایروان‌رسیدسپاهیان‌تسیتسیانف را محاصره‌کرد . هرروز جنگ می کردند ، یاری بلشکریان روس‌نمی رسید ، بسیاری ازیشان از گرما وبدی آب و هوا بیمار شدند ، بسیاری مردنـد ، برای تسیتسیانف تنها

(۱) Sergi Alexandrovitch Doutchkof

۲۶۰۰ سرباز باقی ماند . شاهزادگان واعیان گرجستان که بالشکریان همراه بودندچون این حال را دیدند بنای فرار ورفتن بتفلیس را گذاشتند .

درین میان فتحعلی شاه که راهها راگرفته بود ودر اطراف ایروان می‌جنگید و نمی‌گذاشت لشکریان از آنجا بگذرند ، برایشان حمله برد وچند تن از آن گرجیان را که می‌خواستند برگردند کشت وبرخی ازایشان واز اعیان شهررا اسیر کردند. در میان ایشان یکی از نجبا ایوانه اوربلیان (۱) پسر داوید سردارساباراطیانو (۲) بودکه اورا هم با سه تن از پسران عمش اسیر کردند ونزد شاه بردند . وی ایشان‌را بتبریزواورومیه فرستاد ودرآنجاز ندانی کرد ودیگران را برخرنشاندند وبرخی راپیاده بطهران بردند . سردار ایوآنه این امتیاز را از شاه یافت که وی را سوار بر خر کردند ودرپیشاپیش این گروه بردند .

فتحعلی شاه سردار خود پیرقلی خان را هم با هشت‌هزار تن سپاهی بفامباك فرستاد تابر قراکلیس که روسها آنرا مستحکم کرده بودند حمله ببرند وذخیرهٔ گلوله وباروت روسها درآنجا بود .

پیر قلی خان بآنجا حمله برد ونتوانست آنرا بگیرد زیرا که پادگانی از دویست تن سرباز روسی درآنجا بود . اما راه تفلیس چنان بسته شده بودکه تاتسیتسیانف بآنجا نرسید کسی ازوخبر نداشت . وی که در شهر ایروان سخت گرفتار شده بود اما وسایل دفاع کافی داشت دیگر باروت وگلوله نداشت . یاور مون ترزور را باصد و هشتاد تن سپاهی بآنجا فرستاد که باروت وگلوله وآزوغه بیاورند و رستم پسر ملیك آپو (۳) از مردم قراباغ وشست تن از ارمنیان آن ناحیه را با دو توپ با ایشان‌روانه کرد . ایشان پنهانی از ایروان رهسپار شدند وبسوی فامباك روانه گشتند . سردار پیرقلی خان که در آنجا بود خبر شد وپیش‌آمدکه راه برایشان بگیرد . روسها چون بحمام لی رسیدند جنگ درگرفت وایشان کشته شدند . تنها چندتن وازآن‌جمله ارمنیان اسیرشدند وایشان را با توپها نزد شاه فرستادندکه درایروان بود . دراین مورد شاه ازپیرقلی خان‌تشکر بسیار کرد وبرای او خلعت فرستاد .

درین هنگام چون خبر طغیانی از ایران بفتحعلی شاه رسید بازگشت وتسیتسیانف را از گرفتاری نجات داد وری بار خود را بست وبتفلیس رفت . فتحعلی شاه آگاه شد که سلیمان خان از سرداران سپاهش می‌خواهد وی‌را بکشد وبهمین جهت تسیتسیانف را دنبال نکرد وبطهران بازگشت . درهمین سال ۱۸۰۵(۱۲۲۰) درآن نواحی زمین لرزهٔ سختی روی داد .

---

(۱) Ioané Orbélian (۲) Sabarathiano (۳) Mélik Apo

درهمین سال ۱۸۰۵ فتحعلی شاه باردبیل رفت وابراهیم خان حکمران شوش از نزدیك شدن وی هراسان شد وبگنجه رفت و ژنرال تسیتسیانف در آنزمان آنجا بود. ازروسها یاری خواست قلعهٔ شوش راحفظ کند وپانصدتن برای این کار بااو یاری کردند. چون فتحعلی شاه بکنار رود ارس رسید پسرش عباس میرزا را با لشکریانی که چندان فراوان نبودند مامورتاختن بگرجستان کرد. چون وی بکنار رود ترتر درقراباغ رسید تسیتسیانف که درگنجه بود خبرشد وهزارتن ازلشکریان روسی را بفرمانده یکی از سرهنگان تفنگچیان بمقابله فرستاد. چون ایشان بکورگ رسیدند کار یاگین (۱) که فرمانده آن عده بود ازایرانیان شکست خورد وخود نیززخم برداشت وبزحمت توانست با سی‌سربازی که برای وی مانده بود بگریزد. چون این خبربتسیتسیانف رسید با چهارهزارلشکری برایرانیان حمله برد ولی ایشان روسها رادر راهی که در پائین بود گذاشتند وخود راه بالارا گرفتند ووارد گنجه شدند وهمهٔ اهالی مسلمان آن شهررا اسیر کردند وبتبریز بردند. آنگاه عباس میرزا شخصاً بناحیهٔ شمشادین رفت و می خواست بتفلیس بتازد، اما این کار رانکرد. فرمانی ازپدرش فتحعلی شاه باو رسید وبازگشت وازراه سرزمین قزاقان بآقستافه رفت. قزاقان دردرهٔ تنگی درمیان کوهستان بروحمله بردند وبایشان آسیب‌رساندند. آنگاه سلیمان آقاج اوغلی ازین راه یوآنه قافلانیشویلی (۲) راکه درآن زمان نزد عباس میرزا بود ووی باو احترام می کرد وتا این دم همراه او بود فرارداد وقزاقان نیزدرآنجا چندتن دیگری ازنجبای گرجستان راکه درموقع رفتن ازایروان بتفلیس گرفتار شده بودندگریزاندند.

فتحعلی شاه بگیلان رفت زیراکه لشکریان روس از راه دریا بآنجا حمله برده بودند و فرمانده ایشان ژنرال زاوالیشین (۳) بود، اما پیش از آنکه شاه بآنجا برسد مردم گیلان خودآن لشکریان راشکست داده بودند وایشان ازراه دریا بباکورفته ودر نزدیکی آن شهرمانده بودند. این لشکرکشی روسها ۳۳ روزطول کشید. تسیتسیانف که می‌خواست حکمران باکورا بتسلیم وادارد خواست نخست وی را ازیاری که ممکن بود ازگیلان باو برسد محروم کند ودر ۱۳ ژون ۱۸۰۵ (۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۲۰ ژنرال زاوالیشین را فرستاد بندر انزلی (٤) رابگیرد ووی در ۲٤ آن ماه (۲٦ ربیع الاول) کامیاب شد. دراول ژوییه (٤ ربیع الثانی) پیره‌بازار راگرفت ودرآنجا سنگر ساخت ازآنجا ازراه چنان دشواری رهسپار رشت شدکه ازهرسو دشمنان بروحمله می‌بردند و وچون بیشتراسبهای توپخانه‌اش مردند سربازان ناچار توپهارا خود می کشیدند وسپس

(۱) Karigin (۲) Qaphlanichwili (۳) Zavalichin
(٤) درستون گرجی نام انزلی را «زنزلی» Zinzéli نوشته‌اند.

روسها جان بدر بردند و بپیره بازار بر گشتند ، بزودی گرما و ناسازگاری هوای گی
بیماری درمیان لشکریان روس انـداخت و ناچـار در ٢٢ و ٢٣ ژوییه (٢٧ و ٢٨ ر
الثانی) ازانزلی رفتند وچندان آسیبی ازایرانیان ندیدند. اما معلوم نیست که فتحعلی
خود بگیلان رفته یانرفته باشد ودرهرحال چند بارلشکریانی بآنجا فرستاده است .

درهمان سال فتحعلی شاه عسکرخان رابسفارت بدربار امپراتور بناپارت بپار
فرستاد . امپراتور بنوبت خویش ژنرال لاژار (١) رابایران فرستاد ووی حامل هدا
جالبی بود وهمراه وی شست آموزگارتوپخانه وکارهای نظامی بودندکه مامور بو
سربازان ایرانی راباصول فرانسوی آموخته کنند . شاه ازآن فوق العاده ممنون شـ
بناکرد لشکریان وتوپخانهٔ خودرا باصول اروپایی فراهم کند .

درسـال ١٨٠٦ (١٢٢٠) تسیتسیانف ازرود متکوار (٢) درگنجه گـذشت و
لشکریان خود بنوخا رفت . حکمران نوخا محمد حسن خان کور بودکه آقـا محمد
چشمانش رادرآورده بود . تسیتسیانف اورا عزل کرد وجای وی را بجعفر قلی خان
مردم خوی دادکه ازدست فتحعلی شاه گریخت و در محاصرهٔ ایروان بتسیتسیانف خا
کرده واو را ازمحاصره نجات داده بود . امپراتور الکساندر منصب ژنرال لیوتنان
داد ویك جقهٔ الماس وبیرقی برای وی فرستاد ودستور داد ازمردم شکی صدوسی ه
سکهٔ طلا خراج بگیرند وبازماندهٔ مالیات رادر اختیار حکمران آنجا گـذاشتند . چ
تسیتسیانف ازآنجا بشماخی رفت مصطفی خان مقاومتی نکرد واوهـم دربـرابر رو
مقیم شد وچون همان احترامی راکه بجعفرقلی خان کردند باو کردند مالیات سالیانهٔ ه
هزار دوکای (٣) هلندی رابعهده گرفت . تسیتسیانف از شروان گذشت وبباکورفت
اندیشهٔ آنکه آن شهررابگیردتا ازراه آن شهرآزوغه‌ای راکه برای لشکریان گرج
لازمست ازحاج طرخان بیاورد، زیرا که درگرجستان خوراك باندازهٔ کافی برای احتیا
روسها نبود . چون بباکو رسید در یك فـرسنگی شهر لشکرگاه ساخت و بحسین
حکمران شهر نوشت که کلیدهای شهر رانزد او ببرد . هرچه خان ازو التماس کرد و
ازین سرشکستگی معاف دارد ونخواهد که کلیدها را باخود بیاورد تسیتسیانف نپذ
سرانجام خان باو نوشت : «چون نگرانی مانعست که بمیان لشکریان شما بروم از
خواهش می کنم بادو تن بارگ شهرنزدیك شوید» . پس تسیتسیانف یك یا بقول د
دو قزاق برداشت والیسبار (٤) پسر آقابابا راهم همراه گرفت تاباخان دیدار کند
نیز بادو خدمت گزار نزدیك شد. از اسب پیاده شدند، یك دیگر رادر بغل گرفتند و
خان کلیدها را بدست اوداد دوخدمت گزار وی تفنگ خود را بسوی تسیتسیانف

(١) Lajard (٢) Mtcouar (٣) Ducat (٤) Elisbar

کردند واورا با الیسبار پسرآقا بابا درروز پنجشنبه۸ فوریه۱۸۰۶ (۱۹ذی قعده۱۲۲۰) کشتند . سرش رابریدند و برای شاه فرستادند پیرقلی خان سردار که بیاری مردم باکو آمده بود درست درهمین موقع رسید وچون ازین واقعه خبرشد برلشکرگاه روسیان تاخت وایشان که وسیله بازگشت بگرجستان رانداشتند دربا کو بکشتی نشستند واز راه قزلراز دریا رفتند .

پس ازلشکرکشی بـانزلی کشتی‌هـای روسی در۵ مـاه اوت ۱۸۰۵ (۹ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار باکوشدند بمحض اینکه بآنجا رسیدند حسین خان نزد ژنرال زاوالیشین فرستاد وباو تبریك ورودگفت ووی باو نوشت ویـادآوری کرد که سـال گذشته دربرابر ژنرال تسیتسیانف تعهد کرده است فرمان‌گزار روسیه باشد و در ارك شهر پادگان روسی‌را جا بدهد . خان‌نیز منکرتعهدات خود نشد ودوروزمهلت خواست، سپس‌دوماه مهلت خواست بعهدخودوفا کند، ناچار ژنرال‌در۱۵ اوت(۱۹ جمادی الاولی) بمباران شهر برای گرفتن ارگ آغاز کرد . تاسوم سپتامبر (۸ جمادی الاخـره) این‌کار درپیشرفت بود اما نتیجه‌ای نمی‌داد . آنگاه خبرشدند که شاه علی خان حکمران در بند وقبه بیاری محاصره شدگان ارگ آمده است و ناچار روسها دست ازمحاصره کشیدند . این خان رادر ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) اسیر کرده وسپس‌امپراتور پاول حکمرانی دربند راباو داده بود وازتسلیم باکوخودداری میکرد و بهانه‌می‌آورد که این‌شهررامقام بالاتری باو واگذار کرده است‌وزاوالیشین ناچار شد دست ازین کار بشوید . ازسوی دیگر مصطفی خان حکمران شروان که مشغول گفتگو بود تسلیم روسها بشود نیزدفع الوقت می کرد ناچار تسیتسیانف درپایان ماه نوامبر(پایان رجب (۱۲۲۰) بـدین سوی رهسپارشـد و بژنرال زاوالیشین فرمان داد بپای دیوارهای شهر باکو بـرگردد تا آنجا بیك دیگـر برسند و بازماندهٔ وقایع بهمان‌گونه است که پیش ازین اشاره رفت .

پس ازکشته شدن تسیتسیانف درهمان سال کنت ایوان‌واسیلیویچ گوداویـچ (۱) راکه پیش ازآن حکمران خط قفقاز وسرتیپ فرمانده بود بجای وی گماشتند . پیش از آنکه بتفلیس برسد به‌ابراهیم خان حکمران قراباغ که قلعه ونیروهای خود را دراختیار روسها گذاشته بود حمله بردند . چون بهیچ وجه منتظراین حمله نبود با خانواده‌اش در بیرون قلعهٔ عسکران درزیرچادر بود زیرا که‌گرما بسیار سخت شده بود . این حمله را نـایب سـرهنك دیمیتری تیخونیچ لیزانویچ (۲) بپیشنهاد نینیـا جورا شویلی ملقب بتاوبرا(۳) کرد که پس ازآنکه‌میرآخور وندیم شاهزاده آلکساندره بودباوخیانت کرده

---

(۱) Comte Ivan Vasiliévitch Goudovitch

(۲) Dimitri Tikhonitch Lisanévitch

(۳) Thawbéra

وندین موقع ازایران بقراباغ آمده بود . درین حمله که شب باتوپ کردند ابراهیم خان واروسها کشتند ووی وزنانش رابکلی نابود کردند وثروت هنگفت او را غارت کردند . مهدی خان پسرابراهیم خان از گوداویچ درخواست کرد حکمرانی قراباغ راباو بدهد و وی پذیرفت واین سمت راباو داد که در سال ۱٤ هزار دو کای هلاندی مالیات بدهد . لقب ژنرال ماژور وعناوین مخصوص محترمین آن ناحیه‌را باودادند وپس‌ازآنکه سوگند خورد روانه شد . اما قلعهٔ شوش هم‌چنان دردست لشکریان روسیه باقی ماند . زیرا که پیش ازآن ابراهیم خان حکمران شوش سپاهیان روسی رابقلعه راه داده بود وزیردست آنها شده درسال هشت هزار دوکا مالیات می‌داد . اما پس‌ازکشته شدن تسیتسیانف با ایران واردگفتگو شده بود ویاری خواسته بودکه بدستیاری حکمرانان شکی و غازی کوموك دوباره قیام کند . بهمین جهت ازشوش بیرون آمد ودرنزدیکی شهر اردو زده بود . لیزانویچ سعی کرد اورا بازگرداند وچون سعی‌او بجایی نرسید باسپاهیان‌معدودی بروحمله برد . پس ازکشته شدن ابراهیم خان پسر مهترش مهدی قلی‌خان را بجای او نشاندند . درهمین زمان هم ژنرال نبولسین (۱) نزدیك قلعهٔ کوچك عسکران در کنار رود قراکپك درجنگی که باعباس میرزاکرد اورا شکست داد .

در۸ نوامبر ۱۸۰۷ (۷ رمضان ۱۲۲۲) دارجان ملکهٔ گرجستان همسر اراکلی پادشاه آنکشور درسن پترزبورگ درگذشت‌وامپراتور روسیه دستورداد بااحترام‌بسیار پیکراو رادر صومعهٔ نوسکی (۲) درکلیسیای‌آنونسیاسیون (۳) بخاك سپردند .

دراول نوامبر (۲۹ شوال) همان سال ستارهٔ دنباله داری در افق پدیدار شدکه باستاره‌های دنباله دار دیگر تفاوت داشت وبشکل کشیده بود . اختر شناسان می‌گفتند دم‌آن ۵۰۰ درجه درازی داردکه هردرجه عبارت از۱۱۹ ورست باشد .

در۲۰ نوامبر (۲۹ رمضان) همان سال شاهزاده ژیورژی پسرآلکساندره پسر سولومون پادشاه ایمرت ازآبله درسن‌پترزبورگ درگذشت وپیکرش رادرهمان‌صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند و درتاریخ مرگ اواقوال مختلف هست .

در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۸ رمضان ۱۲۲۳) کنت گوداویچ برای گرفتن ایروان رهسپار شد ولشکریان خودرا بادسته‌ای ازگرجیان‌همراه برداشت . چون شهررا گرفت درکاناکیر لشکرگاه ساخت . درآن زمان یکی ازسرداران ایرانی مدافع قلعهٔ‌ایروان بود . زیراکه فتحعلی شاه هنگامی که ازآذربایجان می‌رفت محمد خان وخانواده‌اش را باخود برده بود واو رادرآنجا نگاه داشته بود زیراکه مردی دوروی وناراحت بود . چون شاه ازواطمینان نداشت‌عده‌ای ازسپاهیان خودرا درقلعهٔ ایروان گذاشته‌وفرماندهی

(۱) Nébolsin (۲) Nevski (۳) Annonciation

آنها رابیکی ازسرداران خود داده بود . چون این خبر رسید عباس میرزا پسرشاه که حکمران آذربایجان بود و در تبریز اقامت داشت با لشکریان خود و سربازان جدیدی که افسران فرانسوی تربیت کرده بود وتوپخانهٔ خود رهسپارشد . چون بنخجوان رسید که بیاری لشکریان ایروان برود در آنجادرنگ کرد . چون بگوداویچ آگاهی رسید دوفوج راکه یکی ازآنها فوج تفنگداران تروئیتسکی (۱) ودیگری فوج شکارچیان بود بآنجا فرستاد . چون لشکریان روسی بنخجوان رسیدند جنگ سختی در گرفت وایرانیان درنتیجهٔ هنرنمایی سربازان جدید اندکی پیش بردند . با این همه گوداویچ بسربازان خوددستورداد نردبان بگذارند وبقلعهٔ ایروان حمله کنند . هنگامی که سربازان ازنردبان بالامی رفتند ایرانیان آتش توپخانه را متوجه ایشان کردند . روسها شکست خوردند ودوهزار کشته دادند .

هنگامی که گوداویچ در ایروان بود از مقام خود عزل شد و آلکساندر پتروویچ تورمازف(۲)رابفرماندهی کل مأمور کردندو گوداویچ پس ازچهارسال ازمقام خودمعزول شد . چون این خبر بوی رسید بجای آنکه حملهٔ دیگری بکند بار خود رابست و از راه آباران رهسپارشد . درراه برف وسرمای بسیار بود وچون در کوهستان آباران برف در سراسر زمستان آب نمی شود وچوب درآنجانیست عدهٔ کثیر ازهمراهان وی تلف شدند. چون این خبر بعباس میرزا رسید که درگارنی بود لشکریان روسی را تا آباران دنبال کرد ، عدهٔ کثیر ازآنها راکشت وبنهٔ آنها راغارت کرد وآسیب بسیاربروسهاوگرجیان رساند . این واقعه درماه دسامبرآن سال (شوال ۱۲۲۳) روی داد وبازماندهٔ سپاهیان روسی وگرجی بزحمت توانستند خودرا بفامباك برسانند. عباس میرزا بایروان برگشت وقلعهٔ آنجا رامحکم ترکرد وزمستان رادرآنجا ماند . گوداویچ بروسیه برگشت و حکمران کل مسکو را باودادند وتورمازف بحکمرانی گرجستان پرداخت

دردورهٔ فرماندهی گوداویچ وقایع مهمی که روی داد تصرف نوخا و ناحیهٔ شکی بدست ژنرال نبولسین بود .

در ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) محمد علی خان پسرفتحعلی شاه بگرجستان آمد . این پسررا شاه ازیك زن گرجی ازنژاد چوش (۳) ازخانوادهٔ تزیکارا شویلی (٤) پیدا کرده بود که ایرانیان اسیر کرده ودر ایران فروخته بودند وشاه خریده وبواسطه زیبایی فوق العاده بهمسری خود اختیار کرده بود : وی پسر مهتراو بود . محمدعلی خان مردم فامباك را کوچ داد وایشان رابناحیهٔ ایروان برد وازآنجا بآقچه قلعه رفت ودرتوسکی تا فا درنگ

---

(۱) Traitski (۲) Alexandre Pétrovitch Tormasof

(۳) ظاهراً مرادمحمدعلی میرزا دولتشاهست (٤) Tzicara chwili

کرد و تاناحیهٔ دمانیس(۱) و کودی را قتل وغارت کرد وازآنجا بازگشت . هر چند که سوار نظام روسیه درگاتخیلی خیدی (۲) بودند که جنگی درمیانشان درنگرفت .

درپاییز ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خـان سردار ایـروان و آلکساندره ولیعهد کرجستان پس ازآن که بفامباك حمله بـردند ونتیجه نگرفتند خـواستند بشریف پـاشا پاشای‌قارص که اوهم باروسها درجنگ بود ملحق شوند اما تورمازف فورا لشکریانی بیاری روسها بتزالکا (۳) فـرستاد وراه را برایشان گـرفتند . درشب چهارم سپتامبر (اول شعبان ۱۲۲۵) مارکی پاولوچی وسرهنگ‌لیزانوویچ برایشان حمله بردندوایرانیان وعثمانیان شکست فاحش خوردند وروسها لشکرگاه ایشان رامتصرف شدند . درهمان زمان عباس میرزا دسته‌ای ازچهار هزارتن ازاچمیاد زین (اوچ کلیسیا) بفامباك فرستاد ودر۸ سپتامبر(ده شعبان) بده‌اماملی نزدیك شد ووی را ازآنجا راندند . امالشکریان ژنرال پورتنیاگین (٤) درین جنگ شکست خوردند درتاریخ ١٤ سپتامبر (١١ شعبان) دسته دیگری ازلشکریان ایـران رادر شامشادیلـو ژنـرال نبولسین شکست داد ، در تاریخ ۱۸ (۱۵ شعبان) دستهٔ سومی درقرارگاه آرتیك بهمین سرنوشت گرفتار شد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) میرزا بزرك وزیر (٥) ازجانب شاه بقـرابـاغ در کنار رود ارس‌آمده بود عهدنامهٔ صلح واتحادی با روسیه ببندد وسرحدات گرجستان‌را معین کند وباتورمازف درآنجا ملاقات کرد .

درهمان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان با دوهزارسرباز از ایـران عازم قفقاز شد و بآخال‌کالاك در ناحیهٔ جاواخت رسید و در آنجا منتظر شریف پاشا حکمران آخال تزیخه(٦) وشاهزادهٔ الکساندره ولشکریان ایشان بود که‌می بایست بوی ملحق شوند ومی خواستند بسرزمین سومخت‌حمله کنند. تورمازف بالشکریان‌روسی رهسپار شد ودر تزالکا فرودآمد . ازآنجا با هزارتن سربازروسی و پانصدتن‌لشکریان گرجی وژنرال ماژور ایتالیایی مارکی دوپاولوچی روانه شد . راهنمای این عده یکی از تاتار های سروان بود که الیاس پسر ابراهیم خلیل نام داشت . شبانه بآخال کالاك رسیدند وبایرانیان حمله بردند وایشان را پراکنده کردند . شریف پاشا چون این وضع را دید نزد سردار ایرانی نرفت ووی بایروان برگشت . چون عباس میرزا پسرشاه در آن زمان درگارنی بود تیمور ازپسرژیورژی‌پادشاه گرجستان‌در١٤ سپتامبر (١١شعبان) بنزد وی گریخت وعباس میرزا که درآن زمان هشت هزارتن سرباز وتوپخانهٔ منظمی با

---

(۱) Dmanis (۲) Gaté khili-khidi (۳) Tzalca

(٤) Portniagin (٥) مراد میرزا عیسی قایم مقـام معروف بمیرزا بزرك وزیر آذربایجانست (٦) Akhal-Tzikhé

د داشت که باصول جدید فراهم کرده بودند باو احترام بسیار کرد . از آنجا نـزد مازف رفت ووی اورا بروسیه فرستاد .

در همین سال ۱۸۱۰ در ۱۶ اکتبر (۱۷ رمضان ۱۲۲۵) لشکریان روسی در ده آمالو حیهٔ فامباك عباس میرزا را شکست دادند .

در ۱۴ مه ۱۸۱۱ (۲۰ ربیع الثانی ۱۲۲۶) ساعت چهار بعد از ظهر آفتاب در روسیه گرفت ومردم مسکو این واقعه را بدبختی بزرگی پنداشتند. درهمان سال در چهارشنبه ۱۴ ژون (۲۱ جمادی الاخر ۱۲۲۶) ماه در آسمان روسیه گـرفت وشب ر تاریك شد . درهمان سال الکساندر امپراتور روسیه مریم ملکهٔ گرجستان را که ر ژیورژی پادشاه آن سرزمین بود و در صومعه‌ای در بیلوگورود زندانی شده بود د کرد واو را بمسکو بردند .

در همان سال ۱۸۱۱ (۱۲۲۶) تورمازف که چهارمین فرمانده لشکریـان روسیه رجستان بود پس از سه سال فرماندهی عزل شد ودر ماه اوت آن سال (رجب ۱۲۲۶) ال لیوتنان مارکی دو پاولوچی ایتالیـایی را بجای او گماشتند . وی درهمان سال با ن خان بیگلربیگی ایروان که شاه ایران حکمرانی آن شهر را باو داده بود محرمانه د گفتگو شد وباو پیشنهاد کرد که اگـر قلعه وشهر ایـروان را بـاو تسلیم کند وی ماندهٔ آن ناحیه را باو واگذار خواهد کرد . حسین خان هم وعده کرد قلعه را واگذار . پاولوچی که از دو رویی وخیانت حسین خان بی خبر بود ژنرال ماژور لیزانویچ دوهزار سرباز روسی برای تصرف قلعه فرستاد . حسین خان که لشکریانی از اطراف د آورده بود در صومعهٔ اچمیادزین (اوچ کلیسیا) پنهان شد و بمحض اینکه سپاهیان می بآنجا رسیدند ایرانیان بایشان حمله بردند وآنها را عقب نشاندند .

در ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) در گرجستان وایمرت قحطی بسیار سختی روی داد ومدتی دوام ت . از ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۳ (۱۲۲۶- ۱۲۲۸) نیز در کاخت قحطی بود و بهمین جهت مردم ناحیه قیام سختی کردند . درماه فوریه ۱۸۱۲ (صفر ۱۲۲۷) شاهزاده آلکساندره از ران بآن ناحیه رفت که باشورشیان همدست شود واین کار وی بدبختی بسیاری برای و خانواده‌اش و کسانی که با او همدست شده بودند فراهم کـرد . در قحطی ۱۸۱۲ ۱۲۱) بهای یك کدی گندم بشش مینالتون (۱) رسید و تورمازف مجبور شد از آخال خه گندم وارد کند .

درین سال مارکی دو پاولوچی بقراباغ رفت واز آنجا مهدی خان بنزد وی وفت و

---

۱ minalthoun کدی معادل دو بودوربع و مینالتون یك روبل نقره یا چهار هزار نك فرانسه .

هدایای گرانبها باو داد زیرا که روسها قراباغ را گرفته بودند هرچند که خان‌هنوز در آنجا حکمرانی ظاهری داشت . پیشنهاد مهدی خان مارکی دو پاولوچی جعفر قلی خان برادر زادهٔ وی‌را گرفتار کرد ، زیرا وی که‌محمد اصلان‌خان برادر مهتر وی‌بود خود را جانشین پدر خویش ومدعی او درحکمرانی می‌دانست . جعفر قلی‌خان از زندان گریخت وبتبریز نزد عباس میرزا رفت. پس ازآن پاولوچی بمتکوار(۱)رفت‌تادر کارهای شکی و شروان ودربند و باکو که بدست‌روسها افتاده‌بود رسیدگی کند، چون‌بقلعه رسید در میان سپاهیان روسی وخان‌بوتا ونوهٔ فتحعلی خان یعنی شیخ‌علی‌خان حکمران دربند که‌روسها سر زمین وی راگرفته‌بودندجنگ مختصری‌درگرفت وایشان‌پس ازآنکه‌شکست‌خوردند بداغستان رفتند . شیخعلی خان همان کسی بود که در ۱۷۹۶(۱۲۱۱) هنگامی که زوبف بدربند رفت حکمرانی آنجا را داشت .

درهمان سال در ۲۹ فوریه (۱٤صفر۱۲۲۷) جبرئیل یاگابریل‌پسرژیورژی پادشاه گرجستان که در۱۳ اوت ۱۷۸۸(۱۰ذی القعده۱۲۰۲) بجهان‌آمده‌بود درسن‌پترزبورگ مرد وپیکرش را درصومعهٔ نوسکی بخاك سپردند .

در همین سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مارکی دوپالوچی‌از فرماندهی لشکریان روسیه معزول شد وژنرال لیوتنان رتیشچف (۲) را بجای وی گماشتند ووی آجودان خود را بژنرال ماژور آخوردف (۳) حکمران سابق تفلیس داد که از ارمنیان کرتزیلوان (٤) واز خاندان پوپولا شویلی بود .

در همان سال درروز یکشنبه ۲۵ اوت (۱٦ شعبان۱۲۲۷) در افق روسیه‌آفتاب گرفت ودوحلقهٔ خون‌آلود مانند قوس قزح دراطراف‌آن پدیدار شد وتا عصرادامه‌داشت ومردم فردای‌آن روز منتظرجنگ وخون ریزی سخت‌بودند . جنك معروف‌بارادینو(۵) درمیان لشکریان روسیه وناپلئون روز پیش ازآن‌در۲٤ ماه‌اوت روی داده بود .

در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ (۱۳ شوال ۱۲۲۷)فتحعلی شاه پسرش عباس‌میرزا رابیاری آلکساندره شاهزادهٔ گرجستان که درکاخت بود فرستاد . وی سابقاً از ایروان آمده‌بود که مردم رابقیام تحریك کند. درآنجا چندین بار درشیلداوماناو شکست خورد وناچار بکوهستان آنجا گریخت ویاران خود گرفتار مصائب سخت کرد .

عباس میرزا شش هزار تن لشکریانی که داشت که‌تازه‌آنهاراتربیت کرده‌وبایشان سرباز می‌گفتند ونیز چهار هزار سوار داشت وسیزده‌توپ که پادشاه انگلستان باوداده بود . وی ازارس گذشت ، دراسلاندوز درنك کرد زیرا که‌خبرشکست آلکساندره وفرار

---

(۱) Mtcouar (۲) Rtichtchof (۳) Akhwerdof (٤) Krtzkhilwan
(۵) Borodino

او بداغستان بوی رسیده بود . آنگاه رتیشچف بژنرال ماژور پتروستفانیچ کاتلیاروسکی(۱) که بافوجی ازخمپاره‌اندازان که بآن گروزینسکی (۲) می گفتند درقراباغ بود نوشت و باو دستور داد بیاری مهدی خان حکمران قراباغ بلشکریان عباس میرزا حمله کند . کاتلیاروسکی فوراً رهسپار شد ومهدی‌خان هم با دو هزارسوار قراباغی دربی اورهسپار گشت .چون برود ارس رسیدند پلی ساختند ولشکریان را از آن گذراندند ولی چون نوبت تیراندازی توپخانه رسید پل فرو رفت و دو توپ سنگین درآب افتاد وتنها دوتوپ سبك ماند . کاتلیاروسکی ازین کار نگران نشد و توپها را درآب رودگذاشت وراه را بسوی لشکرگاه عباس میرزا دنبال کرد . راهنمای او در راه تبریز مردم قراباغ بودند وبی خبر در ۲۰ اکتبر(۱۳ شوال) بلشکرگاه ایرانیان رسیدودرسپیده دم بایشان حمله کرد. سپاهیان ایران هم دفاع کردند ولی چون آمادهٔ جنگ نبودند ۱۳ توپ و ۳۰۰ سرباز شان راروسها گرفتند وهشت بیرق بزرك راهم غنیمت بردند . سراسرلشکرگاه ایران بدست روسها افتاد . عباس گریخت و بتپه‌ای پناه برد ودرآنجا در صدد برآمد دفاع کند . ولی روسها از کنار برو تاختند واورا شکست دادند وناچار شد بتبریز برگردد .

کاتلیا روسکی فاتح بتفلیس برگشت وامپراطور روسیه پاداشی باو بخشید ومنصب ژنرال لیوتنان را باو داد . درین جنگ نه تن افسر و چهل سرباز بجز مردم قراباغ از لشکریان روس کشته بودند . این خبر جنگ اسلاندوز که بدربارطهران رسید مصمم شد صلح کندواواسط سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) بدرخواست شاه سفیرانگلستان سرگوراوزلی (۳) وارد کار شد وسر رابرت گوردون (٤) را بتفلیس وموریه را (٥) را نزد عباس میرزا فرستاد . درماه سپتامبر (رمضان ۱۲۲۷)رتیشچف خود بکنار رود ارس بگدار اسلاندوز رفت ودرآنجا بگفتگو آغاز کردند اما بجایی نرسید. در۱۸ اکتبر(اول شوال ۱۲۲۷)عباس میرزا که بیست هزار سپاهی باخودداشت درکنارارس آماده جنگ باروسها شد. کاتلیاروسکی با دو هزار سرباز وشش توپ در ۱۹ اکتبر (۱۱ شوال) از ارس گذشت و بر ایرانیان حمله برد و ایشان را شکست داد ولشکرگاهشان راگرفت وتوپخانه و مهمات ایشان را کرد . فردای آروز که روز ۲۰ اکتبر(۱۲ شوال) بود ، روسها از رودکوچکی که بارس میریخت درگدار اسلاندوز گذشتند و قلعه اسلاندوز راگرفتند که بازماندهٔ لشکرایران به‌آنجا پناه برده بود وازآنجا نیزچند توپ وعده بسیاراسیر گرفتند وروز ۲۳

---

(۱) Pete Stephanitch Kotliarevski (۲) Grouzinski یعنی گرجی

(۳) Sir Gore Ouseley (٤) Sir Robert Gordon

(٥) Morrier

(۱۵ شوال) کاتلیاروسکی بجای خود باز گشت. درهمان زمان پیرقلی خان حکمران شکی و سردار ایروان که بناحیهٔ قامباك و شوراگل رفته بودند نیز ازلشکریان روسیه شکست خوردند.

درهمان سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) فتحعلی شاه مصطفی خان را ازقلعهٔ لنکران بیرون کرد و با دوهزار سپاهی آنجا راگرفت زیرا که مصطفی خان خود را درحمایت روسها افکنده بود و بوی منصب ژنرال ماژور با پانصد تومان حقوق داده بودند که درآن زمان معادل پنج هزار روبل بود - وی ازآنجا گریخت و بشکایت نزد رتیشچف رفت و وی ژنرال لیوتنان کاتلیا روسکی را بادو هزارتن باو فرستاد. روسها قلعه را محاصره کردند و کاتلیاروسکی دستورحمله دادنردبان گذاشتند وچون ازنردبان بالا رفتند که ایرانیان بسیاری ازایشان را کشتند وهفده افسر کشته شد وگونه کاتلیاروسکی زخم سختی برداشت. آنگاه یاور ایوانه آفخازیسشویلی یکدسته دیگر لشکریان ازسوی دیگر برد که از نردبان بالا رفتند ووارد قلعه شدند ودرهارا گشودند. سربازان دیگری که مانده بودند نیزوارد شدند وچند تن ازایرانیان را کشتند ودیگران گریختند. همهٔ توپخانه ومهمات وآزوغه و مقداری پول بدست روسها افتاد وایشان مصطفی خان رادوباره بحکمرانی گماشتند ویك فوج درآنجا گذاشتند زیرا که لنکران درکنار دریای خزرست. در برابر این خدمت نشان درجهٔ دوم سن ژرژرا بکاتلیاروسکی دادند وحکمران لنکران خراج گزار روسیه شد.

این واقعه بلافاصله پس از جنك اسلاندوز روی داده است. لشکریان ایران میر مصطفی را ازطالش بیرون کرده وشهر لنکران را ویران کرده ودر کنار دریای خزر قلعه‌ای بهمین نام ساخته بودند. بهمین جهت ژنرال کاتلیا روسکی را بدان جافرستادند. وی در ۲۱ دسامبر ۱۸۱۲ (۱۶ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) ایرانیان رانزدیك ارکوان شکست داد ودراین فتح سه هزار خانوار مردم قراباغ راکه باسارت برده بودند نجات داد. سپس قلعهٔ ارکوان را محاصره کرد وگرفت که انگلیسها آنرا در جای قلعهٔ کهنه ای بهمین نام ساخته بودند ودرآن زمان فتحعلی شاه وعسکر خان از آن دفاع می کردند. در ۲۶ همان ماه (۲۲ ذی‌الحجه) قلعهٔ جدید لنکران را که چهار هزار تن ازایرانیان بفرماندهی صادق خان مدافع آن بودند محاصره کرد ودراول ژانویه ۱۸۱۳ (۲۹ ذی‌الحجه ۱۲۲۷) بحمله آنرا گرفت. اما زخمی که درین جنگ خورده بود از آن پس مانع شد که خدمت خود را در نظام دنبال کند.

سرانجام در ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) فتحعلی شاه در برابر فشار حوادث ابوالحسن خان شیرازی را بقراباغ فرستاد. رتیشچف چون از تفلیس رهسپار شده بود ایشان در زبسا نزدیك گلستان بیك دیگر رسیدند. ایرانیان وروسها باهم صلح کردند وبنا برعهد نامه ای که درمیانشان بامضاء رسید سرحد خود را چنین قرار دادند: از کنار رود ارس، میگری

وشوراگل دردست روسیه ماند مانند خان نشین های قراباغ تاکنار ارس و گنجه وشکی و همهٔ شروان و باکو و طالش و لنکران و دربند و همهٔ داغستان و قبه و سراسر گرجستان و ایمرت وانجازوحدود آن وگوریا ونواحی آن . ایرانیان نواحی ایروان و اچمیادزین وسرزمین آن سوی رود ارس را ازپل خدا آفرین بدان سوی نگاه داشتند . چون صلح درمیان ایران وگرجستان برقرار شد ابوالحسن خان بازگشت ورتیشچف بتفلیس رفت .

گفتگو دربارهٔ عقد قرار داد درسال۱۸۱۳ (۱۲۲۸) آغاز شد ، ازجانب ایران نخست سرگوراوزلی که در اوجان درسی میلی تبریز درنك کرده بود وارد گفتگو شد و پس ازو میرزا ابوالحسن که اقامتگاه خود را درناحیهٔ گلستان نزد زیوه درقراباغ قرارداد رتیشچف و وزیرایرانی در۲۸سپتامبر(۲شوال)بهم رسیدندوعهدنامه در۱۲اکتبر (۱۶ شوال) بامضا رسید. ابوالحسن خان درآغاز ژون ۱۸۱٤ (اواسط رجب ۱۲۲۹) بروسیه رفت ودر ۱۵ سپتامبر (سلخ رمضان) مبادلهٔ عهدنامه در تفلیس روی داد .

در ۱۸۱٤ (۱۲۲۹) فتحعلی شاه ابوالحسن خان شیرازی راکه نایب وزیر بود بسفارت بدبار روسیه فرستاد ومامور بودعهد نامهٔ صلح وتعارفات وهدایای او رابرای امپراتور روسیه ببرد وازجمله دوفیل سراپا جل کرده‌وچهارده اسب از آن بهترین نژاد بود . چون بمسکو رسید با تجمل بسیار از اوپذیرائی کردند وچهار ماه درآنجا ماند .

در ۲۰ دسامبر ۱۸۱۵(۱۸محرم۱۲۳۱) امپراتورروسیه درپترزبورك ابوالحسن شیرازی سفیر کبیر ایران را پذیرفت وهدایایی‌راکه باباخان که اورافتحعلی شاه نامیدند برای او برده بود بحضورش بردند . از دروازهٔ شهر تا خانهٔ سفیر کبیر قراولان صف کشیده بودند . ژنرال لیوتمان سویمون (۱) پسر اورام سولاقا شویلی (۲) با کالسکهٔ امپراطوری وچند تن دیگر باستقبال او فرستادند. ابوالحسن خان با این‌تشریفات وارد شهر شد و بیرق پادشاه خود را که بازکرده دردست داشت با خود می برد . چند روز بعد عهد نامهٔ را با این هدایا تسلیم کرد : دو فیل نرو ماده که چتری از زری باخود داشتند ، دوازده اسب ازبهترین نژاد ها که زین‌پوش‌ترمه داشتند ، ۱٤طاق‌شال کشمیری گرانبها ، سه تسبیح مروارید صددانه بدرشتی دانهٔ فندق ، ویك چهاریك مروارید قیمتی دو زمرد بشیار شاداب بوزن یك قروش ، سه شمشیر گرانبها از آن داریوش وتیمورلنك وشاه عباس‌بزرگ، مومیائی اعلا وچندسنگ پازهر،جعبه هایی با نقاشی اصفهان که دریکی ازآنها ترازوها ومقراضهای زرین بود وعلامتی بشمار می رفت ، دوقالی‌ابریشمی کرك بلند خراسانی بسیار اعلا. برای امپراتریس یلیزابت همسرامپراطور هدایای شاه عبارت

---

(۱) Suimon (۲) Oram Solaghachwili

بود از شش طاقه شال ، شش قطعه قالی ، یك تسبیح جواهر ، و نیز هدایائی برای مادر امپراتور و برای بزرگان امپراتوری روسیه هم شاه برای هریك بفراخورشان هدایایی فرستاده بود . سفیر کبیر یك سال تمام در دربار روسیه ماندو باو احترام بسیار کردند.

درسال ۱۸۱٦ (۱۲۳۱) ژنرال رتیشچف فرمانده کل‌سپاه گرجستان عـزل شد و ژنرال لیوتنان الکسیس پتروویچ یرمولف (۱) راکه هفتمین فرمانده لشکر آن نـاحیه بـود بجای او گماشتند . وی در۲۸ مه ۱۸۱٦ (۲٦ جمادی الاخر ۱۲۳۱) باین سمت برگزیده شد ودر پایان سال ۱۸۱۷ (آغـاز۱۲۳۳) وارد تفلیس شد .

درضمن یرمولف بسفارت کبرای ایران گماشته‌شده بودو مامور بود از گرجستان بدربار فتحعلی‌شاه برود وآخرین امضاء را درعهدنامهٔ دائمی باایران بکند وسرحدهای گرجستان را معلوم کند . زیراکه در مادهٔ دوم عهدنامهٔ گلستان چند نکته مشکوك مانده بود . وی حامل هدایای گران بهای بسیار برای شاه بود و نیز هدایـائی ازجانب امپراتریس برای زنان شاه وشاهزادگان محمد علی میرزا وعباس میرزا و بزرگان ایران .

در روز چهارشنبه ۲۳ اوت ۱۸۱٦ (۲۹ رمضان ۱۲۳۱) ساعت هشت شب یولون پسر اراکلی پادشاه گرجستان که ۵۷ سال داشت پس‌ازچهار سال بیماری بسکته‌درگذشت وپیکرش را در پترزبورك درکلیسای سن ژان کریزوستوم (۲) در صومعهٔ نوسکی بخاك سپردند .

در ۱۷ آوریل ۱۸۱۷ (سلخ جمادی الاولی ۱۲۳۲) از گرجستان بسوی ایـران بعنوان سفیرکبیر دردربار فتحعلی شاه راهی شد . چون بسلطانیه رسید شاه درآنجا بود واو راپذیرفت . در۲۰ ژوییه (٦ رمضان ۱۲۳۲) هدایایی راکه همراه داشت بشاه داد وسرحدات دوکشور وشرایط اجرای عهدنامه را معین کردنـد وپس از چندی یـرمولف بگرجستان برگشت .

درموقع توقف‌درایران فتحعلی شاه‌یرمولف رادوبار بحضورخود پذیرفت . باراول در۳۱ ژوییه (۱۷ رمضان) که‌درمسایل سیاسی بحث کردند. باردوم در سوم ماه‌اوت (۲۰ رمضان) که روز تعطیل بود ودرآن روز هـدایائی راکه دیر رسیده بود بشاه دادند . در جلسهٔ اول بزرك ترین مانعی که پیش‌آمده بودکه بزحمتی توانسته بودند سفیر کبیر را وادار کنند درموقعی که وارد اطاقی میشودکه شاه درآن نشسته است‌چکمهٔ خود رابکند این عادت درآسیا برای رعایت قالیهاییست که دراطاقها گسترده‌اند . سرانجام یرمولف باین کار تن داد ولی تقاضاکرد بگذارند باکفشی که در زیر چکمهٔ خود پـوشیده است وارد شود وزیر چکمهٔ خود یك جفت چکمهٔ دیگـر ساغری سرخ پوشیده بـود که بسیار

(۱) Alexis Pétrovitch Iermolof (۲) Saint Jean-Chrysostome

ژنرال آلکسی پتروویچ یرمولف
فرمانده سپاه روسیه درجوانی

ظریف بود وجای جوراب را می گرفت وماموران تشریفات ایران چاره جز تسلیم نداشتند.

در ۱۸۱۸ (۱۲۳۳) محمد حسن افشار از جانب فتحعلی شاه بسفارت کبری پیترز- بزرك رفت و ۱۳ اسب بسیار خوب برای امپراتور هدیه برده بود . در ماه مه ۱۸۱۹ (رجب ۱۲۳٤) محمدحسن خان افشار سفیر کبیر فتحعلی شاه از پترزبورگ عازم ایران شد . امپراتور روسیه هدایایی برای شاه ایران فرستاد که آنها را بآوتیك ایزمیرل (۱) و بموزه (۲) ازافسران پلیس پسر نامشروع شیوش (۳) سپرده بودند و آن عبارت بود از لگن گردی از بلورتراش که دورهٔ آن سه آرشین بود و یك آرشین بلندی داشت ودرمیان آن فواره‌ای بود . بمحض اینکه آنرا پرمی کردند فواره براه می افتاد ودیگر فرو نمی نشست زیرا آبی که درآن می ریختند ازمیان نمی رفت وازلوله باآن بالامی رفت ودوباره فرود می آمد . هدایای دیگرعبارت بود از یك سرویس سر میز بلور و گلدانها و گیلاسهای بسیار گران بها که روی همرفته ۱٦۰۰ تومان ارزش داشت که در آن زمان معادل صدو شصت هزار روبل وتقریباً صدوهشتاد هزارفرانك بود .

در ۱۸۲۰ (۱۲۳۵) درگنجه ملخ خوارگی شد وتا تفلیس این آفت امتداد داشت ودرهمان سال درکرتیل وکاخت خشك سالی سخت روی داد ویك قطره باران نبارید وهمهٔ گیاهها خشك شد وقحطی بجایی رسید که یك کدی گندم راچهارمیتالتون فروختند.

در ۱۸۲۱ (۱۲۳٦) جنك درمیان عثمانی وایران درگرفت و ایرانیان بفرماندهی محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرماندهی شایسته وبسیار دلاور بود بغداد ووان ارز روم وطرابوزان راگرفتند وبزودی درنتیجهٔ میانجی گری انگلستان صلح کردند . درین زمان محمدعلی میرزا پسرفتحعلی شاه که فرمانده این جنك دربرابر ترکان عثمانی بود در بغداد کشته شد باآنکه مرك او برلشگریان او بسیار گران آمد فتحعلی شاه عهدنامه صلح را امضانکرد . بغداد راگرفت وپادشای آن شهررا ناگزیر کرد شهرراتسلیم کند وچون انگلیسها بسیار ناراضی شدند همه کسانی راکه ازین ملت درایران بودند ازایران بیرون کرد .

در ۱۸۲۲ (۱۲۳۷) فتحعلی شاه دوباره باعثمانی وارد جنك شد و ببغداد وآناتولی لشگر کشید ولشکریان ایران بارز روم رسیدند ودرآنجا باترکان روبرو شدند . در جنك سختی که درگرفت پاشاهای قارص و ارز روم وطرابوزان کشته شدند و جنك مدتی ادامه یافت .

در ۱۸۲۳ (۱۲۳۸) روسها مهدی خان حکمران قراباغ پسر ابراهیم خان را از قفقاز بیرون کردند . وی درسپاه روسیه منصب ژنرال ماژور داشت وباو نشان داده بودند

(۱) Avétik Izmirel یعنی ازمیری (۲) Moré (۳) Chioch

وازجانب روسها حکمران قراباغ شده بود . اما چون سپاهیان روس این ناحیه‌راتصرف کردند ویك‌تن ازارمنیان رابحکمرانی آنجاگماشتند وی اورا متهم کرد . جعفرقلی آقا پسرمحمد حسن آقا برادر زادهٔ مهدی را گرفتند و در روسیه در شهر سیمبیرسك (۱) زندانی کردند .

درماه ژوییه ۱۸۲۶ (ذی‌الحجة ۱۲٤۱) جنك‌دوم درمیان ایران وروسیه درگرفت وایرانیان باردیگر بقفقازحمله بردند وفتحعلی شاه باشست هزارتن واردجنك شد .

---

(۱) Simbirsk

ژنرال یرمولف در پیری

فهرست نامهای کسان و نسبت ها

آ

آباز (عباس): ۳۱۹
آجارها : ۵۹
آخورودف (ژنرال ماژور) : ۳۳۰
آدم : ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۶
آدمیت (رکن زاده) : ۳
آدمیت (فریدون) : ۲
آذربایجانی: ۱۸
آذری (س. علی) :۳
آریایی: ۶-۷، ۱۷، ۸۴، ۲۳۰-۲۳۱
آریایی ایرانی: ۲۳۰-۲۳۱
آریاییان ایرانی: ۸۵
آزادخان افغان: ۳۵
آزر: ۱۶۹
آسیایی: ۷۷-۲۰۱
آقابابا : ۳۲۴-۳۲۵
آقاجان کولمانیشویلی: ۳۱۴
آقاخان:۳۹
آقاسی (حاج میرزا) صدراعظم :۱۱۳
آقا محمد خان قاجار : ۵، ۲۵، ۳۱، ۳۵، ۳۸-۴۰، ۴۲-۵۸، ۶۱-۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۵۲، ۲۰۰، ۲۳۲، ۲۳۴-۲۳۸، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۸۳-۲۸۵، ۲۸۸، ۳۱۲-۳۱۶، ۳۲۴
آق‌قویونلوها:۱۴-۱۸، ۲۳-۲۴، ۴۳
آلان : ۲۳۱
آلانی: ۲۳۱
آلانیان : ۵۹، ۲۳۱
آلبانی:۲۳۱
آلکساندر اول: ۶۸، ۷۹، ۹۱-۹۲، ۹۵، ۱۲۵، ۱۳۹-۱۴۰، ۲۰۳، ۲۳۸، ۲۴۰، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۹
آلکساندر پادشاه گرجستان : ۲۳۲
آلکساندره پسرارا کلی: ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۷-۳۱۸، ۳۲۰-۳۲۱، ۳۲۵-۳۲۶، ۳۲۸-۳۳۰
آلمانی: ۴
آمبارد نیزا: ۳۱۵
آنا ایوانوونا : ۲۵۶، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۹
آنا ملکهٔ گرجستان:۳۱۸
آوتیك ایزمیرل: ۳۳۵

ا

اباقا : ۱۹
ابخازیان :۵۹
ابدال خان کرد : ۲۷۲
ابدالی: ۹۹
ابراهیم (حاجی): ۲۹۶
ابراهیم خان (حاجی) ر. محمد ابراهیم
ابراهیم خان (حاج میرزا) آشتیانی صدیق - الممالك : ۲
ابراهیم خان بغایری: ۳۴، ۳۶

ابراهیم خان بن مهد یقلی‌خان (ممو): ۳۹
ابراهیم خان پسرفتاخان : ۳۱۲،۳۱۶
ابراهیم‌خان‌حکمران‌شوشی:۳۱۵،۳۲۳،۳۲۶
ابراهیم خان حکمران قراباغ :۳۱۸، ۳۲۵-۳۲۶
ابراهیم خان قاجار:۱۸۰
ابراهیم‌خان قاجارعم‌زادهٔ حسینقلی‌خان:۲۵۲
ابراهیم خلیل تاتار: ۳۲۸
ابراهیم‌خلیل‌خان: ۶۱-۶۴،۶۷،۶۹-۷۰
ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ : ۲۳۵-۲۳۶،۲۴۵،۲۴۹،۳۳۵
ابواسحق: ر.محمد
ابوالحسن خان‌ایلچی شیرازی(میرزا):۱۱۹، ۱۸۹-۱۹۰،۲۵۴، ۲۵۶،۲۶۱،۲۶۳،۳۳۲-۳۳۳
ابوالحسن علیشاه محلاتی:۳۹
ابوالفتح ر. محمدبن عناز
ابوالفتح خان جوانشیر: ۲۴۵،۲۴۸
ابوالفتح خان زند: ۴۳
ابوالقاسم قایم مقام فراهانی (میرزا) : ۲۱، ۷۹،۸۱،۱۰۸،۱۴۷،۲۲۲
ابوتراب صفوی (میرزا) : ۳۳-۳۴
ابوسعید :۲۰
اخباری:۲۵۱ ر. محمد
احمدخان : ۲۱۵
احمد خان درانی ابدالی: ۹۹،۲۸۹ ر. احمد شاه ابدالی
احمد خان مقدم حاکم تبریز ومراغه: ۲۴۳، ۲۴۹
احمد شاه ابدالی: ۳۴ر. احمد خان درانی
احمد شاه قاجار (سلطان):۴۳
احمد قزوینی (میرزا) : ۳۲
اختسان: ۶۰
ادیب هروی خراسانی (محمد حسین): ۳
اراکلی: ۸۹،۳۱۲-۳۱۳،۳۱۵-۳۱۷،۳۱۹، ۳۲۶،۳۳۴ ر. ارکلی وهراکلیوس
ارامنه : ۱۰۱،۲۰۱ ر . ارمنی وارمنیان
ارتودوکس یونانی:۵۹
ارچیل:۳۱۲
اردشیر بابکان :۱۰
ارسطو: ۱۸۷
ارکلی‌خان:۶۴،۷۸-۱۷۹ ر. اراکلی و هراکلیوس
ارمنی : ۲۰۱، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۱۳ ر. ارامنه وارمنیان
ارمنیان : ۲۲،۶۲، ۶۴-۶۵،۸۱،۸۶،۲۰۷، ۲۱۲،۲۴۱،۲۴۳-۲۴۴، ۲۶۳-۲۶۴،۳۲۲، ۳۳۰،۳۳۶.
اروپایی:۴،۱۷،۷۷-۷۸،۸۱،۹۶،۱۲۰،۳۰، ۲۰۹،۲۶۳،۳۲۴
اروپاییان:۴،۱۴،۲۴،۱۰۵،۲۶۴
ازبك: ۷،۱۶،۷۴
ازبکان: ۷-۸،۱۴،۱۶،۲۰-۲۱،۲۴،۲۸-۲۹، ۶۸،۸۱-۸۲
اسپانیایی:۴
اسپهبدان طبرستان: ۹
اسدالله (میرزا) خـان نوری وزیر لشکر-اعتمادالدوله صدر اعظم: ۶۱-۶۲
اسد بیك: ۶۳
اسکالون: ۱۰۷
اسکندر : ۶،۲۶-۲۷،۱۵۶،۱۸۱،۱۸۳-۱۵
اسکندر پادشاه گرجستان:۲۳۷،۲۳۹
اسکندر پاشا :۲۸
اسکندر مقدونی: ۲۸۹
اسمعیل ر. ملك
اسمعیل بیك اعتمادالدوله : ۲۹۳،۲۹۵
اسمعیل بیك بیات غلام: ۱۰۱،۱۱۵،۲۰۰
اسمعیل بیك پیشخدمت باشی :۱۲۹-۳۰، ۱۳۶،۱۴۷
اسمعیل بیك دامغانی: ۲۴۴

اسمعیل‌خان دامغانی: ۲۴۵-۲۴۶، ۲۴۸
اسمعیل خان شامبیاتی قاجار: ۲۴۶-۲۴۷
اسمعیل‌خان قاجارحکمران خوی: ۲۴۵
اسمعیل دوم (شاه) : ۲۴، ۲۸
اسمعیل سوم (شاه): ۳۴
اسمعیل صفوی (شاه): ۱۷-۱۸، ۲۳-۲۴، ۵۱، ۶۴
اسمعیل طبیب اصفهانی (میرزا) :۲۱۷
اسمعیل میرزا صفوی: ۲۸
اسمعیلیه :۳۹
اشاق باش : ۲۱
اشاقه باش: ۲۱، ۳۲، ۳۶
اشپختر: ۱۷۹-۱۸۰، ۲۳۹، ۲۵۱
اشپخدر: ۱۷۸-۱۸۰، ۲۵۱
اشرف افغان : ۲۹۵، ۲۹۹
اشرف بن عبدالله افغان : ۳۰-۳۱
اشرف خان دماوندی: ۲۴۷
اشکانی: ۲۳۱
اصلان‌خان: ۲۱۲-۲۱۳، ۲۱۵
اصلمش خان قاجار: ۳۲
اعتمادالدوله ر . اسدالله و محمد ابراهیم و محمد حسین و اسمعیل
اعتمادالسلطنه : ۲، ۲۸۰
اعراب :۷۸، ۲۳۱ ر. عرب وتازی وتازیان
اغوانیان : ۲۳۱
اغوزخان : ۲۲
افراسیاب: ۱۸۱
افراسیاب (خاندان) : ۹
افریقایی: ۷۷
افشار : ۶، ۸، ۱۶-۱۹، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۴۵، ۴۷ ، ۵۱-۵۲، ۵۴، ۵۷، ۷۱
افشارها : ۲۳۲
افغان: ۲۶۹، ۲۹۵، ۲۹۹
افغانها : ۲۳، ۳۰، ۳۲، ۳۴-۳۶، ۶۶، ۸۱-۸۲ ، ۸۶ - ۸۷، ۹۷، ۹۹، ۱۲۴، ۱۲۷- ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۴۶، ۲۹۰، ۲۹۵
افغانی: ۲۸۹
اقبال (عباس): ۳، ۲۰۶
اقلیدس: ۱۷۲
البتگین:۱۳
القاص میرزا صفوی : ۲۸
الکساندر پادشاه گرجستان: ۶۱ ر.اسکندر والکسندر
الکساندر لگزی: ۶۵
الکسندر میرزا والی تفلیس : ۲۳۷، ۲۴۵
الله قلی بیك قاجار: ۲۸
الله وردی خان جاجرمی: ۴۱
الله وردی خان قاجار (حاج) :۲۴۶
الیاس پسر ابراهیم خلیل: ۳۲۸
الیس (مستر) : ۱۹۸
الیسبار: ۳۲۴-۳۲۵
امام هشتم : ۵۱، ۶۹
امان‌الله خان:۱۴۱
امرته :۸
امرد : ۸
امیرالامراء : ۹
امیرگونه خان ر. گونه
امین الدوله ر. محمد حسین
انصاری.(میرزا حسینخان) :۳
انگلیسها:۸۲-۸۳، ۹۰، ۹۲، ۹۵-۹۶، ۹۸-۹۹، ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶-۱۳۰، ۱۳۲ ،۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۵، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۱۴-۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۵-۲۲۷، ۲۲۹- ۲۳۰، ۲۵۴، ۲۹۱، ۳۳۲، ۳۳۵
انگلیسی : ۴، ۹۶، ۱۰۹، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۵
اوتره : ۱۰۰، ۱۰۹
اورال وآلتایی (نژاد):۵
اورام سولاقاشویلی: ۳۳۳

اورنگ زیب : ۵۲
اوزبك : ۷
اوزلی (سرگور) :۱۹۷، ۲۵٤، ۳۳۱، ۳۳۳
اوزوفلی: ۳۱۵
اوزون حسن : ۱۷، ۲۳
اوستاش: ۳۱۳
اوسف وازیسوویچ : ۱۵۲-۱۵۳
اوطار: ۳۱۳
ایتالیایی: ٤، ۱۰۷، ۲۸۷، ۳۲۸-۳۲۹
ایراکلی: ۲۳۲-۲۳۹، ۲٤۱، ۲٤۵
ایرانسکی (س.) :۳
ایرانی : ۹-۱۲، ۱۷، ۴۷، ۷۸، ۸۲، ۸٤، ۸۶، ۹۹-۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۲، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۸- ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۵-۲۳۷، ۲٤۵، ۲٤۹، ۲۸۶-۲۸۸، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲٤، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۳
ایرانیان : ٤، ۶، ۵۸-۵۹، ۷۵، ۸۲- ۸۶، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲-۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۲- ۱۳۶، ۱٤۳، ۱٤۶- ۱٤۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۸۸، ۱۹۷، ۲۰۲-۲۰٤، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۶-۲۲۷، ۲۳۰-۲۳۲، ۲۳۹، ۲٤۶-۲٤۷، ۲۵٤، ۲۶۱، ۲۹۰-۲۹۲، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۷-۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳-۳۲٤، ۳۲۷-۳۲۹، ۳۳۱-۳۳۳، ۳۳۵-۳۳۶
ایرانیه : ۱۱۸
ایستیفانف : ۱۱۱-۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۲۲٤، ۲۵۳
ایشپخدر : ۲۳۹
ایشك آقاسی باشی:۲۲۲
ایلخانان مغول: ۱٤
ایلخانی: ۲۰
ایلك خانی: ۱۳
اینانلو : ۱۸
ایوان چهارم واسیلیویچ : ۶۱، ۲۳۲
ایوان دوازدهم : ۲۳۳
ایوان دوم : ۲۳۲
ایوان ششم : ۳۰۹
ایوانف : ۳
ایوانه: ۳۱۳-۳۱۵
ایوانه آفخاز یسشیویلی:۳۳۲
ایوانه اوربلیان : ۳۲۲
ایوانه چوچقیا شویلی: ۳۱٤
ایوبی (خاندان) :۱۱

ب

بابا خان (فتحعلی شاه) : ۳۸، ٤۱، ٤۸، ۷٤ - ۷۵، ۲۳۷، ۲۷۶، ۳۱۶، ۳۳۳
بابای رشتی (میرزا): ۲۸۰، ۲۸۵
بابر (ظهیرالدین) : ۱٤، ۲۸۹
بابری (سلسله) : ۱٤، ۹۰
بابل سری : ۳٤
بادوسپانیان : ۹
بارال (ژورژ) : ۱۵۱
باراویکووسکی (ولادیمیرلوکیچ) : ۲۸۶-۲۸۸
باریس گادونف : ۲۳۲
باسانو (دوك دو) : ۲۰۰-۲۰۱
باشقرد : ۶
باگراتی : ۲۳۱
باگراتیان : ۶۰
باگراتیون : ۳۳۳
باوندیان : ۹
بایندر : ۶، ۸، ۱۶-۱۷، ۱۹، ۲۲
بایندری : ۱۸
بیرسلطان :۲۷۳
بتزیا : ۳۲۰
بجناك : ۶، ۱۶-۱۸، ۲۲
بختیاریها : ۱۱
بداق خدان قاجار:۲۸
بداق سلطان قاجار: ۲۸
براشن: ۱۶۸، ۱۷۵-۱۷۶

براون انگلیسی (ادوارد) : ۳
برسخان : ٦
برطاس : ٦
برنار: ۱۰۷
بروسه: ۳۱۲
بزرگ (میرزا) قایم مقام: ۷۹،۱۱٤،۱٤۰ ،
۱٤۲،۱٤۷،۱۹۷،۲۲۳،۳۲۸ ر. عیسی
بطلیموس: ۱۷۲
بقراطیان : ٦
بکشلو: ۱۸
بکنج : ۳۳
بکوویچ چرکاسکی (کنیاز آلکساندر): ۸۸
بلغار: ۱٦,٦-۱۸
بلغارها : ۸
بناپارت (ناپلئون) : ۹۰،۹۵، ۱۵۲، ۱٦۱ر.
ناپلئون و بونی‌فارت
بنطان (اوغوست) : ۱۵۷-۱۵۸ ر. بونتان
بواسون : ۱۰۷،۱٦۸
بوداق: ۱۹۷-۱۹۸
بودائیان : ۲۸۹
بونتان (اوگوست):۱۰۷،۱۱۱،۱۵۷-۱۵۹،
۱٦۵-۱٦٦،۲۰۲،۲۲۵-۲۲٦ ر. بنطان
بونی‌فارت: ۱٦۱ ر. بناپارت
بویر احمدی : ۱۰
بویه : ۹
بهار (ملك الشعراء) :٤
بهبود خان : ۳۳
بیات : ٦،۸،۱۷-۱۹
بیانکی دادا : ۱۰۷،۱۳۵
بیانی (خانبابا) ۳،۱۵٦
بیرام بیك قاجار : ۲۸
بیژن خان : ٦۱
بیکدلی: ٦
بیکر: ۱۰۰
بیکی خان ازبك :۷٤

پ

پاتیمکین: ۲۳۳-۲۳٤
پاسکیویچ: ۸۳
پاول اول : ٦۸-۷۰،۷۹،۸۹،۹۲،۹۵.۲۳٤،
۲۳٦،۲۳۸،۲۸۸،۳۱٦-۳۱۸،۳۲۵
پاولوچی (مارکی‌دو) :۳۲۸-۳۳۰
پاولوویچ (م.):۳
پاوله‌تزتیز یشویلی: ۳۱۸
پپن: ۱۰۸
پتراول: ۳۰۵ ر. پترکبیر
پتردوم: ۲۹۵
پترکبیر: ٦٦،٦۸،٦۹-۸٦،۸۸-۱٤۲، ۲۳۳،
۲۵۵-۲۵٦،۲٦٤،۲۹۵،۲۹۹ر. پتراول
پچناك: ۲۲
پچنك: ۲۲
پچنه : ۲۲
پرتغالیها : ۲۱۱
پروسیها: ۱۱۱
پرئو: ۱۰۸
پژوه (احمد) :۳
پلنگ طالش: ۳۸۰ ر. شاه پلنگ
پوپولاشویلی: ۳۳۰
پورآزر: ۱٦۹
پورتنیاگین (ژنرال): ۳۲۸
پونت کرو (پرنس‌دو): ۱۳۱
پهلوی: ۲٤۷
پیامبر: ۲۵۰
پیرقلی‌خان:٦۳،۲٤٤-۲٤٦،۲٤۸،۳۲۰-۳۲۲،
۳۲۵،۳۳۲
پیرون: ۲۱۳
پیکارخان:٦۱

ت

تاتار: ٦،۱٦،٦۰،۸۷
تاتارها: ۳۲۸
تاج ماه (الماس): ۳٤،٦۹

تازی: ۱۱،۱۳،۵۹،۶۳،۹۴،۲۸۹
تازیان : ۸-۹،۱۲-۱۳،۶۰،۷۸،۸۱،۸۳،۹۸،
۲۳۱،۲۹۰
تالران (شارل موریس): ۹۸:۱۹۹،۲۲۸
تالستای (کنت) :۱۹۱
تالستوی(کنت): ۱۲،۱۲۵،۱۳۳،۱۴۸-۱۹۲
تانکوانی (ژ. م.) :۱۰۷،۱۸۲-۱۸۴،۲۰۶،
۲۲۱-۲۲۴
تاوبرا : ۳۲۵
تبریزی (دینار):۱۱۸
تتیاتارخینیسشویلی:۳۲۰
ترزل (کامیل): ۲۰۵،۲۱۹
ترسا: ۶۰،۶۶،۱۸۱
ترسایان: ۲۹۱
ترک:۶-۷،۱۱-۱۹،۲۲-۲۵،۴۲،۴۷،۷۶،۸۴،
۱۳۶،۲۱۰
ترکان: ۶-۷،۱۱-۱۳،۱۵-۱۷،۲۲،۲۴،۴۳،
۸۴-۸۵،۱۴۶،۲۰۷،۲۲۹،۲۳۱-۲۳۲،۲۳۴،
۲۳۶، ۲۴۱ - ۲۴۲،۲۶۹،۲۹۰،۳۰۷،۳۰۹،
۳۳۵
ترکان ایلك خانی: ۱۳
ترکان شرقی: ۷-۸،۱۲-۱۳،۱۶-۱۸،۲۱
ترکان عثمانی:۱۶،۲۲،۲۴،۲۷،۶۱،۸۱،۸۶،
۲۲۹،۲۳۱ - ۲۳۲،۲۳۴،۲۳۶،۲۴۱-۲۴۲،
۲۹۰،۳۰۹،۳۳۵
ترکان غربی: ۷-۸،۱۲-۱۹،۲۱-۲۲،۲۴،۸۵
ترکان مغرب: ۱۵
ترکمان:۶-۷،۱۶،۱۸،۲۷،۳۲-۳۳،۴۱،۷۶،
۲۶۲،۲۷۷
ترکمانان: ۷،۱۳،۱۶،۲۱،۲۷-۲۸،۳۲،۳۶،
۴۰-۴۱،۴۸-۴۹،۲۷۵،۲۷۷
ترکمانها: ۲۷۶
ترك ومغول: ۵
ترکها :۲۰۶
ترکی : ۷، ۱۱،۱۶،۲۳،۴۲،۷۲، ۹۴،۱۰۷،
۱۹۷
ترکی آذربایجانی: ۱۷،۲۳
ترکی ترکیه: ۱۶
ترکی جغتای: ۸،۱۴
ترکی جغتایی:۱۴،۱۶،۲۰
ترکی شرقی: ۷،۸،۱۹
ترکی غربی: ۷،۱۸-۱۹،۲۳
ترماسف (ژنرال): ۱۹۷
ترمه ساو: ۱۹۷
تروئیتسکی: ۳۲۷
تروئیلیه: ۱۰۷،۱۳۲،۲۱۹-۲۲۱
تریا (و. و.): ۳
تزتیزیشویلی (پاول): ۳۱۸ ر. تسیتسیانف
تزیکاراشویلی: ۳۲۷
تسیتسیانوف(ژنرال پاول): ۶۸،۱۷۹-۱۸۰،
۲۳۹-۲۵۳،۳۱۸-۳۱۹،۳۲۱-۳۲۶
تغزغز: ۶-۷
تقی (میرزا) علی آبادی منشی الممالك صاحب
دیوان : ۲۱،۷۶،۱۵۴
تکه اوغلو(خاندان) :۱۵
تممی طالقانی (محمد) : ۳
تورمازف (الکساندر پتروویچ):۳۲۷-۳۲۹
تورماسف: ۲۵۲
توکلی (احمد) :۳،۱۱۸
تیمورات: ۲۲۳
تیموراز: ۲۳۱-۲۳۲،۲۴۰،۳۱۸،۳۲۰،۳۲۸
تیموراز دوم: ۲۳۳
تیمورگورکن: ۷،۱۴،۱۷،۲۳،۶۰،۲۸۹
تیمورلنگ : ۳۳۳
تیموری (ابراهیم) :۳
تیموریان: ۱۴،۲۱-۲۲،۲۳۱

ث

ث. ب. (خانم) : ۱۸۳،۲۰۶
ثنایی: ۷۹،۸۱

ج

جاغاتای: ۸

جاندیر جاندیریشویلی: ۳۱۳
جبرئیل پسرژیورژی: ۳۳۰
جرز: ۵۹
جستانیان: ۹
جعفرخان بن‌صادق خان زند: ۴۳-۴۴، ۲۸۴
جعفرخان حقایق نگار (میرزا) : ۲
جعفرقلی‌خان بن محمد حسن‌خان : ۳۹، ۴۷، ۵۴، ۵۶، ۲۷۱-۲۷۶، ۲۷۸-۲۸۲، ۲۸۴-۲۸۵
جعفرقلی‌خان خویی‌چکمران نوخا: ۳۲۴
جعفرقلی‌خان قراباغی: ۳۳۰
جعفر نجفی (شیخ) : ۲۵۰
جغتایی: ۸، ۱۴، ۱۹
جلال الدین فیروزشاه خلجی: ۲۸۹
جلایر: ۲۰
جلایریان: ۱۵، ۲۰
جم: ۲۲، ۲۶۸
جمشید: ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۴
جمال گیلانی (حاجی): ۲۷۴
جوادخان پسر شاهوردی خان: ۳۱۲
جوادخان حکمران قراباغ: ۳۱۵
جواد خان قاجار حکمران گنجه: ۶۳، ۱۷۸ - ۱۷۹، ۲۴۱، ۳۱۹
جونز: ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۱
جونز (سرهرفرد) : ۱۳۱، ۱۸۹-۱۹۰
جونز بریج (سرهرفرد) : ۲۱۸، ۲۲۰
جهان بیك‌لو: ۳۲، ۲۷۶
جهان بی‌بی‌خانم: ۳۹
جهانسوز ر. حسینقلی‌خان
جهانسوز (رضا) :۳
جهانگیر میرزای‌قاجار: ۲

چ

چراغ خان بختیاری : ۶۲
چرکاسکی (کنیاز آلکساندربکوویچ): ۸۸
چرکس: ۶۴، ۷۶، ۸۸
چلبیانلو: ۱۸
چلبی بیك قاجار: ۲۹
چنگیز: ۶-۷، ۱۳-۱۴، ۲۰

چوپانیان : ۱۵
چوش: ۳۲۷

ح

حاجی‌لر: ۳۷، ۴۰
حسن بزرگ (امیر): ۲۰
حسن بن‌زید بن محمد: ۹
حسن‌خان دوالو بیکلربیکی استراباد: ۲۷۵
حسن خان یوزباشی : ۲۴۴
حسنویه (سلسلهٔ) : ۱۱
حسنویه بن‌حسین کرد برزیکانی :۱۱
حسین‌خان‌ارجمندی‌فیروزکوهی(امیر):۲۷۹
حسین‌خان بیکلربیکی ایروان: ۳۲۹
حسین‌خان حکمران باکویه: ۶۳، ۳۲۴-۳۲۵
حسین‌خان دولو قاجار یوخاری باشی : ۳۴ - ۳۹، ۲۷۱
حسین‌صفوی(شاه سلطان): ۲۵، ۳۰-۳۳، ۶۱، ۸۶-۸۷، ۱۰۶، ۲۳۲، ۲۹۲، ۲۹۵
حسینعلی‌خان حکمران ایروان:۳۱۷
حسینعلی‌میرزا فرمانفرما: ۱۲۹
حسینقلی‌خان ثانی پسرحسینقلی‌خان‌جهانسوز: ۴۱، ۷۴، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۱
حسینقلی خان جهانسوز : ۲۵، ۲۷، ۳۸-۴۲، ۲۷۵
حسینقلی‌خان حکمران بادکوبه: ۲۴۹
حسینقلی‌خان دنبلی:۶۸
حسینقلی‌خان سردار ایروان: ۳۲۸
حسینقلی‌خان قاجار: ۱۸۰، ۲۴۶، ۲۵۲
حلیمه: ۲۳
حمید اوغلو (خاندان): ۱۵
حنفی: ۲۳
حیدر (سلطان): ۲۳
حیدر توره: ۷۴
حیدرعلی (آقا): ۳۴

خ

خاربیزا : ٣١٥
خارئولی: ٥٩
خاقان: ٢٦
خاقانی: ٦٠
خان ابدال خان کرد: ٢٧٢-٢٧٣، ٢٧٦-٢٧٧، ٢٨١-٢٨٢
خانلرخان بن علی مرادخان زند: ٣٩
خداداد فراش: ٧٠-٧١، ٢٣٦، ٣١٦
خرخیز: ٦
خرلخ: ٦
خزر: ٦، ٢٩٠
خزرها : ٨، ١٦-١٨
خزینه دارلو: ١٨
خسرو نوشین روان: ٢٣١
خضر: ١٦٩-١٧٠
خطابی: ١٨، ٢٣
خلخ: ٦
خلیفهٔ ارمنیان: ٢١٢، ٢٤٣
خلیل (سلطان) : ٢٣
خلیل پاشا : ٣٠
خلیل خان (حاج) : ١٠٩
خواجه وند: ٢٤٣
خوارزمشاهیان: ١٣
خورشید کلاه : ٦٨، ٢٧٥، ٣١٠

د

دابویه: ٩
داتوا کزل: ٣٢٠
دارا: ١٠٦، ١٧٠، ١٨٤، ١٨٩، ٢٥٦
دارجان ملکهٔ گرجستان: ٣١٨، ٣٢٠
داریوش: ٣٣٣
داماد: ١٠٧
دامرون: ١٠٨
داز: ٣٣
دامغانی: ٢٤٦
دانمارکی: ٤، ١٣١
دانمارکیان: ٢٢٥
دانیال: ١٥٦
دانیال جانلیق گرجستان: ٣١٧
داود ارمنی (خواجه) : ١٠١، ٢٠٠-٢٠١
داودخان گرجی: ٦٥، ٦٨
داود شاهزادهٔ گرجی: ٢٣٧
داود خنادوریان (ملك شاه نظرزاده میر): ٢٠١
داود ملك شاه نظرشاهپورزاده : ٢٦٣
داودی: ١٦٧، ١٧١، ١٧٣
داوید (شاهزادهٔ گرجی): ٦٠، ٦٨، ٢٣٧، ٣١٣، ٣١٥
داوید آبازادزه: ٣٢٠
داوید اوربلیان: ٣٢٢
داوید پسرژیورژی پادشاه گرجستان: ٣١٧-٣١٨
داوید جانلیق گرجستان: ٣١٧
داوید طارا شویلی: ٣١٣
درتیشف: ٢٥٦
دنسترویل (ژنرال ماژور): ٣
دوالو: ٢٧٥، ٢٧٧
دوانلو: ١٨
دوباسانو (هوگ برنار ماره دوك): ٩٥
دوبنوان (پرنس): ٩٨
دوپره (آدرین): ١٠٧، ٢٢٠-٢٢١
دوچکوف (ژنرال سرگی آنکساندروویچ): ٣٢١
دوستعلی خان معیرالممالك: ٢
دولت آبادی (یحیی) : ٣
دولو: ٧٣، ٢٨١
دوما (ژنرال ژ. ب): ٢٠٦
دوولان : ٨٩، ٢٣٤
ده سل (مارکی) : ١٧٤
ده ده فال: ٢٤٠
ده فال: ٦٤، ٢٣٥

دیلم: ۱۲
دیلمان: ۸-۹،۱۱
دیلمها: ۸-۹
دیلمی: ۹

ذ

ذوالفقارخان خمسه‌ای: ۲۷٦
ذوالقدراوغللری (خاندان):۱۵

ر

راتشحیقوف: ۲۵٦
راجه‌ها: ۱۰٦
رازین (ستنکو): ۸۵
رافائل: ۲۸۷
رامانزوف(کنت نیکالا): ۱۲٦،۱۳۳-۱۳٤، ۱٤٦،۱۵۰
رانستچیقوف: ۲۵٦
ربول: ۱۰۸
ربوله:۲۱۹
رتیشچوف سپاردانی(ژنرال نیکلای):۲۵٤، ۲۵٦،۲٦۱،۳۳۰-۳۳٤
رحیم خان: ۲۸۱
ردیشچوف: ۲۵٦
ردیشچوف : ۲۵٦
ردیشخوف: ۲۵٦
رستم پسرملیك آپو:۳۲۲
رستم خان زند: ۲۷۵
رستوراسیون:۲۰۵
رضاخان دوالو قاجار:۲۸۰
رضاخان دولوی قاجار (حاجی): ۲۸۵
رضاخان زند: ۲۷٤
رضاخان قاجار:۲۸۲
رضاقلی‌خان: ٦۲
رضاقلی‌خان بن‌محمدحسن‌خان: ۳۹،۵٦،۲۷۱-۲۷۳،۲۷۵-۲۷۸،۲۸۱-۲۸۳،۲۸۵
رضاقلی‌خان قاجار قوانلو: ۲۷۲-۲۷٤
رضاقلی‌خان هدایت لله باشی‌امیرالشعراء : ۲۰۰،۲
رضاقلی‌میرزا افشار:۵۱،۳۱٦
رضای قزوینی ر. محمد رضا
رضی تبریزی (میرزا): ۲۰۱
رفیع خان: ۲۸۱
روادیان: ۹
روانبد: ۳۰
روح‌القدس: ۱۷۳،۲۹۹
روسو: ۱۰۷،۱۵۳
روسها : ۲۲،۴۹،٦۱،۷۰،۷٦،۸۵،۸۷،۹٦، ۹۹،۱۰۳،۱۰۵-۱۰٦،۱۰۸،۱۱۱،۱۱٦،۱۲۰-۱۲۳،۱۲۵،۱۳۰،۱۳۲، ۱۳۵-۱۳۹،۱٤۱، ۱٤۵-۱٤۷،۱۵۵، ۱۵۹،۱٦۲، ۱۸۰،۱۸۸، ۲۰۲-۲۰۳،۲۱۵،۲۱۷، ۲۲٤، ۲۲۷،۲۳۰، ۲۳۲،۲٤۱-۲٤۸، ۲۵۰،۲۵۳، ۲٦۲،۲۸۳، ۲۹۹،۳۰۹، ۳۱۷-۳۱۸، ۳۲۰،۳۲۲-۳۲۸، ۳۳۰،۳۳۲،۳۳۵-۳۳٦
روسی: ٤،۶۸،۸۳،۱۳۰، ۱٤۰،۱٤٦، ۱٤۸، ۱۸۰،۱۹۱،۲۱۱،۲۳۸،۲٤٤ - ۲٤۵،۲٤۷، ۲٤۹،۲۵۲، ۲۵۵،۲٦۹،۲۷۷،۲۸۳، ۲۸٦، ۲۸۸،۲۹۰،۲۹۲،۲۹۹، ۳۰۲ -۳۰۳،۳۰۷- ۳۰۸،۳۱۲،۳۱۸-۳۲۳،۳۲۵-۳۳۰
روسیان: ۱۰۱،۱۱۳،۱۲۷،۳۲٤-۳۲۵
رومان:۱۱۱
رومانوف (میخائیل فئودوروویچ):٦۱
رومانوفها:٦۱،۲۳۲
رومیان: ۲۳۱
رومیانتسف (نیکلاپتروویچ): ۱۳۳
رومیو (آدژودان ژنرال): ۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۸-۱۰۹،۱۱۱،۱۵٤-۱۵۵،۲۰۲-۲۰۳
ریشلیو (دوك‌آرمان امانول‌دو):۱۸۸،۱۹۰
ریمون: ۲۱۹

ز

زانوس:۲۳۱
زال نزیر یشویلی: ۳۱٤

زاوالیشین (ژنرال): ۳۲۳، ۳۲۵
زبیده خاله: ۳۹
زردشتیان: ۶۰
زکریا آندرونیکا شویلی: ۳۱۳
زکی‌خان زند: ۴۱، ۴۳، ۷۴
زکی‌مستوفی‌الممالک (میرزا): ۱۵۴
زمان شاه: ۶۹، ۱۳۷
زند: ۴۳-۴۵، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۷-۵۸، ۲۷۸
زندها: ۲۳۲
زندیه: ۲۵، ۲۷، ۲۸۳
زوبف (پلاتون): ۸۹، ۲۳۳-۲۳۴
زوبف (والریان): ۷۰، ۸۹-۹۰، ۲۳۳، ۲۳۶-۲۳۷، ۳۱۵، ۳۳۰
زوراب تزرتل: ۳۱۳
زید شهید: ۹

ژ

ژرژ: ۶۸
ژوانار: ۱۰۷، ۱۸۳، ۲۲۳
ژوانن (ژوزف ماری): ۱۰۷، ۱۰۱، ۱۶۴، ۱۷۲-۱۷۳، ۱۹۳-۱۹۴، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۱۹-۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶-۲۲۷
ژوانین (یوسف مریم): ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۹۳
ژوبر (آمده): ۹۱، ۹۳-۹۴، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۵۳- ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۷، ۱۶۴، ۲۰۱-۲۰۲
ژوزف (پر): ۲۱۲-۲۱۳، ۲۱۷
ژیورژی پسر اراکلی پادشاه گرجستان: ۳۱۷-۳۱۸، ۳۲۶، ۳۲۸-۳۳۰
ژیورژی تزیتزیشویلی: ۳۱۷

س

ساجیان: ۹
سادات کیایی حسینی: ۱۰
سادات مرعشی‌حسینی: ۱۰
ساسانی: ۸-۱۰، ۱۲، ۵۹-۶۰، ۸۴
ساسانیان: ۸-۱۰، ۱۲
سالاریان: ۹
سالواتوری (دکتر): ۱۰۷
سالور: ۶، ۸، ۱۷، ۱۹
سامان خداه: ۱۳
سامانی: ۱۳
سامانیان: ۱۳
سباستیانی (ژنرال): ۱۰۳، ۱۰۷، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۲
سبزعلی (غلام): ۳۸
سبزعلی‌خان‌شامبیاتی: ۳۷
سبزعلی‌خان لاریجانی: ۳۴
سبکتگین (ناصرالدین): ۱۳، ۲۸۹
سپانلو: ۱۸
سرتاق بن باتو بن توشی بن چنگیز: ۲۰
سرتاق مغول: ۲۰
سرتاق نویان بن نویان بن جلایر بن پزون تگین: ۱۹-۲۰
سرخای خان لگزی: ۲۴۹
سعادت نوری (حسین): ۳
سعود: ۱۳۵
سعید (حاجی): ۶۵
سعید بیك: ۲۴۱
سفره‌چی کیخسرو آوالیشویلی: ۳۱۴
سفید (طایفهٔ): ۲۷۵
سقلاب: ۸۵
سکندر: ۱۷۹، ۱۹۸ر. اسکندر
سلاوها: ۱۴-۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۷۵، ۸۲، ۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲
سلاوهای شرقی: ۸۵
سلجوق: ۶-۷
سلجوقی: ۱۶، ۱۸، ۶۰
سلجوقیان: ۷، ۱۳، ۱۵-۱۶، ۶۰، ۲۳۱
سلیمان (پیمبر): ۱۱۸، ۲۵۵
سلیمان‌پاشا: ۶۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۷
سلیمان‌خان: ۶۲، ۶۷

سلیمان خان حکمران گیلان (امیر) : ۲۷۸-۲۸۰، ۲۸۵
سلیمان‌خان سردار: ۳۲۲
سلیمان‌خان شکی: ۶۵
سلیمان‌خان قاجار: ۲۸۳-۲۸۴، ۳۲۲
سلیمان خان نظام الدوله: ۳۹
سلیمان صفوی (شاه) :۲۲، ۸۵-۸۶
سلیم خان حکمران شکی: ۶۵
سلیم خان حکمران گرجستان: ۶۱
سن ژرژ: ۲۵۶، ۳۳۲
سنی: ۲۶۵-۲۶۶
سواروف (ژنرال الکساندر): ۸۹، ۲۳۴
سوباتایلو: ۱۸
سولومون پادشاه ایمرت: ۳۲۶
سوئدی: ٤
سوئدیها: ۱۳۲
سویمون: ۳۱۵
سویمون (ژنرال لیوتنان): ۳۳۳
سیاه (طایفهٔ): ۲۷۵
سیکها: ۱۳۷
سینجیا: ۳۱۳

ش

شادلو: ۳۷
شادی:۱۱
شافیروو (بارون پتر): ۳۰۰
شامبیاتی:۱۷
شاهپانیی:۱۲۳-۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳٤، ۱۳۹، ۱٤۵، ۱٤۸-۱۵۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹٤، ۲۲۸
شاملو: ۱۸
شاه باباخان: ۳۱۹
شاه پسند خان افغان:۳٤
شاه پلنگ: ٦۲
شاهرخ میرزا افشار:۲۵، ٤۱، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۳۱٦
شاهسون: ۱۷، ۲۵، ۲٤۳-۲٤٤
شاه علی‌خان حکمران دربند:۳۲۵
شاه قلی‌خان: ۲۲
شاه قلیخان قاجار:۳۱
شاهنوازخان: ٦۲
شاهوردی خان:۳۱۲
شاهیسون: ۱۷
شجاع الدین خان زند:۳٤
شجاع الملك: ۱۳۲، ۱۳۷
شدادیان: ۹
شریف پاشا: ۳۲۸
شفت (سرهنگ): ۲٤۷، ۲٤۹
شفیع طبیب حرمخانه (میرزا): ۱۱۰
شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم (میرزا): ۷۳، ۱۱۰، ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۵-۱۲٦، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۳۲، ۱۳۵، ۱٤۰ - ۱٤۲، ۱٤٦- ۱٤۸، ۱۵۱، ۱۸٦، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹٤، ۱۹٦، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۲۱-۲۲۲، ۲٤۳
شکربیك:۳۲
شمس‌الدین‌لو: ۲۵۳، ۲۵۷
شهربانو: ۳۱
شهنوازخان: ٦۱
شیخعلی‌خان بن‌فتحعلی خان:٦۳
شیخعلی‌خان حکمران بادکوبه: ۲۷۹، ۲۸۳
شیخعلی‌خان حکمران‌قبه ودربند:۲٤۹-۲۵۰، ۳۳۰
شیخعلی‌خان‌زند: ۳۵-۳۸
شیخ ویس‌خان: ۲۸۳
شیرشاه سوری:۲۸۹
شیعه: ۵۱، ۲۵۰، ۲٦۵-۲٦٦
شیوش:۳۳۵

ص

صاحب: ۲۱، ۷٦، ۱۵٤
صاصبدیوان ر. تقی
صاحب شرح کبیر: ۲۵۰

صادق خان: ۳۴۲
صادق‌خان زند: ۲۷۳،۴۳
صادق خان شقاقی: ۳۱۶،۷۴،۷۱،۶۹
صادق خان قاجار عزالدین‌لو: ۲۴۶
صادق‌خان گرجی: ۷۰-۲۳۶،۷۱
صادق خان یخاری باش: ۳۷
صادق منجم باشی لنگرودی (میرزا): ۲۷۴، ۲۷۷
صادق وقایع نگار مروزی (میرزا): ۵
صبا: ۱۱۳
صفرعلی‌خان قوانلو: ۳۶
صفوی (سلسلهٔ): ۱۸،۲۳،۳۰،۴۶،۴۹،۵۱، ۶۱،۷۲،۷۹،۸۱،۸۵-۸۶،۲۳۲
صفوی (طریقهٔ): ۱۷،۲۳
صفویه: ۲،۷،۱۷،۱۹-۲۰، ۲۲-۲۵،۲۷-۲۸، ۳۰-۳۱،۳۶،۴۶،۴۹،۵۱،۵۴،۶۱،۶۷ ، ۷۲، ۸۱،۸۷،۱۰۱،۲۰۰،۲۳۲،۲۹۰،۲۹۲
صفی (شاه): ۲۹-۳۰
صفی‌الدین اردبیلی (شیخ): ۱۷،۲۳،۶۷
صفی دوم (شاه): ۸۵
صقلاب: ۸۵
صلاح الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی: ۱۱
صنیع الدوله ر. محمد حسن

ط و ظ

طالیران پرنس دبنونت (شارال موریس) : ۱۹۹
طاناتزیر شویلی: ۳۱۴
طغاتیمورخان: ۱۵
طهماسب اول (شاه): ۲۴،۲۸،۳۱
طهماسب دوم (شاه): ۳۰،۳۲-۳۳،۸۷،۲۹۲- ۲۹۳،۲۹۵،۲۹۹،۳۰۴
طهماسب قافلانیشویلی: ۳۱۴
طهماسب قلی‌خان (نادرشاه): ۲۹۹،۳۰۸
طهماسب قلی‌خان‌قاجار: ۲۹-۳۰
طهمورث خان: ۲۲۳
طهمورث شاهزادهٔ گرجی: ۳۱۸،۳۲۰
طهمورث میرزا: ۲۴۰
ظهیرالدین بابر: ۱۴،۲۸۹

ع

عاد لشاه افشار: ۴۶،۵۳
عباس اول (شاه) : ۱۰،۲۰-۲۴،۲۸-۲۹،۶۱، ۸۲،۲۱۱،۲۳۳،۳۳۳
عباس‌خان قاجار: ۲۸۰،۲۸۵
عباس خدمتگزار آقا محمد خان: ۷۱
عباس دوم (شاه): ۳۰
عباسقلی‌خان بغایری: ۳۴
عباس قلی‌خان بن‌محمد حسن‌خان: ۳۹
عباسقلی‌خان حکمران گرجستان: ۶۱
عباس‌میرزا: ۳
عباس میرزا ملك‌آرا: ۲
عباس‌میرزا نایب السلطنه: ۲۲،۷۷-۷۸،۸۱، ۹۴،۱۰۱،۱۰۳،۱۰۷،۱۱۱-۱۱۷،۱۱۹-۱۲۰ ۱۲۲،۱۲۵،۱۳۶-۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۴۵- ۱۴۸،۱۵۱،۱۵۸--۱۵۹،۱۷۶، ۱۸۰،۱۸۲- ۱۸۶،۲۰۱،۲۰۷،۲۲۲--۲۲۴،۲۴۲-۲۴۳ ، ۲۴۵-۲۴۶،۲۴۸-۲۴۹،۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۱۹،۳۲۱،۳۲۳،۳۲۶-۳۳۱،۳۳۴
عباسی (خلفای): ۱۱
عبدالرحمن پاشا: ۱۳۶،۱۴۱،۱۴۷
عبدالرحیم خان شیرازی: ۶۲
عبدالرزاق بیك دنبلی‌متخلص بمفتون: ۵،۱۵، ۲۴۰
عبدالله خان: ۶۳
عبدالله خان اصانلو : ۲۸۰-۲۸۵
عبدالله خان‌پسرحاج‌محمد حسین‌خان‌اصفهانی ۲۱۲-۶۱۶
عبدالملکی: ۲۴۳
عبدالوهاب اصفهانی معتمدالدوله‌متخلص‌بنشاط (میرزا): ۱۵۴،۱۷۲

عبدالوهاب پسر آقا علی اشرف معروف بمدرس (حاج): ۵
عثمان (آل): ۱۵، ۴۹، ۷۷، ۸۱، ۸۶، ۹۰، ۱۵۸
عثمانیان: ۳۲۸
عثمانیها: ۲۳۴
عجم: ۲۶۷، ۲۶۰
عراقی: ۲۷۳
عرب: ۱۱، ۱۷-۱۸، ۷۸، ۲۹۰
عربی: ۹۴، ۲۵۰
عزالدین لو: ۱۸
عسکرخان افشار ارومی: ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۴-۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۷-۱۸۸، ۱۹۱-۱۹۶، ۱۹۹-۲۰۰، ۲۲۳، ۲۴۹، ۳۲۴
عضدالدین لو قاجار: ۴۱
علاء الدوله ابوجعفر محمد بن دشمن زیار کاکویه: ۹
علویان: ۱۰
علی بیك (میرزا): ۱۶۵-۱۶۶
علی پاشا: ۱۳۶
علیخان (شاهزاده): ۲۴۵
علیخان افشار: ۴۷
علیخان دولو حکمران استراباد (میرزا): ۲۷۵
علیخان سردار: ۲۵۳
علیخان قاجار قوانلو: ۲۴۴، ۲۴۶
علیخان قلیجی: ۳۴
علی سلطان: ۲۸
علی طباطبایی (سید): ۲۵۰
علیقلی بن محمد چلاوی مازندرانی: ۵
علیقلیخان بن محمد حسنخان: ۳۹
علیقلیخان حکمران شروان: ۶۵
علیقلیخان حکمران گرجستان: ۶۱
علیقلیخان شاهسون: ۲۴۳-۲۴۵
علیقلیخان قاجار دوالو: ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴
علیمراد خان زند: ۳۹، ۴۳، ۲۷۲-۲۷۵، ۲۷۷-۲۷۸، ۲۸۳
عمادالدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی: ۹
عمر سلطان: ۲۹۶
عنازی (سلسلهٔ): ۱۱
عیسوی: ۸۹، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶
عیسویت: ۲۳۲
عیسویه: ۱۷۲-۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۱، ۳۱۰
عیسویین: ۱۹۳
عیسی: ۱۹۹
عیسیخان حکمران گرجستان: ۶۱، ۲۳۲
عیسیخان کرد: ۳۴
عیسی قایم مقام فراهانی (میرزا): ۷۹، ۸۱، ۲۴۵، ۳۲۸

غ

غاردان (ژنرال): ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۸۵، ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۸ ر.گاردان
غز: ۶-۷، ۱۳
غزنوی: ۲۸۹

ف

فابویه (شارل نیکلا بارون): ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۲، ۲۰۵-۲۱۷، ۲۱۹
فارسی: ۴، ۱۰، ۴۳، ۵۹، ۷۸، ۸۱-۸۲، ۹۸-۹۹، ۱۴۰، ۱۷۳، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۹-۲۷۰، ۲۸۹، ۲۹۲
فارغلی: ۶
فارنا موز: ۳۲۰-۳۲۱
فاضل قاطرچی (بابا): ۳۹
فتحعلیخان حکمران دربند: ۳۳۰
فتحعلیخان حکمران قبه: ۶۳، ۲۷۹، ۲۸۳
فتحعلیخان صبا کاشانی ملك الشعراء: ۱۱۳

فتحعلیخان قاجار (فتحعلی‌شاه):۲۷۶،۲۷۹
فتحعلی‌خان قاجار:۲۵-۲۸،۳۱-۳۲،۳۹،۴۳،
۷۵،۲۹۵
فتحعلی‌خان قبه: ۶۳،۲۷۹
فتحعلی‌خان کتول: ۶۸
فتحعلی‌خان نوری قوریساول باشی: ۱۱۳-
۱۱۴،۱۱۷،۱۴۲
فتحعلی‌شاه‌قاجار:۴-۵،۲۱،۳۸،۴۱،۴۸، ۵۰،
۵۶،۷۴-۷۵،۷۷-۸۴،۹۰-۹۴،۹۸،۱۰۰-
۱۰۱،۱۰۸-۱۱۵،۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۴-۱۲۹،
۱۳۲،۱۳۵-۱۳۷، ۱۳۹-۱۴۱،۱۵۱-۱۵۴،
۱۵۹-۱۶۰،۱۶۲-۱۶۴،۱۶۶،۱۶۸-۱۶۹،
۱۷۲، ۱۷۴،۱۷۶، ۱۸۰،۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰،
۱۹۲،۱۹۶،۱۹۸-۲۰۰،۲۰۲-۲۰۳،۲۰۸-
۲۰۹،۲۱۱،۲۱۵-۲۱۹،۲۲۲، ۲۲۴،۲۲۶-
۲۳۰، ۲۳۷،۲۳۹-۲۴۰،۲۴۲-۲۵۱،۲۵۳،
۲۶۱،۲۶۳،۲۶۷،۲۷۳-۲۷۴،۲۷۶-۲۷۷،
۲۷۹،۲۸۱،۲۸۴،۲۹۱-۲۹۲، ۳۱۶-۳۱۷،
۳۱۹،۳۲۱-۳۲۴،۳۲۶-۳۲۷،۳۳۰،۳۳۲-
۳۳۶
فخرالدین اسعد گرگانی:۵۹
فرانسوی:۵۳،۸۰،۸۹،۹۰،۱۰۲،۱۰۶،۱۰۸،
۱۱۰،۱۱۲،۱۱۹-۱۲۱،۱۴۷،۱۶۸، ۱۸۳ ،
۱۹۸،۲۰۷-۲۱۱،۲۱۵،۲۱۷، ۲۲۱،۲۲۳ -
۲۲۴،۲۳۰،۳۲۴،۳۲۷
فرانسویان: ۹۰،۹۲، ۹۵-۹۷،۱۲۲،۱۳۰-
۱۳۲،۱۳۷،۱۴۷، ۱۵۲،۱۹۷، ۱۹۹،۲۰۹ ،
۲۱۸-۲۱۹،۲۲۷
فرانسه : ۵۴،۱۰۰-۱۰۲،۱۱۵،۱۲۹،۱۴۴ ،
۲۰۰-۲۰۱،۲۲۶،۲۳۹،۲۶۷،۲۶۹-۲۷۰ ،
۳۱۲
فرانسیس: ۱۱۸-۱۱۹،۱۶۰-۱۶۲،۱۷۷
فرانکوپولو: ۱۰۷
فرج‌الله خان: ۱۴۱،۲۲۱
فردوسی:۵۹
فرزاد (حسین): ۳
فرنسیس:۱۷۷
فرنگی: ۱۹۷
فرهاد (محمود):۲
فرهاد میرزا معتمدالدوله:۲۲
فضل‌الله‌حسینی‌شیرازی‌متخلص بخاوری(میرزا):
۵
فضلعلی بیك جوانشیر:۲۴۵
فضلعلی بیك قاجار:۳۱-۳۲
فلاطون:۱۸۷
فناخان: ۳۱۲
فنلاندی: ۲۹۰
فنلاندیها :۲۹۰
فیراوچرکزیشویلی :۳۲۰
فیروزشاه خلجی (جلال‌الدین):۲۸۹
فیروزکوهیها :۲۸۴
فیلفوس: ۱۵۶،۱۸۱،۱۸۳
فیلقوس: ۱۵۶
فیلیپوس:۱۵۶
فینو: ۱۰۸

ق

قاجار: ۱۴،۱۷،۱۹،۲۲، ۲۵-۳۳، ۳۵، ۳۸-
۳۹،۴۱،۴۳،۴۵-۴۸،۵۶،۶۳،۷۱،۷۳،۲۷۳،
۲۷۸
قاجارنویان: ۱۹-۲۰،۲۲
قاجارها:۱،۵،۷-۸،۱۳-۱۴،۱۶-۲۵،۲۷-۲۹،
۳۱،۳۴-۳۸،۳۹-۴۲،۴۷-۴۸، ۵۶،۷۳، ۷۵
۲۳۹،۲۷۴-۲۷۷،۲۹۰،۲۹۲،۳۱۲
قاجاری: ۵
قاجاریه: ۵،۵۸،۲۸۵
قاسموف: ۱۵
قاشقای : ۱۸
قایخلو: ۱۸
قایم مقامی (جهانگیر) :۳
قبچاق:۶،۳۷

قبچاقها :۸،۱۶-۱۸
قبلهٔ عالم : ۲۰۸
قجر:۲۵
قراباغی: ۳۳۱
قراپاپاخ: ٦
قراجارنویان: ۲۲
قراجه نوین: ۲۲
قراختاییان:۱۳
قراقالپاق : ٦
قراقوزی (اسب) ۳۵
قراقویونلوها: ۱٤-۱۵،۱۸،۲٤
قرچکای خان :٦۱
قرقیز: ٦
قرلغ : ٦
قزاق : ٦،۸۵،۸۷،۲٤۳،۲۵۷،۳۲۳-۳۲٤
قزاقان : ۲٤۳،۳۱۲،۳۱٤،۳۲۳-۳۲٤
قزلباشها : ۱۷-۱۸،۲۳،۳۰
قشقایی: ۱۷-۱۸،۲۲،۲۵
قنبرعلی مشهدسری (حاجی):۳٤
قوانلو: ۱۸،٦۷
قوزانلو (جمیل) :۳-٤
قوینلو: ۲۷۵
قهرمان میرزا : ۵
قهرمان میرزا پسر گورژینا : ۳۱٤
قهرمانی (شرف الدین میرزا) : ۳-٤ ، ۱۱۹

ك

کاترین : ٦٦
کاتشکین (ایوان) :۳۱۰-۳۱۱
کاتلیاروسکی (ژنرال ماژور پترستفانیچ): ۲۵۲،۳۳۱-۳۳۲
کاتولیك : ۲۱۲
کادور (دوك دو):۲۰۰
کارساکف (ژنرال) : ۸۹،۲۳٤
کاریاگین: ۳۲۳
کاظم (میرزا) : ۳۸
کالموك : ۸۷ر. کلموك
کتلراوسلی: ۲٤٦
کتول: ۳۷،٤۰،٦۸
کدوخان: ٦۹
کدویچ : ۱٦۵
کرافس‌خان روسی: ۲۷۷-۲۷۸
کرایلی: ۳۷
کرد :۱۰-۱۲،۱۷،۷٦
کردان:۱۱،۲۹-۳۰،۳۲،۳۷،۲۰۷
کردان خراسانی: ۳۷
کردان شادلو:۳۷
کردان محمودی : ۲۹
کردها : ۱۰،۱٤۸
کردی: ۱۱
کرفس‌خان: ۲۷٤
کرلو: ۱۸
کرم خان زند: ۳٤
کرمیان: ۱۵
کریستیان: ۲۵۸
کریم خان زند :۲۵،۳۳-۳٦،۳۸-٤۳،٤٦ ، ۵۱،۵۵-۵۸،٦۵-٦٦،۷۲،۲۷۱،۲۷۳،۲۷۵، ۲۷۷
کسروی (سید احمد) :۳
کسری: ۲٦۷
کشمیری: ۱۹۰،۲۲۲
کفشلر: ۳۷
کلبعلی‌خان حکمران گرجستان : ٦۱، ۲۳۲، ۳۱٤
کلبعلی‌خان قاجار:۳۰
کلبعلی‌خان کنگرلو: ۲٤۵
کلبی‌خان قاجار: ۲۹-۳۰
کلموك: ٦ ر.کالموك
کنگرلو: ۲٤۵
کورساکوف (ماژور ژنرال آلکساندر

میخائیلوویچ) :۳۱۵
کوك خان : ۲۲
کوکلان : ۴۱
کوکجه سلطان قاجار: ۲۸
کولیسکوف (ژنرال):۲۴۰
کهنه لو: ۱۸
کیانی: ۶۷
کیخسروآباشیدزه: ۳۲۱
کیخسرو آوالیشویلی (سفره چی): ۳۱۴
کیخسرو کرجی: ۲۸
کبرف (ژ. د.) :۱۷۰
کیفر (ژ. د.): ۱۰۷
کیماك : ۶

گ

گابریل شاهزادهٔ گرجی:۳۳۰
گادوف (پاریس): ۲۳۲
گاردان (ژنرال کلود ماتیو کنت‌دو) :۱۰۱-۱۰۸، ۱۱۱-۱۱۴، ۱۱۶- ۱۲۳، ۱۲۵ -۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۴، ۱۳۸-۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۴۸-۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۹۰-۱۹۲، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۳-۲۰۶، ۲۰۸- ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷-۲۱۹، ۲۲۱-۲۳۰، ۲۶۱
گاردان (آنژدو): ۲۰۴
گاردان (کنت آلفرددو): ۳، ۱۶۶
گاردان(برادرژنرال): ۱۰۷، ۱۶۵-۱۶۶
گالیتسین (سرگی): ۳۰۵، ۳۱۰
گدا علی‌خان قاجار:۳۰
گدویچ :۱۹۵
گرای (خاندان): ۱۵
گرج :۵۰
گرجاسب ناتالیشویلی:۳۱۲
گرجی : ۴۹، ۵۹، ۶۴، ۶۷، ۷۶، ۲۲۳، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۷
گرجیان :۲۹، ۵۰، ۵۲، ۵۹-۶۱، ۶۴-۶۷، ۶۹-۷۰، ۸۱، ۸۶، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۸، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۶-۳۲۷
گرجیها : ۲۴۱
گرگی دوازدهم: ۶۱، ۶۵، ۶۸ .
گرگین (سرهنك): ۲۴۶، ۲۴۸
گرگین خان : ۳۰، ۶۵، ۶۸، ۷۰، ۱۷۹، ۲۳۳، ۲۳۷-۲۳۸، ۲۴۰
گروزینسکی (فوج) : ۳۳۱
گریبایدوف :۸۱
گریم: ۲۸۶
گلاسنوپ : ۲۵۳
گوداویچ (مارشال کنت ایوان (ژان) واسیلیویچ) : ۶۹--۷۰، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۶، ۱۳۰--۱۳۴، ۱۳۸--۱۴۲، ۱۴۴ -۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰-۱۵۱، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۹۰-۱۹۲ ، ۱۹۵، ۲۳۶-۲۳۷، ۲۵۲، ۳۱۷، ۳۲۵-۳۲۷
گوردون (سررابرت) :۳۳۱
گورژینا(میرزا):۳۱۴
گورژیا رامینیشویلی: ۳۲۰
گونه خان قاجار (امیر): ۲۹
گیخاتوخان: ۲۰
گیل: ۱۲۰۹
گیلان: ۱۱۰۹
گیلانی: ۶۲
گیل گیلان: ۸
گیلها : ۸
گیورگی: ۲۵۶
گئورگی دوازدهم: ۲۳۳، ۲۳۶-۲۳۷
گیومینو: ۲۰۵

ل

لابلانش: ۱۱۱، ۱۵۷-۱۵۹، ۱۹۴، ۲۰۳
لاتین:۲۵۶، ۲۶۹
لاچینی: (ابوالقاسم):۲
لازارف (ژنرال) : ۲۴۰

لاژار :۱۰۷،۱۴۴،۱۴۶-۱۴۸،۱۵۰، ۱۹۵، ۲۰۵،۲۴۰،۳۲۴
لاژار (ژنرال): ۳۲۰
لامی: ۱۰۷،۱۴۸،۱۸۲-۱۸۳،۱۸۵-۱۸۶، ۲۰۵،۲۰۷،۲۲۳
لرها: ۱۱
لزگیان:۵۹،۶۸،۳۱۴-۳۱۵،۳۲۱ر. لگزیان
لژیون دونور: ۹۵،۱۴۸
لسان الملك: ر. محمد تقی
لطفعلی بیك سوادکوهی: ۲۷۶
لطفعلی‌خان بن جعفرخان زند: ۴۴-۴۵،۵۵-۵۶
لطفعلی‌خان دادوی: ۲۷۲
لگزیان :۵۹،۶۱،۶۹-۷۰ ر. لزگیان
لواشوو (سرلشکرواسیلی):۲۹۶،۳۰۰
لوان دوم:۶۱
لوراسب شاهزادهٔ گرجی: ۳۲۰-۳۲۱
لوی شانزدهم :۱۰۸-۱۰۹
لوی فیلیپ:۲۰۵
لویی پانزدهم: ۲۳۳
لویی هیجدهم: ۱۸۸
لهستانی: ۴
لهراسب شاهزادهٔ گرجی:۳۲۰
لیزانویچ(نایب سرهنگ دیمیتری‌تیخونیچ): ۳۲۵-۳۲۶،۳۲۸-۳۲۹
لئون‌آباشیدزه : ۳۲۱
لئون شاهزادهٔ گرجی: ۳۲۰-۳۲۱

م

مارشال: ۱۰۸
ماره (هوگ برنار):۹۵،۹۸،۲۲۸،۲۶۷
ماری:۶۸
مازندرانی:۶۴،۲۳۵،۲۷۹
مامونتوف (ن. پ):۳
مانی:۱۵۷
ماهراتها: ۱۰۶
مترنیخ (پرنس) :۷۹،۱۱۹،۱۲۲،۲۶۳
مجلسی :۳۰
مجنون ر. ملك مجنون
محتشم نوری (عباس) :۳
محمدآقای عمرانلو (حاج) :۲۷۸
محمد ابراهیم کلانتر اعتمادالدوله‌صدراعظم (حاج) : ۴۴،۶۲،۶۴-۷۳،۷۴-۱۱۴،۱۱۵-۱۸۶،۱۸۹،۲۰۰
محمد ابراهیم کلباسی (حاج):۲۵۰
محمد ابراهیم مستوفی سرکاری (میرزا) : ۳۰۰
محمد اسمعیل (میرزا) :۲۹۶
محمد اصلان خان:۳۳۰
محمد المعتصم بالله (ابواسحق):۱۱-۱۲
محمدباقر حجة الاسلام اصفهانی (حاج‌سید): ۲۵۰
محمدباقر ویجویه (حاج):۳
محمد بن سام غوری (معزالدین): ۲۸۹
محمد بن عناز (ابوالفتح):۱۱
محمدبن محمد تقی‌ساروی:۵
محمد بیك: ۶۳
محمد پاشا: ۲۹
محمد تقی بیك قاجار:۳۲
محمد تقی‌سپهر کاشانی لسان‌الملك (میرزا): ۲،۱۰۰،۱۱۳
محمد حسن‌آقا قراباغی :۳۳۶
محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفهانی (آقا): ۵
محمد حسن خان افشار:۳۳۵
محمد حسن خـان پسر ابراهیم خلیل خان : ۲۴۵
محمد حسن‌خان حکمران نوخا:۳۲۴
محمد حسن خان سفیر ایـران در افغانستان: ۶۹
محمد حسن‌خان شکی:۶۵

محمد حسن‌خان صنیع الدوله:۲۸۰،۲
محمد حسن‌خان قاجار:۲۵،۲۷،۳۳-۳۹،۴۲، ۴۶،۲۷٤
محمد حسین آقای ناظر:۲۷۸
محمدحسین امین الدوله اعتمادالدوله صدر اعظم اصفهانی (حاج):۴۷،۱۲۸،۱۴۷،۲۱۲،۲۱۵-۲۱۶
محمد حسین بن فتحعلی‌خان قاجار:۳۳
محمدحسین‌خان:۲٤۵
محمدحسین‌خان ارجمندی فیروزکوهی (امیر): ۲۷۸-۲۷۹،۲۸٤
محمد حسین‌خان شیرازی:۶۲
محمد حسین‌خان قاجار:۳۲-۳۳
محمد حسین‌خان قاجار قوانلوی ناظر: ۲۸٤
محمد حسین‌خان قاجار قوینلو:۲۷۹
محمد حسین‌خان قوانلو:۶۲
محمد حسین علاف اصفهانی: ٤۶
محمد خان افشار:۱۱۰
محمد خان بن زکی خان زند:۷٤
محمد خان بیکلربیکی ایروان: ۶۸
محمد خان پسر رفیع خان:۲۸۱
محمد خان ترکمان:۳۲
محمد خان جاکله: ۳٤
محمد خان حکمران ایروان : ۳۱۷،۳۲۱ ، ۳۲۶
محمد خان حکمران خوی:۲٤۶-۲٤۷
محمد خان حکمران مازندران:۲۷۶
محمد خان دوالو:۲۸
محمد خان دوانلو قاجار (میرزا):۷٤
محمد خان دولو (میرزا):۲۸۱
محمد خان دولوی قاجار:۲۸۵
محمد خان زیاد اوغلی قاجار:۲۹
محمد خان سواد کوهی دادو: ٤۰
محمد خان قاجار ایروانی:۶۳
محمد خان قاجار پیشخدمت باشی : ۳۱۶-۳۱۷
محمد خان قاجار حکمران ایروان :۲٤۳-۲٤۹،۲٤۵
محمد خان قاجار عضد الدین لو: ۳۹، ٤۲ ، ۲۷۱
محمد خان قاجار قوینلو: ۲۷۹
محمد خان قراگوزلو (حاج): ۲٤۸
محمد خان قوانلو: ۳۶،۳۸-۳۹
محمدخان لاریجانی (میرزا): ۲۷۹-۲۸۰ ، ۲۸٤-۲۸۵
محمد خدا بنده (شاه):۲٤،۲۸
محمد رحیم خان بن کریم خان:۳۹
محمد رضا خان قزوینی (میرزا): ۹٤، ۹۶، ۱۰۱،۱۱۰، ۱۱۲-۱۱۳، ۱۱۶-۱۱۷،۱۵۶ - ۱۵۸،۱۶۹،۲۰۱،۲۰۳،۲۶۷،۲۷۱
محمد رضا مستوفی (میرزا):۱٤۷
محمد زمان بیك:۳۳
محمد زمان خان:۲۸۰
محمدسبزواری اخباری (حاج میرزا):۲۵۰-۲۵۲
محمد شاه: ۵،۵۶،۷۵،۸۱،۱۱۳،۱۸۶،۲۲۲
محمد شاه هندی: ۹۰
محمد شفیع ر. شفیع
محمد صادق مروزی متخلص بهما (میرزا) : ۲۳۹
محمد صالح لاهیجی (آقا): ۲۷٤،۲۷۷
محمد صیدال خان:۲۹۶
محمد علی آقای دولو:۳۸
محمد علی بیك قاجار:۳۱-۳۲
محمد علی‌خان پسر فتحعلی‌شاه:۳۲۷
محمد علی‌خان زند:٤۳
محمد علی‌خان شامبیاتی:۲٤۸-۲٤۹
محمد علی‌میرزا :۹۵-۹۶،۱۰۱،۱۱۶، ۲۰۱، ۳۳٤-۳۳۵

محمد علی میرزا دولتشاه:۳۲۷
محمد فاتح آل عثمان (سلطان) :۹۰
محمد قاضی عسکر (ملاملك) :۲٤۸ .
محمد قلی‌خان زیاد اوغلی قاجار:۲۹،۳۱ ، ۲۸۲
محمد قلی‌خان لاریجانی:۲۷۳،۲۷٦،۲۸۲
محمد قلی خانین:۲۸۲
محمد نبی‌خان قزوینی:۱۰۹
محمد ندیم بن محمد کاظم بارفروشی: ٥
محمد ولی‌خان قاجار: ٦۸
محمد ولی‌خان قاجار دولو: ۳۵،۳۷
محمد ولی‌خان قاجار یوخاری باش:۳٤
محمود (محمود):۳، ۲٥٥
محمود افغان :۸٦-۸۷،۱۳۲،۲۹۲، ۲۹٥
محمود بن میرویس افغان :۳۰
محمود پاشا: ۱۰۱،۱۱٥
محمود غزنوی: ۸۲،۲۸۹
محمود میرزا قاجار متخلص بشنا: ٥
مختاری (حبیب‌الله):۳
مدانلو:۲۷٦،۲۸۲
مدیر حلاج (ح.) ۳
مرتضی‌قلی‌پاشا:۳۰
مرتضی قلی‌خان بن محمد حسن‌خان:۳۹-٤۱، ٥٦،۷۰،۸۹،۲۳۷،۲٥۲،۲۷۱-۲۸۷
مرتضی‌قلیخان بن مهراب‌خان:۲۹-۳۱
مرتضی قلی‌خان‌شهنواز: ٦۱
مرداویج پسر زیار دیلمی:۹
مریم:٦۸،۱۷۳،۳۰٥
مریم ملکهٔ گرجستان:۳۱۸
مسافریان:۹
مسیح:۱٥٦،۱۷۰،۱۷۳، ۲۳۱،۲٥٦، ۳۰٥-۳۰٦
مسیحی:۸٦-۸۷
مسیحیه: ۱۹۰-۱۹۱،۱۹٤،۳۰۹-۳۱۰
مصطفی خان شاکم شروان :٦٥،٦۷،۳۲٥
مصطفی‌خان حکمران شماخی:۳۱٦،۳۲٤
مصطفی‌خان حکمران قراباغ:۳۱٦
مصطفی‌خای حکمران لنکران:۲۳۲
مصطفی‌خان دوالو قاجار:۲۸۰،۲۸٥
مصطفی‌خان دولو:۳۹،٦٥،۲۸۱
مصطفی‌خان شروانی:۲٤۹،۲٥۲
مصطفی‌خان طالش:۲۷۹-۲۸۰،۲۸۳-۲۸٥، ۳۳۲
مصطفی‌خان قاجار:٦۲،٦٥
مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سبلانی :٥
مصطفی قلی‌خان بن محمدحسن‌خان:۳۹-٤۰، ۲۷۱-۲۷۷،۲۸۰-۲۸۲،۲۸٤-۲۸٥
مصطفی‌قلی‌خان شروانی:۱۸۰
مصیب بیك شمس الدینلو: ۲٤۱
معتصم: ر. محمد
مغزالدین ر. محمد بن سام
معیر الممالك ر. دوستعلی
مغول: ٦-۷،۱۳-۱٥،۱۷-۲۱،۲۳،٤۷،٦۰
مغولان :٦-۷،۱۷،۱۹،۲۲
مغولان بزرگ:۱٤
مغولها:۲۳۱
مقدم‌السفراء :۲۲۲
مقیم خان :۳٤ .
مکی (حسین).۲-٤
ملالی: ۱٥٤
ملك آراء ر. عباس
ملك اسمعیل: ٦۳
ملك الشعراء بهار:٤
ملك زاده (دکترمهدی):۳
ملك قلی: ٦۳
ملك محمد ر. محمد قاضی‌عسکر
ملکلم(سرجان): ٤،٥۲-٥۳،٥۷،٦٥-٦۷،٦۹، ۷۱،۷۳،۹۳،۱۰۹،۱۲٦،۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳٦، ۱٤۰،۱٤۷،۱۸۹،۲۳٥-۲۳٦

ملك مجنون: ۶۳
ملیك آپو: ۳۲۲
ممسنی: ۱۰
منتشا اوغوللری: ۱۵
منشور گرکانی (م. ع.): ۳
منشی الممالك ر. تقی
منکوقا آن: ۲۰
موروو (ژنرال): ۱۰۲
موره: ۳۳۵
موریه: ۳۳۱
موسری: ۱۸۷
موسی: ۱۷۳
موسی منجم باشی لاهیجانی (میرزا): ۲۴۷
مون ترزور (یاور): ۳۱۹-۳۲۰، ۳۲۲
مؤید امینی (داور): ۳
مهد علیا: ۴۱، ۲۷۳
مهدی خان بن محمد خان دادو: ۴۰-۴۱
مهدی خان پسر ابراهیم خان حکمران قراباغ: ۳۲۶، ۳۳۵-۳۳۶
محمد خان تنکابنی: ۲۸۴
مهدی خان حکمران تنکابن: ۲۷۹
مهدی خان حکمران قراباغ: ۳۲۹-۳۳۱
مهدی خان سوادکوهی: ۲۷۶
مهدی خان قاجار: ۳۱
مهدیقلی خان: ۲۸۲
مهدیقلی خان بن محمد حسن خان: ۳۵، ۵۶
مهدیقلی خان پسر ابراهیم خان حکمران قراباغ: ۳۲۶
مهدیقلی خان قاجار: ۲۴۶-۲۴۷، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۶-۲۷۷، ۲۸۱
مهدیقلی خان قاجار دولو: ۲۴۲-۲۴۳
مهراب خان قاجار: ۲۹-۳۱
مهراتها: ۱۳۷
میرخوند: ۲
میریان: ۶۰

ن

ناپالیون: ۱۹۹
ناپلئون اول: ۵۳، ۷۹-۸۰، ۸۲-۸۳، ۹۰-۹۵، ۹۸-۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۲-۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰-۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹-۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸-۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲-۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۸-۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶-۲۰۴، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۷-۲۱۸، ۲۲۰-۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۵۳-۲۵۴، ۲۶۳، ۲۸۹، ۲۹۱
ناپلئونی: ۱۱۳
ناپولیون: ۱۹۸
نادرشاه افشار: ۳۳، ۴۵-۴۶، ۵۱-۵۳، ۵۷، ۶۶، ۶۸، ۷۱-۷۲، ۸۲، ۸۷-۸۸، ۹۰، ۹۹، ۱۵۲، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۸-۳۱۰، ۳۱۶
ناصرالدین سبکتگین: ۱۳، ۲۸۹
ناصرالدین شاه: ۲، ۶۲، ۷۵
ناظم الاسلام کرمانی: ۳
نایب السلطنه ر. عباس
نبولسین (ژنرال): ۳۲۶-۳۲۸
نبی (حاجی): ۶۵
نجف خان کرد شادلو: ۳۷
نجفقلی خان گروسی: ۲۴۶
نجفقلی خان نوری: ۲۷۹، ۲۸۴
نجمی (ناصر): ۲
نرسیا (اوگوست آندرآس دو): ۱۰۷، ۱۴۴، ۲۲۰
نروژی: ۴
نشاط: ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۲
نصاری: ۵۲، ۶۰، ۷۵، ۸۲، ۸۶، ۲۱۲، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۰۶، ۳۱۵
نصرالله خان: ۱۳۵

نصرالله میرزا پسر شاهرخ افشار:۴۱
نصرانی:۲۰
نصرانیت: ۲۳۹
نصیرخان لاری: ۳۵
نوایی (عبدالحسین): ۱۹۸
نوح: ۱۶۸
نوح بیك پسر سرخای‌خان:۲۴۹
نینو: ۶۰
نینیا جوراشویلی:۳۲۵
نیوسکی (آلسکاندر) :۲۵۵

و

واختان پادشاه گرجستان:۳۰۴
واختانگ چهارم:۲۳۲
واختانگ شاهزادهٔ گرجی:۳۱۸
واختانگ ششم: ۶۱،۸۶
والینسکی (آرتمی):۸۶
وحید مازندرانی (ع.) :۳
ورده (بارون دو):۱۲۵-۱۲۶،۱۹۲
وردیه(بارون):۱۲۲،۱۸۲- ۱۸۴،۱۹۱، ۲۲۳
وکیل ووکیل‌الرعایا: ۳۳،۲۸۱
ولان (دو):۸۹،۲۳۴
ولدخان قاجار: ۳۸-۳۹
ولی‌خان قاجار:۳۱
ولی‌خان کرد شادلو:۳۷
وهابی:۱۱۵
وهابیان:۱۳۵،۲۱۸
وهابیه:۲۰۰
ووانویچ:۲۸۳
ویجویه (حاج محمد باقر) :۳
ویسانس (دوك دو): ۱۳۸

ه

هارون:۱۸۷
هارون الرشید: ۱۱
هخامنشی:۵۹،۲۳۱
هخامنشیان:۸،۱۰
هدایت:۲۷۵،۲۷۷-۲۷۸،۲۸۰،۲۸۵ ر. رضا قلی
هدایت‌الله خان‌والی گیلان:۲۷۴،۲۷۷،۲۷۹، ۲۸۲
هراکلیوس:۶۰،۲۳۱
هراکلیوس دوازدهم:۴۹-۵۰،۶۱،۶۴-۷۰، ۸۹،۲۳۳
هراکلیوس‌دوم:۲۳۷
هفتال: ۶
هلاکوخان :۱۹
هلاندی:۳۲۶
هلندی :۴،۳۲۴
هما: ۲۳۹
هنت انگلیسی (کپتین): ۳
هند واروپایی: ۶-۷،۷۷
هندوان: ۸۲،۱۳۷
هند وایرانی:۶
هندوها:۱۴۶
هندی: ۱۷
هوشیار (م.):۳
هولاکوخان:۱۴،۱۷،۱۹
هیاطله: ۶
هیطل:۶

ی

یاجوج:۲۶
یخاری باش:۲۱،۳۷
یرمولف (ژنرال‌لیوتنان الکسیس‌پتروویچ): ۳۳۴
یغما:۶
یکاترین دوم : ۵۲، ۶۶،۶۸-۷۰،۸۹ -۹۰، ۲۳۳-۲۳۴،۲۳۶-۲۳۸، ۲۵۶،۲۷۵،۲۸۶- ۲۸۸،۳۱۶
یکه ترینه: ۲۳۶

یلیزابت: ۳۳۳
یلیزابتا پتروونا : ۲۴۲، ۳۰۹-۳۱۰
یلیزاوتا الکسئیونا: ۳۱۹
یموت: ۳۲، ۴۰-۴۱
یوخاری باش: ۲۱، ۴۰-۴۱
یوسف (میرزا) : ۱۷۳
یوسف آقا: ۲۲۸
یوسف امین: ۶۵
یوسف پاشا (حاج) : ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۳۶
یوسف خان گرجی سپهدار: ۱۱۴
یوسف خان هوتکی: ۳۶
یوسف سفیر فتحعلی‌شاه: ۱۲۴
یولون پسر اراکلی شاهزادهٔ گرجی: ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۴
یونانی: ۵۹، ۱۵۶، ۲۳۱
یونانیان: ۱۰۸

فهرست نامهای جاها

آ

آباده :۱۰
آباران:۳۲۷
آبلستان:۳۰
آچوق باش:۲۵۷
آخال تزیخه: ۳۲۸-۳۲۹
آخال کالاك:۳۲۸
آخسقه‌قزاق: ۲۴۸
آدینه بازار:۲۵۷
آذربایجان:۵،۱۲،۱۵-۱۷،۲۰،۲۲،۲۴،۲۷،
۲۹،۳۲،۳۵-۳۷،۴۶-۴۷،۵۲،۵۹-۶۰،۶۲-
۶۳،۶۸،۷۰،۷۴،۸۱،۸۷، ۹۴، ۱۱۴،۱۱۶ ،
۱۵۸-۱۵۹، ۱۶۱،۱۷۶،۱۸۲،۱۸۵، ۱۹۷ ،
۲۰۷،۲۳۱،۲۴۲، ۲۴۵،۲۴۷،۲۵۳، ۲۶۱ ،
۳۰۴،۳۲۶،۳۲۸
آذربایجان ایران:۱۶
آذربایجان شوروی:۱۶،۲۳۱
آراگوی:۳۱۳-۳۱۴،۳۲۰
آرپاچای:۱۴۰،۱۴۲
آرتیك:۳۲۸
آزو:۸۵
آسیا:۱۳،۶۰،۷۷-۷۹،۸۲،۸۶،۹۰،۹۵،۹۹،
۱۰۲،۱۰۹،۲۰۱،۲۲۱،۲۲۹-۲۳۱ ،۲۳۴ ،
۲۶۵-۲۶۶،۲۹۰،۳۳۴
آسیای صغیر:۲۴،۸۹،۹۳،۱۲۳،۲۰۶،۲۳۴
آسیای غربی:۲۳۱
آسیای مرکزی:۹۹،۲۲۹-۲۳۰،۲۸۹، ۲۹۱
آشتیان:۱۱۴
آق اغلان:۲۴۶
آقچه قلعه:۳۲۷
آقداش:۶۵
آق دره:۲۴۸
آق‌ستافا:۳۱۲
آقستافه:۳۲۳
آلتایی:۵
آلداگز:۲۵۷
آلمان:۱۰۴،۲۰۵،۲۶۵-۲۶۶
آمالو: ۳۲۹
آمل:۲۷۲-۲۷۳،۲۷۷
آناتولی:۲۲۱،۳۳۵
آناطولی:۱۵،۳۰
آنونسیاسیون (کلیسیا):۳۲۶
آولابار: ۳۱۳

ا

ابخاز:۲۵۸،۲۹۱،۳۳۳
ابراهیم‌آباد :۳۲
ابیورد:۲۷
اتحاد جماهیرشوروی:۲۸۶
اتحاد شوروی: ۱۰
اتحادیهٔ چهارم اروپا.۹۵

اتحادیهٔ رن:۲۲۷
اترک: ۹،۳۳،۷۰،۲۹۱
اتریش : ۷۷،۷۹،۱۱۹-۱۲۰،۱۲۲،۲۶۳،
۲۶۶-۲۶۷
اچمیاتزین :۱۴۰
اچمیادزین :۱۴۰،۲۴۳،۳۱۷، ۳۲۱ ،۳۲۸-
۳۲۹،۳۳۳
اخسقه:۲۹
ادارهٔ باستان شناسی اصفهان:۳۰
اران : ۱۹،۵۹-۶۰،۲۳۱
ازپه چای:۲۵۷
اردبیل:۲۳،۶۲،۶۹،۱۰۱،۱۱۵،۲۳۵-۲۳۶،
۲۴۹،۲۵۷،۳۲۳
ارز روم: ۱۳۶،۳۳۵
ارزن‌الروم:۲۸-۳۰،۱۰۱
ارس:۱۵،۱۹،۲۳،۵۲،۶۲،۶۵،۶۷،۶۹-۷۰،
۷۵،۸۸،۱۴۰،۱۴۲،۲۳۱،۲۳۴-۲۳۶،۲۳۸-
۲۳۹،۲۴۴،۲۴۶،۲۵۳،۲۵۷ ،۲۹۱، ۲۹۶-
۲۹۷،۳۱۲،۳۲۱، ۳۲۳،۳۲۸، ۳۳۰،۳۳۲-
۳۳۳
ارض‌جواد:۶۸
ارفورت:۲۲۰
ارکوان: ۳۳۲
ارگ‌طهران:۴۶
ارمن:۱۵۸
ارمنستان :۱۱،۵۹-۶۰، ۶،۸۵-۸۶،۲۳۱،
۲۳۵،۲۳۸،۲۴۳،۲۹۰
ارمیتاژ:۲۸۶-۲۸۷
اروپا:۴،۵۲،۷۷-۷۹،۸۱،۸۳،۸۶،۹۰، ۹۲،
۹۵-۹۶،۹۸-۹۹ ،۱۰۳--۱۰۶،۱۰۸، ۱۱۲،
۱۱۹-۱۲۴،۱۲۶-۱۲۸،۱۳۱،۱۴۵، ۱۵۱ ،
۱۵۶،۱۵۹،۱۸۸--۱۸۹،۲۰۱ -۲۰۳، ۲۱۳،
۲۲۲،۲۲۴-۲۲۵،۲۲۸--۲۲۹،۲۳۲- ۲۳۴،
۲۴۱-۲۴۲،۲۵۳-۲۵۴،۲۶۱،۲۶۳ -۲۶۷ ،
۲۹۰-۲۹۱
اروپای غربی: ۲۹۱
ارومیه:۳۵،۳۲۲
اسپانیا: ۱۴۹،۱۸۵،۲۲۵
استانبول:۸۹-۹۰،۹۳-۹۴،۱۰۰،۱۰۲،۱۰۷،
۱۰۹،۱۱۶،۱۲۳ ،۱۳۶،۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴،
۲۰۱،۲۰۴ ،۲۰۶-۲۰۷،۲۰۹، ۲۱۳،۲۲۱ -
۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۶۳ ، ۲۶۵، ۲۶۹ ر.
اسلامبول و بابعالی
استراباد ، ۱۸،۲۰-۲۲،۲۷ -۲۸،۳۲- ۳۴،
۳۶-۴۱،۴۳،۴۵،۸۷،۲۷۱-۲۷۹،۲۸۱-۲۸۴،
۲۹۳،۲۹۵،۲۹۶،۳۰۰
اسدآباد:۱۱
اسلامبول :۱۱۶،۱۵۸ ر. استانبول و بابعالی
اسلاندوز: ۳۳۰-۳۳۲
اسکندرون:۱۰۴،۱۳۲
اشرف: ۳۴،۳۷،۶۶،۲۷۲،۲۷۴،۲۷۷-۲۷۸،
۲۸۲
اشکور:۲۹۷
اصفهان:۱۰،۳۰-۳۲،۳۴-۳۶،۳۹،۴۳- ۴۴،
۴۶،۸۶،۸۹،۱۰۸،۱۱۲-۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۸ ،
۱۳۰،۱۳۷،۱۴۷،۲۰۶،۲۰۹ ،۲۱۱- ۲۱۹،
۲۳۴،۲۵۱،۲۶۲،۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۴،
۲۹۵-۲۹۷،۲۹۹،۳۰۵،۳۳۳
اطاق موزه:۳۸
افریقا :۷۷،۷۹،۲۲۵
افغانستان:۵۴-۵۵،۶۹،۷۴،۷۸،۸۱-۸۳،۹۱-
۹۳،۹۹،۲۲۹-۲۳۰،۲۸۸-۲۹۲
البرز:۸-۹،۱۸۱
البستان:۱۵
الجزایر: ۱۰۷:۲۰۵
الران:۲۳۱
امامزاده اسمعیل:۳۱
امامزاده زید:۴۵
امامملی:۳۲۸
امرت: ۲۳۱ ر. ایمرت

امریکا: ۲۲۵
اندرولوار: ۱۸۳
انزلی: ۷۰، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۲۳-۳۲۵
انطالیه: ۱۵
انگریز: ۱۱۷، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۵-۱۹۶ر. انگلستان وانگلیس
انگلستان: ۷۶-۷۸، ۸۰، ۸۲-۸۳، ۹۱-۹۳، ۹۵-۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۳۶-۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۷۶، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۹-۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۱-۲۰۴، ۲۱۷، ۲۱۸-۲۲۰، ۲۲۴-۲۲۶، ۲۲۸-۲۲۹، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۵-۲۶۶، ۲۸۸، ۲۹۰-۲۹۱، ۳۳۰-۳۳۱، ۳۳۵ر. انگریز وانگلیس
انگلیس: ۷۶-۷۷، ۸۰، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۷۷، ۱۷۹-۱۹۸، ۲۱۸-۲۱۹، ۲۶۹-۲۷۰ر. انگریز وانگلستان
اوجان: ۳۳۳
اوجان (چمن): ۲۴۵
اوچ کلیسیا: ۱۴۰، ۱۴۸، ۲۴۳، ۳۰۷، ۳۲۸-۳۲۹
اورال: ۵
اورشلیم: ۶۰، ۲۳۱
اوسترلیتز: ۱۸۰، ۲۰۳
اوسمی: ۳۰۶
اوقاف گیب: ۲۰
اوقیانوس اطلس: ۲۹۱
اوقیانوس کبیر: ۲۹۱
اوقیانوس هند: ۷۸، ۱۱۲، ۲۹۱
اهر: ۲۴۶
ایبری: ۲۳۱
ایتالیا: ۹۵-۹۷، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۹۹، ۲۷۷ ر. ایطالیا وایطالیه
ایران: ۱-۴، ۶-۳۱، ۳۳-۳۴، ۴۲، ۴۵-۵۴، ۵۶-۶۱، ۶۴-۶۶، ۶۸، ۷۰-۱۴۶، ۱۴۸-۱۵۱، ۱۵۳-۱۵۶، ۱۵۹-۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸-۱۷۰، ۱۷۲-۱۹۲، ۱۹۵-۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵-۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳-۲۳۵، ۲۳۷-۲۴۹، ۲۵۱-۲۶۳، ۲۶۵-۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۵-۲۸۶، ۲۸۸-۳۱۰، ۳۱۲-۳۱۵، ۳۱۷-۳۱۹، ۳۲۱-۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶-۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۱-۳۳۶
ایران زمین: ۱۶۸
ایروان: ۲۰، ۲۸-۲۹، ۵۰، ۶۷-۶۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۲۲۱، ۲۳۶-۲۳۸، ۲۴۰-۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۲، ۳۱۷، ۳۱۹-۳۲۴، ۳۲۶-۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۳
ایزدخواست: ۴۳
ایشك میدان: ۲۵۷
ایطالیا: ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۲، ۲۶۷-۲۶۸، ر. ایتالیا وایطالیه
ایطالیه: ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۹۸ر. ایتالیاوایطالیا
ایلو: ۲۰۳
ایمرت: ۵۹-۶۱، ۳۱۲-۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۳ ر. امرت
اینا: ۱۱۱، ۲۰۳

ب

بابعالی: ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۶، ۲۹۶ ر. استانبول واسلامبول
بابل: ۳۴، ۴۰
باد: ۹۵
بادکوبه: ۶۳، ۲۳۴، ۲۲۷، ۲۴۹-۲۵۷، ۲۷۸-۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۱ ر. باکو وباکویه
بارفروش: ۳۴، ۴۰، ۲۷۱-۲۷۳، ۲۷۶-۲۷۷، ۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۴
باسزالپ: ۱۰۲
باشگاه افسران: ۱۱۳
باغ قوش خانه: ۳۶

باکو: ۶۳،۶۸،۷۰،۸۵،۸۷،۸۹،۱۸۰،۸۴۹-
۲۵۰،۲۵۲،۲۸۶، ۲۹۳ ،۲۹۵،۳۰۶،۳۱۵ ،
۳۲۳-۳۲۵،۳۳۰،۳۳۳ر. بادکوبه و بـاکویه
باکویه: ۶۳،۲۷۸،۲۸۳،۲۸۵ ر. بادکوبه و
باکو
بالتیك: ۸۶،۲۶۵
بالکان: ۱۵،۸۹،۲۳۴
باویر:۹۵
بایرام اوروج (عید) :۳۱۹
بایزید: ۹۴،۱۰۱،۱۱۱،۱۱۵،۲۰۱
بایگانی وزارت‌امورخارجهٔ ایران:۱۹۸
بایون: ۱۴۰
بحرارم:۲۸۰
بحرخزر: ۲۵۵ ر. دریای خزر
بحرعمان :۱۱۸
بحرین: ۲۵۱
بخارا : ۵۲،۷۴،۸۱،۸۳،۸۸،۲۲۹،۲۶۶
بروجرد :۱۱
بروگرد :۱۱
برهمابیان: ۲۸۹
بزچلو: ۱۱۴
بسطام : ۲۷۹:۲۸۴
بسفور: ۲۰۴ ر. بوسفور
بصره : ۷۴،۱۳۶،۱۷۵-۱۷۶
بغداد:۸-۱۳،۶۳،۹۳،۱۰۰-۱۰۱،۱۰۷،۱۰۹،
۱۱۱،۱۱۵،۱۳۶،۱۴۳، ۱۵۳ ،۱۷۵- ۱۷۶،
۲۰۰-۲۰۲،۲۰۵-۲۰۵،۳۳۵
بقعهٔ خواجه ربیع : ۲۶،۳۲
بلخ: ۶۹
بلوچستان: ۲۹۰
بمبئی: ۴،۲۰ ۹۶،۱۲۱
بنه پی: ۲۷۳،۲۸۲
بوتا : ۳۳۰
بوسفور: ۸۹،۲۰۴ ر. بسفور
بوشهر:۱۰،۱۱۸،۱۲۹،۲۰۳
بهشهر: ۳۴
بیت‌المقدس : ۱۷۳
بیزنتیه: ۵۹-۶۱،۲۳۱
بیستون: ۲۱۹
بیلقان:۳۱۶
بیلوگورود: ۳۱۸،۳۲۹
بین‌النهرین: ۲۲۱

پ

پاریس: ۹۱،۱۰۷، ۱۲۰،۱۲۳،۱۲۵-۱۲۷،
۱۳۳،۱۳۸-۱۳۹،۱۴۵،۱۴۸، ۱۵۲-۱۵۴ ،
۱۵۶، ۱۶۰،۱۶۸ ،۱۷۲،۱۷۴،۱۷۶، ۱۸۰،
۱۸۳،۱۸۶،۱۸۸ ،۱۹۰-۱۹۲،۱۹۵-۱۹۷،
۲۰۱،۲۰۳،۲۰۵-۲۰۶،۲۲۰-۲۲۳،۲۲۹،۳۲۴
پاکستان: ۲۸۹-۲۹۰
پترزبورگ (سن): ۶۸،۷۰،۸۷،۸۹، ۱۲۳،
۱۳۰،۱۳۳ ،۱۳۹،۲۳۴ ،۲۳۹،۲۵۲،۲۶۳،
۲۸۶،۲۸۸،۲۹۲،۲۹۵،۳۱۲، ۳۲۶ ، ۳۳۰ ،
۳۳۳-۳۳۵
پرا :۱۰۷
پرتغال: ۱۰۲،۲۲۵
پروس: ۹۴-۹۵،۱۱۷
پروس شرقی: ۲۰۳
پلنبك: ۲۴۳-۲۴۴
پناه‌آباد : ۶۲-۶۳،۶۹،۲۳۵-۲۳۶ ،۲۴۵-
۲۴۶
پنبك:۲۵۷
پولاق: ۲۸
پونتاموسون: ۱۰۷،۲۰۵،۲۱۳
پیرنه: ۱۶۷
پیره بازار: ۲۴،۳۲۳-۳۲۵
پیشاور: ۱۳۲

ت

تاتارستان: ۱۰۶
تالین : ۲۴۶
تبت : ۱۷

تبریز: ۵، ۲۳، ۳۵، ۴۴، ۶۰، ۶۸، ۷۸، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۹- ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۴۲-۲۴۳، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۲، ۳۱۵، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۳
تته : ۱۳۵
تخت طاوس: ۶۲، ۲۴۶
تخت‌مرمر: ۲۲۲، ۲۵۱
ترتر: ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۲۳
ترتیاکوسکی (گالری): ۲۸۶
ترکستان: ۱۰۶، ۲۶۶
ترکستان چین: ۸۴، ۲۹۱
ترکمان چای: ۸۳، ۱۲۰
ترکمنستان شوروی: ۲۷، ۲۹۱
ترکیه: ۶، ۱۰، ۱۵-۱۶، ۱۹، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۵۹، ۱۸۶، ۲۰۴-۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۴-۲۲۵، ۲۳۳
ترکیهٔ آسیا: ۲۰۵-۲۰۶
ترنادت: ۲۴۶
تزالکا: ۳۲۸
تزوپی: ۱۳۸
تفرش: ۱۱۴
تفلیس: ۳۰، ۳۵، ۵۰، ۵۶، ۶۰-۶۱، ۶۴، ۶۷-۷۰، ۸۹، ۹۱، ۱۲۶، ۱۵۸، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۳۴-۲۳۷، ۲۲۹-۲۴۰، ۲۴۵، ۲۸۰-۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۲۱-۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۰-۳۳۵
تلاو : ۳۱۷
تمیشان : ۲۹۷
تنکابن: ۲۷۹، ۲۹۷
تور: ۲۰۵
توسکی تافا: ۳۲۷
تولوز: ۱۲۷
تویلری: ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۲۸
تهران: ۲، ۳۸، ۷۵، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳ ر. طهران
تیان شان: ۶
تیلسیت: ۱۱۷، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۲۳-۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۲۴-۲۲۵، ۲۲۷

ج

جاجرم: ۴۱
جاروتله: ۶۵
جام جم: ۲۲
جاواخت: ۳۲۸
جبیر: ۳۱۹
جرزان: ۵۹
جزیره: ۳۰
جزیرهٔ فرانسه: ۱۰۶
جلون‌آباد: ۳۴
جمرق: ۲۴۶
جمهوری ترکمنستان شوروی: ۷
جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان: ۵۹
جمهوری نخجوان: ۵۹
جودی: ۱۶۹
جیحون: ۷، ۱۳-۱۴، ۱۹، ۸۴، ۸۸، ۲۹۱
جینوان: ۳۱۴

چ

چار: ۳۱۸
چارده : ۲۸۱ ر. چهارده
چال مقان : ۷۰
چخورسعد: ۲۹
چمن اوجان: ۲۴۵
چمن سلطانیه: ۹۴، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۹۷
چناقچی: ۲۴۶
چهاردانگه: ۲۷۲، ۲۷۶-۲۷۷
چهارده: ۲۷۷ ر. چارده
چین: ۱۶، ۸۴، ۱۵۳، ۲۲۵، ۲۹۱

ح

حاج ترخان وحاجی ترخان و حاج طرخان و

حاجی طرخان : ۷۰،۸۷،۱۵۸، ۲۵۵،۲۸۳،
۳۱۵،۳۲٤
حلب :۱۰۰، ۱۰٤،۱۰۷،۱۵٤،۲۰۵-۲۰٦
حلوان: ۱۱
حمام لی ۳۲۲
حمزه چمن: ۲۵۷
حیاط سرچشمه: ۵۸

خ

خارگ :۱۱۲،۱۱۸،۱۲۱،۱۳۲،۲۰۲
خبوشان: ۷۱
خدا آفرین (پل):٦۲،۲۳۵،۲٤۵،۳۳۳
خراسان: ۱۱-۱۲،۱٦،۲۱-۲۲،۲۵،۲۷-۲۸،
۳۲،۳٤،۳۷،٤۵-٤٦،٤۸،۵۱-۵۲،۵۷، ٦۸-
٦۹،۷٤،۱۳۲،۱۳۵،۲۳٦،۲٤۱،۲٤٤،۲۷۱،
۲۷۳،۲۷۷-۲۷۸،۲۸۳،۲۸۵
خط استوا : ۲۹۱
خلاط : ۲۹
خلخال: ۲۷۹،۲۸٤
خلوت کریم خانی: ۳۸
خلیج انزلی: ۲٤۷
خلیج فارس:۷۸،۸۱،۸۳،۹۳،۹٦- ۹۹،۱۰٤،
۱۰٦،۱۱۰،۱۱۲، ۱۲٦-۱۲۷، ۱۲۹،۱۳۲،
۱۳۵-۱۳٦،۱٤۳،۲۰٤،۲۱۷،۲۱۸-۲۲۱،۲٦۳،
۲۹۰
خمسه: ۲۷۹ -۲۸۰،۲۸٤-۲۸۵
خواجك: ۲۷۲
خواجه ربیع: ۲٦،۳۲
خوار: ۲۷۵
خوارزم: ۷،۱۳،۲۷-۲۸
خوی:٦۸،۱۰۷،۱٤۱،۱٤۸،۱۸٦،۲٤۵-۲٤٦،
۳۲٤
خیابان حافظ :۱۱۳
خیابان فروغی: ۱۱۳،۲۱۰
خیوه :۸۳،۸۸،۲۲۹،۲٦٦

د

دارالانشای دیوان:۱۵۹
دارالحکومهٔ اصفهان:۲۱۵
دارالخلافه: ۱۱٤
دارالسلطنه: ۱۱۷،۱۹۷،۲۰۰،۲۵۹،۲۷۰
دارالمرز: ۲۸٤،۲۹٦
داریال: ۲٤۰
داغستان : ٦۷،۷۰،۱۵۸-۱۵۹ ،۱۹۰،۲۳٦،
۲۳۸،۲۵۷،۲۹۱،۳۰٤،۳۳۰-۳۳۱،۳۳۳
دامغان : ۳٦،٤۰-٤۱
دانمارك :۲۲۵
داوایلی: ۲۸
دراز محله: ۲۷۷
درباز: ۳۲۰
دربند:٦۱،٦۸-۷۰،۸۵-۸۷،۸۹-۱۵۸،۱۵۹،
۲۳٤،۲٤۹،۲۵۳، ۲۵۷،۲۹۱،۲۹۳، ۲۹۵-
۲۹۷،۳۰٦،۳۱۵،۳۲۵،۳۳۰،۳۳۳
درکه :۲٤۳
دروازهٔ شاه عبدالعظیم: ۱۰۰،۲۳۷
دریاچهٔ نیریز:۱۰
دریای آزو: ۸۵
دریای خزر: ٦-۹،۱٦،۲۷،٦۷-٦۸،۷۰،۸٤-
۸٦،۸۸-۸۹، ۹۸،۱۰۳-۱۰٤، ۱٤٤، ۱۵۵ ،
۱۸۰،۲۱۷،۲۳٤،۲٤۱، ۲٤۷، ۲۵۳، ۲۵۸،
۲۷۵،۲۷۷،۲۷۹-۲۸۰،۲۸٤، ۲۹۱، ۲۹۳ ،
۲۹۵-۲۹٦،۲۹۹،۳۱۵،۳۳۲
دریای روم: ۲٤
دریای سرخ: ۲٤
دریای سیاه:۱۵،۱۹،٤۹،۵۹،۸۵،۱۰۳،۱٤٤،
۲۳۰،۲٤۱،۲٦۵
دریای نور (الماس):۳٤،٦۹
دشت قبچاق: ۳۷
دشت مقان ر. مقان
دماغهٔ نیك :۱۰٤
دمانیس: ۳۲۸

دماوند : ۲۷۶
دنیپر: ۸۵
دو دانگه: ۲۷۴،۲۷۶
دوردونی: ۲۰۵
دورق:۳۰
دول متحدهٔ امریکا:۲۲۵
دولاب : ۲۷۱،۲۷۵،۲۸۱
دون: ۸۵
دوین: ۱۱
دهانهٔ جواد: ۶۵
دهلی: ۹۰،۹۹
دیاربکر:۲۹–۳۰
دیلمستان :۸–۹
دینور: ۱۱
دیوارچین: ۸

ر

رانکوه:۳۰۰
رستم‌آباد: ۲۸۰،۲۸۴
رستمدار: ۹
رستم کلا:۴۰
رشت:۷۰،۸۵،۸۷،۲۴۷،۲۶۲، ۲۷۷، ۲۸۰،
۲۸۴،۲۹۵،۲۹۸–۲۹۹،۳۰۴،۳۰۶–۳۰۸
رم: ۲۳۱
رن:۱۹۹، ۲۲۷
رواق امام هشتم: ۵۱
رودبار: ۸
رودسر: ۲۷۷
روس: ۷۶،۱۰۱، ۱۱۵،۱۱۷ ، ۱۲۲، ۱۴۰،
۱۵۷ -۱۵۸،۱۶۱–۱۶۲،۱۶۵،۱۷۷–۱۷۹،
۱۸۱–۱۸۲،۱۸۵،۱۸۷،۱۹۰–۱۹۱، ۱۹۳،
۱۹۷،۲۱۱،۲۴۰،۲۴۳–۲۴۴،۲۴۶–۲۴۹ ،
۲۵۸،۲۶۱،۲۷۰،۲۷۴–۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰ ،
۲۸۳،۲۸۵،۳۲۱،۳۲۳–۳۲۴،۳۳۱،۳۳۶
روسیه:۱۴–۱۵،۱۹،۲۴،۴۹–۵۰،۵۲،۶۱،۶۶–
۷۰،۷۴،۷۷–۹۵،۹۷–۹۸،۱۰۱ -۱۰۶،۱۱۰–
۱۱۲،۱۱۵،۱۱۷،۱۲۰–۱۲۷،۱۳۰–۱۳۳،۱۳۶–
۱۴۶،۱۴۸،۱۵۰–۱۵۲،۱۵۷، ۱۵۹،۱۶۲ ،
۱۶۵–۱۶۶،۱۷۰،۱۷۶،۱۷۹،۱۸۱–۱۸۲ ،
۱۸۵،۱۸۸–۱۹۲،۱۹۵–۱۹۸،۲۰۰–۲۰۴،
۲۰۹،۲۱۹،۲۲۴–۲۲۶،۲۲۹، ۲۳۰،۲۳۲–
۲۳۴،۲۳۶–۲۴۱،۲۴۴–۲۴۵،۲۴۷، ۲۵۲–
۲۶۱،۲۶۳–۲۶۶،۲۶۸- ۲۶۹،۲۷۱، ۲۷۵–
۲۷۸،۲۸۰،۲۸۶–۲۸۷ -۲۸۹–۳۱۲،۳۱۴،
۳۱۶-۳۱۹،۳۲۱،۳۲۵-۳۳۶
روضهٔ امام هشتم:۶۸-۶۹
روم: ۱۸۷،۲۳۱،۲۵۶
روم شرقی:۶۰
رومیة الصغری: ۶۰،۲۳۱
رویان: ۹
ری: ۳۲،۲۸۱

ز

زبا :۳۳۲
زکم : ۲۴۸
زمین داور: ۲۸
زنجان :۲۳،۱۱۰،۱۲۸، ۱۴۱،۲۰۷،۲۲۲ ،
۲۴۴-۲۴۵
زنزلی: ۳۲۳
زنگی: ۲۴۲،۳۱۹
زورآباد:۱۷۰
زیتون رودبار:۲۹۶-۲۹۷
زیرآب: ۲۷۶
زیوه : ۲۶۰-۲۶۱

س

سابار اطیانو:۳۲۲
ساخارثولو:۵۹
سارو پشته: ۲۸۰،۲۸۴
ساری: ۳۲،۳۴،۳۶،۴۰،۲۴۹،۲۷۲- ۲۷۴ ،
۲۷۶-۲۷۷،۲۸۱-۲۸۲
ساگربار:۳۱۳
ساگورامو:۳۱۴

سالیان: ۶۲، ۶۸، ۲۸۰، ۲۸۴، ۳۱۵
سامان: ۱۳
ساوچبلاغ: ۲۷۴
ساوچبلاغ مکری: ۲۳
ساور: ۲۷۷
ساوه: ۲۵
سبدور: ۲۹۶
سبزوار: ۳۴
سدره: ۲۵۷
سربند: ۱۱۴
سرخس: ۲۷
سرداب: ۲۹۷
سروان: ۳۲۸
سعدآباد: ۲۸۱
سلطانیه: ۹۴، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۷، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۴۴-۲۴۵، ۳۳۴
سلیمان‌آقاج اوغلی: ۳۲۳
سلیمانیه: ۱۳۶
سمام: ۲۹۷
سمرقند: ۱۳
سمیرم: ۳۵
سن‌بریو: ۲۰۳
سن‌بنوا (صومعهٔ): ۱۰۷
سن پترز بورگ ر. پترزبورگ
سنت اوبر: ۹۵
سند: ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۸۹
سن‌ژان کریزوستوم: ۳۳۴
سنگر: ۲۴۳
سوادکوه: ۲۷۱-۲۷۲، ۲۷۶-۲۷۷، ۲۸۱
سورام: ۳۲۰
سوریه: ۱۰-۱۱، ۱۴-۱۵، ۲۰۶
سوقان لخ: ۳۱۲-۳۱۴
سومخت: ۳۲۸
سویا توی کرست: ۸۷
سوئد: ۹۵، ۱۳۱، ۱۴۵، ۲۲۵، ۲۶۵، ۲۶۷
سویس: ۱۹۹
سیاه کوه: ۶۹
سیحون: ۱۳، ۲۹۱
سیستان: ۲۹۰
سیمبیرسك: ۳۳۶
سین کیانگ: ۲۹۱

ش

شاپور: ۱۱
شام: ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۱۹-۲۰
شامشادیلو: ۳۲۸
شامشادین: ۳۱۴
شاهزاده عبدالعظیم: ۳۸، ۱۰۰، ۲۵۱
شاه عباسی (عمارت): ۲۸۲
شبانکاره: ۱۰
شراه: ۱۱۴
شرکت هند: ۱۳۲، ۱۳۷
شرکت هندوستان: ۴، ۵۳، ۹۳، ۱۰۹، ۱۲۲ ر. کمپانی هندوستان
شروان: ۲۳، ۲۸، ۶۰-۶۱، ۶۵، ۶۷-۶۹، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۷۴، ۲۷۸-۲۸۰، ۲۸۵-۲۸۶، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۱۵- ۳۱۷، ۳۲۴- ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۳ ر. شیروان
شفت: ۲۹۶، ۳۰۰
شکی: ۲۳، ۶۵، ۶۹، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۹۱، ۳۱۵-۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۶-۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۳
شماخی: ۲۸، ۶۱، ۶۸، ۷۰، ۸۸، ۲۳۷، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۲۴
شمخال: ۳۰۶
شمشادین: ۳۲۳
شمکور: ۲۴۸
شمیران: ۵۰
شوراگل: ۳۳۲-۳۳۳
شوره‌کل: ۲۴۶، ۲۵۷
شوروی: ۲۴۲

شوشی: ۳۵، ۵۰، ۵۲، ۶۷، ۶۹-۷۱، ۷۴-۷۵، ۲۰۰، ۲۳۶، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۴۹، ۳۱۲، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۲۳، ۳۲۶
شولاور: ۳۱۷
شهرزور: ۱۴۷
شیراز: ۳۴-۳۶، ۳۹-۴۶، ۵۵-۵۸، ۷۴، ۱۰۱، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۷، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵
شیروان: ۲۵۷، ۲۸۴-۲۸۵ ر. شروان
شیروخورشید: ۲۰۱
شیشه: ۱۹۷ ر. شوشی
شیلداوتاناو: ۳۳۰

ص

صابین قلعه: ۱۳۰
صحرای ترکمان: ۴۱
صدرگ: ۲۴۴

ط

طارم: ۲۳، ۲۷۹، ۲۸۴
طالش: ۹، ۲۳، ۶۲، ۷۰، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۷۸-۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۱۵، ۳۳۲-۳۳۳ ر. طوالش
طبرستان: ۹، ۸۵
طرابلس‌غرب: ۲۰۵
طرابوزان: ۳۳۵
طوالش: ۶۸ ر. طالش
طور: ۱۶۹، ۱۷۳
طهران: ۲، ۱۸، ۲۱، ۳۸-۴۰، ۴۳، ۴۵-۴۸، ۵۰-۵۱، ۵۴-۵۵، ۵۸، ۶۳، ۶۵-۶۹، ۷۳-۷۴، ۸۱، ۸۳، ۸۹، ۹۳-۹۴، ۹۷، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۹-۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۹-۱۴۱، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳-۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۰۵-۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۶-۲۱۸، ۲۲۱-۲۲۲، ۲۲۴-۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۵-۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۸-۲۵۴، ۲۶۲، ۲۷۰-۲۷۲، ۲۷۴-۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۵-۲۸۶، ۳۲۲، ۳۳۱ ر. تهران

ع

عادل جواز: ۲۹
عباس‌آباد: ۲۸۱
عباسی (عمارت شاه): ۲۸۲
عتبات عالیات: ۲۵۰-۲۵۱، ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۸۸
عثمانی: ۲۲، ۲۸-۲۹، ۶۱، ۶۵-۶۶، ۷۴، ۷۸، ۸۰-۸۳، ۸۵-۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۸، ۱۰۲-۱۰۳، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۵۴-۱۵۵، ۱۵۹، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۳-۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۷، ۲۲۹-۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۱-۲۴۲، ۲۶۵، ۲۶۷-۲۹۰، ۲۹۵-۲۹۶، ۳۰۸-۳۰۹، ۳۳۵
عثمانیه: ۱۰۱، ۲۰۱
عراق: ۱۰، ۱۲، ۱۵-۲۰، ۳۵، ۴۵، ۵۶، ۶۳، ۱۱۴، ۱۹۷، ۲۶۱، ۲۷۳، ۳۱۷
عراق عرب: ۱۳۶
عسکران: ۶۲، ۲۴۶، ۳۲۵-۳۲۶، ۳۳۲
علی‌آباد: ۳۶، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۱
عمارت حکومتی اصفهان: ۲۱۳
عمارت خورشید: ۴۸
عماریه: ۳۰
عمان (بحر): ۱۱۸

غ

غازان: ۱۵-۱۶، ۱۶۵
غازی کوموك: ۳۲۶
غبت داغی: ۶۵
غروزیا: ۲۵۵

ف

فارس: ۳، ۱۰-۱۱، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۳۵، ۴۴-۴۵، ۵۶، ۶۱، ۷۴، ۱۲۹-۱۳۰، ۳۰۵
فارسستان: ۱۲۹
فامباك: ۳۱۷، ۳۱۹-۳۲۲، ۳۲۷-۳۲۹، ۳۳۲
فتح‌آباد: ۷۱، ۹۹

فرانسه: ۷۷، ۷۹-۸۰، ۸۲-۸۳، ۹۰، ۹۴-۹۷، ۹۸، ۱۰۰-۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲-۱۲۶، ۱۲۹-۱۴۰، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹-۱۵۳، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۳-۱۶۹، ۱۷۲-۱۷۶، ۱۸۰-۱۹۲، ۱۹۴-۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۵، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۶-۲۲۰، ۲۲۲-۲۲۹، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۵۴، ۲۶۷-۲۷۰
فراهان: ۱۱۴، ۱۴۷، ۲۴۶
فرح آباد: ۸۵، ۲۷۷-۲۷۸
فرنگ: ۱۱۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۸: ۲۶۸، ۲۷۸
فرنگستان: ۱۰۱، ۲۶۸
فروغی (خیابان): ۲۱۰
فرهنگستان تاریخ وادبیات: ۲۰۵
فرید لاند: ۲۰۳
فنداغی: ۶۵
فندرسك: ۳۲
فنکنستین: ۱۹۹
فنلاند: ۱۳۱، ۱۴۵
فولاد محله: ۳۶
فومن: ۹
فونتنبلو: ۱۲۳
فیروزکوه: ۳۶، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳
فین کن‌شتاین: ۹۴-۹۵، ۹۸-۱۰۲، ۱۱۱-۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۴۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۶۷
فین کنشتین: ۲۷۰

ق

قارص: ۲۹، ۲۴۲، ۳۲۸، ۳۳۵
قاف: ۲۹۱
قبه: ۶۱، ۶۳، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۷۸-۲۷۹، ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۳۳
قپاز: ۶۲
قراباغ: ۲۹، ۶۱، ۶۷، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۵-۲۴۶، ۲۵۶-۲۵۷، ۲۶۰-۲۶۱، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۳-۳۳۵، ۳۳۶
قراجه داغ: ۲۴۶
قراچای: ۶۴
قراداغ: ۲۳۷
قراکپك: ۳۲۶
قراکلیس: ۳۲۰-۳۲۲
قراکلیسیا: ۲۵۸
قرامان: ۳۰
قرقیزستان: ۲۶۶
قزآقاج: ۱۹
قزاق خانه: ۱۱۳، ۲۱۰
قزلر: ۱۵۸، ۱۶۲، ۳۲۵
قزوین: ۸، ۲۵، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۹-۴۰، ۹۴-۹۶، ۱۱۶-۱۳۰، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۳-۲۸۴، ۲۹۷
قشم: ۹۳، ۲۱۸
قصرقاجار: ۵۰
قفقاز: ۶، ۸، ۱۲، ۱۴-۱۶، ۱۹-۲۰، ۲۲-۲۴، ۴۹، ۵۹، ۶۷، ۶۹-۷۰، ۷۵، ۸۲، ۸۴-۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۱۰۳، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۹۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۴۰-۲۴۲، ۲۵۲-۲۵۴، ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۸-۳۳۵، ۳۳۶
قفقازیه: ۲۵۵، ۲۵۸
قلرخ بلاغ: ۲۴۳
قم: ۲۱، ۲۵، ۷۶، ۸۰
قندهار: ۲۸-۳۰، ۳۴، ۹۷، ۱۱۰، ۱۳۲، ۲۲۹، ۲۶۹
قوچان: ۷۱، ۹۹
قیزلار: ۱۵۸

ك

کابل: ۳۴، ۶۹، ۱۱۰
کاخت: ۵۹-۶۱، ۶۴، ۲۳۱-۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۸،

۳۱۴-۳۱۶، ۳۲۹-۳۳۰، ۳۳۵
کاخ دادگستری: ۴۸
کاخ زمستانی: ۳۱۵
کاخ گلستان: ۵۸
کارتیل: ۵۹، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵ ر. کرتیل
کاروانسرا: ۲۹۶-۲۹۷
کاشان: ۳۵، ۲۸۴
کالاشولان: ۱۴۱
کاناکیر: ۳۲۱، ۳۲۶
کپنك چای: ۲۵۷
کجور: ۹، ۲۷۲، ۲۸۲
کر: ۶۴-۶۵، ۶۷، ۷۰، ۲۴۹-۲۵۰ ر. کور
کراسنو ودسك: ۸۸
کراودین: ۲۷۷-۲۷۸
کربلا: ۱۰۱، ۲۰۰
کرتژیلوان: ۳۳۰
کرتسانیس: ۳۱۳
کرتیل: ۶۰-۶۱، ۶۴، ۳۱۲-۳۱۳، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۱۹، ۳۳۵ ر. کارتیل
کردستان: ۲۳، ۲۹، ۱۳۶، ۱۴۱، ۲۰۲-۲۰۳
کردستان عثمانی: ۹۴، ۲۰۳
کرد محله: ۳۹
کرمان: ۱۰-۱۱، ۲۵، ۳۹، ۴۴-۴۵، ۵۵-۵۶، ۶۱، ۶۶
کرمانشاه: ۱۱، ۲۱۹
کریمه: ۱۵-۱۶، ۱۹
کزاز: ۱۱۴، ۲۴۶
کسان: ۳۱۴
کعبه: ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۰
کفه: ۳۰
کلباد: ۳۷
کلیسیای آنونسیاسیون: ۳۲۶
کلیسیای سن‌ژان کریزوستوم: ۳۳۴
کلیسیای قدیم نصاری: ۲۳۷
کمال‌آباد: ۱۲۶، ۱۲۸
کمپانی انگلیسی: ۹۶
کمپانی هندوستان: ۹۲-۹۳، ۲۶۹ ر. شرکت هندوستان
کمره: ۱۱۴
کنگاور: ۳۳
کوتاهیه: ۱۵
کوجور: ۳۱۳
کودی: ۳۲۸
کور: ۸۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۲۳۵، ۲۴۰، ۳۰۰-۳۰۱، ۳۱۲ ر. کر
کورسك: ۳۱۸
کورگ: ۳۲۳
کورناك: ۳۱۴
کولخیدا: ۲۳۱
کوه سیاه: ۲۳۷
کوه گیلویه: ۱۰
کهدم: ۲۹۶-۲۹۷، ۳۰۰
کهنه شماخی: ۳۱۵
کیرف‌آباد: ۲۴۲
کیف: ۲۵۵

گ

گاتخیلی‌خیدی: ۳۱۴، ۳۲۸
گارنی: ۳۱۹، ۳۲۷-۳۲۸
گالری ترتیاکوسکی: ۲۸۶
گرجستان: ۲۸-۳۰، ۴۹-۵۲، ۵۹-۶۱، ۶۴-۶۶، ۶۸-۷۰، ۷۴-۷۵، ۸۵-۸۷، ۸۹، ۹۱-۹۲، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۴-۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴-۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۸- ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۳۰-۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۴-۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰-۲۹۱، ۳۰۴، ۳۱۱-۳۱۸، ۳۲۰-۳۳۰، ۳۳۳-۳۳۴
گردستان: ۵۹
گرگان: ۷، ۱۳، ۱۶، ۱۸-۱۹، ۲۵، ۲۷-۲۸، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۴۵، ۲۸۲

گروزیه:۲۵۷
گسگر:۲۷۹
گسگران:۲۸٤
گشتاسفی:۲۳
گلستان:۱۲۰،۱۹۷،۲٤۱،۲٥٤-۲٥٦،۲٦۰-
۲٦۱،۲۸۸،۲۹۱-۲۹۲،۳۳۲-۳۳٤
گلستان (باغ):۲۱۹
گلستان (کاخ):۳۸
گنجه:۲۰،۲۲، ۲۸-۳۰،٦۰،٦۳، ٦٥-٦۸،
۷۰،۱۷۸-۱۷۹،۲۳٥-۲۳۸،۲٤۱-۲٤۲،۲٤٥-
۲٤٦، ۲٤۸-۲٤۹،۲٥۷،۳۰٤-۳۰٥، ۳۱۲،
۳۱٥-۳۱۷،۳۱۹،۳۲۳-۳۲٤،۳۳۳، ۳۳٥
گورگیوسك: ۲۳۳،۲۳۷
گوری:۳۱٤
گوریا: ۳۳۳
گیلان: ۸-۱۲،۳٤،٤٤-٤٥، ٦۲،۸٥-۸۷،
۱٤۲،۲٤۷،۲٤۹،۲۷۲-۲۷٤، ۲۷۷-۲۸۰،
۲۸۲-۲۸٦،۲۹۳،۲۹٥-۲۹۸،۳۰۰، ۳۰٤،
۳۲۳-۳۲٤
گئورگیوسك:٦۸-٦۹

ل

لاریجان:۲۷۲-۲۷۳،۲۷٥-۲۷٦
لازستان:٥۹
لازیکا:٥۹
لامیس کانا: ۳۱٤
لاهور: ۹۹،۲۸۹
لاهیجان:۲۷٤،۲۸۲،۳۰۰
لگزستان: ۲۳٦
لندن: ۹۲،۱۰۰،۱۰۹،۱۱۱،۱۹۰
لنسل: ۱۰۲
لنکران: ۷۰،۳۳۲-۳۳۳
لنین گراد: ۲۸٦
لهستان:۹٤،۱۱۲،۲٦٥،۲٦۷
لیتوانی: ۳۰٥،۳۱۰
لیل:۱۸۳،۲۰۰

م

مارسی: ۱۰۲،۲۰٤-۲۰٥
مازندران: ۹-۱۰،۱۲،۱٥،۱۸-۱۹،۲۱،۳۲،
۳٤-۳٦،٤۰-٤۱،٤٤-٤۸،٥۲،٥٦،٦۲، ۸٥،
۸۷،۱۱٤،۲٦۲، ۲۷۱-۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱-
۲۸۲،۲۸٤،۲۹۳،۲۹٥-۲۹٦
ماسوله:۲۹٦
ماکلاش: ۲۹٦
ماوراء ارس: ۲٥۳
ماوراء النهر: ۱۳،٥۲،٦۸،۲۳٦
ماوراء قفقاز:۱٦-۱۷،۱۹،٥۹
مایانس: ۲۰٥
مبارك آباد: ۲۰،۳۲
متزخت: ۳۱٤
متگوار: ۳۲٤،۳۳۰
متیولت:۳۱۳-۳۱٤
مجلس اعیان:۲۰٥
مدرسهٔ مهندسی نظامی:۲۲۳
مراغه: ۲۱۹،۲٤۳،۲٤۹
مرداب انزلی:۲٤۷
مرعش:۱٥،۳۰
مرغاب:۲۷،۲۹۱
مرمر(تخت):۲۲۲،۲٥۱
مرو:۲۰-۲۱،۲۷،۲۹-۳۰،۱۳٥،۲۲۹
مزدوك:۱۹۰
مسجد شاه اصفهان:۳۱
مسخت:٥۹،۳۱٦
مسدو:۱۳٤
مسکو: ٦۸،۲٦٥،۲۸٦،۲۸۸،۳۱۸،۳۲۷،
۳۲۹،۳۳۳
مشهد: ۲٦،۳۰،۳۲،۳٤،٥۱-٥۲،٦۸،۱۳۲،
۲٤۱،۲٦۲،۳۱٦
مصر:۱۱،۹٤،۲۰۱
مغان: ر. مقان
مغولستان:۱۷،۱۹

مقان : ۹،۱٤،۱۹-۲۰،۲۲-۲۳،٦٥،٦۲-٦۸،
۷۰-۷۱،۲۳٥-۲۳٦،۲٥۳،۲٥۷
مقری: ۲٥۷
ملتان: ۹۹،۲۸۹
منجیل: ۸،۲۷۹
منچوری: ۱۷
منگریل: ۲٥۷
موخران: ۳۱۳
مورچه خورت: ۲۷٥،۲۷۸
موریس: ۱۰٦
موصل: ۳۰،۳۳
مولتان: ۲۸۹
مهاباد: ۲۳
میان پشته: ۲٤۹
میان کلا: ۲۷٥
میگری: ۳۳۲

ن

ناوار: ٦۷،۱۷٥
نخجوان: ٥۹،۲۳۸،۲٤٥،۲٥۷،۳۱۷-۳۱۸،۳۲۷
نسا: ۲۷
نعل‌شکن: ۳٤
نقله بر: ۲۹٦-۲۹۷
نوخا: ۳۲٤،۳۲۷
نور: ۹
نوسکی (صومعهٔ): ۳۲٦،۳۳۰،۳۳٤
نوکنده: ٤۰
نهاوند: ۱۱
نیریز: ۱۰
نیژنی نوگورود: ۸۷
نیشابور: ۲۸

و

وان: ۳۰،۲۰۱،۳۳٥
ورامین: ۳۲،٤۳،۲۷۲،۲۸۱
ورشو: ۹٤،۱۱۲
وزارت دارایی: ٤۸
وزارت کشور: ۱۱۳
وستفالی: ۱۲۳
وفس: ۱۱٤
ولادیمیر: ۲٥٥
ولگا: ۱٦،۸٥،۸۷
وین: ۲٦۳

ها نور: ۱۲۳
هرات: ۲۸،۳٤،۹٥،۹۹،۲۲۹، ۲۹۰
هرمز: ۲۹
هوموز: ۲۱۸
هزارجریب: ۳٦،۲۷٤،۲۷٦-۲۷۷،۲۸۱-۲۸۲
هشدرخان: ۷۰
همدان: ۲٥،٤٤،۱۰۰،۲۱۹
هند: ۱٤،٥۲،۷۷-۷۸،۸۲،۸٦،۹۰،۹۷-۹۹،
۱۰۹-۱۱۰،۱۱۲،۱۲۲،۱۲٤،۱۳۲، ۱۳٦-
۱۳۷،۱۸۹ -۱۹۰،۲۰۲، ۲۲۹،۲۷۰،۲۸۹-
۲۹۰
هند انگلیس: ۱۰۹
هندوستان: ٤،۱٤،۲۸،٥۲-٥۳،۷۷-۷۸،۸۱-
۸۳،۸۸-۹۳،۹٥-۹۷،۹۹-۱۰۳،۱۰٤-۱۰٦،
۱۰۹-۱۱۰،۱۱۲-۱۱٤،۱۱۷، ۱۲۲،۱۲۸،
۱۳٥-۱۳٦،۱٥۱-۱٥۳،۱٥٥، ۲۰۱،۲۰۹،
۲۱٥،۲۲٦،۲۲۸-۲۳۰،۲۳٤، ۲٦٦، ۲٦۹،
۲۷۰،۲۸۹-۲۹۲،۲۹۸،۳۰۲
هیئت اتحادیهٔ رن: ۱۹۹
هیرمند: ۲۸

ی

یدی بلوك: ۲٥۷
یلیزا بتوپول: ۲٤۲،۲٥۷
یلیزابد پول: ۳۱۹
یمن: ۱۱
ینکی: ۲٤۸
یورپ: ۱۱٤
یونان: ۱۰۸،۲۰٥،۲٦٦

فهرست نامهای کتابها و مؤلفات

ارمغان (مجله) :۳۰۹ـ۳۱۰
اطلاعات ماهانه (مجله): ۱۱۸
المآثر والاثار:۲
امپریالیزم انگلیس وایران:۳
امیر کبیر وایران: ۲
انجیل:۱۶۷،۱۷۳
انقلاب ایران:۳
انقلاب مشروطیت ایران:۳
انقلاب مشروطیت ایران وریشه های اجتماعی واقتصادی آن:۳

ب ـ ت

بابرنامه:۱٤
تاریخ آل قاجار:۵
تاریخ انقلاب آذربایجان وبلوای تبریز:۳
تاریخ انقلاب مشروطیت ایران: ۳
تاریخ انقلاب وتحول آذربایجان :۳
تاریخ ایران: ٤،۵۲،۹۳
تاریخ بنیان قاجار: ۳
تاریخ بیداری ایران: ۳
تاریخ بیداری ایرانیان:۳
تاریخ بیست سالهٔ ایران:٤
تاریخ پیدایش مشروطیت ایران:۳
تاریخ جهانگشای جوینی:۲۰
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی: ۳،۲۵۵
تاریخ عصرحاضر یا حیات یحیی:۳
تاریخ فتحعلی‌شاه :۵
تاریخ فتحعلی‌شاه قاجار: ۵
تاریخ قاجاریه: ۲،۲۰۰
تاریخ‌مختصر احزاب‌سیاسی‌ـانقراض‌قاجاریه: ٤
تاریخ محمدی:۵
تاریخ مشروطهٔ ایران:۳
تاریخ ملك‌آرا :۵
تاریخ نهضت ایران:۳
تاریخ نو:۲
تاریخ وصاف: ۲۰
تحولات سیاسی درنظام‌ایران:۳
تذکرة السلاطین: ۵
توریت: ۱۵۷،۱۷۳،۲۸۷

ج و چ

جنة الاخبار:۵
جنگ انگلیس وایران:۳
جنگ ایران ـ روس:٤
جنگ‌ده ساله یا جنگ اول‌ایران باروس:۳
جهان‌آرا :۵،۲۳۹
چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران:۱۹۸

ح و خ

حقایق الاخبار ناصری : ۲
حکومت تزارومحمد علی میرزا : ۳
ختم غائلهٔسمیتکو: ۳-٤

د

دکترحشمت که بوده، جنگل گیلان چه بوده؟:۳
ده نامه :۲۳
دیوان صبا: ۱۱۳

ر

رسالهٔ جهادیه: ۸۱
روابط ناپلیون وایران :۳
روضةالصفای ناصری : ۲، ۲۰۰، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۵

ز

زادالمعاد :۳۰
زبور: ۱۶۷، ۱۷۳
زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه‌قاجار:٤
زندگانی میرزا تقی‌خان امیر کبیر: ۲

س

سپهسالاراعظم:۲
سفر نامهٔسرجان ملکلم:۹۳
سفری درایران که‌درسالهای۱۸۰۷و۱۸۰۸و ۱۸۰۹ درعبور ازآناتولی وبین‌النهرین از استانبول تا انتهای خلیج فارس و ازآنجا بایروان کرده شده :۲۲۱
سیاست دولت شوروی درایران :۳
سیاست ناپلیون درایران: ۳
سیاست‌ناپلیون درایران درزمان فتحعلی‌شاه: ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۶

ش

شاهنامه:۵۹
شرح سفری بترکیهٔ آسیا وایران که‌در۱۸۰۷ و۱۸۰۸ کرده شده: ۲۰۵
شرح کبیر:۲۵۰
شمایل خاقان: ۲۱، ۷۶

ع

عباس میرزا :۲
عباس میرزا نایب‌السلطنه: ۲، ۵
عصربی‌خبری یا تاریخ امتیازات درایران:۳
عهد عتیق: ۲۸۷

ف

فارس وجنك بین‌الملل: ۳
فرارمحمد علیشاه:۳
فرقان : ۱۶۷
فرهنك ترکی بفرانسه:۱۰۷

ق

قرآن: ۱۶٤، ۱۷۳
قرارداد روس وانگلیس راجع بایران: ۳
قیام خیابانی:۳
قیام‌کلنل محمد تقی‌خان پسیان درخراسان:۳

ك و گ

کارهای اصفهان: ۲۱٤
گزارش دربارهٔ انتخاب‌مرکز نظامی‌درخلیج فارس:۲۱۸
گنجینهٔ نشاط :۱۶۳

م

مآثرسلطانیه : ٤، ۱۱۵، ۱۱۷، ۲٤۰-۲٤۱
مأموریت ژنرال گاردان درایران: ۳
مرآة البدان ناصری: ۲
مفرح القلوب : ۵
ملوك الکلام : ۲۱
منتخب التواریخ مظفری : ۲
منتظم ناصری : ۲، ۲۰۱، ۲۵۵، ۲۸۰
منشات نشاط: ۱۵٤، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۳-۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲-۱۷٤، ۱۸۶، ۱۸۸

ن

ناپلئون‌اول - پیامهاوخطابهای سیاسی:۱۵۱
ناسخ‌التواریخ : ۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۳، ۲۵۵، ۲۷٤-۲۷۵، ۲۷۸
نامهایی دربارهٔ ایران وترکیهٔ آسیا : ۱۸۳،

۲۲۱،۲۰٦
نامه های سیاسی سفیر بریتانیا:۳
نخبة‌الاخبار: ٥
نشریهٔ وزارت امورخارجه : ۱۹۸

و

وصیت نامهٔ پترکبیر: ۲٦٤
وضع کنونی ایران : ۲۰۱
وقایع صد سال قبل درایران: ۳
ویس ورامین : ٥۹

ی

یادداشتهایی اززندگانی‌خصوصی ناصرالدین شاه : ۲
یك فصل مهیج ازتاریخ روابط سیاسی‌ایران وفرانسه : ۱۱۸

غلطنامه

صحیفه	سطر	نا درست	درست
٦	٥٢	مبان	میان
١٣	٣	پرای	برای
١٤	٩	شده	معروف شده
١٤	١٣	معروف نزدیك	نزدیك
٢٠	١٦	کیخاتون	گیخاتو
٢٠	٢٤	ئاریخ	تاریخ
٢١	٢٩	میزا	میرزا
٢٨	١	مایهٔ درد	درد
٣٣	٢	تاریخ	تاریخ نویسان
٣٤	٢	محمدخان	محمدحسن‌خان
٣٩	١٨	محمدحسن	محمدحسن‌خان
٥٦	٢٣	خوزاك	خوراك
٥٧	٢٤	طه ش	طمعش
٦٠	١٥	سارگاری	سازگاری
٦٣	١٦	جند	چند
٦٤	٢١	تفنك چ ان	تفنك چیان
٦٤	٢٩	٫ووز	نه روز
٨٦	٢١	کندامند	کدامند
١٠٧	٦	ژوانوار	ژوانار
١٠٨	٤	پین	پپن
١١٣	٨	آن واثر	آن اثر
١١٣	آخر	نایت	نایب
١١٤	٩	دازای	درازای
١١٤	٢٧	نموده	نموده
١١٦	٢٠	تاریچ	تاریخ

صحیفه	سطر	نا درست	درست
١١٩	آخر	Mtternich	Metternich
١٢٥	٢٧	لکساندر	الکساندر
١٢٦	٣	رومانزوف	رامانزوف
١٣١	١٥	امیراطور	امپراطور
١٣٢	٢٤	پبشاور	پیشاور
١٣٤	١٦	قطعاما	قطعا
١٣٨	٢٩	حروف نگرفته	Duc de Vicence
١٤١	١٢	فران	فرمان
١٤٧	٢٧	پیداست	پیداست
١٥١	١٥	رثانیا	وثانیا
١٥٣	٧	نطامات	نظامات
١٥٥	٧	دربغ	دریغ
١٥٦	٢٦	پویانی	یونانی
١٥٩	٢٠	اکنبر	اکتبر
١٥٩	٢٧	نامه ا	نامها
١٦١	٢٠	تیر	نیر
١٦٧	٢٣	پبوستگی	پیوستگی
١٦٩	١١	ر زی	روزی
١٧١	٢٥	بناخدابی	بناخدایی
١٧٤	١٥	اکنساب	اکتساب
١٧٧	٤	معدلنشان	معدلتشان
١٧٧	٥	زول	زوال
١٧٩	١٩	راوت	طراوت
١٨١	١٧	خاهٔ	خامهٔ
١٨٨	٢٢	اختباز	اختبار

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۱۹۲	۲۱	بی‌قرارس	بی‌قرارش
۱۹۴	۲۵	نشان	شان
۱۹۵	آخر	موافقت	موافقت
۱۹۸	۲۰	ا ندر	اندر
۲۰۳	٦	بهران	طهران
۲۰۴	۱۵	شتابن	شتاین
۲۰۵	۳	اوژان	اوژن
۲۰۸	۲۲	پرانش	پسرانش
۳۱۰	۱٤	بار	باز ٠
۲۱٦	۳	اداره	اراده
۲۱٦	۱۹	پاز	باز
۲۱۹	آخر	Beboulh	Reboull
۲۱۷	۹	چتان	چنان
۲۲۵	٤	دانمارکیان	دانمارکیان
۲۲۸	۱٦	نایلئون	ناپلئون
۲۲۹	۱۹	بسـار	بسیار
۲۳۳	۲٦	یکانرین	یکاترین
۲۳۸	۱۵	بادشان	پادشاهان
۲٤۱	۱۸	نایکی	بایکی
۱٤۲	۱۲	ییلزابوپول	ییلزابتوپول
۲٤۳	۲٦	جابی	جایی
۲۵۱	۲٤	فرربرد	فروبرد
۲۵۲	۹	خان‌خان	خان
۲۵۳	۲۲	اخلافهای	اختلافهای
۲۵۵	۱۷	پنرال	ینرال
۲۵۹	۹	تعین	تعیین
۲۵۹	۲۷	چ ین	چنین
۲۷٤	۲۳	جعفرقلی	جعفرقلی خان
۲۷٤	۲۸	ماندران	مازندران
۲۸۲	۱	رضاقی	رضا قلی
۲۸۲	۳	ق اعیانی	اعیانی
۲۹۲	۲۷	دارابی	دارایی
۳۰۰	٦	مشار	مشاور

صحیفه	سطر	نادرست	درست
۳۱۰	۵	یلندی	بلندی
۳۱۳	۱۹	جربزو	بزور
۳۱۳	۲۱	بدورهٔ	بدرهٔ
۳۲۰	۲٦	فارنائوز	فارنائوز گریختند.
۳۲۱	۱	فارنواز	فارنائوز
۳۲۱	۲	بوراسب	لوراسب
۳۲۱	۹	ایران	ایروان
۳۲۱	۲۵	دشمنان	دشمن
۳۲۳	۲	شوش	شوشی
۳۲۳	۳	شوش	شوشی
۳۲۳	آخر	ستون	متون
۳۲۵	۱۲	بمباران	بیمباران
۳۲۵	۱۵	سپس	سپس چون
۳۲٦	٦	شوش	شوشی
۳۲٦	۷	شوش	شوشی
۳۲٦	۱۰	شوش	شوشی
۳۲۷	۲۱	حکمران	حکمرانی
۳۲۹	۲۹	بود	پود
۳۳۰	۲	پیشنهاد	پیشنهاد
۳۳۰	۳	که	که پسر
۳۳۰	۱۵	آجودان	آجودانی
۳۳۱	۱	پترو	پتر
۳۳۱	۱۱	عباس	عباس‌میرزا
۲۳۱	۲٤	کرد	غارت کـرد
۳۳۱	۲۷	Pete	Petr
۳۳۲	۱۷	مصطفی	مصطفی‌خان
۳۳۳	۳	انجاز	ابخاز
۳۳۳	۲۰	با	را با
۳۳٤	۱۵	کلیسای	کلیسیای
۳۳٤	۱۷	از	یرمولف‌از
۳۳۵	۲	محمد حسن	محمدحسن‌خان
۳۳۵	٦	بموزه	بموره
۳۳۵	۱۷	وان ارز	وان وارز

بها: { باکاغذ کتاب ۱۰۰ ریال
باکاغذ سفید ۱۲۰ ریال
باجلد زرکوب ۱۵۰ ریال

بها :
- باکاغذ کتاب ۱۰۰ ریال
- باکاغذ سفید ۱۲۰ ریال
- باجلد زرکوب ۱۵۰ ریال